کتاب الزکوة زکوة در لغت بمعنی نما و تطهیر آید و زکوة موجب نما و زیادت و طیب و تطهیر مال
و سبب نمای اجر صاحب آن و طهارت او از ذنوب است و زکوة را صدقه نیز گویند بجهة آنکه دلیل است بر صدق
صاحب وی در دعوی صحت ایمان بدانکه در تشریعه زکوة و سایر صدقات مانند عشر و خمس
در احکام و حدود آن حکمتها و مصلحتها مرعی است که می یابند از اهل خبرت و بصیرت و در همه
احکام شرعیه دقایق و حکم لا تعد و لا تحصی است و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم
در زکوة و صدقات مراعات فقرا است و مواسات ایشان است چنانچه وصیت کردی
و ترغیب نمودی در رسانیدن آن بایشان بدیانت و امانت و رغبت بی محنت و مشقت بی منت
و اذی و ایجاب آنچه در اینکه منفعت آنچه از روی بیشتر از ذکور است نیز ازین باب است با مراعات
اصحاب اموال تا عمال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد اعتدال نکنند و اموال جید و حلال
انتخاب ننمایند و بیاید بقدر فرض از ردی یا و ضیافات نستانند و شرط نما و حولان حول
ناظر در تیسیر و رفقا است داخل است و هم از جهة رعایت حکمت و عدالت است که زکوة را در
صنف مال که در آن وجدان میان خلق عزیز و احتیاج بآن کلی است فرمودن ترک است واجب کرد اول
باز آن آدمی میسر بود و گرفتن آن بشنه موجب دفع حاجت گردد یک صنف زرع و ثمار چنانچه

دانه خرما و انگور

دانه خرما و انگور و مانند آن نه مثل بقول و خضراوات که در اندک زمانی تباه گردد دوم
صنف بهیمة الانعام از شتر و گاو و گوسفند بشرایط و تفاصیلی که در فقه مذکور است سیوم
صنف زر و سیم که قوام و معاش عالمیان باعتبار تقویم اشیا بدان است چهارم صنف اموال
تجارت از هر صنف که باشد در هر سال یکبار فرمود و در زروع و ثمار وقت حصاد و کمال آن فرمود و نیز از رعایت
عدالت است که بحسب سعی صاحب مال در تحصیل مال و سهولت و مشقت وی در مقدار واجب تفاوت
بیان فرمود لاجرم پنج یکی واجب کرد در مالی که بی مشقت و تکلف بدست آید چو کنجی که بیابد
از کان یا دفینه و آمدن سال را در آن اعتبار نکرد بلکه در حال که بیابد بروی واجب شود که اخراج خمس
کند و آنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی و کلفتی لابد است نیمه آن که ده یکی باشد واجب کرد
چنانکه در زروع و ثمار که به آب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی بیست یکی واجب کرد در آنچه
بزیادت تکلفی از دولاب و از حوضها و جویها آب میکشند یا از جاهی بگاو و شتر و غیره میکشند
و نیمه آن که چهل یکیست واجب شود در آنچه محتاج است بعمل و تعب دایم از ارتکاب مشقت و رکوب اسفار
بحار و ترقب انتظار قیم و امثال آن و دیگر از رعایت عدالت آنست که در نوعی از مال بحسب مصلحت
حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی تعیین فرمود چنانچه در نقره دویست درم
بحساب دینار ما بنجاه و دو تولچه باشد و در زر بیست مثقال که بوزن این دیار هفت و نیم تولچه باشد
و در گوسفند چهل و در گاو سی و در شتر پنج که در کمتر ازین نصابها چیزی نجا واجب نبود
الفصل الاول عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم بعث معاذا الی الیمن فقال روایت است
از ابن عباس رضی الله عنهما که آنحضرت فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن بامارت و قضا و آمده است
که آنحضرت بنفس کریم خود مشایعت او کرد پیاده و معاذ رضی الله عنه سوار بود و گفت شاید که باز دیدار
ما و تو با معاذ بمجلس واقع شد پس گفت آنحضرت معاذ را انک تاتی قوما اهل کتاب بدرستی که
میآیی تو قومی را که اهل کتاب اند تخصیص اهل کتاب بذکر بجهة اهتمام بحال ایشان است و اگر نه در آنجا مشرکان
و غیر آن از اهل ذمه بسیار بودند فادعهم الی شهادة پس بخوان ایشان را بگواهی دادن
ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فان هم اطاعوا لذلک پس اگر فرمان بردار شوند
ایشان برای آن یعنی بشهادتین و مسلمان شوند فاعلمهم ان الله قد فرض علیهم خمس صلوات
فی الیوم و اللیلة پس بدانان ایشان را بدرستی که خدا تعالی بتحقیق فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در روز
و شب فان هم اطاعوا لذلک فاعلمهم ان الله قد فرض علیهم صدقة پس اگر ایشان فرمان بردار

کنند مر نماز بجا نه این بدانان ایشان را که بدرستی که خدای تعالی فرض گردانیده است بر ایشان صدقه یعنی
زکوة را و تقدیم اعلام بصلوة بر اعلام بزکوة بجهة اهتمام و فضل اوست بر سایر اعمال که شرط ان باشد
تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ فَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ گرفته شود صدقه از توانگران ایشان یا نخود که توانگر برادر این
باب نهاده اند پس باز گردانیده شود بر درویشان ایشان فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ پس اگر ایشان اطاعت
کنند مر صدقه را و بدهند آنرا فَإِيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ پس دور دار خود را از نفایس اموال ایشان که حتی جیده
بگیری چنانکه شکم دار و فربه و جز آن پس هر چه مالک بدهد بشرط سلامت از عیب و نقصان که در شرع جایز
نیست بگیر وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ و پرهیز کن دعای ستم کرده شده را فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ
حِجَابٌ پس بدرستی که نیست میان دعا کردن مظلوم و میان خدا پرده و البته بجناب صمدیت وی میرسد
و مستجاب میگردد اگر چه کافر باشد چنانکه در بعضی اخبار آمده است مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ صَاحِبِ ذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ لَا يُؤَدِّي مِنْهَا حَقَّهَا نیست هیچ خداوند
زر و سیم که نمیدهد از آن حق آنرا که زکوة است إِلَّا إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ مگر آنکه چون باشد روز قیامت
صُفِّحَتْ لَهُ بشدید کوفته شود و ساخته شود برای وی صَفَائِحُ مِنْ نَارٍ صفحها از آتش و صفحه آنچه نرم
شود از کوفتن مانند آهن و مس و صفائح الباب تختهای در و صفحه تثنیه پهنا و رو سنگ پهن را نیز گویند
و صفحة الوجه بشره پوست روی و صفائح از زر و سیم ساخته میشود من نار از جهة آن گفت که گویا از بس گرم
کردن و سختی گرمی آتش میگردد چنانکه فرمود فَأُحْمِيَ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ پس گرم کرده میشود بر آن صفائح
در آتش دوزخ فَيُكْوَى بِهَا جَنْبُهُ پس داغ کرده میشود بآن صفائح پهلوی آن کس وَجَبِينُهُ
پیشانی او وَظَهْرُهُ و پشت او و تخصیص این سه عضو بداغ کردن بجهة آنست که جمع کردن مال و امساک
وی برای طلب جاه است که تفخر و تنعم بمطاعم شهیه و ملابس بهیة بود از جهة آن روی گردانیدند
از سائلان و اعراض کردند از ایشان و پشت دادند بایشان و آنها اشرف اعضای ظاهره اند و مشتمل اند
بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگر است كُلَّمَا رُدَّتْ أُعِيدَتْ لَهُ هر گاه که بر آورده شوند آن صفائح
باز گردانیده شوند برای آن کس برای داغ کردن چنانکه آهن گرم باز باز در کوره آهنگری در آورده میشود
و بر آورده میشود فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ در روزی که باشد اندازه وی پنجاه
هزار سال که عبارت ست از روز قیامت و این کنایت است از غایت درازی و سختی وی بر گناهکاران
و این روز بر نیکوکاران چنانکه در دو رکعت نماز بگزارند اینجا طبع فلسفی حیران بود و بر خود بجد و باطن
ایمانیان منفسخ و منسوخ خواهد بود چنانکه هیچ تنگی و تیرگی را بدان راه نبود و الحمد لله حَتَّى يُقْضَى بَيْنَ الْعِبَادِ

تا آنکه حکم کرده شود میان بندگان فَيُرَى سَبِيلُهُ إِمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِمَّا إِلَى النَّارِ پس دیده شود راه
تا به بیند وی راه خود را یا بسوی بهشت و یا بسوی دوزخ و یری بضم یا و فتح آن و سبیله بنصب لام
و رفع آن هر دو روایت است قِيلَ گفتند صحابه رضی الله عنهم يَا رَسُولَ اللَّهِ فَالْإِبِلُ حکم شتر که
حق آنرا ادا نکرده باشند چیست و عذاب تارک زکوة در روی چگونه بود قَالَ گفت آنحضرت صلی الله
علیه و سلم وَلَا صَاحِبُ إِبِلٍ لَا يُؤَدِّي مِنْهَا حَقَّهَا و نیست هیچ خداوند شتر که ادا نمیکند حق او را
وَمِنْ حَقِّهَا حَلَبُهَا يَوْمَ وِرْدِهَا حق واجب شتران اگر چه همان زکوة است و لیکن از جمله حقوق
شتران که مستحب و بر طریقه شکر گزاری حق گویا حکم واجب دارد دوشیدن شتران است ورود
بکسر او و سکون را بمعنی فرود آمدن شتران بر آب یا آبخوردن که مردم در آن فراهم می آیند
و تشنه شیر میباشند و ظاهر حدیث در آنست که بترک این حق نیز عذاب شود و بالجمله نیست هیچ
صاحب شتران که ادا نمیکند حق آنرا إِلَّا إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ مگر آنکه چون باشد روز قیامت
بُطِحَ لَهَا بر روی انداخته شود صاحب شتران از جهة شتران تا بر وی بگذرند و پامال کنند
بِقَاعٍ قَرْقَرٍ بصحرای فراخ هموار که در وی کوه و تل نباشد و قرقر بفتح قافین و سکون را نخستین
نیز بمعنی قاع است و تاکید و صفت کاشفه اوست أَوْفَرَ مَا كَانَتْ در حال بودن شتران فربه‌تر
و تمام هیئت‌تر و گران‌تر و تنومندتر باشند لَا يَفْقِدُ مِنْهَا فَصِيلًا وَاحِدًا در حالیکه گم نمیکنند
صاحب شتران یک بچه شتر را یعنی بچها نیز با شتران باشند و احتمال دارد که مراد بفصیل همین شتران
باشتران باشند چه هر شتر بچه شتر است و معنی آن باشد که کم نمیکند صاحب شتران از آن شتران یک
شتر را و موید این است عبارتی که در بقر و غنم بیاید که لا يفقد منها شيئا تَطَؤُهُ بِأَخْفَافِهَا پایمال میکنند
این شتران آنکس را بسمهای خود و سم شتر را خف میگویند و سم گوسفند را ظلف چنانکه بیاید وَتَعَضُّهُ
بِأَفْوَاهِهَا كُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ أُولَاهَا رُدَّ عَلَيْهِ أُخْرَاهَا هر گاه که بگذرند بر وی طایفه نخستین شتران باز
گردانیده شود بر وی طائفه پسین آنها یعنی هر بار که بگذرند تمام شوند بار دیگر باز از سر گیرند یعنی
مکرر و دایم پامال میکرده باشند و درین عبارت سخن میکنند و میگویند که ظاهر آنست که گفته شود
کلما مر علیه اخریها رد علیه اولیها زیرا که رد و رجوع در اولی واقع میشود نه در اخری و در روایت مسلم
هم برین نسق واقع شده است و در حدیث ابی ذر نیز همچنین است و توربشتی گفته که آنچه در کتاب
واقع شده است سهوی است که از بعض رواة واقع شد مصابیح بی اصل آنرا نقل کرده انتهی
و اگر تکلف کنند و از رد مرور مراد دارند نه رجوع فلا اشکال فقابل فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ

از ان شتران

حتی یقضی بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار قیل یا رسول الله فالبقر والغنم
قال ولا صاحب بقر ولا غنم لا یؤدی منها حقها الا اذا کان یوم القیمة بقاع قرقر ترجمه این
معلوم شد لا یفقد منها شیئا در حالتی که کم نمیکند از آن گاوان و گوسفندان چیزی را لیس فیها عقصاء
در حالی که نیست در آن بقر و غنم پیچیده شاخها که زور آن کمتر رسد و عقصاء بفتح عین و سکون قاف ولا جلحاء
و نیست در میان آن جلحاء بفتح بتقدیم جیم بر حاء مهمله آنکه شاخ ندارد ولا عضباء و نه شکسته شاخ تنطحه
بقرونها میزنند آن گاوان و گوسفندان او را بشاخهای خود وتطأه باظلافها و پی سپر میکنند او را
خود اظلاف جمع ظلف بکسر ظای معجمه سم شکافته چون سم گاو و گوسفندان و امثال آن و سم شتر را خف گویند
و اسپ و خر را حافر کلما مر علیه اولیها رد علیه اخریها فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة حتی یقضی
بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار قیل گفته شد یا رسول الله فالخیل
پس اسپان حکم آنها چیست قال گفت آنحضرت فالخیل ثلثة پس اسپان سه قسم اند و هر یک حکمی دارد
هی لرجل وزر اسپان مردی را بزه و بار گناه اند وزر بکسر واو و سکون زا گرانی و بزه وهی لرجل ستر
و اسپان مردی را پرده و موجب ستر حال اند تا مردم ندانند که فقیر و محتاج است و حجاب اند که باز میدارند
او را از اظهار حاجت بمردم وهی لرجل اجر و اسپان مردی را موجب اجر و ثواب اند فاما التی هی له وزر
پس اسپانی که آن مرد را سبب بزه و بار گناه اند فرجل ربطها ریاء پس اسپان مردی اند که بسته است
آنها را از جهة نمودن مردم تا بدانند که وی مجاهد و غازیست و در واقع نیست وفخرا و بسته است آنها را
برای نازیدن و بزرگی کردن بر مردم و ریا غیر فخر است چه ریا در طاعت میباشد ونواء بکسر نون علی اهل
الاسلام و بسته است برای عداوت کردن مسلمانان تا بر ایشان بغی کند و بجنگ برآید فهی له وزر
پس اسپان برای چنین شخص سبب بزه و بار گناه اند واما التی هی له ستر و اما اسپان که آن برای مرد پرده اند
فرجل ربطها فی سبیل الله پس اسپان مردی اند که بسته است آنها را در راه طاعت و بندگی نه در معصیت
و بی فرمانی وی چنانکه در قسم اول بود و خصوص جهاد و غزا در راه خدا نیز مراد نیست چنانکه در قسم ثالث
بلکه مراد آنست که برای سواری خود بسته تا در حاجتهای مشروع سوار شود و تردد کند و فقر و احتیاج
خود را از مردم بپوشد و چنانچه در روایتی دیگر واقع شده است وربطها تغنیا یعنی بسته است
از برای اظهار غنا و توانگری خود و تعفف از طلبیدن اسب از مردم نزد احتیاج بسواری ثم لم ینس
حق الله فی ظهورها فراموش نکرده است حق خدا را و طلب ثواب از وی در پشتهای اسپان
که سوار میشود بر ... در امور خیر و عاریت میدهد و سوار میکند مردم را بر آن

وبازی کردن ح

ولا رقابها

ولا رقابها ونه فراموش کرده است حق خدا را در گردنهای اسپان که او امیکند حق آن را در زکوة
و شافعیه میگویند که حق در رقاب اسپان آنست که نخواری ننهاکند نگاه و دانه و اصلاح کند آنها را
و دفع ضرر کند از آنها و مبنی اختلاف در آنست که نزد ما در اسپان زکوة هست که اگر بیرون در صحرا
بچرند و در خانه علف نیابند خداوند اسپ مختار است که پس اگر اسپ تیاری بود هر یکی را قیمت کند
آنها را و از هر دویست درم پنج درم بدهد چنانکه حساب زکوة است و نزد صاحبیه و شافعی در اسب زکوة نیست
زیرا که در حدیث واقع شده که نیست بر مسلمان در عبد وی و نه در فرس وی صدقه و دلیل امام ابوحنیفه قول آنحضرت
است صلی الله علیه و سلم که فرمود در سر هر اسپ که بیرون بچرد دیناری است و آنچه امام شافعی روایت
کرده است بر اسپ غازی محمول است که سواری میکند بر آن و همچنین عبدی که برای خدمت است
و تقویم اسپ مرویست از عمر رضی الله عنه و سخن در اینجا دراز است در شرح سفر السعادة پاره از آن
مذکور است فهی له ستر پس آن اسپان مر او را پرده و ستر حال است واما التی هی له اجر و اما اسپان
که آن مرد را موجب اجر و ثواب عظیم است فرجل ربطها فی سبیل الله لاهل الاسلام پس اسپان مردی
اند که بسته است آنها را در راه خدا برای اهل اسلام که جهاد کنند و دیگران را نیز در جهاد اعانت
کند و سوار گرداند تا جهاد کنند فی مرج بفتح میم و سکون را و جیم در آخر چراگاه فراخ وروضة
و زمینی که آب و گیاه دارد فما اکلت من ذلک المرج او الروضة من شیء پس نخورند آن اسپان
از آن مرج یا روضه چیزی را الا کتب له عدد ما اکلت حسنات مگر آنکه نوشته شود مر صاحب
اسپان را بشمار آنچه خورده اند اسپان نیکیها و ثوابها وکتب له عدد اورائها وابوالها حسنات
و نوشته میشود مر او را بشمار سرگینهای اسپان و کمیزهای ایشان نیکیها ولا تقطع طولها و نبرند اسپان
خود را طول بکسر طا و فتح واو ریسمانی که می بندند یکطرف او را بمیخ یا مانند آن و طرف دیگر بپای اسپ
یا دست تا بگرد و بچرد فاستنت شرفا او شرفین پس برآیند یک بلندی را یا دو زمین بلند را
الا کتب الله له عدد آثارها وارواثها حسنات مگر آنکه می نویسد خدای تعالی و ثابت میگرداند
مر آن مرد را بشمار گامهای که اسپان میزنند و بشمار سرگینهای ایشان نیکیها ولا مرت بها صاحبها علی
نهر فشربت منه و نمیگذرد با آن اسپان بر جویی پس آب میخورند اسپان از آن جوی ولا یرید ان
یسقیها و نمی خواهد آن صاحب اسپان که آب بخوراند اسپان را یعنی وی نیت آب خورانیدن ندارد
بلکه بی قصد و اراده او آب میخورند فکیف که وی نیت
الا کتب الله له عدد ما شربت حسنات مگر آنکه مینویسد خدای تعالی برای او بشمار آنچه نوشیده اند

تقطع ح

اسبان نگنبه‌ها و از اینجا معلوم میشود که کسی که ادای میکند و در ضمن آن بی اختیار و بجا کارهای دیگر می‌شود در
آنجا ثواب می آید و در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات اشارتی باین واقع شده است
قیل گفته شد یا رسول الله فالحمر پس خران و حکم آن چیست و در ادای حق آنها و ترک آن چیزی وارد شده است
قال گفت آنحضرت ما انزل علیّ فی الحمر شیء فرو فرستاده نشده است بر من در حکم خران چیزی بخصوص الا هذه الآیة
الفاذة الجامعة مگر این آیت تنها که جامع احکام تمامه افعال است از خیر و شر فاذه بفا و تشدید ذال معجمه
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره پس کسی که عمل کند مقدار یک ذره نیکی می بیند و میابد جزای آنرا ومن یعمل مثقال
ذرة شرا یره و کسی که بکند مقدار یک ذره بدی می بیند جزای آنرا پس اگر چیزی که کنند جزای آن می‌یابند
اما چیزی مخصوص و جزای مخصوص نازل و وارد نشده رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من آتاه الله مالا فلم یؤد زکوته کسی که بدهد او را خدا تعالی مالی پس ادا نکند زکوة آنرا
مثل له ماله یوم القیمة شجاعا مصور گردانیده شود برای وی مال وی در قیامت بصورت مار شجاع
بضم شین و آن مار نر باشد یا مطلق مار نر یا ماده اقرع مار کل که موی سر ندارد و این از بسیاری
زهر او و درازی عمر اوست له زبیبتان برای مجمد و دو موحده میان آنها یای تحتانیه مر آن مار را دو
نقطه سیاه است بالای دو چشم او یا درون دو چشم او و بعضی گفته اند که در دهن وی یطوقه یوم
القیمة گردانیده میشود آن مار مانند طوق در گردن آنکس در روز قیامت ثم یاخذ بلهزمتیه یعنی شدقیه
پس میگیرد آن مار بهر دو لهزمه خود یعنی بهر دو کنج دهن خود و لهزمتین بفتح لام و سکون ها و فتح زا
دو استخوان بر آینده زیر بن گوش و در شرح شیخ گفته لهزمتیه یعنی لحییه و آن هر دو استخوان که ریش
بر آن میروید و نیز در یک نسخه فقیر بود تفسیر کرد بدان و بر تمعنی ضمیر لهزمتیه با فتح یا بالشجاع باشد و تواند که شخص
مالدار باشد و بازاید باشد یعنی میگیرد آن مار هر دو کله آنکس را ثم یقول انا مالک پس میگوید آن مار
بزبان حال یا قال من مال توام که زکوة آن ندادی انا کنزک من گنج توام که زکوة جدا نکرده نهادی
ثم تلا پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را که ولا یحسبن الذین یبخلون الآیة تا آخر
آیت که اینست بما آتیهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة رواه
البخاری وعن ابی ذر رضی الله عنه عن النبی روایت است از ابی ذر از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم قال گفت آنحضرت ما من رجل یکون له ابل او بقر او غنم لا یؤدی حقها نیست هیچ مرد
که باشد مر او را شتران و گاوان و گوسفندان که ادا نکند حق آنها را الا اتی بها یوم القیمة
اعظم ما یکون و اسمنه مگر آنکه آورده میشود آن شتران و گاوان و گوسفندان را در حال بودن آنها بزرگتر و فربه‌تر

تطأه باخفافها فهنا پی سپر میکنند آن مرد را شتران بسمهای خود و تنطحه بقرونها و میزنند گاوان
و گوسفندان او را بشاخهای خود کلما جازت اخریها ردت علیه اولیها هر بار که بگذرد طائفه
پسین آنها باز گردانیده شود نخستین آنها این عبارت بر ظاهر واقع است بخلاف عبارت حدیث
ابی هریره رضی الله عنه که سابق گذشت چنانکه اشارت بدان کرده شد حتی یقضی بین الناس
تا آنکه حکم کرده شود میان مردم متفق علیه وعن جریر بن عبد الله روایت است از جریر بن عبد الله بجلی
که از مشاهیر صحابه است و بسیار جمیل و جلیل و بزرگ قوم خود بوده است قال قال رسول الله گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اتاکم المصدق چون بیاید شما را صدقه ستاننده یعنی آنکه
از جانب امام برای گرفتن زکوة اموال بیاید که آنرا ساعی و عامل خوانند و در قاموس گفته که مصدق بر وزن
محدث گیرنده صدقه و متصدق بتا دهنده صدقه فلیصدر عنکم وهو عنکم راض پس باید که باز گردد
مصدق از پیش شما و حال آنکه وی از شما راضی و خشنود است باین طریق که خوب پیش آئید بوی و ادا کنید
صدقه را باتمام و کمال رواه مسلم وعن عبد الله بن ابی اوفی پدر و پسر هر دو صحابی اند رضی الله عنهما
و این عبد الله رضی الله عنه آخر صحابی است که در کوفه از عالم رفته قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم قال حکم چنان بود که مردم صدقات و زکوة خود را پیش آنحضرت
می آوردند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مصارف آن صرف مینمود و بود آنحضرت که چون آوردندی
نزد وی صدقه خود را دعا میکرد ایشان را و میگفت اللهم صل علی آل فلان خداوندا درود بفرست و رحمت
کن بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بروی و بر کسان وی فاتاه ابی بصدقته پس آورد نزد آنحضرت
پدر من که ابو اوفی است صدقه خود را فقال پس گفت آنحضرت اللهم صل علی آل ابی اوفی و حکم آلهی نیز
همچنین بود که بگیر صدقه ایشان را و صلوة بفرست بر ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است متفق علیه
وفی روایة اذا اتی الرجل النبی صلی الله علیه وسلم بصدقته قال چون می‌آورد مردی نزد آنحضرت
صدقه خود را میگفت آنحضرت اللهم صل علیه از این دو روایت معلوم شد که مراد بآل فلان همان فلان
است و آل مقحم است چنانکه آل فرعون و آل داود و مراد ذوات ایشان است و اتباع نیز به تبعیت در آن
داخل اند چنانکه اشارت کردیم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم
عمر علی الصدقة فرستاد آنحضرت یکباری عمر بن الخطاب را رضی الله عنه برای گرفتن صدقه از مردم
فقیل منع ابن جمیل پس آمده گفتند با آنحضرت صلعم که منع کرد و ادا زکوة را ابن جمیل بفتح جیم که
منافق بود و فقیر بود خدا تعالی او را غنی کرد دانسته در فتح الباری گفته که واقف نشدم بر نام وی

راضٍ ص

قومی

در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله بود و بعضی گفته اند حمید و گفته اند ابن
جمیل منافق بود بعد از آن توبه کرد از نفاق و قاضی حسین گفته رضی الله عنه که در وی نازل شده است
قول حق سبحانه و منهم من عاهد الله لئن اتانا من فضله لنصدقن الآیه انتهی و خالد بن ولید و منع کرد
خالد بن ولید که صحابی مشهور بود او نیز نداد و العباس رضی الله عنه و عباس بن عبد المطلب عم رسول الله
صلی الله علیه و سلم او نیز نداد و دیگران همه دادند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم ما ینقم ابن جمیل ینقم بمعنی شد کراهت است که بحد سخط برسد و موجب کفران نعمت گردد
و انتقام بمعنی مبالغه در عقوبت نیز ازین باب است یعنی مکروه نمی پندارد ابن جمیل و کفران نعمت
نمیورزد الا انه کان فقیرا فاغناه الله و رسوله مگر بسبب همین که وی فقیر بود و هیچ چیزی نداشت
پس توانگر گردانید او را خدا و رسول وی و این توانگری سبب بغی و طغیان وی شد و بکفران نعمت
کشید و اغنا بحقیقت از خداست و ذکر رسول بجهت آنست که وی صلی الله علیه و سلم واسطه است
در افاضه خیرات و وصول نعما از جناب حق تعالی و در تفسیر کریمه و منهم من عاهد الله لئن اتانا من
فضله لنصدقن و لنکونن من الصالحین آورده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا کرد او را بغنا
و ثروت بالتماس وی و عهد وی که شکر گزاری نعمت کند و اما خالد فانکم تظلمون خالدا و اما خالد
بن ولید که میگوئید وی نیز نداد زکوة سببش آن خواهد بود که شما ظلم میکنید او را و حال وی اینست
که وی قد احتبس ادراعه و اعتده فی سبیل الله بتحقیق وقف کرده است زرههای خود را و همه سازهای
جنگ خود را از سلاح جهاد و چهارپایها در راه خدا بر غازیان و هر که حالش این باشد که اینچنین خیرات
کند منع زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی از جهت ظلم کردن شما است
و وی شجاع بر ظلم صبر نتواند کرد یا مراد آنست که وی چیزی ندارد که زکوة آن دهد و هر چه نزد وی بود
از مال حتی سلاح جنگ و ساز آن همه را در راه خدا وقف کرده و فقیر شده نشسته و اعتده بفتح همزه
و سکون عین و ضم تا جمع عتاد بفتح بمعنی ساخت و آمادگی و اما العباس فهی علی و اما عباس پس زکوة وی
بر من است و مثلها معها و مثل آن با آن و سببش آن بود که میگویند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیشتر گرفته بود دو ساله
زکوة عباس را یکی زکوة این سال که از وی مطلب بند دیگر زکوة سال آینده چنانکه فرمود و مثلها معها
معنایش مانند این زکوة امثال مانند آنست که زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت مهلت
داده و تاخیر کرد در زکوة دو ساله عباس رضی الله عنه بالتماس وی بجهت ضرورتی و احتیاجی که داشت بود
و امام را جایز است که مهلت دهد و تاخیر کند بوجه نظر و مصلحت بعد از آن بگیرد یا آن اختصاص آنحضرت

صلی الله علیه

صلی الله علیه و سلم ثم قال پس گفت آنحضرت یا عمر اما شعرت ان عم الرجل صنو ابیه ای عم
ندانستی و نفهمیدی که برادر پدر مرد مثل پدر اوست پس عباس را بجای پدر من دان و تعظیم وی
نگاه دار و ایذا مکن و اصل صنو بکسر صاد و سکون نون آنست که دو تنه درخت خرما از یک بیخ بر آید
و هر یکی را صنو گویند و هر دو را صنوان فی الصراح صنو بکسر یکی از چند تنه درخت که همه از یک بیخ
رسته باشند و برادر پدر. متفق علیه و عن ابی حمید بضم حا و فتح میم الساعدی منسوب
به بنی ساعده که قبیله ایست از انصار صحابی مشهور است رضی الله عنه حافظ صلوة رسول
الله صلی الله علیه و سلم چنانکه در باب صفة الصلوة گذشت قال استعمل النبی صلی الله علیه و
سلم رجلا من الازد گفت عامل کردانید آنحضرت مردی را از ازد بفتح همزه و سکون زای معجمه
بلادیمن است و آز از دشنوه نیز گویند یقال له گفته میشود و نام برده میشود آن مرد را ابن اللتبیة
بضم لام و فتح تای مثناة و سکون آن نیز گفته اند و کسر موحده و تشدید یای نسبت نام مادر اوست که
منسوب است به بنی لتب بسکون تا قبیله مشهور است و نام ابن اللتبیة عبد الله است علی الصدقة
عامل کردانید بر گرفتن صدقه فلما قدم قال هذا لکم پس چون باز آمد این مرد از آن سفر گفت مسلمانان اینمقدار
مال برای شماست که صدقه اموال است و هذا اهدی لی و اینمقدار دیگر پیشکش فرستاده شده است
برای من و چون این سخن بآنحضرت رسید ناخوش آمد فخطب النبی صلی الله علیه و سلم پس خطبه
بر آمد آنحضرت فحمد الله و اثنی علیه پس حمد گفت آنحضرت و ستایش کرد بر ذات پاک وی
تعالی چنانکه در خطبه میباشد ثم قال پس گفت اما بعد فانی استعمل رجالا منکم علی امور
اما بعد حمد و ثنا این بدرستی که من عامل میکردانم مردان از شما بر کارها مما ولانی الله از جمله
کارها که ولایت داده و حاکم کردانیده است مرا خدای تعالی فیاتی احدکم فیقول پس می آید یکی
از شما از آن عمل پس میگوید هذا لکم و هذه هدیة اهدیت لی این مر شماراست و این هدیه ایست که
فرستاده شده است مرا فهلا جلس فی بیت ابیه پس چرا نه نشست این مرد در خانه پدر خود او
بیت امه یا در خانه مادر خود شک راوی است یا تنویع است فینظر ایهدی له ام لا پس
به بیند وی که آیا پیشکش فرستاده میشد برای وی یا نه یعنی این پیشکش که فرستاده شده است برای
وی بسبب عمل داری اوست اگر عمل دار نمیبود و در خانه نشسته میبود کی میفرستادند پس این حکم
اصل دارد از اینجا معلوم میشود که اگر شخصی دوست یا خویش با حاکم هم تحفه که برای وی هدیه میفرستاد
از جهت این عمل جایز است گرفتن او چنانکه در هدیه قاضی و ضیافت وی گفته اند و الذی نفسی

بسبب احدهم

بیده ولا یأخذ احد منه شیئا بخدا سوگند که نگیرد هیچ یکی از آن مال غلول چیزی الا جاء به یوم القیمة
یحمله علی رقبته مگر آنکه بر می‌آرد آن مال را و بر میدارد بر گردن خود ان کان بعیرا له رغاء اگر باشد
آن مال از جنس شتر میباشد مراد او آواز شتر و رغا بضم را و غین معجمه ممدوده آواز شتر و گرگ و کفتار
و شتر مرغ و آواز گریه صبی گریه سخت او بقرا له خوار یا اگر باشد آن مال از جنس گاو میباشد مراد او را آواز
گاو و خوار بضم خای معجمه آواز گاو و در قاموس گفته آواز گاو و گوسفند و آهو او شاة تیعر یا اگر باشد
آن مال از جنس گوسفند آواز میکند تیعر بکسر عین و فتح آن بروزن یضرب یا بروزن یفتح و یعار بضم یا
آواز غنم را گویند ثم رفع یدیه پس تر برداشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو دست خود را
حتی رأینا عفرة ابطیه تا آنکه دیدیم ما سفیدی هر دو بغل آنحضرت را و عفرة بروزن حمرة و صفرة
بیاض و اعفر ابیض چنانکه احمر و ابیض ثم قال پس تر گفت آنحضرت اللهم هل بلغت اللهم هل بلغت
مکرر دو بار خداوندا آیا رسانیدم حکم ترا بخلق متفق علیه قال الخطابی وفی قوله گفته است خطابی
و در قول آنحضرت هلا جلس فی بیت ابیه وامه فینظر ایهدی الیه ام لا دلیل علی ان کل
امر یتذرع به الی امر محظور فهو محظور دلیل است بر آنکه هر کاری که وسیله کرده شود و رسیده شود
بوی بامری حرام پس وی حرام است زیرا که وسایل را حکم مقاصد است پس هرچه وسیله امر حرام
آن نیز حرام باشد و ازینجهت آمده است که هر قرض که بآن منفعتی حاصل شود رباست وکل دخیل
فی العقود این نیز کلام خطابی است که هر چیزی که در آمده است در عقدها مثل عقد بیع و هبه و نکاح
مثلا ینظر هل یکون حکمه عند الانفراد نظر کرده شود و تامل نموده شود که آیا هست حکم وی
نزد انفراد یعنی پیش از دخول وی در عقد کحکمه عند الاقتران همچو حکم وی نزد اقتران و اجتماع
در آمدن وی در عقد ام لا یا نیست هکذا فی شرح السنة و این کلیه ثانیه لایق بمذهب کسی است
از حیله منع میکند چنانچه امام مالک و امام احمد و امام ابو حنیفه و امام شافعی و غیر ایشان که حیله را
جایز میدارند نظر نمیکنند ابن حجر کذا فی شرح الشیخ وعن عدی بن عمیرة بفتح عین و کسر میم و سکون
یا صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استعملناه منکم علی عمل هر کسی که عامل
گردانیدیم ما او را از شما بر عملی فکتمنا مخیطا پس پوشید وی از ما سوزنی را مخیط بکسر میم و سکون
خا و فتح یا فما فوقه پس پوشید چیزی را که بالای سوزن است در کمی یا زیادتی کان غلولا میباشد این
کتمان خیانت و غلول بضم غین خیانت در غنیمت و بمعنی مطلق خیانت نیز آید یأتی به یوم القیمة
می‌آید آنکس با این فعل روز قیامت و عتاب کرده شود او بر آن رواه مسلم الفصل الثانی عن ابن عباس

رضی الله عنهما قال لما نزلت هذه الآیة گفت ابن عباس چون نازل شد این آیت والذین یکنزون
الذهب والفضة مجمل مضمون آیت آنست که آنانکه گنج میکنند زر و سیم را و خرج نمیکنند آنرا
در راه خدا اکرام کرده میشود آن زر و سیم در آتش دوزخ و داغ کرده میشود بدان پیشانیها و پهلوهای ایشان
چنانکه در فصل اول گذشت کبر ذلک علی المسلمین بزرگ و گران آمد بر مسلمانان فقال
عمر انا افرج عنکم پس گفت عمر من بگشایم بستگی این اشکال را از شما تفرج بجیم و تشدید بگشادن از فرج
بمعنی گشایش فانطلق پس رفت عمر فقال پس گفت یا نبی الله انه کبر علی اصحابک هذه الآیة
بدرستی که گران آمد بر یاران تو این آیت فقال پس گفت آنحضرت ان الله لم یفرض الزکوة الا لیطیب
ما بقی من اموالکم بدرستی که خدای تعالی فرض نگردانیده است زکوة را مگر برای آنکه پاک کند آن چیز
که باقی مانده است بعد از زکوة دادن از مالهای شما پس چون زکوة مال ادا کردید باقی مال شما پاک شد
اگر جمع کنید و گنجینه بسازید باکی ندارد و در آیت قرآنی که بر گنج نهادن وعیدی فرود آمده است بتقدیر
که منع زکوة کنند و اگر زکوة بدهند و گنج نهند داخل وعید نیست وانما فرض المواریث و
نگردانید وی تعالی میراثها را و ذکر کلمة و ذکر کرد آنحضرت کلمه را این قول را و ثبت یعنی آنحضرت بعد از
قول وانما فرض المواریث کلمه ذکر کرد که من یاد ندارم آنرا و آنچه یاد دارم همین است که فرمود که حق تعالی
مواریث که فرض کرده برای همین کرده است که لتکون لمن بعدکم تا باشد اموال برکسانی را
که بعد از شما اند که وارثان اند یعنی در حکم میراث اشارتی بجواز جمع مال کرده که اگر مال جمع نشود و بعد از
کسی باقی نماند میراث از کجا باشد فقال پس گفت راوی فکبر عمر پس تکبیر بر آورد عمر رضی الله عنه
بجهة تعجب ازین سخن و حمد و ثنای حق گفت بر گشاده شدن گره این اشکال و اباحت ربع بر جمع اموال
ثم قال له پس گفت آنحضرت مر عمر را الا اخبرک بخیر ما یکنز المرء آیا خبر ندهم ترا ای عمر به بهترین
آنچه گنج کند مرد المرأة الصالحة آن گنج کدام است زن صالح که نفع موده حق تعالی عمل کند و در فرمان
برداری و رضای شوهر باشد چنانکه فرمود اذا نظر الیها سرته چون نظر کند مرد بسوی وی خوشحال
و شادمان گرداند او را بمشاهده حسن صورت و سیرت و روش وی واذا امرها اطاعته و چون کار فرماید
مرد او را فرمان برداری کند او را واذا غاب عنها حفظته و چون غایب گردد مرد از آن زن
نگاه دارد حق او را در نفس و مال رواه ابو داود وعن جابر بن عتیک بفتح عین و کسر تا و سکون یا
انصاری صحابی بزرگ است و در شهود وی بدر را اختلاف است و بعد از بدر تمامی مشاهد را حاضر شده
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سیأتیکم رکیب تصغیر رکب که جمع راکب است زود باشد

که بیاید شما را سوارکان مبغضون که دشمن داشته شده اند و مکروه اند نزد مردم بحکم طبیعت زیرا که برای
گرفتن اموال ایشان می آیند و بجهت آنکه کج خلقی میکنند و سختی مینمایند مراد مصدقانند که برای
گرفتن صدقات می آیند فاذا جاءوکم فرحبوا بهم پس چون بیایند شما را پس جای فراخ کنید برای ایشان
و مرحبا بگوئید با ایشان وخلوا بینهم وبین ما یبتغون و خالی گردانید و تهی سازید میان ایشان
و میان چیزی که میطلبند ایشان از اموال تا در میان ایشان و آن چیز حایلی و مانعی نباشد فان
عدلوا فلانفسهم پس اگر عدل ورزند ایشان و زور و ستم نکنند پس برای خود میکنند که ثواب عدالت یابند
وان ظلموا فعلیهم و اگر زور و ستم بکنند پس بر ایشان است بزه و زیان آن و مراد آنست که اگر چه ظلم
کنند باعتقاد و زعم شما یا مراد فرض و تقدیر آنست مبالغةً والا کی بتحقیق ظلم کنند ارضای ظالم چه صورت
دارد وارضوهم فان تمام زکوتکم رضاهم و خشنود گردانید ایشان را زیرا که تمام و کمال زکوة شما خشنودی
ایشان است یعنی اگر چه اصل واجب زکوة باداء مال حاصل میشود و لیکن اگر مصدقان راضی و خشنود روند اتم
و اکمل ولیدعوا لکم و باید که دعا کنند مصدقان برای شما بمتابعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
که بحکم الهی تعالی بعد از اخذ صدقات دعا میکرد رواه ابو داود وعن جریر بن عبد الله صحابی مشهور است
بحسن صورت و سیرت قال جاء ناس یعنی من الاعراب الی رسول الله آمدند بعضی مردم از بادیه
نشینان بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فقالوا ان ناسا من المصدقین یاتوننا فیظلموننا پس گفتند
که بعضی مردم از مصدقان می آیند ما را پس ظلم میکنند ما را فقال پس گفت آنحضرت ارضوا مصدقیکم
راضی گردانید صدقه گیرندگان خود را قالوا گفتند آن مردم اعراب یا رسول الله وان ظلمونا راضی گردانیم
ما ایشان را اگر چه ظلم کنند ما را قال گفت آنحضرت ارضوا مصدقیکم وان ظلمتم راضی گردانید
مصدقان خود را اگر چه ستم کرده شوید شما بهمان توجیه و تاویل که گفته شد رواه ابو داود وعن بشیر بفتح با
و کسر شین معجمه ابن الخصاصیة بفتح خای معجمه و تخفیف صاد مهمله و تشدید یا و تخفیف آن نام مادر بشیر است
که صحابی و مولی آنحضرت است قال قلنا ان اهل الصدقة یعتدون علینا گفت بشیر
گفتیم ما یعنی با آنحضرت که اهل صدقه که برای گرفتن صدقه از ما می آیند تجاوز مینمایند از حد انصاف
و اعتدال و ظلم میکنند بر ما افنکتم من اموالنا بقدر ما یعتدون آیا بپوشیم ما از مالهای خود
باندازه آنچه ظلم میکنند قال لا گفت آنحضرت نپوشید و صبر کنید بر آنچه ایشان میکنند رواه ابو داود
وعن رافع بن خدیج بفتح خا و کسر دال الانصاری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
العامل علی الصدقة بالحق کالغازی فی سبیل الله عمل کننده بر صدقه بطریق حق و عدل و انصاف

ظلم کرده ۱۲

همچو کسی است که غزا کننده است در راه خدا و یابنده است ثواب آنرا حتی یرجع الی بیته
تا آنکه برگردد بسوی خانه خود رواه ابو داود والترمذی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عن النبی
صلی الله علیه و سلم قال لا جلب ولا جنب روا نیست جلب و نه جنب هر دو بجیم و متحرک الاوسط اول
بلام و ثانی بنون و مراد بجلب آنست که فرود آید ساعی در جائی دور و امر کند خداوند ماشیه را که
بیارند ماشیه خود را در جائیکه فرود آمده است و جنب آنکه خداوند ماشیه دور رود از جای خود تا ساعی
تکلف کشد و بجانب او رود و هر دو منهی عنه است از جهت حصول مشقت و تعب در اول بر متصدق و در ثانی
بر مصدق ولا توخذ صدقاتهم الا فی دورهم و گرفته نشود صدقهای مردم مگر در سراهای ایشان
این تتمه و تاکید کلام سابق است و شامل صورت جلب و جنب است هر دو رواه ابو داود وعن
ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من استفاد مالا فلا زکوة فیه حتی یحول علیه الحول
کسی که بیابد مالی را پس نیست زکوة آن بروی تا آنکه بگذرد بروی یکسال رواه الترمذی و ذکر جماعة انهم
وقفوه علی ابن عمر و ذکر کرده است ترمذی جماعه از روات را که وقف کرده اند این حدیث را
بر ابن عمر رضی الله عنهما یعنی این قول ابن عمر است نه حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه مرفوع حدیث رسول را خوانند اما اینچنین موقوف که
فی سماع آنحضرت معلوم نتوان کرد حکم مرفوع دارد چنانچه در مقدمه معلوم شد وعن علی ان العباس رضی الله عنهما
سأل رسول الله صلی الله علیه و سلم فی تعجیل صدقته قبل ان تحل روایت است از امیر
المومنین علی رضی الله عنه که عباس رضی الله عنه سوال کرد در شتاب دادن زکوة خود پیش از آنکه تمام
شود سال و فرود آید وقت وی و تحل بکسر حاست از حلول دین اما حلول در مکان بکسر و ضم هر دو است
کذا قالوا فرخص له فی ذلک پس رخصت کرد آنحضرت مر عباس را در شتاب دادن زکوة همین است
مذهب ما و نزد اکثر ائمه از جهة وجود سبب زکوة که نصاب است و این حدیث موید توجیه اول است مر قول
آنحضرت را که اما العباس فهی علی که در فصل اول از حدیث ابی هریره گذشت رواه ابو داود
والترمذی وابن ماجة والدارمی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله
علیه و سلم خطب الناس فقال الا من ولی یتیما له مال فلیتجر فیه خطبه خواند آنحضرت و تعلیم کرد
مردم را پس گفت آگاه باشید هر که والی باشد نگاهدارنده یتیمی را که او را مالی است پس باید که سودا
کند در وی ولا یترکه حتی تاکله الصدقة و نگذارد مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخورد مال او را صدقه
یعنی کم گرداند او را زکوة رواه الترمذی وقال فی اسناده مقال روایت کرد این حدیث را ترمذی

وگفت در هشام این حدیث سخن است لان المثنی بن الصباح ضعیف زیرا که مثنی بن صباح
هر دو اسم که از راویان این حدیث است ضعیف است اگرچه مردی صالح و در عبادت قوی است اما حدیث
وی نمی‌آرد مات سنه تسع واربعین ومائة **الفصل الثالث** عن ابی هریرة قال
لما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم واستخلف ابو بکر بعده گفت ابو هریره چون وفات
یافت آنحضرت و خلیفه گرفت شد ابو بکر بعد از وی وکفر من کفر من العرب و کافر شد کسی که
کافر شد از عرب بانکار زکوة و لحوق بمسیلمه لعنة الله علیه پس مراد بکفر حقیقت کفر باشد زیرا که
وجوب زکوة قطعیت پس انکار وی کفر باشد چنانکه نماز یا امتناع آوردند از دادن زکوة پس اطلاق کفر
بطریق تغلیظ و تشدید باشد و مراد کفران نعمت است چنانکه در حدیث من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر گفته اند
و در شرح شیخ گفته که شاید بعضی منکر شدند و بعضی امتناع آوردند پس اطلاق کفر و نفی هر دو جایز باشد
و عمر رضی الله عنه اول اخذ بظاهر کرد و در کفر ایشان بایستاد و در آخر چون حقیقت حال دریافت موافق شد
با ابی بکر رضی الله عنه و اعتراف کرد که حق همان است که ابو بکر بدان است چنانکه میفرماید قال عمر
بن الخطاب لابی بکر رضی الله عنهما کیف تقاتل الناس وقد قال رسول الله چگونه کشتن میکنی
مردم را و حال آنکه بتحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتی
یقولوا امر کرده شده ام که قتال کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان لا اله الا الله فمن قال پس کسی
که بگوید لا اله الا الله عصم منی ماله ونفسه و نگاه دارد از من مال خود را و نفس خود را الا بحقه مگر بحق
اسلام و در روایتی صریح آمده است الا بحق الاسلام چنانچه دیت و قصاص و جزاء آن وحسابه علی الله
و حساب او بر خداست یعنی حکم او در ظاهر شرع اینست و حساب باطن او در آخرت بر علم الهی است
چنانکه منافق باشد و بزبان لا اله الا الله بگوید نه بصدق فقال ابو بکر والله لاقاتلن من فرق
بین الصلوة والزکوة پس گفت ابو بکر بخدا سوگند هر آینه قتال میکنم کسی را که جدائی کند و فرق نهد
میان نماز و زکوة که بوجوب نماز قایل باشد و وجوب زکوة را منکر گردد یا باول عمل کند و از ثانی
امتناع آرد فان الزکوة حق المال زیرا که زکوة حق واجب در مال است چنانکه نماز حق واجب در
نفس است و موجب هر دو اسلام است پس هر دو حق اسلام است والله لو منعونی عناقا بخدا سوگند
اگر منع کنند مرا بزغاله را عناق بفتح عین انثی و لد معز که بیکسال نرسیده باشد و در روایتی عقالا اگر
منع کنند یا بند شتر را این مبالغه است در طلب حق واجب و در قاموس گفته است که عقال بکسر عین زکوة
یکساله از شتر و گوسفند کانوا یؤدونها الی رسول الله بودند که ادا میکردند بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

لقاتلتهم

لقاتلتهم على منعها هر آینه قتال میکنم ایشان را بنا بر منع عناق یا بجهة کفر و ارتداد اگر منکر شوند یا
برای حفظ شعار اسلام و سد باب فتنه اگر منع کنند بی انکار فافهم قال عمر فوالله ما هو الا
ان رأیت ان الله شرح صدر ابی بکر للقتال گفت عمر رضی الله عنه پس بخدا سوگند نبود شان من و حال
من درین محاجت مگر آنکه دانستم من و روشن و هویدا شد بر من که خدا تعالی گشاده سینه ابو بکر
رضی الله عنه را برای قتال فعرفت انه الحق پس شناختم من که همچنین است حق که قتال باید کرد و در روایات
آمده است که صحابه دیگر نیز حتی علی مرتضی رضی الله عنه منع کردند ابو بکر را رضی الله عنه و گفتند که
اول عهد خلافت است و مخالفان جماعه کثیر اند مبادا خللی و فتوری در کارخانه اسلام راه یابد
با و لایق مینماید ابو بکر گفت اگر تمام مردم یک جانب شوند و من تنها باشم قتال میکنم و این دلالت دارد
بر کمال شجاعت ابو بکر رضی الله عنه متفق علیه **وعنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یکون کنز احدکم یوم القیمة شجاعا اقرع میباشد گنج یکی از شما روز قیامت مار بزرگ کل
در فصل اول گذشت یفر منه صاحبه میگریزد از آن مار صاحب گنج یا صاحب مال که همین صاحب
گنج باشد وهو یطلبه و حال آنکه آن مار میجوید او را حتی یلقمه اصابعه تا آنکه لقمه میکرداند
صاحب آن مار انگشتان خود را چنانچه عادت است که در وقت خوف از مار و مانند آن
در دهن آن می اندازند و نیز اشتر اعطا و منع در دست و در انگشتان ظاهر میگردد رواه احمد
وعن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من رجل لا یؤدی زکوة ماله الا جعله الله یوم
القیمة فی عنقه شجاعا نیست هیچ مردی که ادا نکند زکوة مال خود را مگر آنکه میگرداند خدا تعالی روز قیامت
در گردن وی ماری را ثم قرأ علینا مصداقه من کتاب الله پس خواند آنحضرت بر ما دلیل این سخن
تصدیق میکند او را و موافق است بآن از کتاب خدا این آیت را که ولا یحسبن الذین
یبخلون بما آتاهم الله من فضله الآیة تا تمام آیت چنانکه در فصل اول گذشت رواه الترمذی
والنسائی وابن ماجة **وعن** عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول گفت عائشه شنودم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که میگفت ما خالطت الزکوة مالا قط الا
اهلکته نیامیخت زکوة هیچ مالی را مگر آنکه هلاک کرد زکوة بجهة بیرون نیاوردن وی از آن مال
آن مال را بضایع شدن آن مال یا بحرام گردانیدن آن و حرام چون نفع گرفته نمیشود بآن در حکم هالک و
ضایع است رواه الشافعی والبخاری فی تاریخه روایت کرد این حدیث را شافعی و روایت کرد
بخاری در تاریخ خود نه در صحیح خود والحمیدی و روایت کرده است حمیدی وزاد و زیاده کرده است حمیدی

در تفسیر مراد بمخالطت زکوة مهلکة قال گفت آنحضرت تکون قد وجبت علیک صدقة میباشد اینکه
واجب شده است بر تو زکوة فلا تخرجها پس بیرون نمی آری تو زکوة فیهلک الحرام الحلال پس هلاک میکند
حرام حلال را بمخالطت وی با وی بعدم انتفاع یا بهلاک وضایع وقد احتج به من یری تعلق الزکوة بالعین
و بتحقیق حجت گرفته است باین حدیث باین تفسیر کسی که اعتقاد کرده است تعلق زکوة را بعین مال چنانکه شافعی
وائمه دیگر در اظهر روایات از ایشان و ایشان تجویز نمیکنند دفع قیمت را در زکوة زیرا که این قربتی است که
تعلق گرفته است بمحل پس روا نباید بغیر آن چنانکه هدایا و ضحایا و تعلق زکوة بمال نزد ایشان تعلق شرکت است
زیرا که منصوص علیه شاة است مثلا پس شارع واجب گردانیده است عین منصوص علیه را و ترک واجب
گنجایش ندارد و بر تقدیر تعلق زکوة بذمه چنانکه نزد حنفیه است مخالطت زکوة بمال صورت ندارد و دلیل حنفیه
تعلق زکوة بذمه آنست که مراد از زکوة بسوی فقیر ایصال است مر رزق موعود را که مشار الیه است بقول حق
تعالی و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و رزق عبارت است از چیزی که واقع شود بوی کفایت و این مختلف است
باختلاف حوایج بعد از ان واجب گردانید مالی مسمی را بر اغنیا برای ذات کریم خود جل جلاله و امر کرد بانجاز
آن مواعید از آن مسمی و مال مسمی احتمال ندارد بکفایت آن حوایج و انجاز مواعید بسبب اختلاف آن حوایج
و مواعید پس متضمن گردد امر بانجاز مواعید اذن باستبدال را و بطلان قید شاة بعینه چنانچه سلطان
برات میکند غازیان را بالات حرب بعضی وکلای خود از مالی معین که بوی سپرده پس این اذن است
از سلطان باستبدال و در هدایا و ضحایا قیمت از انجهت درست نیست که قربت انجا اراقه دم است
و درین معنا زیرا که فیه سد حاجت محتاج است و بر تقدیر تعلق بذمه اگر چه بصورت مخالطت نیست
اما در حکم مخالطت است و در معنی آن نیست فافهم کذا فی المنتقی اینچنین است در منتقی که تصنیف
ابن عبد البر است و روی البیهقی فی شعب الایمان عن احمد بن حنبل باسناده الی عائشة
و روایت کرده است بیهقی در شعب الایمان از امام احمد بن محمد بن حنبل باسناد وی تا عایشه
ابن برکه و قال احمد فی خالطت گفته است احمد در قول وی خالطت الزکوة تفسیره ان الرجل یاخذ
الزکوة وهو موسر او غنی تفسیر وی این است که مردی بگیرد زکوة و حال آنکه وی موسر است یا
غنی شک راویست و اگر در میان موسر و غنی فرق بنهند از جهة اشتقاق موسر از یسر بمعنی سهولت ضد
عسر و غنی از غنا بمعنی عدم فقر و احتیاج و برای تنویع نیز توانند بود و انما هی للفقراء و نیست زکوة
مگر برای فقیران مخالطت زکوة بمال و هلاک آن بخلطت حرام بحلال این معنی دارد پس این معنی
مراد بمخالطت زکوة بمال گرفتن آنست با وجود یسار و غنا و در معنی اول مراد منع زکوة است

ونذادن آن

ونذادن آن بفقیران هر دو معنی صحیح است و احتجاج مذکور مبنی بر معنی اول است باب
ما یجب فیه الزکوة اتفاق دارند ائمه بر وجوب زکوة در انعام و اثمان و عروض و باقی اموال
تجارت و اختلاف کرده اند در ثمار و سبزیها و میوها که دیر پاینده نباشند و سال تمام نایستند نزد ائمه ثلثه
در ان زکوة و در تمر و زبیب واجب است وقتی که برسد به پنج وسق نه کمتر از آن و معنی آن در شرح حدیث معلوم شود
و نزد امام ابو حنیفه واجب است عشر در هر چه بیرون آید از زمین کم باشد یا بیش مگر هیزم و نی
و گیاه و حجت برای امام قول حضرت رسول صلی الله علیه و سلم است ما اخرجت الارض ففیه العشر و تفاصیل
این باب از کتب فقه باید جست الفصل الاول عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لیس فیما دون خمسة اوسق من التمر صدقة نیست در بار کم از پنج وسق صدقه
و وسق بفتح واو و سین مهمله شصت صاع و صاع چهار مد و مد رطل و ثلث رطل و تحقیق اوزان و تطبیق اوزان
باوزان دیار خود در شرح سفر السعادة تفصیل کرده شده است فلینظر ثمه و لیس فیما دون خمس اواق من الورق
صدقة و نیست چیزی کم از پنج اوقیه از نقره زکوة اواق بفتح همزه جمع اوقیه بضم همزه و سکون
واو و کسر قاف و تشدید یا چهل درهم پس پنج اوقیه دویست درهم باشد و ورق بفتح واو و کسر را فضه
و لیس فیما دون خمس ذود من الابل صدقة و نیست در ما دون پنج نفر از شتر صدقه و ذود
بذال معجمه از دو تا نه یا از سه تا ده را گویند در این حدیث جز ذکر زکوة تمر و نقره و شتر نکرده متفق علیه
و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس علی المسلم صدقة فی عبده و لا فی فرسه
نیست بر مسلمان صدقه در بنده وی و نه در اسب وی مراد بنده خدمت و اسب سواریست و فی روایة
لیس فی عبده صدقة الا صدقة الفطر نیست در عبد وی صدقه مگر صدقه فطر که از وی میدهد متفق علیه
و عن انس ان ابا بکر رضی الله عنه کتب له هذا الکتاب لما وجهه الی البحرین روایت است
از انس که ابو بکر صدیق نوشت برای وی این کتاب را آنگاه که متوجه گردانید او را بسوی بحرین کتاب آنست
بسم الله الرحمن الرحیم هذه فریضة الصدقة التی فرض رسول الله این فریضه زکوة است که فرض
گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم علی المسلمین بر مسلمانان والتی امر الله بها
رسوله و آن صدقه که امر کرده است خدا تعالی بآن پیغمبر خود را فمن سئلها من المسلمین علی وجهها
فلیعطها پس کسی که طلب کرده شود آن صدقه را از مسلمانان بر وجه مشروع که مر آن صدقه است باید که بدهد
آنرا و من سئل فوقها فلا یعط و کسی که طلب کرده شود فوق آن یعنی زیاده بر وجه مشروع پس باید که ندهد
بعد از آن بیان نصاب زکوة هر قسم از اموال میکند و میفرماید فی اربع و عشرین من الابل فما دونها من الغنم من کل خمس شاة

نسخه قال

در بیست و چهار از شتران آنچه در پایان بیست و چهار است از هر پنج شتر یک گوسفند و من الغنم بیان
شاة است برای تاکید فاذا بلغت خمسا و عشرین الی خمس و ثلثین پس چون رسند شتران بیست
و پنج تا سی و پنج شتر ففیها بنت مخاض انثی پس واجب در آن بنت مخاض است ماده و بنت مخاض آنکه
یکسال بر وی گذشته باشد زیرا که مادر وی حامل میباشد و مخاض ناقهای حامل را گویند جمع است او را واحد
نیست فاذا بلغت ستا و ثلثین الی خمس و اربعین ففیها بنت لبون انثی پس چون رسند سی و شش را
تا چهل و پنج در آن بنت لبون است ماده بنت لبون بفتح لام آنکه دو سال بر وی گذشته زیرا که مادر وی
شیر میدهد بچه دیگر را که زائیده است فاذا بلغت ستا و اربعین الی ستین حقة پس چون برسند (ففیها)
چهل و شش را تا شصت پس در آن حقه است بکسر حا و تشدید قاف طروقة الجمل که گوفته شده است شتر را
یعنی مستحق آن شده که شتر نر بر وی جهد و آن ناقه ایست که بچهار سال رسیده است فاذا بلغت
واحدة و ستین الی خمس و سبعین ففیها جذعة پس وقتی که رسید شصت و یک را تا هفتاد و پنج پس در وی
جذعه است بفتح جیم و ذال شتر در سنه خامسة فاذا بلغت ستا و سبعین الی تسعین ففیها بنتا
لبون پس چون برسد هفتاد و شش را تا نود پس در وی دو بنت لبون است فاذا بلغت احدی و تسعین
الی عشرین و مائة ففیها حقتان طروقتا الجمل پس چون رسند نود و یک را تا صد و بیست پس در وی دو
حقه است گوفته شده شتر فاذا زادت علی عشرین و مائة ففی کل اربعین بنت لبون
پس چون زیاده گردد بر صد و بیست پس در هر چهل بنت لبون است و فی کل خمسین حقة و در هر پنجاه
حقه است و من لم یکن معه الا اربع من الابل و کسی نباشد با وی مگر چهار شتر فلیس فیها صدقة
پس نیست در وی صدقه الا ان یشاء ربها مگر آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق تبرع و تطوع چیزی بدهد
فاذا بلغت خمسا پس چون برسد پنج شتر را ففیها شاة پس در وی یک گوسفند است و من بلغت
عنده من الابل صدقة الجذعة و کسی که برسد نزد وی از شتران مقداری که صدقه در وی جذعه باشد
از شصت و یک تا هفتاد و پنج است و لیست عنده جذعة و حال آنکه نیست نزد وی جذعه و عنده
حقة و نزد وی حقه است فانها تقبل منه الحقة و یجعل معها شاتین پس قبول کرده میشود از
آنکس حقه و میگردانند با وی دو گوسفند ان استیسرتا اگر آسان شوند آن دو گوسفند مر او را او عشرین
درهما یا بگردانند بیست درهم را و من بلغت عنده صدقة الحقة و کسی که برسد نزد وی صدقه حقه
و لیست عنده الحقة و عنده الجذعة و نیست نزد او حقه و نزد او جذعه است که فوق حقه است
فانها تقبل منه الجذعة پس بدرستی که قبول کرده میشود از وی جذعه و یعطیه المصدق عشرین درهما

او شاتین

او شاتین و میدهد او را صدقه ستاننده بیست درهم یا دو گوسفند چنانکه مصدق میداد در قسم سابق
و من بلغت عنده صدقة الحقة و لیست عنده الا بنت لبون و کسی که رسید نزد وی صدقه حقه
و نیست نزد وی مگر بنت لبون فانها تقبل منه بنت لبون و یعطی معها شاتین او عشرین درهما
پس بدرستی که قبول کرده میشود از وی بنت لبون و بدهد همراه آن دو شاة یا بیست درهم و من بلغت
صدقته بنت لبون و عنده حقة و کسی که رسید صدقه وی بنت لبون را و نزد وی حقه است فانها
تقبل منه الحقة و یعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین پس بدرستی که قبول کرده میشود از
وی حقه و میدهد او را مصدق بیست درهم یا دو گوسفند بر عکس آنکه او بمصدق میداد و من بلغت
صدقته بنت لبون و لیست عنده و عنده بنت مخاض فانها تقبل منه بنت مخاض و یعطی معها
عشرین درهما او شاتین و من بلغت صدقته بنت مخاض و لیست عنده و عنده بنت لبون
فانها تقبل منه و یعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین ترجمه این عبارت نظر بما سبق واضح است
و حاصل آنست که اگر مصدق کمتر از واجب بستاند چیزی بگیرد تا آن ضم کند و اگر بیشتر دهد مصدق چیزی بوی دهد
فان لم یکن عنده بنت مخاض علی وجهها و عنده ابن لبون پس اگر نباشد نزد وی بنت
مخاض بر طریق وی و نزد وی ابن لبون است نه بنت لبون یعنی نر نه ماده فانه یقبل منه و لیس
معه شیء پس بدرستی که قبول کرده میشود از وی همان ابن لبون و نیست با وی چیزی و در این دلیل است
که فضل انوثت منجبر میگردد بفضل سن و فی صدقة الغنم فی سائمتها اذا کانت اربعین الی
عشرین و مائة شاة و در صدقه گوسفندان در بیرون چرندگان آن اگر باشند جمله آنکه اگر علوفه که
در خانه علف میخورند زکوة نیست و وقتی که باشد چهل تا صد و بیست یک گوسفند است فاذا
زادت علی عشرین و مائة الی مائتین ففیها شاتان پس وقتی که زیاده شوند بر صد و بیست تا دو بیست
پس در وی دو گوسفند است فاذا زادت علی مائتین الی ثلثمائة ففیها ثلث شیاه پس چون زیاد
شوند بر دو بیست تا سه صد پس در آن سه گوسفند است فاذا زادت علی ثلثمائة ففی کل مائة
شاة پس چون زیادت شوند بر سه صد در هر صد یک گوسفند است فاذا کانت
سائمة الرجل ناقصة من اربعین شاة واحدة پس چون باشند بیرون چرندگان مرد کم از
زکوة نیست کم از چهل گوسفند یک گوسفند یعنی اگر چه یک گوسفند هم کم باشد از چهل فلیس فیها
صدقة الا ان یشاء ربها پس واجب نیست در آن صدقه مگر آنکه خواهد صاحب آن و بطریق نفل
چیزی بدهد و لا تخرج فی الصدقة هرمة و بیرون آورده نشود در صدقه در ابل و غنم

نیز کلان سال ولا ذات عوار و نه خداوند عیب و نقصان عوار بفتح عین و ضم آن عیب و نقصان
ظاهر امرا و عیبی خواهد بود که موجب نقصان قیمت گردد ولا تیس و نه بز نر آورده شود تیس بفتح
فوقانیه و سکون تحتانیه در آخر سین مهمله بز نر که از آنکه گویند الا ما شاء المصدق مگر در وقت
خواستن صدقه ستاننده بجهة غرضی و مصلحتی این استثنا است از تیس یا از هر سه قسم که مذکور شدند
ولا یجمع بین متفرق و جمع کرده نشود در میان متفرق ولا یفرق بین مجتمع و تفریق کرده نشود
میان مجتمع این هر دو احتمال دارد نهی مر رب المال را و ساعی را مثال اول مردیست که مالک است چهل
گوسفند را و واجب در وی یک شاة است پس رفت و خلط کرد چهل شاة شخصی دیگر تا بگردد صدقه او
از شاه بنصف شاة تا بود او را بیست شاة مخلوط به بیست شاة دیگر پس تفریق کرد تا نصاب نشود و مثال ثانی
بود مر مردی را چهل شاة متفرق پس جمع کرد آنرا ساعی تا واجب گردد در وی زکوة یا مردیست که بود
مر او را صد و بیست شاة و واجب در وی یک شاة پس تفریق کرد ساعی چهل چهل تا سه شاة واجب گردد
خشیة الصدقة این جمع و تفریق از جهة ترس صدقه است که تقلیل و اسقاط یا تکثیر و ایجاب اوست
چنانکه تصویر کرده شد وما کان من خلیطین و نصابی که باشد میان دو شریک فانهما یتراجعان بینهما
بالسویة پس بدرستی که آن هر دو شریک رجوع کنند بیکدیگر برابر بیانش آنکه مثلا دو مرد اند در دویست
شاة شریک یکی را چهل شاة است و دیگر را صد و شصت پس واجب گردد بر او یک شاة و بر دیگری سه
یک شاة که واجب شود بر اول خمس یک شاة و باقی بر ثانی وفی الرقة ربع العشر و واجب در نقره چهل
یک است و رقه بکسر را و تخفیف قاف و همچنین ورق سیم سکه زده که آنرا درهم گویند و مراد اینجا مطلق سیم
فان لم یکن الا تسعین و مائة فلیس فیها شیء الا ان یشاء ربها پس اگر نباشد مگر صد و نود
یعنی کمتر از دو صد اگر چه یکدرهم کم باشد پس نیست در آن چیزی مگر آنکه بخواهد صاحب مال که چیزی کند اگر چه
واجب نباشد رواه البخاری وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه و سلم
قال فیما سقت السماء والعیون در چیزی که آب داده است آسمان و چشمها او کان عثریا یا باشد
زمین عثری بفتح عین مهمله و ثای مثلثه در قاموس گفته که عثری آنچه آب داده است از آسمان و برین
تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضی شراح ذکر کرده اند که عثری آنست که آب داده شده
بعاثور و عاثور گوی است که کنده میشود در زمین مانند جوی و آب میرسد از وی بسبزیها و تره ها و درخت
خرما و کشت و عثری نیز مردی را گویند که فارغ است از دنیا و آخرت و کار نمیکند برای هیچ یکی ازین دو
و در حدیث آمده است که دشمن داشته شده ترین مردم نزد خدا عثری است یعنی مرد فارغ از کارهای دنیا

و آخرت و نخل را که در آب دراید آن بدان آن البعل و مانند آن نیز نمیکشند عثری میگویند از جهة
حصول فراغ و آسایش در آن و بالجمله در آنچه باب باران و چشمه و کندن جوی بی آنکه بکشند
بدلو و مانند آن حاصل شده العشر ده را یکی واجب است وما سقی بالنضح و آنچه آب داده شده
بکشیدن آب از چاه و مانند آن بشتر و گاو و خر نصف العشر بیست را یکی است رواه البخاری وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم العجماء جرحها جبار عجماء بر وزن حمرا بمعنی بهیمه
چنانکه اسب و ستور و مانند آن و جرح بضم جیم خستگی و بفتح خسته کردن روایت اینجا بضم است و جبار
بضم جیم و تخفیف با هدر و باطل شدن و مراد آنست که بهیمه چون جراحت کند کسی را یا تلف کند چیزی را
و نباشد با وی کشنده یا راننده و در روز باشد جراحت و تلف او هدر و باطل است و هیچ چیزی بران
لازم نمی آید اما اگر با وی سابق یا قاید باشد ضامن میگردد زیرا که جرح و اتلاف بتقصیر اوست
و همچنین اگر در شب باشد زیرا که مالک تقصیر کرد در بستن و نگاه داشتن وی چه عادت در شب بستن
دواب و بهایم است و اگر چه لفظ حدیث عام است و لیکن آنرا مقید و مخصوص ساخته اند بدلایل و
احادیث دیگر والبئر جبار یعنی اگر یکی اجاره گرفت تا برای او چاهی بکند ناگاه در وی افتاد
بر آن شخص مستاجر ضمانی نباشد و همچنین چاهی اگر در زمینی که ملک اوست بکند یا در صحرائی که
راه گذر مردم است و شخصی در آن افتد ضمانی نباشد والمعدن جبار بکسر دال مشتق از عدن بمعنی اقامت
جبار اگر کسی را برای کان کندن اجاره گرفت و وی در کان افتاد و دست و پای او شکست یا هلاک شد
چیزی لازم نباید وفی الرکاز الخمس و در رکاز پنج یکی است و رکاز برا در اول و برای در آخر مراد بان
نزد حنفیه معدن است و نزد اهل حجاز دفینه اهل جاهلیت و معنی اول انسب است بلغة و در حدیث
آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که رکاز چیست فرمود ذهب و فضه که پروردگار
تعالی پیدا کرده است در زمین بروز پیدایش وی و نزد شافعیه در معدن زکوة نیست و حکم وی حکم
صید است مگر آنکه مستخرج ذهب و فضه باشد و نزد ما در وی خمس است بی اشتراط حولان حول متفق
علیه **الفصل الثانی** عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قد
عفوت عن الخیل والرقیق تحقیق عفو کردم من از زکوة اسب بنده مراد اسب سواری و بنده خدمت است
و در عبارت عفو اشارت است که در امساک مال و ترک انفاق آن برای خدا گناهی است و لیکن شفقت بر
حال بندگان تقاضای عفو کرده فهاتوا صدقة الرقة من کل اربعین درهما درهم پس بیارید صدقه
نقره از هر چهل درم یکدرم بعد از آنکه بنصاب برسد که دویست درم است ولیس فی تسعین و مائة شیء

ونیست در صد و نود یعنی در کمتر از دویست چیزی فَاِذَا بَلَغَتْ مِائَتَیْنِ فَفِیهَا خَمْسَةُ دَرَاهِمَ بحساب
مذکور که از چهل یک رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَاَبُو دَاوُدَ وَفِی رِوَایَةٍ لِاَبِی دَاوُدَ عَنِ الْحَارِثِ الْاَعْوَرِ عَنْ عَلِیٍّ
و در روایتی مر ابی داود را از حارث اعور که تابعی مشهور است بصحبت علی رضی الله عنه و تکلم کرده اند در وی
از علی رضی الله عنه اینچنین آمده قَالَ زُهَیْرٌ اَحْسَبُهُ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ گفت زهیر که راوی است از
حارث اعور گمان میبرم حارث را که این حدیث را که از علی رضی الله عنه روایت کرد گفت عن علی
عن النبی یعنی رفع کرد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و موقوف بر علی نکرد است تا این قول علی باشد
نه حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم اَنَّهُ قَالَ روایت کرد که آنحضرت گفت هَاتُوا رُبُعَ الْعُشْرِ مِنْ کُلِّ
اَرْبَعِینَ دِرْهَمًا دِرْهَمٌ بدهید چهار یک از ده یک که از چهل درم یک درم است وَلَیْسَ عَلَیْکُمْ شَیْءٌ حَتّٰی
تَتِمَّ مِائَتَیْ دِرْهَمٍ و واجب نیست بر شما هیچ چیز تا آنکه تمام شود و بگیرد در رقه دویست درم فَاِذَا کَانَتْ مِائَتَیْ
دِرْهَمٍ فَفِیهَا خَمْسَةُ دَرَاهِمَ پس چون باشد رقه مقدار دویست درم پس در وی پنج درم است فَمَا زَادَ فَعَلٰی
حِسَابِ ذٰلِکَ پس آنچه زیاده شود بر حساب است هر چه باشد اندک یا بیش و در زر و سیم اینچنین نیست که آنچه
بر نصاب زیاده شود تا یک حد معین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند چنانکه گذشت میگویند وَفِی الْغَنَمِ فِی
کُلِّ اَرْبَعِینَ شَاةً شَاةٌ و در گوسفندان در هر چهل گوسفند یک گوسفند است و در آنچه زیاده گردد بر چهل
هیچ نیست اِلٰی عِشْرِینَ وَمِائَةٍ تا صد و بیست و بیست فَاِنْ زَادَتْ وَاحِدَةٌ فَشَاتَانِ پس اگر زیاده شود بر صد
یکشاة واجب میشود دو شاة اِلٰی مِائَتَیْنِ تا دویست شاة همین دو شاة است فَاِنْ زَادَتْ فَثَلٰثُ شِیَاهٍ
پس اگر زیاده شود بر دویست اگرچه یک شاة هم باشد واجب میشود سه شاة اِلٰی ثَلٰثِمِائَةٍ تا سیصد شاة
و شیاه بهاست و اصل شاة شوهه بدلیل تصغیر وی بر شویهه و جمع بر شیاه چنانچه شفه شفاه می آید
فَاِنْ زَادَتْ عَلٰی ثَلٰثِمِائَةٍ پس اگر زیاده شود بر سیصد یعنی چهار صد شود نه هر چه زیاده شود فَفِی کُلِّ مِائَةٍ
شَاةٌ پس در هر صد شاة یک شاة است در چهار صد چهار و در پانصد پنج و هکذا و در این میان هیچ نیست
فَاِنْ لَمْ یَکُنْ اِلَّا تِسْعٌ وَثَلٰثُونَ پس اگر نباشد مگر سی و نه فَلَیْسَ عَلَیْکَ فِیهَا شَیْءٌ پس واجب نیست بر تو
در آن چیزی وَفِی الْبَقَرِ فِی کُلِّ ثَلٰثِینَ تَبِیعٌ و در گاوان در هر سی گاو تبیع است که یکسال تمام کرده و در
سال دوم در آمده و ذکر و انثی در اینجا برابر است وَفِی الْاَرْبَعِینَ مُسِنَّةٌ و در چهل گاو مسنه است که
دو سال تمام کرده است و در سال سیوم در آمده است و در این حدیث ذکر صدقه ابل نیست چنانکه در حدیث
سابق که در فصل اول گذشت ذکر بقر نیست و ظاهر آنجا آنست که مورد حدیث بودند اموال ایشان از این
قبیل بود وَلَیْسَ عَلَی الْعَوَامِلِ شَیْءٌ و نیست بر شتران و گاوان که کار میکنند مثل کشت کار کردن و آب

کشیدن

کشیدن و جز آن چنانکه در بستان ها سواری میگیرند خدمت چیزی نیست و این نزد ابو حنیفه است
و نزد امام مالک در اینها نیز زکوة است وَعَنْ مُعَاذٍ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا وَجَّهَهُ
اِلَی الْیَمَنِ روایت است از معاذ که چون آنحضرت متوجه گردانید و فرستاد او را بجانب یمن اَمَرَهُ اَنْ یَاْخُذَ
مِنَ الْبَقَرَةِ مِنْ کُلِّ ثَلٰثِینَ تَبِیعًا اَوْ تَبِیعَةً امر کرد آنحضرت معاذ را که بگیرد از گاوان از هر سی گاو گوساله یکساله
نر یا ماده وَمِنْ کُلِّ اَرْبَعِینَ مُسِنَّةً و از هر چهل گاو دو ساله را در تبیع مذکر و مونث هر دو را ذکر کرده
و در مسنه مونث ذکر کرده التفا کرد باول یا در تبیع نر و ماده هر دو برابر است و در مسنه ماده متعین است والله
اعلم و نزد ما هر دو نر و ماده برابر است و هر دو جایز است رَوَاهُ اَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِیُّ وَالنَّسَائِیُّ وَالدَّارِمِیُّ
وَعَنْ اَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ الْمُعْتَدِی فِی الصَّدَقَةِ کَمَانِعِهَا مصدق ظالم که
از حد انصاف و اعتدال تجاوز کند در بزه و گناه همچو متصدق است که منع زکوة میکند یا مراد
که متصدق اگر از حد تجاوز کند و بغیر مستحق میدهد و بر وجه مامور نمیدهد حکم آن دارد که منع میکند
زکوة را و نمیدهد آنرا رَوَاهُ اَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِیُّ وَعَنْ اَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی
اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَیْسَ فِی حَبٍّ وَلَا تَمْرٍ صَدَقَةٌ نیست در دانه و در خرما زکوة حَتّٰی یَبْلُغَ خَمْسَةَ
اَوْسُقٍ تا آنکه برسد پنج وسق را و این مذهب ائمه ثلثه است و نزد امام ابو حنیفه رحمه الله
در خارج از ارض عشر است مطلقا کم یا بیش چنانکه گذشت رَوَاهُ النَّسَائِیُّ وَعَنْ مُوسَی بْنِ طَلْحَةَ
روایت است از موسی بن طلحه بن عبید الله که تابعی ثقه است و در زمان آنحضرت متولد شده و آنحضرت
او را این نام نهاده قَالَ عِنْدَنَا کِتَابُ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ گفت نزد ما کتاب معاذ بن جبل است عَنِ النَّبِیِّ
از پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ گفت موسی بن طلحه اِنَّمَا اَمَرَهُ اَنْ یَاْخُذَ الصَّدَقَةَ مِنَ الْحِنْطَةِ
وَالشَّعِیرِ وَالزَّبِیبِ وَالتَّمْرِ امر نکرد آنحضرت معاذ را مگر آنکه بگیرد صدقه را از گندم و جو و مویز و خرما
ظاهرا موجود در آنجا یا کثیر الوقوع همین اشیا بودند که زکوة منحصر در اینها باشد مُرْسَلٌ رَوَاهُ فِی شَرْحِ
السُّنَّةِ این حدیث مرسل است روایت کرده است بغوی در شرح السنه و در بودن او مرسل سخن است
و وجه آن در شرح مذکور است وَعَنْ عَتَّابٍ بفتح عین مهمله و تشدید مثناة بْنِ اَسِیدٍ بفتح همزه و کسر
سین قرشی اموی است اسلام آورده روز فتح عامل گردانید او را آنحضرت بر مکه و هم بر آن مقرر داشت او را
ابو بکر و وفات یافت روز وفات ابی بکر رضی الله عنه و عمر او بیست و پنج سال بود از سادات قریش بود
خیر و صالح رضی الله عنه اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فِی زَکٰوةِ الْکُرُومِ اِنَّهَا تُخْرَصُ کَمَا
تُخْرَصُ النَّخْلُ گفت آنحضرت در زکوة درختان تاک یعنی در میوه او که انگور است که آن اندازه کرده شود

اوتبیعة ص

وزکوة منیه ... ص

وتخمین نموده شود بر درخت چنانچه انداز کرده میشود خرما بر درخت ثم تؤدی زکوته زبیبا کما تؤدی
زکوة النخل تمرا پس ادا کرده شود زکوة کرم در حالتی که زبیب است چنانچه ادا کرده میشود زکوة نخل در
حالتی که تمر است یعنی وقتی که پیدا شود در انگور و خرما شیرینی اندازه کنند شخصی که ماهر است در آن که این
انگور در وی چون مویز شود یعنی خشک کرده شود یا این رطب که تمر گردد یعنی خشک گردد چه مقدار خواهد شد
اگر بنصاب برسد زکوة آن بدهد رواه الترمذی و ابوداود وعن سهل بن ابی حثمة بفتح حای مهمله
و سکون مثلثه صحابی است صغیر ولادت او در سال سیوم از هجرت است که حدث ان رسول
الله حدیث کرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود که میگفت اذا خرصتم فخذوا
ودعوا الثلث چون اندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرید یعنی دو ثلث را و بگذارید ثلث را
از آن مراد آنست که تعیین کنید مقدار زکوة را در میان دو ثلث را بگیرید و ثلث را بمالک بگذارید
و احسان کنید بوی تا آن را بهمسایهای خود بخوراند و برآیندگان و هر که برسد وقت وی برسد احسان
کند تا از ملک خود صرف نکند و این خطاب است بمصدقان و توسعه است بر متصدقان در فواکه و ثمار
که محل صرف و بذل اند فان لم تدعوا الثلث فدعوا الربع پس اگر نتوانید گذاشت ثلث را پس بگذارید
ربع را و کم از این نباید رواه الترمذی و ابوداود و النسائی وعن عائشة رضی الله عنها قالت
کان النبی صلی الله علیه وسلم یبعث عبد الله بن رواحة الی یهود بود آنحضرت که میفرستاد عبد الله
بن رواحه را که از مشاهیر صحابه بود و شاعر بود و در غزوهٔ موته شهید شد بسوی یهود یعنی یهود خیبر
فیخرص النخل حین یطیب پس قیاس و تخمین میکرد دوی خرما را بر درخت هنگامی که خوش میگشت
خرما یعنی ظاهر میشد در وی شیرینی قبل ان یؤکل منه پیشتر از آنکه خورده شود از آن این حدیث
دلالت میکند بر کفایت خرص در این باب و بر همین اند عامهٔ اهل حدیث و این قول قدیم است مر شافعی
را و لیکن فقها میگویند که این مفضی میگردد بربا و میگویند که ورود این حدیث پیش از تحریم ربا است
که اقیل و پوشیده نماند که ورود این حدیث در باب صدقه است و شارح در آن مسامحه کرده و اینجا استبدال
مال بمال نیست تا ربا لازم آید و قول فقها در باب بیع است و اگر این احادیث در غیر بیع است فلا کلام
و اگر عام است مخصوص گردانیده شود بغیر آن والله اعلم رواه ابوداود وعن ابن عمر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی العسل فی کل عشرة ازق زق روایت است از ابن عمر رضی الله عنه
که گفت آنحضرت در زکوة عسل در هر ده مشک یک مشک است رواه الترمذی وقال فی اسناده
مقال و گفت ترمذی در اسناد این حدیث سخن است و بعضی راویان وی مطعون اند ولا یصح عن النبی

و بصحت نرسیده

و بصحت نرسیده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی هذا الباب یعنی در باب زکوة عسل چیزی و گفتگو
بسیار جیز و علما نیز اختلاف دارند نزد امام شافعی در عسل زکوة نیست و بیهقی از امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه روایت کرده که فرموده لیس فی العسل زکوة و نزد امام ابوحنیفه رحمه الله
در آن عشر است اگر در ارض عشریه است کم باشد یا بیش و معتبر نیست نصابی معین چنانچه در خارج
ارض خضراوات و فواکه و حجت امام قول حضرت صلی الله علیه وسلم ما اخرجت الارض ففیه العشر
و در روایتی از ابی یوسف معتبر در وی قیمت است و در روایت دیگر ده قربه است چنانکه در حدیث
ترمذی که مذکور است در کتاب فی اما عسلی که بیرون می آید از جبال در وی نیز عشر است نزد امام
و چیزی نیست نزد ابی یوسف و از جامع صغیر نقل کرده اند که عسلی که در جبال و بریه و ارض موات یافت
شود اگر احراز کرده شد پس در وی عشر است و الا حکم صید دارد والله اعلم وعن زینب امرأة
عبد الله روایت است از زینب زن عبد الله بن مسعود که از صحابیات است و صحابه از وی
روایت میکنند قالت خطبنا رسول الله گفت خطبه خواند برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال یا
معشر النساء تصدقن پس گفت آنحضرت ای گروه زنان تصدق کنید و لو من حلیکن و اگرچه
از زیور شما باشد و حلی بضم حا و کسر لام و تشدید یا و در بعضی حلیتکن بکسر حا و سکون لام و تای
فوقانیه بعد تحتانیه فانکن اکثر اهل جهنم یوم القیمة زیرا که بدرستی که شما بیشترین دوزخیانید روز
قیامت رواه الترمذی و اختلاف کرده اند در زکوة حلی مر زنان را پس نزد امام حنیفه در وی
زکوة است و نزد مالک زکوة نیست در حلی که مباح است استعمال وی و شافعی را دو قول است
و اظهر همین است و مختار در مذهب احمد در آنچه برای پوشیدن نبود یا برای اجاره یا تجارت باشد
یا حرام بود پوشیدن آن یا مهیا کرده شده است برای انفاق نزد حاجت در وی زکوة است
باتفاق نزد ایشان نیز و امام محمد در موطا گفته که زکوة نیست در حلی از جواهر و لآلی در هر حالی
و حجت ایمه آنست که وی مستعمل مباح است پس مشابه بجامهای پوشش و بندگان خدمت و خانهای سکونت
باشد و حجت امام ابی حنیفه عموم قول حق تعالی والذین یکنزون الذهب والفضة الآیة و عموم قول
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی الرقة ربع العشر و احادیث در هر دو جانب واقع است و صحابه
و تابعین و من بعدهم اختلاف داشتند در آن و بعضی گفته اند که مراد بزکوة حلی عاریت دادن است
و روایت کرده شده است این تاویل از سعید بن المسیب و حسن بصری و ورود وعید ناظر در جانب وجوب است
والله اعلم وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان امرأتین اتتا رسول الله دو زن آمدند

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وفی ایدیهما سواران من ذهب و در دستهای هر یک از این دو زن
یاره بود از طلا فقال لهما تؤدیان زکوته پس گفت آنحضرت مر آن دو زن را آیا ادا میکنید زکوة آنرا
قالتا لا گفتند ادا نمیکنیم زکوة آنرا فقال لهما رسول الله پس گفت آن دو زن را پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اتحبان ان یسورکما الله بسوارین من نار آیا دوست میدارید شما که بپوشاند شما را خدای
تعالی سوارها از آتش دوزخ قالتا لا گفتند آن دو زن دوست نمیداریم که بپوشاند ما را خدای تعالی
سوارهای آتش دوزخ قال فأدیا زکوته گفت آنحضرت پس ادا کنید زکوة آنرا رواه الترمذی وقال
هذا حدیث قد روی المثنی بن الصباح عن عمرو بن شعیب نحو هذا گفته است ترمذی این حدیث است
که بتحقیق روایت کرده است مثنی بن صباح از عمرو بن شعیب مانند آن والمثنی بن الصباح وابن لهیعة
یضعفان فی الحدیث ومثنی بن صباح وابن لهیعة که وی نیز از رواة این حدیث است ضعیف
بتهمة میشوند در حدیث ولا یصح فی هذا الباب عن النبی صلی الله علیه وسلم شیء وصحیح نشده
در باب زکوة حلی از آنحضرت چیزی وعن ام سلمة قالت کنت ألبس اوضاحا من ذهب گفت
ام سلمه رضی الله عنها بودم من که میپوشیدم اوضاح از طلا جمع وضح بضاد معجمه و حاء مهمله نوعی از
زیور و اصل وی از نقره است و از ذهب نیز میسازند چنانکه در این حدیث واقع شده است و وجه تسمیه وی
بجهة سفیدی و روشنی اوست در صحاح گفته وضح درم سره و بر آیه درم درست و روشنی از سفیدی
ام سلمه میگوید فقلت پس گفتم من یا رسول الله اکنز هو آیا کنج است اینکه بر آن وعید واقع شده
فقال ما بلغ ان تؤدی زکوته پس گفت آنحضرت چیزی که برسد بمقداری که ادا کرده میشود زکوة آن
یعنی بحد نصاب برسد فزکی فلیس بکنز پس ادا شود زکوة آن پس نیست کنز که بر آن وعید است و همچنین هر مال
که زکوة آن ادا کنند از حیطه وعید خارج است رواه مالک وابوداود وعن سمرة بفتح سین وضم میم
بن جندب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یأمرنا ان نخرج الصدقة من الذی نعد للبیع
بود آنحضرت که امر میکرد ما را که بیرون آریم صدقه را از مالی که آماده میکردیم برای تجارت یعنی آنچه برای
خوردن و پوشیدن و سواری میبود در آن زکوة نبود رواه ابوداود وعن ربیعة بن ابی عبد الرحمن
عن غیر واحد ربیعه که تابعی جلیل القدر متفق علیه است میان علما و او را ربیعة الرأی میگویند روایت میکند
از بسیاری از صحابه رضی الله تعالی عنهم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اقطع لبلال بن الحارث المزنی
جدا کرده داد مر بلال بن حارث مزنی را که از صحابه است و بر آنحضرت در وفد مزنیه آمده بود و اقطاع
کردانیدن امام است بعضی از لشکریان خود را قطعه زمین تا از حاصل آن رزق خود سازد و اقطاع گاهی

تمیمی مزی

تملیک میشود و گاهی بغیر تملیک معادن القبلیة کانهای قبلیه را و قبلیه بفتح قاف و با
نام ناحیه ایست از ساحل بحر میان وی و میان مدینه پنج روز راه است وهی من ناحیة الفرع
و این قبلیه از جانب فرع است بضم فا و سکون را موضعی است در جانب بالای مدینه میان
حرمین فتلک المعادن لا تؤخذ منها الا الزکوة الی الیوم پس آن کانها گرفته نمیشود از آنها مگر
زکوة که چهل یک است یعنی گرفته نمیشود خمس چنانکه حکم معادن است و این مذهب امام مالک و شافعی است
در قولی و نزد امام ابوحنیفه و شافعی در قول دیگر در آن خمس است و قول دیگر مر شافعی را آنست که اگر
یافته است آنرا بتعب و مؤنت چهل یک دهد و الا خمس رواه ابوداود الفصل الثالث وعن
علی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس فی الخضراوات صدقة گفت آنحضرت
که نیست در سبزیها و ترها زکوة و این مذهب ائمه ثلثه است و میوها که دیر پا نباشند و سال تمام
نیز همین حکم دارند و نزد ابوحنیفه در هر چه از زمین بروید کم یا بیش ده یک است مگر کاه و نی و هیزم
از جهة عموم قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ما اخرجت الارض ففیه العشر چنانکه در شرح
ترجمه باب گذشت ولا فی العرایا صدقة و نه در عرایا صدقه است و عرایا جمع عریه و آن فروختن
رطب یعنی خرمای تر که بر درخت است بتمر یعنی خرمای خشک بطریق تخمین و اگر چه از بیع میوه بر
درختان بمیوه خشک که آنرا مزابنه گویند برای مجمه و تقدیم یا بر نون نهی کرده چنانکه در کتاب
البیوع بیاید ان شاء الله تعالی اما برای بعضی مفلسان و محتاجان که میخواهند رطب بخورند و نقدی
در دست ندارند که بدان بخرند و نخلی هم ندارند که از آن رطب بعیال بخورانند تمری در خانه دارند
که بدان قوت عیال میسازند باره از آن که از قوت زیاده مانده است بصاحب نخل میدهند
و از و رطبی که بر درخت دارد بخرص میخرند و در این بیع بجهة شفقت و دفع احتیاج اینجماعت از
دون خمسة اوسق رخصت داده اند چون اقل از خمسة اوسق بود در وی زکوة نباشد چنانکه
فرمود ولا فی اقل من خمسة اوسق صدقة ولا فی العوامل صدقة و نیست در چهارپایها که کار
میکنند و نه برای تجارت اند صدقه چنانکه گذشت ولا فی الجبهة صدقة و نیست در جبهه صدقه
قال الصقر الجبهة الخیل والبغال والعبید گفته است صقر بقاف که از روات این حدیث است
که مراد بجبهه اسبان و استران و غلامانند که پیشانی دارند جبهه بمعنی پیشانی رواه الدارقطنی
وعن طاؤس ان معاذ بن جبل اتی بوقص البقر روایت است از طاؤس یمانی که از مشاهیر تابعین است
که آورده شد معاذ بن جبل بوقص گاوان تا زکوة آنها بستاند فقال لم یأمرنی النبی صلی الله علیه وسلم بشیء

فیه ٧ ص

پس گفت معاذ امر کرده است مرا در روی آنحضرت بجز بجای زکوة رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيُّ وَالشَّافِعِيُّ وَقَالَ
الْوَقْصُ مَا لَمْ يَبْلُغِ الْفَرِيضَةَ وگفته است شافعی رحمه الله که وقص چیزی است که بحد نصاب که در وی
زکوة واجب گردد نرسیده است خواه ابتدا و خواه در میان دو فریضه وگفته اند که مراد درینجا
اول است زیرا که آنچه آورده بودند نزد معاذ همان اول بود والله اعلم و وقص در لغت بمعنی شکست و نقصان
آید **بَابُ صَدَقَةِ الْفِطْرِ** صدقه فطر فرض است نزد شافعی و همچنین نزد احمد در ظاهر مذهب
و سنت موکده است نزد مالک و واجب است نزد ما بمعنی مقابل فرض و در حدیث عمر رضی الله عنه چنانکه
بیاید اطلاق لفظ فرض بر آن واقع شده پس شافعی و احمد رحمهما الله بر ظاهر حمل میکنند و مالک فرض
بمعنی تقدیر است و ما میگوییم در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده است و امر ثابت بدلیل ظنی مفید وجوب است
و شرط وجوب صدقه فطر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی است نی شرط نماء و نزد شافعی
هر که قادر است بر قوت یومی برای خود و برای کسی که وی نفقه اوست فاضل از لباس و مسکن و خادم و دین
فرض است بر وی صدقه فطر و شرط نیست نصاب دیگر بدانکه واجب در صدقه فطر نصف صاع است
از بر و صاع از تمر و شعیر و در بعضی احادیث صاع از بر نیز آمده و در بعضی صاع از طعام واقع شده
و در بعضی صاع مطلق آمده غیر مقید بجزی و گفته اند که واجب در زمان نبوت همان نصف صاع بود
و زیاده بطریق تطوع بود نه وجوب و بعضی گفته اند که واجب در آن زمان صاع بود از بر یا تمر یا شعیر پس
مردم بعد از آن نصف صاع از بر گرفتند که معادل بود در قیمت بصاع از تمر یا شعیر و زبیب در حکم بر است
نزد ابی حنیفه و در حکم شعیر نزد ابی یوسف و محمد و مرویست از امیر المومنین علی رضی الله عنه که در زمان
خلافت خود فرمود که واجب نصف صاع است از بر اما چون توسعه کرد پروردگار تعالی بشما تمام
صاع دهید از بر و غیره ازینجا معلوم میشود که زیاده بر نصف بطریق تطوع است **الْفَصْلُ الْأَوَّلُ**
عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زَكَوةَ الْفِطْرِ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ
أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ گفت ابن عمر فرض کردانید آنحضرت زکوة فطر را صاعی از تمر یا صاعی از شعیر و در این
حدیث ذکر بر نیست ازینجا توهم کرده اند بعضی مردم که اخراج نصف صاع از بر بعد از زمان نبوت بود
از جهة معادلت وی بصاع از تمر یا شعیر و صواب آنست که نصف صاع از بر بود و تخصیص کردن تمر و شعیر
درین حدیث بجهة غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که ابن عمر از تمر میداد و چون جو و تمر در مدینه کم شد
از شعیر داد و آن جز یکبار نبود عَلَى الْعَبْدِ وَالْحُرِّ وَالذَّكَرِ وَالْأُنْثَى وَالصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ
بر بنده و آزاد و مرد و زن و خورد و کلان از مسلمانان بنده چون ملک ندارد وجوب بر وی بمعنی وجوب

بر مالک او خواهد بود از جانب وی و همچنین وجوب بر صغیر بمعنی وجوب بر پدر اوست اگر صغیر را
مال نبود و الا از مال وی خواهد بود و امام محمد گوید با وجود مال بر پدر واجب است وَأَمَرَ بِهَا أَنْ
تُؤَدَّى قَبْلَ خُرُوجِ النَّاسِ إِلَى الصَّلَوةِ و امر کرد بصدقه فطر که ادا کرده شود پیش از برآمدن مردم بسوی
نماز ظاهر حدیث و دین است که ادا بعد از نماز کفایت نمیکند لیکن ائمه اربعه اتفاق دارند
که ادا پیش از نماز مستحب است نه واجب و امر درینجا برای استحباب است و درینجا تفصیل بسیار است
در شرح سفر السعادة آنرا ذکر کرده ایم مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ **وَعَنْ** أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ كُنَّا نُخْرِجُ زَكَوةَ
الْفِطْرِ صَاعًا مِنْ طَعَامٍ گفت ابو سعید خدری رضی الله عنه بودیم ما که می برآوردیم صدقه فطر را
یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد بطعام گندم است که متعارف است و غالب از قوت در سفر
و حضر آن بود و بعضی گفته اند مراد ذره است بضم ذال و تخفیف را که متعارف است در آن وقت نزد
اهل حجاز و غالب اقوات ایشان آن بود أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ یا بیرون می آوردیم صاعی را از جو
أَوْ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ یا صاعی از خرمای خشک أَوْ صَاعًا مِنْ أَقِطٍ یا صاعی از قروت که آنرا پنیر
گویند و آن شیر ترش که خشک میشود و مثل سنگ سخت میگردد أَوْ صَاعًا مِنْ زَبِيبٍ یا صاعی از انگور خشک
که آنرا مویز میخوانند مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ **الْفَصْلُ الثَّانِي عَنِ** ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ فِي آخِرِ
رَمَضَانَ أَخْرِجُوا صَدَقَةَ صَوْمِكُمْ گفت ابن عباس در آخر ماه رمضان بیرون آرید صدقه روزه خود را
مراد صدقه فطر است و در حقیقت آن صدقه صوم است که صوم بی ادای آن معلق میماند و چون
ادا کرده میشود در محل قبول می افتد چنانکه در حدیث آمده است فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
هَذِهِ الصَّدَقَةَ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ أَوْ شَعِيرٍ واجب گردانیده است آنحضرت این صدقه را یک صاع از
خرما یا جو أَوْ نِصْفَ صَاعٍ مِنْ قَمْحٍ یا نصف صاع از گندم عَلَى كُلِّ حُرٍّ أَوْ مَمْلُوكٍ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى
صَغِيرٍ أَوْ كَبِيرٍ بر هر کس آزاد باشد یا بنده مرد یا زن خرد یا بزرگ رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ
وَعَنْهُ قَالَ فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ و هم از ابن عباس است رضی الله عنهما که گفت واجب کرد پیغمبر
خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زَكَوةَ الْفِطْرِ یعنی صدقه فطر را طُهْرَةً لِلصِّيَامِ از جهة پاک گردانیدن
روزه را و در بعضی نسخ طهرة للصيام مِنَ اللَّغْوِ وَالرَّفَثِ از سخن بیهوده و ما لا یعنی گفتن و از
رفث که واقع شده باشد در صوم و رفث بفتح را و فا بمعنی جماع و فحش و آنچه میرود از سخن میان
مرد و زن در زیر لحاف و آنچه خطاب کند مرد با زن از فحش بعد از آن استعمال کرده میشود در هر کلام
قبیح مراد تقصیرات و گناهان است که در ادای روزه کما هو حقه بوجود آمده باشد وَطُعْمَةً لِلْمَسَاكِينِ

و صدقهٔ فطر واجب است از جهة طعام دادن مساکین و بی نیاز گردانیدن ایشان از سؤال در آن روز
چنانکه در حدیث آمده است رواه ابو داود **الفصل الثالث** عن عمرو بن شعیب عن
ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث منادیا فی فجاج مکة آنحضرت برانگیخت و فرستاد
آواز کننده را در کوچهای کشاده مکه تا ندا کند الا ان صدقة الفطر واجبة علی کل مسلم آگاه باشید که
بدرستی که صدقهٔ فطر واجب است بر هر مسلمان ذکر او انثی حر او عبد صغیر او کبیر مدان من قمح
آگاه باشید بدرستی که صدقهٔ فطر دو مد است از گندم یعنی نصف صاع چه صاع چهار مد است او سواه
یا جز گندم که زبیب باشد چنانچه مذهب ابو حنیفه است او صاع من طعام اگر مراد بطعام گندم باشد
او از برای شک راویست و اگر جز آن باشد برای تنویع است رواه الترمذی وعن عبد الله بن
ثعلبة او ثعلبة بن عبد الله بن ابی صعیر بضم صاد و فتح عین مهملتین عن ابیه اینچنین است در نسخ مشکوة
و صواب عبد الله بن ثعلبة بن صعیر او ابن ابی صعیر عن ابیه و ثعلبه صحابی است مر او را یک حدیث است
از آنحضرت در صدقهٔ فطر در کاشف گفته است ثعلبة بن صعیر و بعضی میگویند ابن ابی صعیر مر او را صحبت است
روایت میکند از وی پسرش عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صاع من بر او قمح
شک راویست و بر و قمح هر دو بمعنی گندم است میفرماید صاع از گندم عن کل اثنین از هر دو کس
نصف صاع از هر یک صغیر او کبیر حر او عبد ذکر او انثی اما غنیکم فیزکیه الله اما توانگر شما
پس پاک میگرداند و نمو میبخشد مال او را خدای تعالی بسبب صدقه دادن واما فقیرکم فیرد الله علیه اکثر
مما اعطاه واما فقیر شما پس رد میکند و میرساند او را خدای تعالی بیشتر از آنچه داده است و غنی میگرداند
ببرکت صدقهٔ فطر و مضاعفت ثواب آن و این معنی در غنی نیز خواهد بود و تخصیص او بفقیر از برای تسلیه
و ترغیب اوست رواه ابو داود **باب من لا تحل له الصدقة** باب در
بیان کسی که حلال نیست مر او را صدقه خوردن و مال زکوة گرفتن و گاهی عنوان باب اینچنین میسازند که باب من
لا یجوز دفع الزکوة الیه باب در بیان کسی که روا نیست دادن زکوة او را و مآل معنی هر دو عبارت یکیست
اما در ماده کافر تفاوت میکند که عنوان ثانی در وی صادق است که دفع زکوة بسوی کافر جایز نیست
و سقوط ذمه نه و بحث کرده نمیشود از عدم حل آن بر وی و در بنی هاشم هر دو معنی صادق است و ظاهر آنست
و بالجمله زکوة بکافر نتوان داد بخلاف صدقات دیگر مثل صدقهٔ فطر و کفارات و فقرای مسلمانان احب و افضل اند
و عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در روایتی از امام ابی حنیفه جایز است در این
زمان و ممنوع در آن زمان بود و در روایتی از وی و از ابی یوسف رحمهما جایز است دفع بعضی بنی هاشم ببعض و جایز

نسبت دادن زکوة

نسبت دادن زکوة بمکاتب مملوک خود و در روایتی الا العلماء که حوایج ایشان خصوصا جمع کتب که
ایشان را در کار بسیار است و بکسی که میان او و مزکی نسبت ولادت است بخلاف دیگر اقربا اعمام
و عمات و اخوال و خالات و اولاد ایشان بلکه اولی و افضل است که صله با صدقه جمع میشود و بکسی که نسبت
زوجیت دارد و بمکاتب خود و مدبر و ام ولد خود نیز نه **الفصل الاول** عن انس رضی الله عنه
قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بتمرة فی الطریق گذشت آنحضرت بیک خرمائی در راه یعنی
خرمائی در راه افتاده بود و نظر آنحضرت بر آن خرما افتاد فقال لولا انی اخاف ان تکون من الصدقة
لاکلتها پس گفت آنحضرت اگر نمیبود که من میترسم که باشد این خرما از صدقه هر آینه میخوردم من او را
و لیکن نخوردم از ترس آنکه مبادا از صدقه باشد ازینجا معلوم شد که صدقه بر آنحضرت از جهة کرامت
و طهارت جوهر لطیف شریف وی حرام بود و باحادیث دیگر معلوم میشود که بر بنی هاشم و موالی
ایشان نیز حرام است و گفته اند که بر حضرت وی صلی الله علیه وسلم مطلقا حرام است چه صدقه
واجب و چه صدقهٔ تطوع و بر ایشان صدقهٔ واجب نه تطوع کذا قال الطیبی و در کتب فقه حنفیه آمده است
که صدقهٔ نفل نیز حرام است بر بنی هاشم نزد صاحبین و نزد ابو حنیفه دو روایت است و نیز معلوم شد
که برداشتن طعام که بر زمین افتاده باشد اگرچه ادنی چیزی باشد سنت است و اگر نخورند نیز جا بجا
و درین کمال تواضع و تعظیم نعمت الهی است اگرچه قلیل باشد و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط در مقام
شبهه حرمت واجب است متفق علیه وعن ابی هریرة قال اخذ الحسن بن علی رضی الله عنهما تمرة
من تمر الصدقة گفت ابو هریره که گرفت امام حسن بن علی رضی الله عنهما خرمائی را از خرماهای صدقه
فجعلها فی فیه پس گردانید حسن رضی الله عنه آن خرما را در دهن خود فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم کخ کخ بفتح کاف و کسر آن و سکون خای معجمه و کسر آن با تنوین کلمه ایست که زجر و منع
کرده میشود بوی صبی و باز داشته میشود از آنچه میکند و نزد اجتناب و پرهیز از پلیدی نیز گفته میشود
لیطرحها گفت آنحضرت این کلمه را تا بیندازد حسن رضی الله عنه آن تمره را از دهان و نخورد و بعضی گفته اند
که این کلمه عجمیه است و بخاری این را در باب ما تکلم بالفارسیة آورده ثم قال پس گفت آنحضرت
بحسن اما شعرت انا لا ناکل الصدقة آیا نمیدانی تو که ما بنی هاشم و اهل بیت طهارت نمیخوریم صدقه
را این عبارت مشعر است بسابقه علم امام حسن رضی الله عنه باین حکم و بعید نیست که وی رضی الله عنه
عاقل بوده و بتحقیق تحمل کرده اند این دو امام اجل احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم در صغر سن و بوده اند
در زمان وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم هشت ساله زیرا که بوده ولادت ایشان در سال دوم

از هجرت. متفق علیه. وعن عبد المطلب بن ربیعة قال قال رسول الله روایت است از عبد مطلب بن ربیعة بن حارث بن عبد المطلب بن هاشم قرشی هاشمی که در زمان آنحضرت بسن رجولیت رسیده بود گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان هذه الصدقات انما هی اوساخ الناس بدرستی که این صدقها نیست مگر چرکنهای مردم که اموال ایشان را و ایشان را پاک میکرداند وانها لا تحل لمحمد ولا لآل محمد پس این صدقات یا این اوساخ حلال نیستند مر محمد را و نه آل محمد را مراد با آل اینجا بنی هاشم اند که حلال نیست مر ایشان را زکوة و آل را چند معنی است که در جای خود تحقیق کرده است. رواه مسلم. وعن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی بطعام سأل عنه اهدیة ام صدقة. گفت ابو هریره که آنحضرت که چون آورده میشد نزد وی طعام می پرسید که آیا هدیه است یا صدقه است و فرق میان صدقه آنست که صدقه چیزیست که انفاق کرده میشود بر فقرا بطریق تلطف و مهربانی و اراده کرده میشود با و ثواب آخرت و در وی نوعی از خواری و زبونی است آنرا که داده میشود صدقه بوی و هدیه مقصود بوی تعظیم و اکرام است و برده میشود نزد اغنیا و مکافات کرده میشود در هدیه نه در صدقه. فان قیل صدقة. پس اگر گفته میشد که این صدقه است قال لاصحابه کلوا میگفت آنحضرت مر یاران خود را بخورید شما. ولم یأکل. و خود نمیخورد. وان قیل هدیة. و اگر گفته میشد که هدیه است ضرب بیده. دراز میکرد دست مبارک خود را بی تحاشی. فاکل معهم. پس میخورد با ایشان و ضرب بمعنی شتابی در رفتن و بمعنی در رفتن بطلب رزق آمده و ازینجا معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم قبول نمیکرد صدقه را و نمیخورد آنرا و هدیه قبول میکرد و برغبت میخورد آنرا. متفق علیه. وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان فی بریرة بفتح با و کسر را اولی ثلث سنن سه سنت یعنی سه حکم شرعی بتقریب وی وارد شده و ثابت گشته. احدی السنن انها عتقت فخیرت فی زوجها. یکی از آن سه سنت آنست که بریره آزاد شد پس مخیر گردانیده شد در زوج وی که نام وی مغیث بود که اگر خواهد در تحت آن باشد و اگر خواهد جدا شود از وی و این خیار عتق است که علما اثبات کرده اند آنرا در زن که داده بود و چون آزاد کرد مخیر است که شوهر خود را اختیار کند یا مفارقت نماید نزد شافعی اگر شوهر او بنده کسی باشد و نزد ما خواه بنده بود و خواه آزاد و آن مغیث شوهر بریره بنده بود و بریره او را نخواست و مغیث در عشق و فراق او واله و حیران میگشت و میگریست. وقال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الولاء لمن اعتق. ولا مر کسی راست که آزاد کرده است این سنت دوم است که در بریره بود بیانش آنست که بریره داده بهود

بود که مکاتب

بود که مکاتب شده بود چون آزادی اش از کتابت عاجز آمد نزد عائشه آمد تا بخرید او را که در بدل کتابت بمالک خود ادا کند و آزاد کرد و عائشه رضی الله عنها فرمود که اگر صاحبان خود با تو که ترا بدست من بفروشند میخرم پس رفت و بصاحب خود آنچه عائشه گفته بود گفت ایشان گفتند که میفروشیم اما بشرط آنکه ولای وی یعنی میراث وی برای ما باشد عائشه رضی الله عنها با آنحضرت صلی الله علیه وسلم عرض کرد یهود چنین میگویند که میفروشیم باین شرط که ولای بریره برای ما باشد آنحضرت فرمود غلط میگویند و یاوه میگویند الولاء لمن اعتق. و ولا برای کسی است که آزاد کرده تو ای عائشه بخر و آزاد کن و ولای وی ترا خواهد بود و شرط ایشان باطل است و سنت سیوم آنست که میفرماید. ودخل رسول الله. و در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی در خانه عائشه والبرمة تفور باللحم. و حال آنکه دیگ میجوشید بگوشت برمه بضم و سکون را دیگ از سنگ مشهور است در بلاد حجاز و یمن و الآن در حرمین شریفین نیز مشهور است. فقرب الیه خبز وادم من ادم البیت. پس نزدیک گردانیده شد بسوی آنحضرت نان و نان خورش از آن نان خورش که در خانه بود و ادم بضم همزه و سکون دال و ضم آن جمع ادام آمده چنانکه فلک و بعضی گفته اند که بسکون مفرد و بضم جمع است. فقال الم ار برمة فیها لحم. پس گفت آنحضرت آیا نمی بینم دیگی را که وی گوشت است. فقالوا بلی. پس گفتند آری هست دیگی که میجوشد در وی گوشت. ولکن ذلک لحم تصدق به علی بریرة. ولیکن آن گوشتی است که تصدق کرده شده است بر بریره. وانت لا تأکل الصدقة. و تو نمیخوری صدقه را. قال هو علیها صدقة ولنا هدیة. گفت آنحضرت این گوشت بر بریره صدقه است و برای ما هدیه است یعنی اگر چیزی بفقیری بروجه زکوة داد و آن فقیر بکسی دیگر هدیه کرد که زکوة گرفتن او را جائز نیست آن چیز برین کس حلال است زیرا که آن چیز مالک فقیر شد بعد که بدو هدیه رسانید. متفق علیه. وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبل الهدیة ویثیب علیها. بود آنحضرت که قبول میکرد هدیه را و جزا میداد و مکافات میکرد بران. رواه البخاری. وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو دعیت الی کراع لاجبت اگر خوانده شوم من بسوی کراع بضم کاف یعنی پاچه که شیئ حقیر است قبول میکنم دعوت را و بعضی گفته اند که کراع نام مکانی است مشهور میان مکه و مدینه که آنرا کراع الغمیم میگویند و معنی اول اظهر است و انسب است بقول وی که. ولو اهدی الی ذراع لقبلت. اگر هدیه فرستاده شود بسوی من یک دست گوسفند قبول میکنم اشارت است بغایت تواضع و شفقت و مهربانی بر خلق خدا. رواه البخاری. وعنه قال قال

قالوا بلی صح

رسول الله صلّى الله عليه وسلّم ليس المسكين الّذي يطوف على النّاس نيست مسكين الكسي كه طواف ميكند
بر مردم و گرد ايشان ميگردد تردّه اللقمة واللقمتان باز ميگرداند او را يك لقمه يا دو لقمه والتمرة
والتمرتان و يك خرما يا دو خرما ولكنّ المسكين الّذي لا يجد غنى يغنيه وليكن مسكين حقيقي كسي
نميابد توانگري را كه بي نياز گرداند او را ولا يفطن به فيتصدّق عليه و دانسته نميشود و در رسيده
بحال وي بجهة تعفّف تا تصدّق نموده شود بروي ولا يقوم فيسأل النّاس و بر نميخيزد از كنج خانه
و زاويه غربت خود تا سوال كند مردم را و در ذكر فطانت كه بمعني زيركي و جودت فهم است
بخفا و كتمان حال وي بجهة تعفّف و ستر زود بدان در نتوان رسيد متّفق عليه الفصل الثاني
عن ابي رافع انّ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم بعث رجلا من بني مخزوم على الصدقة روايت است
از ابي رافع كه مولى آنحضرت بود كه آنحضرت فرستاد و بر گماشت مردي را از قبيله بني مخزوم بر گرفتن
زكوة فقال لابي رافع اصحبني كيما تصيب منها پس گفت آن مرد مر ابي رافع را صحبت دار با من و بيا همراه
من تا برسي از صدقه نصيب خود را و بدهم بتو از آن چيزي فقال لا پس گفت ابو رافع مصاحب نميشوم بتو و نمي
همراه تو حتّى آتي رسول الله تا مي آيم پيغمبر خدا را صلّى الله عليه وسلّم فاسأله پس سوال ميكنم آنحضرت
كه بروم يا نه فانطلق الى النّبيّ پس رفت ابو رافع بسوي پيغمبر صلّى الله عليه وسلّم و آمد نزد وي فسأله
پس پرسيد آنحضرت را كه بروم يا نه فقال انّ الصدقة لا تحلّ لنا پس گفت آنحضرت بدرستي كه
حلال نيست ما را كه بني هاشميم وانّ موالي القوم من انفسهم و بدرستي كه موالي قوم از ذاتهاي ايشانند
و حكم ايشان دارند چنانكه ما را صدقه حلال نيست موالي ما را نيز نباشد رواه الترمذي و ابو داود والنسائي
وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم لا تحلّ الصدقة لغنيّ حلال نيست صدقه
ولا لذي مرّة سويّ و نه حلال است مر خداوند قوت درست اعضا را كه كسب روزي ميتواند كرد و
بجهة مبهم و تشديد را چند معني آيد قوت و شدت و عقل و استحكام و طاقت و حيله و اگر ظاهر القوت باشد
وليكن عقل و سليقه كسب نداشته باشد حلال است مر او را زكوة و اخذ كرده است باين حديث امام
شافعي و قايل شده است بعدم حل زكوة مر قوي قادر بر كسب را و نزد ما حلال است زكوة مر كسي را كه مالك
نصاب كه دويست درهم است نباشد اگرچه قوي و قادر بر كسب باشد زيرا كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم
ميداد صدقه بفقراي اصحاب خود اگرچه قوي و تندرست ميبودند و همين بود آخر امر از آنحضرت صلى الله
عليه وسلم پس اين حديث منسوخ باشد يا مراد آنست كه نبايد و نسزد كسي را كه او را قوت و قدرت كسب باشد
راضي شود باين مذلت و دنائت رواه الترمذي و ابو داود والدارمي ورواه احمد والنسائي وابن ماجة

عن ابي هريرة

عن ابي هريرة وعن عبيد الله بن عدي بن خيار بكسر خاي معجمه و تخفيف تحتانيه از كبار تابعين است تولد
در زمان نبوت بوده قال اخبرني رجلان انّهما اتيا النّبيّ گفت خبر دادند مرا دو مرد كه آن دو مرد
آمدند پيغمبر را صلّى الله عليه وسلّم وهو في حجّة الوداع و حال آنكه آنحضرت در حجة الوداع بود كه عبارت
از حجي كه آنحضرت كرد و بيان احكام فرمود و توديع حيات نمود وهو يقسم الصدقة و آنحضرت قسمت ميكرد صدقه را
فسألاه منها پس سوال كردند آن دو مرد آنحضرت را از آن صدقه پس آن دو مرد ميگويند كه فرفع
فينا النظر وخفضه پس چون سوال كرديم ما بر داشت و بلند گردانيد در ما نظر خود را و پست گردانيد
نظر را يعني بالا و پايان ما را از سر تا پا نگاه كرد فرآنا جلدين پس ديد و دانست ما را چابك و توانا
فقال ان شئتما اعطيتكما پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم اگر خواهيد بدهم شما را ولا حظّ
فيها لغنيّ و حال آنكه نيست نصيب در صدقه مر توانگر را ولا لقويّ مكتسب و نه توانا را كه كسب ميتواند
كرد معني حديث بر مذهب شافعي آنست كه صدقه خوردن بر شما حرام است و اگر شما راضي ميشويد بر
خوردن حرام ميدهم شما را و اين بطريق تشديد و تقريع است نه تخيير يا اين معني دارد كه ظاهر حال شما
قوي است و اگر در واقع همچنين ايد يا توانگر ايد حلال نيست شما را و الا بدهم شما را و بر تقدير
آنست كه در صدقه خوردن خواري و ذلت است اگر راضي ايد بدهم شما را و درين نيز نوعي
از تشديد و توبيخ است رواه ابو داود والنسائي وعن عطاء بن يسار مرسلا از علماي تابعين
كبار ايشان است ثقه كثير الحديث مولى ميمونه ام المومنين قال قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم
لا تحلّ الصدقة لغنيّ الّا لخمسة حلال نيست زكوة مر غني را مگر براي پنج كس اگرچه غني هم باشند
لغاز في سبيل الله يكي مر غزا كننده را در راه خدا او لعامل عليها دوم مر كسي را كه عامل است
صدقات و گماشته سلطان است بر تحصيل آن او لغارم سيوم كسي را كه مديون است و ديني كه بر ذمه
نشسته اگرچه غني باشد بادای دين وفا نميكند او لرجل اشتراها بماله چهارم مردي را كه خريده است صدقه
بمال خود مثلا صدقه نزد فقيري بود غني آن از وي بخريد حلال است او را و نسبت بوي صدقه نيست
او لرجل كان له جار مسكين پنجم مردي را كه هست مر او را همسايه مسكين فتصدّق على المسكين پس
تصدق كرده شد بر مسكين فاهدى المسكين للغنيّ پس هديه فرستاد آن مسكين مر اين غني را از آن صدقه چنانچه
در حديث بريره معلوم شده استحقاق غازي غني زكوة را مذهب شافعي است و نزد ما عامل و غارم را
درست است زيرا كه عامل اجرت عمل خود ميگيرد غنا و فقر در آن برابر است و غارم سبب استحقاق وي
تا آن قدر كه دين وي ادا يابد درست است نه غازي از جهة اطلاق حديث معاذ بن جبل كه آنحضرت فرمود كه

از اغنیای ایشان بگیر و بر فقرای ایشان صرف کن و حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حلال نیست صدقه
مر غنی را رواه مالک وابو داود وفی روایة لابی داود عن ابی سعید او ابن السبیل و در روایتی مر ابی داود را
از ابی سعید خدری او ابن السبیل نیز واقع شده است که مراد بدان مسافر است که از وطن خود جدا افتاده است
زیرا که مال وی از ملک وی برآمده و وی حکم فقیر دارد باشارت قول وی تعالی للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا
من دیارهم واموالهم وعن زیاد بن الحارث الصدائی بضم صاد مهمله و تخفیف دال منسوب بشخصی که نام وی
صدا است صحابی است متابعت کرد آنحضرت را و اذان گفت در پیش وی صلی الله علیه وسلم چنانکه در باب
الاذان گذشت قال اتیت النبی گفت آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فبایعته پس متابعت کردم
بعهد مسلمانی در دست بوی دادم فذکر حدیثا طویلا پس ذکر کرد حدیثی دراز فاتاه رجل فقال اعطنی من الصدقة
پس گفت آن مرد با آنحضرت بده مرا از صدقه فقال رسول الله پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ان الله لم یرض بحکم نبی ولا غیره فی الصدقات بدرستی که خدای تعالی راضی نشده است به حکم
پیغمبر و نه بحکم جز وی از علما و مجتهدین در تقسیم صدقه بلکه باید داد حتی حکم فیها هو تا آنکه حکم کرد در صدقات وی
تعالی خود در قرآن مجید فجزأها ثمانیة اجزاء پس گردانید آن را هشت پاره ساخت و تقسیم کرد آن را هشت پاره یعنی قسمت
کرد آن را بر هشت طایفه که ذکر ایشان باید داد چنانکه کریمه انما الصدقات للفقراء والمساکین متکفل بیان آن است در
کریمه سبع طوایف واقع شده بگردانیدن فقرا و مساکین یکی باعتبار فرق میان ایشان فان
کنت من تلک الاجزاء اعطیتک پس اگر هستی تو از جمله آن اقسام میدهم ترا ظاهرا حال وی معلوم نبود
نزد وی و اشتباهی بود در آن رواه ابو داود **الفصل الثالث** عن زید بن اسلم فقیه
عمری مولی ابن الخطاب رضی الله عنه ثقه عالم عابد زیاده از جهل فقیه در حلقه درس او می نشستند و امام
زین العابدین پیش او میرفت و استماع میکرد قال شرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجبه پس نوشید عمر رضی الله عنه
شیری را پس خوش آمد آن شیر او را فسأل الذی سقاه من این هذا اللبن پس پرسید عمر آنکس را که شیر نوشانید
او را که از کجا بود این شیر فاخبره انه ورد علی ماء قد سماه پس خبر داد آنکس عمر را که وی فرود آمده بود
بر آبی که بتحقیق نام برد آن آب را و آن موضع را که آن آب در آنجا بود و آنجا فرود آمده بود فاذا نعم من نعم
الصدقة پس ناگاه شترهای چند از شتران زکوة آنجا حاضر بودند وهم یسقون و ایشان آب میدادند
شتران را فحلبوا من البانها پس دوشیدند قدری از شیر این شتران فجعلته فی سقائی پس گردانیدم
و انداختم آن شیر را در مشک خود و سقا بکسر و مد مشک شیر و آب فهو هذا پس این شیر که خوردی آن بود
که از آنجا آورده بودم فادخل عمر یده پس در آورد عمر انگشتان دست خود در دهان خود فاستقاء پس

و تکلف قی کرد شیری که خورده بود از شکم برآورد و این غایت تقوی و تورع بود والا فقیر اگر هبه کند باید
آن را از صدقه خود روا است خوردن آن و آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود در حدیث بریره حکایت
بود که از برای بیان جواز فرمود کذا قیل رواه مالک والبیهقی فی شعب الایمان

باب من لا تحل له المسألة ومن تحل له

باب در بیان کسی که حلال نیست مر او را سوال کردن و گدائی کردن و کسی که حلال است او را و گفته اند که
نمی باید که سوال کند هر که نزد وی قوت یوم است زیرا که سوال بی ضرورت حرام است و اگر قوت یوم
نداشته باشد یا چیزی ندارد که بدان ستر عورت کند حلال است که سوال کند و فقیری که مر او را قوت یوم
حاصل است یا قادر است بر کسب حلال است مر او را زکوة و حرام است سوال و مسکین چیزی ندارد که قوت
کند و قادر نیست بر کسب حلال است مر او را سوال و اتفاق دارند علما بر نهی از سوال بی ضرورت و اختلاف است در
آنکه حرام است یا حلال است با کراهت بسه شرط اول آنکه خوار نکند نفس خود را و الحاح نکند در سوال و آنکه
نکند مسئول عنه را و اگر یکی از این سه شرط مفقود گردد حرام است باتفاق و منقول است از ابن المبارک که
گفت خوش نمی آید مرا که سایل چون لوجه الله سوال کند داده شود بوی چیزی زیرا که دنیا خسیس است و چون
لوجه الله طلب باید تعظیم کرد چیزی را که تحقیر کرده او را حق تعالی پس داده نشود چیزی بجهت زجر و منع
و اگر گوید بحق خدا و بحق محمد بده واجب نمیگردد بر مسئول عنه دادن وی و گفته اند که گفت باظهار حاجت
بدروغ مالک نمیگردد و همچنین اگر گوید بدروغ که من علوی ام و اگر یکی را بجهت صلاح بدهد و وی در باطن
اهل تکالیف معصیت میکند اگر بداند آن را معطی بده هیز مالک نمیگردد و حرام است وی را و واجب رد وی به مالک
و همچنین کسی که داده شود او را چیزی بجهت بد زبانی وی با شرر سعایت وی حرام است بر وی و اگر
فقیری بیاید برای سوال و خواهد که دست مسئول عنه را ببوسد تا چیزی بدهد بوی مکروه است افضل آنست
که مسئول عنه دست بوی ندهد بقصد منع و زجر و نباید داد سایلی را که طبل زده بر درها میگردد و مطرب از همه
افحش است این مسایل همه در مطالب المؤمنین ذکر کرده نقل از کتب والله اعلم **الفصل الاول** عن
قبیصة بفتح قاف و کسر موحده و سکون تحتانیه و صاد مهمله بن مخارق بضم میم و خای معجمه و کسر را
و قاف در آخر صحابی است معدود در اهل بصره قال گفت قبیصه تحملت حمالة کفیل و ضامن شده بودم
من دینی را از جهت دیت و حمالة بفتح حای مهمله مالی که بر میدارد و بر خود میگیرد آدمی از قوم بجهت دیت
و جز آن و مدیون میگردد بجهت اصلاح ذات البین یعنی جماعة در میان خود جنگ میکنند و خون یکدیگر
میریزند و شخصی دیگر در میان آنها می آید و اصلاح میکند و دیتها که بر ایشان لازم می افتد بر خود میگیرد و ضامن
میگردد و بجهت آن دینی بر ذمه او می نشیند و چون غارم یعنی مدیون که یکی از مصارف زکوة است این مرد

نزد آنحضرت آمد تا از مال زکوة بوی بدهند چنانکه گفت فاتیت رسول الله حتی آمدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم اسأله فیها در حالی که سوال میکنم آنحضرت را در ادای این حماله فقال اقم پس گفت
آنحضرت باش و آرام کن نزد ما حتی تأتینا الصدقة تا آنکه بیاید ما را مال زکوة فنأمر لک بها
پس بفرمائیم برای تو بدان یعنی بفرمائیم که از آن مال بتو چیزی بدهند که بدان از دین خلاص یابی ثم قال پس گفت
آنحضرت یا قبیصة ان المسألة لا تحل الا لاحد ثلثة بدرستی که سوال روا نیست مگر یکی از سه
مرد رجل تحمل حمالة یکی از آن مردیست که برداشته است حماله را و در زیر بار آن در آمده فحلت له المسألة
حتی یصیبها پس حلال شده است مر او را سوال کردن تا برسد آن حماله را یعنی مالی را که ادا کند از آنچه ضامن
شده است بدان ثم یمسک پس باز دارد خود را از سوال بعد از ادای حماله و زیاده بر قدر حاجت سوال
نکند ورجل اصابته جائحة اجتاحت ماله دوم مردی که رسید او را حادثه و آفتی که هلاک کرد و از
بیخ برکند مال او را و جوح هلاک گردانیدن و از بیخ برکندن و جائحه شدت و سختی که هلاک کند مال را
از قحط و فتنه فحلت له المسألة حتی یصیب قواما من عیش پس حلال شد او را سوال کردن تا برسد قوت را
از زندگانی یعنی چیزی که بی نیاز شود و بر پا شود بدان حاجت ضروریه از زندگانی او وقال سدادا من عیش
بالکسر سدادا من عیش بجای قواما من عیش یعنی چیزی که بربندد حاجت او را از زندگانی و قوام بکسر قاف چیزی که
قایم شود بوی حاجت و قوام شی یعنی چیزی که نظام و عماد و ملاک شی بود نیز آید و آن نیز قریب بهمین معنی
است و اما قوام بفتح قاف بمعنی عدل و وسط است چنانکه در قرآن مجید فرمود کان بین ذلک قواما و
سداد بکسر سین چیزی که بسته شود بوی حاجت و هر چیزی که به بندد چیز را سداد اوست چنانکه سداد قاروره
و جز آن و سداد بفتح بمعنی راستی و میانه روی در قول و عمل و ذکر قوام و سداد مبالغه است در باز ماندن
از سوال گو با تشبیه داد سائل بمضطر که حلال است او را اکل میته برای سد رمق و قیام دادن بدن اگرچه
رسیدن بانیم تر شرط نیست در حل سوال بلکه فقدان قوت یوم در آن کافی است و این گویا حال ذکر مسکین است
و ذکر حال فقیر اینست که میفرماید ورجل اصابته فاقة سیوم مردی که رسید او را حاجت فاقه و افتقار
حاجتمند شدن حتی یقوم ثلثة من ذوی الحجی من قومه تا بایستند و خبر دهند و بگویند سه کس از خداوندان
عقل و فراست از قوم وی که تحقیق حال میرسند و سخن بتخمین و قیاس نمیگویند و حجی بکسر حای مهمله و فتح جیم معجمه عقل
لقد اصابت فلانا فاقة بتحقیق رسیده است فلان کس را فاقه فحلت له المسألة پس حلال شد او را
سوال نمودن گدائی کردن حتی یصیب قواما من عیش او قال سدادا من عیش پوشیده نماند که ظاهر یقوم
آنست که شهادت دهند و گفته اند که آن نه مراد است بلکه مراد مجرد قول و خبر است و در روایت ابی داود یقول الله

و در ذکر

و در ذکر بقوم مبالغه است که چنان شخص خبر دهند که گویا شهادت است و در ذکر لام لقد اصابت نیز تأکید است
و ذکر ثلثه نیز برای احتیاط است و همچنین ذکر ذوی الحجی و اینهمه برای مبالغه است در منع و زجر از سوال
و مساهله در آن فما سواهن من المسألة یا قبیصة سحت یأکلها صاحبها سحتا پس چیزی که جز این
صورت است از صورتهای سوال کردن ای قبیصه حرام است که میخورد خداوند وی حرام را و سحت بضم سین
و سکون حای مهملتین حرام و سحت و اسحات در اصل بمعنی هلاک و استیصال است رواه مسلم وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل الناس اموالهم تکثرا کسی که سوال کند از مردم
مالهای ایشان را بقصد زیادت شدن مال نه بقصد رفع فقر و حاجت فانما یسأل جمرا پس سوال میکند مگر اخگر را
فلیستقل او لیستکثر پس گو کم طلبد یا بسیار بر هر تقدیر سوال کردن ضرر دارد کم باشد یا بیش رواه مسلم
وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما یزال الرجل یسأل الناس حتی
یأتی یوم القیمة همیشه است که سوال میکند مرد از مردم تا آنکه می آید روز قیامت لیس فی وجهه مزعة
لحم در حالی که نیست در روی وی گوشت کنایت است از خواری و بی آبروئی یا مراد استخوان بی گوشت
و صور در آخرت تابع معانی است ومزعة بضم میم و سکون زای معجمه و عین مهمله پاره از گوشت و بعضی
بفتح میم و زا ضبط کرده اند و محفوظ از محدثین ضم و سکون است متفق علیه وعن معاویة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تلحفوا فی المسألة الحاح مکنید در سوال کردن و بسیار مچسبید سوال
عند را فوالله لا یسألنی احد منکم شیئا پس بخدا سوگند که سوال نمیکند از من هیچ یکی از شما هیچ
چیزی فتخرج له مسألته منی شیئا پس بیرون می آرد برای وی سوال کردن وی از من چیز برای او وانا له
کاره در حالتی که من مر آن سوال را نا خوش دارنده ام فیبارک له فیما اعطیته پس برکت کرده شود
مر آنکس را در آن چیزی که داده ام رواه مسلم وعن الزبیر بن العوام بفتح عین و تشدید واو صحابی است
مشهور از عشره مبشره ابن عمه رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لأن یأخذ احدکم حبله هر آینه آنکه بگیرد یکی از شما رسن خود را فیأتی بحزمة حطب علی ظهره پس
بیارد بسته هیزم را بر پشت خود حزمه بضم حای مهمله و سکون زای معجمه بند هیزم فیبیعها
پس بفروشد آن بسته هیزم را فیکف الله بها وجهه پس باز دارد خدا بآن بسته هیزم آبروی وی را و جاه
او را و درین عبارت اشارت است بآنکه نگاهداشتن آبروی بنده از جانب حق است تعالی
و نعمت و لطف اوست بروی در جزای اختیار مشقت در کسب حلال و ترک سوال خیر له من ان
یسأل الناس بهتر است مر او را از آنکه سوال کند مردم را اعطوه او منعوه بدهند مردم او را یا ندهند

رضي الله عنهما ۴

اگر نه بخت بود آبرو میرود و محروم میماند و اگر بد بخت بدتر از آن که در بند محبت ایشان می‌افتد و در
ربقهٔ عبودیت و امتنان ایشان میدر آید و بطمع و سوال عادت میکند رواه البخاری وعن حکیم بن
حزام بکسر حای مهمله و زای معجمه صحابیست برادرزادهٔ ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها تولد او در کعبه بود
و عمر او صد و بیست سال شصت سال در جاهلیت گذرانیده و شصت سال در اسلام قال سألت رسول الله
گفت حکیم سوال کردم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاعطانی پس داد آنحضرت مرا یعنی آنچه
سوال کرده بودم ثم سألته فاعطانی پس سوال کردم آنحضرت را پس داد مرا ثم قال لی پس گفت آنحضرت
مرا یا حکیم ان هذا المال خضرة بفتح خا و کسر ضاد معجمتین حلوة بضم حای مهمله و سکون لام گفت این مال
و منال دنیا سبز و شیرین است یعنی خوش نما و زیبا در نظر خوش آینده و لذیذ در دل فمن اخذه
بسخاوة نفس بورک له فیه پس کسی بگیرد آنرا بسخاوت نفس یعنی بی تطلع و اشراف و الحاح برکت
کرده میشود مر او را در آن مال و من اخذه باشراف نفس لم یبارک له فیه و کسی بگیرد آنرا با تطلع شدن
بر آن و انتظار داشتن آنرا و طمع کردن و دل بر بستن در آن برکت کرده نمیشود مر او را در آن و فی
الصراح اشراف اطلاع یافتن بر چیزی و از بالا بر نگریستن و کان کالذی یأکل ولا یشبع و باشد وی
همچو کسی میخورد و سیر نمیشود و الید العلیا خیر من الید السفلی و دست بالا بهتر است از دست پایین مراد
بدست بالا آنکه میدهد و دست پایین آنکه میستاند یا دست بالا آنکه سوال نمیکند از کسی چنانکه در حدیث
آینده معلوم کرده و بر هر تقدیر در وی نهی است از سوال و بیان فضیلت ترک سوال است و لهذا متفرع
گردانید بر وی حکیم قول خود را قال حکیم گفت حکیم فقلت پس گفتم من یا رسول الله و الذی بعثک
بالحق سوگند بکسی که فرستاده است ترا بحق و راستی لا ارزأ احدا بعدک شیئا سوال نکنم بعد از تو
یا بعد ازین سوال که از تو کردم و بعضی گویند که بعد بمعنی غیر است هیچ یکی را و نستانم از کسی چیزی حتی افارق
الدنیا تا آنکه جدائی کنم دنیا را یعنی تا وقت موت رسیدن و رزأ بتقدیم رای مفتوحه بر زای ساکن مهموز بمعنی
چیز از کسی و بمعنی نقص نیز آید و چون گرفتن از کسی چیزی سبب نقص اوست بران اطلاق کردند متفق
علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال و هو علی المنبر روایت است
از ابن عمر که آنحضرت گفت و حال آنکه وی بر منبر بود و هو یذکر الصدقة و التعفف عن المسألة و آنحضرت
ذکر میکرد صدقه را و باز ایستادن از سوال الید العلیا خیر من الید السفلی و باز ید علیا را تفسیر
کرده بقول خود فرمود و الید العلیا هی المنفقة بنون و فا و قاف از انفاق بمعنی خرج کردن و دادن
و السفلی هی السائلة و دست پایان دستی است که سوال کننده است اینچنین واقع شده است در صحیح بخاری

و صحیح مسلم و طیبی گفته همچنین ذکر کرده ابو داود و همچنین آمده از اکثر روایات و در روایتی مر ابی داود را
الید العلیا هی المتعففة بتا و عین و فا یعنی از عفت بمعنی باز ایستادن از سوال و از حرام و این معنی انسب است
بسیاق حدیث که گفت و هو یذکر الصدقة و التعفف عن المسألة و هر دو معنی صحیح است و نقل کرده شده
از نووی که صحیح روایت اولی است متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال ان اناسا من
الانصار سألوا رسول الله گفت که بعضی مردمان از انصار سوال کردند پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
فاعطاهم پس داد آنحضرت ایشان را آنچه طلب کردند ثم سألوا فاعطاهم باز سوال کردند پس
داد ایشان را حتی نفد ما عنده تا آنکه تمام شد چیزی که نزد آنحضرت بود یعنی از آن چیزی که داد
ایشان را فقال ما یکون عندی من خیر فلن ادخره عنکم پس گفت آنحضرت آنچه میباشد نزد من از خیر
یعنی مال پس ذخیره نمی نهم آنرا از شما و من یستعفف یعفه الله و کسی که باز ایستد از سوال و نگاه دارد خود را
از آن نگاه میدارد او را خدا تعالی و محتاج نمیگرداند بمردم و من یستغن یغنه الله و کسی که استغنا
ورزد و بی نیاز گرداند خود را از سوال مردم غنی میگرداند و بی نیاز میسازد او را خدا تعالی و من
یتصبر یصبره الله و کسی که تکلف کند و زور آورد در صبر کردن صبر می بخشد او را خدا تعالی و ما
اعطی احد عطاء هو خیر و اوسع من الصبر داده نشد هیچ یکی را دادنی که آن بهتر است و فراخ تر است
از صبر یعنی صبر عطائی است از باری تعالی که بهترین و فراخ ترین عطایاست متفق علیه وعن
عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یعطینی العطاء گفت
عمر بود آنحضرت که میداد مرا بخشش فاقول اعطه افقر الیه منی پس میگفتم با آنحضرت بده آنرا
بمحتاج تر بوی از من فقال خذه فتموله و تصدق به پس گفت آنحضرت بگیر آنرا و مال ساز آنرا
و تصدق کن بآن فما جاءک من هذا المال و انت غیر مشرف ولا سائل پس چیزی که بیاید ترا
ازین مال و حال آنکه اشراف نکننده و انتظار نبرنده و طمع نکننده آنرا و نه سوال کننده آنرا
فخذه پس بگیر آنرا و ما لا فلا تتبعه نفسک و چیزی که نه اینچنین است پس بتحقیق مبر و مگردان آنرا
نفس خود را یعنی در پی آن مرو و طمع مکن و انتظار مبر چنانکه در میان مردم مشهور است که لا رد و لا کد
متفق علیه **الفصل الثانی** عن سمرة بن جندب صحابی مشهور است حلیف
انصار و بود از حفاظ کثیر الحدیث از رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت کرده است از وی حسن
بصری و ابن سیرین و شعبی مات بالبصرة سنة تسع و خمسین او ستین قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم المسائل کدوح یکدح بها الرجل وجهه سوالها خراشهاست و جراحتهاست که مجروح میگرداند

با آنها مرد روی خود را فمن شاء ابقی علی وجهه پس کسی که خواهد نگاه دارد آبروی خود را از خراش سؤال نکند
و در بعض نسخ ابقی علیه وجهه و در بعضی ابقی علی وجهه ومن شاء ترکه و کسی که خواهد ترک کند آنرا
یعنی نگاه ندارد آبروی خود را سؤال کند اختیار بدست اوست و این تهدید است بر ارتکاب سؤال
کردن پس سؤال نباید کرد الا ان یسأل الرجل ذا السلطان مگر آنکه سؤال کند مرد خداوند سلطنت را
که امیر است او فی امر لا یجد بدا یا سؤال کند در کاری که نمی یابد از آن چاره چنانکه احتیاج و
گرسنگی و نایافتن قوت یوم چنانکه در شرح ترجمه باب گذشت رواه ابوداود والترمذی و
النسائی وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل الناس وله ما
یغنیه کسی که سؤال کند مردم را و حال آنکه مر او راست چیزی که بی نیاز گرداند او را جاء یوم القیمة
ومسألته فی وجهه می آید روز قیامت و حال آنکه سؤال او در روی وی خموش او خدوش او کدوح
بعضی گفته اند که این الفاظ قریب المعنی اند و او بجهت شک راویست و بعضی گفته اند متباین در معنی خدش
پوست کندن بچوب و خمش کندن بناخن و کدح بدندان اشارت است بتفاوت احوال سائلان در قلت سؤال و
کثرت آن و توسط آن قیل گفته شد یا رسول الله وما یغنیه و چه چیز بی نیاز میگرداند یعنی حد غنا که
سؤال با آن حرام است چیست قال خمسون درهما گفت پنجاه درم او قیمتها من الذهب یا قیمت
پنجاه درم از طلا رواه ابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن سهل بن
الحنظلیة بفتح حا و سکون نون و فتح ظای معجمه نام مادر سهل است یا یکی از جدات اوست قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم من سأل وعنده ما یغنیه کسی که سؤال کند و نزد وی چیزی باشد که
بی نیاز میگرداند او را از سؤال فانما یستکثر من النار پس جز این نیست که وی بسیار میکند طلب آتش را
از آتش قال النفیلی گفته است عبد الله بن محمد نفیلی بضم نون و فتح فا که شیخ ابوداود سجستانی
است وهو احد رواته و نفیلی یکی از راویان این حدیث است فی موضع آخر گفته است در جای دیگر
نه در بیان این حدیث وما الغنی الذی لا ینبغی معه المسألة و چیست غنا که روا نیست باوی سؤال کردن
قال قدر ما یغدیه ویعشیه گفت آن غنا که روا نیست با وجود وی سؤال مقدار چیزیست که آنرا
قوت بامداد گرداند و قوت شبانگاه گرداند یعنی هرگاه قوت یک روز و شب حاصل باشد که
بدان قوام بدن شود و کفایت کند سؤال کردن از وی حرام است چنانچه در شرح ترجمه باب گفته شد
وقال فی موضع آخر و گفته است نفیلی در موضع دیگر ان یکون له شبع یوم او لیلة ویوم
حد غنا که با آن سؤال حرام است اینست که باشد مر او را چیزی که سیر گرداند او را در روز یا شب و روز و شبع بفتحتین

سیری و بکسر و فتح چیزی که بوی سیری شود رواه ابوداود بدانکه حدیث ابن مسعود که گذشت
دلالت دارد بر آنکه حد غنا که مانع از سؤال است ملک پنجاه درم است یا قیمت آن و در حدیث آینده
از عطا ملک اوقیه که چهل درم است و در این حدیث قدر ما یغدیه و یعشیه و شبع یوم او لیلة ویوم پس
شافعی اخذ باول کرده و احمد و ابن المبارک و اسحاق بثالث و بعضی علما بثانی و اخذ کرده ابوحنیفه
و اصحاب وی بملک دویست درم و اگرچه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد شده است که
در کافی آنرا ذکر کرده مضمونش آنست که هر که سؤال کند و باشد مر او را پنج اوقیه الحدیث و پنج اوقیه
دویست درم است و طیبی گفته که این آسانتر است بر مردم و در کافی گفت که این ناسخ است مر
احادیث دیگر را والله اعلم پوشیده نماند که اینجا دو چیز است منع از اخذ زکوة و منع از سؤال و
اعتبار مائتی درهم نزد ابوحنیفه در اول است و در ثانی قدر تغدیه و تعشیه والله اعلم وعن
عطاء بن یسار عن رجل من بنی اسد قال قال رسول الله روایت است از عطاء بن یسار که از
مشاهیر تابعین است از مردی از بنی اسد که صحابی است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم من سأل منکم وله اوقیة او عدلها فقد سأل الحافا کسی که سؤال کند از شما و حال
آنکه مر او راست اوقیه که چهل درم است یا مثل اوقیه باشد در قیمت پس بتحقیق سؤال میکند
بطریق الحاف و الحاح که مذموم است و منهی عنه و در قرآن مجید در مدح فقرا گفته است که
لا یسألون الناس الحافا رواه مالک وابوداود والنسائی وعن حبشی بضم حای مهمله و
سکون موحده و شین معجمه بن جنادة بضم جیم و تخفیف نون قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان المسألة لا تحل لغنی ولا لذی مرة سوی بدرستی که سؤال کردن حلال نیست مر توانگر را
و نه خداوند قوت سلیم الاعضا را الا لذی فقر مدقع و لیکن حلال است مر خداوند فقری را که
چسباننده است بخاک و دقع بفتح دال و سکون قاف برخاک چسبیدن و مدقع بضم میم و سکون دال
و کسر قاف ملصق بخاک کننده کنایت است از شدت حاجت و فقر که او را بخاک افکنده
و نمیتواند برخاست و مسکین نیز ازین گویند که طاقت حرکت ندارد چنانکه در قرآن مجید میفرماید
او مسکینا ذا متربة او غرم مفظع یا حلال است برای خداوند وام که در فظاعت و شناعت افکننده
است غرم بضم غین معجمه وام و تاوان فظاعت رسوائی ومن سأل الناس لیثری به بضم یا و سکون مثلثه
و کسر را به ماله و کسی سؤال کند از مردم تا بسیار کند مال خود را کان خموشا فی وجهه یوم القیمة
میباشد سؤال سبب زخمها و خراشها در روی او روز قیامت ورضفا یأکله من جهنم و سنگ گرم

که میخورد آب را از قدح و رضف بفتح را و سکون ضاد معجمه سنگهای تفسیده که شیر را بوی بجوش می آرند
یحیی من شاء فلیقلل ومن شاء فلیکثر پس هر که خواهد کو کم کند و هر که خواهد زیاده کند رواه الترمذی
وعن انس ان رجلا من الانصار اتی النبی روایت است از انس که مردی از انصار آمد بپیغمبر را
صلی الله علیه وسلم یسأله در حالی که سوال میکند آن مرد آنحضرت را فقال پس گفت آنحضرت
اما فی بیتک شیء آیا هست در خانه تو چیزی فقال بلی حلس نلبس بعضه ونبسط بعضه گفت
آن مرد آری در خانه من کلیم سطبری است که میپوشیم پاره را از وی و میگسترانیم پاره را حلس بکسر حاء مهمله
کلیم که بر پشت شتر در زیر برذعه می اندازند و در خانها در زیر فرشهای فاخر میفگنند وقعب بفتح قاف
و سکون عین در خانه من قدح چوبین خرد سطبر است نشرب فیه من الماء که مینوشیم در وی از آب
قال ائتنی بهما گفت آنحضرت بیار آن کلیم و قدح را فاتاه بهما پس آورد آن مرد پیش آنحضرت آن کلیم و
قدح را فاخذهما رسول الله پس گرفت آن کلیم و قدح را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیده بدست
شریف خود وقال من یشتری هذین و گفت آنحضرت کیست که بخرد این هر دو را قال رجل انا
آخذهما بدرهم گفت مردی من میگیرم این دو را بیک درم قال من یزید علی درهم گفت آنحضرت کیست که
زیاده کند بر یک درهم مرتین او ثلثا گفت آنحضرت این سخن را دو بار یا سه بار بقصد تاکید و اهتمام
قال رجل انا آخذهما بدرهمین گفت مردی من گیرنده ام آنها را بدو درم فاعطاهما ایاه پس داد آن
هر دو آن کلیم و قدح آن مرد را فاخذ الدرهمین فاعطاهما الانصاری پس گرفت آنحضرت آن دو
درم را پس داد آن دو درم را مرد انصاری را وقال اشتر باحدهما طعاما و گفت بخر بیکی ازین دو درم طعامی را
فانبذه الی اهلک پس بینداز این طعام را بسوی کسان خود تا قوت چند روزه خود سازند
واشتر بالآخر قدوما و بخر بدرم دیگر تیشه را و قدوم بفتح قاف و ضم دال مخفف یا مشدد تیشه
درودگر و آنکه در حدیث ابراهیم علیه السلام واقع شده که اختتن بالقدوم بعضی گفته اند که تیشه
مراد است و بعضی گفته اند که نام موضعی است از شام فأتنی به بیار نزد من تیشه را فاتاه به
پس آورد آن مرد نزد آنحضرت تیشه را فشد رسول الله صلی الله علیه وسلم عودا بیده پس
محکم کرد آنحضرت در آن تیشه چوبی بدست مبارک خود ثم قال اذهب فاحتطب وبع پس گفت
آنحضرت برو پس هیزم بکش و بفروش ولا ارینک خمسة عشر یوما و باید که نه بینم ترا تا پانزده روز
فذهب الرجل یحتطب ویبیع پس رفت آن مرد در حالی که هیزم میکشید و میفروخت فجاء وقد
اصاب عشرة دراهم پس آمد آن مرد نزد آنحضرت در حالی که بتحقیق رسیده و یافته است ده درم

فقال

فقال

فاشتری

فاشتری ببعضها ثوبا و ببعضها طعاما پس خرید آن مرد به پاره از آن درمها جامه و به پاره از آن طعام را
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هذا خیر لک من ان تجیء المسئلة نکتة
فی وجهک یوم القیمة این هیزم کشیدن و قوت از آن کردن چه محققی دارد بهتر است مر ترا از
آمدن سوال و گشتن او نقطه سیاه و چیچک در روی تو روز قیامت ان المسئلة لا تصلح الا
لثلثة بدرستی که سوال کردن نیست و درست نیست مگر سه کس را لذی فقر مدقع او لذی غرم مفظع
ترجمه این دو لفظ در حدیث سابق معلوم شد او لذی دم موجع یا مر خداوند خون را که درد مند
کننده است مراد بدان دیت است که در بدل خون داده از خود یا غیر خود چنانکه در تفسیر تحمل حماله
معلوم شد رواه ابو داود وروی ابن ماجة الی قوله یوم القیمة وعن ابن مسعود قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من اصابته فاقة کسی که رسید او را حاجت درویشی فانزلها بالناس
پس فرود آورد او را بمردمان و روی آورد باین لم تسد فاقته بسته نشود و دفع کرده نشود حاجت او
ومن انزلها بالله و کسی فرود آرد حاجت را بخدا اوشک الله له بالغنی شتابی کند و برساند او را
بغنا بفتح غین معجمه معنی فایده و کفایت نه غنی بکسر غین معنی توانگری و مالداری زیرا که فرمود اما
بموت عاجل او غنی آجل یا بمرگ زود و دیا بد یا بتوانگری که دیر حاصل میگردد پس تفصیل وی
نشود اما کفایت بموت حاصل است و در اکثر نسخ غنی بعین است و گفته اند که اینچنین است در
اکثر نسخ مصابیح و جامع الاصول و در سنن ابی داود و ترمذی عاجل آجل بهمزه ممدوده است و اصح از
روایة و درایة کذا قال الطیبی رواه ابو داود والترمذی

الفصل الثالث

عن ابن الفراسی بکسر فا و تخفیف را نسبت است بفراس بن غنم ان الفراسی قال قلت
لرسول الله روایت است از ابن فراسی از پدرش که فراسی است که گفت گفتم من پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم اسأل یا رسول الله از مردم چیزی نزد حاجت فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم لا سوال مکن وان کنت لا بد فاسأل الصالحین و اگر هستی تو که البته
خواهی سوال کرد بجهة حاجتی که داری پس سوال کن صالحان را از جهة کرم ایشان و حلال بودن
رزق ایشان رواه ابو داود والنسائی وعن ابن الساعدی و ابن الساعدی نیز گویند
صحابی است مات بالشام سنة سبع وخمسین قال استعملنی عمر علی الصدقة گفت عامل کرد مرا
عمر بن الخطاب بر گرفتن زکوة فلما فرغت منها و اودیتها الیه پس هرگاه که پرداختم من از صدقه
و رسانیدم صدقه را بسوی عمر امرلی بعمالة امر کرد برای من عمر باجرت عمل من عمالة بضم

بالغناء نسخه

گردد و توانگری بموت حاصل

وبخفيف ميم مزد كار كرد فقلت انما عملت لله واجري على الله پس گفتم من نكرده ام مگر براي خدا ومزد كار
من بر خداست قال خذ ما اعطيت گفت عمر رضي الله عنه بگير چيزي كه داده ميشوي فاني قد
عملت على عهد رسول الله بدين رستي كه بتحقيق عمل كردم در زمان پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
فعملني بخشيد پس داد اجرت عمل را تعميل عماله دادن فقلت مثل قولك فقال لي رسول الله
پس گفت مرا پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اذا اعطيت شيئا من غير ان تسأله فكل
وتصدق كه چون داده شوي تو چيزي را بي آنكه سوال كني تو وبطلبي پس بخور واگر از خوردن زياده ماند
تصدق كن رواه ابو داود وعن علي رضي الله عنه انه سمع يوم عرفة رجلا يسأل الناس
روايت است از امير المومنين علي رضي الله عنه كه وي شنيد روز عرفه مردي را كه سوال ميكند از مردم
فقال پس گفت علي افي هذا اليوم وفي هذا المكان آيا درين روز كه عرفه است كه روز خاص طاعت وعبادت
ودعا است ودرين مكان كه عرفات است ومحل ورود آثار مغفرت ونزول انوار رحمت است
تسأل من غير الله سوال ميكني از غير خدا فخفقه بالدرة پس زد علي رضي الله عنه آنمرد را
بدره بكسر دال وتشديد را آلت زدن وخفق بخاي معجمه وفا وقاف بدره زدن كسي را خفقه بالدره
وبهنا بشمشير زدن كذا في الصراح وطيبي گفته خفق بچيزي پهنا وزدن رواه رزين وعن عمر
رضي الله عنه قال تعلمون ايها الناس ان الطمع فقر گفت امير المومنين عمر رضي الله عنه ميدانيد
يا بدانيد اي مردم كه اميد داشتن از مال مردم سبب فقر وزيادت حاجت است وان الاياس
بكسر همزه غني وبدانيد كه نوميد بودن يعني از مردم توانگري وبي نيازي است وان المرء اذا
يئس عن شيء استغنى عنه وبدانيد كه مرد وقتي كه نااميد شود از چيزي بي نياز مي شود از آن واز
احتياج بدان ومعني طمع نظر داشتن بر مالي كه مشكوك است رسيدن آن يعني كه ميدهد يا نميدهد
اما اگر يكي را حقي وادراري بر كسي لازم است يا بحكم محبت وكرم يقين دارد بدادن آن آنجا معني طمع
متحقق نيست فتدبر رواه رزين وعن ثوبان مولى آنحضرت است حاضر درگاه ومحرم گاه وبيگاه
وملازم سفر وحضر بود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يكفل لي ان لا يسأل الناس
شيئا گفت آنحضرت كيست كه ضامن شود مرا وعهد كند با من كه سوال نكند از مردم چيزي فاتكفل له
بالجنة پس ضامن شوم من وعهد كنم مرا او را به بهشت غايت تاكيد است بوقوع آن بجهة امر الهي بدان ووعده
صادق وي در آن وانبيا صلوات الله عليهم گاهي ضامن ميشوند به ثواب طاعتي مخصوص باذن الهي
تعالى وذو الكفل كه نام يكي از انبيا است بهمين معني است كه وي عليه السلام ضامن شده بود براي امت خود

پس گفتم من مانند گفتن تو كه من اين كار براي خدا كردم ومزد من بر خداست ۴

بهشت

بهشت كذا قيل فقال ثوبان انا فكان لا يسأل احدا شيئا پس گفت ثوبان من ضامن شوم وعهد ميكنم كه سوال نكنم فكان
لا يسأل احدا شيئا پس بود ثوبان كه سوال نميكرد هيچ كس را هيچ چيزي رواه ابو داود والنسائي
وعن ابي ذر قال دعاني رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يشترط علي ان لا تسأل الناس شيئا قلت نعم
گفت ابوذر خواند مرا آنحضرت وحال آنكه وي طلب شرط ميكند بر من كه سوال نكني تو از مردم چيزي را
قال گفت آنحضرت ولا سوطك ان سقط منك گفت آنحضرت ونه طلبي تازيانه خود را
خود را ونه كه بيفتد تازيانه از دست تو حتى تنزل اليه فتاخذه تا آنكه فرود آئي تو
از اسب بر وي بسوي تازيانه پس بگيري آنرا واين كمال مبالغه در ترك طلب وسوال رواه احمد
باب الانفاق وكراهية الامساك الانفاق سپري كردن مال وخرج آن وامساك نگاه داشتن مال
وبخيلي كردن در آن ومسك بخيل گويند وظاهر آنست كه انفاق وامساك از غير زكوة باشد ولهذا
لفظ كراهيت ذكر كرده بيان زكوة واحكام آن سابق ذكر كرده واحتمال دارد كه مراد مدح صفت
انفاق وذم بخل وامساك باشد مطلقا خواه از فرض باشد يا نفل واحاديث مذكوره درين باب اكثر ناظر
در مدح سخا وانفاق مال وباقي نگذاشتن چيزي از آنست الفصل الاول عن
ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان لي مثل احد ذهبا لسرني ان
لا يمر علي ثلث ليال وعندي منه شيء فرمود اگر ميبود مرا مانند كوه احد طلا هر آينه شاد ميكرد
مرا اينكه نگذرد بر من سه شب وحال آنكه نزد من چيزي از آن باقي است الا شيء ارصده
لدين مگر چيزي كه آماده كنم ونگاه دارم آنرا براي وام ودرينجا بيان نهايت سخاوت آنحضرت
صلى الله عليه وسلم وتحريض امت است بر آن رواه البخاري وعنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ما من يوم يصبح العباد فيه الا ملكان ينزلان نيست هيچ روزي كه صبح ميكنند
بندگان در وي مگر آنكه دو فرشته فرود مي آيند از آسمان فيقول احدهما پس ميگويد يكي از آن دو فرشته
اللهم اعط منفقا خلفا خداوندا بده انفاق كننده را خلف يعني چيزي بجاي مالي كه انفاق
ميكرده باشد يعني عوض وزيادت مال ويقول الآخر اللهم اعط ممسكا تلفا وميگويد فرشته
ديگر خداوندا بده بخيل را تلف يعني هلاك شدن مالي كه نگاه ميدارد متفق عليه وعن اسماء
قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم روايت است از اسما بنت ابي بكر صديق وزوجة
زبير بن العوام كه از صحابيات است ومناقب بسيار دارد رضي الله عنها گفت كه گفت آنحضرت
خطاب بوي انفقي ولا تحصي انفاق كن وشمار مكن كه چند دهم وچه دهم فيحصي الله عليك

قلت نعم گفتم من آري شرط كردم كه سوال نكنم از كسي چيزي

پس احصا کند خدا تعالی بر تو و شمار دهد بتو. اکثا احصاء خدای تعالی قطع ماده برکت شد یا ثابت مزیت
یا مراد حساب آخرت است و معنی اول ظاهرتر است. ولا توعی فیوعی الله علیک و نگاه مدار از مال
بر نگاه دارد خدا تعالی بر تو اصل ایعا حفظ متاع در وعا است یعنی ظرف و مراد اینجا امساک
و ترک انفاق است ارضخی ما استطعت بده آنچه میتوانی و رضخ بضاد و خای معجمه اعطای قلیل و مراد
آنست که بده اگر چه چیزی اندک باشد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم حالت قدرت اسماء را تنزل
تصور کرده دانست که تصرف در مال زوج جز در شیء یسیر نخواهد بود. متفق علیه. و عن ابی هریرة
قال قال رسول الله قال الله تعالی انفق یا ابن آدم انفق علیک انفاق کن ای پسر آدم تا انفاق
کنم یعنی فاضه و انعام کنم من بر تو بحکم آنکه انفاق شکر نعمت مال است و شکر سبب مزید نعمت است
متفق علیه. و عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا ابن آدم ان تبذل الفضل
خیر لک ظاهر آنست که این نیز حدیث قدسی است اگر چه لفظ حدیث صریح در آن نیست مستلزم
آنهم نیست چه اگر حضرت رسالت نیز با این خطاب کنند شاید و گویند ای آدمی بذل کردن تو زیادت از قدر
حاجت را بهتر است مر ترا و بذل در باختن و نگاه داشتن چیز برا. و ان تمسکه شر لک و نگاه داشتن
تو آنرا و بخیلی کردن بدتر است ولا تلام علی کفاف و نکوهیده نمیشوی تو بر نگاه داشتن کفاف
یعنی اگر مقدار کفاف نگاه داری باکی نیست یعنی قوتی که باز دارد از جوع و سوال و این مختلف میشود
باختلاف اشخاص و ازمان و احوال وابدأ بمن تعول و آغاز کن در بذل زاید از کفاف بعیال خود
و فراخ کردن رزق بر ایشان زیاده بر نفقه واجب اگر از ایشان زیاده آید به بیگانگان ده. رواه مسلم
و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل البخیل و المتصدق قصد و حال
بخیل و آنکه صدقه میدهد و انفاق میکند کمثل رجلین علیهما جنتان من حدید همچون قصد
حال دو مرد است که بر آن دو مرد دو جنه است از آهن بضم جیم و تشدید نون بمعنی زره و در روایت
کرده شده است جبتان بموحده و بنون اصح است روایة و درایة زیرا که جبه از آهن معهود نیست تا
قد اضطرت ایدیهما الی ثدیهما و تراقیهما بتحقیق چسبانیده شده است دستهای آن دو مرد
بپستانهای ایشان و چنبر گردنهای ایشان بجهت تنگی آن دو زره و اضطرار در اصل بمعنی احتیاج
و بی اختیاری است و مراد اینجا اتصال و الصاق است و ثدی بفتح مثلثه و سکون دال پستان و آن
زن و مرد هر دو را باشد و بضم ثا و کسر دال و تشدید یا جمع اوست و روایت بلفظ جمع و افراد
هر دو آمده و جمع اکثر و اظهر است و تراقی جمع ترقوه بفتح فوقانیه و سکون را و ضم قاف استخوان

میان مغاک سینه و عاتق و آن دو ترقوه است از هر دو جانب و جمع باعتبار جوانب و اطراف است
فجعل المتصدق کلما تصدق بصدقة انبسطت عنه پس زره یا صدقه کننده هر گاه که
تصدق میکند فراخ میگردد آن زره از وی وجعل البخیل کلما هم بصدقة قلصت و در سیاق
بخیل هر گاه که قصد میکند بصدقه تنگ میگردد و گرد می‌آید واخذت کل حلقة بمکانها و میگیرد هر حلقه
جای خود را و میچسپد بآن حاصل معنی آنکه جواد چون قصد تصدق و نفقه میکند فراخ و گشاده میگردد
سینه وی و دل فرمان برداری میکند او را و دستهای او دراز میشود بعطا و بذل و بخیل
تنگ میگردد سینه وی و منقبض میگردد دست وی طبیعة که تخصیص کرده شده به جنه
بلبس از حدید اشارت بآنکه امساک و شح از جبلت انسان و خلقت اوست فافهم. متفق علیه. و عن جابر
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اتقوا الظلم پرهیز کنید ظلم را و بگو شوید از ان و ظلم شامل
انواع معاصی است و جمع وی در قول وی فان الظلم ظلمات یوم القیامة باین اعتبار است
یا مراد آنست که ظلم واحد سبب ظلمات بسیار گمه متعدده از اهوال قیامت و شداید آن میگردد
و در اصل ظلم وضع الشیء فی غیر محله و غالب استعمال او در ستم کردن بر خلق آید واتقوا الشح
و پرهیز کنید شدت بخل و حرص را که یکی از اقسام ظلم و اشد انواع اوست زیرا که منجر حب دنیا و
شهوت اوست فان الشح اهلک من کان قبلکم زیرا که شح نیست گردانیده است کسانی را
که پیش از شما بوده اند حملهم علی ان سفکوا دماءهم برداشت و بر انگیخت ایشان را بر آنکه ریختند
خون یکدیگر را واستحلوا محارمهم و حلال گردانیدند چیزهایی که حرام گردانیده است خدای تعالی
بر ایشان از معاصی و خطایا و سبب حمل شح بر سفک دماء و استحلال معاصی آنست که بذل اموال و مواسات
اخوان سبب تحابب و تواصل است و امساک و شح سبب تهاجر و تقاطع و این مفضی و معاد
که مودی تشاجر و تقاتل است. رواه مسلم. بدانکه تفسیر کرده اند شح را باشد بخل و بعضی گفته اند
که شح که بخل در افراد امور و احاد آن میباشد و شح عام است که در تمامه امور باشد و بعضی گفته اند
که بخل در مال میباشد و شح در مال معروف و گفته اند که شح خصلت غریزیه است که مجبول است بروی
آدمی زاد و آن وصف لازم دارد و مرکز وی نفس است چنانکه در قرآن مجید میفرماید و احضرت
الانفس الشح منهی حکم غلبه و سلطنت اوست تا مستولی گردد بر تحریش قلب و منع کند آنرا
از احکام ایمان زیرا که بر تقدیر شح میکند بطاعت و مساحت نمیکند بر آن و بذل نمیکند انقیاد را
برای امر خدا و شح در نفوس مانند شهوت و حرص مجبول است برای ابتلا و مصلحت نظام عالم و عمارت آن

ونه موم آنست که مستولی گردد سلطنت او بر قلب و مطاع و اینست مراد بقول آنحضرت که شح
مطاع این است خلاصه آنچه ذکر کرده است تورپشتی وعن حارثة بن وهب صحابی است
برادر عبید الله بن عمر الخطاب رضی الله عنهما از مادر معدود است در کوفیین روایت میکند از آنحضرت
واز حفصه ام المومنین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تصدقوا تصدق کنید و غنیمت
دانید وجود آن و ثواب آنرا فانه یأتی علیکم زمان یمشی الرجل بصدقته زیرا که خواهد آمد
بر شما زمانیکه میبرد مرد صدقه خود را یعنی پیش مردم فلا یجد من یقبلها پس نمییابد کسی را که قبول کند
یقول الرجل میگوید مرد کسی که میآرند نزد وی صدقه لو جئت بها بالامس اگر میآوردی تو این صدقه
را دی روز یعنی پیش از این لقبلتها هر آینه قبول میکردم من آنرا فاما الیوم فلا حاجة لی بها
اما امروز پس نیست حاجت مرا بوی و این حالت در آخر الزمان خواهد بود در زمان مهدی چنانکه در
باب اشراط الساعة بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رجل گفت ابو هریره گفت مردی
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الصدقة اعظم اجرا کدام صدقه بزرگتر است از روی اجر
و ثواب قال ان تصدق بفتح تا و دال و اصل وی تتصدق وانت صحیح شحیح گفت آنحضرت
بزرگترین صدقها آنست که تصدق کنی و حال آنکه تو تندرستی و بخیلی تخشی الفقر وتأمل الغنی
در حالیکه میترسی از درویشی و امید میداری توانگری را یعنی تصدق در حالت صحت کنی که بجهت
امید حیات و درازی عمر محل اینست که بخل کرده شود و اگر بدهد شاید که فقیر گردد ولا تمهل بنصب و جزم
هر دو خوانده اند و تأخیر و توقف نکنی یا تأخیر و توقف مکن حتی اذا بلغت الحلقوم تا آنکه چون برسد
روح در گلو قلت لفلان کذا ولفلان کذا بگویی مر فلانی را چنین و فلان را چنین و چندین وقد کان
لفلان و حال آنکه مال هست مر فلان را و گفته اند مراد بفلان اول و ثانی کسانی اند که وصیت کرده
مر آنهاست و بفلان آخر وارث زیرا که وارث وصیت در حالت موت را اگر خواهد اجازت کند و اگر
خواهد ابطال نماید یعنی بخل میکند تا آنکه مشرف میگردد بر موت بعد از آن تصدق میکند از آنچه
متعلق شده است بدان حق وارث و احتمال دارد که مراد بهمه موصی له باشد و در آوردن کان
که مفید ثبوت و قرار است اشارت است بتقریر آنچه مقرر است برای وی کرمانی گفته که
احتمال دارد که بعضی مال وصیت باشد و بعضی اقرار فقد بر متفق علیه وعن ابی ذر قال انتهیت
الی النبی رسیدم و آمدم بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو جالس فی ظل الکعبة و حال
آنکه آنحضرت نشسته است در سایه کعبه فلما رآنی قال هم الاخسرون ورب الکعبة

دید آنحضرت

دید آنحضرت مرا گفت ایشانند زیانکارتر از همه سوگند بپروردگار کعبه فقلت فداک
ابی وامی من هم پس گفتم فدای تو باد پدر من و مادر من کیانند آنها که ایشان زیانکارتر از همه
گفتی قال هم الاکثرون مالا گفت آنجماعه اند که بیشتر است مال ایشان الا من قال مگر کسی که بکند
هکذا وهکذا وهکذا است باز یعنی بذل کند و بپاشد از و مال را اینچنین و اینچنین و اینچنین یعنی هر طرف
و هر جانب چنانچه تفسیر کرده بقول خود من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله
از پیش خود و از پس خود و از راست خود و از چپ خود وقلیل ما هم و بسیار اندک اند اینجماعه
که اینچنین میدهند و میکنند وقال اینجا بمعنی فعل است و عرب اطلاق میکنند قول را بر همه
افعال چنانکه قال بیده یعنی گرفت وقال برجله یعنی رفت و مانند آن و این بسیار است در احادیث
متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السخی
قریب من الله سخی نزدیک است بجناب رحمت و رضای حق قریب من الجنة نزدیک است
از بهشت که در آید آنرا قریب من الناس نزدیک است از دل مردم بمحبت بعید من النار
چون نزدیک شد از بهشت لاجرم بعید شد از دوزخ والبخیل بعید من الله بعید من
الجنة بعید من الناس قریب من النار برعکس حال سخی درین حدیث مبالغه است
در مدح سخاوت و در ذم بخل و ظاهر آنست که مراد سخا و بخل در ادای زکوة باشد یا مراد اتصاف
باین دو صفت است مطلقا ولجاهل سخی احب الی الله من عابد بخیل و هر آینه جاهل سخی دوست
داشته شده تر است بسوی خدا از عابد بخیل ظاهر مقابلت این را میطلبد که گفته شود که جاهل
سخی محبوبتر است از عالم بخیل یا گوید غیر عابد سخی محبوبتر است از عابد بخیل گویند که سلوک این طریقه
شامل هر یکی از مقابل هر یکیست با اختصار در عبارت فافهم رواه الترمذی وعن ابی سعید قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یتصدق المرء فی حیاته بدرهم خیر له من ان یتصدق بمائة
عند موته گفت ابی سعید خدری رضی الله عنه گفت آنحضرت هر آینه تصدق کردن مرد در
زندگانی خود بیک درم بهتر است مر او را از تصدق کردن وی بصد درم نزد مردن وی چنانکه در حدیث
ابی هریره رضی الله عنه معلوم شد رواه ابو داود وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم مثل الذی یتصدق عند موته او یعتق حال کسی که تصدق میکند نزد مردن خود یا آزاد
میکند بنده را کالذی یهدی اذا شبع مثل حال کسیست که هدیه میفرستد طعام را بعد از آنکه سیر شد
و او را حاجت بطعام نماند رواه احمد والنسائی والدارمی والترمذی وحکم کرد ترمذی بصحت این حدیث

وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَصْلَتَانِ لَا تَجْتَمِعَانِ فِي مُؤْمِنٍ الْبُخْلُ وَسُوءُ الْخُلُقِ
دو خصلت جمع نمیشوند در هیچ مسلمانی بخیلی و بدخلقی از نفی اجتماع چنان مفهوم میشود که اگر یکی ازین دو یافته شود
تواند و گفته اند که مراد باجتماع این دو خصلت رسیدن بدرجهٔ نهایت است چنانکه انفکاک نپذیرد تا باشد
و صاحب آن بدان راضی باشد واما آنکه گاهی بدخلقی کند و بخل ورزد و وجود آن نادر باشد و بعد
وجود پشیمان شود و نفس را ملامت کند و با نفس در نزاع باشد منافات مسلمانی ندارد و چندین از
مسلمانان باشند که بآن گرفتار باشند مگر آنکه مراد از جهت وقوع نکره در سیاق نفی که مفید عموم است
مومن کامل باشد اگرچه ارادهٔ این معنی درین عبارت خالی از بعدی نیست با آنکه حقیقت معنی راجع
بنهی از صدور افعال و آثار این دو صفت و ترغیب بازالهٔ آنها بریاضت و مجاهدت و ترهیب از ابقا و رضا بدان
بمعنی آنکه آنها از شان مومن نیست و نشاید که در وی موجود باشند و مراد بسوء خلق اتصاف بدانچه
مخالف دین و شریعت است نه آنچه متعارف است در میان مردم از لین جانب و از مساهله در امور زیرا که
بعض ازین ابوی ارکان مسلمانی نیست فافهم رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ خَبٌّ وَلَا بَخِيلٌ وَلَا مَنَّانٌ در نمی آیند بهشت را
این سه کس اول خب بفتح خا و کسر آن مرد فریبنده ذکر بزخبانکه در حدیث دیگر واقع شده است که
المنافق خب لئیم دوم بخیل که در ادای حق خداوند و مواساة فقرا تقصیر کند سیوم منان یعنی
مردمی که منت نهند بعد از عطا و تواند که من بمعنی قطع و نقص باشد یعنی قطع حق و نقص آن کند یا آنکه
در آن قطع تواند که بجانب از ذوی الارحام و سایر مسلمانان باشد از آنها که واجب محبت و مودت
آنها و تاویل مثل این احادیث در اصول کلام معلوم شده است بجهت دلایل دیگر که دلالت بر ایمان عصاة
دارند ولیکن رسول خدا صلی الله علیه وسلم اقتصار کرد در امثال این مواطن بر قول مجمل از جهت ابقای
خوف در نفوس مکلفین و تحذیر از آنچه موجب منقصت است در دین باعتماد آنکه علمای راسخ در دین ارجاع خواهند
کرد آنرا بآنچه حق است از اصول دین رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَرُّ مَا فِي الرَّجُلِ شُحٌّ هَالِعٌ وَجُبْنٌ خَالِعٌ بدترین خصلتها که در مرد است دو خصلت است
یکی شح جزع فزع کننده بر استخراج حق در وی و هلع جزع شدن و اضطراب در اصابت مکروه و معنی شح
سابقا معلوم شد دیگر بددلی و ترسندگی که میبرد جان از بدن از شدت خوف یعنی بخل شدید و جبن
سخت رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَسَنَذْكُرُ حَدِيثَ أَبِي هُرَيْرَةَ و سر انجام است که ذکر کنم حدیث ابی هریره را رضی
الله عنه که اولش اینست لا یجتمع الشح والایمان فی کتاب الجهاد ان شاء الله تعالی

الفصل الثالث

سوده که یکی از زنان [illegible]

الْفَصْلُ الثَّالِثُ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّ بَعْضَ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
قُلْنَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت است از عائشه رضی الله عنها که بعضی از زنان آنحضرت
گفتند آنحضرت را پرسیدند از وی أَيُّنَا أَسْرَعُ بِكَ لُحُوقًا کدام یکی از ما بعد از تو بیشتر خواهد رسید قَالَ
أَطْوَلُكُنَّ يَدًا گفت آنحضرت شتابنده‌ترین شما از روی لحوق بمن درازترین شماست از روی دست
یعنی آنکه از شما شتابنده‌تر بمن خواهد پیوست کسی است که دراز دست‌تر است از شما فَأَخَذُوا قَصَبَةً
يَذْرَعُونَهَا پس گرفتند زنان نی پاره را در حالی که گز میکردند دست هر یک را وَكَانَتْ
سَوْدَةُ أَطْوَلَهُنَّ يَدًا و بود سوده که یکی از ازواج مطهره است دراز دست‌ترین این زنان
فَعَلِمْنَا بَعْدُ أَنَّمَا كَانَ طُولُ يَدِهَا الصَّدَقَةَ پس دانستیم ما بعد از آنکه نبود مراد دست درازی
که آنحضرت خبر داده بود بسرعت لحوق وی بوی مگر صدقه و خیرات که دست وی دراز بود در آن
و نیز بود یعنی اگرچه نخست طول ید را بر ظاهر حمل کردیم اما آخر بفکر و تامل و نظر بقرینه واقع معلوم
کردیم که مراد بطول ید کثرت صدقه و انعام است و ید بمعنی نعمت می آید وَكَانَتْ أَسْرَعَنَا
لُحُوقًا بِهِ زَيْنَبُ و بود شتابنده‌ترین ما از روی لحوق با آنحضرت زینب بنت جحش که در سال بیست
یا بیست و یک از هجرت در زمان امیر المومنین عمر رضی الله عنه وفات یافت رضی الله عنها
وَكَانَتْ تُحِبُّ الصَّدَقَةَ و بود زینب که دوست میداشت صدقه و خیرات را رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ
وَفِي رِوَايَةٍ لِمُسْلِمٍ قَالَتْ گفت عائشه قَالَ رَسُولُ اللهِ گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم أَسْرَعُكُنَّ
لُحُوقًا بِي أَطْوَلُكُنَّ يَدًا شتابنده‌ترین شما از روی پیوستن بمن درازترین شماست از روی دست قَالَتْ فَكُنَّ
يَتَطَاوَلْنَ أَيَّتُهُنَّ أَطْوَلُ يَدًا و بودند این زنان که گردن کشی و نزاع میکردند در آنکه کدام یکی از ایشان
درازتر دست است قَالَتْ فَكَانَتْ أَطْوَلَنَا يَدًا زَيْنَبُ و بود دراز دست‌ترین ما زینب لِأَنَّهَا
كَانَتْ تَعْمَلُ بِيَدِهَا وَتَصَدَّقُ زیرا که وی بسیار کار میکرد بدست خود و تصدق میکرد و درین روایت
صریحا معلوم نمیکرد که نخست طول ید بر ظاهر حمل کرده اند بعد از آن دریافتند که مراد بدان کثرت
عمل و صدقه است و شاید که از اول همین معنی فهمیده‌اند بعد از آن تحقیق شد و معلوم کردند که آن
زینب است فافهم بعد از آن بدانکه از حدیث مشکوة معلوم شد که آنکه بیشتر لاحق شد با آنحضرت
صلی الله علیه وسلم زینب بود و همین است صحیح و معروف نزد اهل علم و متفق علیه میان اهل سیر
و بعضی گفته اند که آن سوده بود و عبارت بخاری در صحیح موهم است بدان بلکه تصریح کرده بدان در
تاریخ صغیر خود و گفته اند که این خطاست از بخاری و موت سوده در زمان معاویه بود در سنهٔ اربع و خمسین

و در شرح این معنی را بیشتر بیان و تفصیل داده است [illegible] عن ابی هریرة ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال قال رجل لأتصدقن بصدقة گفت آنحضرت مردی یعنی از بنی اسرائیل که هر آینه
تصدق کنم نذر کرد یا سوگند خورد فخرج بصدقته پس بیرون آورد صدقه خود را فوضعها فی ید سارق
پس نهاد صدقه را در دست دزدی فأصبحوا یتحدثون تُصُدِّق اللیلة علی سارق پس صبح کردند
مردم در حالی که سخن میکنند بطریق تعجب و انکار که تصدق کرده شده است امشب بر دزدی فقال
اللهم لک الحمد علی سارق پس گفت آن مرد بار خدایا مر تراست حمد بر تصدق کردن بر دزد یا
بطریق شکر گفت که باری تصدق بوجود آمد اگرچه بر دزد بود یا بطریق تعجب یا تسلی خاطر خود گفت
لأتصدقن بصدقة فخرج بصدقته فوضعها فی ید زانیة پس نهاد صدقه را در دست زنی
که اجرت میگرفت بر زنای خود فأصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی زانیة فقال اللهم
لک الحمد علی زانیة باز گفت لأتصدقن بصدقة فخرج بصدقته فوضعها فی ید غنی پس نهاد
صدقه را در دست توانگری فأصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی غنی در بعضی نسخ در اینجا اللیلة نیست
فقال اللهم لک الحمد علی سارق و زانیة و غنی فأتی پس آمده شد آن مرد یعنی نموده شد او را در خواب
فقیل له پس گفته شد مر او را أما صدقتک علی سارق اما صدقه تو بر دزد پس نافع است بی فایده
نیست فلعله أن یستعف عن سرقته پس شاید که وی پارسائی ورزد و باز آید از دزدی خود
و در آن روز فوتی بوی رسیده دیگر چه حاجت سرقه است و أما الزانیة فلعلها أن تستعف عن
زناها پس شاید که وی عفت ورزد و باز آید در آن روز از زنا و أما الغنی فلعله یعتبر پس شاید که
وی عبرت گیرد و قیاس کند فینفق مما أعطاه الله پس انفاق کند از آنچه داده است او را خدای
تعالی متفق علیه و لفظه للبخاری و عنه أن النبی صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت
بینا رجل بفلاة من الأرض در اثنای آنکه مردی حاضر ایستاده است به بیابان و صحرائی گشاده از زمین
فسمع صوتا فی سحابة پس شنید آوازی در ابری که میگوید اسق حدیقة فلان آب ده بستان
فلان را و حدیقه مرغزار با درخت و بستان از خرما و غیره فتنحی ذلک السحاب پس یکسو شد آن ابر
فأفرغ ماءه فی حرة بفتح حای مهمله و تشدید را پس ریخت آن ابر آب خود را در زمین سنگستان فإذا
شرجة من تلک الشراج قد استوعبت ذلک الماء کله پس ناگاه آب راهی از آن آب راهها
فرا گرفته است آن آب را همه و شرج بفتح شین و سکون را و بجیم آب راه از سنگستان بزمین
نرم و شروج جماعت فتتبع الماء پس پی روی کرد آن مرد که آن آواز شنیده بود آب را که کجا میرود

تا در یابد که

تا دریابد که آن فلان کیست که بحدیقه وی آب فرستاده گفت و کجاست فإذا رجل قائم فی حدیقته
پس ناگاه مردی ایستاده است در حدیقه خود یحول الماء بمسحاته بکسر میم و سکون سین و حای
مهمله میگرداند آب را به بیل آهنین خود فقال له یا عبد الله ما اسمک پس گفت مر این مرد را ای
بنده خدا چیست نام تو قال فلان گفت نام من فلان است للاسم الذی سمع فی السحابة آن نامی که
شنیده بود در ابر فقال له پس گفت این مرد که ایستاده بود در حدیقه مر آن مرد را که پرسید نام او را
و آواز شنیده بود در ابر یا عبد الله لم تسألنی عن اسمی ای بنده خدا برای چه میپرسی
مرا از نام من فقال إنی سمعت صوتا فی السحاب الذی هذا ماؤه پس گفت آن مرد که من شنیدم آواز
را در ابری که این آب از وست یقول اسق حدیقة فلان میگفت آن آواز یعنی کسی که آواز میکرد
آب ده حدیقه فلان را لاسمک میگفت مر نام ترا پس نام ترا میپرسم تا بدانم که آن فلان تو
فما تصنع فیها پس چه کار میکنی تو در حدیقه خود که این فضل یافتی که در عالم غیب نام ترا
و ابر را حکم میکنند که برو حدیقه او را آب ده قال أما إذ قلت هذا یعنی من خود نمیخواهم که حقیقت
حال اظهار کنم و بتو گویم اما چون پرسیدی و گفتی تو این را بگویم بتو فإنی أنظر إلی ما یخرج منها
پس بدرستی که من نگاه میکنم بسوی چیزی که بیرون می آید از آن حدیقه و حاصل میشود در آن فأتصدق
بثلثه پس تصدق میکنم سیوم حصه آن و آکل أنا و عیالی ثلثا و میخورم من و عیال من ثلث دیگر را
و أرد فیها ثلثه و باز میگردانم و صرف میکنم در حدیقه در زراعت و عمارت آن ثلث آخر را یعنی
همه حاصل آن را سه حصه میکنم یکی بفقرا میدهم دیگر قوت خود و عیال خود میسازم دیگر صرف در باغ
میکنم رواه مسلم و عنه أنه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول و هم ابی هریرة
رضی الله عنه که وی شنید آنحضرت را که میگفت إن ثلاثة من بنی إسرائیل أبرص و أقرع
و أعمی بدرستی که سه کس بودند از قوم بنی اسرائیل یکی ابرص دوم کل سیوم کور فأراد الله أن یبتلیهم
پس خواست خدای تعالی که ابتلا کند ایشان را و آزمایش نماید که شکر نعمت میگویند یا نه فبعث
إلیهم ملکا پس فرستاد خدای تعالی بسوی این سه کس فرشته فأتی الأبرص پس آمد فرشته نزد ابرص
فقال أی شیء أحب إلیک پس گفت فرشته با ابرص کدام چیز دوست داشته تر است
بسوی تو قال لون حسن و جلد حسن گفت رنگ نیک و پوست نیک و یذهب عنی الذی
قد قذرنی الناس و اینکه برود از من آنچه بتحقیق پلید و مکروه میدانند مرا مردم یعنی این علت برص
برود و تندرست و پاکیزه شوم از آن و یذهب برفع یا و نصب آن و قذرنی بکسر ذال است از باب

قال

سمع بسمع فمسحه گفت آنحضرت پس مسح کرد فرشته او را و دست بر آورد بر اندام وی فذهب
عنه قذره پس رفت از وی پلیدی وی علت وی و اعطی لونا حسنا و جلدا حسنا
و داده شد او را رنگ نیک و پوست نیک قال فای المال احب الیک باز گفت فرشته پس کدام
مال محبوبتر است بسوی تو قال الابل گفت محبوبترین مالها نزد من شتر است او قال البقر یا گفت البقر بجای الابل
شک اسحق شک کرده است اسحق بن راهویه که از اقران امام احمد بن حنبل است و مجتهد است
و راوی حدیث است در الابل و البقر الا ان الابرص او الاقرع لیکن ابرص یا اقرع قال احدهما
گفت یکی از ایشان الابل و قال الاخر البقر و گفت دیگر البقر یعنی شک راوی در تعیین است و گفت
یکی ابل را و دیگری بقر و معلوم است که محبوب امری غیر این دو نیست و چون در اصل حدیث قرار بر روایت
الابل است قال گفت فاعطی ناقة عشراء پس داده شد او را ماده شتری حامل ده ماهه و در
قاموس گفته که عشراء بضم عین و فتح شین بعد انکه بر حمل او هشت ماه یا ده ماه گذشته است و بیشتر
اطلاق کرده میشود بر ابل و خیل فقال بارک الله لک فیها پس گفت فرشته برکت دهاد خدا ایتعالی
مر ترا درین ناقه بحصول نتایج و ثمرات قال فاتی الاقرع فقال ای شیء احب الیک گفت
آنحضرت پس آمد فرشته نزد کل پس گفت کدام چیز محبوبتر است نزد تو قال شعر حسن
گفت موی نیک و یذهب عنی هذا الذی قد قذرنی الناس و اینکه برود از من این چیزی که
بتحقیق مکروه پنداشته اند مرا مردم قال گفت آنحضرت فمسحه و فذهب عنه پس مسح کرد
فرشته او را پس رفت از وی کلی قال گفت و اعطی شعرا حسنا پس داده شد موی نیک
قال فای المال احب الیک گفت فرشته پس کدام مال محبوبتر است بسوی تو قال البقر
گفت بقر فاعطی بقرة حاملا پس داده شد او را گاوی باردار و حامله نگفت از جهة بودن وی
از صفات مختص اناث و در وی تذکیر و تانیث هر دو جایز است قال گفت آنحضرت دعا کرد
فرشته و گفت بارک الله لک فیها برکت دهاد خدا ایتعالی و افزون گرداناد ترا خیر در ان
گاو قال گفت آنحضرت فاتی الاعمی پس آمد آن فرشته آن کور را فقال ای شیء احب الیک
پس گفت کدام چیز محبوبتر است بسوی تو قال ان یرد الله الی بصری گفت اینکه باز گرداند خدا
تعالی بسوی من بینائی مرا فابصر به الناس پس ببینم بوی مردم را قال فمسحه فرد الله الیه بصره
گفت آنحضرت پس مسح کرد فرشته او را و باز گردانید خدا ایتعالی بروی بینائی او را فقال فای المال
احب الیک پس گفت پس کدام مال محبوبتر است بسوی تو قال الغنم گفت گوسفندان محبوبترند نزد من فاعطی شاة والدا

پس داده شد

پس داده شد گوسفندی زاینده این نیز مثل حامله است در جواز ترک تا فانتج هذان پس نتایج کردند
این دو یعنی صاحب ابل و صاحب بقر و تحقیق لفظ نتیجه در موضع دیگر ذکر کرده شده است و ولد هذا
و تولید کرد این یعنی صاحب غنم و انتج و تولید بیک معنی است و غالبا استعمال انتاج در ابل
است و تولید در غنم و ناتج و مولد بمعنی زاینده یعنی متولی ولادت چنانچه دایه ادمی را
و لابد مالک کسی کار داری ولادت حیوانات خود میکند فکان لهذا واد من الابل پس گشت
حاصل مر این را یعنی صاحب شتر را وادی از شتر و لهذا واد من البقر و مر این را یعنی صاحب
گاوان وادی از گاوان و لهذا واد من الغنم و مر این را یعنی صاحب گوسفند وادی از گوسفندان
یعنی بسیار شدند چنانکه وادی بهار پر کردید قال ثم انه اتی الابرص گفت آنحضرت بدرستیکه آن
فرشته آمد ابرص را فی صورته و هیئته در همان پیکر و نهاد خود که نخست آمده بود و این دخل است
در شناعت منع و انکار وی فقال رجل مسکین پس گفت من مردی مسکینم قد انقطعت بی
الحبال فی سفری بتحقیق گسسته است بمن اسباب طلب رزق در سفر من حبال بموحده جمع حبل بمعنی
رسن و مراد بان سبب و بحائیه نیز روایت است جمع حیله بمعنی دستاویز چاره اما روایت
بجیم و موحده خطا و تصحیف است فلا بلاغ لی الیوم الا بالله پس نیست کفایت و رسیدن مرا
امروز مگر بخدا و توفیق و فضل وی ثم بک پس بتو و امداد و اعانت تو و این بر تقدیر تنزل
است بر وجه تسبیب و مجاز و جایز است که گویند بر داشته ام حاجت بخدا بعد از وی بتو
در و نیست که گویند بخدا و بتو کذا قالوا اسألک بالذی اعطاک اللون الحسن و الجلد الحسن
سوال میکنم ترا بآن خدائی که داده است ترا رنگ نیک و پوست نیک و المال و داده است ترا مال بعیرا
اتبلغ به فی سفری سوال میکنم شتری را که برسم بوی در سفر خود بمقصد خود در او کفایت
کنم در حصول مقصود و این طریق استعطاف و طلب مهربانی است نه حقیقت اخبار زیرا که واقع نه چنین است
که گفت فقال الحقوق کثیرة پس گفت ابرص حقها بسیار است یعنی جاها که کنیز دارم که بآنها چیز مایل
داد تا نوبت بتو کی رسد فقال انه کانی اعرفک پس گفت فرشته بدرستیکه شان اینست که
گویا من ترا میشناسم الم تکن ابرص یقذرک الناس فقیرا آیا نبودی تو ابرص که پلید و مکروه میپنداشتند
ترا مردم فقیر که مال با خود نداشتی فاعطاک الله پس داد ترا خدا صحت و مال فقال ورثت هذا
المال کابرا عن کابر پس گفت داده نشده من این مال را مگر میراث آبا عن جد فقال ان کنت کاذبا
فصیرک الله الی ما کنت پس گفت فرشته اگر هستی تو دروغ گوی پس بگرداند ترا خدا ایتعالی باز گرداند بسوی

حالکه بود دی تو یعنی ابرص فقیر. قال گفت آنحضرت فأتى الأقرع في صورته وهيئته. وآمد آن فرشته اقرع را در
همان صورت نخست که آمده بود. فقال له مثل ما قال لهذا. پس گفت فرشته مر آن اقرع را مانند آنچه
گفته بود مر این ابرص را. فرد علیه مثل ما رد علی هذا. و جواب داد و رد کرد فرشته بر وی مانند آنچه رد کرد بر
ابرص. فقال ان کنت کاذبا فصیرک الله الی ما کنت. قال گفت آنحضرت. وأتى الأعمى في صورته وهيئته
فقال رجل مسکین وابن سبیل. پس گفت مردی مسکینم و مسافرم. انقطعت بی الحبال فی سفری
فلا بلاغ لی الیوم الا بالله ثم بک. اسألک بالذی رد علیک بصرک شاة. سوال میکنم از تو
بآن خدای که باز گردانید بر تو بینائی ترا گوسفندی که. أتبلغ بها فی سفری. فقال. پس گفت آن مرد اعمی
بطریق شکر و اظهار نعمت و شکرانه آن. قد کنت اعمی. بودم من اعمی. فرد الله الی بصری. پس باز گردانید
خدای تعالی بسوی من بینائی مرا. فخذ ما شئت ودع ما شئت. پس بگیر هر چه میخواهی و بگذار هر چه میخواهی
از گوسفندان. فوالله لا اجهدک الیوم بشیء اخذته لله. پس بخدا سوگند منع نمیکنم و در مشقت
نمی اندازم ترا امروز بچیزی که بگیری تو آنرا برای خدا. و اجهدک بضم همزه و کسر ها و بفتح همزه و ها از جهد
بمعنی طاقت و مشقت. فقال. پس گفت فرشته امسک مالک. نگاه دار مال خود را. فانما ابتلیتم.
وجز این نیست که ابتلا و آزمایش کرده شدید شما سه کس تا صادق از کاذب و مخلص از منافق پیدا آید
فقد رضی عنک وسخط علی صاحبیک. پس بتحقیق خشنود شد یعنی پروردگار تعالی از تو و ناخشنود
شد و خشم گرفت بر آن دو یار تو. و رضی و سخط هر دو بلفظ مجهول نیز روایت است. متفق علیه.
وعن ام بجید بضم با و فتح جیم نام او حوا است صحابیه انصاریه بنت یزید خواهر یزید بن السکن
اسماء بنت یزید بن السکن. قالت قلت. گفت گفتم یا رسول الله ان المسکین لیقف علی بابی
بدرستی که مسکین هر آینه می ایستد بر در من حتی استحیی تا آنکه شرم میدارم من. فلا اجد فی بیتی
ما ادفع فی یده. پس نمی یابم در خانه خود چیزی که بدهم آنرا در دست وی. فقال رسول الله. پس گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم ادفعی فی یده ولو ظلفا محرقا. بده و بنه در دست وی اگر چه سم سوخته
باشد. و ظلف بکسر ظا سم شکافته چون سم گاو و گوسفند و امثال آن یعنی شیء حقیر لا ینتفع به و مقصود
مبالغه است. رواه احمد وابو داود والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح. وعن مولی
لعثمان رضی الله عنه قال اهدی لام سلمة بضعة من لحم. روایت است از مولی که مر عثمان را
بود گفت فرستاده شد مر ام سلمه را گوشت پاره. وکان النبی صلی الله علیه وسلم یعجبه اللحم
بود آنحضرت که خوش می آمد او را گوشت. فقالت للخادم ضعیه فی البیت. پس گفت ام سلمه

مر داه را بسته آن گوشت را در خانه. فی الصرح خادم مر زن باشد یا زن. لعل النبی. شاید که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یاکله. بخورد آنرا. فوضعته فی کوة البیت. پس نهاد خادم آنرا در طاقچه خانه. وجاء
سائل فقام علی الباب. و آمد فقیری گدای گیرنده پس ایستاد بر در. فقال تصدقوا بارک الله
فیکم. پس گفت سائل تصدق کنید برکت کناد خدای تعالی در شما. فقالوا بارک الله فیک. فذهب
السائل. پس گفتند اهل خانه مر سائل را برکت کناد خدا در تو و این رد سائل است بالطف و جمیل که
الآن متعارف است که میگویند یفتح الله. فدخل النبی. پس در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی
در خانه. فقال یا ام سلمة هل عندکم شیء اطعمه. پس گفت آنحضرت ای ام سلمه آیا هست نزد شما
چیزی که بخورم آنرا. فقالت نعم. پس گفت ام سلمه آری هست چیزی. قالت للخادم اذهبی فأتی بسکون همزه
وکسر تا و جزم یا. رسول الله گفت ام سلمه رضی الله عنها مر داه را برو و بیار نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم بذلک اللحم. آن گوشت را که در طاقچه خانه گذاشته بودی. فذهبت فلم تجد فی الکوة الا قطعة
مروة. پس رفت داه پس نیافت در طاقچه مگر سنگ پاره را. و مروه بفتح میم سنگ سفید براق و بعضی گفته اند
سنگی که از وی آتش بجهد یعنی سنگ چقماق. فقال النبی. پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فان ذلک اللحم عاد مروة. پس بدرستی که آن گوشت گشت سنگ لما لم تعطوه السائل. از
جهت ندادن آنرا سائل را. رواه البیهقی فی دلائل النبوة. وعن ابن عباس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم بشر الناس منزلا. گفت آنحضرت آیا خبر دهم شما را به بدترین
مردم از روی مرتبت و منزلت. قیل نعم. گفته شد آری خبر ده. قال الذی یسأل بالله ولا یعطی به.
گفت آنکسی که سوال کرده شود بنام خدا و ندهد. گفت طیبی این مشکل است مگر آنکه تهمت کند سائل را بعدم
استحقاق و گفتم من یا باشد مسئول عنه محتاج در نفس خود یا برای عیال خود و نباشد او را جز آنچه در
دست دارد والله اعلم. رواه احمد. وعن ابی ذر انه استأذن علی عثمان. روایت است از
ابی ذر که وی طلب اذن در آمدن کرد بر امیر المومنین عثمان رضی الله عنه. فأذن له. پس اذن کرد عثمان
مر ابی ذر را. و بیده عصاه. و در دست ابی ذر عصای بود و کعب احبار نیز در آنجا حاضر بود. فقال
عثمان یا کعب ان عبد الرحمن توفی. پس گفت عثمان ای کعب بدرستی که عبد الرحمن وفات یافت
وترک مالا. و گذاشته است مالی عظیم را. فما تری فیه. پس چه می بینی و چه اعتقاد داری تو در حق وی
که از کثرت مال و جمع آن وبالی وی خواهد بود. فقال ان کان یصل فیه حق الله فلا بأس علیه.
پس گفت کعب اگر بود عبد الرحمن که می پیوست و میداد در آن مال حق خدا را [illegible] هیچ باکی نیست بر وی

بنام خدا

فرفع ابو ذر عصاه فضربه پس برداشت ابو ذر عصای خود را فضرب پس زد کعب را فقال سمعت رسول الله
و گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ما احب لو ان لی هذا الجبل ذهبا
انفقه ویتقبل منی دوست نمیدارم من که اگر باشد مرا این کوه طلائی که انفاق کنم آنرا در راه خدا
و باوجود آنکه قبول کرده شود از من و درین مبالغه است یعنی باوجود آنکه قبول درگاه افتد لیکن دوست
نمیدارم که اذر خلفی منه ست اواقی بگذارم پس خود از آن شش اوقیه انشدک بالله
یا عثمان اسمعته سوگند میدهم ترا بخدای ای عثمان آیا شنیده تو آنرا ثلث مرات گفت ابو ذر
این سخن را سه بار قال نعم گفت عثمان آری شنیده ام ابو ذر از فقرای صحابه و زهاد ایشان بود و مذهب او
ترک کل و اختیار تجرید و عدم ادخار بود و مسئله شرعی آنست که هر مالی که ادا کرده میشود زکوة آن کنز
نیست و بر آن وعید نه لاسیما وقتی که صرف کند در وجوه حقوق از صدقات نافله و نزاع وی درین مسئله با
معاویه در شام در زمان عثمان مشهور و مذکور است رواه مسلم وعن عقبة بن الحارث صحابی
قرشی نوفلی است اسلام آورد روز فتح مکه قال صلیت وراء النبی صلی الله علیه وسلم بالمدینة العصر
گفت عقبه گزاردم پس آنحضرت در مدینه نماز عصر را فسلم ثم قام مسرعا پس سلام داد آنحضرت
پس برخاست شتابان فتخطی رقاب الناس من سرعته پس درگذشت گردنهای مردم را از شتابی
الی بعض حجر نسائه و رفت بسوی بعضی حجرهای زنان خود ففزع الناس من سرعته پس ترسیدند
مردم از شتابی آنحضرت که چه واقع شده است که اینهمه تیز رفت فخرج علیهم پس برون آمد
آنحضرت از خانه بر صحابه فرای انهم قد عجبوا من سرعته پس دید که ایشان تحقیق شگفت کرده اند
از شتابی وی قال ذکرت شیئا من تبر عندنا گفت یاد کردم چیزی از زر که نزد ما بود و تبر
بکسر تا و سکون با زر خالص بی مهر فکرهت ان یحبسنی پس مکروه پنداشتم که منع کند مرا از مقام قرب
و مشغول گرداند بماسوی فامرت بقسمته پس امر کردم من بخش کردن آن و از اینجا معلوم میشود که التفات
بماسوا مقربان را مشغول میگرداند و از علو مقام قرب فرود می آرد و با آنکه اینهمه برای تعلیم و
تنبیه امت است رواه البخاری وفی روایة له و در روایتی مر بخاری را اینچنین آمده است که قال
کنت خلفت فی البیت تبرا من الصدقة گفت بودم که پس گذاشته بودم در خانه زری از صدقه
فکرهت ان ابیته پس مکروه پنداشتم که بگذارم او را که شب درآید بروی وعن عائشة رضی الله عنها
قالت کان لرسول الله صلی الله علیه وسلم عندی فی مرضه ستة دنانیر او سبعة روایت است
از عائشه که وی گفت بود مر آنحضرت را نزد من در بیماری وی شش دینار یا هفت فامرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان افرقها

رواه احمد

ما فعلت الستة او السبعة

پس امر کرد مرا آنحضرت که تفریق کنم آنرا بمستحقان یعنی هر جا بهر جا بدهم و تفریق بمعنی جدا کردن
فشغلنی وجع نبی الله پس باز داشت مرا یعنی از تفریق کردن درد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و فرصت نشد که بدهم
ثم سألنی عنها ما فعلت الستة او السبعة پس سوال کرد آنحضرت مرا که چه شد آن شش یا هفت دینار
و چیست حال آن خرج کردی آنهارا یا نه قالت لا گفت عائشه خرج نکرده ام والله لقد کان شغلنی
وجعک بخدا سوگند تحقیق بازداشت مرا از خرج کردن آن درد تو فدعا بها پس طلبید آن دینارها را
ثم وضعها فی کفه پس نهاد آنرا در کف دست خود فقال ما ظن نبی الله چیست گمان پیغمبر خدا
لو لقی الله عز وجل وهذه عنده اگر ملاقات میکرد خدایرا در حالی که این دینارها در دست او
یعنی بودن آنها در دست منافی مقام نبوت است رواه احمد وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه
وسلم دخل علی بلال وعنده صبرة من تمر روایت است از ابی هریره که آنحضرت درآمد بر بلال و نزد بلال
توده بود از خرمای خشک فقال ما هذا پس گفت آنحضرت بطریق تعجب و انکار که چیست این تمر
یا بلال قال شیء ادخرته لغد گفت بلال این چیزی است که ذخیره کرده ام و نگاه داشته ام برای
فردا فقال اما تخشی ان تری له غدا بخارا فی نار جهنم یوم القیامة پس گفت آنحضرت آیا نمیترسی
که ببینی مر این تمر را فردا اثری در آتش دوزخ روز قیامت یعنی برسد اثر آن بتو میگویند
او را از بخار روی یعنی اثر وی انفق بلال ولا تخش من ذی العرش اقلالا خرج کن ای بلال و مترس از
خداوند عرش کم کردن را و درویش شدن را یعنی انفاق کن و از درویشی مترس که قادری بحر
عظیم رابد اگر ده بر با میدارد روزی خواهد رسانید و این ارشاد است بمقام توکل و اعتماد بر حق
سبحانه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السخاء شجرة فی الجنة جوانمردی
درختی است در بهشت یعنی مانند درختی است خداوند شاخها هر که بپیوند بطرفی از وی درآید در
بهشت چنانکه فرمود فمن کان سخیا اخذ بغصن منها پس هر که سخی است گرفته است شاخی از آن
درخت فلم یترکه الغصن حتی یدخله الجنة پس نمیگذارد او را آن شاخ تا آنکه میدرآرد در
بهشت والشح شجرة فی النار و بخل درختی است در دوزخ فمن کان شحیحا اخذ بغصن منها
پس هر که بخیل است گرفته است شاخی را از آن فلم یترکه الغصن حتی یدخله النار پس نمیگذارد
او را آن شاخ تا آنکه می آرد او را در دوزخ رواهما روایت کرد این دو حدیث را البیهقی
فی شعب الایمان وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بادروا بالصدقة
فان البلاء لا یتخطاها شتابی کنید بصدقه زیرا که بدرستی که بلا تجاوز نمیکند صدقه را و نمیگذرد

ازوی بلکه می‌انجامد و دفع میشود نزد آه نزدیکی باب فضل الصدقة این نیز احتمال
حمل بر خصوص نافله دارد چنانکه غالب در اطلاقات لغت و بر آنچه شامل فرض و نفل باشد نیز دارد و تسمیه
بصدقه از جهة دلالت اوست بر صدق صاحبش در دعوی صحت ایمان چنانکه تسمیه زکوة بجهت
آنست که وی تزکیه میکند صاحبش را و شهادت میدهد بصحت ایمان وی و کمال آن و وجوه دیگر نیز گفته شده است

الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تصدق بعدل تمرة
کسی که تصدق کند بمقدار چیزی که برابر است قیمت تمره را و عدل بفتح مثل شیء در قیمت و بکسر مثل در
منظر و بعضی گفته اند بفتح آنچه عدیل شیء بود از غیر جنس و بر هر تقدیر میفرماید هر که تصدیق کند
مقدار تمرة من کسب طیب از کسب پاک و کسب بدن و گرد آوردن و مراد مالی است که گرد آورده
است آنرا از وجه حلال ولا یقبل الله الا الطیب و نمی‌پذیرد خدای تعالی مگر پاک را چنانکه در حدیث
دیگر آمده است که ان الله طیب لا یقبل الا الطیب فان الله یتقبلها بیمینه پس بدرستی که خدای
تعالی می‌پذیرد آنرا بدست راست خود ثم یربیها لصاحبها پس پرورش میکند آن صدقه را و افزون
میکند برای صاحبش کما یربی احدکم فلوه چنانکه پرورش میکند یکی از شما کره اسب خود را حتی تکون
مثل الجبل تا آنکه میباشد آن صدقه مانند کوه و فلو بفتح فا بر وزن عدو و بمعنی کره اسب چون از شیر
باز داشته شود و یکساله شود متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما نقصت
صدقة من مال کم نکرده هیچ صدقه چیزی را از مال یعنی بصورت اگرچه صدقه سبب نقصان مال است اما در
معنی موجب تمام و کمال است بحصول مزید برکت و دفع آفات و ترتب اجر و ثواب و ما زاد
الله عبدا بعفو الا عزا و زیادت نکرداند خدای تعالی هیچ بنده را بسبب عفو کردن وی از گناهی مگر
یابد بی اندیشید بوی مگر عزت در دنیا و آخرت یعنی عفو و ترک انتقام اگرچه بظاهر در صورت خواری
و زبونی نماید اما در حقیقت موجب عزت و غلبه و فزونی است بزرگی گفته است که هیچ انتقامی برابر عفو نیست
و ما تواضع احد لله الا رفعه الله و فروتنی نکند هیچ یکی برای خدا مگر آنکه بلند گرداند قدر او را
خدای تعالی و در حدیث دلیل است بر آنکه اعتبار حقیقت راست نه ظاهر و معتبر معنی است نه صورت
رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من انفق زوجین من شیء من
الاشیاء فی سبیل الله کسی که انفاق کند دو چیز را از چیزها در راه خدا چنانکه دو درهم و دو دینار و دو جامه
و دو اسب و بعضی گفته اند دو جنس را مثل درهم و دینار و درهم و جامه و اسب و شتر و حدیث ابی ذر
که در فصل ثالث بیاید صریح است در معنی اول و بعضی گفته اند مراد تکرار انفاق است زیرا که چون یکبار درهم مثلا

وبکر از جنس ص

انفاق نمود

انفاق نمود و بار دیگر نیز کرد انفاق را و چنین شد و این معنی خالی از بعدی نیست دعی من ابواب الجنة
خوانده میشود آنکس از درهای بهشت و للجنة ابواب و مر بهشت را درهاست متعدد و بتعدد اعمال
خیر فمن کان من اهل الصلوة دعی من باب الصلوة پس کسی که باشد از اهل نماز بمعنی آنکه غالب بر وی نماز
خوانده میشود از آن در بهشت که مخصوص باهل نماز است ومن کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد
و کسی که باشد از اهل جهاد و کارزار با کافران کردن خوانده میشود از در جهاد ومن کان من اهل الصدقة
دعی من باب الصدقة ومن کان من اهل الصیام دعی من باب الریان و کسی که باشد از اهل روزه خوانده میشود
از در ریان بفتح را و تشدید تحتانیه مشتق از ری بکسر را بمعنی سیرابی نام دریست از درهای بهشت که
مخصوص اند بدر آمدن از آن روزه داران فقال ابو بکر ما علی من دعی من تلک الابواب من ضرورة
پس گفت ابو بکر صدیق رضی الله عنه نیست بر کسی که خوانده شود از آن درها ضرورتی یعنی هیچ ضرورتی نیست
که کسی از همه درها خوانده شود زیرا که اگر از یک در خوانده شود مراد که در آمدن بهشت است حاصل است
و وجود آن از هر در خواندن ضرورت نیست فهل یدعی احد من تلک الابواب کلها پس آیا خوانده میشود هیچ یکی
از همه درها قال نعم گفت آنحضرت آری هست کسی که خوانده میشود از همه درها وارجوان تکون
منهم و امید میدارم که باشی تو ای ابو بکر از آن کسان که خوانده میشوند از همه درها زیرا که تو جامع
انواع خیرات و مبرات و اقسام حسناتی متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من اصبح منکم الیوم صائما پرسید آنحضرت از صحابه کیست که صبح کرده از شما امروز
روزه دار قال ابو بکر انا گفت ابو بکر صدیق رضی الله عنه من صبح کرده ام امروز روزه دار قال
فمن تبع منکم الیوم جنازة گفت آنحضرت پس کیست که پیروی کرده است از شما امروز جنازه
را و نماز گزارده است بر وی و دنبال وی رفته قال ابو بکر انا قال گفت آنحضرت فمن اطعم منکم
الیوم مسکینا پس کیست که طعام خورانیده است از شما امروز مسکینی را قال ابو بکر انا قال فمن عاد
منکم الیوم مریضا پس کیست که پرسیده از شما امروز بیماری را قال ابو بکر انا فقال رسول الله پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما اجتمعن فی امرئ الا دخل الجنة جمع نشوند این چهار چیز
در یکروز در هیچ مردی مگر آنکه در آید بهشت را رواه مسلم و ازین حدیث معلوم میشود که منع نیست از
انا گفتن و اثبات فضیلت برای خود بقصد طلب ثواب و طمع در آن کردن و آنکه بعضی صوفیه منع
کرده اند و گفته اند که درویش را باید که انا بر زبان نراند مقید بآن خواهد بود که بر قصد تکبر و دعوی
هستی و انانیت باشد و الا وقوع آن در کتاب و سنت و آثار بیشتر از آن است که احصا کرده شود پس منع

از آن جهت ضرورت دارد و قول صدیق اکبر رضی الله عنه و تقریر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
آنرا حجت بس است و شیخ نور پشتی درین باب بسط کرده و طیبی آنرا نقل کرده است ۞ وعن
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا نساء المسلمات لا تحقرن جارة لجارتها ای زنان
مسلمانان باید که خوار و خرد نشمرد زنیکه همسایه است هدیه و تصدق را برای زن دیگر که همسایه اوست
ولو فرسن شاة اگرچه باشد سم گوسپند فرسن بکسر فا و سکون را و کسر سین نون در آخر بوزن
زبرج خف بعیر و گاهی در شاة نیز اطلاق میکنند و اکثر در شاة ظلف میگویند چنانکه سم اسب و خر را
حافر می نامند و این شیء لا ینتفع به است که هدیه و تصدق رو نمیرود و ذکر وی برای مبالغه است
و در حدیث دیگر آمده است که ولو بظلف محرق اگرچه سم سوخته بود و این نهی احتمال دارد که برای آن باشد
که دهنده هدیه و فرستنده بهمسایه یا برای زنی باشد که او را داده میشود و برای هر دو و تخصیص زن بجهت آنست
که کفران و سخط در طبیعت زنان بیشتر است متفق علیه ۞ وعن جابر و حذیفة قالا قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کل معروف صدقة ۞ روایت است از جابر و حذیفه که گفتند گفت آنحضرت
هر کاری نیک که در وی خیر و تقرب بدرگاه الهی دارد و معروف است در شرع و منکر نیست خواه اعطای مال باشد یا
سخنی نرم و روی گشاده که از وی دلی بیاساید و خاطری شاد گردد صدقه است و صدقه مخصوص مال نیست
متفق علیه ۞ وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تحقرن من المعروف شیئا
خرد و خوار مبیند از نیکی چیزی را ولو ان تلقی اخاک بوجه طلیق و اگرچه باشد آن معروف پیش
آمدن تو برادر خود را بروی گشاده و خوی خوش رواه مسلم ۞ وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم علی کل مسلم صدقة لازم است بر هر مسلمان تصدق کردن قالوا گفتند صحابه
فان لم یجد پس اگر نیابد چیزی که تصدق کند چه کار کند قال فلیعمل بیدیه گفت آنحضرت پس اگر نیابد چیزی
که تصدق کند باید که کار کند بهر دو دست خود که حاصل شود از آن چیزی فینفع نفسه و یتصدق پس
سود برساند ذات خود را و تصدق کند با آنچه فاضل ماند قالوا فان لم یستطع گفتند پس اگر نتواند
کردن آن عمل را که نفع رساند خود را و تصدق کند بر غیر او لم یفعل شک راویست و معنی همان است که
نتواند کرد قال گفت آنحضرت فیعین ذا الحاجة الملهوف پس یاری دهد خداوند حاجت اندوهگین ستم
رسیده دادخواه را قالوا فان لم یفعل گفتند پس اگر نتواند اعانت کردن ملهوف و در بعضی نسخ فان
لم یستطع قال فیأمر بالخیر گفت آنحضرت پس امر کند مردم را بنیکی قالوا فان لم یفعل گفتند پس اگر
نکند و نتواند کرد امر بخیر قال فیمسک عن الشر گفت پس باز دارد خود را از رسانیدن شر مردم چنانکه

و فرستاده میشود

گفت

گفت آنحضرت صلعم مراد از خیر تو امید نیست بلکه جهانی فانه له صدقة پس بدرستی که امساک از شر مر او را
صدقه و خیر است خصوصا که قصد ثواب در نیت باشد بر شر متفق علیه ۞ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کل سلامی من الناس علیه صدقة هر بند استخوان که از آدمی است بر وی
یعنی بمقابله وی صدقه است و سلامی بضم سین و تخفیف لام بمعنی عضو و بمعنی استخوان و بمعنی بند
استخوان گفته اند و قول آخر مختار است و در تن آدمی سیصد و شصت بند است چنانکه در حدیث آینده
بیاید و چون در بستن آنها حکمتهای بالغه است شکرانه آن صدقه لازم باشد کل یوم تطلع فیه الشمس
هر روزی که برآید در وی آفتاب بعد از آن بیان میکند که صدقه مخصوص بانفاق مال نیست تعدل
بین الاثنین صدقة عدل کردن میان دو کس و داد مظلوم از ظالم بستدن صدقه است و تعین الرجل
علی دابته و یاری دادن مرد را بر دابه وی فیحمل علیها پس بر دارد او را بر دابه او یرفع علیها
متاعه صدقة یا بردارد بر دابه رخت او را صدقه است والکلمة الطیبة صدقة و سخنی پاکیزه که در
وی ثواب باشد یا سخن نرم که بسایل گوید صدقه است و کل خطوة تخطوها الی الصلوة صدقة
و هر گامی که بزند از ان بسوی نماز صدقه است و خطوه بضم گام و بفتح یکبار گام زدن و تمیط الاذی
عن الطریق صدقة و دور کردن آنچه آزار کند مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راه صدقه
متفق علیه ۞ وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلق
کل انسان من بنی آدم علی ستین و ثلثمائة مفصل پیدا کرده شده است هر شخص از اولاد آدم
بر سیصد و شصت بند فمن کبر الله پس کسی که تکبیر گوید مر خدا را و بگوید الله اکبر و حمد الله و
ستایش کند خدا را بالحمد لله و هلل الله و تهلیل کند بلا اله الا الله و سبح الله و پاکی
کند خدا را بسبحان الله و استغفر الله و طلب آمرزش کند گناهان از خدا و گوید استغفر الله
یا اللهم اغفر لی و عزل حجرا عن طریق الناس و یکسو افکند و دور کند سنگی را از راه مردم او شوکة
یا خاری را او عظما یا استخوانی را که ایذا کند [illegible] او امر بمعروف او نهی عن منکر
یا امر کند بمشروع که شناخته میشود وجود او در شرع و نهی کند از نامشروع که شناخته نمیشود
عدد تلک الستین و الثلثمائة و بگوید و بکند این اقوال و افعال را همه یا بعضی بشمار آن سیصد و
شصت بند خصوصا امر معروف و نهی منکر که آن اقوال و افعال همه یکطرف و این دو یکطرف
فانه یمشی یومئذ و قد زحزح نفسه عن النار پس بدرستی که آنکس راه میرود در آن روز و یمشی بفتح
یا و شین معجمه بود و در روایتی یمسی بضم یا و سکون میم و کسر سین مهمله یعنی شام میکند و حال آنکه دور انداخته است

و نعمتهای عظیم

نفس خود را از آتش دوزخ و در قول تو مسند اشارت است بآنکه باید که هر روز این کلمه را بکند تا کفارت
شود رواه مسلم وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بکل تسبیحة صدقة
بدرستی که بهر تسبیحی صدقه ایست وکل تکبیرة صدقة وبهر تکبیره صدقه ایست وکل تحمیدة
صدقة وبهر تحمیده صدقه ایست وکل تهلیلة صدقة وبهر تهلیله صدقه ایست وامر
بالمعروف صدقة ونهی عن المنکر صدقة وبهر امر معروف صدقه ایست وبهر نهی منکر صدقه ایست وفی بضع
احدکم صدقة ودر فرج یکی از شما یعنی جماع که بزن یا بداد خود میکند صدقه ایست یعنی ثواب است
وچون در بودن بضع صدقه محل استبعاد و استفسار بود قالوا گفتند صحابه یا رسول الله ایأتی
احدنا شهوته آیا بیاید یکی از ما شهوت نفس خود را که جماع است ویکون له فیها اجر وباشد
مر او را در آن شهوت مزد و ثواب قال ارأیتم لو وضعها فی حرام اکان علیه فیه وزر گفت
آنحضرت خبر دهید مرا شما که اگر بنهد یکی شهوت را در حرام آیا میباشد بروی بار گناه فکذلک
اذا وضعها فی الحلال کان له اجر پس همچنین وقتی که بنهد شهوت را در حلال باشد مر او را ثواب یعنی
اگرچه جماع در حد ذات خود صدقه و عبادت نیست ولیکن چون در ضمن آن ادای حق زوجه و نگاهداشت
نفس از حرام است بحکم نهی نفس از هوا و کف وی از معصیت متضمن اجر و ثواب باشد ولهذا ایجا بکلمه
فی آورد و گفت وفی بضع احدکم صدقة بخلاف تسبیح و تحمید و امثال آن که عین عبادت است فافهم رواه
مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم الصدقة اللقحة
الصفی منحة نیکو صدقه ایست شتر ماده زائیده که شیردار است از روی عطیه لقحه بکسر لام
وبفتح نیز آمده ناقه حلوب و آنرا لقوح بفتح لام نیز گویند و ناقه بعد از زائیدن تا دو سه ماه نام او
لقوح است بعد از آن لبون و صفی بروزن غنی بسیار شیردار منحه بکسر میم و سکون نون در اصل
بمعنی عطیه و غالب اطلاق او بر ناقه و شاتیست که محتاجی را بعاریت دهند تا از شیر وی منتفع
گردد و بعد از قضای حاجت بمالکش باز دهد و این در اهل خیر از عرب متعارف بود و آنحضرت صلی الله علیه
وسلم آنرا مدح کرده و ستوده والشاة الصفی منحة و نیز نیکو صدقه است گوسفند بسیار شیردار
از روی منحه تغدو باناء وتروح باخر بامداد میکند با آوند شیر و شبانگاه میکند با آوند دیگر
یعنی یکبار و یکبار شیر میدهد و بدان منتفع میشوند متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یغرس غرسا نیست هیچ مسلمانی که بنشاند درختی را او یزرع
زرعا یا بکارد کشتی را فیأکل منه انسان او طیر او بهیمة پس بخورد از آن آدمی یا پرنده یا چارپای

الا کانت له

الا کانت له صدقة مگر آنکه باشد مر او را صدقه و صدقه بجمیع رفع و نصب هر دو روایت
متفق علیه وفی روایة لمسلم عن جابر و در روایتی مر مسلم را از جابر آمده که وما سرق منه له صدقة
و آنچه دزدیده شد از آن نیز صدقه است مر او را وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم غفر لامرأة مومسة مرت بکلب علی رأس رکی آمرزیده شد مر زنی زانیه را که گذشت
سگی بر سر چاهی و مومسه بضم میم اول و کسر ثانیه بمعنی زانیه است و مس بمعنی احتکاک یعنی در مالیدن چیزی
را بچیزی و رکی بروزن نبی چاه یلهث کاد یقتله العطش در حالیکه می برآرد آن سگ زبان خود را
از تشنگی نزدیک است که بکشد او را تشنگی فنزعت خفها پس کشید آن زن زانیه موزه خود را فاوثقته بخمارها
پس بربست موزه را بمعجر خود خمار بکسر خای معجمه سرپوش زنان فنزعت له من الماء پس بکشید
آن زن برای آن سگ چیزی از آب که سیراب گشت بدان فغفر لها بذلک پس
آمرزیده شد مر آن زن را بآن عمل که آب داد آن سگ را است تکلیف بآدمی خصوص صالح قیل
گفته شد یعنی صحابه گفتند بطریق استفهام ان لنا فی البهائم اجرا بدرستی که ما را در احسان
کردن بهیمها و سیراب کردن آنها ثواب است قال فی کل ذات کبد رطبة اجر گفت
آنحضرت در احسان کردن بهر حیوان خداوند جگر تر ثواب است و جگر تر کنایت از حیات است زیرا که
رطوبت لازمه حیات است و بعضی گویند جگر چون تشنه گردد تر شود و همچنین چون بر آتش نهاده
شود و بعضی گفته اند که وصف کرد جگر را بتری باعتبار حصول آنکه بعد از سیرابی است و در
روایتی ذات کبد حرا یعنی خداوند جگر گرم و بعضی گفته اند که در ذکر کبد رطبة مبالغه است
چه هر گاه که در جگر تر اجر باشد در جگر گرم بطریق اولی خواهد بود و این حکم مخصوص بغیر موذیات است
مثل مار و کژدم و جز آن متفق علیه وعن ابن عمر وابی هریرة رضی الله عنهما قالا قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم عذبت امرأة فی هرة امسکتها عذاب کرده شد زنی از جهة گربه
که بسته نگاهداشت آن زن گربه را حتی ماتت من الجوع تا آنکه مرد گربه از گرسنگی فلم تکن
تطعمها پس نبود آن زن که چیزی بخوراند گربه را ولا ترسلها و نبود که بگذارد رها کند او را
فتأکل من خشاش الارض پس بخورد گربه از کرمهای که بر زمین اند و خشاش بکسر خای معجمه حشرات
زمین آنچه دماغ ندارد از دواب و بتثلیث خا حشرات زمین و کنجکها و مانند آن متفق
علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مر رجل بغصن شجرة علی ظهر طریق
گذشت مردی بشاخ درختی که بر پشت راه است و فوق اوست و ظاهر آنست فقال

٧ ظهر ٥

از تنخیه بسکون نون و تخفیف خا

پس گفت آن عبد لأنحّین هذا بضم همزه و فتح نون و کسر حای مهمله مشدده و فتح تحتانیه و نون ثقیله
از اینجا هر آینه یکسو کردانم این شاخ را عن طریق المسلمین از راه مسلمانان لا یؤذیهم تا ایذا نکنند
این شاخ مسلمانان را فادخل الجنة پس آورده شد آن مرد در بهشت بهمین نیت که کرد یا یکسو کرد
متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد رأیت رجلا یتقلب فی الجنة
گفت آنحضرت هر آینه دیدم من مردی را که میگردد و تنعم میکند در بهشت فی شجرة قطعها من ظهر
الطریق بجهة درختی که برید آنرا از ظاهر طریق و فوق آن کانت تؤذی الناس بود آن درخت که آزار
میکرد مردم را مضمون حدیث اول است و اینجا تاکید و مبالغه بیشتر است که آنحضرت اورا بچشم
خود دید که هر سو در بهشت میگردد بناز و نعمت و در حدیث سابق نیز نوعی از مبالغه بود که ببریدن شاخ
ببهشت در آمد چه جای تمام درخت رواه مسلم وعن ابی برزة بفتح موحده و سکون را و بزای
صحابی قدیم الاسلام است همیشه غزا میکرد با آنحضرت و اوست کشنده عبد الله بن خطل بخای
معجمه و طای مفتوحتین در روز فتح مکه قال گفت ابو برزه قلت گفتم من یا نبی الله علمنی شیئا انتفع به
بیاموز مرا چیزی از اعمال که سودمند شوم بدان قال اعزل الاذی عن طریق المسلمین گفت
آنحضرت یکسو کن آنچه آزار کند از راه مسلمانان از خار و سنگ و جز آن و بینداختن اذی از راه در حکم
یکسو کردن است و بنا و بل شامل تمامه دفع آزارهاست از هر جنس که باشد رواه مسلم وسنذکر
حدیث عدی بن حاتم و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث عدی بن حاتم طائی را که بعد از بدر آمد و مسلمان
شد که در وی این کلمه است که اتقوا النار فی باب علامات النبوة در باب علامات نبوت
ان شاء الله تعالی بیاید و این حدیث دراز است که با آن مناسبت باب

الفصل الثانی

عن عبد الله بن سلام قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة جئت عبد الله بن سلام
که از کبار صحابه است و از احبار یهود بود گفت هنگامی که قدوم آورد آنحضرت مدینه را بهجرت از مکه
آمدم من نزد آنحضرت بتحقیق حال و صحت نبوت وی فلما تبینت وجهه عرفت ان وجهه لیس بوجه
کذاب پس هنگامی که دیدم و تامل کردم روی مبارک آنحضرت را شناختم که روی وی نیست روی
دروغ گوی و تبیین یا بطریق تامل بود و تفرس یا بعلامات مذکوره در توریت و سیاق حدیث ناظر در معنی
اول است نظم در دل هر امتی کز حق مزه است روی و آواز پیمبر معجزه است پس در همان
مجلس ایمان آورد عبد الله و یهودیان روی حسد بردند و براه عناد رفتند چنانکه در محلش مذکور است
فکان اول ما قال پس بود نخست چیزی که گفت آنحضرت در نصیحت و دعوت مردم این کلام که یا ایها الناس افشوا السلام

ای مردمان فاش کنید سلام را گفتن یعنی آن معنی که ظاهر کنید آنرا و بلند بگوئید چندانکه مسلم علیه
بشنود و یا بمعنی آنکه عام گردانید بر آشنا و بیگانه و بگوئید بر هر کس پیش آید از مسلمانان چه سلام از
حقوق اسلام است نه حقوق صحبت و اطعموا الطعام و بخورانید طعام مهمان را و گدا را و هر که محتاج باشد
بدان و صلوا الارحام و بپیوندید رحمها را باحسان کردن و صحبت داشتن و مخالطت نمودن و نحو آن
بر قدر رعایت قرب و بعد رحم خویشی که بواسطه ولادت باشد و در اصل موضع که بچه در آن
پیدا میگردد و صلوا باللیل والناس نیام و نماز بگزارید در شب در حالی که مردم در خواب باشند
که این ادخل است در اخلاص و حضور و جمعیت تدخلوا الجنة بسلام اگر این کارها بکنید میدر آئید
بهشت را بسلامت از عذاب و بعد و حجاب اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم باجتماع
صفت تواضع و جود و عبادت که اصول کمالات بدنی و مالی و لازم و متعدی است رواه الترمذی
و ابن ماجة والدارمی وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعبدوا الرحمن
عبادت کنید خدای مهربان را که آثار مهربانی و رحمت وی ظاهر و باطن و انفس و آفاق را در گرفته است
نعمتهای اورا گزارده باشید و اطعموا الطعام و افشوا السلام تدخلوا الجنة بسلام و در این حدیث مطلق
عبادت ذکر کرد چه نماز و چه جز آن و تقدیم کرد اطعام را بر سلام که ادخل است در نفع و در آن حدیث
تقدیم کرد سلام را که اقرب است بمحبت و ائتلاف و تخصیص کرد بذکر صله ارحام و صلوة وقت منام از جهة
اعتنا و اهتمام رواه الترمذی و ابن ماجة وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصدقة
لتطفئ غضب الرب بدرستی که تصدق کردن هر آینه میکشد آتش خشم الهی و تدفع میتة
السوء و دور میگرداند مرگ بد را اشارت است بحصول سلامت و عافیت در دنیا و دین
و مبدا و مآل و میتة بکسر میم و سکون یا حالت موت و مراد بمیتة السوء حالت بدی که در وقت
موت باشد از آنچه مودی بکفر و کفران گردد از آلام و اوجاع و جزع و فزع و غفلت از ذکر حق و عدم
حضور شهادت الایمان و بعد و حجاب از حضرت حق و گرفتاری وسوسه شیطان و غیر آن از آنچه
مفضی گردد بسوء خاتمت و وخامت عاقبت نعوذ بالله من ذلک و موت فجاءت در حالت
غیر محمود نیز ازین قبیل است رواه الترمذی وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
کل معروف صدقة هر کار خیر که شناخته است وجود او در شرع صدقه است یعنی صدقه مخصوص
بمال نیست و ان من المعروف ان تلقی اخاک بوجه طلق و بدرستی که از جمله معروف است که
ملاقات کنی تو برادر خود را بروی گشاده و طلق بفتح طا و سکون لام بمعنی طلیق چنانچه در فصل اول

حدیث ابی ذر مذکور بود و ان افرغ من دلوک فی اناء اخیک و از جمله معروف است که بریزی
از دلو خود در آوند برادر خود یعنی آب که در دلو تو فاضل ماند در ظرف مسلمانی بریزی مراد ظاهر آنیست یا
کنایت است از فضل و احسان رواه احمد و الترمذی و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
تبسمک فی وجه اخیک صدقة تبسم کردن تو در روی برادر خود صدقه است در صراح گفته تبسم
لب شیرین کردن و امرک بالمعروف صدقة و امر کردن تو بمعروف صدقه است و نهیک عن
المنکر صدقة و نهی کردن تو از منکر صدقه است و ارشادک الرجل فی ارض الضلال لک صدقة
و راه نمودن تو مرد را در زمین گمراهی یعنی در زمینی که مردم در وی راه گم میکنند مر ترا صدقه است
و نصرک الرجل الردیء البصر لک صدقة و یاری دادن تو مرد تباه بینائی را مر ترا صدقه است
و اماطتک الحجر و الشوک و العظم عن الطریق لک صدقة و دور کردن تو سنگ و خار را
و استخوان را که در وی احتمال آزار مردم باشد از راه مر ترا صدقه است و افراغک من دلوک
فی دلو اخیک لک صدقة و ریختن تو از دلو تو یعنی آب را در دلو برادر خود مر ترا صدقه است
رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن سعد بن عبادة قال روایت است از سعد بن عبادة
انصاری که از مشاهیر صحابه و مقبولان درگاه نبوت بود گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم
ان ام سعد ماتت بدرستی که مادر سعد یعنی مادر من مرده است فای الصدقة افضل پس
کدام صدقه که بروح وی کنم فاضل تر و بهتر است قال الماء گفت آنحضرت آب بهترین صدقها
که برای وی چاه بکنی و به تشنگان آب بدهی فحفر بئرا پس کند سعد بن عبادة چاهی را بنام
مادر خود تا خیر جاری باشد و قال و گفت هذه لام سعد این چاه برای ام سعد است و برای
اوست تا ثواب این بروح او برسد رواه ابو داود و النسائی و عن ابی سعید قال قال رسول
الله روایت است از ابی سعید خدری که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ایما
مسلم کسا مسلما ثوبا علی عری هر مسلمانی که بپوشاند مسلمان دیگر را جامه بر برهنگی و عری بضم عین و
سکون لام کساه الله من خضر الجنة بپوشاند او را خدا تعالی از حلهای سبز بهشت و خضر
بضم خا و سکون ضاد جمع اخضر تلمیح است بقول حق عز و جل علیهم ثیاب سندس خضر و ایما مسلم اطعم
مسلما علی جوع اطعمه الله من ثمار الجنة و هر مسلمانی که بخوراند مسلمانی را بر گرسنگی بخوراند او را
خدا تعالی از میوهای بهشت و ایما مسلم سقی مسلما علی ظماء و هر مسلمانی که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی
فی الصراح ظماء بفتحتین تشنه شدن سقاه الله من الرحیق المختوم بنوشاند او را خدا تعالی از شراب

پاک خالص

پاک خالص صافی که مهر کرده شده است ظروف آن بجهة نظافت آن چنانکه در قرآن مجید گفته که یسقون
من رحیق مختوم ختامه مسک یعنی مهر کرده اند او را بمشک بجای گل که اوانی را بدان مهر میکنند و از
جهة نظافت یا بعد از خوردن از آن بوی مشک می آید رواه ابو داود و الترمذی و عن فاطمة
بنت قیس صحابیه قرشیه از مهاجرات اول است قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان فی المال لحقا
سوی الزکوة بدرستی که در مال حق است جز زکوة مال خود فرض است البته باید داد و جز زکوة
صدقه نفل نیز مستحب است که میباید کرد چنانکه در نماز و روزه و حج فرض است و هم نفل ثم تلا
پس خواند آنحضرت برای اثبات و تائید این مطلب این آیت را لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل
المشرق و المغرب الآیة تا آخر آیت با این آیت بر ثبوت حق جز زکوة در مال آنست که حق تعالی
مدح کرده است اولا مومنان را بدادن مال بمحبت وی خویشان و یتیمان و مسکینان را بعد از آن
مدح کرده است باقامت صلوة و ایتاء الزکوة پس معلوم شد که دادن زکوة غیر دادن مال است
و آن صدقه نفل است رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن بهیسة بضم موحده و فتح ها و سکون
تحتانیه از صحابیات است و حدیث وی از بصریان است عن ابیها روایت میکند از پدر خود
قالت گفت بهیسه که قال گفت پدر وی یا رسول الله صلی الله علیه و سلم ما الشیء الذی
لا یحل منعه چه چیز است که روا نیست باز داشتن و ندادن کسی را از آن قال الماء گفت آنحضرت
آن چیز آب است که منع نمیتوان کرد کسی را از آن چنانکه کسی را چاهی و جوی باشد دیگری را از آن
منع نباید کرد قال گفت پدر بهیسه یا نبی الله ما الشیء الذی لا یحل منعه دیگر چه چیز است که حلال نیست
منع وی قال الملح گفت دیگر نمک است که منع آن روا نیست و در مسئله آب تفصیل است که ذکر آن در باب
احیاء الموات و الشرب بیاید ان شاء الله و در انجاح آتش نیز گفته که منع آن جایز نیست قال یا
گفت پدر وی یا نبی الله ما الشیء الذی لا یحل منعه قال گفت آنحضرت ان تفعل الخیر خیر
لک کردن تو خیر را بهتر است مر ترا و این کلمه جامع است مر همه خیرات را یعنی بده هرچه بخواهد
و از دست تو آید و هیچکس را از آن منع مکن رواه ابو داود و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم من احیی ارضا میتة فله فیها اجر کسی که زنده گرداند زمین مرده را یعنی
زمین افتاده را زراعت کند پس ثابت است مر او را در آن ثواب و حکم آن در باب احیاء الموات بیاید
و ما اکلت العافیة منه فهو له صدقة و هر چیزی که بخورد کسی از حاصل آن زمین پس ثواب آن
مر او راست و عافیت هر طالب رزق از انسان و بهیمه و طایر عافی یکی و عافیة جماعة در روایتی

یعنی زکوة

وجه استدلال

العوافی نیز آمده رَوَاهُ النَّسَائِیُّ وَالدَّارِمِیُّ و در بعضی نسخ رواه الدارمی عَنِ البَرَاءِ قَالَ قَالَ رَسُولُ
اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَنْ مَنَحَ مِنْحَةَ لَبَنٍ اَوْ وَرِقٍ کسی که عطا کند عطیهٔ شیر یعنی ناقه یا شاتی دهد
تا مدتی شیر آنرا بخورد و باز دهد بسوی وی یا عطا کند عطیهٔ نقره را مثلا و ورق مشهور بفتح واو
نام دراهم مضروبه است مراد قرض دراهم و دنانیر است و آنرا منحه نام کرد زیرا که رد کرده میشود
و منحه بمعنی عطای مطلق نیز می آید اَوْ هَدَی زُقَاقًا یا راه نماید گمراهی را مشتق از هدایت و زقاق بضم
زای بمعنی کوچه که بخانه رود و بمعنی رسته از خرما که در باتین نشانند نیز آید و بر این تقدیر از هدیه
تصدق کند و بخشد رسته درختان خرما را و بر هر تقدیر هدی بتخفیف دال است و در روایتی بتشدید دال نیز آمده
از برای مبالغه والله اعلم میفرماید که هر که این خیرات کند کَانَ لَهُ مِثْلُ عِتْقِ رَقَبَةٍ باشد مر او را مانند
آزاد شدن بنده. رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَعَنْ اَبِی جُرَیٍّ بضم جیم و فتح را و تشدید یا که نام وی جابر بن سلیم
است بضم سین و فتح لام و بعضی سلیم بن جابر گفته اند و اول اصح و اشهر است صحابی است قلیل
الروایه روایت کرده است از وی محمد بن سیرین قَالَ اَتَیْتُ الْمَدِیْنَةَ گفت آمدم بمدینه فَرَاَیْتُ رَجُلًا
یَصْدُرُ النَّاسُ عَنْ رَاْیِهِ پس دیدم مردی را که باز میگردند مردم از رای وی یعنی هر کاری که پیش آید نزد وی
میروند و عرض میکنند و هر چه میفرماید بدان عمل میکنند چنانکه فرمود لَا یَقُوْلُ شَیْئًا اِلَّا صَدَرُوْا
عَنْهُ نمیگوید آن مرد چیزی را و رای نمیزند بدان مگر آنکه اطاعت میکنند او را و عمل مینمایند بدان و اصل صدور بازگشتن
از آب که تشنه می آیند و سیراب شده باز میگردند ضد ورود که فرود آمدن است بر آب و صدور بمعنی
مطلق بازگشتن نیز آید قُلْتُ مَنْ هٰذَا گفتم من کیست این مرد قَالُوْا هٰذَا رَسُوْلُ اللّٰهِ گفتند که این
رسول خداست و فرستادهٔ اوست بخلق برای هدایت ایشان قَالَ قُلْتُ گفت جابر بن سلیم رفتم
پیش آنحضرت و گفتم عَلَیْکَ السَّلَامُ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ مَرَّتَیْنِ دو بار گفتم این را قَالَ گفت آنحضرت لَا تَقُلْ
مگو عَلَیْکَ السَّلَامُ زیرا که عَلَیْکَ السَّلَامُ تَحِیَّةُ الْمَیِّتِ سلام مرده است که مرده را بدان تحیت میکنند
قُلْ بگو اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ که تحیت زنده است و ظاهر این عبارت این است که چون بزیارت مرده بروند
بگویند علیک السلام نه السلام علیک چنانکه بر زنده میگویند و لیکن تحقیق آنست که سنت در میت نیز
السلام علیکم است بتقدیم السلام زیرا که ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در زیارت
موتی میگفت السلام علیکم پس آنچه اینجا فرموده اند که علیک السلام تحیة المیت بنا بر عادت مردم
در اغلب احوال و وجهش آنست که حی رد میکند سلام را بعلیک السلام پس اگر مسلّم نیز علیک السلام بگوید
تکرار لازم آید بخلاف میت که رد سلام از وی متحقق نیست و نیز غیر تحیت سلام برای آنست که مسلم مبادرت

میکند مسلم علیه را بامن و سلامت از جانب وی و تقدیم علیک که موضوع بر اضرار است منافی
دارد مناسبت آنرا نگویند کذا قیل فافهم باز میگوید جابر بن سلیم قُلْتُ اَنْتَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
گفتم من بآنحضرت آیا تو رسول خدائی فَقَالَ اَنَا رَسُوْلُ اللّٰهِ الَّذِیْ اِنْ اَصَابَکَ ضُرٌّ فَدَعَوْتَهُ کَشَفَهُ
عَنْکَ پس گفت آنحضرت من پیغمبر خدایم آنچنین خدائیکه اگر برسد ترا زیانی پس دعا کنی تو
او را بگشاید و دور کند آن زیان را از تو و تا در دعوت مفتوح است برای خطاب و بضم نیز روایت
کرده اند برای تکلم یعنی اگر بتو زیانی رسد و من دعا کنم که رسول اویم دور کند زیان را از تو و همچنین است
در ما بعد وَاِنْ اَصَابَکَ عَامُ سَنَةٍ فَدَعَوْتَهُ اَنْبَتَهَا لَکَ و اگر برسد ترا از سال قحط
پس دعا کنی تو او را برویاند بر ایتو وَاِذَا کُنْتَ بِاَرْضٍ قَفْرٍ و اگر باشی تو در بیابان اَوْ فَلَاةٍ یا در دشت
شک راویست فَضَلَّتْ رَاحِلَتُکَ پس راه گم کند شتر تو فَدَعَوْتَهُ پس دعا کنی تو او را
رَدَّهَا عَلَیْکَ باز می آرد وی تعالی راحله را بر تو و قفر بتقدیم قاف مفتوحه بر فا زمینی که
در وی آب و گیاه نبود و فلاة بفا مفازه و صحرای فراخ و در قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسول
خدایم که این صفات از صفات اوست اشارتست که وی مبعوث است و وسیله رحمت و واسطه
در افاضت خیر و برکت است از پروردگار عالمیان که برآرنده حاجات و آسان کننده مشکلات است
باز میگوید جابر بن سلیم قُلْتُ گفتم اِعْهَدْ اِلَیَّ اندرز کن مرا و نصیحت کن قَالَ گفت آنحضرت لَا تَسُبَّنَّ
اَحَدًا دشنام مده هیچکس را قَالَ گفت جابر بن سلیم فَمَا سَبَبْتُ بَعْدَهُ حُرًّا وَلَا عَبْدًا پس دشنام نکردم
بعد از آن هیچ یکی را نه آزاد را نه بنده را وَلَا بَعِیْرًا وَلَا شَاةً و نه شتر را و نه گوسفند را یعنی آدمیان را
چه باشد که حیوانات را نیز دشنام نکردم چنانکه عادت عوام میباشد قَالَ گفت آنحضرت لَا تَحْقِرَنَّ
شَیْئًا مِنَ الْمَعْرُوْفِ و خوار و خرد مدان هیچ چیز را از نیکی و احسان که کسی با تو کند یا تو بکسی کنی
هر که هر چه با تو نیکی کند بزرگ دان و شکر گو و هر چه از دست تو آید از نیکی بکن و غنیمت دان وَاَنْ
تُکَلِّمَ اَخَاکَ وَاَنْتَ مُنْبَسِطٌ اِلَیْهِ وَجْهُکَ و عهد میکنم بسوی تو بانکه سخن گویی برادر خود را در حال آنکه
تو باین صفت باشی که روی فراخ و گشاده است بسوی آن برادر در روی تو اِنَّ ذٰلِکَ مِنَ الْمَعْرُوْفِ
بدرستی که آن از جمله نیکی و احسان است وَارْفَعْ اِزَارَکَ اِلٰی نِصْفِ السَّاقِ و بردار ازار
خود را تا نیمهٔ ساق فَاِنْ اَبَیْتَ فَاِلَی الْکَعْبَیْنِ پس اگر سرکشی میکنی از بلند کردن ازار تا نیمهٔ
ساق و نفس و طبیعت تو بر نمیدارد آنرا پس بردار تا هر دو شتالنگ وَاِیَّاکَ وَاِسْبَالَ الْاِزَارِ
و دور دار خود را از فروهشتن ازار فَاِنَّهَا مِنَ الْمَخِیْلَةِ زیرا که ازار فروهشتن از جمله کبر است وَاِنَّ

اللّٰه لا یحبّ المخیلة و بدرستی که خدایتعالی دوست نمیدارد کبر را و خیله بفتح جیم و کسر خا
و سکون یا و خال و خیلا بضم خا و فتح یا ممدود کبر و این مسئله بالوضوح آن در کتاب اللباس من بیان اثبات اللّٰه
تعالی و ان امرؤ شتمک و اگر مردی دشنام دهد ترا و عیّرک بما یعلم فیک و سرزنش کند ترا بعیبی
که میداند وجود آن در تو فلا تعیّره بما تعلم فیه پس سرزنش مکن فانّما وبال ذلک علیه زیرا که
نیست گناه آن مگر بر وی و تو جزا در وبال می افتی و جزای بدی بمثل بدی نیست ابتدا بدی سهل یا جزا

تو او را بعیبی که میدانی تو وجود آن در وی

اگر مردی احسن الی من اسا و ظاهر آنحضرت صلی اللّٰه علیه و سلم اضداد این صفات مذکوره در ذات
آن شخص احساس فرمود پس وصیت کرد بدان و اللّٰه اعلم رواه ابو داود روایت کرد اینحدیث را
بتمام ابو داود و روی الترمذی منه حدیث السلام و روایت کرده است ترمذی از جمله اینحدیث صدر آن را

عنه نسخه

تا حدیث سلام که ابو جری سلام داد بر آنحضرت صلی اللّٰه علیه و سلم بقول خود علیک السلام و نهی کرد
آنحضرت او را از آن و بعد از وی تا آخر حدیث روایت نکرده و در بعضی حواشی نوشته اند که ترمذی
نیز تمام حدیث را روایت کرده است و لیکن بلفظ دیگر و آنچه مذکور است در کتاب لفظ ابی داود است
و فی روایة و در روایتی بجای فانّما وبال ذلک علیه این عبارت آمده است که فیکون لک اجر ذلک
و وباله علیه پس میباشد مر ترا ثواب آن و میباشد وبال آن بر وی و عن عائشة رضی اللّٰه عنها
انّهم ذبحوا شاة روایت است از عائشه که ایشان یعنی اهل بیت آنحضرت ذبح کردند گوسفندی را
فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی اللّٰه علیه و سلم ما بقی منها چه چیز باقی ماند از آن گوسفند قالت
ما بقی منها الا کتفها گفت عائشه باقی نماند از وی مگر شانه وی یعنی همه بخش کردند و بفقیران
دادند و بخانهای همسایها فرستادند الا کتف که در خانه ماند قال گفت آنحضرت بقی کلها غیر
کتفها باقی ماند همه شاة جز کتف وی یعنی باقی آنست که بمردم دادید که ثواب آن در دار بقا
ثابت شده و آنچه در خانه باقی مانده فانیست چنانکه در قرآن مجید میفرماید ما عندکم ینفد و ما عند اللّٰه باق
آنچه نزد شماست سپری میگردد و آنچه نزد خدای است پاینده است رواه الترمذی و صحّحه
و عن ابن عباس قال سمعت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلم یقول گفت ابن عباس رضی اللّٰه عنهما
شنیدم آنحضرت را که میگفت ما من مسلم کسا مسلما ثوبا نیست هیچ مسلمانی که بپوشاند مسلمانی را
جامه الا کان فی حفظ اللّٰه مگر آنکه باشد آنجامه پوشاننده در نگاهداشت خدا و پناه وی در آنکه
فی حفظ من اللّٰه ما دام علیه منه خرقة تا آن وقت که باقی ماند از آن جامه پاره رواه احمد و الترمذی
و عن عبد اللّٰه بن مسعود یرفعه روایت است از ابن مسعود در حالی که رفع میکند حدیث را و میرساند از آنحضرت

قال ثلثة

قال ثلثة یحبهم اللّٰه سه کس اند که دوست میدارد ایشانرا خدایتعالی رجل قام من اللیل یتلو کتاب اللّٰه
یکی از آن سه مرد مردیست که برخاست در پاره از شب در حالی که میخواند قرآن را در نماز یا در غیر نماز
و ظاهر اول است و رجل تصدّق بصدقة بیمینه یخفیها دوم مردیست که تصدق میکند صدقه را
بدست راست خود در حالی که پنهان میکند آنرا اراه قال گمان میبرم او را که گفت من شماله
یعنی تصدق میکند بدست راست در حالی که میپوشد صدقه را از دست چپ و این مبالغه است
در اخفا و رجل کان فی سریّة سیوم مردیست که بوده است درباره از لشکر فانهزم اصحابه
پس شکست خوردند یاران وی فاستقبل العدو پس روی آورد در دشمنان و جنگ کرد و فتح نمود رواه
الترمذی و قال هذا حدیث غیر محفوظ روایت کرده است اینحدیث را ترمذی و گفت
که اینحدیث غیر محفوظ است و معنی محفوظ در مقدمه معلوم شد احد رواته ابو بکر بن عیاش
کثیر الغلط یکی از راویان اینحدیث ابو بکر بن عیاش است بتحتانیه و شین معجمه و وی بسیار غلط
میکند در حدیث و این کلام ترمذی در اسناد وی خاص است از اسانید اینحدیث و باسناد دیگر
صحیح است کذا قیل و عن ابی ذر قال قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلم ثلثة یحبهم اللّٰه و
ثلثة یبغضهم اللّٰه سه کس اند که دوست میدارد ایشانرا خدایتعالی و سه کس دیگر اند که
دشمن میدارد ایشانرا خدایتعالی فامّا الذین یحبهم اللّٰه پس آنکسانیکه دوست میدارد ایشانرا
خدایتعالی فرجل اتی قوما یکی از آن سه کس مردیست که در این قضیه که مردی سایل آمد گروهی را

مذکور است

فسألهم باللّٰه پس سوال کرد ایشانرا بمحض نام خدا و از جهت رضای وی و لم یسألهم لقرابة
بینه و بینهم و سوال نکرد ایشانرا از جهت خویشی که میان او و میان ایشان است فمنعوه پس
ندادند ایشان او را آنچه سوال کرد فتخلّف رجل باعیانهم تورپشتی در شرح این عبارت گفته است
که پس گذاشت مردی ازین قوم این قوم را باشخاص ایشان یعنی ترک داد این قوم را که ندادند پس خود
پیش رفت و داد او را یا سبقت کرد بر ایشان بآن خیر و پس انداخت ایشانرا فاعطاه سرّا پس داد
او را پنهانی لا یعلم بعطیّته الّا اللّٰه و الّذی اعطاه در حالی که نمیدانند داده شده او را مگر
خدا و آنکسی که داده است او را و در روایت طبرانی من اعیانهم آمده و این روایت اشبه و انسب است
تخلّف که بمعنی تأخّر است چنانکه میگویند تخلّف کرد فلان از غزوه فلان یعنی متأخّر شد و جدا گشت
آنمرد از قوم و خلوت کرد بسایل و داد او را پوشیده کذا قال التورپشتی پس آنمرد که دوست میدارد
او را خدایتعالی این مرد است که از میان قوم جدا شد و پنهان بسایل داد نه آن مرد که آمد قومی را و سوال کرد

چنانکه ظاهر عبارت است فافهم وقوم ساروا لیلتهم دوم مردیست که از میان قومی که راه رفتند تمام شب حتی اذا کان النوم احب الیهم مما یعدل به تا آنکه وقتی که شد خواب دوست داشته شده تر بسوی ایشان از هر چه برابر کرده شود و عدیل ساخته شود بخواب یعنی محبوبتر شد از هر چیز فوضعوا رؤسهم پس نهادند این قوم سرهای خود را بخواب فقام یتملقنی پس ایستاد در نماز از میان ایشان و در بعضی نسخ فقام احدهم یتملقنی در حالی که مناجات میکند مرا و غایت تضرع مینماید و یتلو آیاتی و میخواند آیات کتاب مرا و این حکایت قول حق تعالی است که آنحضرت کرده وفی الصراح تملق چاپلوسی کردن و ملق بالتحریک دوستی و نرمی کردن و در تملق ناز و نیاز زیاد است که میان محب و محبوب میگذرد و اسراریست که جز زبان حال و وقت متکفل بیان آن نتواند شد چنانچه بزبان مجاز اشارت بدان کرده است و حال حقیقت عالیتر از آنست نظم ای عاشق نازارجمندان معشوق نیاز مستمندان چشم کرم تو عین نازست نازی که در و دو صد نیاز است و لله المثل الاعلی و تعالی و تقدس و عز و علا مشایخ طریقت گفته اند که یکی از نمونهای بهشت که درین دنیا کذا انداخت ذوق تملق است که محبان در مناجات وقت سحر می یابند شارت مینماید بدان قلبی است که از نمونه بهشت است که در آن عالم خواهد شد اللهم ارزقنا و رجل کان فی سریة فلقی العدو فهزموا فاقبل بصدره سیوم مردیست که بود در لشکری پس پیش آمد دشمنان را بجنگ پس شکست داده شدند اهل آن لشکر پس اقبال کرد این مرد بسینه خود یعنی روی آورد بجنگ و در اقبال بسینه مبالغه است در اقبال و جرأت یعنی سینه گشاده بی تحاشی مقابل شد حتی یقتل او یفتح له تا آنکه کشته شود آن مرد یا گشاده کرده شود و نصرت داده شود مر او را والثلثة الذین یبغضهم الله الشیخ الزانی و آن سه کس که دشمن میدارد ایشان را خدا یکی پیر زنا کننده است که شرم ندارد از پیری خود و با وجود ضعف آلت و عدم قدرت بمحض خبث باطن و گرفتاری شهوت آلوده میشود بدان والفقیر المختال دوم درویش تکبر کننده است که با وجود اسباب غربت و نامرادی و شکستگی بتسویل نفس و شیطان غرور میکند و سرکشی مینماید نظم کبر زشت است از گدایان زشت تر روز برف و وقت سرد و جامه تر اما استغنای فقیر و تعفف از سوال ناشی از غیرت فقر و رضا بدان و عدم التفات بدنیا و اهل آن دیگر است بشر بن حارث امیر المومنین علی را رضی الله عنه در خواب دید گفت پند ده مرا یا امیر المومنین فرمود چه نیکوست مهربانی توانگران بر فقیران بطلب ثواب خدای و نیکوتر از آن تکبر فقیر است بر اغنیا باعتماد و توکل بر خدا والغنی الظلوم بفتح طای

معجمه سیوم توانگر ظلم کننده بنفس و بر خلق که شکر نعمت حق نمیگزارد و باز بر زیردستان مهربانی نمیورزد و بعضی گفته اند مراد در تنگ کردن توانگر است در ادای حق از دین و غیره رواه الترمذی والنسائی روایت کرده است این حدیث را ترمذی و نسائی و لم یذکر و ذکر نکرده نسائی این عبارت را که وثلثة یبغضهم الله یعنی ذکر نکرده است نسائی آن سه کس را که دشمن دارد ایشان را خدا و اقتصار کرده است بر ذکر محبوبان الهی تعالی وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خلق الله الارض جعلت تمید وقتی که بیافرید خدای تعالی زمین را شروع کرد زمین که میل کند و بجنبد فخلق الله الجبال پس بیافرید خدای تعالی کوهها را فقال بها علیها پس زد کوهها را بر زمین و قال بمعنی تکلم و ضرب هر دو آمده فاستقرت پس قرار یافت و محکم گشت زمین بزدن کوهها بر آن نظم زمین از تب لرزه آمد ستوه فرو کوفت بر دامنش میخ کوه فعجبت الملائکة من شدة الجبال پس شگفت کردند فرشتگان از سختی کوهها فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من الجبال پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت تر از کوهها قال نعم الحدید گفت پروردگار تعالی آری آهن سخت تر است از کوه که ریزه ریزه میکند آنرا فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من الحدید پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت تر از آهن قال نعم النار گفت پروردگار تعالی آری آتش سخت تر است از آهن و غالب و قاهر است بروی که میگدازد آنرا فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من النار پس گفتند ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت تر از آتش و غالب و قاهر است بروی قال نعم الماء گفت آری آب غالب است بر آتش که می کشد و سرد میکند آنرا فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من الماء قال نعم الریح گفت آری باد غالب است بر آب که متموج و متحرک و متزلزل میکرداند آنرا فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من الریح قال نعم ابن آدم تصدق صدقة بیمینه یخفیها من شماله گفت پروردگار سخت تر و دشوارتر از باد صدقه است که تصدق میکند بدست راست خود و میپوشد آن صدقه را از دست چپ خود این از همه سخت تر و دشوارتر است زیرا که در وی مخالفت نفس و قهر طبیعت و دفع شیطان است و این حاصل نمیشود بهیچ چیزی از آنچه مذکور شد و نفس آدمی مجبول است بر غرایز و طبایع که بهیچ چیز قلع و قمع آن ممکن نیست مگر بریاضات و مجاهدات و کمال توفیق الهی و تایید وی سبحانه و از طبع آدمی است ایثار محمده و ریا و حب ثنا و طلب تفوق بر امثال و

افزون پس دوست میدارد اظهار نفقات را و چون تسخیر کند نفس و طبیعت را و غالب آید باشد آن
غایت شدت و قوت و از جهه آنکه صدقه سر اطفا میکند غضب پروردکار را و غضب پروردکار مقابلت
نمیکند آنرا هیچ چیزی در شدت و صعوبت و اگر فرض کرده شود نزول عذاب وی تعالی بر یکی مثلا و تصدق
کند بصدقه سر مندفع گردد عذاب مذکور و منکشف گردد پس صدقه سر سخت تر از ریح باشد و بعضی
گفته اند که از جهه عظم ثواب صدقه سر است و بعضی گفته که از جهه آنکه حاصل میشود بآن رضای
الهی تعالی و رضوان الله اکبر رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هٰذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ وَذُكِرَ حَدِيثُ مُعَاذٍ
و ذکر کرده شد حدیث معاذ که اینست اَلصَّدَقَةُ تُطْفِئُ الْخَطِيئَةَ فِي كِتَابِ الْاِيمَانِ الفصل

الثالث عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ عَبْدٍ مُسْلِمٍ يُنْفِقُ مِنْ كُلِّ
مَالٍ لَهُ زَوْجَيْنِ نیست هیچ بنده مسلمانی که خرج کند از هر مالی که مر او راست دو چیز چنانکه دو اسب
و دو شتر یا دو جنس مثل اسب و شتر و درم و دینار فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدا اِلَّا اسْتَقْبَلَتْهُ
حَجَبَةُ الْجَنَّةِ مگر آنکه پیش می آیند او را پرده داران بهشت كُلُّهُمْ يَدْعُوهُ إِلَى مَا عِنْدَهُ هر یک از ایشان
میخوانند او را بسوی چیزی که نزد اوست از ناز و نعمت که زبان بیان از شرح آن کوتاه است قُلْتُ
وَكَيْفَ ذٰلِكَ ابوذر میگوید گفتم من و پرسیدم از آنحضرت که چگونه است انفاق زوجین از هر مال قَالَ
گفت آنحضرت در جواب آن اِنْ كَانَتْ اِبِلًا فَبَعِيرَيْنِ اگر باشد اموال شتر آن پس انفاق کند دو
شتر را وَاِنْ كَانَتْ بَقَرًا فَبَقَرَتَيْنِ و اگر باشد اموال گاو آن پس انفاق کند دو گاو را چون در نفس
حدیث تفسیر زوجین باین واقع شده متعین است که مراد همین خواهد بود و لیکن مجرد احتمال
لفظ بدو جنس نیز تفسیر کرده چنانکه گفته شد شاید که از جای دیگر آنرا فهمیده باشند والله اعلم رَوَاهُ
النَّسَائِيُّ وَعَنْ مَرْثَدِ بفتح میم و سکون را و فتح مثلثه بن عبد الله از ثقات تابعین است
و مفتی مصر بود در زمان خود و عمر بن عبد العزیز از وی استفتا میکرد قَالَ گفت مرثد حَدَّثَنِي بَعْضُ
أَصْحَابِ رَسُولِ اللّٰهِ حدیث کرد مرا بعضی از اصحاب پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ که وی
شنید آنحضرت را که میگفت اِنَّ ظِلَّ الْمُؤْمِنِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ صَدَقَتُهُ بدرستی که سایه مومن و
پناه جای وی و سبب آسایش و نجات وی روز قیامت صدقه اوست که در راه خدا کرده تواند صدقه
متمثل بصورت سایبانی سازند که در گرمی روز محشر بر روی سایه کند رَوَاهُ أَحْمَدُ وَعَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ وَسَّعَ عَلَىٰ عِيَالِهِ فِي النَّفَقَةِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ کسی که فراخی
کند بر اهل و عیال خود در خرج روز عاشورا وَسَّعَ اللّٰهُ عَلَيْهِ سَائِرَ سَنَتِهِ فراخ گرداند خدا تعالی باقی سال

قَالَ سُفْيَانُ گفت سفیان اِنَّا قَدْ جَرَّبْنَاهُ فَوَجَدْنَاهُ كَذٰلِكَ بدرستی که ما آزموده ایم این را
یافتیم این را همچنین رَوَاهُ رَزِينٌ روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود رزین عبدری که از اکابر علما
حدیث است وَرَوَى الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْاِيمَانِ عَنْهُ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَأَبِي سَعِيدٍ وَجَابِرٍ و روایت
کرده است بیهقی از ابن مسعود و از ابی هریره و از ابی سعید خدری و از جابر بن عبد الله وَضَعَّفَهُ
و حکم کرده بیهقی بضعف این حدیث و نیز گفته است که اکثر طرق وی ضعیف اند و لیکن چون ضم کرده
شود بعضی از آن بعضی منجبر میگردد ضعف او بقوت بدانکه آنچه بثبوت رسیده است نزد محدثین از اعمال
روز عاشورا صوم است و توسیع طعام و حدیث صوم صحیح است و حدیث توسیع را ضعیف میدارند
و لیکن بتعدد طرق و کثرت آن بمرتبه حسن رسید و در کتاب مَا ثَبَتَ مِنَ السُّنَّةِ فِي اَيَّامِ السَّنَةِ احادیث
وارده در عاشورا از صحاح و حسان و ضعاف و موضوعات بتفصیل ذکر کرده ایم والله اعلم وَعَنْ
أَبِي أُمَامَةَ صحابی مشهور است و ابوامامه از تابعین نیز هست اما صحابی مشهور است باین کنیت
قَالَ قَالَ أَبُو ذَرٍّ يَا نَبِيَّ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَرَأَيْتَ الصَّدَقَةَ مَاذَا هِيَ گفت ابوذر ای
پیغمبر خدا خبر ده مرا که صدقه چه ثواب دارد و فضل وی چیست قَالَ اَضْعَافٌ مُضَاعَفَةٌ گفت آنحضرت
ثواب صدقه چند در چند است و از احادیث معلوم میشود که ده چند است تا هفتصد و کریمه
كَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ نیز دلالت دارد بران وَعِنْدَ اللّٰهِ الْمَزِيدُ و نزد خدا است
زیاده که اگر خواهد از هفتصد هم زیاده کند چنانکه قول وی سبحانه وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ در آخر
کریمه مذکوره اشارت است بآن و ضعف بکسر ضاد بمعنی مثل چیزی است چنانکه یکی بر یکی زیاده کنند
ضعف اوست همچنین تا میرود رَوَاهُ أَحْمَدُ

بَابُ أَفْضَلِ الصَّدَقَةِ

افضلیت صدقه
یا باعتبار آنست که آن در حد ذات نافع است مردم را و بسیار است احتیاج ایشان بدان چنانکه
آب و هر چه محتاج الیه است در وقتی و حالی یا بنسبت بعمومی است یا واقع است بر حالت محموده که
موجب جود است در متصدق مثل جهد مقل و بودن وی بر ظهر غنا چنانکه در شرح احادیث معنی این معلوم
گردد و صدور آن بر وجه اخلاص و صدق و انشراح صدر بی من و اذی و مانند آن یا بصفتی که مرعی است
در متصدق علیه چنانکه بودن او مستحق احسان و انعام و بودن وی عیال متصدق و ذی رحم وی
یا سوال کننده بوجه الله و امثال آن و اکثر احادیث که مذکورند درین باب از قسم اخیر است الفصل
الاول عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَحَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ بکسر حا و بزای صحابی مشهور است برادرزاده ام المومنین خدیجه
است از اشراف قریش بود صد و بیست سال عمر داشت شصت در جاهلیت گذرانید و شصت در اسلام

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند ابن ابو صحابه که گفت آنحضرت خیر الصدقة
ما کان عن ظهر غنی بهترین صدقها چیزی است که باشد ناشی از ثروت غنی که اعتماد کند متصدق
بر آن و استظهار نماید بدان یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج نکرداند یعنی قوت اهل و عیال
نگذارد و بآنچه زیادت از آن ماند تصدق بکند و عیال را محتاج و گرسنه ندارد چنانکه فرمود وابدا
بمن تعول و آغاز کنی بانفاق بر کسی که غمخواری می‌کنی از عیال و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه
ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد بتوکل و ثقه بخدای عز و جل و در تصدق کردن از فقر نترسد و لهذا
ستایش کرد آنحضرت ابوبکر صدیق را رضی الله عنه چون بیامد از تمام مال خود و پرسید که چه باقی داشته برای
عیال خود گفت الله و نیز فرمود افضل الصدقة جهد المقل چنانکه در فصل ثانی بیاید و احادیث در معنی
اول بسیار است و تحقیق آنست که اگر توکل درست دارد و عیال نیز موافقت کنند بده هر چه خواهد والا
رعایت کند و سابق دارد جانب نفس و عیال را در جهد المقل نیز فرموده است و ابدا بمن تعول رواه
البخاری و رواه مسلم عن حکیم وحده و روایت کرده است مسلم از حکیم بن حزام تنها و بخاری
از ابی هریره و حکیم هر دو کرده رضی الله عنهما پس این حدیث باعتبار روایت حکیم متفق علیه بود و از ابی
هریره از افراد بخاری باشد وعن ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انفق
المسلم نفقة علی اهله وهو یحتسبها کانت له صدقة روایت است از ابی مسعود انصاری
که صحابی مشهور است و او را بدری گفته اند و جمهور بر آنند که نسبت او بیدر باعتبار سکونت است که
در آنجا میبود نه بجهة حضور غزوه آن والله اعلم که گفت آنحضرت چون انفاق کند مسلمان نفقه را بر اهل خود و حال
آنکه وی نیت ثواب و ادای حق کند در آن میباشد آن نفقه صدقه اگرچه نفقه را نداده و باهل و عیال خود
داده متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دینار انفقته
فی سبیل الله یکدینار یست که انفاق کردۀ تو آنرا در راه خدا یعنی جهاد و دینار انفقته فی
رقبة و دینار دیگر یست که انفاق کرده در آزاد کردن بنده و دینار تصدقت به علی مسکین
و دیناریست که تصدق کرده بدان بر مسکینی و دینار انفقته علی اهلک و دیناریست
که انفاق کرده بر اهل عیال خود اعظمها اجرا الذی انفقته علی اهلک بزرگترین آن دینارها از روی
اجر آن دیناریست که انفاق کردی آنرا بر عیال خود رواه مسلم وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم افضل دینار ینفقه الرجل فاضلترین دیناریست که انفاق کند آنرا مرد دینار ینفقه
علی عیاله دیناریست که انفاق کند آنرا بر عیال خود و عیال مرد زن و فرزند و هر که در نفقه مؤنت او باشد

ودینار ینفقه

و دینار ینفقه علی دابته فی سبیل الله و دیناریست که انفاق کند آنرا بر چاروای خود در راه
خدا که جهاد است و اما چاروای سواری که مهیا برای جهاد است گویا حکم عیال دارد و دینار
ینفقه علی اصحابه فی سبیل الله و دیناریست که انفاق میکند مرد آنرا برای یاران خود در راه خدا
این سه محل افضل مصارف صدقه است از غیر خود اما فضل یکی از اینها بر دیگری از این حدیث معلوم
نمیگردد و باب مکرر تقدیم ذکر استشعاری بآن توان نمود و احادیث دیگر مصرح است بآن رواه مسلم
وعن ام سلمة قالت قلت روایت است از ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها که گفت گفتم
یا رسول الله الی اجر ان انفق علی بنی ابی سلمة آیا مرا مزد ثوابی است از جهة آنکه انفاق کنم
بر پسران ابو سلمه انما هم بنی نیستند پسران ابو سلمه مگر پسران من و ابو سلمه شوهر ام سلمه است پیش از
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از کبار صحابه بود و چون از عالم رفت ام سلمه در خانه آنحضرت آمد و از
ابو سلمه پسران مانده بود و ام سلمه بر ایشان انفاق میکرد پس پرسید از حضرت که مرا در انفاق بر ایشان
ثوابی هست دگو یا که آنها چون پسران شوهر منند و مراد پسران ابو سلمه اند که نه از ام سلمه اند و الا آنها
خود که پسران ام سلمه اند نسبت آنها با بی سلمه چندان فایده ندارد و آنها عمر و زینب بودند که ربیب آنحضرت
بودند فقیر فقال انفقی علیهم فلک اجر ما انفقت علیهم پس گفت آنحضرت انفاق کن بر
پسران ابو سلمه پس مر تراست اجر آنچه انفاق کنی بر ایشان متفق علیه وعن زینب امرأة
عبد الله بن مسعود روایت است از زینب زن ابن مسعود که صحابیه است و متعلق کرم و عنایت آنحضرت
بود و زوج وی و ابو هریره و ابو سعید خدری و عایشه رضی الله تعالی عنهم از وی روایت دارند
قالت قال رسول الله گفت که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در ترغیب بر انفاق تصدقن
یا معشر النساء تصدق کنید ای گروه زنان ولو من حلیکن اگرچه از زیورهای شما باشد قالت
فرجعت الی عبد الله گفت زینب پس بر گشتم از مجلس آنحضرت که این کلمه را از وی آن شنیدم بسوی
عبد الله فقلت انک رجل خفیف ذات الید پس گفتم بدرستی که تو مردی هستی سبک دست یعنی
فقیر که گرانی مال نداری وان رسول الله و بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قد امرنا بالصدقة
بتحقیق امر کرده است ما را بتصدق فأته فاسأله پس بیا آنحضرت را پس بپرس او را یعنی که کفایت
میکند که بر تو و بر اولاد تو تصدق کنم با وجود اشتراک و اختلاطی و ازدواجی که مرا با تست فان
کان ذلک یجزی عنی پس اگر باشد آن یعنی تصدق کردن بر تو و بر اولاد تو که بسند کی میکند
از من اداکنم آنرا و صرف کنم بر شما والا صرفتها الی غیرکم و اگر کفایت نکند صرف کنم بر غیر شما

گویا پسران مستند

و ببرم آنرا بسوی غیر شما الی غیرکم و علی غیرکم هر دو روایت آمده است قالت فقال لی عبد الله بل ائتیه
انت گفت زینب پس گفت مرا عبد الله بلکه بیا تو آنحضرت را یعنی تو خود برو و بپرس مرا تکلیف مکن
گویا وی رضی الله عنه شرم داشت از پرسیدن آن که جای حیا و حجاب است قالت فانطلقت
گفت زینب پس رفتم من نزد آنحضرت فاذا امرأة من الانصار بباب رسول الله پس ناگاه زنی از انصار
ایستاده است بر در پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حاجتی حاجتها در حالیکه حاجت من حاجت اوست
یعنی آن زن برای پرسیدن این سخن و استفتای همین مسئله آمده بود که آیا انفاق کند بر شوهر و متعلقان
وی یا نه قالت وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد القیت علیه المهابة بود آنحضرت که تحقیق
انداخته شده بود بروی بزرگی و ترس و هیبت و عظمت که هر کس نمیتوانست در آمد بروی بی اذن وی
قالت فخرج علینا بلال گفت زینب پس بیرون آمد بر ما بلال از نزد آنحضرت فقلنا له ائت
رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخبره ان امرأتین بالباب پس گفتیم ما مر بلال را که بیا آنحضرت را پس
خبر کن که دو زن بر در اند تسألانک اتجزئ الصدقة عنهما علی ازواجهما و علی ایتام فی حجورهما
سوال میکنند آن دو زن ترا آیا بسندگی میکند تصدق کردن از آن دو زن بر شوهران ایشان و بر یتیمانی
که در کنار ایشان اند بظاهر آمدن بقصد سوال از انفاق بر ازواج بود و ظاهرا سوال از انفاق بر یتیمان در دل
مضمر داشتند یا الآن بخاطر ایشان رسید فافهم ولا تخبره من نحن و خبر مکن آنحضرت را که کیستیم
ما یعنی نام ما را از وی مبر مبادا بشنیدن نام تصدیع وقت شریف وی لازم آید بطلبیدن در حضور از
جهة عدم حاجت بدان قالت فدخل بلال علی رسول الله گفت زینب پس در آمد بلال بر پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم فسأله پس پرسید آنحضرت را ازین مسئله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم من هما چه کس اند آن دو زن قال امرأة من الانصار و زینب گفت بلال یکی زنیست
از قبیله انصار و دیگر زینب است فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الزیانب پس گفت
آنحضرت کدام یکی از زینبها است و زینب نام چند کس از صحابیات رضی الله عنهن بود پس پرسید آنکه
آمده است کدام از آنهاست و بلال یا غیر او دانسته که مشهور همین زینب امرأة عبد الله خواهد بود مطلق اگر
با نام آن زن دیگر را نشنید و این را شنید قال امرأة عبد الله گفت بلال زینب زن عبد الله بن مسعود
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نعم آری کفایت میکند انفاق بر شوهران و بر
یتیمان که در کنار ایشان اند و در بعضی نسخ لفظ نعم نیست و همین گفت که لهما اجران اجر القرابة و اجر
الصدقة مر این دو زن را اجر قرابت و خویشی است که بشوهران و یتیمان دارند و اجر صدقه است پس افضل

و اکمل باشد

و اکمل باشد از تصدق بر غیر ایشان متفق علیه واللفظ لمسلم وعن میمونة بنت الحارث انها
اعتقت ولیدة فی زمان رسول الله روایت است از ام المؤمنین میمونه رضی الله تعالی عنها
که وی آزاد کرد داه خانه زاد را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرت ذلک لرسول الله پس ذکر
کرد میمونه آنرا مر رسول خدا را صلی الله علیه وسلم فقال لو اعطیتها اخوالک کان اعظم لاجرک پس گفت
آنحضرت اگر میدادی تو آن داه را بخالهای خود را که محتاج بودند بخادم میبود بزرگتر مر ثواب ترا
اینجا معلوم میشود که صله رحم افضل است از اعتاق متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها
قالت گفت عائشه یا رسول الله ان لی جارین بدرستی که مرا دو همسایه اند فالی ایهما اهدی پس بسوی
کدام ازین دو هدیه فرستم قال الی اقربهما منک بابا گفت آنحضرت بفرست بسوی کسی که نزدیکتر است
در وی از در تو معتبر در همسایگی درین باب نزدیکی در است نه اتصال خانه و قرب آن رواه البخاری
وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا طبخت مرقة فاکثر ماءها وقتی که بپزی
شوربائی را بسیار کن آب آنرا وتعاهد جیرانک و باز پرس کن همسایهای خود را بفرستادن
شوربا بخانه ایشان و مرق بفتح میم و را شوربا رواه مسلم

الفصل الثانی

عن ابی هریرة قال گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الصدقة افضل کدام یکی از
انواع صدقه فاضلتر است قال جهد المقل گفت افضل صدقات صدقه ایست که مرد
قلیل المال مشقت کشد و آنچه در وسع و طاقت اوست بدهد و جهد بضم جیم و فتح آن هر دو
روایت است و بعضی گویند بفتح بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع و این بر تقدیر صحت توکل و قوت یقین
و موافقت عیال است و اگر ایشان راضی نباشند روا نیست و لهذا فرمود وابدأ بمن تعول
و بدایت کن بکسی که عیال مندی آنها میکنی و نفقه ایشان واجب است بر تو چنانکه گذشت
رواه ابوداود وعن سلیمان بن عامر همچنین است در نسخ مشکوة سلیمان بضم سین و یای تحتانی
و گفته اند که صواب سلمان بفتح سین بی یا و سلیمان سهو است یا از کاتب یا صاحب کتاب
و در مغنی میگوید سلیمان بیاست مگر سلمان فارسی و ابن عامر و سلمان ابن عمرو و عبد الرحمن بن
سلمان که اینها بی یااند و سلمان بن عامر صحابی است و عداد وی در بصریین است قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الصدقة علی المسکین صدقة تصدق کردن بر مسکین یک ثواب
صدقه دارد وهی علی ذی الرحم ثنتان صدقة وصلة و صدقه کردن بر کسی که قرابت و ولادت
رحم دارد دو ثواب دارد یکی ثواب صدقه دیگر ثواب صله رحم رواه احمد والترمذی والنسائی

وابن ماجة والدارمي وعن ابي هريرة قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال عندي
دينار كفت ابو هريره آمد مردي نزد آنحضرت پس كفت نزد من يك دينار است قال انفقه على نفسك
كفت آنحضرت خرج كن آنرا بر ذات خود قال عندي آخر كفت نزد من دينار ديكر است قال انفقه
على ولدك كفت آنحضرت خرج كن آنرا بر فرزندان خود قال عندي آخر كفت نزد من دينار ديكر است
قال انفقه على اهلك فرمود انفاق كن آنرا بر كسان خود جز اولاد از زن و مادر و پدر و خويشان
و در صراح كفت اهل كسان مرد و كسان سراي قال عندي آخر كفت نزد من دينار ديكر است قال
انفقه على خادمك فرمود انفاق كن آنرا بر خدمتكار خود و كويا مركب را در حكم خادم داشته قال
عندي آخر كفت نزد من دينار ديكر است قال انت اعلم فرمود تو داناتري يعني بحال كسي كه مستحق آنست
بهركه ميداني كه مستحق است بده رواه ابو داود والنسائي وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اخبركم بخير الناس كفت آنحضرت آيا خبر نكنم شما را به بهترين
مردم رجل ممسك بعنان فرسه في سبيل الله بهترين مردم مرديست كه نكاه دارنده است عنان
اسب خود را در راه خدا يعني سوار شده منتظر جنك با كافران ايستاده و مراد آنست كه از جمله خير
الناس است والا شخصي كه اعلم بالله واتقى واخشى از بد در دنيا باشد و جهاد بر وي فرض نباشد بهتر خواهد بود
ازين شخص كذا قالوا الا اخبركم بالذي يتلوه آيا خبر نكنم شما را بمردي كه تابع و تالي اوست در مرتبه
رجل معتزل في غنيمة له يؤدي حق الله فيها تالي وي مرديست كه كوشه كيرنده است در
كوسفندي چند كه مر او راست كه ادا ميكند حق خدا را در آن كوسفندان از تصدق بر فقرا
الا اخبركم بشر الناس آيا خبر نكنم شما را به بدترين مردم رجل يسأل بالله ولا يعطي به بدترين مردم
مرديست كه سوال كرده ميشود بنام خدا و نميدهد بآن برين تقدير يسأل بلفظ مجهول است ولا يعطي
بلفظ معلوم و اين حال مسؤل عنه است و بعضي يسأل بلفظ معلوم ولا يعطي بلفظ مجهول ضبط كرده اند
يعني سوال ميكند بنام خدا و داده نميشود بدان و باعث هتك حرمت اسم الهي تعالى ميكردد رواه
الترمذي والنسائي والدارمي وعن ام بجيد بضم موحده و فتح جيم و سكون تحتانيه در آخر دال
صحابيه انصاريه است قالت قال رسول الله ردوا السائل ولو بظلف محرق باز كردانيد
سائل را اكر چه باشد بسم سوخته و ظلف بكسر ظاي معجمه و سكون لام سم شكافته چون سم كاو و كوسفند
و اين مبالغه است و در محرق زيادت مبالغه است رواه مالك والنسائي وروي الترمذي و ابو
داود معناه وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من استعاذ بالله

فاعيذوه

فاعيذوه و كسي كه پناه طلبد از شر شما يا از غير شما بنام خدا پس پناه دهيد او را ومن سألكم بالله
فاعطوه و كسي كه سوال كند و بخواهد از شما چيزي بنام خدا پس بدهيد او را ومن دعاكم فاجيبوه
و كسي كه دعوت كند شما را و بخواند بطعام پس اجابت كنيد او را و قبول كنيد دعوت او را اكر
مانعي نباشد حسي يا شرعي ومن صنع اليكم معروفا فكافئوه و كسي كه بكند بسوي شما نيكوئي پس
پاداش بكنيد يعني شما نيز نيكوئي بكنيد با وي و صنع بضم نيكوئي كردن بكسي و معروف نيز نيكوئي
و صنع اينجا بمعنى فعل است فان لم تجدوا ما تكافئونه فادعوا له پس اكر نيابيد چيزي كه پاداش كنيد
پس دعا كنيد مر او را حتى تروا انكم قد كافأتموه تا آنكه بدانيد و كمان بريد كه مكافات كرده ايد
او را و اكر ديد حق او را يعني مبالغه كنيد در دعا و مكرر كنيد تا حاصل كردد مثليت نيكوئي
شيخ ميفرمود رحمة الله عليه ميفرمود كه كفايت ميكند درين باب قول جزاك الله و ميفرمود كه
مبالغه در وي از جهت رؤيت عجز است از نفس خود در مكافات و تفويض وي بحق سبحانه
رواه احمد وابو داود والنسائي وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يسأل بوجه الله
الا الجنة سوال كرده نشود و طلبيده نشود بوجه خدا يعني بذات وي و بنام وي مكر بهشت و در
اينجا دو معني است يكي منع از سوال كردن از مردم بوجه الله زيرا كه چون فرمود كه سوال كرده نشود از
ايشان چيزي بوجه الله مكر بهشت و بهشت خود از مردم سوال كرده نميشود لازم مي آيد كه سوال كرده
نشود از ايشان چيزي بوجه الله دوم آنكه سوال كرده نشود از خدا چيزي از متاع دنيا از جهت
حقارت و فناي وي و اكر سوال كنيد بهشت را سوال كنيد كه عظيم است و باقي مقصود مبالغه است
رواه ابو داود الفصل الثالث عن انس قال كان ابو طلحة اكثر الانصار بالمدينة مالا
من نخل كفت انس كه بود ابو طلحه كه از مشاهير صحابه است و زوج ام انس بيشترين انصار از روي مال
از درختان خرما وكان احب امواله اليه بيرحاء و بود محبوبترين مالهاي ابو طلحه بسوي ابو طلحه بيرحا كه نام
بستاني بود و در تحقيق اين لفظ اختلاف است و مشهور كسر موحده و قصر و مد است و در
كتاب كفته است وكانت مستقبلة المسجد و بود بيرحا مقابل مسجد نبوي صلى الله عليه وسلم
وكان رسول الله و بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يدخلها ميدر آمد در آن بستان را ويشرب
من ماء فيها طيب و ميخورد از آبي كه در وي بود خوش بوي و شيرين قال انس فلما نزلت
هذه الآية كفت انس پس هر كاه كه نازل شد لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون هرگز نمي يابيد نيكي را تا آنكه
انفاق كنيد از آنچه دوست ميداريد آنرا قام ابو طلحة الى رسول الله ايستاد ابو طلحه و رفت

بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت [ابوطلحه] یا رسول الله ان الله یقول بدرستی که خدای
تعالی میگوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون وان احب مالی الیّ بیرحاء بدرستی که محبوب‌ترین
مال من بسوی من بیرحاست که بستان مذکور است وانها صدقة لله تعالی ارجو برها و بدرستی که این
بیرحا صدقه است برای خدا امیدوارم نیکی او موجب این آنکه بعد وذخرها عند الله وامید میدارم ذخیره
نهادن آنرا نزد خدا فضعها پس بنه آنرا یا رسول الله حیث اراک الله آنجا که بنماید ترا خدای تعالی و قرار
باید رای تو بر آن یعنی بده بهر که میخواهی و هر جا که مناسب دانی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم بخ بخ ذلک مال رابح ذلک مال رابح یعنی بیرحا مال سودمند است و سودمند است
بر تو نفقه آن و بخ کلمه ایست که گفته میشود نزد فخر و مدح و رضا بچیزی و در فارسی بمعنی اوست و تکرار
کرده میشود برای مبالغه و آخر وی ساکن است چون وصل کنند مجرور و منون کرده و وی تخفیف است
و گاهی مشدد نیز آید و فرمود آنحضرت وقد سمعت ما قلت و تحقیق شنیدم و قبول کردم آنچه گفتی
تو از نیت خیر وانی اری ان تجعلها فی الاقربین و بدرستی که می بینم و میدانم که بگردانی تو آنرا در
خویشان تا ثواب صدقه و صله هر دو ترا باشد فقال افعل پس گفت ابوطلحه بکنم هر چه فرمائی و بجا آرم
آنرا در خویشان یا رسول الله فقسمها ابوطلحة فی اقاربه پس قسمت کرد آنرا ابوطلحه در خویشان خود
و بنی عمه و در پسران عم خود این بیان اقارب است یا از اقارب غیر ایشان مراد داشت و آورده اند
که معاویه در زمان امارت خود آنرا از اقارب ابی طلحه بمال فراوان خرید و قصرهای بلند بنا کرد متفق علیه
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصدقة ان تشبع کبدا جائعا فاضلترین صدقه
آنست که سیر گردانی جگر گرسنه را طیبی گفته که مومن باشد یا کافر ناطق باشد یا غیر ناطق

باب

عادت مؤلف است که گاهی ذکر میکند بابی را بی ترجمه و ذکر میکند در آن متممات و ملحقات باب
سابق را و در بعضی نسخ باب صدقة المرأة من مال الزوج واقع شده و در بعضی باب نفقة المرأة من مال الزوج
و احادیث باب مخصوص نیست بمرأة خازن و خادم را نیز شامل است

الفصل الاول

عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انفقت المرأة من
طعام بیتها غیر مفسدة چون انفاق و تصدق نماید زن از طعام خانه خود از آنچه خورده میشود و ذخیره
نهاده میشود در حالی که تباه نکننده و اسراف نماینده است کان لها اجرها بما انفقت
باشد مر آن زن را ثواب آن بسبب انفاق کردن و لزوجها اجره بما کسب و باشد مر آن شوهر را ثواب
بسبب کسب کردن آن مال که ملک اوست وللخازن مثل ذلک و باشد مر گنجینه دار را که این

طعام حواله

طعام حواله اوست مانند آن ثواب که زن و شوهر راست لا ینقص بعضهم اجر بعض شیئا
کم نمیگرداند بعضی ازین سه تن ثواب بعضی را بعضی همه را ثواب تمام و اجر کامل است و موجب نقصان نیست
متفق علیه واین حدیث مطلق است در جواز تصدق زن از طعام مرد خواه اذن کند یا نه
و بعضی میگویند که جائز نیست زن را تصدق بهیچ چیز از مال مرد مگر باذن وی واین حدیث را تاویل میکنند
بآنکه این مبنی است بر عادت اهل حجاز که اهل و خادم را اذن کرده میگذارند در انفاق و تصدق
از آنچه در خانه است بر سائلان و ضعیفان و حدیث آینده صریح است در جواز بی امر دادن و شاید
که آن جماعه حمل کنند آنرا بر امر جدید فافهم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا انفقت المرأة من کسب زوجها من غیر امره فلها نصف اجره چون انفاق کند زن از مال شوهر
خود بی امر وی یا علم زن برضای شوهر صریحا یا دلالة چیزی اگر اندک باشد کذا فی الحواشی و بعضی
گفته که امر در آن راجع است بعادت مردم خواه شهری باشند یا روستائی و مختار همین قول است
پس مر او راست نیمه اجر آن یعنی اجر آن مشترک است میان ایشان متفق علیه وعن ابی موسی
الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الخازن المسلم الامین الذی یعطی ما امر به
گنجینه دار مسلمان امانت دار که میدهد بر آنچه امر کرده شده است بدان و حکم کرده است
بدان مالک کاملا موفرا بکمال و تمام طیبة به نفسه در حالی که خوش است بدادن نفس وی و
کراهت ندارد و تنگی نمی آید فیدفعه الی الذی امر له به پس میرساند آنرا بسوی کسی که امر کرده شده
است مر او را بدان احد المتصدقین یکی از دو تصدق کننده کان است و مراد بدو تصدق کننده یکی مالک حقیقت
تصدق میکند و دیگر همین خازن متصف بصفات مذکوره متصدق که تصدق کننده حکما بظاهر است
واین عبارت از قبیل قول ایشان است که میگویند القلم احد اللسانین و الخال احد الابوین
و مراد شرکت اوست در اجر و ثواب و المتصدقین را بکسر قاف نیز خوانده اند متفق علیه
وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رجلا قال للنبی صلی الله علیه وسلم ان امی
افتلتت نفسها گفت عائشه که مردی گفت مر آنحضرت را که مادر من مرده است بمرگ ناگهانی
و فلته بمعنی ناگهان شدن کاری و افتلات بمعنی ربودن نیز آید واظنها لو تکلمت تصدقت
و گمان میبرم او را که اگر سخن میکرد و هشیار میبود تصدق میکرد بچیزی و وصیت میکرد بدان فهل لها
اجر ان تصدقت عنها پس آیا هست مر او را ثوابی اگر تصدق کنم از جانب وی قال نعم گفت آنحضرت
آری میرسد مر او را ثواب تصدق که میکنی از جانب وی متفق علیه و در این حدیث دلیل است بر آنکه ثواب

صدقه میرسد میت و همچنین دعا و استغفار برای میت مذهب اهل حق که اهل سنت و جماعت اند
اینست و در عبادات بدنی اختلاف دارند مثل نماز و تلاوت قرآن و مختار وصول ثواب است و اما
عبد الله یافعی در روض الریاحین میگوید که شیخ اجل اکرم عز الدین عبد السلام را بعد از فوت او در خواب دیدند
که گفت ما در دنیا حکم میکردیم بعدم وصول ثواب تلاوت قرآن و درین عالم برخلاف آن یافتیم والله اعلم
الفصل الثانی عن ابی امامة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی خطبته عام حجة
الوداع گفت ابو امامه که شنیدم آنحضرت را که میگفت در خطبه خود سال حجة الوداع لا تنفق امرأة
شیئا من بیت زوجها الا باذن زوجها انفاق نکند هیچ زنی چیزی را از خانه شوهر خود مگر بدستوری
شوهر خود قیل گفته شد یا رسول الله ولا الطعام وطعام را نیز انفاق نکند از خانه شوهر خود بی اذن
شوهر با وجود آنکه در مالیت آن قدر نیست که دراهم و دنانیر مثلا قال ذلک افضل اموالنا گفت آنحضرت
آن یعنی طعام بهترین مالهای ماست که بالفعل سبب کفاف معیشت و بقای بدن است و مراد بطعام
اینجا حبوب و ثمرات است نه مطبوخ و تواند که عامتر باشد و در بعضی نسخ افضل اموال الناس رواه الترمذی
وعن سعد قال لما بایع رسول الله صلی الله علیه وسلم النساء گفت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه
وقتی که مبایعت کرد آنحضرت زنان را قامت امرأة جلیلة کانها من نساء مضر بایستاد
زنی بزرگ گویا آن زن از زنان قبیله مضر است بضم میم و فتح ضاد معجمه که قبیله مشهور است از قبایل عرب
از قبایل مضر بن نزار فقالت پس گفت آن زن یا نبی الله انا کل علی آبائنا و ابنائنا و ازواجنا
فما یحل لنا من اموالهم بدرستی که ما گرانیم یعنی عیالیم بر پدران خود و پسران خود و شوهران خود چه چیز
حلال است ما را از مالهای ایشان و کل بفتح کاف و تشدید لام گرانی و عیال و کسی مستقل نیست در کار خود
قال الرطب تأکلنه و تهدینه گفت آنحضرت حلال است شما را از اموال ایشان طعام تر از آنچه زود
تباه میگردد مثل شوربا و شیر و میوه تره و امثال آن میخورید شما آنرا و هدیه میکنید و میفرستید آنرا
برای هرکه میخواهید و حاجت نیست در آن باستیذان بر آنچه عرف و عادت جاریست بمسامحه در آن
و اما طعام خشک جایز نیست در آن از اذن و رضا و طیبی گفته که این در آباء و امهات و ابناء است
و در ازواج و زوجات جایز نیست مگر باذن انتهی و حدیث صریح است در شمول ازواج و مدار بر عرف
و عادت است چنانکه گفته شد رواه ابو داود الفصل الثالث عن عمیر مولی
ابی اللحم عمیر بضم عین و فتح میم که صحابیست حاضر شد فتح خیبر را و روایت دارد از مولی خود که ابی اللحم
جهت که از قدمای صحابه و مشاهیر ایشان است و او حاضر شده بدر را و شهید شده در حنین و ابی اللحم

لقب اوست بجهة اباکردن او از گوشت مطلق و بعضی گفته اند که وی نمیخورد در جاهلیت از آنچه
ذبح کرده میشد برای اصنام قال گفت عمیر امرنی مولای ان اقدد لحما امر کرد مولای من که ابی اللحم است
که خشک کنم گوشتی را فجاءنی مسکین پس آمد مرا مسکینی فاطعمته منه پس خورانیدم من آن
مسکین را از آن گوشت فعلم بذلک مولای پس عالم شد بآن خورانیدن من آن مسکین را از آن گوشت
مولای من فضربنی پس بزد مرا که چرا خورانیدی فاتیت رسول الله پس آمدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم فذکرت ذلک له پس ذکر کردم این قصه مر آنحضرت را فدعاه پس طلبید آنحضرت
او را فقال لم ضربته پس گفت آنحضرت برای چه زدی او را فقال یعطی طعامی بغیر ان آمره
گفت میدهد طعام مرا بمسکینان بی آنکه امر کنم او را فقال الاجر بینکما پس گفت آنحضرت مر آن
او را و غم مخور زیرا که ثواب آن مشترک است میان هر دو شما گفته اند که مقصود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آن نیست که بنده را حق تصرفات در ملک مولی علی الاطلاق بلکه مقصود تسلیه مولی است و عدم ضرب عبد
برین فعل بجهة اشتراک در ثواب و غنیمت پنداشتن آن وفی روایة و در روایتی چنین آمده است
که قال گفت عمیر کنت مملوکا بودم من بنده کسی فسألت رسول الله پس سوال کردم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم اتصدق من مال موالی بشیء آیا تصدق کنم من از مال مالک خود بچیزی و در بعضی
نسخ موالی بلفظ جمع قال نعم گفت آنحضرت آری تصدق کن والاجر بینکما نصفان و ثواب
مشترک است میان شما دو نیم رواه مسلم باب من لا یعود فی الصدقة
باب در بیان حال کسی که باز نمیگردد در صدقه یعنی نشاید که آنچه بکسی داده باز ستاند و بعد از دادن
پشیمان گردد و در حدیث بیاید که خریدن نیز نشاید و این مبالغه است در نفی عود و تنزه است
از آن و بحقیقت عود نیست والله اعلم الفصل الاول عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه
قال حملت علی فرس فی سبیل الله روایت است از امیر المومنین عمر که گفت سوار کردم
من کسی را بر اسب در راه خدا یعنی بخشیدم اسب را بیکی از غازیان که اسب نداشت فاضاعه
الذی کان عنده پس ضایع کردانید اسب را آنکسی که بود آن اسب نزد وی یعنی خوب نگاه نداشت
و بد سیاست کرد و خبردار نشد گویا هلاک کرد آنرا و ضیاع هلاک شدن و اضاعت هلاک گردانیدن
فاردت ان اشتریه پس خواستم من که بخرم آن اسب را وظننت انه یبیعه برخص و گمان
بردم که وی میفروشد اسب را بارزانی و رخص بضم ارزانی و ارزان داشتن فسألت النبی
پس پرسیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که خریدن من اسب را از وی جایز است یا نه فقال لا تشتره و لا تعد فی صدقتک

پس گفت آنحضرت مخر آنرا و باز مگرد در صدقهٔ خود و آن انحطاط کسر بازرستم اگرچه بدهد وی اسب را
بیکدرم و نظر بظاهر سوق عبارت چنان مینماید که گویند اگرچه بفروشد از ابخر او درم و طیبی
گفته یعنی نظر بارزانی و صحت بیع وی شرعا مکن نظر بآن کن که هبه و صدقهٔ تو بود بظاهر در معنی عود آنست
فافهم بعد از آن تعلیل کرد آنحضرت آنرا و تقبیح نمود عود را بقول خود که فان العائد في صدقته
كالكلب يعود في قيئه زیرا که بدرستی که عود کننده در صدقهٔ خود مانند سگ است که قی خود میکند
در قی خود و باز میخورد آنرا و في رواية و در روایتی چنین آمده است که لا تعد في صدقتك فان
العائد في صدقته كالعائد في قيئه متفق عليه وعن بريدة قال كنت جالسا عند النبي
گفت بریده بودم نشسته نزد پیغمبر صلى الله عليه وسلم اذ أتته امرأة ناگاه آمد آنحضرت را
زنی فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله اني تصدقت على امي بجارية بدرستی که من تصدق کرده ام
بر مادر خود ابهی وانها ماتت و بدرستی که مادر من مرده است یعنی آن جاریه بعد از مردن مادر میراث
بمن بازرسید چه میفرمائی آیا این هم از قبیل داخل عود در صدقه است یا نه قال وجب اجرك گفت
آنحضرت ثابت شد اجر و ثواب تو بتصدق کردن تو آنرا بر مادر وردها عليك الميراث و باز
گردانیده است آن جاریه را بتو میراث و ملک میراث ضروری است که ثابت میگردد بی اختیار
بخلاف شرا که وی در حکم استرداد است باختیار فقالت باز گفت آن زن یا رسول الله انه كان عليها
صوم شهر بود بر مادر من روزهٔ یکماه که آنرا بعلت مرض یا سفر یا حیض خورده بود أفأصوم عنها
پس آیا روزه دارم من از جانب وی قال صومي عنها گفت آنحضرت روزه بدار از جانب وی
قالت باز گفت آن زن انها لم تحج قط أفأحج عنها مادر من حج نکرده هرگز آیا حج بگزارم از
وی قال نعم حجي عنها گفت آنحضرت آری حج بگزار از وی رواه مسلم بدانکه این حدیث دلالت
دارد بر آنکه ولی را میرسد که نگاه دارد از میت آنچه بر وی بود از روزهٔ قضای رمضان یا نذر یا
کفارت و باین رفته است امام احمد باین حدیث و تجویز نکرده اند آنرا ائمهٔ ثلثه کذا قال
الطیبی و مذهب ما آنست که روزه ندارد از میت ولی وی زیرا که در حدیث آمده است که
روزه ندارد هیچکس از دیگری و نه نماز گزارد هیچکس از دیگری بلکه اطعام کنند و فدیه دهد اگر وصیت کرده است
واجبست فدیه از ثلث و اگر وصیت نکرده جایز است که تبرع کنند ورثه اما لازم نیست و نزد شافعی
جایز نیست بوصیت کذا ذکر في الهداية و تفصیل کلام آنست که عبادات چند نوع است یکی مالی محض
چنانکه زکوة دیگر بدنی محض است چنانکه صلوة دیگر مرکب از مالی و بدنی چنانکه حج و نیابت جاریست در

نوع اول در حالت اختیار و ضرورت از جهة حصول مقصود بفعل نایب و جاری نیست در نوع
ثانی بهیچ حال زیرا که مقصود اتعاب نفس است و آن حاصل نمیگردد بفعل نایب و جاری میگردد
در نوع ثالث نزد عجز از جهة معنی ثانی که مشقت است بتنقیص مال و جاری نمیگردد نزد قدرت
از جهة عدم اتعاب نفس و در حج نفل جایز است نایب در حالت قدرت زیرا که باب نفل اوسع
است و ظاهر از عبارت حدیث آنست که حج نفل بود فافهم والله اعلم تمام شد کتاب الزکوة
بعون الله و توفیقه و تالی وست کتاب الصوم نسأل الله اتمامه

كتاب الصوم

صوم و صیام در لغت بمعنی امساک و در شرع عبارت است از باز داشتن نفس از طعام و شراب
و جماع و اختلاف کرده اند که صلوة افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آنست که صلوة
افضل است از سایر اعمال چنانکه در حدیث واقع شده است که واعلموا ان خير اعمالكم الصلوة
و بعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که واقع شده است که عليك بالصوم فانه لا عدل له
و ظاهر این مخصوص بمخاطب است فافهم

الفصل الاول

عن ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء چون در می آید رمضان گشاده
میشود درهای آسمان و في رواية فتحت ابواب الجنة گشاده میشود درهای بهشت و غلقت ابواب
جهنم و بسته میشود درهای دوزخ و سلسلت الشياطين و زنجیر در پا کرده میشوند شیاطین
و في رواية فتحت ابواب الرحمة گشاده میشود درهای رحمت رمضان مشتق از رمض است بمعنی
سخت تافتن گرمای آفتاب بر ریگ و زمین و حجر آن و سوختن قدمها بگرمای شدت و گرما چون بدن
گوسفند و سوختن درون وی و علت نام شدن از آن گویند که در آن هنگام که نقل میکردند اسمای
شهور را از لغت قدیم نام کردند آنها را بزمانها که واقع بود در آن پس موافق افتاد این ماه بزمان
حر والله اعلم فتحت بتخفیف و تشدید هر دو روایت است و گشاده شدن درهای آسمان کنایت است
از پیاپی فرستادن رحمت و صعود اعمال بی مانع و اجابت دعا و گشاده شدن درهای بهشت از تنزل
توفیق و حسن قبول و بسته شدن درهای دوزخ از تنزیه نفوس روزه داران از آلودگی فواحش و
تخلص از بواعث معاصی و قمع شهوات و در زنجیر کردن شیاطین از بستن طرق معاصی و وساوس
و در روایت اخیر که اثبات فتح ابواب رحمت میکند تفسیر همه میکند و خلاصه معنی همه اینست
متفق عليه وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في الجنة ثمانية
ابواب فرمود آنحضرت که در بهشت هشت در است منها باب يسمى الريان از جمله درهای

درست که نا امید میشود آنرا از یافتن نفع رحمت و نه دیدار یا از بی معنی تیسیر ای لا یدخله الا الصائمون
در نمی آیند از آن مگر روزه داران بیان آن در فضل صدقه گذشت متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه
کسی که روزه دارد در رمضان از جهت ایمان بخدا و امتثال امر وی و تصدیق بوعده وی و چشم داشت اجر
و ثواب وی آمرزیده شود مر او را آنچه پیش رفته است از گناهان وی ومن قام رمضان ایمانا واحتسابا
غفر له ما تقدم من ذنبه و کسی که قیام نماید در رمضان یعنی نماز گزارد در شبهای وی از جهت ایمان و جهت ثواب
آمرزیده شود آنچه پیش رفته است از گناه وی ومن قام لیلة القدر ایمانا واحتسابا و کسی که قیام
کند در شب قدر از جهت ایمان و احتساب غفر له ما تقدم من ذنبه متفق علیه وعنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم کل عمل ابن آدم یضاعف هر عمل نیک آدمی را مضاعف کرده میشود
باین جزا که الحسنة بعشر امثالها نیکی بده چند وی الی سبعمائة ضعف تا هفتصد مانند بر اندازه شدت
ریاضت و صدق نیت و اخلاص بنده قال الله تعالی الا الصوم گفت خداوند تعالی مگر روزه که
جزا و ثواب آن بحد و اندازه است و انا اجزی به و من جزا میدهم بآن هر چه میخواهم و چندانکه میخواهم
از حد حصر و احصا بیرون فرمود روزه محض مر است اگر چه همه چیز مر او راست تعالی و تقدس و
همه عبادات برای وست و روزه را در اعیان تخصیص کرد و تکریم و تشریف خاص مخصوص گردانید
از جهت آنکه این عبادت بعید است از ریا و پوشیده است از غیر بخلاف سایر عبادات که ریا
بدان راه می یابد و لهذا منع کرده اند که گوید من روزه دارم مگر در فرض که متعین و معلوم است و از
جهت آنکه نفس را در وی حظی نیست چنانکه در سایر عبادات است یدع شهوته و طعامه من اجلی ترک میدهد روزه دار خواهش نفس خود را
خوردن اگر احتیاج بدان شد و اکثر است از جهت من و طلب ثواب و رضای من و در روایتی طعامه و شرابه
و گفته اند که جز حق سبحانه و تعالی معبود بروزه نشده و تعظیم کفار در هیچ عصری از اعصار معبودات
خود را بالصوم نبوده اگر چه بصورت صلوة و سجود بوده است و بعضی گفته اند که استغنا از طعام
و سایر شهوات از صفات پروردگار تعالی است و چون تقرب جست بدرگاه وی تعالی با آنچه
موافق و مشابه صفات اقدس اوست نسبت کرد آنرا بخود و موافق سیاق حدیث آنست که
اضافت از جهت آنست که وی سبحانه عالم بمقدار ثواب و تضعیف آن و منفرد است بدان للصائم
فرحتان مر روزه دار را دو خوشی و شادمانی است فرحة عند فطره یک فرحت نزد گشادن روزه است
یا بجهة انتعاش طبیعت بسیری و سیرابی بعد از گرسنگی و تشنگی یا ضمیمه نورانیت عبادت و قربت

فانه لی زیرا که روزه برای من است

وشکر چنانکه گفته اند که آب سرد و شیرین سیراب روزه دار شکرانه را از زبان و دل و یا بجهة شکر بر اتمام
نعمت و توفیق وفرحة عند لقاء ربه و فرحت دیگر نزد حصول لقای پروردگار تعالی که در آخرت خواهد شد
ولخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک و هر آینه بوی دهن روزه دار خوشتر است
نزد خدا از بوی مشک تصویر و تمثیل معقول است بمحسوس و خلوف بضم و فتح نیز آمده بوی
دهن و اخلاف متغیر شدن بوی دهن والصیام جنة و روزه سپر است و پناه است از رسیدن
شر شیطان در دنیا یا از آتش دوزخ در آخرت فاذا کان یوم صوم احدکم فلا یرفث بضم فا
پس چون باشد روز روزه یکی از شما پس باید که تکلم نکند بکلام قبیح و فحش نگوید ولا یصخب بفتح خا
و بلند نکند آواز را بهذیان و خصومت فان سابه احد او قاتله فلیقل انی امرؤ صائم
پس اگر دشنام دهد روزه دار را کسی یا قتال کند یعنی خصومت کند او را کسی پس باید که دشنام
ندهد و خصومت نورزد و بگوید که من مردی ام روزه دار بزبان گوید یا بدل یعنی بدل خود بگوید که من
روزه دارم مرا نشاید که دشنام کنم و خصومت نمایم و بعضی گفته اند که اگر روزه فرض
باشد بزبان گوید و اگر نفل باشد بدل تا از ریا دور باشد و قاضی ابو بکر بن العربی گفته که موضع
خلاف صوم نفل است و در فرض البته بزبان گوید متفق علیه الفصل الثانی عن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان اول لیلة من شهر رمضان
صفدت الشیاطین چون میباشد نخست شبی از ماه رمضان بند کرده میشوند شیاطین و صفاد
بکسر صاد و دال بند و غل و آنچه بدان اسیر را بند کنند از قید و غیره و صفدت بتشدید فا روا
است و مردة الجن و بند کرده میشوند سرکشان سخت از جن و مردة بفتحات جمع مارد چنانچه
طلبه جمع طالب و غلقت ابواب النار و بسته میشوند درهای آتش فلم یفتح منها
باب پس گشاده نمیشود از آن درها هیچ دری و فتحت ابواب الجنة و گشاده میشوند درهای بهشت
فلم یغلق منها باب پس بسته نمیشود از وی هیچ دری و ینادی مناد و ندا میکند و آواز میدهد
آواز دهنده و میگوید یا باغی الخیر اقبل ای طلب کننده نیکی و ثواب پیش آی که وقت است
و یا باغی الشر اقصر و ای طلب کننده بدی باز دار نفس خود را از گناهان که وقت توبه از
گناهان و ترک کردن آنهاست و لله عتقاء من النار و مر خدا راست آزادان از
آتش دوزخ یعنی در رمضان و ذلک کل لیلة و آن آزاد کردن در هر شب است و مخصوص بشبی معین
نیست مثل شب قدر نیست رواه الترمذی و ابن ماجه و رواه احمد عن رجل و قال الترمذی هذا حدیث

و محکم بسته میشوند

غریب الفصل الثالث عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتاکم
رمضان آمد شما را رمضان شهر مبارک ماهی است که برکت کرده شده است در وی
فرض الله علیکم صیامه فرض گردانیده است خدایتعالی بر شما روزهٔ آنرا تفتح فیه ابواب
السماء گشاده میشود در وی درهای آسمان و تغلق فیه ابواب الجحیم و بسته میشود در وی درهای
دوزخ و تغل فیه مردة الشیاطین و غل کرده میشود در وی مردهٔ شیاطین و غل [illegible] کردن بند لله فیه
لیلة خیر من الف شهر در رمضان شبی است که بهتر است از هزار ماه مراد شب قدر است
من حرم خیرها فقد حرم کسی که محروم گردانیده شد نیکی و ثواب آنرا پس بتحقیق محروم گردانیده
شد از خیر کثیر یا از همه چیز چنانکه در حدیث انس بیاید انشاء الله تعالی و این مبالغه است یا مراد خیر متعلق
بماه رمضان و ظاهر آنست که مراد ثبوت حقیقت حرمان است با قطع نظر از متعلق رواه احمد
والنسائی وعن عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصیام والقرآن
یشفعان للعبد گفت آنحضرت که روزه و قرآن شفاعت میکنند مر بنده را یقول الصیام
ای رب انی منعته الطعام والشهوات بالنهار فشفعنی فیه میگوید روزه ای پروردگار
من بدرستی که من باز داشتم او را از خورش و شهوات دیگر چنانکه آب و جماع و ظاهر آنست که والله
اعلم مراد تمامه شهوات باشد از مستلذات حواس روزهٔ کامل که اهل طریقت راست آنست که تمامه اعضا
و حواس را ریاضت فرماید و از نا بایستها باز دارد عموم رحمت آنکی منع طعام و شراب و جماع اکتفا کرد
تا همه را شامل باشد و غیبت در مذهب سفیان ناقض صوم است ویقول القرآن منعته النوم
باللیل فشفعنی فیه و میگوید قرآن منع کردم من او را از خواب را شب پس قبول کرده میشود شفاعت
صیام و قرآن و شفاعت خواهش کردن و در خواستن گناه کسی تشفیع و شافع خواهش کردن و تشفیع
پذیرفتن شفاعت مشفع بفتح فا و تشدید آن پذیرفته شده شفاعت وی رواه البیهقی فی
شعب الایمان واحمد و طبرانی روایت کرده و رجال وی حجت اند در صحت و حاکم گفت صحیح علی شرط مسلم
وعن انس بن مالک قال دخل رمضان فقال رسول الله گفت انس رضی الله عنه که در آمد ماه رمضان
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان هذا الشهر قد حضرکم و فیه لیلة خیر من الف شهر
بدرستی که این ماه بتحقیق حاضر شده و در وی شبی است بهتر از هزار ماه من حرمها فقد حرم الخیر
کله کسی محروم گردانیده شد از آن شب پس بتحقیق محروم گردانیده شد از خیر همه خیر ولا یحرم خیرها الا
کل محروم و محروم گردانیده نمیشود از خیر این شب مگر کسی محروم است از سعادت و موسوم است بشقاوت

در نسخه یشفعان

حرمان و مستحیل است بر آن این عبارت ناظر در معنی اخیر است که در حدیث ابی هریره رضی الله عنه
گفتیم رواه ابن ماجة وعن سلمان الفارسی قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی آخر یوم
من شعبان گفت سلمان فارسی خطبه خواند مارا آنحضرت در پسین روز از ماه شعبان فقال پس گفت
ایها الناس قد اظلکم شهر عظیم ای مردمان بتحقیق اشراف کرد و سایه انداخت شمارا ماهی بزرگ
شهر مبارک ماهی است که برکت کرده شده است در وی شهر فیه لیلة خیر من الف شهر
ماهی است که در وی یک شبی است بهتر از هزار ماه جعل الله صیامه فریضة گردانیده است
خدایتعالی روزهٔ ماه رمضان را فرض و قیام لیله تطوعا و گردانیده است نماز کردن را در شب وی
نفل و سنت من تقرب فیه بخصلة من الخیر کسی که نزدیکی جوید بدرگاه حق در وی بخوبی و خصلتی از نیکی
نفل کان کمن ادی فریضة فیما سواه باشد همچو کسی که بگزارد فرضی را در ماهی که بغیر رمضان است ومن
ادی فریضة فیه کان کمن ادی سبعین فریضة فیما سواه و کسیکه بگزارد فرضی را درین ماه باشد
همچو کسی که بگزارد هفتاد فرض را در ماهی که بغیر رمضان است وهو شهر الصبر و ماه رمضان ماهی
است که در وی صبر است از شهوات نفس والصبر ثوابه الجنة و صبر کردن ثواب وی بهشت است
وشهر المواساة و ماه رمضان ماهی است که در وی غمخواری فقرا و گرسنگان باید کرد و مواساة عمل
با کسی غمخواری کردن وشهر یزاد فی رزق المومن فیه و ماهی است که زیاده کرده میشود در وی رزق مسلمانان
و برکت داده میشود در وی و نیز چون توسیع طعام و مواساة در وی امر کرده اند لابد سبب وسعت رزق
فقرا و محتاجان خواهد شد من فطر فیه صائما کان له مغفرة لذنوبه کسی که روزه گشا باشد روزه
داری را باشد سبب آمرزیدن مر گناهان او را و عتق رقبته من النار و سبب آزادی ذات وی
از آتش و کان له مثل اجره من غیر ان ینتقص من اجره شیء و باشد مر او را مانند
مزد آن روزه داری آنکه کم شود از مزد وی چیزی قلنا گفتیم ما یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
لیس کلنا یجد ما یفطر به الصائم نیستیم ما همه باین صفت که بیابیم چیزی را که روزه بکشاییم
روزه دار را و یجد در اکثر نسخ بنون است و در بعضی نسخ بیا است و این تحت قاعده عربیت ظاهر است
چنانکه در موضع خود مقرر شده فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعطی
الله هذا الثواب من فطر صائما علی مذقة لبن میدهد خدایتعالی این ثواب کسی را که روزه گشا باشد
روزه داری را بدمی از شیر آمیخته و مذق آمیختن شیر با آب مذیق شیر آمیخته با آب و عادت عرب است
که شیر را با آب آمیخته میخورند او تمرة یا روزه گشا باشد بیک خرما او شربة من ماء یا بدمی از آب

وعن ابن عباس رضی الله عنهما سقاه الله من حوضی شربة لا یظماء و کسی سیر گرداند روزه دار را بنوشاند

او را خدای تعالی از حوض من که حوض کوثر است نوشیدنی از آب که تشنه نگردد بعد از وی هرگز حتی

یدخل الجنة تا آنکه در آید بهشت را و چون در آید بهشت را همه نعمتها آنجا حاصل است و هو

شهر اوله رحمة و ماه رمضان اول وی سبب افاضت رحمت است از جناب حق که بدان مستعد

و قابل ظهور انوار و اسرار گشته از ظلمت گناهان و کثافت معصیت مبرا اند و اوسطه مغفرة

و میانه وی سبب مغفرت و آمرزش گناهان است و آخره عتق من النار و آخر ماه رمضان

آزاد شدن است از آتش دوزخ چون طاعت میسر شد و معاصی مغفور گردید از آتش دوزخ

آزاد شد و مهیا و مستعد دخول جنت گردید و من خفف عن مملوکه فیه و کسی تخفیف کند از

و غلام خود که روزه دار بود و تکلیف مشقت نکند غفر الله له و اعتقه من النار بیامرزد خدای تعالی

مر او را و آزاد کرداند از آتش دوزخ وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم

اذا دخل شهر رمضان اطلق کل اسیر بود آنحضرت چون می در آمد ماه رمضان رها میکرد هر بندی

و اعطی کل سائل و میداد هر خواهنده را شاید که درینجا کسی گوید که چگونه روا باشد رها کرد

هر اسیر شاید که درین میان کسی باشد که بروی حق باشد مر کسی را جوابش آنست که بگوییم که اسیران

آنحضرت نبودند مگر کافران که اسیر کرده میشدند در غزوات و آنحضرت مخیر بود بعد از اسیر ساختن

میان منت نهادن و رها کردن و میان فدیه گرفتن و بنده ساختن نزد اکثر ائمه و متعین است قتل یا

استرقاق نزد حنفیه و نبود میان ایشان کسی که وی حقوق الناس از دیون و امثال آن باشد و اگر باشد

شاید که آنحضرت رضای خصوم کرده رها میکرد وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم

قال ان الجنة تزخرف لرمضان فرمود آنحضرت که بهشت آراسته میشود برای رمضان

من رأس الحول الی حول قابل از سر سال تا سال آینده زخرف بضم زای و خای و راء آنچه آراسته و آبدار باشد مزخرف

آراسته زخارف الدنیا آرایشهای وی قال فاذا کان اول یوم من رمضان پس چون میباشد نخست

روزی از رمضان هبت ریح تحت العرش من ورق الجنة علی الحور العین می وزد بادی بر عرش از

برگهای بهشت بر زنان سفید پوست سیم اندام سخت سفیدی و سیاهی چشم دراز مژگان گشاده

چشم حور جمع حوراء و عین جمع عیناء فیقلن یا رب اجعل لنا من عبادک ازواجا تقر بهم اعیننا

پس میگویند آن زنان بهشت ای پروردگار بگردان ما را از بندگان خود شوهران که خنک گردد

و قرار گیرد بایشان چشمهای ما و تقر اعینهم بنا و خنک گردد و قرار گیرد چشمهای ایشان بما تقر ق

وگیرآن بالاز قر بضم قاف یعنی برودت چشم مبادا که محجوب قرار گیرد و بسا کن گیرد و دو وجه

درست نکرد و آنچه در حدیث واقع شده است که جعلت قرة عینی فی الصلوة و اولاد را قرة

العین خواندن نیز ازینجا است روی البیهقی الاحادیث الثلثة فی شعب الایمان

وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال یغفر لامته فی آخر لیلة من رمضان

روایت است از ابی هریره رضی الله عنه که آنحضرت گفت آمرزیده میشود مر امت او را در آخر

شبی از رمضان و در بعضی روایات لامتی قیل گفتند صحابه یا رسول الله اهی لیلة القدر آیا آن شب که

آمرزیده میشود امت شب قدر است که بخشیدن از گناهان و سلامت از آفات از خواص و لوازم

اوست قال لا گفت آنحضرت آن شب قدر نیست ولکن العامل انما یوفی اجره اذا قضی عمله

ولیکن کارکننده تمام داده میشود مزد او مگر وقتی که تمام کند عمل خود را و آن در آخر شب اخیر میباشد

یعنی این مغفرت از جهة فراغ از عمل است نه از جهة شب قدر رواه احمد باب رؤیة الهلال

هلال نام غره قمر است و بعضی تا سه شب و بعضی هفت شب نیز گفته اند و در دو شب آخر ماه بیست و ششم

و بیست و هفتم و در جز این شبها قمر است کذا فی القاموس و مراد اینجا معنی اول است که دیده میشود

در شب نخست از رمضان یا از شوال که واجب است در نهار وی صوم یا افطار الفصل الاول

عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تصوموا حتی تروا الهلال روزه

ندارید تا آنکه به بینید ماه را ولا تفطروا حتی تروه و افطار نکنید برای عید تا آنکه به بینید آنرا

فان غم علیکم فاقدروا له پس اگر پوشیده شود ماه بر شما بغمام یعنی با بر پس اندازه کنید ماه را

یعنی بشمارید روزهای او را و سی روز تمام کنید و کامل گردانید این عدد را در ماهی که پوشیده شده است

بر شما در مواهب لدنیه گفته است که این مذهب ما است و مذهب مالک و ابی حنیفه و جمهور سلف و خلف

و بعضی گفته اند که مراد تقدیر منازل قمر و ضبط حساب نجوم است تا دانسته شود که این ماه سی روزه است

یا بیست و نه روزه و این قول غیر سدید است زیرا که قول منجمین نامقبول و نامعتبر است و در شرع اعتماد

بر آن نتوان کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب و اتباع رضی الله تعالی عنهم و سلف و خلف

رحمة الله علیهم بدان عمل نموده اند و اعتبار نکرده و عادت عرب نیز بدان واقع نشده چنانکه

در حدیث آینده بیاید نحن امة امیة لا نکتب و لا نحسب الحدیث وفی روایة قال الشهر تسع

و عشرون لیلة و در روایتی آمده است که ماه بیست و نه شب میباشد فلا تصوموا حتی تروه

پس روزه ندارید تا آنکه به بینید ماه را فان غم علیکم فاکملوا العدة ثلثین پس اگر پوشیده شود

ماه بر شما پس تمام کنید شمار شعبان را سی روز و در این روایت تصریح است در آنکه مراد شمار سی روز است نه رعایت حساب نجوم و منازل آن متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صوموا لرؤیته وافطروا لرؤیته فان غم علیکم فاکملوا عدة شعبان ثلثین متفق علیه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا امة امیة لا نکتب ولا نحسب فرمود آنحضرت ما یعنی عرب گروهی هستیم امی که حساب و کتاب را نمیدانیم الشهر هکذا وهکذا ماه همچنین است و همچنین است و همچنین است سه بار هر ده انگشت هر دو دست نمود وعقد الابهام فی الثالثة و بست نر انگشت را در بار سیوم برای تعیین عدد بیست و نه ثم قال پس گفت الشهر هکذا وهکذا وهکذا یعنی آنکه نر انگشت را عقد کند یعنی تمام الثلثین در حالی که میخواهد آنحضرت تمام عدد سی یعنی مرة تسعا ومرة ثلثین یعنی یکبار ماه بیست و نه روز میباشد و بار دیگر سی متفق علیه وعن ابی بکرة بفتح موحده و سکون کاف مثناة در آخر صحابی است مشهور از خیار الصحابة پیغمبر خدا صلی الله علیه نام وی نفیع بضم نون و فتح فا خود را از بالای قلعه روز طائف از چرخ چاه نزد آنحضرت انداخت پس کنیت او ابو بکرة شد و بکرة بفتح با و سکون کاف چرخ چاه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم شهرا عید لا ینقصان دو ماه عید اند که کم نمیشوند یعنی در حکم شریعت و ثواب آخرت اگرچه در عدد کم شوند و بیست و نه آیند آن دو ماه کدام اند رمضان وذو الحجة متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتقدمن احدکم رمضان بصوم یوم او یومین باید که پیشی نکند یکی از شما رمضان را بروزه یک روز یا دو روز الا ان یکون رجل کان یصوم صوما مگر آنکه باشد مردی که بود که روزه میداشت روزه داشتنی یعنی عادت وی بود که در روزی معین مثل دوشنبه یا پنجشنبه مثلا روزه میداشت اتفاقا پیش از رمضان آن روز واقع شد فلیصم ذلک الیوم پس باید که روزه دارد در آن روز و بعضی گفته اند که این نهی مخصوص است بضعفا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع کرده است میان صوم شعبان و رمضان متفق علیه

الفصل الثانی

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انتصف شعبان فلا تصوموا چون برنیمه رسید ماه شعبان پس روزه ندارید این نیز در حق ضعفان است و در حق کسی که قوت ندارد بر بپای داشتن روزها رواه ابو داود والترمذی وابن ماجة والدارمی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احصوا هلال شعبان لرمضان شمار کنید ماه نو شعبان را از برای تحقیق ماه رمضان تا عدد ایام وی مشخص گردد و معلوم گردد که بیست و نه است یا سی رواه الترمذی وعن ام سلمة رضی الله عنها

وعشرین صم

۷ شعبان ۳

فالتسارت ۹

قالت ما رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یصوم شهرین متتابعین الا شعبان ورمضان گفت ام سلمه ندیدم من آنحضرت را که روزه میداشت دو ماه پیاپی مگر شعبان و رمضان رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجة وعن عمار بن یاسر قال من صام الیوم الذی یشک فیه فقد عصی ابا القاسم گفت کسی که روزه دارد روزی را که شک کرده میشود پس تحقیق بی فرمانی کرد ابو القاسم را یعنی محمد رسول الله را ابو القاسم کنیت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی بدانکه یوم الشک عبارت است از روزی که احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد بپوشیده شدن هلال در ابر یا غیر آن در شب روز بیست و نهم و علما را اختلاف است در روزه آن مختار نزد امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آنست که روز شک روزه ندارند و مکروه است روزه داشتن در آن و اگر دارند به نیت نفل دارند و ثانی الحال اگر این روز از رمضان ثابت شود روزه هم از رمضان واقع خواهد شد و مستحب است نزد ما مر کسی را که موافق افتد روزی که عادت دارد روزه داشتن در آن روز و مر خواص را غیر ایشان افطار کنند بعد از نصف نهار و امام احمد و جماعه از علما میگویند که اگر در آسمان علتی باشد یوم شک نیست و حساب کرده میشود روزه وی از رمضان و ابن عمر و بسیاری از صحابه چون میگذشت از شعبان بیست و نه روز طلب میکردند هلال اگر میدیدند آنرا یا میشنیدند خبر آنرا روزه میداشتند و الا اگر مطلع صاف و بی علت بود افطار مینمودند و اگر علت بودی روزه میداشتند و حمل کرده اند این را بر صوم نفل و آنکه در حدیث عمار بن یاسر آمده مراد بدان روزه به نیت رمضان میداشتند والله اعلم وعن ابن عباس قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی رأیت الهلال یعنی هلال رمضان آمد اعرابی نزد آنحضرت و گفت بدرستی که من دیده ام هلال رمضان را فقال اتشهد ان لا اله الا الله پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی بوحدانیت حق قال نعم گفت اعرابی آری گواهی میدهم قال اتشهد ان محمدا رسول الله گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی به نبوت محمد که فرستاده شده خدا است قال نعم گفت آری گواهی میدهم قال یا بلال اذن فی الناس ان یصوموا غدا گفت آنحضرت ای بلال ندا کن در مردم و اعلام کن ایشان را که روزه دارند فردا رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی و در این حدیث دلیل است بر آنکه حکم مستور الحال یعنی آنکه فسق او معلوم نباشد مقبول است خبر وی در ماه رمضان و شرط نیست لفظ شهادت و تفصیل مذاهب آنست که مذهب حنفیه و صحیح از مذهب شافعی و مشهور از مذهب احمد آنست که ثابت میشود هلال رمضان بخبر واحد عدل

ونیز شرط نیست لفظ شهادت زیرا که این امر دینی است که متعلق است بدان وجوب صوم پس مشابه
شد بروایت احادیث واخبار بخبر واحد عدل ونزد مالک ودر قولی مر شافعی را ودر روایتی از احمد
واسحاق شرط است شهادت دو کس چنانکه در سایر شهادات لیکن عدالت مخبر شرط است باتفاق
وطحاوی گفت که قبول کرده میشود عدل باشد یا غیر عدل ومراد بغیر عدل مستور است چنانکه ظاهر حدیث است
ونزد بعضی مقبول است خبر امرأة وعبد واین در صوم است با غیم ودر فطر با غیم شرط است عدد
وشهادت وعدالت وحریت وبی علت در هر دو شرط است جمع کثیر ومراد بکثیر عدد تواتر است
ونزد بعضی اهل محله وروایت است از ابی یوسف پنجاه مرد وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال ترائی
الناس الهلال بیکدیگر نمودند مردم ماه نو را یعنی جمع شدند بر دیدن آن فاخبرت رسول الله صلی
الله علیه وسلم انی رأیته پس خبر دادم من آنحضرت را که من دیده ام ماه را فصام وامر الناس
بصیامه پس روزه داشت آنحضرت وامر کرد مردم را بروزه داشتن آن رواه ابو داود والدارمی

الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یتحفظ من شعبان ما لا یتحفظ من غیره گفت عائشه بود آنحضرت که یاد میداشت ایام شعبان را
ونگاهبانی میکرد آنچه نمیکرد از غیر شعبان یعنی تکلف میکرد ومبالغه مینمود در شمردن ایام ماه شعبان
برای محافظت صوم رمضان فی الصراح تحفظ هوشیار وبیدار بودن ویک یک یاد کردن ثم یصوم
لرؤیة رمضان پس روزه میداشت آنحضرت وقت دیدن ماه رمضان فان غم علیه عدّ
ثلثین یوما ثم صام پس اگر پوشیده میشد ماه شمار میکرد سی روز را بعد روزه میداشت
رواه ابو داود وعن ابی البختری بفتح موحده وسکون معجمه وفتح فوقیه از تابعین است نام وی
سعید بن فیروز کوفی قال گفت خرجنا للعمرة بیرون آمدیم ما برای عمره گزاردن فلما نزلنا
ببطن نخلة پس چون فرود آمدیم ما ببطن نخله که موضعیست میان مکه وطائف ترائینا الهلال جمع
شدیم بر طلب هلال فقال بعض القوم هو ابن ثلث پس گفتند بعضی از قوم که این ماه سه شبه است
وقال بعض القوم هو ابن لیلتین وگفتند بعضی از قوم که وی دو شبه است فلقینا ابن عباس
پس ملاقات کردیم ابن عباس را رضی الله عنهما فقلنا پس گفتیم انا رأینا الهلال فقال بعض القوم
هو ابن ثلث وقال بعض القوم هو ابن لیلتین فقال ای لیلة رأیتموه گفت ابن عباس کدام
شب دیدید شما ماه را قلنا لیلة کذا وکذا گفتیم دیدیم شب چنین وچنین یعنی فلان شب تعیین کردند
آن شب را که دیده بودند فقال ان رسول الله پس گفت ابن عباس که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مدّه للرؤیة

مدت گردانیده

هلال یعنی مدت رمضان زمان دیدن صح

مدت گردانیده است رمضان را تا وقت دیدن هلال گردیده است یعنی هرگاه که هلال رمضان دیده شد
فهو للیلة رأیتموه پس این هلال مر شبی راست که دیده اید او را در آن شب وفی روایة عنه
قال ودر روایتی از ابی البختری چنین آمده است که گفت اهللنا هلال رمضان دیدیم ما ماه رمضان را
اهلال واستهلال ماه دیدن ومعنی بر داشتن آواز نزد دیدن هلال نیز آید ونحن بذات عرق وحال آنکه
بودیم ما در موضعی که نام وی ذات عرق است بکسر عین وسکون را نزدیک بهمان موضع است که
مذکور شد فارسلنا رجلا الی ابن عباس یسئله پس فرستادیم مردی را بسوی ابن عباس که بپرسد او را که این
ماه کدام شب است فقال ابن عباس قال رسول الله پس گفت ابن عباس که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ان الله تعالی قد امده لرؤیته بدرستی که خدا تعالی تحقیق مدت گردانیده است رمضان را تا
زمان دیدن هلال فان اغمی علیکم فاکملوا العدة پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام وکمال
گردانید شمار را یعنی سی روز شمار کنید وروزه دارید رواه مسلم

نسخه السحور

باب
در مقاصد مختلفه از صوم

الفصل الاول عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
تسحروا فان فی السحور برکة طعام سحر خورید زیرا که بدرستی در طعام سحر برکت است وسحور بفتح
سین وضم آن هر دو جایز است آنکه بفتح است معنی آن طعام سحر است وبضم سحر خوردن طعام ومحفوظ
نزد اکثر محدثین بفتح است واظهر در معنی ضم است زیرا که برکت در فعل است بمتابعت وموافقت
سنت است نه در نفس طعام کذا قیل متفق علیه وعن عمرو بن العاص قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم فصل ما بین صیامنا وصیام اهل الکتاب اکلة السحر فرق میان روزه
ما وروزه اهل کتاب خوردن سحر است زیرا که خدا تعالی مباح گردانید ما را چیزی که حرام گردانید بر ایشان
پس مخالفت کردن با ایشان شکر گزاری این نعمت است واکلة بفتح همزه وسکون کاف یکبار خوردن وبضم
همزه بمعنی لقمه واین موافق روایت سحور است بفتح سین است ولیکن روایت اینجا بفتح همزه است
رواه مسلم وعن سهل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الناس بخیر ما عجلوا الفطر
روایت است از سهل بن سعد الساعدی که از مشاهیر صحابه است رضی الله تعالی عنهم وآخر کسیست
که مرد در مدینه از اصحاب گفت آنحضرت همیشه اند مردم ملابس بخیر مادام که شتابی کنند در گشادن
روزه متفق علیه واین نیز بجهت مخالفت اهل کتاب است که تاخیر میکنند از افطار تا اشتباک نجوم
واختلاط آن ودر ملت ما شعار بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب میدانند ولیکن باید که تعجیل
بعد از تحقیق وقت باشد وتیقن بدان واحتیاط در آن نه استعجال با تردد باطن چنانکه بعضی از ارباب

تکلف در تسکین میکنند و تورپشتی گفته است که اگر قصد در تأخیر تأدیب نفس و دفع سرکشی و توبیخ
کردن نفس باین مواصلت عشائین بنوافل باشد بی اتفاق وجوب نیابی ندارد و مؤید تأویل این
حدیث صحیح که روایت کرده است آنرا ابو سعید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرمود که
وصال مکنید و هر کدام از شما که خواهد که وصال کند گو که وصال کند تا سحر و تأخیر افطار نظر بریاضت
نفس و قطع شهوات امریست که کرده اند آنرا بسیاری از ربانیین ارباب احوال و معاملات اعاد
الله علینا من برکاتهم انتهی کلامه وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
اذا اقبل اللیل من ههنا چون پیش آید تاریکی شب ازینجا یعنی از جانب مشرق و ادبر النهار
من ههنا و پس رود روز ازینجا یعنی از جانب مغرب و غربت الشمس و فرو رود آفتاب و این
اقبال و ادبار نیز بسبب غروب آفتاب خواهد بود و ذکر این برای تأکید و تقریر دخول اللیل است
فقد افطر الصائم پس بتحقیق روزه گشت روزه دار یعنی در آمد در وقت افطار و میباید که افطار کنند
متفق علیه وعن ابی هریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الوصال فی الصوم
نهی کرده است آنحضرت از وصال در صوم یعنی روزه داشتن دو روز یا زیاده بی اکل و شرب در
میان آن فقال له رجل پس گفت مر آنحضرت را مردی از اصحاب انک تواصل بدرستی که تو وصال
میکنی یا رسول الله پس مارا چرا منع میکنی از آن و حال آنکه تو میخواهی مارا باتباع خود قال گفت آنحضرت
وایکم مثلی و کدام یکی از شما مانند من است انی ابیت یطعمنی ربی و یسقینی بدرستی که
من شب میکنم در حالی که طعام میدهد مرا پروردگار من و آب میدهد مرا پروردگار من آنکه پرورنده
و تربیت کننده من است متفق علیه بدانکه علما را درین طعام و شراب چند قول است یکی
آنکه طعام و شراب محسوس بود که برای آنحضرت هر شب از نزد پروردگار طعام و شراب می آمد و میخورد
و سیر میشد و این کرامتی بود از خداوند تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه و سلم و این منافی وصال
موجب بطلان صوم نبود اگرچه خود در روز آنرا نیز فرض کنند چنانکه در روایت دیگر آمده است اظل عند ربی
یطعمنی و یسقینی روز میکنم نزد پروردگار که طعام و شراب میدهد مرا چه آنچه موجب افطار است
طعام و شراب معتاد است اما آنچه بطریق خرق عادت از بهشت و از پیش پروردگار آمده باشد مبطل صوم
نبود و بعضی گفته اند که مراد بطعام و شراب اینجا قوت است که لازم اوست پس گویا فرمود که مرا
پروردگار من قوت آکل و شارب می بخشد و چیزی که قائم مقام اکل و شرب میگردد افاضه میکند
و بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابم یا مراد بطعام و شراب سیری است و سیرابی که بی طعام و شراب

آنحضرت

آنحضرت را حاصل میشد و الم جوع و عطش احساس نمیکرد و این نیز بمعنی قوت است چه نوشته اند که قوت
بر طاعت و عبادت با وجود گرسنگی و تشنگی نیز بخشند و در همین معنی قوت در ضمن سیری و سیرابی است
و گفته اند که معنی اول راجح تر است چه سیری و سیرابی منافی حال صائم است و مفوت مقصود از صوم و
وصال است چه روح این تحمل گرسنگی و تشنگی است و نیز حال آنحضرت در اکثر جوع بود چنانکه سنگ
بر شکم مبارک می بست کذا فی فتح الباری و مختار آنست که مراد طعام و شراب محسوس نیست و نه لازم
وی که قوت و شبع است بلکه غذای روحانی بود که از ذوق معارف و لذات مناجات و فیضان
لطائف الهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه و سلم وارد میگشت و حاصل میشد و بدان از
غذای جسمانی مستغنی میشد و این در محبتهای مجازی و مسرتهای صوری و حسی تجربه است چه جای
محبت حقیقی و مسرت معنوی که مر آنحضرت را بود تنبیه اختلاف است علما را در صوم وصال مر غیر
آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که جایز است یا حرام است یا مکروه طائفه گویند که جایز است مر کسی را
که قادر است بر آن و نهی از برای رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانکه بتصریح در حدیث عائشه رضی الله عنها
آمده است و از بعضی صحابه مثل عبد الله بن زبیر و غیره و تابعین مثل عبد الله بن ابی نعیم و عامر
بن عبد الله بن زبیر و ابراهیم تیمی منقول است و اکثر بر آنند که جایز نیست و امام ابو حنیفه
و امام مالک و امام شافعی تنصیص کرده اند بر کراهت و اختلاف کرده اند که کراهت تحریمی
است یا تنزیهی و اول صحیح تر است و امام احمد گفته که جایز است تا سحر و این در حقیقت تأخیر
افطار است نه وصال و جمهور بر آنند که این از خصایص حضرت نبوی است و ظاهر حدیث
نیز همین است و از اهل سلوک آنها که مولع اند بریاضت نفس و گداختن وی افطار میکنند
بآبی تا از حقیقت وصال برآید والله اعلم **الفصل الثانی** عن حفصة رضی الله عنها
قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یجمع الصیام قبل الفجر فلا صیام له کسی که
نیت نکند و تصمیم عزم ننماید روزه را پیش از فجر پس نیست روزه مر اورا یجمع بضم یا و سکون جیم
از اجماع است بمعنی درستی عزم و ثابت عزم بودن بر کاری رواه الترمذی و ابو داود و النسائی
والدارمی و قال ابو داود وقفه علی حفصة و گفته است ابو داود موقوف گردانیده است این
حدیث را بر حفصه معمر بفتح میمین و عین مهمله در میان آنها که از اتباع تابعین است ثوری
و ابن عیینه و عبد الرزاق از وی روایت دارند والزبیدی بضم زای و فتح موحده و سکون
تحتانیه منسوب بزبید نام او [illegible] و از یاران زهری است و ده سال با وی بوده و سماع

ازدی

حدیث موده‌اند و ابن عیینه نیز از اتباع است و مشهور است و یونس الایلی بفتح همزه و سکون
تحتیه منسوب بایله شهری مشهور است از شام نام پدر وی یزید است کلهم عن الزهری همه ایشان
یعنی معمر و زبیدی و سفیان و ابن عیینه و یونس روایت میکنند از زهری موقوف میدارند این حدیث را
بر حفصه و معنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شد که قول صحابی باشد و بحضرت صلی الله علیه و سلم
رفع نکرده باشد و گفته اند که اینحدیث صحیح است پنج کس از اصحاب کتب ستة جز بخاری روایت کرده
و دارقطنی نیز روایت کرده و گفته که رجال اسناد وی همه ثقات اند و ظاهر اینحدیث آنست
که روزه بی نیت از شب درست نباشد فرض باشد چنانکه روزه رمضان و قضای و نذر و کفارت یا نفل
ولیکن مذهب در اینجا مختلف است مذهب مالک چنین است که نیت از شب برای روزه رمضان
شرط است و هر روزه که باشد نظر بعموم اینحدیث و شافعی و احمد نیز برین قایل اند در غیر نفل اما نفل جایز
است بنیت قبل از زوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز و مذهب ما آنست که روزه رمضان
و نفل و نذر معین جایز است بنیت از نصف نهار شرعی که قبل الزوال است و برای روزه قضای
کفارت و نذر مطلق بنیت از شب شرط است و دلایل هر یک مذکور است در شرح فتدبر وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سمع احدکم النداء والاناء فی یده چون
بشنود بانگ نماز را یکی از شما و حال آنکه آوند آب در دست اوست که میخواهد آب بخورد فلا یضعه
حتی یقضی حاجته منه پس باید که ننهد آوند را تا آنکه برآرد حاجت خود را از وی یعنی بنوشد
احتمال دارد که مراد از آن مغرب باشد پس درین تاکید است برای تعجیل افطار اگرچه ترک اکل و شرب
نزد اذان مسنون است یا اذان صبح بود یعنی مدار بر اذان نیست تحقیق صبح کند اگر یقین طلوع کرده
است نخورد و اگر شک دارد تحری نماید اگر در غالب ظن شب است بخورد و الا نخورد و گفته اند که مراد اذان
بلال است که بشب میگفت چنانکه در باب اذان گذشت و قید بودن انا در دست اتفاقی است رواه
ابو داود وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی و هم از ابی هریره روایت است
که گفت آنحضرت که گفت خدای تعالی احب عبادی الی اعجلهم فطرا دوست داشته ترین بندگان من بسوی
من شتاب کننده ترین ایشان است در روزه گشادن از جهت ادراک شرف متابعت و شکر گزاردن
ترخیص و اختتام نعمت و اظهار بندگی و احتیاج و بعضی گفته اند که مراد مسلمانانند زیرا که یهود و نصاری تاخیر
میکنند در آن رواه الترمذی وعن سلمان بن عامر صحابی است و در بعضی نسخ مشکوة سلیمان واقع شده
بیا و این خطاست یا از کاتب یا از صاحب کتاب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر چون خواهد

که افطار کند

که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خرما فانه برکة پس بدرستی که خرما یا افطار بر خرما سبب
برکت و زیادتی ثواب است فان لم یجد فلیفطر علی ماء پس اگر نیابد تمر را پس باید که افطار کند
بر آب فانه طهور پس بدرستی که آب پاک کننده است معده را از آلایش و صاف کننده
است و موجب اشتها است و بعضی از علما گفته اند که معده چون خالی باشد و طالب طعام
و مشتهی باید شود قبول میکند طعام را باقبال تمام و چون باشد نخست چیزی که برسد بوی شیرین
منتفع گردد بدن بوی غایت انتفاع خصوصا قوت باصره که انتفاع وی از حلاوت بیشتر
و قوی تر است و چون حلاوت اهل حجاز تمر است و مجبول است طبیعت ایشان بر آن تمر تر بلت
یافته است بدان انتفاع ایشان بوی اکثر باشد و اما آب چون جگر را بروزه خشکی حاصل میشود پس
چون تر شود انتفاع وی بغذا کامل گردد و لهذا اولی بحال تشنه گرسنه آنست که اندکی آب بخورد
پس از آن طعام بخورد رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجة و الدارمی و لم یذکر فانه
برکة غیر الترمذی و ذکر نکرده است لفظ فانه برکة را جز ترمذی وعن انس قال کان النبی صلی الله
علیه و سلم یفطر قبل ان یصلی علی رطبات بود آنحضرت که افطار میکرد پیش از آنکه نماز
بگزارد بر چند خرمای تر فان لم تکن رطبات فتمیرات پس اگر نمیبود خرمای تر پس افطار میکرد
بچند خرمایکی خشک و در بعضی روایات سه رطب و سه تمر واقع شده فان لم تکن تمیرات
حسا حسوات من ماء پس اگر نمیبود خرمایکهای خشک هم مینوشید چند کف آب رواه
الترمذی و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن زید بن خالد قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم من فطر صائما او جهز غازیا فله مثل اجره روایت است از زید
بن خالد که از مشاهیر صحابه است که گفت گفت آنحضرت کسی که روزه گشاید روزه داری را یا
ساز و سامان کند غزا کننده را پس مر او راست مانند اجر وی بجهت اعانت بر خیر و شریک شدن
در آن رواه البیهقی فی شعب الایمان و محیی السنة فی شرح السنة و قال صحیح و گفته است محیی السنة
که این حدیث صحیح است و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان نیز روایت کرده اند
و حکم بصحت آن کرده اند کذا قیل وعن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا افطر
قال ابن عمر رضی الله عنهما روایت میکند که بود آنحضرت وقتی که افطار میکرد میگفت ذهب الظماء
و ابتلت العروق و ثبت الاجر ان شاء الله رفت تشنگی و تر شد رگها و ثابت شد اجر و ثواب
اگر خواسته است خدا ظما مهموز است ممدود و مقصور بمعنی تشنگی یا تشنگی سخت رواه ابو داود

وعن معاذ بن زهرة بضم زای و سکون ها از ثقات تابعی است قال ان النبی گفت که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم کان اذا افطر قال بود که چون افطار میکرد میگفت اللهم لک صمت خدایا
برای رضای تو روزه داشتم وعلی رزقک افطرت و بروزی که تو رسانیدی گشادم روزه را
رواه ابو داود مرسلا

الفصل الثالث

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا یزال الدین ظاهرا ما عجل الناس الفطر همیشه است دین غالب مادام که شتابی کنند
مردم افطار را لان الیهود والنصاری یؤخرون زیرا که یهود و نصاری تاخیر میکنند در افطار
پس در خلاف ایشان هدم بنای عمل ایشان غلبه و شوکت است در دین و درین کلام اشارت است
که قوام دین و غلبه آن در مخالفت اعدای دین است رواه ابو داود وابن ماجه وعن ابی عطیة تابعی
کبیر از اقران مسروق قال گفت دخلت انا ومسروق علی عائشة در آمدم من با عائشه رضی الله عنها
فقلنا پس گفتیم ما یا ام المؤمنین رجلان من اصحاب محمد دو کس اند از یاران محمد صلی الله علیه
وسلم احدهما یعجل الافطار ویعجل الصلوة یکی از آن دو مرد شتابی میکند در روزه گشادن و شتابی
میکند در نماز گزاردن یعنی نماز مغرب والآخر یؤخر الافطار ویؤخر الصلوة و دیگر از آن دو مرد
تاخیر میکند افطار را و تاخیر میکند نماز را قالت گفت عائشه ایهما یعجل الافطار ویعجل
الصلوة کدام یکی از آن دو مرد تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند نماز را قلنا عبد الله بن مسعود
گفتیم ما آن مرد که تعجیل میکند عبد الله بن مسعود است رضی الله عنه قالت هکذا صنع رسول الله
گفت عائشه همچنین کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والآخر ابو موسی و مرد دیگر که تاخیر
میکند ابو موسی اشعری است پس ابن مسعود عمل بعزیمت میکرد و ابو موسی برخصت و ابن مسعود اعلم و افقه
است در احکام و اقدم است در اتباع و اسلام و ابو موسی نیز از کبار صحابه است رضی الله عنهم
و او را نیز عذری یا سندی خواهد بود و شاید گاه گاهی میکرده باشد والله اعلم رواه مسلم
وعن العرباض بن ساریة صحابی است از اهل صفه و از آن گریندگان که نازل شده بر ایشان که ولا
علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة قال دعانی رسول الله گفت خواند مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
الی السحور فی رمضان بطعام سحر در رمضان اینجا سحور بفتح سین است زیرا که خواندن بطعام میکند
فقال هلم الی الغداء المبارک پس گفت آنحضرت بیا بسوی طعام برکت کرده شده در وی چنانکه
در اول باب گفت فان فی السحور برکة رواه ابو داود والنسائی وعن ابی هریرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم نعم سحور المؤمن التمر نیکو طعام سحر مسلمان است خرمایی خود سحور مطلقا

و تمر زیادت برکت و چون در افطار بوی نیز برکت تسحر بوی موجب برکت اول و آخر خواهد بود
رواه ابو داود

باب تنزیه الصوم

یعنی دور داشتن روزه از آنچه فاسد گرداند
او را یا مکروه بود در وی و تنزه بمعنی بعد است و تنزیه باریتعالی تبعید اوست از آنچه روا نیست
وی از نقایص و عیوب و در حدیث آمده است که الایمان نزه یعنی دور است از معاصی و در حدیث
دیگر آمده است که الجابیة نزهة یعنی بعید است از وبا و جابیة نام دهی است بدمشق

الفصل الاول

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یدع قول الزور روزه دار
که ترک نکند دروغ را و بمعنی ظلم و بهتان نیز آید و زور قسمی از قول است و مراد اینجا شامل قول و فعل است
ناصحیح افتد قول و بی والعمل به و ترک نکند عمل کردن را بزور و باطل فلیس لله حاجة فی ان یدع
طعامه وشرابه پس نیست مر خدا را حاجتی یعنی عنایتی و مبالاتی در آنکه ترک کند وی خوردنی
و نوشیدنی خود را و این کنایت است از عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم و شرعیت آن
همین گرسنگی و تشنگی نیست بلکه کسر شهوت و اطفای نایره نفسانیت است تا نفس از آمارگی بر آید
و مطمئنه گردد رواه البخاری و مشایخ گفته اند که صوم سه قسم است یکی صوم عوام است که ممنوع
رحمت آن همه عام است و آن امساک است از اکل و شرب و جماع و صوم خواص و آن منع تمام اعضا و جوارح است
از لذات و شهوات محرمه و مکروهه بلکه از انهماک در مباح نیز از آنچه که منافی کسر نفس و قمع او است
و صوم اخص الخواص و آن امساک از هر چیزی که ما دون حق است و عدم التفات بغیر وی و تعلق بماسوای
وی سبحانه وعن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبل ویباشر وهو صائم
گفت عائشه رضی الله عنها که بود آنحضرت که بوس میکرد یعنی بشره را و اندام را به بشره و اندام زنان
میرسانید وکان املککم لاربه و بود آنحضرت مالکتر از شما حاجت خود را و شهوات خود را و در
روایتی لنفسه و ارب بفتح همزه و را بمعنی حاجت و روایت مشهور نزد محدثین همین مشهور است و گاهی
روایت کرده میشود بکسر همزه و سکون را و این نیز بمعنی حاجت است و بمعنی عضو و فرج نیز آید و بر تقدیر
اراده عضو مراد عضو مخصوص خواهد بود و توربشتی گفته که حمل بر عضو خارج از سنن ادب و صواب است
پس احسن حمل اوست بر حاجت متفق علیه و ترمذی گفت که درین باب حدیثی از عمر بن الخطاب و حفصه
و ام سلمه و ابن عباس و انس و ابی هریره رضی الله تعالی عنهم نیز آمده است و حدیث عائشه رضی الله عنها
حدیث حسن صحیح است و اختلاف کرده اند اهل علم از صحابه و غیرهم در بوسه مر صائم را بعضی رخصت کرده اند
برانکه جائز است و مباشرت سخت تر است از آن و بعضی گفته اند که بوسه نقص اجر میکند نه تفطیر انتهی و مذ

نزد ما آنست که باکی نیست بوسه کردن اگر ایمن باشد از جماع یا انزال و مکروه است اگر ایمن نباشد زیرا که
بوسه لذاته مفطر نیست ولیکن ممکن است که برساند بدان پس در حالت امن اعتبار کرده شد ذات
وی و در غیر حالت امن اعتبار کرده شد عاقبت وی و امام محمد در موطا گفته که باز داشتن خود
را از آن افضل است و این قول ابی حنیفه است و اکثر علما که پیش از ما بوده اند و مباشرت در حکم تقبیل
است در ظاهر روایت و مکروه است مباشرت فاحشه از جهة غلبه خوف فتنه در آن و در موطا
گفته که ابن عمر نهی میکرد از تقبیل و از مباشرت و عمر بن الخطاب رضی الله عنه نهی میکرد از تقبیل
و میگفت که نبود از عصمت مر هیچکس را آنچه بود مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم وعن عائشة قالت
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدرکه الفجر فی رمضان وهو جنب من غیر حلم گفت عائشه
رضی الله عنها بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان و حال آنکه وی جنب میبود از غیر احتلام
فیغتسل ویصوم پس غسل میکرد بعد از فجر و روزه میداشت متفق علیه از ام سلمه رضی الله عنها
نیز مثل این روایت کرده شده است و ابو هریره که روایت میکرد از فضل بن عباس رضی الله عنهما که
روزه مر کسی را که صبح کند بجنابت چون رسید ابو هریره را حدیث عائشه و ام سلمه رضی الله عنهما رجوع کرد از آن
و گفت ایشان داناترند از من بدین امر و این را قصه ایست که ذکر کرده ایم آنرا در شرح سفر السعادة و اکثر علما بر آنند
و طیبی از نخعی نقل کرده که در روزه نفل درست است ولیکن روزه فرض را قضا کند و ترمذی گفته که قومی
از تابعین بر آنند که چون جنب صبح کند قضا کند آن روز را و قول اول صحیح تر است بعد از آن بدانکه
گاهی استدلال کرده میشود بقول وی که گفته من غیر حلم بر جواز احتلام بر آنحضرت والا فائده نباشد
در این قید را لیکن گفته اند که احتلام بر آنحضرت جایز نیست زیرا که احتلام از شیطان است و در
مواهب لدنیه از قرطبی نقل کرده است که گفت صحیح آنست که جایز نیست احتلام بر آنحضرت
و مراد باحتلام در حدیث رویت انزال است بی بدن چیزی در خواب و این از شیطان نیست یا آنکه
مبنی قید بر عدم جواز است یعنی میبود غسل وی صلی الله علیه وسلم از جماع نه از احتلام زیرا که
احتلام جایز نیست بر وی فافهم وعن ابن عباس قال ان النبی صلی الله علیه وسلم احتجم وهو
محرم گفت ابن عباس رضی الله عنهما که حجامت کرد آنحضرت یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود پس
محرم را جایز است که حجامت کند ولیکن بشرط آنکه موی کنده نشود و اگر کنده شود جزا لازم آید
چنانکه در باب احرام بیاید واحتجم وهو صائم و حجامت میکرد آنحضرت و حال آنکه وی صایم بود
پس بحجامت کردن صوم فاسد نمیگردد و نزد امام ابو حنیفه مکروه هم نیست و قضا و کفارتی لازم

نمیگردد نزد ائمه ثلاثه الا نزد امام احمد که باطل میگردد صوم حاجم و محجوم و واجب میگردد بروی قضا نه کفارت
و نزد عطا باطل میگردد صوم محجوم و واجب میگردد بروی کفارت کذا قال الطیبی و کلام در احتجام صایم
در حدیث افطر الحاجم والمحجوم بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من نسی وهو صائم فاکل او شرب فلیتم صومه کسی که فراموش کرد روزه را و حال آنکه روزه داشت
پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزه خود را که باطل نمیگردد فانما اطعمه الله وسقاه
زیرا که بخورانیده است او را و نوشانیده است او را خدای تعالی متفق علیه و این حکم عام است
در هر روزه فرض یا نفل نزد همه مگر مالک که میگوید که لازم آید قضا در روزه رمضان و قیاس همین است
و حکایت کرده است امام محمد از امام ابی حنیفه که میگفت اگر نمیبود اقوال مردم میگفتم بقضا یعنی اگر نمیبود
روایت ائمه این حدیث را قایل میشدم بقضا و در هدایه گفته است که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب
ثابت شد در جماع از جهة استوا در رکنیت وعنه قال بینما نحن جلوس عند النبی صلی الله علیه وسلم
اذ جاءه رجل فقال در اثنای آنکه ما نشسته بودیم نزد آنحضرت ناگاه آمد او را مردی پس گفت آن مرد یا
رسول الله هلکت هلاک شدم من یعنی بافتادن در گناه و در روایتی زیاده کرده و اهلکت و
هلاک کردم یعنی زن خود را با فکندن او را در گناه قال ما لک گفت آنحضرت چه شده است و چه کرده
که این را میگویی قال گفت آن مرد وقعت علی امرأتی وانا صائم افتادم بر زن خود و حال آنکه من روزه
دارم و در روایتی بجای انا صایم فی نهار رمضان واقع شده فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم هل تجد رقبة تعتقها آیا می یابی بنده را که آزاد کنی آنرا قال لا
گفت نمی یابم آنرا قال گفت آنحضرت فهل تستطیع ان تصوم شهرین متتابعین پس آیا
میتوانی که روزه داری تو دو ماه پیاپی قال لا گفت نمیتوانم قال گفت آنحضرت هل تجد اطعام
ستین مسکینا آیا می یابی طعام شصت مسکین که بخورانی ایشان را قال لا گفت نمی یابم قال گفت آنحضرت
اجلس بنشین ومکث النبی و درنگ کرد و انتظار برد پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا چیزی
بیاید از طعام و بوی دهد تا کفارت وی شود و مکث بضم کاف و فتح هر دو روا است فبینا
نحن علی ذلک اتی النبی پس در اثنای آنکه ما برین حال بودیم آورده شد پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بعرق فیه تمر بزنبیلی بافته شده از برگ خرما و عرق بفتح عین و را و سکون نیز
آمده والعرق المکتل الضخم زنبیل سطبر که در وی پانزده صاع گنجد و یا شانزده صاع
قال این السائل گفت آنحضرت کجاست آن مرد سائل و کیست قال انا گفت منم این جا حاضر

قال کفت آنحضرت خذ هذا فتصدق به بکیر این خرما پس تصدق کن یعنی بر فقرا از کفارت خود
فقال الرجل أعلی أفقر منی پس کفت آن مرد آیا تصدق کنم بر فقیرتر از خود یا رسول الله یعنی من
فقیرتر از همه ام بر فقرا چه طریق تصدق کنم فوالله ما بین لابتیها پس بخدا سوکند که نیست میان
دو سنکستان مدینه یرید الحرتین میخواهد به لابتین حرتین را دو حره و حره زمین سنک لاخ
سوخته و مدینه مطهره در میان دو سنک لاخ واقع شده اهل بیت أفقر من أهل بیتی نیست
اهل خانه فقیرتر از اهل خانه من فضحک النبی پس خنده کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم حتی بدت
أنیابه تا آنکه پیدا آمد نابهای آنحضرت و ناب دندان نیشتر و در زندها دندان پیشک میکویند و آن دندانها
متصل باعیبات و در روایات بدت نواجذه نیز آمده و آن دندانهاست در نهایت دهان که آنرا ضرس
العقل و ضرس الحلم میکویند و در وقت بلوغ و کمال عقل میبرایند و بید آمدن آنها نزد خنده ممکن نیست
میکویند که مراد بدان مطلق دندانهاست تحقیق این در موضع خود کرده شده است ثم قال أطعمه أهلک
پس کفت آنحضرت بآن مرد بخوران خرما را باهل خانه خود را چون دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آن مرد در غایت
احتیاج است فرمود بخور کفارت در وقت دیکر خواهی داد که قدرت خواهی یافت و خوردن اهل بیت
کفایت نمیکند از کفارت اکثر علما برین اند و بعضی بر آن رفته اند که حکم مخصوص بآن مرد است
و بعضی کفته اند منسوخ است و قول قدیم همان است که کفته شد والله اعلم متفق علیه

الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها أن النبی صلی الله علیه وسلم کان
یقبلها وهو صائم روایت میکند عائشه که آنحضرت بوسه میکرد او را و حال آنکه آنحضرت
روزه دار بود و یمص لسانها و می مکید آنحضرت زبان عائشه را مص مکیدن و کفته اند که
بمهملتین مثل مضمضه بمعجمتین لیکن بمهمله بطرف زبان میباشد و مضمضه بتمام دهان و شک نیست
که این بر تقدیری بود که آب دهان در حلق فرو نرود رواه ابو داود و کفته اند که سند این حدیث
ضعیف است و یکی از رواة وی محمد بن دینار الطاحی البصری و دیکر سعد بن اوس است و هر دو
ضعیف اند والله اعلم وعن ابی هریرة أن رجلا سأل النبی صلی الله علیه وسلم عن
المباشرة للصائم ابو هریره روایت میکند که مردی پرسید آنحضرت را از مباشرت صائم
و مراد بمباشرت مرد و زن است یکدیکر را و ملاقات بشره ببشره در غیر فرج فرخص له پیر
رخصت کرد آنحضرت مر او را و مباح کردانید وأتاه آخر فسأله و آمد آنحضرت را مرد
دیکر پس سوال کرد از مباشرت فنهاه پس نهی کرد او را و منع فرمود فاذا الذی رخص له شیخ

بس ناکاه

پس ناکاه آنکسی که رخصت کرده او را پیر بود و اذا الذی نهاه شاب و آنکسی که نهی کرده او را
جوان بود پس معلوم شد که پیر را درست است و جوان را نه و مآل با من و خوف است و در حقیقت
سبب آن پیری و جوانی است رواه ابو داود وعنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من ذرعه القیء وهو صائم فلیس علیه قضاء کسی که سبقت کند و غلبه کند او را
قی پس نیست بر وی قضا یعنی مبطل روزه نیست ومن استقاء عمدا فلیقض و کسی که قی کند بقصد
پس باید که قضا کند که مبطل صوم است اما کفارت نیست نزد اکثر ائمه و این هر دو صورت مطلق است
و برابر است که قی پری دهن باشد یا کمتر از آن و اینست مذهب ائمه ثلاثه و در مذهب نزد اصحاب ما
و امام محمد موافق ائمه است در اطلاق صورتین از جهة اطلاق حدیث و امام ابو یوسف مقید
میکرداند تعمد قی را بملاء الفم پس اکر قلیل باشد قضا نکند چنانچه حدیث ثبت و ذکر کرده است
در هدایه مذهب امام ابی حنیفه را و در بعضی شروح هدایه کفته که قول محمد ظاهر روایت است
از ابی حنیفه رحمه الله کفتم من بخدا التوفیق که امام محمد در موطای خود کفته است که همین
قول ابی حنیفه رحمة الله علیه و علیهم رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة والدارمی وقال
الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث و کفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم
او را مکر از حدیث عیسی بن یونس وقال محمد یعنی البخاری لا أراه محفوظا و کفت است محمد
یعنی بخاری کمان نمی برم این حدیث را که محفوظ است و محفوظ مقابل شاذ است و معانی این
الفاظ در مقدمه معلوم شد وعن معدان بفتح میم و سکون مهمله بن طلحة تابعی ثقه است روایت
دارد از عمر بن الخطاب و ابی الدرداء و ثوبان رضی الله تعالی عنهم أن أبا الدرداء حدثه
أن رسول الله صلی الله علیه وسلم قاء فأفطر روایت میکند ابو درداء حدیث کرد او را که
آنحضرت قی کرد پس افطار کرد قال فلقیت ثوبان فی مسجد دمشق کفت معدان پس
ملاقات کردم ثوبان را در مسجد دمشق فقلت إن أبا الدرداء حدثنی أن رسول الله
پس کفتم بدرستی که ابو الدرداء حدیث کرد مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قاء فأفطر
قی کرد پس افطار کرد قال صدق کفت ثوبان راست کفته است ابو الدرداء وأنا صببت
له وضوءه ومن ریخته بودم برای آنحضرت آب وضوی ورا و ثوبان مولی آنحضرت است صلی الله علیه وسلم
رواه ابو داود والترمذی والدارمی ظاهر این حدیث دلالت دارد که قی ناقض وضوست و بقرینه
حدیث سابق استقا بمعنی تعمد قی مراد خواهد بود و ری تمیز نکرد کذا قالوا و باین حدیث استدلال

کرده اند ابو حنیفه و احمد و اسحق و ابن مبارک و ثوری که وی ناقض وضو است و حمل کرده اند
شافعی و آنها که قایل نیستند بنقض وی وضو را بر شستن دهان و روی ابجه استحباب والله اعلم
وعن عامر بن ربیعة صحابی است رضی الله عنه قدیم الاسلام حاضر شد بدر را و تمام مشاهد را
قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم ما لا احصی یتسوک وهو صائم گفت دیدم آنحضرت
را القدر که بشمار نمیتوانم کرد که مسواک میکرد و حال آنکه روزه دار بود رواه الترمذی و ابو داود
و این حدیث مطلق است در جواز مسواک کردن روزه دار و علما را اختلاف است امام ابو حنیفه و امام مالک
جایز میدارند خواه مسواک سبز باشد یا تر کرده باشد آب خواه قبل از زوال بود یا بعد آن
و امام ابو یوسف گفته که مکروه است رطب و مبلول و نزد شافعی مکروه است بعد از زوال زیرا که
در وی ازاله خلوف است و نزد احمد و اسحق مکروه است در آخر نهار نیز آنکه مکروه نمیدارد
سنت میدارد یا مستحب چنانکه در غیر رمضان صرح به العلماء وعن انس قال جاء رجل الی النبی صلی الله
علیه وسلم قال اشتکیت عینی گفت انس رضی الله عنه آمد مردی نزد آنحضرت گفت شکایت
کردم من هر دو چشم خود را یعنی هر دو چشم من بدرد آمد میگویند شکایت کرد فلانی شکم خود
وقتی که بدرد آید شکم یا چشم و گاهی همچو هم میگویند که شکایت کرد بطن او یعنی دردمند شد
و بیمار شد و اصل شکایت بمعنی گله است و این نیز ازین باب است أفأکتحل وأنا صائم
گفت آنمرد آیا پس سرمه کنم در چشم که علاج درد چشم است و حال آنکه من روزه دارم قال نعم
گفت آنحضرت آری سرمه بکش یعنی سرمه کشیدن روزه زیان نمیکند اگر میخواهی بکش رواه
الترمذی وقال لیس اسناده بالقوی روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است که نیست
اسناد وی قوی ابو عاتکة الراوی یضعف و ابو عاتکه که راوی این حدیث است ضعیف داشته میشود
و حکم کرده میشود بضعف وی و نیز گفته است ترمذی که درین باب حدیثی از ابی رافع نیز آمده است و حدیث
انس اسناد وی قوی نیست و بصحت نرسیده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم درین باب
چیزی و اختلاف کرده اند اهل علم در آن پس مکروه داشته اند آنرا بعضی و این قول سفیان و ابن
المبارک و احمد و اسحق است و رخصت کرده اند بعضی و این قول شافعی است انتهی و قول امام
ابو حنیفه رخصت است و از امام مالک نیز کراهت نقل کرده اند و در جامع الاصول از انس بن
مالک بروایت ابو داود آورده است که بود رسول خدا که سرمه میکرد صلی الله علیه وسلم و در
حدیث دیگر آورده است که گفته است رسول الله صلی الله علیه وسلم باید که پرهیز کنید از آن

قال لقد رأیت النبی صلی الله علیه وسلم

و هر دو حدیث ضعیف است والله اعلم وعن بعض اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم
بالعرج گفت بتحقیق دیدم آنحضرت را بعرج بفتح عین مهمله و سکون را نام موضعی است میان مکه و مدینه و بعضی
گفته اند موضعی است بمدینه یصب علی رأسه الماء میریخت آنحضرت بر سر خود آب را
وهو صائم و حال آنکه آنحضرت روزه دار بود من العطش میریخت از جهة تشنگی او من الحر
یا از جهة گرمی شک راویست رواه مالک و ابو داود وعن شداد بفتح معجمه و تشدید
مهمله بن اوس بفتح همزه و سکون واو انصاری برادرزاده حسان بن ثابت او را و پدر او را
صحبت است ان رسول الله روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتی رجلا
بالبقیع آمد مردی را ببقیع که مقبره مدینه مطهره است وهو یحتجم و آن مرد حجامت میکرد
وهو آخذ بیدی و آنحضرت گیرنده بود دست مرا لثمانی عشرة خلت من رمضان
وقتی که هژده شب گذشته بود از رمضان فقال پس گفت آنحضرت افطر الحاجم والمحجوم
روزه گشاد حجامت کننده و حجامت کرده شده یعنی فاسد شد روزه هر دو رواه
ابو داود و ابن ماجة والدارمی قال الشیخ الامام محیی السنة رحمه الله وتأوله بعض من
رخص فی الحجامة و تأویل کرده است این حدیث را که ظاهرش در فساد صوم است بحجامت بعضی از
کسانی که رخصت کرده اند در حجامت و میگویند که روزه بحجامت نمیشکند و میگویند بقول خود
ای تعرضا للافطار یعنی پیش آمدند حاجم و محجوم برای افطار و نزدیک است که بشکنند روزه ایشان
المحجوم بالضعف اما محجوم بجهة ضعف و سستی که عارض میشود مر او را بجهة خون کم کردن یعنی
نزدیک است که ضعف کند و بجهة آن بخورد روزه را تا هلاک نگردد والحاجم لانه لا یأمن
من ان یصل شیء الی جوفه و اما حجامت کننده زیرا که وی ایمن نیست از رسیدن چیزی از خون
بشکم وی بمص الملازم بمکیدن شیشهای حجامت در عرب باین طریق خون کم میکنند که بر موضع
نیشها میزنند و بشاخ یا شیشه که آنرا محجم گویند بکسر میم بر آن موضع نهاده بدهان خون
میکشند و می مکند پس جای آن دارد که خون در دهن درآید و از دهن در شکم رود و ملازم
جمع ملزم بکسر میم قاروره حجامت که جمع میگردد در وی خون بدانکه جمهور علما بر آنند که
حجامت نمی شکند روزه را و مکروه نیست مر صایم را مگر بجهة ظن ضعف و این مذهب امام ابو حنیفه
و شافعی است و همین است مروی از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جماعه از صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین مثل سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمه و رفته اند امام احمد

و طایفه از علما مثل عبد الله بن مبارک و اوزاعی و اسحاق و ابی ثور باآنکه حجامت مفطر صوم
حاجم را و محجوم را چنانکه ظاهر اینحدیث است و واجب است قضا او تشدید کرده خطا و کفارت
را نیز واجب گردانیده و بقول احمد قایل شده اند بعضی از شافعیه مثل ابن خزیمه و ابن المنذر و ابن
حبان و نقل کرده است زعفرانی از شافعی که گفت که روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
که حجامت کرد و صایم بود و روایت کرده شده است نیز که افطر الحاجم و المحجوم و من هیچکدام اینحدیث
را ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند صایم از حجامت باشد محبوبتر نزد من و اگر بکند حجامت نمیگویم
که افطار کرد و گفت ترمذی که شافعی چون در بغداد بود منع میکرد از حجامت و چون بمصر آمد میل
کرد برخصت و در فتح الباری گفت که بود شافعی که میگفت حدیث ابن عباس در احتجام آنحضرت امثل
و ارجح است از حیثیت اسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند بهتر است از جهت احتیاط و قیاس
موافق حدیث ابن عباس است زیرا که بحجامت بیرون می آید چیزی از داخل بخارج و در قی
آید چیزی از خارج بداخل و نیز حجامت موجب ضعف است و موافق مصلحت صایم است و
جماع هم اگر چه همچنین است ولیکن ثابت شده است اجتناب از آن بنص و مجمع علیه است و
محفوظ از صحابه و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار است بحجامت و قومی میگویند که حجامت اگر چه
مفطر نیست اما مکروه است از جهت طریان ضعف و خوف هلاک و علمای مذهب احمد مبالغه
در حدیث افطر الحاجم و المحجوم و تائید مذهب خود و نصرت آن بمعقول و منقول گفته اند که دوازده نفر
از صحابه روایت کرده اند حدیث درین باب و جمهور تاویل میکنند آنرا که مراد با فطار تعرض برای
اوست و وقوع در آن چنانچه مولف در کتاب نقل از محی السنه بیان کرده است و بعضی میگویند
این قول یعنی افطر الحاجم و المحجوم در شخصی معین بود که با حجامت ارتکاب امری دیگر که مفسد صوم بود
میکردند از جهت حجامت و آن امر غیبت بود و احادیث بتغلیظ اغتیاب صادر شده اند و بعضی میگویند
که آنحضرت نزدیک شام بحاجم و محجوم گذشت و این قول فرمود و مقصود بیان عذر جانب ایشان بود
یعنی خوب نکرده اند که حجامت کرده اند ولیکن باک نیست که وقت شام در رسیده است
و بعضی میگویند که رخصت بعد از نهی است و نهی منسوخ است والله اعلم و عن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من افطر یوما من رمضان من غیر رخصة و لا مرض که افطار
کند روزی از رمضان بی رخصت شرعی چنانچه سفر و بی مرضی لم یقض عنه صوم الدهر کله و
ان صامه قضا نکند از وی روزه تمام عمر اگر چه روزه دارد تمام عمر و این حدیث از باب تشدید و مبالغه

و کسر شهوت ص

است و مراد آنست که فضیلت روزه فرض در آن مرتبه است که بروزه نفل در نتوان
یافت اگر چه مدت عمر بود و الا کفارت بروزه دو ماه کفایت میکند در آن رواه احمد
و الترمذی و ابو داود و ابن ماجة و الدارمی و البخاری فی ترجمة باب و روایت کرده است
آنرا بخاری در ترجمه باب یعنی بطریق تحدیث نیاورده چنانکه احادیث صحیح بخاری است
و قال الترمذی سمعت محمدا یعنی البخاری و گفته است ترمذی شنیدم محمد را یعنی بخاری را
یقول میگفت بخاری ابو المطوس بضم میم و فتح طا و کسر واو مشدده و در آخر سین مهمله الراوی
که راوی اینحدیث است لا اعرف له غیر هذا الحدیث نمیشناسم مر او را جز اینحدیث و نیز
گفته است گمان نمیبرم پدر او را که شنیده باشد از ابی هریره رضی الله تعالی عنه و ابن خلف
قرطبی گفته است که اینحدیث ضعیف است احتجاج کرده نمیشود بمثل وی کذا فی بعض الحواشی
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کم من صائم لیس له من صیامه الا الظماء
بسا روزه دار که نیست مر او را حاصلی از روزه خود مگر تشنگی چنانکه روزه دارد و از دروغ و غیبت
و دیگر مناهی خود را باز ندارد و کم من قائم لیس له من قیامه الا السهر و بسا شب خیز نماز
گزار که نیست مر او را حاصلی از قیام خود مگر بیداری چنانکه نماز در زمین مغصوب کند و ارتکاب مناهی
نماید و نماز فرض بجماعت و رعایت ارکان و آداب آن اعتنا ندارد و ظماء بفتحتین ممدود و مقصور
تشنگی یا تشنگی سخت رواه الدارمی و ذکر و ذکر کرده شده است حدیث لقیط بفتح لام
و کسر قاف بن صبرة بفتح صاد مهمله و کسر موحده که در وی ترک مبالغه در استنشاق است
مر صایم را فی باب سنن الوضوء اگر چه در مصابیح اینجا مذکور است الفصل الثالث عن
ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلث لا یفطرن الصائم سه خصلت است
که روزه نمیشکنند روزه دار را الحجامة و القی و الاحتلام مراد بقی آنست که بسبقت
کند و غالب آید و بعمد نکند که وی مفطر است چنانکه گذشت رواه الترمذی و قال
هذا حدیث غیر محفوظ و گفته است که اینحدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است و عبد
الرحمن بن زید الراوی یضعف فی الحدیث و گفته اند که روایت کرده است آنرا
دارقطنی و بیهقی و روایت کرده است ابو داود از مردی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و ابو حاتم گفته است که حدیث ابی داود اشبه است بصواب و ابو زرعه گفته است که اصح است
و عن ثابت البنانی بضم موحده و تخفیف نون از کبار تابعین است روایت میکند از انس رضی الله عنه

قال کفت سئل انس بن مالك پرسیده شد انس پسر مالک أكنتم تكرهون الحجامة للصائم
على عهد رسول الله آیا بودید شما که مکروه می پنداشتید حجامت را در زمان پیغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم قال لا کفت انس مکروه نمی پنداشتیم ما حجامت را الا من اجل الضعف مگر از جهة
پیدا شدن ضعف بحجامت یعنی نه از جهة آنکه فاسد میکرداند صوم را یا مکروه است در آن رواه
البخاري وعن البخاري تعليقاً وروایت است از بخاری بطریق تعلیق ومعنی تعلیق در مقدمه معلوم
شده است قال کفت بخاری كان ابن عمر يحتجم وهو صائم بود ابن عمر که حجامت میکرد و حال آنکه
صایم است یعنی حجامت میکرد در روز ثم تركه بعد از آن گذاشت حجامت کردن را در روز
فكان يحتجم بالليل پس بود که حجامت میکرد در شب وعن عطاء قال ان مضمض کفت عطا که
اگر آب در دهان جنبانید ثم افرغ ما في فيه من الماء پس بریخت آنچه بود در دهن از آب لا يضيره
ان يزدرد ريقه زیان نمیکند او را که فرو برد بکلو آب دهان خود را وما بقي في فيه وفرو برد چیزی که
باقی مانده است در دهن او و بعضی کفته اند ما نافیه است یعنی چیزی باقی نمانده است در دهن
وگفته اند که اصل عبارت ماذا بقي است ذا از قلم ناسخ افتاده ومعنی آنست که وچه چیز باقی مانده
در دهن یعنی هیچ چیز باقی نمیماند بعد از ریختن آب از دهن مبالغه وشیخ ابن حجر گفته است در روایت
دیگر ماذا بصریح آمده است فتدبر ولا يمضغ العلك ونخاید علک را بکسر عین مهمله وسکون لام
معروف است مثل مصطکی وآنرا علک رومی میگویند که برای قوت دندان میخایند وعلک بمعنی
لزج وچسپان مثل سریشم نیز آید وعلک بفتح عین بمعنی خاییدن نیز می آید فان ازدرد ريق
العلك لا اقول انه يفطر پس اگر بکلو فرو برد آب دهن که بخاییدن علک پیدا میکردد نمیگویم که وی
افطار میکند زیرا که از وی چیزی جدا نمیکردد که بشکم در رود تا روزه بشکند ولكن ينهى عنه
ولیکن نهی کرده میشود از فرو بردن و مکروه است واحتیاج نیست و در بعضی نسخ ويمضغ العلك
کلمه لا و گفته اند که این اوفق است بسیاق فافهم

باب صوم المسافر

بدانکه احادیث وارده در صوم مسافر وافطار وی مختلف اند بعضی وارد شده اند در اباحت افطار
بی تعرض بآنکه صیام یا افطار افضل است و بعضی وارد شده بتخییر میان صیام وافطار و بعضی در
جواز افطار وذم صیام بنظر در تفاوت احوال واوقات واتفاق دارند جمهور علما از اهل فتوی
که افطار وصیام هر دو جایز اند واختلاف دارند در آنکه کدام یکی ازین دو افضل است یا هر دو
برابرند ابوحنیفه ومالک وشافعی وثوری وجز ایشان بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت

دارد از جهت ابراء ذمت و آسان بودن او بسبب اتفاق مسلمانان و مشکل بودن قضا بعد از رمضان
و فعل آنحضرت در روزه داشتن صالح حجت است مر ایشانرا و نزد احمد واسحاق و اوزاعی و سعید
ابن المسيب افطار افضل است مطلقا و بعضی از اصحاب شافعی این قول را از شافعی نیز نقل کرده اند از جهت
تمسک بظاهر قول خداوند تعالی فعدة من ايام اخر و باحادیثی که وارد شده است در ذم صوم تا آنکه
بعضی از اصحاب ظاهر بعدم جواز صوم در سفر رفته و گفته اند که اگر روزه دارد قضا کند وقتی که نیست
و بعضی علما بر آن رفته اند که هر چه آسانتر است همان افضل است و بعضی بر آنند که هر دو برابر است
و بنده مخیر است در آن والله اعلم

الفصل الاول

عن عائشة رضي الله عنها قالت ان
حمزة بن عمرو الاسلمي قال للنبي صلى الله عليه وسلم اصوم في السفر گفت عائشه که حمزة
ابن عمرو اسلمی که از صحابه است گفت مر آنحضرت را آیا روزه دارم در سفر وكان كثير الصيام
و بود این مرد بسیار روزه دارنده فقال ان شئت فصم وان شئت فافطر پس گفت آنحضرت
اگر خواهی روزه دار و اگر خواهی افطار کن ظاهر نسبت بحال او روزه وافطار هر دو برابر بود و این حدیث
دلیل است بر جواز صوم در سفر و تخییر میان او و افطار متفق عليه وعن ابي سعيد الخدري قال
غزونا مع رسول الله کفت غزا کردیم همراه پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم لست عشرة
مضت من شهر رمضان وقتی که شانزده شب گذشته بود از رمضان فمنا من صام ومنا
من افطر پس بعضی از ما کسی بود که روزه داشت و بعضی از ما کسی بود که افطار کرد فلم يعب الصائم
على المفطر ولا المفطر على الصائم پس عیب نگرفت روزه دار بر افطار کننده و نه افطار کننده
بر روزه دار این حدیث نیز ظاهر در تخییر و مساوات است مگر آنکه عدم عیب بجهة اصل جواز دارند
اگرچه یکجانب افضل باشد رواه مسلم وعن جابر قال كان رسول الله کفت جابر بود پیغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم في سفر در سفری فرأى زحاما بکسر زای معجمه پس دید آنحضرت انبوهی مردم
ورجلا قد ظلل عليه و دید مردی را که بتحقیق سایه کرده شده است بر وی بجهة ومانند آن تا از
مشقت عطش وحرارت صوم بحال خود آید یا کنایت است از ایستادن مردم بر سر او وگرد وی
فقال ما هذا پس پرسید آنحضرت چیست این انبوهی واین سایه کردن وسبب آن چیست قالوا
صائم گفتند اینجا روزه داریست که بجهة غایت ضعف افتاده است فقال پس گفت آنحضرت
ليس من البر الصوم في السفر نیست از نیکی روزه داشتن در سفر یعنی باین سر حد که روزه داشتن نیکی
نیست وافطار افضل است متفق عليه وعن انس قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في السفر

بودیم ما با آنحضرت در سفری فمنا الصائم ومنا المفطر پس بعضی از ما روزه دار بودند و بعضی از ما
افطار کننده فنزلنا منزلا فی یوم حار پس فرود آمدیم منزلی را در روز گرم فسقط الصوامون
پس بیفتادند روزه داران وقام المفطرون و برپا ایستادند افطار کنندگان فضربوا الابنیة
پس زدند خیمها را وسقوا الرکاب و آب دادند شتران را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم ذهب المفطرون الیوم بالاجر بردند افطار کنندگان امروز اجر و ثواب را در این
دلیل است که فطر با قوت افضل است از صوم با عجز کذا قیل گفت بنده ضعیف سامحه الله که
در قول وی الیوم ایمائی است بانکه افضلیت فطر بجهت خدمتگاری مفطران است مر صائمان را نه علی الاطلاق
فافهم و درین حدیث دلیل است بر آنکه خدمت صالحان افضل است از نوافل ذکره الشیخ فی العوارف
متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدینة
الی مکة بیرون آمد آنحضرت از مدینه بمکه یعنی سال فتح مکه فصام پس روزه داشت در راه حتی
بلغ عسفان تا رسید عسفان را بضم عین و سین مهملتین موضعی است بر دو مرحله از مکه در روی چاهها
شیرین آب ثم دعا بماء پس طلبید آنحضرت آب را فرفعه الی یده پس برداشت آب را تا نهایت
درازی دست لیراه الناس تا به بینند آن را مردم فافطر پس آب خورد و روزه بگشاد حتی
قدم مکة تا آنکه قدوم آورد بمکه وذلک فی رمضان و این واقعه در رمضان بود مشهور آنست که
بر آمدن آنحضرت از مدینه دهم رمضان بود و در آمدن بمکه و فتح آن بیستم وکان ابن عباس یقول و بود
ابن عباس رضی الله عنهما که میگفت قد صام رسول الله بتحقیق روزه داشته است پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم وافطر یعنی در سفر یا درین سفر فمن شاء صام ومن شاء افطر پس هر که
خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند یعنی هر دو برابر است و بنده مخیر است متفق علیه وفی روایة
لمسلم عن جابر و در روایت مسلم را از جابر رضی الله عنه اینچنین آمده است انه شرب بعد العصر که
آنحضرت آب نوشید بعد از نماز دیگر

الفصل الثانی

عن انس بن مالک الکعبی صحابی است
غیر انس بن مالک مشهور و گفته اند که در میان صحابه بیست و دو کس اند که نام ایشان انس است از ان
میان انس بن مالک این دو کس اند و این انس بن مالک را این حدیث است در صوم مسافر و حامل و مرضع
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وضع عن المسافر شطر الصلوة بدرستی که خدای
تعالی نهاده است از مسافر یعنی اسقاط کرده است فرضیت این را از ذمه وی نصف نماز را که چهار رکعتی
را بدو رکعت آورده والصوم عن المسافر و نهاده است وجوب روزه را از ذمه مسافر وعن المرضع والحبلی و نهاده است

روزه دار از شیر دهنده و از زن آبستن اگر مسافر نیز باشد و از مرضع و حبلی القضاء بعد از
زوال عذر و افطار مرضع و حبلی بر تقدیریست که زیان کند بچه را یا نفس ایشان را و مراد از مرضع
دایه است که بحکم عقد اجاره ارضاع بر وی لازم شده است اما ام بر وی ارضاع لازم نیست
اگر امتناع آرد بجبر بشیر نتوان آورد مگر آنکه پدرش فقیر باشد یا مرضعه نیابد اینچنین است مذهب ما
رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجة وعن سلمة بن المحبق بضم میم و فتح حای مهمله و
موحده مفتوحه در آخر قاف و بکسر با نیز گفته اند و لیکن محدثان بفتح با میخوانند صحابی است
و حسن بصری از وی روایت میکند و پسر وی سنان بن سلمه که از دلیران و پهلوانان بود و غزوه هند کرده نیز
صحابیست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان له حمولة تاوی الی شبع کسی که باشد مر او را
مرکبی که برساند او را بمنزل در حالت سیری و آسانی و حمولة بفتح حا هر چیزی که بر داشته شود بار بر وی
یا خر یا جز آن یعنی مرکب فلیصم رمضان حیث ادرکه پس باید که روزه دارد رمضان را هر جا که
دریابد رمضان او را یا دریابد او رمضان را ازین حدیث معلوم میشود که بر تقدیر آسایش و آسانی در سفر
روزه باید داشت و امر در وی محمول است بر ندب و استحباب و الا افطار جایز است در
سفر اگر مشقت نبود باجماع و در این حدیث سخن بجهت ضعف بعضی رجال اسناد کرده اند ذکره الشیخ رواه
ابو داود

الفصل الثالث

عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج
عام الفتح الی مکة فی رمضان روایت است از جابر رضی الله عنه که آنحضرت بیرون آمد در
سال فتح بسوی مکه در رمضان فصام پس روزه داشت در راه حتی بلغ کراع الغمیم بضم کاف و تخفیف
را و فتح غین معجمه فصام الناس ثم دعا بقدح من ماء پس طلبید قدحی را از آب فرفعه پس برداشت
قدح را حتی نظر الناس الیه تا آنکه دیدند مردم بسوی قدح ثم شرب پس نوشید آب فقیل له
بعد ذلک ان بعض الناس قد صام پس گفته شد مر آنحضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم
روزه داشتند یعنی بر روزه ماندند و افطار نکردند یا این معنی روز دیگر گفت باشند فقال
پس گفت آنحضرت اولئک العصاة اولئک العصاة آن کسانند گناه کنندگان کسانند
بی فرمانی کنندگان مکرر فرمود از برای تاکید در زجر و تشدید زیرا که مخالفت کردند فعل رسول الله
صلی الله علیه وسلم را و قبول نکردند رخصت خدا را عز و جل وارد شده است که خدا دوست دارد که
کرده شود رخصتهای او چنانکه دوست میدارد که بجای آورده شود عزیمتهای او و از انجهت که روزه
داشتن حرام است در سفر چنانچه طایفه ظاهریه توهم کرده اند زیرا که در تمام راه روزه داشت

وچون اینجا آمد افطار کرد وقتند برو رواه مسلم وعن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم صائم رمضان فی السفر کالمفطر فی الحضر روزه دارنده رمضان در سفر
مانند افطار کننده است در حضر ازین حدیث معلوم میشود که منع از صوم در سفر همچو منع افطار است در حضر
واین محمول است بر تضرر و خوف هلاک در صوم و در بعضی حواشی مذکور است که تشابه و تساویست در
آنکه یکی تارک رخصت است و دیگری تارک عزیمت رواه ابن ماجة وعن حمزة بن عمرو الاسلمی
انه قال گفت یا رسول الله انی اجد بی قوة علی الصیام فی السفر بدرستی که من می یابم در خود قوت
روزه داشتن در سفر فهل علی جناح پس آیا هست بر من گناه قال گفت آنحضرت هی رخصة
من الله این افطار رخصت است از خدای عز و جل فمن اخذ بها فحسن پس کسی که اخذ کند برخصت
و عمل کند بدان پس نیک است نظر بسهو و کرم و تیسیر الهی و عجز و ضعف خود چنانچه گذشت
ومن احب ان یصوم فلا جناح علیه و کسی که دوست میدارد که روزه دارد پس نیست گناه بر وی
و درین اشارت است باولویت افطار رواه مسلم

باب القضاء

و ظاهر آنست که مراد
قضای صوم رمضان باشد و اگر مراد عامتر از آن باشد نیز صورت دارد که مراد صوم واجب باشد
خواه از رمضان باشد یا از نذر و افطار صوم رمضان را سه حکم است اگر ناسیا باشد نه قضا است
نه کفارت و اگر متعمدا باشد بی عذر کفارت است و قضا و در ابواب سابق حکم آن گذشت و اگر بعذر باشد
چنانچه سفر و مرض در آنجا قضا است

الفصل الاول

عن عائشة رضی الله عنها قالت
کان یکون علی الصوم من رمضان گفت عائشه بود شان که میبود بر ذمه من روزه رمضان
که بعذر خورده بودم فما استطیع ان اقضی الا فی شعبان پس نمیتوانستم که قضا کنم مگر در ماه شعبان
یعنی تاخیر میکردم قضا را تا آخر سال قال گفت یحیی بن سعید تعنی الشغل من النبی او بالنبی
صلی الله علیه وسلم یعنی منع میکرد عائشه را از قضا ماههای دیگر مشغولی که صادر میشد از جانب آنحضرت
از جهت طلب کردن وی صلی الله علیه وسلم استمتاع از وی یا از جانب عائشه بمتهیئ بودن وی مر آنرا و آنحضرت
در شعبان در اکثر وی بلکه در کل وی روزه میداشت درین میان عائشه فرصت می یافت
و روزه قضا میکرد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یحل للمرأة ان تصوم وزوجها الا باذنه روا نیست مر زن را که روزه دارد و حال آنکه شوهر وی
حاضر است مگر بدستوری شوهر وی و این شامل است ابتدای صوم را و افطار را بعد از صوم و درین
هنگام قضا میکند بر مذهب ابی حنیفه و هر که موافق است با وی در قضای صوم نفل بعد از نقض آن

در صحیح باشد ذکر این حدیث در باب قضای صوم باز در ترجمه باب قضای صوم است وجود آن باعتبار مدلول موافق است
بر مذهب شافعی هر که با اوست در عدم وجوب قضای آن فافهم ولا تأذن فی بیته الا باذنه و اذن نکند
زن یکی را بدر آمدن در خانه شوهر مگر باذن وی اگرچه محرم باشد رواه مسلم وعن معاذة العدویة انها
قالت لعائشة ما بال الحائض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة روایت است از معاذه عدویه که تابعیه
ثقه است و کنیت او ام الصهباست که وی گفت مر عائشه را رضی الله عنها که چیست حال زن حایض که قضا
میکند روزه را که در ایام حیض خورده است و قضا نمیکند نماز را باوجود آنکه هر دو فرض اند ساقط شده اند
بعذر حیض قالت عائشة رضی الله عنها کان یصیبنا ذلک گفت عائشه بود که میرسید ما را آن یعنی حیض
فنؤمر بقضاء الصوم پس امر کرده میشدیم بقضای صوم ولا نؤمر بقضاء الصلوة و امر کرده نمیشدیم بقضای نماز
یعنی این امر تعبدی است که شارع بدان حکم کرده است علت آن پرسیدن حاجت نیست اگرچه ممکن بود که
میگفت در قضای نماز حرج و مشقت تمام است باین سبب قضای آن واجب نباشد اما عائشه را گفتن نشاید
شاید که وی میگفت ما را حرج نیست و مشقت نه و اشارت کرد که در احکام شرع علت طلب کردن حاجت
نیست حکم شارع هرچه فرماید باید کرد رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من مات وعلیه صوم صام عنه ولیه کسی که بمیرد و بر وی صوم است که قضا نکرده
روزه دارد از جانب وی ولی وی متفق علیه بدانکه اختلاف کرده اند علما در کسی که مرد و بر وی صوم واجب بود
قومی بدان رفته اند که جایز است که روزه دارد از وی ولی وی باین قول قایل است امام احمد و شافعی رحمهما الله
در قولی و تصحیح کرده است آنرا نووی از جهت تمسک بظاهر این حدیث و بعضی شافعیه میگویند که
مخیر است ولی میان صوم و اطعام و جمهور علما برانند که جایز است و متعین است طعام که آنرا
فدیه گویند و باین قایل شده امام ابوحنیفه و مالک و شافعی رحمهم الله در اصح قولین نزد اکثر اصحاب
وی و تاویل کرده اند این حدیث را بآنکه مراد بصوم ولی طعام و تکفیر اوست پس نزد ما اگر وصیت کند میت
پس گرفته میشود از ثلث و نزد شافعی وصیت کند یا نکند پس گرفته میشود از کل مال و این تاویل بعید است
مگر آنکه ثابت شود که فدیه واجب است و صوم درست نه

الفصل الثانی

عن نافع عن
ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من مات وعلیه صیام شهر رمضان فلیطعم عنه مکان
کل یوم مسکین کسی که بمیرد و بر وی روزه رمضان باشد پس باید که خورانیده شود از جانب وی بجای هر روزی
یک مسکین این حدیث متمسک جمهور است و غالبا این ناسخ حدیث اول است یا اول مأول است بدین
چنانکه گفته شد رواه الترمذی وقال والصحیح انه موقوف علی ابن عمر و گفت ترمذی صحیح آنست که

در حکم مرفوع است

ابن موقوف است بر ابن عمر و قول اوست اما این موقوف است زیرا که تقدیر کفارت نمی سماع از شارع درست
نباشد **الفصل الثالث عن** مالک بلغه ان ابن عمر کان یسئل روایت است از امام مالک
رسیده است او را که ابن عمر بود که پرسیده میشد بل یصوم احد عن احد و یصلی احد عن احد فیقول لا یصوم
احد عن احد ولا یصلی احد عن احد آیا روزه دارد یکی از جانب دیگری یا نماز گزارد یکی از جانب دیگری پس
گفت ابن عمر روزه ندارد هیچکی از دیگری و نه نماز گزارد یکی از دیگری لیکن ابراء ذمه وی نشود اما روزه و نماز گزارد
و ثواب آنرا بدیگری بخشیدن در وی اختلاف است و صحیح جواز است. رواه فی الموطا **باب**
صیام التطوع تطوع از طوع است بمعنی طاعت و فرمانبرداری کردن و توانائی نمودن و آنچه فریضه باشد او را دون
و عبادت نافله را تطوع از آن گویند که بنده از پیش خود تطوع مینماید و طاعت میکند بی آنکه شارع او را تکلیف کند
الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم
حتی نقول لا یفطر و یفطر حتی نقول لا یصوم. گفت عائشه بود آنحضرت که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم که دیگر
افطار نخواهد کرد و افطار میکرد تا آنکه میگفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت و نقول در هر دو جا بنای متکلم فانید نیز روا
یعنی تا آنکه میگفتی تو ای مخاطب و مقصود آنست که عادت شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روزه
نفل دوام و استمرار نبود گاهی چند گاه روزه متصل میداشت تا آنکه مردم گمان میبردند و می گفتند که هرگز
افطار نخواهد کرد و گاهی چندان افطار میکرد که گمان میکردند که هرگز روزه نخواهد داشت و هم عائشه
میگوید و ما رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم استکمل صیام شهر قط الا رمضان و ندیدم آنحضرت را
که کامل و تمام کرده باشد روزه هیچ ماهی هرگز مگر رمضان را. و ما رأیته فی شهر اکثر منه صیاما فی شعبان
و ندیدم آنحضرت را در هیچ ماهی بیشتر روزه دارنده از شعبان یعنی آنمقدار که در شعبان روزه میداشت در
هیچ ماه دیگر نمیداشت چنانکه گفت. و فی روایة قالت. و در روایتی چنین آمده است که گفت عائشه
کان یصوم شعبان کله. بود آنحضرت روزه میداشت شعبان را همه شعبان را و چون درینجا مبالغه بود باعتبار
اقامت اکثر مقام کل و دادن اکثر را حکم کل گفت کان یصوم شعبان الا قلیلا. بود آنحضرت که روزه میداشت
شعبان را مگر اندکی و بعضی میگویند معنی عبارت اینست که گاهی تمام شعبان را روزه میداشت و گاهی
اکثر آنرا و این معنی بهتر است خصوصا بر تقدیر روایت و کان بواو در ثانی فافهم. متفق علیه **و عن**
عبد الله بن شقیق از کبار تابعین و ثقات ایشان است قال قلت لعائشة اکان النبی. گفتم
مر عائشه را آیا بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم یصوم شهرا کله. روزه میداشت هیچ ماهی را همه ماه
قالت ما علمته صام شهرا کله الا رمضان. گفت عائشه نمیدانم من آنحضرت را که روزه داشته باشد

ماهی ازان

مگر رمضان را. ولا افطره کله حتی یصوم منه. و نمیدانم آنحضرت را که افطار کرده باشد ماهی را بهمه. صح

و عن عمران

ماهی را بهمه تا آنکه روزه میداشت بعضی آن ماه را یعنی ماهی تمام روزه نمیداشت و هیچ ماهی بی روزه هم
نمیگذاشت. حتی مضی لسبیله. تا آنکه گذشت آنحضرت بر راه خود کنایت است از موت
و اشارت است بآنکه بودن آنحضرت در دنیا و توقف وی برای ادای رسالت و تبلیغ احکام بود و سعی
وی همیشه در راه آخرت و توجه بآن عالم بود کار تمام کرده و در گذشت. رواه مسلم **و عن** عمران بن حصین
بضم حا و فتح صاد مهملتین صحابی مشهور است تا سی سال بر بستر بیماری افتاده بود و فرشتگان آمدند
بر وی سلام میکردند آورده اند که یکباری داغ سوخت پس از آن از دیدن ملائکه محجوب شد. عن النبی
روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم انه سأله. که آنحضرت سوال کرد عمران را او سأل رجلا و هو
یسمع. یا سوال کرد مردی را و عمران میشنید شک از راوی و در صورت حال بر هر تقدیر سوال آنحضرت اینست فقال
که گفت یا ابا فلان ای ابو فلان کنایت از کنیت اوست مثل ابو محمد یا ابو عبد الله بخصوص کنیت او را نگفتند
چنانکه کسی را خطاب میکنند و میگویند ای فلان یا فلان کس یا او کنیت نداشت او را با بو فلان علی الاطلاق بکنیت
ذکر کردند یا آنحضرت کنیت او را ذکر کرده باشد راوی فراموش کرد والله اعلم. اما صمت من
سرر شعبان. آیا روزه نداشتی تو از آخر شعبان. قال لا. گفت نه نداشتم. قال. گفت آنحضرت. فاذا افطرت
پس چون افطار کنی یعنی فارغ شوی از رمضان. فصم یومین. پس روزه دار دو روزه را گویا که آنمرد نذر کرده بود یا عادت
داشت دو روز روزه داشتن از آخر ماه و چون شنید نهی از تقدیم رمضان بصوم یکدو روز چنانکه در فصل اول از
باب رؤیة الهلال گذشت باز کشید خود را از آن منذور و معتاد پس بیان کرد آنحضرت که روزه منذور
و معتاد ممنوع عنه نیست باید داشت و اگر فوت شد قضا باید کرد و سرر بفتح سین و را و بکسر وی و بعضی بضم
نیز گفته اند و فتح را بمعنی اول ماه و اوسط و آخر ماه بیاید چنانکه در قاموس گفته است بس بعضی گفته اند
که اینجا بمعنی اول یا اوسط است زیرا که از صوم آخر شعبان نهی واقع شده است و تحقیق آنست که سرر
و سرار گفته نمیشود مگر دو روز آخر ماه که قمر در شب آنها مستتر و پوشیده میشود و توجیهش آنست که گفته شد
متفق علیه **و عن** ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل الصیام بعد
رمضان شهر الله المحرم. فاضلترین روزها بعد از روزه رمضان روزه ماه خداست که محرم است بعضی
میگویند که مراد بماه محرم روز عاشورا است که جزو اعظم اوست و مؤید آنست حدیث آینده از ابن عباس
و اضافت برای تشریف است نه از برای تخصیص و اگر تمام محرم مراد دارند محل استفسار میشود که چون ماه محرم
افضل و اشرف بود چرا در ماه شعبان تمام یا اکثر روزه میداشتند نه در محرم جواب داده میشود که شاید فضل آن در
آخر ظاهر شد یا در صوم ماه محرم مانعی پیدا شد والله اعلم. و افضل الصلوة بعد الفریضة صلوة اللیل.

و فاضلترین نمازها بعد از نماز فرض نماز شب است که نماز تهجد است افضلیت این از جهت تعب و مشقت و وجود
اخلاص است و اما افضلیت سنن رواتب با ترتیبی که در آنهاست چنانکه مذهب حنفیه است و اکثر شافعیه
از حیثیت تأکد منافات با آن ندارد و در شرح بیان ترتیب نوافل رواتب در افضلیت بتفصیل مذکور است رواه
مسلم وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال ما رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یتحری صیام یوم
فضله علی غیره الا هذا الیوم یوم عاشوراء گفت ابن عباس ندیدم من پیغمبر خدا را که طلب میکرد روزه روزی را
که تفضیل میداد آن روز را بصوم آن روز بر غیر وی مگر این روز را که روز عاشوراست وهذا الشهر و مگر صوم
این شهر را یعنی شهر رمضان و تحری قصد کردن و طلب کردن چیزی که احری است یعنی سزاوارتر است و غالب در
طرق عاشورا نام روز دهم از محرم است و بعضی توهم کرده اند که نام روز نهم است و این خطا است و وجه توهم
و تخطیه هر دو در شرح مذکور است و گفته اند که افضلیت روز عاشورا مبنی بر فهم ابن عباس است که وی
از حال و مقال آنحضرت اینچنین فهمیده و دریافته والا روز عرفه افضل از روز عاشوراست بلکه از سائر
ایام غیر جمعه که در افضلیت روز عرفه و جمعه از یکدیگر اختلاف است و بتحقیق وارد شده است که صوم عاشورا
برابر صوم یکسال است و صوم عرفه همچو صوم دو سال است متفق علیه وعنه قال حین صام رسول الله
صلی الله علیه وسلم یوم عاشوراء وامر بصیامه و هم از ابن عباس است که گفت هنگامی که روزه داشت
آنحضرت روز عاشورا و امر کرد مردم را بروزه داشتن روز عاشورا قالوا گفتند اصحاب یا رسول الله
انه یوم تعظمه الیهود والنصاری بدرستیکه روز عاشورا روزیست که بزرگ میدارند او را یهود و نصاری
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لئن بقیت الی قابل لاصومن التاسع اگر باشنده مانم
تا سال آینده هر آینه روزه دارم روز نهم را از محرم تنها یا با یوم عاشورا و این ظاهر است از برای اظهار مخالفت
با اهل کتاب پس باقی نماند آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا سال آینده بلکه وفات یافت در ربیع الاول همین سال پس
صوم تاسع سنت باشد اگرچه روزه نداشت آنحضرت از جهت صحت عزم آنحضرت بر آن و مراتب صوم
محرم سه قسم است و افضل آنست که روزه دارد روز نهم و دهم و یازدهم اینچنین آمده است در حدیث احمد
و بزار از ابن عباس دوم نهم و دهم و سیوم دهم تنها رواه مسلم وعن ام الفضل بنت الحارث
روایت است از ام الفضل بنت الحارث که امرأة عباس است و نام او لبابه است و خواهر ام المؤمنین میمونه است
و ام عبد الله بن عباس نیز هست مشهور بام الفضل شده و کنیت یافت بآن ان ناسا تماروا عندها یوم
عرفة فی صیام رسول الله که بعضی مردم شک کردند و نزاع نمودند روز عرفه در روزه داشتن پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم که آنحضرت روزه است یا نه فقال بعضهم هو صائم وقال بعضهم لیس بصائم

پس گفتند بعضی که آنحضرت روزه دار است و گفتند بعضی که روزه دار نیست میمونه میگوید رضی
الله عنها فارسلت الیه بقدح لبن پس فرستادم نزد آنحضرت قدح شیر را وهو واقف علی بعیره
و آنحضرت در وقوف بود بعرفه سوار بر شتر خود فشربه پس نوشید آن شیر را پس معلوم شد که روزه نداشت
و همچنین نقل کرده اند از ابی بکر و عمر و ابن عمر گفت روزه نمیدارم من و نهی نیز نمیکنم و عمل سلف بر اینست
که مستحب است افطار مر واقفان بعرفات را تا قوت یابند بر وقوف و دعا و از بعضی از اهل علم منقول است
که روزه داشته اند بعرفات و ظاهر آنکه مختلف میشود باختلاف احوال در قوت و ضعف و بتحقیق وارد
شده است در صوم یوم عرفه که تکفیر میکند گناهان سال گذشته را و آینده را چنانکه بیاید پس مختار آنست که
صوم عرفه مستحب است مگر حاج را متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما رأیت
رسول الله صلی الله علیه وسلم صائما فی العشر قط گفت عائشه ندیدم آنحضرت را روزه دارنده در دهه
ذی الحجه هرگز رواه مسلم بدانکه بتحقیق ثابت شده است در احادیث فضیلت صوم درین ایام و فضیلت
مطلق عمل درین عشره و در صحیح بخاری آمده است که نیست هیچ ایامی فاضلتر از عشر ذی الحجه و آنحضرت
در آن روزه داشته و این حدیث عائشه منافات با آن ندارد زیرا که وی رضی الله عنها خبر از علم خود داده
و گفته که من ندیده ام که آنحضرت روزه داشته پس شاید که عائشه مطلع نشده باشد بر آن یا آنحضرت
را در آن ایام مانعی شده باشد از سفر یا مرض و جز آن وعن ابی قتادة رضی الله عنه ان رجلا اتی النبی
صلی الله علیه وسلم فقال کیف تصوم روایت است از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است که مردی
آمد آنحضرت را و پرسید که چگونه روزه میداری تو فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم من قوله
پس در خشم آمد آنحضرت از گفتن آن مرد و پرسیدن وی از حضرت وی صلی الله علیه وسلم که چگونه روزه میداری
چه حق سوال آن بود که سوال میکرد از حال که میگفت کیف اصوم تا جواب میکرد آنحضرت با آنچه موافق حال
وی میبود نه آنکه از حال آنحضرت سوال کند و در فعل آنحضرت در قلت و کثرت اسرار و مصالح است که بحال
دیگران صلاحیت ندارد و وی صلی الله علیه وسلم مشغول بود بمصالح مسلمانان و حقوق ازواج و اضیاف
فلما رأی عمر غضبه قال پس چون دید عمر رضی الله عنه خشم آنحضرت را گفت رضینا بالله ربا
ما راضی شدیم بخدا که پروردگار ماست وبالاسلام دینا و راضی شدیم باسلام که دین ماست
وبمحمد نبیا و راضی شدیم بمحمد که پیغمبر ماست شرح این کلمات در کتاب الایمان کرده شده نعوذ بالله
من غضب الله وغضب رسوله پناه میجوییم بخدا از غضب خدا و غضب رسول وی فجعل عمر یردد هذا الکلام پس
در ایستاد عمر رضی الله عنه که تکرار میکرد این کلام را حتی سکن غضبه تا آنکه آرام یافت غضب آنحضرت

بعد از ان سوال کرد از آنچه آن مرد مستعد تفصیل بر وجه ادب و نیاز فقال عمر پس گفت عمر
یا رسول الله کیف من یصوم الدهر کله چگونه است حال کسی که روزه دارد در همه روزگار و همیشه قال لا
صام ولا افطر گفت آنحضرت نه روزه داشت آنکس و نه افطار کرد او قال لم یصم ولم یفطر شک راویست
اما عدم افطار خود ظاهر است و اما در توجیه عدم صوم اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که از جهت مخالفت وی
سنت را که موجب نقص اجر اوست بر صوم و بعضی گفته اند که از جهت استلزام آن صوم ایام منهیه را
و بعضی گفته اند از جهت زیاده شدن تخصیص آن مشقت و القای نفس در تهلکه و عجز از جهاد و ادای حقوق دیگر
و باین توجیهات مخصوص میگردد نهی بکسی که افطار نکند در ایام منهیه و بکسی که متضرر گردد و ضعیف شود و لهذا جماعه
از ائمه بجواز آن رفته اند مرکسی را که حالش خلاف آن بود و استدلال کرده اند بآنچه محکی است از بعضی صحابه
مثل ابی طلحه انصاری و حمزة بن عمرو اسلمی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز مقرر داشت ایشان را بدان و منقولست
از بسیاری از تابعین و جزالت آن و بعضی گفته اند که معنی وی آنست که کسی که عادت کرد و خو گرفت
بآن زایل میگردد کلفت و مشقت که مدار اجر و ثواب بر آنست که مقصود از شرعیت صوم آنست و این وجه بر عکس آنست
که افاده کرده وجه اول از وقوع در کلفت و مشقت و الله اعلم قال گفت عمر کیف من یصوم یومین و یفطر
یوما چگونه است حال کسی که روزه دارد دو روز و افطار کند یکروز قال گفت آنحضرت و یطیق ذلک احد
آیا طاقت دارد آنرا هیچ یکی یعنی این نیز دشوار است و مشقت تمام دارد مقصود دور انداختن این است از قبول
و رضا و ازین کلام ظاهر میشود سبب در عدم قبول صوم دوام همین وقوع در مشقت و کلفت است قال گفت عمر کیف
من یصوم یوما و یفطر یوما چگونه است حال کسی که روزه دارد در روزی و افطار کند روز دیگر قال گفت آنحضرت
ذلک صوم داود این روزه داود پیغمبر است علیه السلام که یکروز روزه میداشت و یکروز افطار میکرد
و این فضیلت کمالی دارد که در وی نوعی از توسط و اعتدال است ولیکن این نیز مشقتی دارد چنانکه سیاق
حدیث بدان مشعر است قال گفت عمر کیف من یصوم یوما و یفطر یومین چگونه است حال کسی که روزه
دارد یکروز و افطار کند دو روز قال گفت آنحضرت وددت انی طوقت ذلک دوست میدارم
که مرا طاقت و قوت داده شوم آنرا و مانع نباید مرا از آن حقوق و مصالح و درین عبارت اشارت است که
این در طاقت و طبیعت ممکن نیست مگر آنکه حق تعالی طاقت و قوت دهد مرا بر آن و غرض تبعید و رد این
قسم است نیز ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ثلث من کل شهر و رمضان
الی رمضان پس است یا اولی و الیق سه روزه از هر ماه و رمضان تا رمضان دیگر و ذکر الی رمضان
برای افادهٔ دوام و استمرار است و ایماست بآنکه گویا روزه متصل است و همیشه چنانکه فرمود فهذا صیام الدهر کله

پس اینست روزه تمام روزگار و همیشه صیام یوم عرفة احتسب علی الله ان یکفر السنة التی
قبله و السنة التی بعده بجهت روزه روز عرفه مزد و ثواب چشم دارم معتمد بر فضل خدا که تکفیر کند
سالی را که پیش از وست یعنی ببخشد گناهانی که در آن سال کرده است و تکفیر کند سالی را که بعد از وست
باین معنی که نگاه دارد از گناهان در وی یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشیده شود و صیام عاشوراء
احتسب علی الله ان یکفر السنة التی قبله و روزه روز عاشورا چشم دارم که تکفیر کند گناهان
سالی را که پیش از وست و گفته اند که این مراتب و فضیلت صوم عرفه را بر صوم عاشورا بجهت آنست
که صوم یوم عرفه از شریعت محمد است صلی الله علیه و سلم و صوم یوم عاشورا از شریعت موسی علیه السلام
رواه مسلم و عنه قال سئل رسول الله و هم از ابی قتاده است که پرسیده شد پیغمبر خدا را
صلی الله علیه و سلم عن صوم الاثنین از سبب روزه روز دوشنبه فقال فیه ولدت پس گفت آنحضرت
در روز دوشنبه زائیده شده ام و فیه انزل علی و در روز دوشنبه نخست فرستاده شده است
وحی بر من و احتمال دارد که سوال از سبب روزه داشتن آنحضرت باشد روز دوشنبه یا از سبب استحباب روزه
داشتن است درین روز بر هر تقدیر سبب آن شکرانه نعمت وجود آنحضرت و وجود دین و شریعت است
رواه مسلم و عن معاذة العدویة انها سألت عائشة اکان رسول الله صلی الله علیه و سلم
یصوم من کل شهر ثلثة ایام روایت است از معاذه که وی پرسید عائشه را آیا بود آنحضرت
که روزه میداشت از هر ماه سه روز قالت نعم گفت عائشه آری میگوید معاذه فقلت لها من
ای ایام الشهر کان یصوم پس گفتم مر عائشه را از کدام روزهای ماه سه روز روزه میداشت
قالت گفت عائشه لم یکن یبالی من ای ایام الشهر یصوم نبود آنحضرت که باک میداشت که از کدام
روزها روزه میداشت رواه مسلم از این حدیث معلوم میشود که سه روزه داشتن از هر ماه از هر روز
که باشد کفایت میکند و مقید بسیزدهم و چهاردهم و پانزدهم نیست ولیکن اکثر احادیث
و آثار در آن واقع شده است پس آن احب و افضل باشد و طریق دیگر در صوم سه روز از ماه نیز
از سلف منقول است مجموع آن را در شرح بیان کرده ایم و عن ابی ایوب الانصاری صحابی بزرگ است
و نزول آنحضرت در ابتدای هجرت در منزل وی بود از وی آمده است انه حدثه که وی حدیث
کرد او را حدیث را که این است ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من صام
رمضان ثم اتبعه ستا من شوال گفت آنحضرت کسی که روزه دارد رمضان را پس تابع گرداند
آنرا شش روزه را از شوال کان کصیام الدهر باشد همچو روزه روزگار همیشه رواه مسلم

وعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن صوم يوم
الفطر والنحر. نهی کرد آنحضرت از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید قربان است
این متفق علیه است میان امه و نزد اکثر ایشان نذر نیز روا نیست و نزد ما نذر جایز است و قضا
کرده شود در روز دیگر. متفق علیه. وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صوم في يومين
الفطر والأضحى. نیست روزه در دو روز یکی روز عید فطر و دیگر روز عید اضحی که عید نحر است و در
تحقیق نذر روزه داشتن در وی بحث است و تحقیقه في اصول الفقه. متفق علیه. وعن نبيشة
بضم نون و فتح موحده و سکون تحتیه الهذلي بضم ها و فتح ذال منسوب بهذیل بن مدرکه
بن الیاس صحابی است و او را نبیشة الخیر میگویند رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
أيام التشريق أيام أكل وشرب. روزهای تشریق که سه روز است بعد از روز عید
یازدهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و نوشیدن است و آنها را ایام ضیافة الله نیز گویند
و تشریق در لغت خشک کردن گوشت که در آن ایام میکنند و نیز ذبح هدی در وقت طلوع آفتاب
میکنند. وذكر الله. و ایام ذکر خداست یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر خدا نباشند
چنانکه در قرآن فرموده واذكروا الله في أيام معدودات و ذکر خدا را درین ایام تفسیر کرده اند بتکبیرات
بعد از نماز و یا نزد ذبح قربانها و رمی جمار و جز آن چنانچه در کتاب الحج بیاید. رواه مسلم. وعن
أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصوم أحدكم يوم الجمعة
روزه ندارد یکی از شما روز جمعه إلا أن يصوم قبله أو يصوم بعده. مگر آنکه روزه دارد پیش از
روز جمعه یا روزه دارد بعد از وی یعنی تنها روز در روز جمعه روزه ندارد بلکه روزه دیگر روز پنجشنبه
یا شنبه با وی ضم کند و اگر هر دو روز دارد بهتر است. متفق علیه. وعنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا تختصوا ليلة الجمعة بقيام من بين الليالي. مخصوص نکردانید شب جمعه را بشب خیزی
از میان شبها ولا تختصوا يوم الجمعة بصيام من بين الأيام. و مخصوص نکردانید روز جمعه را بروزه داشتن
از میان روزها إلا أن يكون في صوم يصومه أحدكم. مگر آنکه باشد روز جمعه در روزیکه روزه میدارد
یکی از شما بنذر یا عادت چنانکه روز دهم یا یازدهم مثلا عادت کرده یا نذر کرده است اتفاقا
روز جمعه در آن تاریخ واقع شده با این عذر تنها روز جمعه روزه داشتن منع نیست. رواه مسلم. بدانکه در
نهی از صیام یوم جمعه تنها حدیث صحیح وارد شده و علما را در توجیه آن اقوال است و ذکر آن موجب
تطویل و در شرح استیفای آن کرده شده است و اقرب وجوه آنست که گفته اند که در انفراد جمعه بصوم

مشابهت است به یهود و نصاری که روزی را معین تعظیم کنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند
چنانکه یهود یوم السبت را و نصاری یوم الاحد را جز آنچه در شرع از تعظیم و تخصیص واقع شده
آن ثابت است و موهم آن معنی نیست اما از پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد کذا قالوا گفت
بنده ضعیف عفی الله عنه که سبب نهی آنست که بنده را باید که در همه اوقات بعبادت مشغول باشد
متعرض نفحات الهی عز اسمه باشد وقتی را مخصوص ساختن و در اوقات دیگر معطل بودن نسبت
و این معنی در نهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسبتر است کما لا یخفی علی المتفطن فافهم والله اعلم از امام
مالک نقل کرده اند که در موطا خود گفته است نشنیده ام من هیچ احدی را از اهل علم و فقه از آنها
که اقتدا بایشان توان کرد که نهی میکرده باشد از صوم یوم جمعه تنها و دیدم بعضی از ایشان را که
روز جمعه تنها روزه میداشت و بدان تحری میکرد و شیخ محیی الدین نووی گفته که این که مالک گفته است
برای اوست و رای غیر وی مخالف نیست و سنت مقدم است بر رای او و رای غیر او و بتحقیق ثابت
شده است سنت در نهی از صوم یوم جمعه تنها و وارد شده است حدیث صحیح در آن پس متعین است
قایل بدان و مالک معذور است که او را حدیث نرسیده است و راوی از اصحاب مالک گفته
که نرسیده است این حدیث مالک را و اگر میرسید مخالفت آن نمیکرد والله اعلم. وعن أبي سعيد
الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام يوما في سبيل الله بعد الله وجهه
عن النار سبعين خريفا. کسیکه روزه دارد یک روز در راه خدا که مراد بدان جهاد است و در فضل صوم با جهاد
احادیث آمده و طیبی گفته که تواند که مراد بدان لوجه الله باشد و موید اینست آنچه از ابو هریره
آمده در آخر باب و مراد بخریف سال است و عرب ابتدای سال از خریف کنند و سابق در جائی دیگر این
گفته شده است. متفق علیه. وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
گفت عبد الله بن عمرو گفت مرا پیغمبر خدا. يا عبد الله ألم أخبر أنك تصوم النهار وتقوم الليل.
ای عبد الله آیا خبر داده نشده ام که تو روزه میداری هر روز و بیدار میباشی تمام شب و درین کلام تهدید
و سلطنتی است که مخفی نیست عبد الله بن عمرو میگوید فقلت بلى. پس گفتم من بلی یا رسول الله بخیر
که میفرمائی. قال فلا تفعل. گفت آنحضرت پس اگر همچنین است مکن صم وأفطر. هم روزه دار و هم افطار کن
وقم ونم. و شب بخیز و خواب هم کن فإن لجسدك عليك حقا. زیرا که بدرستی که تن تو بر تو حقی است
بسیار در تعب نینداز وی را تا بیمار نشوی و هلاک نگردی وإن لعينك عليك حقا و بدرستی که مر چشم ترا
بر تو حقی است و گاهی خواب کنی و چشم را آرامی دهی وإن لزوجك عليك حقا و بدرستی که مر زنان ترا

بر تو حقی است و زوج بر امراة بغیر تاء نیز اطلاق کرده میشوند و زوجه بتا نیز وَإِنَّ لِزَوْرِكَ عَلَيْكَ حَقًّا
و بدرستی که مر زیارت کنندگان و مهمانان ترا بر تو حق است که بدیدن تو می‌آیند که با ایشان سخن کنی و صحبت
داری و با ایشان طعامی بخوری و زور بفتح زای و سکون واو جمع زائر چنانکه رکب جمع راکب. لَا صَامَ مَنْ
صَامَ الدَّهْرَ روزه نداشت کسی که روزه داشت همیشه و وجه این سخن در حدیث ابو قتاده رضی الله عنه
گذشت. صَوْمُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ صَوْمُ الدَّهْرِ كُلِّهِ. روزه سه روز از هر ماه در حکم روزه داشت
همیشه. صُمْ كُلَّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ روزه دار هر ماه سه روز. وَاقْرَأِ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ شَهْرٍ و بخوان
قرآن را در هر ماه. قُلْتُ إِنِّي أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ گفتم من بدرستی که طاقت و قوت دارم بیشتر ازین
در روزه و در قرآن. قَالَ گفت آنحضرت صُمْ أَفْضَلَ الصَّوْمِ صَوْمَ دَاوُدَ روزه دار فاضلترین روزه که صوم
داود است صِيَامُ يَوْمٍ وَإِفْطَارُ يَوْمٍ روزه یکروز و افطار یکروز. وَاقْرَأْ فِي كُلِّ سَبْعِ لَيَالٍ مَرَّةً و بخوان
و ختم کن در هر هفت شب یکبار. وَلَا تَزِدْ عَلَى ذَلِكَ و زیاده مکن بر آن در روزه و در قرآن. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ
و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه نیز روایت کرده اند باختلاف الفاظ پس این حدیث در همه صحاح مروی باشد

الْفَصْلُ الثَّانِي عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُ الِاثْنَيْنِ
وَالْخَمِيسَ بود آنحضرت که روزه میداشت روز دوشنبه و پنجشنبه. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَعَنْ
أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تُعْرَضُ الْأَعْمَالُ يَوْمَ الِاثْنَيْنِ وَالْخَمِيسِ عرض کرده میشود
اعمال بندگان در درگاه عزت یا بر نویسندگان اعمال بندگان از ملائکه روز دوشنبه و پنجشنبه عملهای خود را
هر روز و شب میبرند شاید که عرض درین دو روز میکرده باشند یا هر روز عرض میکنند و درین دو روز مجموع
آنچه عرض کرده اند باز میگذرانند تا باشند مجملا و مفصلا از جهت حکم و مصالح که حق تعالی میداند چنانکه در عرض
اعمال در شب نصف شعبان مثل این گفته اند. فَأُحِبُّ أَنْ يُعْرَضَ عَمَلِي وَأَنَا صَائِمٌ پس دوست میدارم که
عرض کرده شود عمل من در حالی که من روزه دارم سبب روزه داشتن دوشنبه و پنجشنبه این است و از برای
روزه دوشنبه سبب دیگر نیز در فصل اول در حدیث ابی قتاده معلوم شد فتذکر و اختیار صوم از جهت
فضل اوست یا از جهت آنکه معلوم نیست در کدام ساعت میگذرانند و صوم مستوعب نهار است و از جهت
آنکه و جمع میشود با دیگر عملها. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَبَا ذَرٍّ
إِذَا صُمْتَ مِنَ الشَّهْرِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ای ابو ذر چون خواهی که روزه داری از ماه سه روز. ثَلَاثَ عَشْرَةَ وَأَرْبَعَ
عَشْرَةَ وَخَمْسَ عَشْرَةَ پس روزه دار سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم که آنرا ایام بیض گویند یعنی روزهای
که شبهای آنها روشن اند سابقا معلوم شد که هر سه روز که روزه دارد در ده است و احراز این فضیلت میکند

ولیکن این سه روز

ولیکن درین سه روز افضل است و ورود روایات در وی اکثر و در بعضی آثار در ایام سود یعنی روزهای که
شبهای آنها سیاه است که بیست و هفتم و بیست و هشتم و بیست و نهم باشد نیز آمده است. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ
وَالنَّسَائِيُّ وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُ مِنْ غُرَّةِ كُلِّ شَهْرٍ
ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ بود آنحضرت که روزه میداشت در بعضی احیان از اول ماه سه روز. وَقَلَّمَا كَانَ يُفْطِرُ يَوْمَ
الْجُمُعَةِ و اندک بود که افطار میکرد در روز جمعه ظاهر این حدیث مطلق است که روز جمعه تنها مراد باشد یا روز دیگر
فافهم. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَرَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ إِلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ روایت کردند تمام این حدیث را
ترمذی و نسائی و روایت کرد ازو ابو داود تا لفظ ثلثة ایام و آخر حدیث را که وَقَلَّمَا كَانَ يُفْطِرُ
يَوْمَ الْجُمُعَةِ روایت نکرده. وَعَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
يَصُومُ مِنَ الشَّهْرِ السَّبْتَ وَالْأَحَدَ وَالِاثْنَيْنِ گفت عایشه بود آنحضرت که روزه میداشت
بعضی احیان از ماهی روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه. وَمِنَ الشَّهْرِ الْآخَرِ الثُّلَاثَاءَ وَالْأَرْبِعَاءَ
وَالْخَمِيسَ و از ماه دیگر سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و ثلثا بمد است بفتح ثا و ضم آن و اول اکثر و اربعا
مثلث الباء ممدود. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضي الله عنها قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَأْمُرُنِي أَنْ أَصُومَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ گفت ام سلمه بود آنحضرت که امر میکرد مرا که
روزه دارم سه روز از هر ماه. أَوَّلُهَا الِاثْنَيْنِ وَالْخَمِيسَ اول آن سه روز یوم الاثنین بود یا ثلثا
و اربعا و پنجشنبه میشود با جمعه و سبت و در روایتی او الخمیس آمده بکلمه او چنانچه طبرانی آورده معنی
اینچنین میشود که مخیر میداشت که ابتدا بدوشنبه کند یا به پنجشنبه که هر دو روز معتبر کند و روایت
کتاب که بواو است نیز برین معنی حمل میتوان کرد فافهم. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَعَنْ
مُسْلِمٍ الْقُرَشِيِّ صحابی است ابو عبد الله مسلم و بعضی گفته اند عبد الله مسلم. قَالَ سَأَلْتُ أَوْ
سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ گفت پرسیدم من یا گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عَنْ
صِيَامِ الدَّهْرِ از حکم روزه دهر فَقَالَ إِنَّ لِأَهْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا پس گفت آنحضرت بدرستی که مر زن ترا بر تو
حق است و همیشه روزه داشتن سبب ضعف و فتور و قصور در ادای حق است. صُمْ رَمَضَانَ وَالَّذِي يَلِيهِ
روزه دار ماه رمضان را و آنکه متصل است برمضان که مراد بآن سته شوال باشد و بعضی گفته اند ماه
شعبان مراد است این سخن است در شرح ابن فرشته. وَكُلَّ أَرْبِعَاءَ وَخَمِيسٍ و روزه دار هر چهارشنبه و پنجشنبه
فَإِذًا أَنْتَ قَدْ صُمْتَ الدَّهْرَ كُلَّهُ پس اکنون تو بتحقیق روزه داشتی دهر را همه دهر را ازین حدیث معلوم
میشود که حکم بصوم دهر منحصر در حساب بودن حسنه بعشر امثال منحصر نیست بلکه شارع بفضل خود ثواب صوم

بهر میشه نخواهد بآن حساب خواه بغیر آن حساب . رواه ابو داود و الترمذی و عن ابی هریرة
ان رسول الله روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی عن صوم عرفة بعرفة
نهی کرد از روزه داشتن روز عرفه در عرفات از جهة وجدان مشقت و جهد در ادای وظایف آن چنانکه گذشت
و گویند که نهی تنزیهی است نه تحریمی . رواه ابو داود و عن عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله عن اخته
الصماء بفتح صاد مهمله و تشدید میم ممدود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روایت است از عبد الله
بن بسر مازنی که صحابی است و پدر او که بسر است و مادر وی که عطیه نام دارد و خواهر او صما نام دارد
همه صحابی اند روایت میکند از خواهر خود صما که آنحضرت گفت لا تصوموا یوم السبت روزه مدارید
روز شنبه بتنهائی الا فیما افترض علیکم مگر در چیزی که فرض کرده شده است بر شما اگرچه این افتراض بنذر
باشد فان لم یجد احدکم الا لحاء عنبة پس اگر نیابد یکی از شما مگر پوست درخت انگور لحاء بکسر لام
ممدود او عود شجرة یا نیابد مگر چوب درخت فلیمضغه پس باید که بخاید آنرا یعنی فطار کند و بشکند
روزه شنبه را اگر داشته است اگر طعام نیابد مانند پوست انگور یا چوب درخت هم بشکند و سبب نهی
از صوم سبت لزوم تعظیم اوست بصوم و در تعظیم او تشبه است بیهود اگرچه ایشان روزه نمیدارند بجهة بودن
وی روز عید ایشان لیکن تعظیم میکنند باین وجه و از حدیث ام سلمه بیاید که آنحضرت روزه میداشت
روز شنبه و یکشنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند در آن بجهة آنکه عید ایشان است پس
در وقتی ترک کرد صوم سبت واحد را تا تعظیم ایشانها لازم نیاید و در وقت دیگر روزه داشت بقصد مخالفت
وجهه مختلف است کذا قیل . رواه احمد و ابو داود و الترمذی و ابن ماجة و عن ابی امامة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من صام یوما فی سبیل الله کسی که روزه دارد یک روز در راه خدا جعل الله بینه و بین
النار خندقا میگرداند خدای تعالی میان وی و میان آتش خندقی کما بین السماء و الارض بقدر مسافتی
که میان آسمان و زمین است مقصود مبالغه است و این ابلغ است از آنچه در حدیث ابی سعید خدری گذشت که
بعد الله وجهه عن النار سبعین خریفا و خندق گوی که گرد باره شهر کنند معرب کنده . رواه الترمذی
و عن عامر بن مسعود اختلاف کرده شده است در صحبت وی بعضی او را در صحابه ذکر کرده اند و بعضی در
تابعین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الغنیمة البارده الصوم فی الشتاء فرمود روزه داشتن
در زمستان غنیمت بارده است که کنایت است از حصول وی بی تعب و مشقت . رواه احمد
و الترمذی و قال هذا حدیث مرسل و گفته است ترمذی که این حدیث مرسل است و این قول ترمذی
مبنی است بر بودن وی تابعی نه صحابی و ذکر حدیث ابی هریرة . و ذکر کرده شده است حدیث ابی هریره

کرده اند او

که در اول اوست این لفظ که ما من ایام احب الی الله فی باب الاضحیة . در باب اضحیه از جهة
بیان فضیلت عشر ذی الحجة و عمل در آن الفصل الثالث عن ابن عباس رضی الله عنهما
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قدم المدینة فوجد الیهود صیاما یوم عاشوراء گفت ابن عباس
که آنحضرت قدوم آورد در مدینه را پس یافت یهود را روزه دارنده روز عاشورا فقال لهم رسول الله
پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما هذا الیوم الذی تصومونه چیست این روز که روزه
میدارید شما در آن فقالوا هذا یوم عظیم پس گفتند یهود این روز بزرگیست انجی الله تعالی فیه موسی و قومه
رستگاری داده است خدای تعالی در وی موسی را علیه السلام و قوم او را و غرق فرعون و قومه و غرق کرده است
فرعون را و قوم او را غرق بفتح رای مشدده و بکسر رای مخففه نیز روایت است و بر هر وجه فرعون مرفوع
یعنی غرق شد فرعون فصامه موسی شکرا پس روزه داشت در روز عاشورا بجهة شکر این نعمت
فنحن نصومه پس ما روزه میداریم در وی بمتابعت موسی صلوات الله علیه در شکر فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فنحن احق و اولی بموسی منکم پس ما سزاوارتر و نزدیکتریم بموسی
از شما پس ما نیز روزه میداریم در وی این عبارت اشارت است بآنکه روزه میداریم نه بجهة
موافقت شما فصامه رسول الله پس روزه داشت در روز عاشورا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

بموافقت موسی ع

و امر بصیامه و امر کرد صحابه را بروزه داشتن این روز اینجا اشکالی می آرند که خبر یهود در دیانات
غیر مقبول است پس چگونه عمل کرد آنحضرت بخبر ایشان جوابش آنکه شاید ظاهر شد صدق
این خبر بر آنحضرت بتواتر یا بخبر جماعه دیگر که مسلمان بودند از یهود مثل عبد الله بن سلام و جز وی
از علمای ایشان یا وحی شد بعد از خبر ایشان . متفق علیه و عن ام سلمة رضی الله عنها
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم یوم السبت و یوم الاحد گفت ام سلمه
بود آنحضرت که روزه میداشت روز شنبه و روز یکشنبه اکثر ما یصوم من الایام بیشتر از آنچه
روزه میداشت از روزهای دیگر و یقول و میگفت آنحضرت در سبب روزه داشتن درین دو روز انهما
یوما عید للمشرکین بدرستی که این روز شنبه و یکشنبه دو روز عید اند مر مشرکان را فانا احب
ان اخالفهم پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را و مراد بمشرکان کافرانند که یهود و نصاری
باشند و گویند که بت پرستی نیز با ایشان را دیافت بود و بت پرستی نصاری خود امری مشخص بود
و چون روز عید ایشان است روزه نمیدارند پس در روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد
و تمام این کلام در حدیث عبد الله بن [illegible] گذشت . رواه احمد و عن جابر بن سمرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یأمر بصیام یوم عاشوراء

روایت است از جابر بن سمره که صحابی است و خواهرزاده سعد بن ابی وقاص است گفت بود آنحضرت که امر میکرد برو روزه روز عاشورا و یحثنا علیه و می برانگیخت ما را بر آن و یتعاهدنا عنده و نگاه میداشت و رعایت میکرد احوال ما را بموعظت و نصیحت و وصیت میکرد بروزه عاشورا نزد حضور این روز فلما فرض رمضان لم یأمرنا و لم ینهنا عنه پس وقتی که فرض کرده شد رمضان نه امر میکرد ما را بدان و نه نهی میکرد ما را از آن و لم یتعاهدنا عنده و تعاهد نمیکرد ما را نزد حضور رواه مسلم وعن حفصة رضی الله عنها قالت اربع لم تکن یدعهن النبی گفت حفصه چهار خصلت اند که نبود که ترک دهد آنرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی از سنن موکده اند صیام عاشوراء روزه عاشورا والعشر و روزه دهه ذی الحجه یعنی نه روز از آن وثلثة ایام من کل شهر و روزه سه روز از هر ماه و رکعتان قبل الفجر و دو رکعت سنت فجر یعنی از نماز بامداد و سنت فجر چه مقدار موکده است روزه این روزها نیز قرین آن ساخت تا معلوم گردد تاکد آن رواه النسائی وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یفطر ایام البیض فی حضر و لا فی سفر بود آنحضرت که افطار نمیکرد روزهای ایام بیض را نه در حضر و نه در سفر این حدیث نیز دلالت بر کمال اهتمام و تاکد این روزها دارد رواه النسائی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکل شیء زکوة مر هر چیز را از نعمتهای الهی زکوة است که موجب شکر آنست و متعارف در شرع اطلاق زکوة است بر زکوة مال و زکوة الجسد الصوم و زکوة بدن و وجود صحت و عافیت وی روزه است گویا که بجوع و عطش و ترک شهوت صرف میکند چیزی از بدن بسوی درگاه عزت و میدهد بدو بوی چنانکه چیزی از مال صرف میکند و میدهد رواه ابن ماجة وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصوم یوم الاثنین و الخمیس و هم از ابی هریره روایت است که آنحضرت بود که روزه میداشت در روز دوشنبه و پنجشنبه فقیل پس گفته شد یا رسول الله انک تصوم الاثنین و الخمیس بدرستی که تو روزه میداری دوشنبه را و پنجشنبه را فقال ان یوم الاثنین و الخمیس یغفر الله فیهما لکل مسلم پس گفت آنحضرت بدرستی که روز دوشنبه و پنجشنبه می آمرزد خدای تعالی مر هر مسلمانرا یعنی روزه میدارم بسبب بزرگی این دو روز و شکر نعمت مغفرت و رحمت الهی سبحانه الا ذا هاجرین مگر دو قطع کننده رحم را و کلمه ذا از ابدال است یقول دعهما حتی یصطلحا میگوید خدای تعالی مر کسی را که سوال مغفرت کند مر ایشان را از ملک و بشر که بگذار ایشانرا از طلب مغفرت ایشانرا تا آنکه اتفاق نمایند میان یکدیگر و صلح کنند و در بعضی احادیث اترکوا و در بعضی انظروا و انظار بمعنی امهال بلفظ جمع آمده رواه احمد و ابن ماجة وعنه قال قال رسول

الله صلی الله علیه وسلم من صام یوما ابتغاء وجه الله کسی که روزه دارد در روزی بجهت طلب کردن ذات حق و رضای وی تعالی بعده الله من جهنم دور میکرد اند او را خدای تعالی از دوزخ کبعد غراب طائر مانند دوری زاغ پرنده و هو فرخ در حالی که آن زاغ جوزه است حتی مات هرما تا آنکه میرد در غایت پیری و عمر زاغ دراز است در تمام عمر که بپرد قیاس باید کرد که چه مقدار مسافت قطع خواهد کرد رواه احمد وروی البیهقی فی شعب الایمان عن سلمة بن قیس صحابی است از اهل کوفه

باب در متممات و ملحقات ابواب سابقه متعلقه بصوم نفل و نقض وی و قضای آن

الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت دخل علی النبی گفت عائشه در آمد بر من پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذات یوم روزی فقال هل عندکم شیء پس گفت آنحضرت آیا هست نزد شما چیزی یعنی از طعام فقلنا لا پس گفتیم ما نیست نزد ما چیزی فقال فانی اذا صائم پس گفت آنحضرت پس اکنون من روزه دارم یعنی نیت روزه کردم از اینجا معلوم میشود که نیت نفل در نهار جایز است و همین است مذهب ما و باین قایل است امام شافعی و امام احمد و اکثر علما اما امام مالک و بعضی دیگر قایل اند که واجب است نیت از شب چنانکه در فرض گذشت در باب بعد از باب رؤیة الهلال ثم اتانا یوما آخر باز آمد آنحضرت نزد ما روز دیگر یعنی آمد و پرسید که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که همان روز باز آمد و پرسید فقلنا پس گفتیم ما یا رسول الله اهدی لنا حیس فرستاده شده است برای ما حیس بفتح حای مهمله و سکون تحتانیه در آخر سین مهمله و آن طعامی است که ساخته میشود از تمر و قروت و روغن و گاهی بجای قروت آرد یا سویق انداز ند و حیس در اصل بمعنی خلط و مزج است فقال ارینیه پس گفت آنحضرت بعائشه بنمای مرا حیس را که چگونه است و بیار و در روایتی قربیه نزدیک گردان آنرا فلقد اصبحت صائما پس هر آینه بتحقیق صبح کرده ام من روزه دار یعنی برخاسته ام به نیت روزه فاکل پس خورد آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که افطار صوم تطوع جایز است بی عذر و برین اند اکثر علما و امام ابو حنیفه و اصحاب وی برآنند که واجب است اتمام آن و جایز نیست افطار مگر بعذر ضیافت و مانند آن زیرا که این ابطال عمل است و ابطال عمل منهی عنه است از جهة قول وی سبحانه و لا تبطلوا اعمالکم و همچنین هر عملی که شروع کرده شده است در آن لازم میگردد بشروع و اگر نقض کند واجبست قضای آن و در روایتی جایز است مطلقا زیرا که قضا خلف اوست پس باکی نیست بنقض آن و در وجوب قضای صوم نفل نیز خلاف است و نزد مالک قضا کند اگر بی عذر نقض کرده است و این بحث در حد

زهری از عروه مشرح کرده رواه مسلم وعن انس قال دخل النبی گفت درآمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
علی ام سلیم بر ام سلیم بضم سین که مادر انس است فاتته بتمر وسمن پس آورد ام سلیم نزد آنحضرت
خرما و روغن فقال اعیدوا سمنکم فی سقائه پس گفت آنحضرت باز گردانید روغن خود را در مشک
روغن که در وی بود و روغن و عسل را در آنجا اکثر در مشک می اندازند وتمرکم فی وعائه وباز خرمای
خود را در ظرف خرما فانی صائم زیرا که بدرستی که من روزه دارم اینجا نخورد ونکه عذری نبود
ودر ماسبق ظاهرا عذری بود و تواند که بعد از زوال باشد یا افطار جایز است عدم افطار منافی
بدان ندارد ثم قام الی ناحیة من البیت بستر البیت ورفت آنحضرت بجانبی از خانه فصلی
غیر المکتوبة پس گزارد نماز غیر فریضه را فدعا لام سلیم واهل بیتها پس دعا کرد مر ام سلیم
واهل خانه او را گویا دعا از برای جبر خاطر وی باشد که روزه نخورد و نیز عادت شریف
او بود که چون در خانه کسی درآمد نماز میگزارد و برای او دعا میکرد رواه البخاری وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعی احدکم الی طعام وهو صائم چون خوانده شود
یکی از شما بسوی طعامی حال آنکه وی روزه دار است فلیقل انی صائم پس باید که بگوید که من روزه دارم
یعنی افطار نکند و در گفتن این سخن بزبان کلامی است که گذشت در فصل اول از کتاب صوم
وفی روایة و در روایتی چنین آمده است که قال گفت آنحضرت اذا دعی احدکم فلیجب
وقتی که دعوت کرده شود یکی از شما بطعام پس باید که اجابت کند دعوت را و برود فان کان
صائما فلیصل پس اگر باشد روزه دار پس باید که نماز کند یا دعا کند وان کان مفطرا
فلیطعم اگر باشد غیر صایم پس باید که بخورد رواه مسلم

الفصل الثانی

عن ام هانی قالت لما کان یوم الفتح گفت ام هانی وقتی که روز فتح شد یعنی فتح مکه جاءت فاطمة
فجلست علی یسار رسول الله آمد فاطمه زهرا پس نشست بر جانب چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
وام هانی عن یمینه ونشست ام هانی رضی الله عنها یعنی نشستم من عن یمینه جانب راست آنحضرت علیه السلام
فجاءت الولیدة باناء فیه شراب پس آورد خانه زاد آوندی را که در وی چیزی از جنس
نوشیدنی بود یا جز آن فناولته پس داد آن ولیده انا را آنحضرت را فشرب منه پس نوشید آنحضرت
از آن شراب ثم ناوله ام هانی پس داد آنحضرت انا را باقی مانده ام هانی فشربت منه پس نوشید
ام هانی از آن شراب فقالت پس گفت ام هانی یا رسول الله لقد افطرت وکنت صائمة بدرستی
بتحقیق افطار کردم و بودم من روزه دار و در روایتی آمده است که گفت گناه کردم پس طلب آمرزش کن

برای من فقال لها پس گفت آنحضرت یعنی با ام هانی اکنت تقضین شیئا آیا بودی تو که قضا میکردی
چیزی از روزه یعنی این روزه قضا بود از رمضان یا نذر قالت لا گفت ام هانی قضا نمیکردم چیزی را
قال فلا یضرک گفت آنحضرت پس زیان نمیکند ترا ان کان تطوعا اگر بود در روزه تو نفل رواه
ابوداود والترمذی والدارمی وفی روایة لاحمد والترمذی نحوه و در روایتی مر احمد و ترمذی
مانند این آمده که در لفظ اختلافی هست وفیه و در وی این عبارت است که فقالت پس گفت
ام هانی یا رسول الله اما انی کنت صائمة آگاه باش بدرستی که من بودم روزه دار فقال
الصائم المتطوع امیر نفسه پس گفت آنحضرت روزه دار که روزه دارنده نفل است حاکم نفس خود است
واختیار او بدست اوست ان شاء صام وان شاء افطر اگر خواهد افطار کند واگر خواهد
افطار نکند و در روایتی امین نفسه او امیر نفسه بطریق شک راوی و توربشتی گفته که تاویلش
اینست که مر او را میرسد که افطار کند نظر بر مصلحتی که ظاهر میشود او را از اموری که امیر و امین ساخته
شده است آن چنانکه کسی ضیافت میکند قومی را یا فرود می آید بر قومی و می بیند که در ترک افطار وحشت
انداختن است مصاحب خود را پس او را میرسد که موافقت کند و مساعدت نماید بر آنچه سبب انس
والفت گردد بی حرج و مشقت پس نیست درین قول دلیل بر آنکه قضا واجب نیست بعد از التزام خصوصا
که وارد شده است در حدیث امر بقضا چنانکه در حدیث آینده از عائشه رضی الله عنها بیاید فافهم
ماند آنکه در کتب سیر باتفاق روایات آمده است که فتح مکه در رمضان بود و برین تقدیر مشکل میشود
بودن صوم ام هانی صوم تطوع و در حدیث ام هانی تکلم نیز کرده اند و ترمذی گفته است در اسناد
وی مقال است و منذری گفت که ثابت نیست و در اسناد وی اختلاف کثیر است
اشارت کرده بدان نسائی انتهی و در حدیث ام هانی ذکر فتح نیز آمده است چنانکه در جامع ترمذی
آورده است و اگر گفته شود که مراد از یوم الفتح اول ایام وی نیست بلکه امر ممتد مستمر تا بقایای
آن قضیه است دور نباشد و نیز روایات در وقت اقامت آنحضرت در مکه و خروج وی صلی الله
علیه وسلم آمده که تقاضا میکند که فتح بعد از رمضان باشد والله اعلم وعن الزهری عن عروة
عن عائشة قالت کنت انا وحفصة صائمتین گفت عائشه رضی الله عنها بودم من و حفصه
روزه دار فعرض لنا طعام اشتهیناه پس عرض کرده شد برای ما طعامی که خواهش داشتیم ما آن را
فاکلنا منه پس خوردیم ما از آن طعام فقالت حفصة یا رسول الله انا کنا صائمتین اشتهیناه
فاکلنا منه پس گفت حفصه یا رسول الله بدرستی که ما بودیم روزه دار پس عرض کرده شد برای ما

طعامی که تو فرستادی داشتیم ما آنرا پس خوردیم ما از آن طعام قال گفت آنحضرت اقضیا یوما آخر مکانه
قضا کنید در روز دیگر بجای آن روز که خوردید این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قضای صوم نفل
زیرا که ظاهر امر وجوب است و شافعیه میگویند که امر بقضا بر طریق استحباب است و شاید که آن صوم نذر یا قضا بود
و مذهب ایشان آنست که واجب نیست قضای صوم نفل و همچنین نزد احمد و در روایتی از احمد اگر
شب نیت کرد و بی عذر خورد واجب است قضا و همچنین نزد مالک و نزد ما واجب است قضا مطلقا
و نفل واجب میگردد بشروع و تحقیقه فی اصول الفقه. رواه الترمذی وذکر جماعة من الحفاظ رووا
عن الزهری عن عائشة مرسلا ولم یذکروا فیه عن عروة وهذا اصح. و روایت کرد این حدیث را ترمذی
و ذکر کرد ترمذی جماعتی را از حفاظ حدیث که روایت کرده اند از زهری از عائشه بطریق ارسال و ذکر نکرده اند
در وی عروه که در روایت سابق واسطه بود میان زهری و عائشه و گفته است ترمذی که اینکه ذکر نکرده است
عروه را این اصح است و ارسال اینجا بمعنی سقوط راوی است از اسناد و بمعنی انقطاع و این نیز اصطلاح حدیث است
و مشهور آنست که مرسل حدیث تابعی است بی ذکر صحابی و بعضی بکبیر تابعی قید کرده اند و این اصطلاح اصول است
و رواه ابو داود عن زمیل مولی عروة. و روایت کرد این حدیث را از زمیل بضم زای معجمه و فتح میم و
سکون تحتانیه که مولی عروه است عن عروة عن عائشة از عروه از عائشه و درین حدیث سخن کرده اند
وعن ام عمارة بضم عین و تخفیف میم بنت کعب یعنی کعب بن عمرو بن عوف صحابیه انصاریه است
رضی الله عنها نام او نسیبه بفتح نون و کسر سین حاضر شد بیعة العقبه را و حاضر شد غزوه احد را
همراه زوج خود عاصم بن بدر و رسید بوی یازده جراحت و حاضر شد بیعة الرضوان را بعد از آن حاضر شد
یمامه را و مجروح شد بیازده یا دوازده جراحت و بریده شد دست وی روایت میکند ان
النبی صلی الله علیه وسلم دخل علیها که آنحضرت در آمد بروی فقدمت له بطعام پس طلبید وی برای
آنحضرت طعامی فقال لها کلی پس گفت آنحضرت مر او را بخور فقالت انی صائمة پس گفت وی که من روزه
دارم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان الصائم اذا اکل عنده صلت علیه
الملائکة حتی یفرغوا بدرستیکه روزه دار چون خورده شود نزد وی دعا میکنند و درود و رحمت میفرستند
بروزه دار فرشتگان تا آنکه فارغ شوند از خوردن پس آنحضرت او را بنا خوردن تقریر کرد و بشارت
داد و امر اباحت بود فافهم. رواه احمد والترمذی وابن ماجة والدارمی

الفصل الثالث

عن بریدة بضم موحده صحابی مشهور است اسلمی سهمی مساعی جمیله دارد در حضرت نبوت و بعد از وی
صلی الله علیه وسلم در عهد خلفای راشدین بود در حرب جمل و صفین با علی مرتضی رضی الله تعالی عنه

وقبر وی بمرو مشهور است یزار و یتبرک به. قال گفت بریده رضی الله عنه دخل بلال علی رسول الله
در آمد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهو یتغدی و آنحضرت طعام چاشت میخورد
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الغداء یا بلال حاضر شو طعام را ای بلال غدا بفتح
غین معجمه و دال مهمله طعام چاشت. قال انی صائم گفت بلال که من روزه دارم یا رسول الله فقال
رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ناکل رزقنا و فضل رزق بلال فی الجنة
میخوریم ما رزق خود را و زیادت رزق بلال در بهشت است. اشعرت یا بلال ان الصائم
یسبح عظامه آیا شعور داری و میدانی ای بلال که روزه دار تسبیح میکند استخوانهای وی و تستغفر له
الملائکة و آمرزش میخواهند مر او را فرشتگان ما اکل عنده مادام که خورده شود نزد وی. رواه البیهقی
فی شعب الایمان.

باب لیلة القدر

لیلة القدر از آن گویند که تقدیر کرده میشود در وی
ارزاق و نوشته میشود و قضا کرده میشود آجال و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی بسکون
دال نیز آمده است اگرچه مشهور تحریک دال است و بعضی گفته اند از جهة عظم قدر و شرف وی
یا از جهة آنکه طاعات را درین شب قدری باید است بر آنچه در غیر اوست و بدانکه اختلاف اقوال در
تعیین این بسیار است اکثر احادیث بر آنند که در رمضان است خصوصا در اوتار عشر اخیر خصوصا
در شب بیست و هفتم و در قولی وی دایر است در تمام سال و منتقل و متحول میشود و شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله
این قول مشهور از حنفیه داشته و گفته قاضیخان و ابو بکر رازی از علمای حنفیه این قول را حکایت کرده اند
و گفته اند که این از ابن مسعود و ابن عباس و عکرمه و جز ایشان مروی است انتهی و شیخ ابن الهمام
گفته که روایت کرده شده است از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان است ولیکن در یافته نمیشود که در
کدام شب است پس گاهی متقدم میشود و گاهی متاخر و همچنین منقول است از صاحبیه ولیکن متعین است
نزد ایشان متقدم و متاخر نمیشود و در فتاوی قاضیخان گفته که روایت مشهور از ابیحنیفه آنست که
وی متحول میشود در سال و در رمضان میباشد و در غیر رمضان و جواب داده است ابو داود از آن
ابو حنیفه از اد که دلالت دارند بر بودن او در عشر اخیر از رمضان باآنکه مراد در رمضانیست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم او را در آن جسته و طلب نموده و سیاق دلالت میکند نزد کسی که تأمل کند طرق
احادیث را و الفاظ آنرا برین معنی انتهی گفت کاتب حروف بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین
عفی الله عنه این قول اقرب است بتطبیق اقوال و جمع آن و گفته اند که حکمت در اخفای این آنست که
تا مردم جد بلیغ و اجتهاد وافی کنند در طاعت و اتکال و اعتماد نکنند بر آن و گفته اند که هر که

اجتهاد کنند در بیداری شب یکسال تمام در یابد آنرا انتهی والله تعالی اعلم درین معنی گفته است هرکه

گفته است من لم یعرف قدر اللیلة لم یعرف لیلة القدر و بعضی از علما گفته اند که آنرا علامات و امارات

و استنباط کرده اند آنها را از احادیث و آثار و دریافته اند بعضی از آنها را ارباب کشف از اهل بصایر و

ابصار و امام محمد غزالی رحمه الله گفته شب قدر در حق هر کسی آنست که کشف کرده شود برویی چیزی از عالم

ملکوت و طبری از قومی نقل کرده است که درختان در آن شب سجده کنند و بر زمین افتند باز بجای

خود گردند و سجده کند در وی هر چیزی و بیهقی در فضایل اوقات از طریق اوزاعی از عبیدة بن ابی

لبابه روایت کرده که آبهای شور در آن شب شیرین گردد و ابن عبد البر که از اکابر علمای حدیث است

از طریق زهرة بن معبد مانند این روایت کرده و در آن شب ساطع میشود انوار حتی در اماکن مظلمه و جاهای

تاریک و شنیده میشود سلام و خطاب از ملائکه و صواب آنست که شرط نیست در دریافت آن شب مشاهده این

امور بسا کس دریابد آن شب را و مشاهده نکند ازین امور چیزی را و روا است که دو کس در یکجا باشند و

شب را هر دو دریابند و برای یکی چیزی ازین چیزها کشف کرده نه دیگری را و احسن آنچه حاصل گردد در وی توفیق

ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع و ذوق و حضور و اخلاص است و این اشیا کرامات است

بی شبهه و خوارق عادات محل خطر است و جای اشتباه است و تحقیق وارد شده است در احادیث

تحریض و ترغیب در زنده داشتن آن شب و مختار آنست که معتبر احیای اکثر لیله است و اگر تمام

احیا کند و منجر بمرض و ملال و اختلال در ادای فرایض و سنن موکده نگردد افضل و اکمل است و الا

هر مقداری که توفیق قیام یابد مقصود حاصل است و لیس للانسان الا ما سعی و کان سعیه مشکورا ان شاء الله

الفصل الاول عن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تحروا لیلة

القدر فی الوتر من العشر الاواخر من رمضان طلب کنید و بجوئید بجد و اجتهاد شب قدر را در

طاق از ده شب اخیر از رمضان که شب بیست یکم و بیست سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم است که از یکی

ازین پنج شب بیرون نخواهد بود اگر مبهم است رواه البخاری و عن ابن عمر قال ان رجالا من

اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم اروا لیلة القدر فی المنام روایت است از ابن عمر

رضی الله عنهما گفت که چند مرد از یاران آنحضرت نموده شدند شب قدر را در خواب فی السبع

الاواخر در هفت شب اخیر احتمال دارد که مراد هفت شب آخر باشند که متصل عشرین اند یا هفت

شب آخر که متصل آخر شهر اند و این معنی ظاهر تر است والله اعلم فقال رسول الله صلی

صلی الله علیه و سلم اری رؤیاکم قد تواطأت و در بعض نسخ تواطت فی السبع الاواخر

است طلب کننده شب قدر را پس باید که طلب کنند او را در هفت شب آخر ازینجا معلوم میشود که رؤیای

صالح را اعتبار است در امور وجودیه و حق است خصوصا نزد اجتماع و اتفاق اگر مخالف احکام شرعی نباشد

متفق علیه و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم قال التمسوها فی العشر الاواخر من

رمضان لیلة القدر روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما که آنحضرت فرمود طلب کنید

او را در ده شب اخیر از رمضان یعنی شب قدر را فی تاسعة تبقی در شب نهم که باقی میماند مراد شب

بیست و نهم است فی سابعة تبقی در شب هفتم که باقی میماند مراد شب بیست و هفتم است فی خامسة

تبقی در شب پنجم که باقی میماند و این موافق است بحدیث عبادة بن الصامت که بیاید یا مراد بتاسعه

و سابعه و خامسه تسعه و سبعه و خمسه است چنانکه در حدیث ابی بکره است پس ترددید در اوتار است که واقع

میشود در نه روز باقیه از عشره آخر و آن بیست و سیوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم است

یا در اوتاری که واقع میشود در هفت روز و آن سه شب است و در اوتار واقعه در پنج روز و آن دو شب فافهم

رواه البخاری و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اعتکف العشر

الاول من رمضان روایت است از ابی سعید رضی الله عنه که اعتکاف کرد آنحضرت در ده شب نخستین از

رمضان ثم اعتکف العشر الاوسط پس اعتکاف کرد ده شب میانه را فی قبة ترکیة در خیمه ترکی که

نوعی است از خیمها که خرد میباشد از نمد و گفته میشود آنرا بفارسی خرگاه ثم اطلع بفتح همزه

و سکون طا و تخفیف راسه پس بیرون آورد سر خود را یعنی از قبه فقال انی اعتکفت العشر الاول

التمس هذه اللیلة پس گفت آنحضرت بدرستی که اعتکاف کردم عشر اول را در حالی که التماس میکنم

این شب را یعنی شب قدر را ثم اعتکفت العشر الاوسط پس اعتکاف کردم عشره اوسط را در حالی که التماس

میکنم این شب را یعنی برای التماس این شب ثم اتیت فقیل لی انها فی العشر الاواخر پس آمده شدم

یعنی آمد مرا آینده از فرشتگان پس گفته شد مرا که آن شب در ده شب پسین است فمن کان

اعتکف معی پس کسی که بود که اعتکاف کرده بود با من طلب این شب فلیعتکف العشر الاواخر

پس باید که اعتکاف کند ده شب آخر را تخصیص امر باعتکاف بطالبان با آنها که اعتکاف کرده

و طلب نموده بودند برای آنست که چون طالب و متعطش آن بودند و دریافته اند باز اعتکاف میکنند

تا دریابند و آنها طالب نیستند فارغ اند بنشینند یا نشینند فقد اریت هذه اللیلة پس

بتحقیق نموده شدم من این شب را یعنی معین در خواب در عشر اخیر ثم انسیتها پس فراموش کرده شدم

از او وقد رایتنی اسجد فی ماء و طین من صبیحتها و بتحقیق دیدم خود را در خواب که سجده میکنم

و ترجمه الاعتکاف

وآب وگل در وقت صبح آن شب که در خواب دیدم او را فالتمسوها فی العشر الاواخر یعنی طلب کنید آن
شب را در ده شب آخر والتمسوها فی کل وتر وطلب کنید او را در هر وتر از این ده شب که بیرون از بیست قال
گفت راوی فمطرت السماء تلک اللیلة پس بارید آسمان در آن شب وکان المسجد علی عریش و بود
سقف مسجد بر عریش یعنی بر شاخهای درختان وعریش بفتح عین مهمله وکسر راء و تنوین محمد خانه که از شاخ
وبرگ درختان ساخته شود چنانکه برای تاکها سازند و عریش هر چیزی که در سایه آن بنشیند وسقف مسجد
در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم از شاخ وبرگ خرما بود فوکف المسجد پس چکید مسجد ووکف سقف
چکیدن سقف خانه از باران فبصرت عینای رسول الله پس دید هر دو چشم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
وعلی جبهته اثر الماء والطین وحال آنکه بر پیشانی آنحضرت اثر آب وگل بود من صبیحة احدی وعشرین
در صبح تاریخ بیست ویکم این روایت مثبت آنست که شب قدر بیست ویکم باشد متفق علیه فی المعنی
واللفظ لمسلم این حدیث متفق علیه است در معنی که آن را بخاری ومسلم هر دو روایت کرده اند ولفظ
مر مسلم راست الی قوله تا قول وی که انبت فقیل لی انها فی العشر الاواخر والباقی للبخاری ولفظ باقی
حدیث مر بخاری راست واین در روایت ابی سعید خدری بود وفی روایة عبد الله بن انیس بضم همزه
وفتح نون وسکون تحتانیه که صحابی انصاری بزرگ است قال گفت لیلة ثلث وعشرین شب
بیست وسیوم رواه مسلم وعن زر بکسر زای وتشدید را ابن حبیش بضم مهمله وفتح موحده وسکون
تحتانیه تابعی ثقه است که جاهلیت را دریافته وشصت سال در جاهلیت گذرانیده وشصت در اسلام
وعمر وی صد وبیست سال بود وبعضی گفته صد وسی وبعضی صد وپنجاه از اکابر علمای قراءت بوده از اصحاب
عبد الله بن مسعود وابی بن کعب وعبد الله بن مسعود از وی چیزها از عربیت می پرسید وابی بن کعب بوی میگفت
ای پسر تو نمیخواهی که هیچ آیتی از قرآن را ترک دهی مگر آنکه بپرسی مرا از آن قال سالت ابی بن کعب
فقلت ان اخاک عبد الله بن مسعود یقول گفت پرسیدم ابی کعب را رضی الله عنه پس گفتم که برادر تو
ابن مسعود میگوید من یقم الحول یصب لیلة القدر کسی که قیام لیل کند سال تمام در می یابد شب قدر را فقال
پس گفت ابی بن کعب رحمه الله رحمت کند ابن مسعود را خدای تعالی اراد ان لا یتکل الناس میخواهد ابن مسعود
وغرض وی از این گفتن آنست که اعتماد نکنند مردم که چون شب قدر را دریابند بحصول ثواب عظیم بر آن
اعتماد کنند وباقی سال تمام بارام وآسایش بگذرانند وجد وجهد در عمل ننمایند اما انه قد علم انها فی
رمضان آگاه باش بدرستی که ابن مسعود بتحقیق دانسته است که شب قدر در رمضان است وانها فی العشر
الاواخر ودانسته است که شب قدر در دهه آخر است از رمضان وانها لیلة سبع وعشرین ودانسته است

که آن در شب

که آن در شب بیست وهفتم است ثم حلف لا یستثنی پس سوگند خورد ابی بن کعب در حالتی که استثنا
نمیکند یعنی ان شاء الله تعالی نمیگوید وجزم میکند که انها لیلة سبع وعشرین که شب قدر بیست
وهفتم است زر بن حبیش میگوید که فقلت پس گفتم ابی بن کعب را بای شیء تقول ذلک
بچه چیز وکدام دلیل میگوئی تو آن را یا ابا المنذر کنیت ابی بن کعب است قال بالعلامة او
بالآیة التی اخبرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بنشانی که خبر داده است ما را آنحضرت
او بالآیة شک راوی است که بالعلامة گفت یا بالآیة گفت هر دو یک معنی است انها تطلع یومئذ
لا شعاع لها علامت اینست که آفتاب در صبح آن شب برآید در حالی که نیست روشنی مر او را
رواه مسلم ودر روایت احمد آمده که می برآید آفتاب مانند طشت واز اینجا معلوم میشود که ابی بن
کعب رضی الله عنه آن را ابتنای گفته نه بنص واگر این نشان در غیر این شب یافته شود نیز ممکن است
آورده اند که عمر رضی الله عنه خواند اصحاب رسول خدا را صلی الله علیه وسلم وپرسید ایشان را
از شب قدر پس همه اتفاق کردند که در دهه آخر است پس گفت ابن عباس مر عمر را رضی الله عنهما
که من میدانم یا گمان میبرم که آن شب هفتم است که میگذرد یا شب هفتم که باقی میماند از ده پس گفت
عمر رضی الله عنه از کجا دانستی آن را گفت دید که خدای تعالی هفت آسمان را وهفت زمین را وهفت
روز را ودهر میگردد در هفت وآدمی پیدا کرده شده است از هفت اندام ومیخورد از هفت
وسجده میکند بر هفت وطواف را هفت گرد وجمار را وچیزهای دیگر را که همه هفت اند پس گفت عمر
بتحقیق دریافتی تو چیزی را که ما در نیافتیم وبعضی از فضلا گفته اند که خدای تعالی ذکر کرد لفظ
لیلة القدر را در سورة انا انزلناه در سه جا واین نه حرف است ومجموع آن بیست وهفت حرف است
این وامثال آن همه امارات ظنیه است نه دلایل قطعیه هیچ کس را یقین حاصل نیست در آن واگر
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بود اذن کرده نشد بتعیین آن مر صحابه را واگر از صحابه کسی را شده
اعلام کرده شد او را وی نیز ممنوع بود از اظهار آن بجهة حکمتی که در اخفای آنست والله اعلم
وروایت کرده شده است از ابی ذر رضی الله عنه که وی پرسید رسول خدا را صلی الله علیه وسلم
وسوگند دادم آنحضرت را که خبر دهد او را بدان پس در غضب آورد آنحضرت را پس فرمود اگر
اذن میکرد خدای تعالی که خبر بدهم بدان خبر میدادم شما را اگر گویند پس سوگند خوردن ابی بن کعب
بی استثنا وجزم کردن وی بدان چه بود جوابش آنکه این مبالغه است از ابی بن کعب بنا بر غلبه ظن
وسوگند بر غلبه ظن جائز است ومواخذه نیست بر آن وهمچنین هر که گفته است بغلبه ظن واجتهاد

کفته و المجتهد قد یخطئ و یصیب و الله اعلم وعن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یجتهد فی العشر الاواخر ما لا یجتهد فی غیره کفت عائشه رضی الله عنها بود آنحضرت که کوشش مینمود
ومشقت میکشید در عمل در عشر اواخر رمضان آنچه نمینمود در غیر عشر اواخر رواه مسلم وعنها
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر شد میزره بود آنحضرت چون میدر آمد
دهه رمضان محکم می بست ازار خود را و این کنایت است از اجتهاد در عبادات زیاده بر عادت یا کنایت
از کوشه کرفتن از زنان و احیی لیله و زنده میداشت شب خود را یا زنده میداشت نفس خود را در شب
و احیی لیله که میکویند دو معنی دارد یا بمعنی زنده کردانیدن خود است در آن شب چه حیات آدمی به بیداری
خصوصا بعبادت و خواب در حکم موت است و بیکار حکم مرده دارد و ایقظ اهله و بیدار کردانید اهل خانه
خود را تا آنها نیز عبادت کنند و از سعادت دریافت شب قدر محروم نمانند متفق علیه الفصل
الثانی عن عائشة قالت قلت کفت عائشه کفتم یا رسول الله ارأیت ان علمت ای لیلة
لیلة القدر ما اقول فیها خبر ده مرا اگر بدانم که کدام شب است شب قدر در یابم آنرا چه کویم از ذکر و دعا
آن شب قال قولی کفت آنحضرت بکو این دعا را اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی خداوندا بدرستی
که تو عفو کننده دوست میداری عفو را پس عفو کن از من رواه احمد و ابن ماجة و الترمذی و صححه وعن
ابی بکرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول التمسوها روایت است از ابی بکره که کفت شنیدم
آنحضرت را که میکفت طلب کنید آنرا یعنی لیلة القدر فی تسع یبقین او فی سبع یبقین او فی خمس یبقین او
در نه شب که باقی میماند که چهار شب است یا در هفت شب که باقی میماند که سه شب است یا در پنج شب که
باقی میماند و آن دو شب است چنانکه در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما ذکر کردیم او فی ثلث او آخر لیلة
یا بجویید در سه شب که باقی میماند که شب بیست و نهم است یا شب آخر رمضان که عمل آنجا تمام میشود
و بنده بتحقیق اجر میکیرد و بعضی کفته اند فی تسع یبقین محمول است بر بیست و یکم و فی سبع بر بیست و دوم و فی
خمس محمول بر بیست و ششم و او ثلاث بر بیست و هشتم و آخر لیلة بر بیست و نهم و بعضی کفته بر سلخ فقد
رواه الترمذی وعن ابن عمر قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن لیلة القدر کفت ابن عمر
رضی الله عنهما که پرسیده شد آنحضرت از شب قدر فقال هی فی کل رمضان پس کفت آنحضرت شب قدر
در کل رمضان است و این دو وجه احتمال دارد یکی آنکه در هر رمضان است مخصوص برمضانی دون رمضانی نیست
دوم آنکه در همه ایام رمضان است مخصوص بعشر اواخر نیست کذا قال الطیبی رواه ابو داود و قال رواه
سفیان و شعبة عن ابی اسحق و کفت ابو داود روایت کرده است آنرا سفیان ثوری و شعبة از ابی اسحق

با معنی زنده کردانیدن شب هست چه حیات وقت و نماز کی می عبادت کردن است دران صح

سبعی که

سبعی که از اکابر تابعین است موقوفا علی ابن عمر موقوف بر ابن عمر رضی الله عنهما و رفع نکرده بپیغمبر
صلی الله علیه وسلم وعن عبد الله بن انیس قال قلت کفت کفتم یا رسول الله ان لی بادیة اکون فیها
بدرستی که مرا بادیه ایست که میباشم در آن و انا اصلی فیها و من نماز میکزارم در آن بادیه بحمد الله فمرنی
بلیلة انزلها الی هذا المسجد پس امر کن مرا بشبی فرود آیم در آن شب بسوی این مسجد اشارت کرد بمسجد شریف
نبوی صلی الله علیه وسلم کویا قصد وی طلب شب قدر بود فقال پس کفت آنحضرت انزل لیلة ثلث
و عشرین فرود آی شب بیست سیوم قیل لابنه کیف کان ابوک یصنع کفته شد مر پسر او را چکونه بود
که میکرد پدر تو در مسجد قال کان یدخل المسجد اذا صلی العصر کفت پسر وی بود پدر من که میدر آمد مسجد را
چون میکزارد نماز عصر فلا یخرج منه لحاجة حتی یصلی الصبح پس بیرون نمی آمد از مسجد برای
کاری یعنی که منافی باعتکاف باشد و در بعضی اصول الا لحاجة یعنی بیرون نمی آمد مکر برای حاجت ضروری
چنانکه حاجت بشری که معتکف مضطر است بدان فاذا صلی الصبح وجد دابة علی باب المسجد پس چون
میکزارد صبح را می یافت چارپای خود را بر در مسجد فجلس علیها پس می نشست بر دابه و لحق ببادیته
و می پیوست بادیه خود را رواه ابو داود الفصل الثالث عن عبادة بن الصامت قال
خرج النبی صلی الله علیه وسلم لیخبرنا بلیلة القدر کفت عبادة رضی الله عنه بیرون آمد آنحضرت
از درون خانه در وقتی که مینمودند بوی لیلة القدر را تا خبر دهد ما را بلیلة القدر فتلاحی رجلان من
المسلمین پس نزاع نمودند و خصومت کردند بیکدیکر دو مرد از مسلمانان فقال پس کفت آنحضرت خرجت
لاخبرکم بلیلة القدر بیرون آمدم تا خبر دهم شما را بشب قدر که کدام شب است فتلاحی پس نزاع
کردند فلان و فلان فرفعت پس برداشته شد آن شب از خاطر من و فراموش کردانیده شد تعین آن
بشومی نزاع ایشان ازینجا معلوم شد که نزاع و خصومت بیکدیکر شنیع است و سبب حرمان از برکات
وغالبا نزاع ایشان بناحق بود یا متجاوز از حد اعتدال و عسی ان یکون خیرا لکم و نزدیک است
که باشد یعنی این برداشتن از خاطر تعیین آن و مبهم کردانیدن آن بهتر مر شما را که سبب جد و اجتهاد
و تکثیر طاعت و عبادت کردد فالتمسوها فی التاسعة و السابعة و الخامسة پس طلب کنید آنرا در بیست
و نهم و بیست و هفتم و بیست و پنجم ازینجا معلوم میشود که آن شب که نموده بودند مردد بود میان این سه شب
یا تردید میان این سه شب بغلبه ظن کرد و الله اعلم وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا کان لیلة القدر نزل جبرئیل علیه السلام فی کبکبة من الملائکة چون میباشد شب قدر فرود می آید
جبرئیل در جماعة از فرشتکان و کبکبه بضم و فتح جماعت یصلون علی کل عبد قائم او قاعد یذکر الله

برنسخه مجلس

دعا میکنند میروند و استغفار مینمایند و درود میفرستند بر هر بنده که ایستاده است یا نشسته که یاد میکند
خدا را عز و جل فاذا کان یوم عیدهم پس وقتی که باشد روز عید مسلمانان یعنی یوم فطرهم
یعنی روز عید فطر ایشان باهی بهم ملائکته مفاخرت میکند خدای تعالی و مینازد به بندگان خود
فرشتگان خود را که طعنه میزدند بر ایشان بعصیان فقال پس میگوید الله تعالی یا ملائکتی ما جزاء اجیر وفّی عمله
ای فرشتگان من چیست پاداش مزدوری که تمام کند عمل خود را قالوا ربنا جزاؤه ان یوفّی اجره
میگویند فرشتگان پروردگار ما پاداش او اینست که تمام داده شود اجرت وی فقال ملائکتی عبیدی
وامائی قضوا فریضتی علیهم پس میگوید پروردگار تعالی ای فرشتگان من غلامان من و اماان من گذاردند
طاعت مرا که فرض کرده بودم بر ایشان که روزه رمضان است ثم خرجوا یعجّون الی الدعاء پس بیرون
آمدند در حالی که برمیدارند آواز خود را بدعا یعجون بکسر عین و فتح جیم و عزتی و جلالی و کرمی و علوّی
وارتفاع مکانی سوگند بغلبه و قدرت و بزرگی و جود و بلندی رتبه من لاجیبنّهم هر آینه اجابت
میکنم دعای ایشان را فیقول ارجعوا قد غفرت لکم پس میگوید خدای تعالی برگردید بتحقیق آمرزیدم شما را
وبدّلت سیئاتکم حسنات و تبدیل میکنم بدیهای شما را به نیکیها یعنی بدیها را می آمرزم و محو میکنم آثار
گناهان را و نیکیها را می پذیرم و ثابت میگردانم انوار طاعت یا تبدیل میکنم ملکه معصیت را در نفس بملکه
طاعت و ثابت میگردانم بدل عقاب ثواب چنانکه در حدیث آمده است که روز قیامت مردی را
بیارند فرمان آید که عرض کنید بر وی گناهان صغیره او را و پنهان دارید گناهان کبیره او را و گفته میشود
مر او را کردی تو روز چنین و چنین پس بنده اقرار میکند و منکر نمیشود و میترسد از گناهان کبیره که مبادا
اظهار کنند پس حکم شود که بدهید بجای هر بدی که کرده نیکی پس گوید بنده مر گناهان بسیار است که نمی بینم من
آنها را در اینجا الحدیث قال فیرجعون مغفورا لهم گفت آنحضرت پس بر میگردند بندگان در حالی که آمرزیده
شده است مر ایشان را رواه البیهقی فی شعب الایمان

باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت
باز داشتن و درنگ کردن و لازم بودن بجائی و لازم بودن چیزی را و روی آوردن بکسی و در شرع درنگ
کردن در مسجد و لزوم وی بوجه مخصوص و اعتکاف در ظاهر مذهب حنفیه سنت موکده است از جهة مواظبت
رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر آن تا آنکه گذشت ازین عالم چنانکه در صحیحین از حدیث عائشه رضی الله عنها
آمده است و زهری گفته که عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت عمل میکرد بنوافل
گاهی ترک میکرد و گاهی ترک نکرد اعتکاف را هرگز و واجب نگفتند آنرا با وجود آنکه بجا آورده در سال
دیگر قضا کرده دو عشره نشست زیرا که دأب آنحضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود که امر میکرد بدان و انکار

و قبول میکنیم

میکرد بر ترک آن و در اعتکاف گفت کسی دوست میدارد که اعتکاف کند باید که بکند چنانکه در صحیح
آمده و نشستن در سال دیگر دو عشره بجهة قضا نبود بلکه در سال وفات بود بجهة کمال شوق و تهیه
استعداد بوصول درگاه انتهی صواب آنست که اعتکاف بر سه قسم است واجب و آن اعتکافیست
که نذر کرده بدان و واجب گردانیده آنرا بر نفس خود و سنت و آن در عشر اخیر رمضان است و جز این دو
قسم مستحب است و حنفیه مر زنان را در مسجد بیت تجویز کرده اند و مراد بمسجد بیت مکانی است که جدا کرده میشود
برای نماز و او را حکم مسجد نیست مگر درین حکم که جواز حکم اعتکاف است در وی و قول قدیم شافعی نیز همین است
و نقل کرده اند از بعضی از اصحاب ما که اعتکاف مراة در مسجد با زوج خود جایز است و بهمین قائل است
امام احمد و اذن آنحضرت صلی الله علیه و سلم ازواج مطهره را دلیل است بر آن و منع بجهة مصلحتی دیگر بود
چنانکه بیاید بعد از آن امام ابوحنیفه و امام محمد تخصیص کرده اند مسجد که اقامت کرده میشود
در وی صلوة خمس تا اعتکاف سبب ترک جماعت که موکدتر از آنست نگردد و باعث بر خروج بخوف نشود
با امکان احتراز از آن و در شرح ابن همام آمده که بعضی گفته اند که مراد از غیر مسجد جامع است زیرا که
جایز است در وی اگرچه اقامت کرده نشود در وی صلوة خمس و در روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب
جایز نیست مگر در مسجد جماعت اما اعتکاف نفل جایز است در غیر آن و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را
و قولی از شافعی نیز برین است و در حاوی که در مذهب شافعی است گفته که جامع اولی است و نزد جمهور صحت اعتکاف
جایز است در هر مسجد بنا بر آنکه نیست اکثر مدت اعتکاف را حدی معین اگر نیت اعتکاف
مدت عمر کند رواست و اختلاف در اقل مدت اعتکاف است که چیست نزد بعضی اقل آن
ساعت است و ازینجهة گفته اند که باید مرد را که چون در مسجد در آید نیت اعتکاف کند تا ثواب آن
بدست آرد و نزد این قائل نشستن نیز شرط نیست و صحیح آنست که عبور معتبر نیست و نزد بعضی اقل
اعتکاف یکروز است و مختار در مذهب ما این است و بعضی گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط
صوم است و تحقیق آنست که با وجود اشتراط صوم احتمال دارد اعتکاف در کمتر از یوم صائم اگر
مکث کند یک ساعت یا دو ساعت حاصل میشود و ثمره اشتراط صوم آنست که چون نیت اعتکاف
شب کند جایز نباشد زیرا که شب محل صوم نیست و سخن درین در ضمن شرح احادیث بیاید

الفصل الاول

عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یعتکف العشر الاواخر
من رمضان حتی توفاه الله گفت عائشه که آنحضرت بود که اعتکاف میکرد در ده شب اخیر
رمضان تا آنکه میرانید او را خدای تعالی و این بعد از آنکه در عشر اول و اوسط نشست و شب قدر را در نیافت

وبا وی نبوده‌اند که شب قدر در عشره اواخر است چنانکه در باب سابق گذشت ثُمَّ اعْتَكَفَ أَزْوَاجُهُ مِنْ بَعْدِهِ بستر معتکف شدند ازواج مطهره آنحضرت بعد از وی یعنی در عشره اخیر و این حدیث دلیل است بر مواظبت آنحضرت بر اعتکاف و بودن آن سنت موکده چنانکه مذکور شد مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَجْوَدَ النَّاسِ بِالْخَيْرِ بود آنحضرت جوادترین یا جیدترین مردم به نیکی در جمیع اوقات وَكَانَ أَجْوَدُ مَا يَكُونُ فِي رَمَضَانَ و بود جوادتر بودن وی حاصل وقتی که میبود در رمضان که اشرف و انسب اوقات است بفعل خیر كَانَ جِبْرِيلُ يَلْقَاهُ كُلَّ لَيْلَةٍ فِي رَمَضَانَ بود جبرئیل که ملاقات میکرد آنحضرت را در هر شب رمضان يَعْرِضُ عَلَيْهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْقُرْآنَ عرض میکرد بر جبرئیل قرآن را و میشنوانید و میگذرانید بروی قرآن را فَإِذَا لَقِيَهُ جِبْرِيلُ كَانَ أَجْوَدَ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ پس وقتی که ملاقات میکرد او را جبرئیل بود وی صلی الله علیه وسلم جوادتر و جیدتر و تیزتر به نیکی از باد که رها کرده شده است به بشارت اشارت است بقول حق سبحانه وهو الذي يرسل الرياح بشرا بين يدي رحمته پس باد می‌انگیزد سحاب را و فرود می‌آید بآن امطار و میشود بوی ارزاق و برکات و همچنین وجود شریف باعث و منشاء خیرات و مبرات و برکات بود خصوصا درین اوقات و در حدیث اشارتست بآنکه آدمی را در اوقات فاضله و صحبت ابرار بیشتر باید در فعل خیر و کسب خیرات کوشیدن و آوردن حدیث در اعتکاف بجهة آنست که آنحضرت در رمضان معتکف میبود مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ كَانَ يُعْرَضُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْقُرْآنُ كُلَّ عَامٍ مَرَّةً بود که عرض کرده میشد بر آنحضرت قرآن هر سال یکبار عرض کننده جبرئیل بود و منافات نیست میان عرض کردن آنحضرت قرآن را بر جبرئیل چنانکه مدلول حدیث اول است و میان عرض جبرئیل قرآن را بر آنحضرت چنانکه مفهوم این حدیث است زیرا که نخست جبرئیل عرض میکرد بر آنحضرت بعد از وی آنحضرت عرض میکرد بر جبرئیل چنانکه در سماع از شیخ و قرآت بروی میباشد و درین غایت احکام امر و اتقان آنست و وارد شده است که هر دو میخواندند قرآن را بطریق مدارست چنانکه حافظان بیکدیگر بطریق دور میخوانند فَعُرِضَ عَلَيْهِ مَرَّتَيْنِ فِي الْعَامِ الَّذِي قُبِضَ پس عرض کرده شد قرآن بر آنحضرت دو بار در سالی که قبض کرده شد روح مقدس وی وَكَانَ يَعْتَكِفُ كُلَّ عَامٍ عَشْرًا و بود آنحضرت که اعتکاف میکرد هر سالی یکعشره فَاعْتَكَفَ عِشْرِينَ پس اعتکاف کرد دو دهه و عشرین بمعنی بیست نیز خوانده‌اند و لیکن ما دوم عبارت یکی است فِي الْعَامِ الَّذِي قُبِضَ در سالی که قبض کرده شد روح پاک وی از جهة کمال شوق و تهیئه و استعداد بوصول درگاه **نظم** وعده وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد وَعَنْ

البیت — و فرستاده شده است

عائشة

عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا اعْتَكَفَ أَدْنَى إِلَيَّ رَأْسَهُ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ گفت عائشه رضی الله عنها بود آنحضرت چون اعتکاف میکرد نزدیک میکرد و میل میداد سر مبارک خود را بسوی من و حال آنکه وی در مسجد میبود فَأُرَجِّلُهُ پس شانه میکردم من آنحضرت را ترجیل شانه کردن موی فرو هشتن ازینجا معلوم شد که باکی نیست برآوردن معتکف سر خود را از مسجد وَكَانَ لَا يَدْخُلُ الْبَيْتَ إِلَّا لِحَاجَةِ الْإِنْسَانِ و بود آنحضرت که بر نمی‌آمد از مسجد مگر برای حاجت انسانی از بول و غایط و همچنین غسل جنابت از جهة وجوب خروج از مسجد نزد جنابت و همچنین برای نماز جمعه اما غسل جمعه روایتی صحیح در آن از اصول نمی‌یابیم جز آنکه در شرح اوراد گفته است که بیرون آمدن برای غسل فرض باشد یا نفل مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ عُمَرَ سَأَلَ النَّبِيَّ روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که عمر پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم قَالَ كُنْتُ نَذَرْتُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَنْ أَعْتَكِفَ لَيْلَةً فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ گفت عمر رضی الله عنه بودم من که نذر کرده بودم در جاهلیت که اعتکاف کنم شبی در مسجد حرام قَالَ فَأَوْفِ بِنَذْرِكَ گفت آنحضرت اگر نذر کرده بودی پس وفا کن و بسر آر نذر خود را مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ و باین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد و در روایتی بر آنکه شرط نیست صوم در اعتکاف مگر بالتزام آن بنذر زیرا که اگر صوم شرط بودی امر نمیکرد بوفای این نذر و جواب از این استدلال آنست که در روایت صحیح آمده است که گفت عمر نذر کردم که اعتکاف کنم روزی پس در روایتی که در وی لیله واقع شده است شب یا روز مراد است چنانکه از یوم روز با شب مراد است و نزد ابی‌حنیفه و مالک صوم شرط است در اعتکاف مطلقا واجب باشد یا نفل و متمسک ایشان حدیث عائشه است رضی الله عنها که بیاید لا اعتکاف الا بصوم و این حدیث صریح است در اشتراط صوم در اعتکاف **الفصل الثانی** عَنْ أَنَسٍ قَالَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعْتَكِفُ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ گفت انس رضی الله عنه که بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب آخر رمضان فَلَمْ يَعْتَكِفْ عَامًا پس اعتکاف نکرد یک سال فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الْمُقْبِلُ اعْتَكَفَ عِشْرِينَ پس وقتی که گشت سال آینده اعتکاف کرد دو ده شب و قضا کرد و این بظاهر علامت وجوب است و لیکن قضای سنت موکده نیز آمده چنانکه سنت ظهر را بعد از نماز عصر قضا کرد چنانکه در کتاب الصلوة گذشت رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَرَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ عَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْتَكِفَ صَلَّى الْفَجْرَ بود آنحضرت وقتی که میخواست که اعتکاف کند میگزارد نماز فجر را ثُمَّ دَخَلَ فِي مُعْتَكَفِهِ بستر مسجد آمد در جای اعتکاف خود رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ و گفته‌اند که این حدیث را بخاری و مسلم نیز روایت

کرده اند اصحاب کتب سته نیز روایت کرده اند مطولا و استدلال کرده باین حدیث کسی که قایل است که ابتدای اعتکاف از اول نهار بعد اخیر کند و باین قایل است اوزاعی و ثوری مطلب در یک قول و ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد رحمهم الله بر آنند که در آید پیش از غروب آفتاب چون خواهد اعتکاف شهر را یا عشر را و محمل این حدیث آن میدارند که آنحضرت شب در مسجد میبود آمد چون نماز صبح میگزارد و در حجره که برای وی میساختند در آمد منقطع میشد از خلق و منفرد میگشت و مراد بمعتکف آن حجره ایست که از حصیر و مانند آن برای اعتکاف او میساختند چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف وقت مغرب میبود و تخلی و انفراد وقت صبح **وعنها** قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يعود المريض وهو معتكف و هم از عائشه است رضي الله عنها که گفت بود آنحضرت که باز پرس میکرد بیمار را و حال آنکه آنحضرت بمعتکف بود فيمر كما هو پس میگذشت آنحضرت گذشتنی مثل هیئتی که وی بر آن بود فلا يعرج پس میل نمیکرد بسوی جانبی دیگر و نمی ایستاد در همان گذشتن میرفت و میپرسید و تعریج اقامت و میل از راه بجانبی يسأل عنه میپرسید از حال بیمار این بیان عبادت است طیبی گفته که نزد ائمه اربعه آنست که چون بیرون آید معتکف برای قضای حاجت و اتفاق افتد او را عیادت مریض و صلوة بر جنازه مکث نکند و منحرف نگردد از طریق و نایستاد نشود زیاده بر قدر نماز باطل نمیشود اعتکاف و اگر انحراف کند و زیاده بایستد باطل گردد و حسن و نخعی رحمهما الله گفته که جایز است مر معتکف را بیرون آمدن برای نماز جمعه و عیادت مریض و صلوة جنازه انتهى رواه ابو داود **وعنها** قالت السنة على المعتكف ان لا يعود مريضا ولا يشهد جنازة و هم از عائشه است رضي الله عنها آمده است که گفت سنت بر معتکف آنست که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را بآن صفت که گفته شد ولا يمس المرأة ولا يباشرها و مساس نکند زن را و مباشرت نکند او را مس بسودن پوست است و مباشرت نیز بهمین معنی است و بشره پوست مردم و گفته اند که مراد بمس مجامعت است و وی مبطل است اعتکاف را باتفاق و مباشرت در غیر فرج مبطل است و بعضی میگویند که اگر انزال نکند مبطل نیست و در هدایه گفته است اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد و یا لمس کرد و انزال کرد باطل میگردد اعتکاف وی زیرا که این در معنی جماع است تا آنکه فاسد میگردد بوی روزه و اگر انزال نکند فاسد نمیگردد اگر چه حرام است ولا يخرج الا لما لا بد منه و بیرون نیاید معتکف برای حاجتی و کاری که چاره نیست از آن چنانکه حاجت انسانی ولا اعتكاف الا بصوم و روا نیست اعتکاف مگر بروزه و روزه شرط است در اعتکاف و این قول حنفیه است در اشتراط صوم در اعتکاف ولا اعتكاف الا في مسجد جامع و روا نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد

اکر در

اکثر مطولات

حاجتی

اینجا مسجد جماعت است با بیان افضل و اولی است والله اعلم رواه ابو داود **الفصل الثالث** **عن** ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان اذا اعتكف طرح له فراشه ابن عمر روایت میکند از آنحضرت که آنحضرت بود که چون اعتکاف میکرد انداخته میشد برای وی بساط که در زیر آن می انداخت او يوضع له سريره و نهاده میشد برای آنحضرت تخت وی یعنی چهار پایه وی که بر آن میخفت و چهار پایه را عربان سریر میگویند و در بعضی نسخ او یوضع بکلمه او وراء اسطوانة التوبة انداخته میشد فراش و سریر وی پس پشت ستون مسجد که آنرا اسطوانه توبه میگویند که ابو لبابه انصاری خود را بآن بربسته بود تا توبه وی قبول افتاد و قصه آن در کتب سیر و در احادیث مسطور و مذکور است و اسطوانه بضم همزه و سکون سین بمعنی ستون است و وراء بمعنی خلف و قدام هر دو آید ممدود **وعن** ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في المعتكف روایت است از ابن عباس رضي الله عنهما که آنحضرت گفت در حق معتکف هو يعتكف الذنوب معتکف منع کرده میشود و باز داشته میشود از گناهان ويجرى له من الحسنات كعامل الحسنات كلها و جزا داده میشود مر معتکف را از حسنات و عبادات که فوت میشود او را بسبب اعتکاف مثل عیادت مریض و نماز جنازه و زیارت اخوان و جز آن مثل عامل حسنات همه و بجری برا نیز روایت کرده اند از اجر رواه ابن ماجة تمام شد کتاب صوم بعون خدا و توفیق وی تعالی میشود اول کتاب فضایل القرآن

كتاب فضائل القرآن

فضایل جمع فضیلت مشتق از فضل ضد نقص و قرآن مشتق است از قرائت یا از قران که بمعنی جمع و ضم است و در قرآن قصص و امر و نهی و وعد و وعید و سور و آیات جمع شده و بیکدیگر منضم شده و صاحب صحاح و قاموس او را در قرائت آورده اند نه در قران و هو الظاهر

الفصل الاول **عن** عثمان رضي الله عنه خيركم من تعلم القرآن وعلمه بهترین شما کسی است که آموخت قرآن را و آموزانید او را گفته اند که مراد آنست که از جمله بهتران است زیرا که خیریت در تعلیم معلم و متعلم نیز وارد شده است نووی رفقاوی خود گفته اگر قدر واجب از قرآن تعلم کرده پس تعلم و تعلم فقه برابر است و در زیاده بر واجب فقه افضل است از آن و پوشیده نماند که این تقدیر است که مراد تعلم و تعلیم کلمات قرآن باشد و الا تعلم فقه نیز از لوازم و توابع قرآن است و خود در زمان نبوت علم فقه همین قرآن بود و احادیث نبوی تفسیر آن میکرد و لهذا در باب امامت اقرا صحابه را اعلم ایشان دانسته اند فقد بر رواه البخاري **وعن** عقبة بن عامر صحابی است که احوال او در مواضع نوشته شده است قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن في الصفة گفت بیرون آمد آنحضرت و ما در صفه بودیم بضم صاد

رواه ابن ماجة

قال قال رسول الله صلى الله عليه

اسطوانه باب جبریل مع مسجد شریف النبوي في جنب اصول اليس رکوه الصلوة المدة

اینجا سجد

وتشدید فا مراد از صفه مسجد است و آن موضعی بود که سقف داشت پس مسجد و بعضی گفته اند که
آن مسجد قدیم بود که قبله آن بجانب بیت المقدس بود و بعد از نسخ آن قبله او را همانجا گذاشتند
و فقرای صحابه که ایشان را اصحاب صفه میگفتند در آنجا می بودند فقال پس گفت انحضرت ایکم
یحب ان یغدو کل یوم الی بطحان کدام یکی از شما دوست میدارد که بامداد کند هر روز بسوی بطحان بضم
با و سکون طای مهمله او العقیق یا بسوی عقیق شک راوی است نام دو موضع است بمدینه که آنجا
بازار بود و شتران را در وی فروخته میشد فیأتی بناقتین کوماوین پس بیارد دو ناقه کوما بفتح
کاف و سکون واو ناقه بزرگ کوهان فی غیر اثم و لا قطع رحم بی ارتکاب معصیت مثل سرقه و غصب و بی
بریدن قرابت که واجبست پیوند بدان تخصیص بعد از تعمیم است که از اشد انواع معصیت فقلنا
پس گفتیم ما یا رسول الله کلنا یحب ذلک همه دوست میداریم آنرا او در روایتی نحب ذلک قال
گفت انحضرت افلا یغدو احدکم الی المسجد آیا پس بامداد نمیکند یکی از شما بسوی مسجد فیعلم پس
تعلیم کند و بداند او یقرأ آیتین من کتاب الله یا بخواند دو آیت از کتاب خدا و در بعضی نسخ فیعلم
بتخفیف از علم و بر این تقدیر کلمه او برای شک است یا تنویع کذا فی بعض الحواشی خیر له من ناقتین
این تعلیم دو آیت و خواندن آن بهترست مر او را از دو ناقه و ثلاث خیر له من ثلاث و سه آیت
بهترست مر او را از سه ناقه و اربع خیر له من اربع و چهار آیت بهترست از چهار ناقه و من اعدادهن
من الابل و همچنین آیتها بهتر اند از اعداد خود از شتران بعضی پنج بهتر از پنج و شش بهتر از شش و علی
هذا القیاس و ابل اسم جنس است شامل نر و ماده و نر را جمل گویند و ماده را ناقه چنانکه انسان مرد را گویند
و زن را هم و مرد را رجل و زن را امراة اگر گویند که آیتی از قرآن بهترست از دنیا و آنچه در دنیاست شتران
چه قدر دارند که بر آنها تفضیل نهند و بیان فضل قرآن با آن کنند جوابش آنست که حقیقة مراد
که اشتغال با مر دین بهترست از آنچه محنت و مشقت میکشید در آن از طلب رزق غایت آنکه بیان کرد آنرا
بمثالی خاص و مخصوص گردانید بناقه گویا از جهة بودن آنها از اخیار اموال عرب یا مراد آنست که
تعلیم قرآن و اشتغال با مر دین در امر معاش نیز نافع و موجب مزید خیر و برکت است و بیشتر از اشتغال
بتحصیل اسباب دنیا است بحکم و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و در امر معاد خود
چه گویند که تمام دنیا و ما فیها در جنب او محو و متلاشی است فافهم و بالله التوفیق رواه مسلم

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایحب احدکم اذا رجع الی اهله ان یجد فیه ثلاث
خلفات عظام سمان گفت انحضرت آیا دوست میدارد یکی از شما چون باز گردد بسوی اهل خانه خود

فیعلم فیتعلم فیعلم

بیابد در وی سه ناقه آبستن بزرگ فربه و خلفات بفتح خای معجمه و کسر لام ناقه آبستن قلنا نعم
گفتیم ما آری دوست میداریم آنرا قال گفت انحضرت فثلاث آیات یقرأ بهن احدکم فی صلوته
خیر له من ثلاث خلفات عظام سمان پس سه آیت که بخواند آنها را یکی از شما در نماز خود بهترست
او را از سه ناقه آبستن بزرگ فربه و همین قیاس و اینحدیث نیز در معنی حدیث اول است رواه مسلم

وعن عائشة الماهر بالقرآن مع السفرة الکرام البررة زیرک و نیکو در یابنده و اوستاد در قرآن
بحفظ و تجوید با ملائکه و انبیاست که بزرگانند و نیکوکار یعنی در دنیا عامل است بعمل ایشان و در آخرت
رفیق ایشان است و سفره جمع سافر بمعنی کاتب مشتق از سفر بمعنی کتابت یا بمعنی سفیر مشتق از
سفارت بمعنی میانجی شدن و مراد ملائکه اند که انتساخ میکنند کتب سماویه را از لوح محفوظ
و میانجی میشوند میان خدا و رسل وی یا انبیا اند که انتساخ مینمایند وحی را و سفیر اند میان
خدا و امت یا مراد اصحاب رسول الله اند صلی الله علیه وسلم که اول انتساخ قرآن ایشان کردند
یا فرشتگان که اعمال بندگان مینویسند و بررة جمع بار بمعنی نیکوکار و الذی یقرأ القرآن و
یتتعتع فیه و هو علیه شاق له اجران و آن کسی میخواند قرآن را و در میماند در خواندن قرآن
و خوب نمیرود در آن زبان او و بزور می جنباند زبان او را بخواندن قرآن بروی دشوارست مر او را دو اجرست
یکی اجر قرائت دوم اجر مشقت اگرچه ماهر افضل و اکمل است اما از حیثیت تعب و مشقت این را نیز
فضیلتی و اجری ثابت است مقصود تسلی و تثبیت طالب است بر مشقت و ریاضت فافهم
متفق علیه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا حسد الا علی اثنین نیست جای
رشک بردن مگر بر دو کس رجل آتاه الله القرآن یکی مردی که داده است خدا تعالی او را قرآنرا
فهو یقوم به آناء اللیل و آناء النهار پس آن مرد برمیخیزد بقرآن و میخواند آنرا در ساعات شب و ساعات
روز و رجل آتاه الله مالا و دوم مردی که داده است او را خدا تعالی مالی را فهو ینفق منه آناء
اللیل و آناء النهار پس آن مرد انفاق میکند از آن مال در ساعات شب و ساعات روز
متفق علیه و در کتاب العلم مثل این حدیث در فضیلت علم گذشت و بتحقیق مآل هر دو بیکیست
چه علم علم قرآن است و علوم و احکام همه مستفاد از وست لیکن اینجا فضیلت تلاوت قرآن را
اثبات کرده و آن نیز مفید علم است فافهم وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم مثل المؤمن الذی یقرأ القرآن مثل الاترجة قصه و حال مسلمانی که میخواند قرآنرا
همچو حال اترجه است بضم همزه و سکون تا و ضم را و تشدید جیم و اترج فی تا و ترنج نیز میگویند

قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

و ترنجه در روایت نیز آمده میوه معروفی است که جامع است میان طیب طعم و طیب رایحه چنانچه
فرمود ریحها طیب وطعمها طیب بوی وی خوش است و مزه وی خوش است همچنین مومن که میخواند
قرآن را لذت میگیرد از آن و منعکس میگردد از وی اشعه انوار قدس و وصول میابد بدیگران ومثل
المؤمن الذي لا يقرأ القرآن مثل التمرة لا ريح لها وطعمها حلو و حال مسلمانی که نمیخواند قرآن را
همچو حال خرماست که نیست بوی مر او را و مزه او شیرین است ومثل المنافق الذي لا يقرأ
القرآن كمثل الحنظلة ليس لها ريح وطعمها مر و حال منافقی که نمیخواند قرآن را همچو حنظل است که نیست
مر او را بوی و مزه وی تلخ است ومثل المنافق الذي يقرأ القرآن مثل الريحانة ريحها طيب وطعمها مر
و حال منافقی که میخواند قرآن را همچو حال ریحانه است که بوی وی خوش است و مزه آن تلخ است متفق
عليه وفي رواية و در روایتی اینچنین آمده است که المؤمن الذي يقرأ القرآن ويعمل به كالأترجة
والمؤمن الذي لا يقرأ القرآن ويعمل به كالتمرة و درین روایت ويعمل به زیاده کرده و در روایت اولی
اکتفا بعنوان مومن نموده که مستلزم عمل است و احتمال دارد که طعم کنایت از اعتقاد باشد که
مومن بدل دارد وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان الله يرفع بهذا الكتاب اقواما ويضع به آخرين بدرستی که خدای تعالی بلند مرتبه میکرداند
باین کتاب یعنی قرآن گروهی را که ایمان آوردند بوی و عمل کردند بدان و تلاوت میکنند آنرا و اخلاص
میورزند در آن و پست میکرداند بوی گروه دیگر را که بخلاف آن باشند رواه مسلم وعن
ابي سعيد الخدري ان اسيد بضم همزه و فتح سین مهمله بن حضير بضم حای مهمله و فتح ضاد معجمه
صحابی انصاری است از نقبای انصار و کبار ایشان از افاضل ناس میداشت عمر بن الخطاب جنازه او را
و نماز گذارد بر وی و دفن کرده شد ببقیع مات سنة عشرين وقيل احدى وعشرين قال گفت
بينما هو يقرأ من الليل سورة البقرة در اثنای آنکه وی میخواند در شب سوره بقره را وفرسه
مربوطة عنده و اسپ وی بسته شده بود نزد وی اذ جالت الفرس ناگاه بجست اسپ في الصحاح
جولان کرد و بر آمدن فسكت پس خاموش گشت اسید و ترک کرد خواندن را فسكنت پس ساکن شد اسپ و آرام
گرفت از جولان فقرأ پس باز خواند اسید فجالت پس باز جولان کرد اسپ فسكت فسكنت پس خاموش
گشت اسید پس آرام شد اسپ ثم قرأ پس باز خواند فجالت الفرس پس جولان کرد اسپ بار همچنین و واقع
شد فانصرف پس باز گشت اسید از قرائت و گذاشت قرائت را وكان ابنه يحيى قريبا منها
و بود پسر اسید نامش یحیی است نزدیک باسپ فاشفق ان تصيبه پس ترسید اسید که برسد او را

پسرش را و آزار رساند او را فلما اخره رفع رأسه الى السماء و چون اسید پس انداخت اسپ را
و دور افکند از اسپ بر داشت سر خود را بجانب آسمان فاذا مثل الظلة پس ناگاه چیزی است مانند
سایبان فيها امثال المصابيح در آن ظله چیزهاست مانند چراغها فلما اصبح حدث النبي
پس چون صبح کرد اسید بن حضیر خبر کرد پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم فقال پس گفت آنحضرت مکرر
دو بار اسید را اقرأ يا ابن حضير اقرأ يا ابن حضير بخوان ای پسر حضیر بخوان ای پسر حضیر و مراد دوام
و استمرار است بر قرائت قال گفت اسید بن حضیر بجهت اعتذار از انصراف و گذاشتن قرائت
فاشفقت پس ترسیدم من یا رسول الله و در نسخه اشفقت في ان تطأ يحيى از آنکه پامال کند
یحیی را وكان منها قريبا و بود یحیی از اسپ نزدیک فانصرفت اليه پس بر گشتم من بسوی یحیی
ورفعت رأسي الى السماء و بر داشتم سر خود را بسوی آسمان فاذا مثل الظلة فيها امثال
المصابيح پس ناگاه مانند سایبان است که در وی مانند چراغهاست فخرجت حتى لا اراها
پس بیرون آمدم من از جای خود تا آنکه نمی بینم آنها را قال گفت آنحضرت وتدري ما ذاك
و می دانی چیست آنچه می بینی تو مانند ظله و مصابیح قال لا گفت اسید نمی دانم چیست آن قال گفت آنحضرت
تلك الملائكة دنت لصوتك آن فرشتگانند که نزدیک شده اند از جهت آواز تو که قرآن
میخواندی ولو قرأت لاصبحت ينظر الناس اليها و اگر میخواندی تمام شب هر آینه صبح میکردند
آن فرشتگان در حالی که نظر میکردند مردم بسوی آنها و همه میدیدند لا تتوارى منهم پوشیده نمیشدند
آن فرشتگان از آدمیان متفق عليه واللفظ للبخاري وفي مسلم و در صحیح مسلم واقع شده است لفظ
عرجت في الجو بالا رفت آن ظله در هوا میان آسمان و زمین جو بفتح جیم و تشدید واو میان
آسمان و زمین و گشادگی وادی بدل فخرجت على صيغة المتكلم بجای لفظ فخرجت بصیغه متکلم در
روایت اولی واقع شده است وعن البراء قال كان رجل يقرأ سورة الكهف گفت براء بن
عازب که از مشاهیر صحابه است بود مردی که میخواند سوره کهف را والى جانبه حصان
و در پهلوی وی اسپی بود و حصان بکسر حای مهمله اسپ نر اصیل مربوط بشطنين بسته شده بود آن
بدو رسن شطن بشین معجمه و طای مهمله هر دو مفتوح رسن یا رسن دراز فتغشته سحابة پس پوشید آن
اسپ را و آمد بالای وی ابری فجعلت تدنو وتدنو پس گشت آن ابر که نزدیک شده می آید و می آید
وجعل فرسه ينفر و گشت اسپ وی که میگریزد و ينفر بتاء و یاء هر دو روایت است و فرس رم کرد و مونث
هر دو آید فلما اصبح اتى النبي پس چون صبح کرد آن مرد آمد نزد پیغمبر صلى الله عليه وسلم فذكر ذلك

بالقرآن

پس گفت آن واقعه را برای آنحضرت فقال تلک السکینة پس گفت آنحضرت این سکینه است تنزلت
بالقرآن که فرود آمده است بسبب قرآن سکینه بمعنی آرامش و آهستگی و بمعنی رحمت آمده و آنچه
حاصل گردد بوی آرام و سکون و صفای قلب و ببرد ظلمت نفسانیت را و فرود آرد صفای رحمانیت و حضور
و ذوق و رغبت و گاهی صورت گیرد بصورت ابر و مانند آن و کلام در وی در فصل اول از کتاب العلم زیاده
برین گذشته است فتذکر متفق علیه وعن ابی سعید بن المعلی بضم میم و فتح عین و تشدید لام صحابی
انصاری مدنیست قال کنت اصلی فی المسجد گفت بودم من که نماز میکردم در مسجد فدعانی النبی
پس خواند مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم اجبه حتی صلیت پس جواب ندادم من آنحضرت را تا آنکه نماز
گذاردم ثم اتیته پس آمدم نزد آنحضرت بعد از تمام کردن نماز فقلت پس گفتم بقصد اعتذار از جواب نادادن
یا رسول الله انی کنت اصلی بدرستی که من بودم که نماز میکردم باین سبب جواب ندادم قال گفت آنحضرت
الم یقل الله آیا نگفته است خدای تعالی استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم پاسخ دهید مر خدا را و مر رسول را وقتی
که بخواند رسول خدا شما را و اطاعت کنید فرمان او را که خواندن او از جانب حق است و طاعت او طاعت حق
ثم قال پس گفت آنحضرت الا اعلمک اعظم سورة فی القرآن آیا تعلیم نکنم و ندانانم ترا بزرگترین
سوره که در قرآن است قبل ان تخرج من المسجد پیش از آنکه بیرون آیی تو از مسجد فاخذ بیدی
پس گرفت دست مرا فلما اردنا ان نخرج پس هنگامی که خواستیم که بیرون آییم قلت گفتم یا رسول
الله انک قلت لاعلمنک اعظم سورة من القرآن بدرستی که تو گفتی که هر آینه بدانانم ترا بزرگترین
سوره از قرآن قال گفت آنحضرت اعظم سوره از قرآن الحمد لله رب العالمین هی السبع المثانی
این سوره سبع المثانی است والقرآن العظیم الذی اوتیته و این سوره قرآن عظیم که داده شده ام
اشارت است بقول حق سبحانه و تعالی که ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم یعنی تحقیق دادیم
ترا ای محمد هفت آیت که مکرر میشود در نماز قرائت وی یا ثنا کرده شده است بران بفصاحت
و اعجاز و ثنا گوینده است بر خدا بجز بحج وی سبحانه اهل آنست که مراد بدان فاتحه است و دادیم
ترا قرآن عظیم مراد بدان نیز فاتحه است و مبالغه فرموده که قرآن عظیم همین است و جزو اعظم قرآن است
و تحقیقه فی کتب التفسیر رواه البخاری و در حدیث ترمذی از ابی هریره آمده که این قصه بابی بن کعب است
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تجعلوا بیوتکم مقابر نگردانید خانهای
خود را خالی از ذکر و تلاوت و عبادت مثل مقبرها که مانند مرده در وی افتاده باشید بعد از آن ذکر کرد جهت
که افضل و انفع است مر بیوت و اهل آنرا که تلاوت قرآن است فرمود ان الشیطان ینفر من البیت الذی یقرأ فیه

سورة البقرة بدرستی که شیطان میگریزد از خانه که خوانده میشود در وی سوره بقره رواه مسلم
وعن ابی امامة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اقرؤا القرآن گفت ابو امامه شنیدم
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که میگفت بخوانید قرآن را فانه یأتی یوم القیمة شفیعا لاصحابه
پس بدرستی که قرآن می آید روز قیامت شفاعت کننده مر تلاوت کنندگان خود را که ملازمت
میکنند بر آن اقرؤا الزهراوین بخوانید دو سوره روشن و تابان و تر و تازه را البقرة و سورة
آل عمران آن دو سوره کدامند سوره بقره و سوره آل عمران فانهما تأتیان یوم القیمة کانهما
غمامتان پس بدرستی که آن دو سوره می آیند روز قیامت گویا که آن دو سوره دو ابرند غمام ابر و در
قاموس گفت که غمام ابر سفید او غیایتان بدو یای تحتانیه هر چه سایه کند بالای سر ابر و جز آن
او فرقان من طیر یا دو جماعت از طیر اند صواف صف زده و فرق بکسر فا و سکون را در اصل گله
گوسفند مراد تثنیه یکی از این سه چیز است تحاجان عن اصحابهما در حالی که حجت میکنند از جانب
خوانندگان خود و ملازمت کنندگان خود و باز تخصیص کرد بفضل سوره بقره و فرمود اقرؤا
سورة البقرة بخوانید سوره بقره را پس بدرستی که گرفتن این سوره برکت و سبب مزید نعمت
و سعادت است و ترکها حسرة و گذاشتن آن سبب دریغ و پشیمانی است و لا یستطیعها البطلة
و توانایی ندارند اخذ آنرا اهل بطالت و کسالت و گاهی ببطله ساحران و فاجران نیز مراد
می افتد رواه مسلم وعن النواس بفتح نون و تشدید واو بن سمعان بفتح سین مهمله و کسر آن
صحابیست ساکن شام قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یؤتی بالقرآن یوم
القیمة واهله گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت آورده میشود قرآن روز قیامت و اهل قرآن
الذین کانوا یعملون به آنکسانی که بودند که عمل میکنند باحکام قرآن تقدمه بضم دال سورة
البقرة و آل عمران پیش میشوند قرآن را سوره بقره و سوره آل عمران کانهما غمامتان گویا که این
دو سوره دو ابرند او ظلتان سوداوان یا دو سایبان سیاه و وصف بسیاهی جهت ازدحام
و تراکم و بر هم نشستن بعضی بر بعضی است بینهما شرق میان این دو سوره فرجه و فرقیست از
جهت فصل و تمیز به تسمیه و شرق در اصل شکافتن گوش گوسفند و بعضی شرق اینجا بمعنی اشراق
و درخشندگی گیرند و آن نیز نور تسمیه است او کانهما فرقان من طیر صواف تحاجان عن
صاحبهما رواه مسلم وعن ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا المنذر
بضم میم و سکون نون و کسر ذال معجمه کنیت ابی بن کعب است اتدری ای آیة من کتاب الله

فان اخذها برکة

أعلم

تعالی معک اعظم می‌رسانی که کدام آیت است از کتاب خدا با تو بزرگتر قلت گفتم الله ورسوله
خدا و رسول خدا داناتر است قال باز گفت آنحضرت یا ابا المنذر أتدری ای آیة من کتاب الله
تعالی معک اعظم قلت این بار گفتم بزرگتر آیت از کتاب خدا الله لا اله الا هو الحی القیوم یعنی
آیة الکرسی قال گفت ابی بن کعب فضرب فی صدری پس زد آنحضرت دست در سینه من و در بعضی
نسخ مصابیح بیده صدر بجا مذکور است وقال لیهنک العلم و گفت آنحضرت ابی بن کعب را بدریافت آنکه
بزرگتر آیة الکرسی است اگرچه بتصرف و القای آنحضرت بود یهنک بفتح تحتانیه و سکون ها و
نون و در بعضی نسخ لیهنئک بهمزه و اصل همین است و یهنک تخفیف آنست رواه مسلم وعن
ابی هریرة قال وکلنی رسول الله گفت ابوهریره رضی الله عنه وکیل کردانید مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بحفظ زکوة رمضان بنگاهداشتن زکوة رمضان مراد صدقه فطر است که بوی رضی الله عنه
سپرده بودند تا در وقت دیگر میان فقرا بخش کند فاتانی آت پس آمد مرا آینده یعنی شخصی آمد فجعل
یحثو من الطعام پس شروع کرد آن شخص آینده که میگرفت بهر دو دست از آن طعام که صدقه فطر بود
فاخذته پس گرفتم من آن شخص را وقلت لارفعنک الی رسول الله و گفتم هر آینه بر میدارم ترا
و میبرم بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چنانچه خصم را نزد حاکمی میبرند قال گفت آن شخص انی
محتاج وعلی عیال بدرستیکه من فقیرم و برگردن من بار عیال است ولی حاجة شدیدة و مرا
حاجتی سخت است قال گفت ابوهریره فخلیت عنه پس رها کردم او را فاصبحت پس صبح کردم
و نزد پیغمبر رفتم فقال النبی صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة ما فعل اسیرک البارحة چه کرد آن
بندی دی شب تو قلت گفتم یا رسول الله شکی حاجة شدیدة وعیالا گله کرد حاجت سخت را و عیال را
فرحمته فخلیت سبیله پس مهربانی کردم او را پس رها کردم او را قال اما انه قد کذبک گفت آنحضرت
آگاه باش که وی بتحقیق دروغ گفته است در قول او که من محتاجم و عیال دارم و حاجت سخت دارم وسیعود
و نزدیک است که باز آید فعرفت انه سیعود پس دانستم که وی باز می‌آید بقول رسول الله از جهة
گفتن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انه سیعود که وی باز می‌آید فرصدته پس منتظر نشستم او را
فجاء یحثو من الطعام پس آمد در حالی که میگرفت طعام را بهر دو کف دست خود فاخذته پس گرفتم او را
فقلت لارفعنک الی رسول الله پس گفتم من هر آینه میبرم و میبرم ترا بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم
قال دعنی فانی محتاج وعلی عیال لا اعود گفت بگذار مرا بدرستیکه من محتاجم و بر من بار عیال است باز نمی‌آیم
فرحمته فخلیت سبیله فاصبحت فقال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة ما فعل اسیرک

کوارایاد نرا علم یا ابا المنذر مدح کرد آنحضرت صلعم

قلت یا رسول الله

قلت یا رسول الله شکی حاجة شدیدة وعیالا فرحمته فخلیت سبیله فقال اما انه قد کذبک
در دعوی احتیاج و عیال و باز خواهد آمد وسیعود فرصدته فجاء یحثو من الطعام فاخذته فقلت
لارفعنک الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهذا آخر ثلث مرات و این آخر سه بار است که
می‌آئی انک تزعم لا تعود ثم تعود بدرستیکه تو میگوئی که باز نمی‌آئی تو پس باز می‌آئی تو
قال گفت دعنی بگذار مرا اعلمک کلمات ینفعک الله بها تعلیم کنم ترا کلماتی که سود کند
ترا خدای تعالی بآن کلمات اذا اویت الی فراشک فاقرأ آیة الکرسی چون پناه
گیری و بیائی تو جامه خواب خود پس بخوان آیة الکرسی که الله لا اله الا هو است حتی تختم الآیة
تا ختم کنی آیت را تا وهو العلی العظیم و این آیت را آیة الکرسی از آن گویند که در وی ذکر کرسی است
فانک لن یزال علیک من الله حافظ پس بدرستیکه همیشه میباشد بر تو از جانب خدا
نگاهبانی ولا یقربک شیطان و نزدیک نمی‌آید ترا شیطانی از جن و انس حتی تصبح
تا آنکه صبح میکنی فخلیت سبیله پس رها کردم او را و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بابی هریره
امر کرده بود که او را رها نکنی و البته پیش ما بیاری پس رها کرد او را و میگوید ابوهریره که
فاصبحت پس صبح کردم و نزد آنحضرت آمدم فقال لی رسول الله پس گفت مرا پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ما فعل اسیرک چه شد اسیر تو قلت گفتم زعم انه یعلمنی کلمات
ینفعنی الله بها گفت که وی تعلیم میکند مرا کلماتی که سود میکند مرا خدای تعالی بآن کلمات قال
گفت آنحضرت اما انه قد صدقک آگاه باش که وی بتحقیق راست گفته است آنچه گفته است
از خاصیت آیة الکرسی همچنین است خاصیت این آیت که وی خبر داده است وهو کذوب و وی
در سایر احوال خود دروغ گوست تعلم من تخاطب منذ ثلث لیال میدانی تو ای ابوهریره که را
خطاب میکنی و با که سخن میگوئی در این مدت سه روز قلت لا گفتم نمیدانم قال ذاک شیطان
فرمود آن شیطانی است از شیاطین که برای تنقیص صدقات و اخلال بمحل خیر آمده بود رواه البخاری
وعن ابن عباس قال بینما جبرئیل علیه السلام قاعد عند النبی در اثنای آنکه جبرئیل علیه السلام نشسته بود
نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذ سمع نقیضا من فوقه ناگاه شنید جبرئیل یا آنحضرت
آوازی از بالای خود نقیض بقاف و ضاد معجمه آواز مانند آواز در و محمل و پالان و اول مناسب تر است
بفتح فرفع رأسه پس برداشت جبرئیل یا آنحضرت سر خود را فقال پس گفت جبرئیل هذا باب
من السماء فتح الیوم این دریست از آسمان گشاده شد امروز ولم یفتح قط الا الیوم و گشاده نشده

الحی القیوم صح

آن در امروز گشوده شد هرگز گشوده نشده مگر امروز پس فرود آمد از آن فرشته و این کلام راوی است فقال پس گفت
جبرئیل هذا ملک نزل الی الارض لم ینزل قط الا الیوم این فرشته ایست که فرود آمده بسوی زمین که فرود
نیامده هرگز فسلم پس سلام گفت آن فرشته فقال ابشر بنورین اوتیتهما پس گفت آن فرشته با آنحضرت
شاد شو بدو نور که داده شد بتو آن دو نور لم یؤتهما نبی قبلک داده نشده آن دو نور هیچ پیغمبر
پیش از تو فاتحة الکتاب وخواتیم سورة البقرة آن دو نور کدام است یکی سورة الحمد لله دیگر دو آیت که
در آخر سوره بقره اند از آمن الرسول تا آخر سوره لن تقرأ بحرف منهما الا اعطیته هرگز نخوانی
بحرفی از فاتحة الکتاب وخواتیم سوره بقره مگر آنکه داده شود ثواب آن ترا یا اجابت کرده شود دعای
که در آنست یعنی این عمل البته مقبول است و این دعا البته مستجاب است و مراد بحرف کلامیست که
در آنها واقع اند مثل اهدنا و ربنا لا تؤاخذنا و ربنا ولا تحملنا و جز آن و بر تقدیر معنی اول اگر حروف
که اجزای کلمات اند مراد از حروف تهجی دارند نیز درست است چنانکه آمده است که هر حرفی از آن اجر
و ثوابی است رواه مسلم وعن ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الآیتان من
آخر سورة البقرة روایت است از ابی مسعود که نام وی عقبة بن عمرو بن ثعلبة انصاریست گفت آنحضرت
دو آیت از آخر سوره بقره من قرأ بهما فی لیلة کسی که بخواند آن دو آیت را در شبی کفتاه
کفایت میکنند خواننده را یعنی دفع میکنند از وی شر جن و انس را یا بسنده اند او را از باقی اوراد
اگر هیچ ورد دیگر نخواند کفایت میکند متفق علیه وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من حفظ عشر آیات من اول سورة الکهف کسی که یاد بگیرد و بخواند ده آیت از اول سوره
کهف عصم من الدجال نگاه داشته میشود از شر دجال مراد معهود است که در آخر زمان برآید
و مردم را در فتنه اندازد یا هر کذاب ملبس و دجال در لغت کذب و خیانت و خداع و تلبیس رواه
مسلم و در روایت ترمذی هم از ابی الدرداء سه آیت نیز آمده است چنانکه در فصل ثانی بیاید
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم أیعجز احدکم ان یقرأ فی لیلة ثلث القرآن
آیا ناتوانی میکند یکی از شما از آنکه بخواند در شبی سه یک قرآن را قالوا گفتند صحابه وکیف
یقرأ ثلث القرآن و چگونه خواند یکی از ما ثلث قرآن در شب که خالی از عسرتی نیست خصوصا اگر
هر شب میفرمائی با وجود اوراد دیگر و ادای حق نفس و زوجه که امر است برعایت آن قال قل
هو الله احد یعدل ثلث القرآن فرمود این سوره برابر است ثلث قرآن را در ثواب و فضیلت
بطریق الحاق ناقص بکامل و وی سبحانه بفضل خود تضاعیف ثواب آنرا برتبه اصل ثواب قرائت

ثلث قرآن

ثلث قرآن میرسانند و گفته اند که قرآن قصص است و احکام و توحید و قل هو الله مشتمل است
بر توحید رواه مسلم ورواه البخاری عن ابی سعید وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه
وسلم بعث رجلا علی سریة روایت است از عائشه رضی الله عنها که آنحضرت فرستاد مردی را
بر لشکری فی سریة بفتح سین و تخفیف را و تشدید تحتانیه پاره از لشکر یعنی فوجی بجایی نه لشکر
عظیم وکان یقرأ لاصحابه فی صلوتهم فیختم بقل هو الله احد و بود آن مرد که چون امامت میکرد
میخواند قرآن مر یاران خود را در نماز که با ایشان میگذارد پس ختم میکرد قرآءت را بقل هو الله احد
یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از فاتحه قل هو الله احد کذا قال الطیبی و ظاهر در آن مینماید که
تمام قرآءت وسوره است میخواند و آخر آن قل هو الله احد میخواند در هر رکعت و از حدیث صحیح بخاری
معلوم میشود که بعد از فاتحه قل هو الله احد میخواند پس از وی سوره میخواند پس گفتند اصحاب وی با وی
که تو افتتاح میکنی باین سوره و باز کفایت نمیکنی باین تا آنکه سوره دیگر نیز میخوانی یا همین سوره را
بخوان یا این را بگذار و سوره دیگر بخوان گفت من این سوره را ترک نمیکنم اگر شما دوست میدارید
که امامت کنم شما را باین میکنم و اگر مکروه میدارید میگذارم و ایشان او را افضل قوم میدانستند
و مکروه داشتند که جز وی امامت کند ایشان را فلما رجعوا ذکروا ذلک للنبی پس چون باز آمدند
از لشکر ذکر کردند آن قصه را مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت سلوه
لای شیء یصنع ذلک بپرسید او را که از برای چه میکند این را یعنی التزام سوره قل هو الله
احد را فسألوه پس پرسیدند او را که برای چه میکنی فقال پس گفت آن مرد لانها صفة الرحمن
از برای آن میکنم که این سوره صفت خدای تعالی است وانا احب ان اقرأ بها و من دوست میدارم
که بخوانم او را فقال النبی صلی الله علیه وسلم اخبروه ان الله یحبه خبر دهید او را که خدای تعالی
دوست میدارد او را و در روایت صحیح بخاری آمده که آنحضرت از وی پرسید که چه منع کرد ترا از
آنکه بکنی آنچه امر میکردند ترا یاران تو و چه داشت ترا بر التزام این سوره در هر رکعت گفت بدرستی
که من دوست میدارم این سوره را فرمود آنحضرت که دوستی تو آنرا در آورد ترا در بهشت متفق علیه
وعن انس قال ان رجلا قال روایت است از انس رضی الله عنه که مردی گفت یا رسول الله انی
احب هذه السورة بدرستی که من دوست میدارم این سوره را قل هو الله احد بیان سوره است
قال گفت آنحضرت ان حبک ایاها ادخلک الجنة بدرستی که دوست داشتن تو این سوره را در آورد
ترا در بهشت و مستحق آن گردانید رواه الترمذی وروی البخاری معناه و روایت کرد بخاری

معنی آن ابلغ دیگر چنانکه ذکر کردیم وعن عقبة بن عامرٍ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ألم
تر آیاتٍ أُنزلت الليلة آیا نمی بینی و نمی شناسی آیتها که فرو فرستاده شده است امشب
مقصود تعجب و تعجیب است از آن لم یُرَ مثلهنّ قطّ دیده و شنیده نشده است مانند این آیات هرگز
در باب تعوذ زیرا که در آن پناه جستن است از مکاره ظاهر و باطن و جسمانی و روحانی بکمال مبالغه و تو کید قل أعوذ
برب الفلق و قل أعوذ برب الناس آن آیات اینست که این دو سوره متضمن آنست وعن عائشة
أن النبي صلى الله عليه وسلم كان إذا أوى إلى فراشه بود آنحضرت که پناه می آورد و میآمد
بسوی جامه خواب خود هر شب جمع كفّيه ثم نفث فيهما بهم می آورد هر دو کف دست خود را
در میدمید در هر دو کف دست نفخ است و نفث و تفل نفخ دم کردن و حرف فی آنکه از آب دهن
با وی چیزی باشد و تفل دمیدن با چیزی از آب دهن و نفث کمتر از تفل فقرأ فيهما پس میخواند آنحضرت
در هر دو کف دست خود قل هو الله أحد و قل أعوذ برب الفلق و قل أعوذ برب الناس و مدلول کلمه
فا در فقرأ اقتضای آن میکند که قرائت بعد از نفث باشد و ظاهر آنست که بر عکس باشد اول
خواندن باشد پس از وی نفث پس بعضی میگویند فا اینجا بمعنی واو است و بعضی میگویند تقدم
نفث بر قرائت برای مخالفت سحره بطله است و نیز گفته اند که آن از سهو راوی یا کاتب است
والله اعلم ثم يمسح بهما ما استطاع من جسده پس مسح میکرد آنحضرت بهر دو کف
خود هر جا که میتوانست از تن شریف خود یعنی تا آنجا که دست میرسید يبدأ بهما على رأسه ووجهه
آغاز میکرد بگذرانیدن هر دو کف دست بر سر و روی مبارک خود وما أقبل من جسده
و بچیزی که پیش است از جسد شریف و بعد از وی بجانب دیگر يفعل ذلك ثلث مرات
میکرد این خواندن و دمیدن و مسح کردن را سه بار و هم در روایت عائشة رضي الله عنها
آمده است که در مرض آخر گرفت هر دو دست عائشه را و خواند و دمید در دستهای عائشه وام
کرد با مرا هر دو دست وی بر جسد شریف خود متفق علیه و سنذكر حديث ابن مسعود
و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث عبد الله بن مسعود را که اولش اینست که لما أسري برسول الله
صلى الله عليه وسلم و در وی ذکر عطای خواتیم سوره بقره است في باب المعراج إن
شاء الله تعالى ذکر کنیم در باب معراج که انسب است بدان باب و در مصابیح در باب
فضل القرآن مذکور است **الفصل الثاني** عن عبد الرحمن بن عوف عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال ثلثة تحت العرش يوم القيامة سه چیز زیر عرش اند روز قیامت

کم مراد نفث اراده نفث است و بعضی میگویند

کنایت است از اختصاص این سه بکمال قرب و اعتبار در درگاه عزت بخشیتی که ضایع نمیکند
وی سبحانه اجر کسی را که محافظت میکند بر آن و ترک نمیکند مجازات عاملان آنها را
چنانکه حال مقربان درگاه سلاطین است القرآن یکی از آن سه چیز قرآن است يحاج
العباد که حجت میکند بندگان را گاهی حجت میکند برای نفع ایشان بجهة محافظت ایشان
حقوق آنرا و گاهی بر ضرر ایشان در آنچه ضایع کردند و اعراض نمودند از احکام و حدود
وی له ظهر و بطن مر قرآن را ظاهر است و باطنی ظاهر آنچه همه مومنان شریک اند و باطن
آنچه جز فهم خواص نمیرسد بدان اشارت است بآنکه هر کس مطالب و مواخذ است بقدر آنچه رسیده است
علم و فهم وی بقرآن عظیم والأمانة دوم امانت است و مراد بدان حفظ حقوق ناس است
در اموال و اعراض و دماء ایشان یا مخصوص باموال دارند که ودایع است و متبادر بفهم
از ذکر امانت آنست و الأمانتی که در قول حق سبحانه و تعالی إنا عرضنا الأمانة على السموات
والأرض اشارت بدان واقع شده شامل تمامه تکالیف و احکام است والرحم تنادي
ألا من وصلني سیوم رحم است آواز میدهد و فریاد میکند رحم و میگوید دانا و آگاه باشید
کسی که به پیوندد مرا و رعایت کند حق مرا وصله الله به پیوندد وی را لطف و کرم خدا
و رعایت کند او را ومن قطعني قطعه الله و کسی که ببرد مرا و پیوند نکند و رعایت نکند
حق مرا ببرد او را قهر و غضب خدا و براندازد او را از درگاه رحمت و ندا را مخصوص برحم کردن
اشارت است بغایت اهتمام و اعتنا بوی رواه في شرح السنة وعن عبد الله بن عمرو قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقال لصاحب القرآن اقرأ وارتق گفته میشود مر صاحب قرآن
و ملازم آنرا بتلاوت و عمل بخواندن بخوان و بر درجات جنت بقدر آنچه میخوانی از آیات قرآن
پس اگر تمام قرآن بخواند باقصی درجات جنت برآید که آماده کرده شده برای او و لایق بحال او
پس امر شامل است مر جمیع اصحاب قرآن از انبیا و مرسلین و اولیا و علما و سایر صالحین
بر قدر درجات ایشان ورتل كما كنت ترتل في الدنيا و بترتیل و تجوید بخوان قرآن را چنانکه
ترتیل میکردی در دنیا في الصراح ترتیل هموار و آرمیده و بدا خواندن و رتل بالفتحتین سخن هموار
فإن منزلك عند آخر آية تقرأها پس بدرستی که منزل تو نزد آخر آیتی است که میخوانی
آنرا رواه احمد والترمذي وابو داود والنسائي وعن ابن عباس قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم إن الذي ليس في جوفه شيء من القرآن كالبيت الخرب بدرستی که

در فهم آن و عمل بدان

آن کهنه نیست و در وی چیزی از قرآن همچو خانهٔ ویران است که آدمی در وی نمی‌نشیند و فی الصحاح
جوف درون شکم و ظاهر آنست که مراد حفظ قرآن است بلکه زیاده بر ما یجوز به الصلوة و بعضی
تعمیم کرده گفته‌اند حفظاً او نظراً والله اعلم رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی
هذا حدیث صحیح وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الرب
میگوید پروردگار تبارک وتعالی من شغله القرآن عن ذکری ومسألتی کسی که باز دارد اورا
قرآن از ذکر من و دعا و سوال من که در غیر قرآن است اعطیته افضل ما اعطی السائلین
میدهم اورا بهتر و بیشتر از آنچه میدهم سوال کنندگان را ظاهر آنست که گفته شود ذکر
کنندگان را ولیکن همچنین نگفت و اکتفا بذکر سوال کرد زیرا که ذکر در حقیقت دعاست ولیکن
بطریق کنایت و تعریض زیرا که ذکر کریم و ثنای وی در معنی سوال و طلب است که باز دارد اورا
ذکر من از سوال من میدهم اورا بهتر از آنچه میدهم سوال کنندگان را پس ذکر افضل از دعا آمد و
قرآن افضل از همه و ذکر و دعا جزوی از قرآن است و قرآن کل الکل است و آنکه بعضی از
درویشان مریدان را بذکر مشغول میدارند و تلاوت قرآن را چند گاه موقوف میکنند از مصلحت
در وی آنست که ظهور اثر در ذکر اسرع و اظهر است و حضور آن در قرآن بطی است اما بعد از
حصول اتم و اکمل است که زوال پذیر نیست بلکه اثر و نتیجهٔ ذکر زود می‌آید و زود میرود و ذکر را که
به حد ملکه برسد و بفنای تام کشد که الفانی لایرد الی اوصافه و در قرآن دیر آینده و دیر پاینده
وشیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین السهروردی رحمة الله علیه رحمة واسعة نیز گفته است
که طالب بقی آن و تلاوت آن در نماز و غیر نماز بهر آرزوی که درین راه دارد برسد کذا ذکر
بعض المشایخ وفضل کلام الله علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه وفضل کلام خدای
تعالی بر باقی کلامهای خلق همچو فضل خداست عز اسمه بر خلق وی رواه الترمذی والدارمی
والبیهقی فی شعب الایمان وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابن مسعود
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ حرفاً من کتاب الله فله به حسنة والحسنة
بعشر امثالها کسی که بخواند یک حرف از کتاب خدا پس مر اورا نیکی است و مقرر است
که مانند هر نیکی جزا داده میشود بده چند اقل اینست و اکثر را حدی نیست اگر گویند این خود در همه
جا و در همه نیکیهاست فضل قرآن چیست جواب آنکه بودن حرف از قرآن نیکی از فضل قرآن است
که بر هر جزوی ثوابی مرتب است و در سائر اعمال بر هر عمل یک نیکی است نه که هر پاره از وی نیکی

و در حدیث دیگر آمده است

دیکر

دیگر باشد هم علی هذا هست که مرکب از چند عمل است آنجا هر عملی جزو هر عمل است نیز نیکی است
فافهم بعد از آن میفرماید لا اقول الم حرف نمیگویم الم حرف است الف حرف
الف تنها حرف است و همچنین ولام حرف ومیم حرف مراد باین کلام نه نفی حرفیت الم است
از الم که مرکب از سه حرف است و مفتتح سوره است و اثبات او مر اسامی حروف را بلکه
نفی اسامی است و اثبات مسمیات را که بسایط حروف اند پس با همین حسنات الم که فاتحهٔ سوره
بقره است مثلا نود باشد و آنکه در الم تر است سی فافهم رواه الترمذی والدارمی
وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب اسناداً وعن الحارث الاعور تابعی کوفی
است مشهور بصحبت علی ابن ابی طالب رضی الله عنه قال مررت فی المسجد گفت گذشتم
در مسجد ظاهر آنست که مسجد کوفه است فاذا الناس یخوضون فی الاحادیث پس ناگاه
مردم در آمده اند در سخنان خوض یاب در آمدن و در سخن در آمدن و بکاری در شدن
فدخلت علی علی پس در آمدم من بر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فاخبرته پس خبر
دادم اورا باین حال مردم فقال پس گفت علی رضی الله عنه اوقد فعلوها آیا اینچنین است
که تو گفتی و تحقیق کردند این خصلت شنیع را و خوض کردند در اباطیل قلت نعم گفتم آری
کردند قال گفت علی رضی الله عنه اما انی سمعت رسول الله آگاه باشید بدرستیکه
من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت الا انها ستکون فتنة
آگاه باشید بدرستی که قصه اینست که نزدیک است که پیدا شود فتنه از اختلاف مردم
افتادن در اباطیل و هوا قلت ما المخرج منها گفتم من چیست سبیل بیرون آمدن و نجات
یافتن از آن فتنه یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کتاب الله گفت آنحضرت مخرج کتاب
خداست که قرآن است فیه نبأ ما قبلکم در قرآن مجید خبر چیزی است که پیش از شما
بوده از احوال امم ماضیه و وقایع ایشان وخبر ما بعدکم و خبر چیزی که پس از شما بیاید از احوال
مردم آینده و اهوال قیامت وحکم ما بینکم و در قرآن است حکم احکام معاملات و وقایع
که میان شماست هو الفصل اوست کلام فاصل میان حق و باطل یا کلام مفصول مبین که نیست
در وی اشتباه و ابهام لیس بالهزل نیست قرآن هزل یعنی بیهوده و نادرست خلاف جد
اشارت بقول حق سبحانه انه لقول فصل وما هو بالهزل من ترکه من جبار قصمه الله
کسی که بگذارد اورا و انقیاد نورزد بوی و مستند و مستقل گردد بعقل و برای خود از تکبر کننده ستمکار

معاند حق است کند و پاره پاره کند او را خدای تعالی وَمَنِ ابْتَغَى الْهُدَى فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ و کسی که
طلب کند راه راست در غیر قرآن گمراه سازد او را خدای تعالی وَهُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ و قرآن
رسن خدا است استوار که ایشان را میکشد بدان بدرگاه قرب خود و میرسند ایشان بآن بدرگاه بتعلق
و تمسک بدان وَهُوَ الذِّكْرُ الْحَكِيمُ و اوست ذکر مشتمل بیان سعادت و کمال مبدا و معاد و ظاهر
و باطن وَهُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ و اوست راه راست که زود ایشان را بمنزل مقصود رساند
هُوَ الَّذِي لَا تَزِيغُ بِهِ الْأَهْوَاءُ قرآن آن چیزیست که میل نمیکند بسبب وی هواهای نفس از
حق بباطل مگر آنکه اتباع کند متشابهات را و ترک کند محکمات او را وَلَا تَلْتَبِسُ بِهِ الْأَلْسِنَةُ
و آمیخته نمیگردد بوی زبانها یعنی مشتبه و مختلط نمیگردد بغیر خود از جهت غایت امتیاز
وی بفصاحت و اسلوب یا مراد آنست که دشوار نمی آید و تنگ نمیگردد بر زبانها از جهت الشراح
و لهاء بتلاوت و التباس پوشیدن کار بر کسی و آمیخته شدن تاریکی با روشنائی وَلَا يَشْبَعُ مِنْهُ
الْعُلَمَاءُ و سیر نمیشوند از وی علما یعنی احاطه نمیکنند علوم ایشان بدان تا بایستند از آن مانند
ایستادن کسی که سیر میشود از طعام و فارغ میگردد از آن یا سیر نمیگردد از تلاوت آن کسی که بداند و
حاضر گردد از سلامت الفاظ و لطافت معانی آن وَلَا يَخْلَقُ عَنْ كَثْرَةِ الرَّدِّ و کهنه نمیگردد از بسیاری
تردد و تکرار و نمیرود رونق و رواج وی و لذت قرائت و استماع وی و یخلق بفتح یا و ضم لام
و با کسر لام نیز روایت است وَلَا تَنْقَضِي عَجَائِبُهُ و تمام نمیشود و بر داخته نمیگردد کارهای شگفت
او و تمام نمیگردد معانی و معارف او از بجهت که سیر نمیشوند از وی علما و کهنه نمیگردد از تکرار هُوَ
الَّذِي لَمْ تَنْتَهِ الْجِنُّ إِذْ سَمِعَتْهُ حَتَّى قَالُوا قرآن چیزیست که باز نیامدند جنیان وقتی که شنیدند از
یعنی باز نیامدند از مدح و ثنای وی و توقف و صبر دست ندادشان تا آنکه گفتند بر سبیل بداهت
و استعجال که إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا بدرستی که ما شنیدیم قرآن شگفت را يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ
که راه مینماید بسوی صلاح کار رشد به ره شدن و باسامان بودن مراشد میان راهها فَآمَنَّا بِهِ
پس ایمان آوردیم بقرآن این نیز مقوله جن و تتمه آیتست مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ کسی که قائل شده بکلمات
گردد و حکم کرد بقرآن راست گفت وَمَنْ حَكَمَ بِهِ عَدَلَ و کسی که حکم کند بوی برفرموده وی عدل
کند وَمَنْ دَعَا إِلَيْهِ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و کسی که دعوت کند و خواند مردم را بسوی قرآن راه
نموده شد بسوی راه راست رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَالدَّارِمِيُّ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ هَذَا حَدِيثٌ إِسْنَادُهُ
مَجْهُولٌ و گفت ترمذی این حدیثی است که اسناد وی مجهول است یعنی بعضی از رجال اسناد وی

مجهول اند

مجهول اند وَفِي الْحَارِثِ مَقَالٌ و در حارث اعور که منتهای اسناد است سخن است نسائی
گفت که قوی نیست و در قولی گفته لا بأس به و شعبی گفته که کذاب است و ابن معین گفته که
ضعیف است و بعضی گفته اند ثقه است وَعَنْ مُعَاذٍ الْجُهَنِيِّ بضم جیم و فتح ها از ثقات تابعین است
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ کسی که بخواند قرآن را
و عمل کند بچیزی که در قرآن است أُلْبِسَ وَالِدَاهُ تَاجًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ پوشانیده شود پدر و مادر او را
افسری روز قیامت ضَوْؤُهُ أَحْسَنُ مِنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ فِي بُيُوتِ الدُّنْيَا لَوْ كَانَتْ فِيكُمْ روشنائی
وی نیکوتر و قوی تر از روشنائی آفتاب باشد در خانهای دنیا اگر میبود آفتاب در خانهای شما یعنی
نزدیک شما و درین مبالغه است در نورانیت وی و بعضی گفته اند که الباس تاج کنایت است از ملک و سیادت
فَمَا ظَنُّكُمْ بِالَّذِي عَمِلَ بِهَذَا پس چیست گمان شما بآن کسی که بخواند و عمل کند بقرآن یعنی پدر و مادر او را بسبب
وی این درجه و این کرامت خواهد شد قیاس توان کرد خود شما که چه مقدار خواهد بود رَوَاهُ
أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُدَ وَعَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَوْ جُعِلَ
الْقُرْآنُ فِي إِهَابٍ ثُمَّ أُلْقِيَ فِي النَّارِ مَا احْتَرَقَ اگر گردانیده میشد قرآن را در پوستی پس
انداخته میشد در آتش نمیسوخت یعنی عظمت شان و شرف او بحدیست که اگر بفرض و تقدیر در
آتش بیندازند نسوزد و لیکن ظهور این کرامت بر دست هر کس نیست و بعضی گفته اند که این
معجزه قرآن بود در زمان کرامت نشان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و متحقق بود و بعضی گفته اند
که مراد نار آخرت است که ممیز است میان حق و باطل و جز بر حق کارگر نیفتد و بعضی گفته اند
که مراد آنست که هر که قرآن خواند و بدان عمل کرد در دوزخ نرود و مراد با هاب پوست آدمی
و بدن اوست و اهاب بکسر همزه جلد غیر مدبوغ را گویند و درین مبالغه دیگر است که فساد
و احتراق بجرم غیر مدبوغ زود سرایت میکند رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ وَعَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ هر که بخواند قرآن را فَاسْتَظْهَرَهُ
پس یاد گیرد آن را فَأَحَلَّ حَلَالَهُ وَحَرَّمَ حَرَامَهُ حلال کرداند حلال آن را و حرام کرداند حرام آن را
یعنی اعتقاد کند و عمل کند بدان أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ میبرد او را خدای تعالی در بهشت
وَشَفَّعَهُ فِي عَشَرَةٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ و قبول کند شفاعت او را در ده کس از اهل بیت وی
كُلُّهُمْ قَدْ وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ همه اهل بیت وی تحقیق واجب شده است مر او را آتش یعنی آنجماعه از
اهل بیت که فاسق اند و مستحق آتش شده اند رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارِمِيُّ

سمعت

وقال الترمذی هذا حدیث غریب وحفص بن سلیمان الراوی لیس هو بالقوی یضعف
فی الحدیث وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لابی بن کعب کیف تقرأ
فی الصلوة گفت آنحضرت مر ابی بن کعب را چگونه قرائت میکنی در نماز یعنی چه میخوانی در نماز
فقرأ ام القرآن پس خواند ابی بن کعب فاتحه را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی
نفسی بیده ما انزلت فی التوریة ولا فی الانجیل ولا فی الزبور پس فرمود بخدا سوگند که فرو
فرستاده نشده است در توریت ونه در انجیل ونه در زبور ولا فی الفرقان مثلها ونه در
قرآن که فاضلتر از همه است مانند ام القرآن وانها سبع من المثانی والقرآن
العظیم الذی اعطیته وام الکتاب سبع المثانی است وقرآن عظیم که داده شده است مرا
تفسیر این در فصل اول در حدیث سعید بن المعلی گذشت رواه الترمذی وروی الدارمی من
قوله وروایت کرده است دارمی از قول وی ما انزلت ولم یذکر ابی بن کعب وذکر نکرده
ابی بن کعب را بلکه گفته است وعن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما انزلت
فی التوریة ولا فی الانجیل ولا فی الزبور ولا فی الفرقان مثلها یعنی ام القرآن الحدیث وقال
الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعلموا القرآن
فاقرؤه بیاموزید قرآن را پس بخوانید آنرا فان مثل القرآن لمن تعلم فقرأ وقام به
پس بدرستی که حال قرآن هر کسی را که آموخت پس خواند قرآن را وقیام بان کرد بدان کمثل
جراب محشو مسکا همچو حال انبانی است که پر کرده شده است بمشک تفوح ریحه کل مکان
میدمد بوی وی بهر جا فوح دمیدن بوی خوش ومثل من تعلمه فرقد وهو فی جوفه وحال کسی که
آموخت قرآن را پس خواب کرد وقیام بان نکرد وحال آنکه قرآن در شکم اوست کمثل جراب
اوکی علی مسک همچو حال انبان مشکیست که بسته شده است سر وی پوشیده نماند که ظاهر حدیث
آنست که مراد بقیام شب برخاستن وخواندن قرآن باشد در نماز شب بقرینه مقابلت
وی برقود که بمعنی خواب است وبعضی از قیام بقرآن عمل بدان مراد دارند ورقود در اکتابت از
غفلت وترک عمل دارند فافهم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من
قرأ حم المؤمن الی الیه المصیر هر کسی بخواند سوره حم را که اورا سوره مؤمن میگویند تا قول وی الیه المصیر
قوله تعالی حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول
لا اله الا هو الیه المصیر وآیة الکرسی وبخواند آیة الکرسی را حین تصبح هنگامی که صبح کند حفظ بهما

حتی یمسی نگاه داشته میشود ببرکت این دو از آفات وبلایای ظاهر وباطن تا آنکه شام کند ومن
قرأ بهما حین یمسی حفظ بهما حتی یصبح وکسی که بخواند آن دورا هنگامی که شام کند نگاه داشته
میشود تا آنکه صبح کند رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن
النعمان بن بشیر ولادت وی بعد از چهارده ماه است از هجرت واو اول مولود است
که زائیده شده انصار را بعد از هجرت واورا و والدین اورا صحبت است قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله کتب کتابا قبل ان یخلق السموات والارض
بالفی عام بدرستی که خدای تعالی نوشت کتابی را یعنی امر کرد ملائکه را بنوشتن آن پیش از آنکه
بیافریند آسمانها وزمین را بدو هزار سال انزل منه آیتین ختم بهما سورة البقرة فرو
فرستاد از آن کتاب دو آیت که ختم کرد بآن دو آیت سوره بقره را تحقیق این کتاب وکتابت وی
با بعد آن در شرح ذکر کرده شده است ولا تقرآن فی دار ثلث لیال فیقربها الشیطان
وخوانده نمیشود آن دو آیت در هیچ سرای سه شب پس آنکه نزدیک شود آن سرای شیطان
رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن ابی الدرداء قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ ثلث آیات من اول الکهف عصم من
فتنة الدجال کسی که بخواند سه آیت را از اول سوره کهف نگاه داشته شود از فتنه
دجال چنانکه نگاه داشته شدند اصحاب کهف از شر جباری که نام او دقیانوس بود ودر
فصل اول هم از ابو الدرداء از حدیث مسلم گذشت که هر که یاد دارد ده آیت از اول سوره
کهف نگاه داشته شود از دجال وتواند که اول بر ده آیت این خاصیت مترتب ساخته باشند
بعد از آن توسیع فضل نموده بر سه آیت ساختند یا در حفظ وقرائت فرق نهند
والله اعلم رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح وعن انس رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لکل شیء قلبا وقلب القرآن یس بدرستی که
هر چیز را دل است ودل قرآن سوره یس گفته اند که دل هر چیز زبده وخلاصه اوست واین
سوره شریفه مشتمل است بر مقاصد قرآن بر وجه اتم واکمل با قصر نظم وصغر حجم آن والله اعلم
ومشایخ گفته اند که چون سه دل جمع گردد دل مومن ودل شب ودل قرآن همه کارها بر آید ومن قرأ
یس کتب الله بقراءتها قراءة القرآن عشر مرات وکسی که بخواند یس را بنویسد خدای
تعالی برای او بسبب خواندن این سوره ثواب خواندن قرآن ده بار رواه الترمذی

والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله قرأ طه ویس قبل ان یخلق السموات والارض بالف عام بدرستی که
خدای تعالی خواند یعنی اظهار کرد سوره طه ویس را پیش از انکه پیدا کند آسمانها را و زمین را
بهزار سال فلما سمعت الملائکة القرآن پس هرگاه که شنیدند فرشتگان قرآءت طه و یس را
وقرآن در اصل مصدر است بمعنی قرآءت بعد از آن اطلاق کردند او را بر مقروء واینجا باین معنی
نیز درست است یا تمام قرآن مراد باشد که طه و یس جزو اویند یا همین طه و یس مراد باشد که
قرآن نام جزو و کل هر دو است قالت گفتند فرشتگان طوبی لامة ینزل علیها خیر و خوبی باد
امتی را که فرو فرستاده شود قرآن که مراد بدان این دو سوره است بر آن امت وطوبی
لاجواف تحمل هذا و خوبی باد مر شکمها و درونها را که بر دارد آن را و حافظ آن گردد وطوبی
لالسنة تتکلم بهذا و خوشی باد مر زبانها را که تکلم کند باین و بخواند این را رواه
الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ حم الدخان فی لیلة
کسی که بخواند حم را که او را سوره دخان میگویند در شبی اصبح یستغفر له سبعون الف ملک
صبح میکند در حالتی که آمرزش میخواهند او را هفتاد هزار فرشته رواه الترمذی وقال هذا
حدیث غریب وعمر بن ابی خثعم بفتح خای معجمه و سکون مثلثه وفتح عین الراوی که
راوی این حدیث است یضعف ضعیف داشته میشود وقال محمد یعنی البخاری هو منکر
الحدیث وگفته است بخاری که عمر مذکور منکر الحدیث است وعنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم من قرأ حم الدخان فی لیلة الجمعة غفر له کسی که خواند سوره دخان را در شب جمعه
آمرزیده میشود مر او را و در این حدیث تخصیص شب جمعه واقع شده و در حدیث سابق
هر شب که خواند شب جمعه یا غیر جمعه پس خواندن شب جمعه اولی است تا حاصل گردد فضیلت یقینا
رواه الترمذی وقال هذا حدیث ضعیف و در بعضی نسخ غریب ضعیف وهشام ابو
المقدام الراوی یضعف وعن العرباض بن ساریة صحابی است از آنها که نازل شده در
ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الایة ان النبی روایت میکند که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم کان یقرأ المسبحات قبل ان یرقد بود که میخواند مسبحات را پیش از
آنکه خواب کند و مسبحات بکسر بای موحده سورتهایی که در اول آنها سبحان یا یسبح یا سبح است
کذا قال الطیبی یقول ان فیهن آیة خیر من الف آیة میگفت آنحضرت که در میان سورتها آیتی

که بهتر از هزار

که بهتر از هزار آیت است وطیبی گفته که این آیت مبهم است چنانچه شب قدر در شبها و ساعت جمعه
والله اعلم و تواند که آخر سوره حشر مراد باشد و وی مذکور و مشهور است در ادعیه ماثوره
و اول سوره حدید تا علیم بذات الصدور نیز مذکور و مشمول این حدیث است بقول طیبی علی الاحتمال
والله اعلم رواه الترمذی وابو داود ورواه الدارمی عن خالد بن معدان بفتح میم
وسکون عین مهمله مرسلا بطریق ارسال زیرا که خالد تابعی است وقال الترمذی هذا حدیث
حسن غریب وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان سورة
فی القرآن ثلثون آیة شفعت لرجل حتی غفر له گفت آنحضرت که سوره ایست در قرآن
که سی آیت است شفاعت کرد مر مردی را تا آنکه آمرزیده شد مر آن مرد را وهی و آن سوره
کدام است تبارک الذی بیده الملک رواه احمد والترمذی وابو داود والنسائی
وابن ماجه وعن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی گفت ابن عباس رضی الله عنهما
زد بعضی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم خباءه علی قبر خیمه خود را الخباء بکسر خای
معجمه ممدود خیمه و در بعضی نسخ خبارة بتا در آخر وهو لا یحسب انه قبر و وی گمان نمیبرد که آن
قبر است فاذا فیه انسان یقرأ پس ناگاه در آن قبر آدمی است که میخواند سوره تبارک
الذی بیده الملک حتی ختمها تا آنکه ختم کرد این سوره را فاتی النبی پس آمد وی پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم فاخبره پس خبر داد آنحضرت را باین حال فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم هی المانعة این سوره مانع است یعنی منع کننده وباز دارنده است
عذاب را از خواننده خود هی المنجیة این سوره رستگاری دهنده است خواننده خود را
تنجیه من عذاب الله رستگاری میدهد او را از عذاب خدا رواه الترمذی
وقال و گفت ترمذی هذا حدیث غریب وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان
لا ینام حتی یقرأ روایت است از جابر رضی الله عنه که آنحضرت بود که خواب نمیکرد تا
آنکه میخواند الم تنزیل و تبارک الذی بیده الملک رواه احمد والترمذی والدارمی وقال الترمذی
وگفت ترمذی هذا حدیث صحیح وکذا فی شرح السنة وهمچنین گفته است محی السنة در شرح السنة
که این حدیث صحیح است وفی المصابیح غریب و در مصابیح گفته است که این حدیث غریب است
مگر گفته ایم که غرابت با صحت منافات ندارد مگر آنکه مراد بغرابت شاذ باشد وعن ابن عباس و
انس بن مالک قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا زلزلت تعدل نصف القرآن گفت ابن عباس

وانس که گفت آنحضرت سورهٔ اذا زلزلت برابر است نصف قرآن را و ثواب قرائة وی ثواب قرائت نصف قرآن است و قل هو الله احد تعدل ثلث القرآن و قل یا ایها الکافرون تعدل ربع القرآن برابر است ربع قرآن را و در توجیه بودن اذا زلزلت نصف قرآن گفته اند که قرآن بیان مبداء و معاد میکند و درین سوره بیان معاد است و وجه بودن قل هو الله احد ثلث قرآن سابق معلوم شد اما وجه بودن قل یا ایها الکافرون ربع قرآن آنست که قرآن مشتمل است بر تقریر توحید و نبوت احکام و قصص و این سوره محتویست بر اول زیرا که برآرت از شرک اثبات توحید است والله اعلم رواه الترمذی وعن معقل بن یسار بفتح تحتیه و تخفیف مهمله صحابی است از اهل بیعة الرضوان روایت میکند از وی حسن بصری و غیر وی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من قال حین یصبح ثلاث مرات گفت آنحضرت هر که بگوید هنگامی که صبح کند سه بار اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم فقرا ثلث آیات من آخر سورة الحشر پس بخواند سه آیت از آخر سورهٔ حشر از قول وی سبحانه هو الله الذی لا اله الا هو تا آخر سوره وکل الله به سبعین الف ملک وکیل کرداند خدا تعالی بوی هفتاد هزار فرشته را توکیل وکیل گردانیدن و گذاشتن کار را بکسی یصلون علیه حتی یمسی درود میفرستند این هفتاد هزار فرشته بروی و دعا میکنند وامرزش میخواهند مرا ورا تا آنکه شام کند وان مات فی ذلک الیوم مات شهیدا و اگر میرد آن کس در آن روز میمیرد شهید و می یابد ثواب شهید را ومن قالها حین یمسی کان بتلک المنزلة و کسی که بگوید این آیات را هنگامی که شام میکند باشد بهمان منزلت که در صباح ذکر کرده شد از توکیل هفتاد هزار فرشته و صلوة ایشان بروی و شهید مردن اگر میرد در آن شب رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من قرا کل یوم مائتی مرة کسی که بخواند هر روز دویست بار قل هو الله احد محی عنه ذنوب خمسین سنة محو کرده شود از وی گناهان پنجاه سال محو پاک کردن نبشته و نقش از لوح الا ان یکون علیه دین مگر آنکه باشد بروی وامی رواه الترمذی والدارمی وفی روایته خمسین مرة و در روایت دارمی خواندن وی پنجاه بار واقع شده ولم یذکر الا ان یکون علیه دین و ذکر نکرده است دارمی این استثنا را و این استثنا دو معنی دارد یا آنکه این گناه که دین است محو کرده نمیشود و دین را گناه گفت بجهة تغلیظ و تشدید دیگر آنکه بر تقدیر وجود دین گناهان محو کرده نمیشود و قرآت این سوره تاثیر نمیکند والله اعلم وعنه عن النبی صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینام علی فراشه فنام علی یمینه کسی که

برابر است ثلث قرآن را …

بفتح میم و سکون عین و کسر قاف

خواهد که خواب کند بر جامهٔ خواب خود پس خسپد بر جانب راست خود ثم قرا مائة مرة قل هو الله احد پس بخواند صد بار قل هو الله احد اذا کان یوم القیمة یقول له الرب وقتی که باشد روز قیامت میگوید مر او را پروردگار یا عبدی ادخل علی یمینک الجنة ای بنده من درای جانب راست خود بهشت رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقرا روایت است از ابی هریره رضی الله عنه که آنحضرت شنید مردی که میخواند قل هو الله احد فقال وجبت پس گفت آنحضرت وجبت واجب گشت قلت ما وجبت گفتم من چه چیز واجب شد قال الجنة گفت آنحضرت بهشت واجب شد رواه مالک والترمذی والنسائی وعن فروة بن نوفل بفتح فا و سکون و تابعی است و بعضی گفته اند که مر او را صحبت است عن ابیه روایت میکند از پدرش نوفل که صحابی است انه قال که پدرش گفت یا رسول الله علمنی شیئا اقوله اذا اویت الی فراشی بیاموزان مرا چیزی که بگویم آنرا وقتی که پناه آرم بسوی جامه خواب خود یعنی بخوانم در وقت خواب رفتن فقال پس گفت آنحضرت اقرا بخوان قل یا ایها الکافرون فانها براءة من الشرک زیرا که این سوره بیزار است از شرک یعنی ترک عبادت آنچه عبادت میکنند کافران پس در خواب روی تو بری از شرک و پاک از آلایش آن و اگر میری بر توحید میری رواه الترمذی وابو داود والدارمی وعن عقبة بن عامر قال بینا انا اسیر مع رسول الله در اثنای آنکه من سیر میکنم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بین الجحفة میان جحفه بضم جیم و سکون حای مهمله و فا والابواء و میان ابوا بفتح همزه و سکون موحده و بکسر همزه نیز آمده هر دو موضع اند میان مکه و مدینه زادهما الله تکریما و تشریفا اذ غشیتنا ریح وظلمة شدیدة ناگاه پوشید ما را باد و تاریکی سخت فجعل رسول الله پس گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتعوذ که پناه میجوید باعوذ برب الفلق و اعوذ برب الناس و در بعضی از روایات فقهیه آمده است که ترک قل از ین دو سوره جایز است و این حدیث سند وی میتواند شد ویقول و میگوید آنحضرت یا عقبة تعوذ بهما ای عقبه پناه میجوی باین دو سوره فما تعوذ متعوذ بمثلهما پس پناه نجسته است هیچ پناه جوینده بمانند این دو سوره یعنی این دو سوره در تعوذ بی مانند اند رواه ابو داود وعن عبد الله بن خبیب بضم خای معجمه و فتح موحده صحابیست جهنی حلیف انصار قال گفت خرجنا فی لیلة مطر وظلمة شدیدة بیرون آمدیم در شب باران و تاریکی سخت نطلب رسول الله

در حالیکه میرفتیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلّم فادرکناه پس رسیدیم آنحضرت را فقال پس گفت آنحضرت قُل بگو یعنی بخوان قُلتُ پس گفتم من ما اقولُ چه گویم یعنی چه خوانم قالَ گفت آنحضرت بخوان قُل هُوَ اللهُ اَحَدٌ وَ المُعَوِّذَتَین و بخوان معوذتین بضم میم و کسر واو مراد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است حِینَ تُصبِحُ وَ حِینَ تُمسِی در هنگامی که صبح کنی و هنگامی که شبانگاه کنی ثَلٰثَ مَرّاتٍ سه بار تَکفِیکَ مِن کُلِّ شَیٍٔ بسندگی میکند ترا از هر چیز یعنی دفع میکند هر آفت و بلا را. رَوَاهُ التِّرمِذِیُّ وَ اَبُو دَاوُدَ وَ النَّسَائِیُّ وَ عَن عُقبَةَ بنِ عَامِرٍ قَالَ قُلتُ گفت گفتم یَا رَسُولَ اللهِ اَقرَاُ سُورَةَ هُودٍ وَ سُورَةَ یُوسُفَ آیا بخوانم سوره هود یا سوره یوسف را یعنی بقصد تعوذ و دفع بدی قَالَ گفت آنحضرت لَن تَقرَاَ شَیئًا اَبلَغَ عِندَ اللهِ هرگز نخوانی تو چیزی را رساتر و تمامتر در باب تعوذ مِن قُل اَعُوذُ بِرَبِّ الفَلَقِ که در وی تعوذ است از شر تمامه مخلوقات عموما و خصوصا. رَوَاهُ اَحمَدُ وَ النَّسَائِیُّ وَ الدَّارِمِیُّ

الفصل الثالث

عَن اَبِی هُرَیرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ سَلَّمَ اَعرِبُوا القُرآنَ اعراب کنید قرآن را و اظهار کنید معانی آنرا و اعراب در لغت بمعنی بیان و اظهار آید و حرکات و سکنات را که نحویان اعراب میگویند هم بجهة آن میگویند که ظاهر و مبین میگردد بآن معانی و در آن شریک است هر که زبان عرب را میداند بعد از آن بیان فرمود آنچه مخصوص است باهل شریعت و مسلمانان بقول خود وَ اتَّبِعُوا غَرَائِبَهُ و پیروی کنید غرایب قرآن را و تفسیر کرد غرایب را بفرایض و حدود و فرمود وَ غَرَائِبُهُ فَرَائِضُهُ وَ حُدُودُهُ و غرایب قرآن فرایض اوست یعنی احکام واجبه و حدود اوست یعنی سنن و آداب و تسمیهٔ آنها بغرایب بجهة آن باشد که مخصوص صاحب اهل دین و از جهة آنکه ایمان غریب است پس احکام وی نیز غریب باشد و طیبی گفته که مراد بفرایض احکام و حدود وی مقدرات و مواریث است و بحدود احکام با مراد بفرایض آنچه واجب است بر مکلف اتباع آن و بحدود اسرار و رموز چنانکه لکل آیة ظهر و بطن انتهی و عَن عَائِشَةَ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ سَلَّمَ قَالَ قِرَاءَةُ القُرآنِ فِی الصَّلٰوةِ اَفضَلُ مِن قِرَاءَةِ القُرآنِ فِی غَیرِ الصَّلٰوةِ خواندن قرآن در نماز بهتر است از خواندن آن در غیر نماز افضل حالات قرائت قرآن خواندن اوست در نماز ایستاده بعد از آن نشسته وَ قِرَاءَةُ القُرآنِ فِی غَیرِ الصَّلٰوةِ اَفضَلُ مِنَ التَّسبِیحِ وَ التَّکبِیرِ و خواندن قرآن در غیر نماز بهتر است از تسبیح و تکبیر و تحمید اگرچه در نماز باشند زیرا که تسبیح و تکبیر و تحمید و تهلیل همه جز و قرانند و لهذا افضل داده اند قیام نماز را از رکوع

و سجود بجهة اشتمال قیام بر قراءة قرآن وَ التَّسبِیحُ اَفضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ و تسبیح و تحمید و ذکر خدا فاضلتر است از صدقه و صرف مال در راه خدا مشهور آنست که عبادت متعدیه که نفع آن بغیر رسد از عبادات لازمه که نفع آن مخصوص بفاعل باشد و لیکن این حکم باید که مخصوص بغیر ذکر باشد و ذکر از آن مستثنی بود و ذکر خدا اکبر و بزرگتر است از همه چنانکه در احادیث صحیح آمده که ذکر فاضلتر و بهتر است از انفاق ذهب و فضه در راه خدا و احادیث درین باب بسیار است و این حدیث که در کتاب مذکور است یکی از آنها است فتدبر وَ الصَّدَقَةُ اَفضَلُ مِنَ الصَّومِ و صدقه دادن در راه خدا و مال صرف کردن بهتر است از روزه داشتن و امساک کردن و گفته اند که در صوم امساک مال است از نفس بعد از آن صرف کردن بر آن و در صدقه صرف کردن مال است بر غیر چنانکه گفته است

نظم

و گرنه چه حاجت که زحمت بری

ز خود باز گیری و هم خود خوری

وجهة افضلیت صوم که اشارت کرده شد بدان بحدیثی که در کتاب صوم گذشت که هر عمل بنی آدم یکی بده است مگر روزه که این برای من است و من جزا میدهم بآن که باقی است و شک نیست که اختلاف جهات و حیثیات معتبر است در امثال این مسایل و باین اشارت کرد بقول خود وَ الصَّومُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ و روزه داشتن سپر است از آتش دوزخ و سبب حفظ و نگاهداشتن از آفات شهوات و کید شیطان که سبب دخول نار اند و گفت طیبی که چون نظر کرده شود بذات عبادت نماز فاضلتر و چون نظر کنند بهر یکی بحسب اثر و خاصیت آن صوم افضل بود انتهی وَ عَن عُثمَانَ بنِ عَبدِ اللهِ بنِ اَوسٍ بفتح همزه و سکون واو الثَّقَفِیِّ بفتح مثلثه و قاف عَن جَدِّهِ روایت میکند عثمان از جد خود که اوس است و عثمان تابعی و اوس صحابی است قَالَ گفت اوس قَالَ رَسُولُ اللهِ گفت پیغمبر خدا صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ سَلَّمَ قِرَاءَةُ الرَّجُلِ القُرآنَ فِی غَیرِ المُصحَفِ اَلفُ دَرَجَةٍ ثواب خواندن مرد قرآن را در غیر مصحف یعنی از بر خواندن هزار درجه دارد وَ قِرَاءَتُهُ فِی المُصحَفِ تُضَعَّفُ عَلَی ذٰلِکَ اِلٰی اَلفَی دَرَجَةٍ و ثواب خواندن وی در مصحف زیاده کرده میشود بر ثواب خواندن از بر تا دو هزار درجه از جهة زیادتی ثواب نظر کردن در مصحف و مس کردن و برداشتن آن و بتحقیق وارد شده است که نظر کردن در مصحف عبادت است و بسیاری از صحابه و سلف در مصحف میخواندند و آورده اند که عثمان را رضی الله عنه دو مصحف پاره شد از جهة کثرت قرائت وی در آن و نووی گفت که این حکم علی الاطلاق نیست بلکه اگر قاری را در یاد خواندن تدبر و تفکر و جمعیت قلب بیشتر از خواندن در مصحف

یعنی بیان کنید

فاضلتر است

است از صدقه و از صوم

حاصل کرده باشد خواندن افضل باشد واگر هر دو برابر باشد خواندن در مصحف افضل بوده طیبی گفته که
تمکن و قدرت بر تفکر و استنباط معانی در صورت قرائت از مصحف بیشتر است و در کلیت این سخن نظر است
وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان هذه القلوب تصدأ کما یصدأ الحدید بدرستی
که این دلهای مردم زنگ میگیرد و تیره میگردد چنانکه زنگ میگیرد آهن اذا اصابه الماء وقتی که برسد
آهن آب قیل گفته شد یا رسول الله وما جلاؤها چیست سبب روشنی و صقالت وی قال کثرة
ذکر الموت وتلاوة القرآن گفت آنحضرت موجب جلای قلوب بسیار یاد کردن مرگ و تلاوت قرآن است
تلاوة برفع است و بجر نیز روایت کرده اند و بر وجه اول مراد اصل تلاوت باشد قطع نظر از کثرت آن
روی البیهقی الاحادیث الاربعة فی شعب الایمان وعن ایفع بفتح همزه و سکون تحتانیه و بفا
ابن عبد الکلاعی بفتح کاف و خفت لام و عین مهمله منسوب بنی الکلاع که موضعی است از یمن صحابی است
رئیس قوم خود بوده آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را نزد خود طلبید پس هجرت کرد و مسلمان شد
قال گفت ایفع که قال رجل گفت مردی یا رسول الله ای سورة القرآن اعظم کدام سوره قرآن
بزرگتر است قال گفت آنحضرت قل هو الله احد بزرگتر است سابقا گذشت که اعظم سوره
در قرآن فاتحة الکتاب است و معتبر تعدد جهات و حیثیات است چنانکه گفتیم قال گفت آن مرد
فای آیة فی القرآن اعظم پس کدام آیت در قرآن بزرگتر است قال آیة الکرسی فرمود آیة الکرسی
بزرگتر است که الله لا اله الا هو الحی القیوم است قال فای آیة یا نبی الله تحب ان
تصیبک وامتک گفت آن مرد پس کدام آیت ای پیغمبر خدا دوست میداری که برسد
خیر و دعای او ترا و امت ترا قال خاتمة سورة البقرة فانها من خزائن رحمة الله تعالی زیرا که
آن از خزینهای رحمت خدای تعالی است من تحت عرشه از زیر عرش وی تعالی اعطاها
هذه الامة داده است آنرا باین امت مرحومه لم تترک خیرا من خیر الدنیا والآخرة
نگذاشته این خاتمه هیچ خیری از خیر دنیا و آخرت الا اشتملت علیه مگر آنکه مشتمل است بر وی
و در گرفته و بیان کرده است آنرا پس قول وی آمن الرسول اشارت است بایمان و تصدیق
وسمعنا واطعنا باسلام و احکام ظاهر و الیک المصیر بجزای عمل در آخرت و لا یکلف الله
نفسا الخ بمنافع دنیویه و اخرویه رواه الدارمی وعن عبد الملک بن عمیر بضم عین و فتح میم
مرسلا بطریق ارسال زیرا که وی تابعی است ثقه و قاضی کوفه بوده بعد از شعبی قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی فاتحة الکتاب شفاء من کل داء فاتحه شفاست از هر

درد جسمانی و روحانی اگر بنظر ایمان و یقین بخوانند رواه الدارمی والبیهقی فی شعب الایمان وعن عثمان
بن عفان قال من قرأ آخر آل عمران کسی بخواند آخر سوره آل عمران از قول وی تعالی ان
فی خلق السموات والارض تا آخر فی لیلة در شبی کتب له قیام لیلة نوشته میشود
مر آنکس را ثواب بیداری شب و نماز کردن وی یعنی ثواب تهجد و خواندن این آیات بعد از برخاستن
از خواب برای تهجد مشهور و مذکور است در احادیث وعن مکحول روایت از مکحول شامی که
از مشاهیر تابعین است قال گفت من قرأ سورة آل عمران یوم الجمعة صلت علیه الملائکة
الی اللیل کسی بخواند سوره آل عمران از روز جمعه درود میفرستند بر آنکس و استغفار میکنند مر او را
فرشتگان تا شب رواهما الدارمی روایت کرد این هر دو حدیث را دارمی وعن جبیر بضم جیم
وفتح موحده و سکون تحتیه بن نفیر بضم نون و فتح فا و سکون یا و را در آخر از ثقات
تابعین شام است از مخضرمین است جاهلیت و اسلام هر دو را دریافته ان رسول الله
روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت ان الله ختم سورة البقرة
بآیتین بدرستی که خدای تعالی ختم کرده سوره بقره را بدو آیت اعطیتهما من کنزه الذی تحت
العرش داده شده ام این دو آیت مرا از گنج خدا که زیر عرش اوست فتعلموهن بیاموزید
آن کلمها را که در آن آیت است وعلموهن نساءکم و بیاموزانید آنها را زنان خود را و اهل
خود را فانها صلوة زیرا که آن کلمها که در آن دو آیت اند استغفار اند چنانکه در صلوة ملائکه آمده
وقربان بضم قاف و کسر آن سبب قرب اند بجناب صمدیت زیرا که ذکر اند و دعاء و دعا اند شامل مطالب
دنیا و آخرت رواه الدارمی مرسلا وعن کعب روایت است از کعب بن مالک که صحابی مشهور است
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اقرءوا سورة هود یوم الجمعة بخوانید سوره هود در روز جمعه
ذکر جزا و ثواب آن نکرد از جهة ظهور آن یا اشارت بکثرت و عدم احصای آن رواه الدارمی
وعن ابی سعید ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من قرأ سورة الکهف فی یوم الجمعة اضاء
له من النور ما بین الجمعتین روایت است از ابی سعید خدری که آنحضرت گفت کسی بخواند سوره کهف را
در روز جمعه روشن میکرد برای وی نور را مانع هدایت در میان دو وقتی که میان دو جمعه است رواه
البیهقی فی الدعوات الکبیر وعن خالد بن معدان بفتح میم و سکون عین از ثقات تابعین شام است
هفتاد تن از صحابه را دریافته قال گفت بروایت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
اقرءوا المنجیة بخوانید سوره که رستگاری دهنده است از عذاب دنیا و آخرت وهی الم تنزیل

وآن سوره الم تنزیل است که در وی آیت سجده است فانه بلغنی ان رجلا کان یقرؤها زیرا که بدرستی که
مرا رسیده است که مردی بود که میخواند آنرا ما یقرأ شیئا غیرها نمیخواند هیچ چیز را جز این سوره
یعنی یکرد انیده بود برای خود وردی جز این سوره وکان کثیر الخطایا وبود آنمرد بسیار گناهان
فنشرت جناحها علیه پس پر افکنده کرد این سوره بازوی خود را برآن مرد یعنی آمد و بروی افتاد و در
پناه خود گرفت کنایت است از ظهور ثواب و نتیجه خواندن آن قالت رب اغفر له پس شفاعت
کرد این سوره و گفت ای پروردگار من بیامرز مر او را فانه کان یکثر قراءتی پس بدرستی که آن مرد بود
که بسیار میکرد خواندن مرا فیشفعها الرب تعالی فیه پس قبول کرد شفاعت او را پروردگار تعالی
در حق آنمرد وقال اکتبوا له بکل خطیئة حسنة و گفت پروردگار بفرشتگان بنویسید برای
این مرد بهر بدی نیکی یعنی بدیهای او را بیامرزید و نیکیهای او را بنویسید بلکه بدهید بدل بدی نیکی و ثابت
کنید بدل عقاب ثواب وارفعوا له درجة و بعفو گناهان اکتفا نکنید بلکه بلند گردانید برای وی درجه
وقال ایضا و گفت نیز انها تجادل عن صاحبها فی القبر بدرستی که این سوره خصومت میکند در قبر
از جانب خواننده خود که ملازمت میکرد خواندن آنرا تقول جدال انچنین میکند که میگوید اللهم و ما
ان کنت من کتابک فشفعنی فیه خداوندا اگر هستم من سوره از کتاب تو پس قبول کن شفاعت
مرا در حق وی وان لم اکن من کتابک فامحنی عنه و اگر نیستم من از کتاب تو پس محو کن مرا از
کتاب وانها تکون کالطیر و بدرستی که این سوره میگردد بقدرت الهی همچو جانور پرنده تجعل
جناحها علیه میگرداند و می اندازد بازوی خود را بر خواننده خود فتشفع له پس شفاعت میکند مر او را
فتمنعه من عذاب القبر پس منع میکند او را از عذاب گور وقال فی تبارک مثله و گفت
در سوره تبارک الذی بیده الملک مانند این وکان خالد لا یبیت حتی یقرأهما و بود خالد
بن معدان که راوی این حدیث است شب نمیکرد و بخواب نمیرفت تا آنکه میخواند این دو سوره را وقال
طاوس و گفت طاوس یمانی که از مشاهیر تابعین است فضلتا علی کل سورة فی القرآن
تفضیل داده شده اند این دو سوره بر هر سوره که در قرآن است بستین حسنة بشصت نیکی
رواه الدارمی روایت کرد این را دارمی و این دو حدیث که دارمی آنرا روایت کرده است
مولف آنرا جمع کرده و قول طاوس نیز حدیث دیگر است که دارمی آنرا روایت کرده و این احادیث
مرسل اند ولیکن در حکم مرفوع اند زیرا که این اخبار معلوم نشده مگر از جانب رسول چنانکه در اول حدیث
اشارت کردیم بآن وعن عطاء بن ابی رباح بفتح را و تخفیف بای موحده تابعی است از اعلام

علما و اجل

علما و اجلّ فقها و ثقه و کثیر الحدیث است امام ابو حنیفه گفت ندیدم من از آنها که دیدم کسی را
فاضلتر از عطا بن ابی رباح و بود وی رضی الله عنه اسود اعور افطس اشل اعرج و در آخر عمر اعمی
شنید حدیث از ابن عباس و ابی هریره و ابی سعید و جابر و ابن عمر و عائشه رضی الله تعالی عنهم
هشتاد و هشت سال عمر یافت و در سنه صد و پانزده از عالم رفت قال بلغنی ان رسول الله
گفت رسید مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال من قرأ یس فی صدر النهار قضیت حوائجه
گفت کسی که بخواند سوره یس در اول روز بر آورده شود حاجتهای وی رواه الدارمی مرسلا
وعن معقل بفتح میم و سکون عین مهمله و کسر قاف بن یسار بفتح تحتانیه و سین مهمله المزنی
بضم میم و فتح زای معجمه و بنون نسبت بمزینه که نام قبیله است صحابی است از اهل بیعت الرضوان
روایت کرد از وی حسن بصری و غیر وی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من قرأ یس
ابتغاء وجه الله تعالی کسی که بخواند سوره یس را از برای طلب رضای خدا ابتغای غفر له
ما تقدم من ذنبه آمرزیده شود مر او را چیزی که پیش رفته است از گناه وی فاقرؤها
عند موتاکم پس بخوانید آنرا نزد مردهای خود یعنی آنها که مشرف موت باشند یا بشنوانید
ایشان را و بگذرانید معانی آنرا بر دلهای ایشان و ظاهر عبارت حدیث در آنست که
موقوف است بر ابن مسعود فتدبر پس گردد در حکم قرآءت و گردد سبب مغفرت ذنوب و احتمال
دارد که مر خواندن این سوره را خاصیتی باشد در غفران ذنوب کسی که مشرف گردد بر موت و خوانده
شود نزد وی رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن عبد الله بن مسعود انه قال روایت است
از ابن مسعود که میگفت ان لکل شیء سناما بدرستی که هر چیز را رفعت و بلندیست و ان
سنام القرآن سورة البقرة و بلندی قرآن سوره بقره است سنام بفتح سین مهمله در اصل
کوهان شتر بعد از آن استعاره کرده شد هر چیز بلند را بعد از آن استعاره کرده شد رفعت
و بلندی را وان لکل شیء لبابا و بدرستی که هر چیز را خلاصه است وان لباب القرآن
المفصل و بدرستی که خلاصه قرآن مفصل است و آن از اول حجرات است تا آخر
قرآن بقول مشهور و در اینجا اقوال است که در باب القراءة از کتاب الصلوة گذشت
رواه الدارمی وعن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول لکل شیء عروس و عروس القرآن الرحمن روایت است از امیر المومنین علی رضی الله عنه
که وی گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت هر چیز را عروس است و عروس قرآن سوره الرحمن است

یا بالفتح ثمن و مهر و نفقه است دیگر را و مراد اینجا حسن و جمال است که لازمهٔ عروس است
و آن بتکرار قول اوست که قوله تعالی فبای آلاء ربکما تکذبان است که حسن و جمال خاص جنی تجدد
و مراد بشیء چیزی است که مناسب آنست که اضافت کرده شود بسوی وی عروس وعن ابن مسعود
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ سورة الواقعة فی کل لیلة لم تصبه فاقة ابدا
کسی که بخواند سوره اذا وقعت را در هر شب نرسد او را فاقه فی الصراح فاقه درویشی و حاجتمند
شدن و کان ابن مسعود یأمر بناته یقرأن بها کل لیلة و بود ابن مسعود که میفرمود دختران
خود را بخواندن این سوره هر شب بدانکه شارع ترغیب کرده ببعضی عبادات که عبادات آن
موثر و نافع اند در امور دنیویه نیز که حصول آنها محمود و معین است در دین تا بهر تقدیر مشغول
باشند بعبادت بهر وجه که باشد و این مورث محبت است بآن عبادات و محبت
آن مفضی است بمحبت کسی که آورده است آنها را زیرا که محبت منعم جبلی است و از اینجهت است
امتنان وی تعالی بقول خود امدکم بانعام و بنین و جنات و عیون و زروع و مانند آن
رواهما البیهقی روایت کرده این هر دو حدیث را بیهقی فی شعب الایمان وعن علی
رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یحب هذه السورة
بود آنحضرت که دوست میداشت این سوره را که سبح اسم ربک الاعلی گفته اند که
دوست داشتن از جهة قول حق سبحانه و تعالی است که ان هذا لفی الصحف الاولی صحف
ابراهیم و موسی که شاهد است بر حقانیت قرآن و رد است بر مشرکان و اهل کتاب
رواه احمد وعن عبد الله بن عمرو قال اتی رجل النبی گفت آمد مردی به پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فقال اقرئنی پس گفت آن مرد بخوانان مرا یا رسول الله فقال پس گفت آنحضرت
اقرأ ثلثا من ذوات الر بخوان سه سوره از سورتهایی که مصدر است بالر و آن
پنج سوره اند و در نسخه من ذوات الرا یعنی آن سورتها که مصدر اند برا و در اینجا الم نیز
داخل میشود فقال پس گفت آن مرد در اعتذار از عدم قرائت این سوره کبرت سنی
بزرگ شد سال عمر من و اشتد قلبی و سخت شد دل من که نگاه نمیتوانم داشت و غلظ
لسانی و درشت و سطبر شد زبان من قال فاقرأ ثلثا من ذوات حم گفت آنحضرت
پس بخوان سه سوره از آن سور که حم است در اول وی فقال مثل مقالته پس گفت آنمرد مانند
سخن خود که گفته بود در اعتذار قال الرجل گفت آنمرد یا رسول الله اقرئنی سورة جامعة

بخوانان م

بخوانان مرا سوره را که فراهم آرنده است همه مطالب دینیه را از خیرات و ثواب و عقاب
فاقرأه رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا زلزلت الارض حتی فرغ منها پس خوانانید آنمرد را
آنحضرت سوره اذا زلزلت الارض تا آنکه فارغ شد یعنی تا آخر وی خواند که فمن یعمل مثقال ذرة
خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره و جامعیت که آن مرد میخواست در ینجاست فقال الرجل
والذی بعثک بالحق لا ازید علیها ابدا پس گفت آن مرد سوگند بآن خدای که فرستاده است ترا
براستی زیاده نمیکنم برین مقدار و هیچ چیز را همیشه در الفاظ و نصیحت و عمل ثم ادبر الرجل پس پشت داد
و برفت آن مرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افلح الرویجل مرتین
رستگاری و فیروزی یافت این شخص و رویجل بضم را و فتح واو و کسر جیم تصغیر راجل است بمعنی پیاده
یا تصغیر رجل است بمعنی مرد و تصغیر اینجا برای تعظیم است یا تعطف رواه احمد و ابوداود
وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا یستطیع احدکم ان یقرأ الف
آیة فی کل یوم آیا نمیتواند یکی از شما که بخواند هزار آیت در هر روز قالوا ومن یستطیع ان
یقرأ الف آیة فی کل یوم گفتند صحابه که کی میتواند که بخواند هزار آیت هر روز و التزام کند
بر آن با وجود موانع و اعمال دیگر یعنی از هر کس نمی آید قال گفت آنحضرت اما یستطیع احدکم
ان یقرأ الهکم التکاثر آیا نمیتواند یکی از شما که بخواند سوره الهکم التکاثر را یعنی
اگر این سوره را بخواند ثواب خواندن هزار آیت بیابد و سر این عدد موکول بعلم شارع است
و همچنین سر اعداد که در احکام شرع وارد است حقیقت آن را جز شارع کسی نداند رواه
البیهقی فی شعب الایمان وعن سعید بن المسیب مرویست از سعید بن المسیب که از کبار
تابعین است مرسلا بطریق ارسال عن النبی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت
آنحضرت من قرأ کسی که بخواند قل هو الله احد عشر مرات ده بار بنی له بها قصر فی
الجنة برآورده شود برای وی کوشکی در بهشت ومن قرأ عشرین مرة بنی له بها
قصران فی الجنة و کسی که بخواند آنرا بیست بار برآورده شود برای وی دو کوشک در بهشت
ومن قرأها ثلثین مرة بنی له بها ثلث قصور فی الجنة و کسی که بخواند آنرا سی بار بنا کرده شود
برای وی سه قصر در بهشت فقال پس گفت عمر بن الخطاب والله یا رسول الله اذا لنکثرن
قصورنا اکنون جمع کنیم ثواب خواندن این سوره اینچنین است هر آینه بسیار میخوانم این سوره را و بسیار
میگردانم بسبب خواندن آن قصرها جمع را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الله اوسع من ذلک

خدا از فراخی رحمت او آن یعنی قدرت خدا و رحمت او و فضل او وسیع است پس تعجب مکن و دور مپندار
آنرا که ای قال الطیبی و ظاهر آنست که مقصود عمر رضی الله عنه اظهار تعجب و رغبت در تکثیر این ثواب
جزیل با این عمل قلیل است نه تعجب و استبعاد چنانکه ظاهر قول وی ذلک کثیر دلالت دارد بر آن
پس معنی جواب آن باشد که ثواب خدا و فضل وی وسیع تر از آنست پس رغبت کنید و براه
تعجب نروید نعم در ذهن آدمی از تعجبی از آن هست و جواب نفی از آن نیز متضمن است اما اقتصار بر آن
وضم استبعاد بدان چنانکه طیبی گفته خوب نیست پوشیده نماند که عبارت مطلق است
که یکبار در عمر بخواند یا هر روز ورد سازد والله اعلم و فضله واسع رواه الدارمی وعن
الحسن مرسلا ان النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت است از حسن بصری بطریق ارسال که آنحضرت
گفت من قرأ فی لیلة مائة آیة لم یحاجه القرآن تلک اللیلة کسی که بخواند در شبی صد آیت
محاجات نکند و خصم نشود او را قرآن در آن شب یعنی قرآن خصم میشود مر کسی را که نخواند او را
و ملازمت وی نکند پس این قدر که صد آیت است در دفع خصومت قرآن و ادای حق وی
در آن شب بسنده است ومن قرأ مائتی آیة کتب له قنوت لیلة و کسی که بخواند در شبی دویست
آیت نوشته میشود برای وی قنوت شب و قنوت بمعنی طاعت و قیام و دعا و خشوع بیاید
ومن قرأ فی لیلة خمسمائة الی الالف اصبح وله قنطار من الاجر و کسی که بخواند در شبی پانصد
آیت تا هزار آیت صبح میکند در حالی که مر او راست قنطاری از اجر قالوا وما القنطار گفتند
صحابه و چیست قنطار قال گفت آنحضرت اثنا عشر الفا قنطار مال کثیر مقدار دوازده هزار و در
قاموس گفته قنطار وزن چهل اوقیه از طلا یا هزار و دویست دینار یا پر پوست گاو از طلا
یا نقره و مقصود مبالغه است در کثرت ثواب و شک نیست که معنی خیر است و ادخل است دران
و طیبی گفته است که قنطار هزار و دویست اوقیه و اوقیه بهتر از آنچه میان آسمان و زمین
و تواند که ضمیر قالوا برای اصحاب حسن باشد و قال برای حسن رواه الدارمی باب
آداب التلاوة در اکثر نسخ باب بی ترجمه و عنوان واقع شده چنانکه عادت مؤلف است
در ذکر متممات و لواحق ما سبق و در بعضی نسخ باب آداب التلاوة و درس القرآن و تلاوة القرآن
است بر سبیل تتابع و توالی چنانکه در اوراد و وظایف میباشد و قراءت قرآن بر مشایخ
برای تعلیم تجوید ادا میگویند و قراءت عامتر و همه را شامل است و درس نیز بمعنی قراءت است
و مدارسه میان دو کس یا زیاده میباشد الفصل الاول عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعاهدوا

فی لیلة

القرآن

القرآن تیمار دارید و تازه کنید عهد و پیمان با قرآن و مراد تحفظ و نگاهداشت قرآن است
بقراءت و مواظبت بر آن تا از دل نرود و فراموش نگردد و تعاهد میان دو کس باشد
و ذکر آن اشارتست بآنکه چون بنده عهد قرآن را تازه دارد و خدمت وی کند قرآن نیز
عهد او نگاهدارد و محفوظ ماند فوالذی نفسی بیده پس سوگند بخدایی که بقای ذات من در دست
قدرت اوست لهو اشد تفصیا من الابل فی عقلها هر آینه قرآن سخت تر است از وی در
شدن و بیرون آمدن و گریختن از شتر که بسته شده است بپایها در رسن عقل بضمتین جمع عقال
بکسر بند شتر متفق علیه وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بئس ما لاحدهم
ان یقول نسیت آیة کیت و کیت بد چیزیست مر یکی از شما را که گوید فراموش کردم آیت چنین
و چنان را بل نسی بلکه بگوید فراموش گردانیده شد مر آن آیت و وجه بدی آن آنست که
این عبارت مشعر است بترک و عدم مبالات وی بر وی بدان و در قول وی فراموش گردانیده شد
اظهار حسرت و خذلان است بر تقصیر در احراز این نعمت و نگاهداشت این سعادت یا از جهت
احتراز و اجتناب از تصریح بارتکاب معصیت که متضمن بی حیائی و بی باکی و ترک ادب است
بقرآن واستذکروا القرآن فانه اشد تفصیا من صدور الرجال من النعم و مذاکره کنید و یاد
دارید قرآن را بمواظبت بر قراءت آن زیرا که بدرستی که قرآن سخت تر است در گریختن
و بر آمدن از سینهای مردان از چارپایان که اگر نه بندند و محافظت نکنند بگریزند و برآیند
متفق علیه وزاد مسلم بعقلها و زیاده کرده است مسلم در روایت خود لفظ بعقلها را و معنی
آن معلوم شد وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما مثل صاحب القرآن
کمثل صاحب الابل المعقلة نیست حال قرآن در یاد آمدن و فراموش شدن مگر مانند حال خداوند
شتران بسته شده بپای بند ان عاهد علیها امسکها اگر محافظت کند بر آن نگاه دارد آن را
وان اطلقها ذهبت و اگر رها کند شتر از امیروند آن شتران و میگریزند متفق علیه
وعن جندب بضم دال و فتح آن بن عبد الله صحابی است و گاهی جندب بن سفیان نیز
میگویند نسبت بجد و جندب بجلی و علقی بفتح عین و لام و بقاف نیز میگویند بکوفه بود
پس از آن انتقال کرد به بصره روایت میکند از وی حسن و ابن سیرین قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اقرؤا القرآن ما ائتلفت علیه قلوبکم بخوانید قرآن را مادام که الفت
و جمعیت دارد بر قرآن دلهای شما و ذوق قراءت و نشاط و سرور حاصل باشد فاذا اختلفتم

قول

تبین حج ین مختلف شوید و متغیر گردید یعنی حاصل گردد شما را ملالت و تفرق قلوب
فقوموا عنه. پس برخیزید از خواندن قرآن و بملالت و بی ذوقی نخوانید اما اینجا نکته است
که مرد را باید عادت کند و جد و جهد نماید و نفس را ریاضت فرماید تا بکثرت قرارت ملال نیارد و
افزاید زیرا که کاهلان و آلوده دلان که اعتیاد و ارتیاض ندارند زود ملول شوند بلکه باشد که در
جزوی از قرآن ملال گیرد و دیگری ده جزو بذوق خواند چنانکه اصلا ملالت را در نیابد و بالله التوفیق
و در معنی این اختلاف و قیام وجوه دیگر نیز گفته اند که در شرح مذکور است متفق علیه.
وعن قتادة قال سئل انس کیف کانت قراءة النبي روایت است از قتاده که از مشاهیر
تابعین است که پرسیده شد انس را که چگونه بود قرارت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال کانت مدا
پس گفت انس بود قرارت آنحضرت خداوند مد مدا بر وزن حمرا و در روایتی کانت مدا بلفظ
مصدر این نیز بهمین معنی است و در صحیح البخاری کان یمد مدا بود آنحضرت که مد میکرد مد کردنی
ثم قرأ بسم الله الرحمن الرحیم یمد پس خواند انس بسم الله الرحمن الرحیم یمد در حالی که مد میکند ببسم الله یعنی
در لفظ الله و یمد و مد میکرد بالرحمن یعنی در میم وی و یمد بالرحیم یعنی در حای وی رواه
البخاری بدانکه مراد بمد در اینجا و قف مد اصلی است که آنرا مد طبیعی گویند از جهت بودن وی لازم ذات
حرف مد و طبایع آنها چنانکه الف و واو در قالوا و یا در قیل و حاصل میشود این مد باتمام
حرکات با جزئی از اشباع مقدار الف یا کمتر از آن زیرا که اگر چنین خوانده نشود تمام
نمیشود نطق باین حروف و مد متعارف که سخن کرده میشود از آن نزد ارباب صناعت مد
فرعی است و اورا بسبب سکون همزه که بعد از این حروف واقع میشود و سکون یا بجهت ادغام
باشد چنانچه در آیت ولا الضالین یا بی ادغام چنانچه در حروف مد واقع است در اوایل سور
مثل الف لام میم کاف صاد نون قاف و سکون گاهی بجهت وقف عارض میگردد مثل نستعین و المفلحون
و اولی الالباب و اما همزه یا در یک کلمه مانند اسماء و السوء و جیء یا در دو کلمه مانند
بما انزل و قالوا آمنا و فی انفسهم و قرا را اختلاف است در مقدار این مد بعضی مقدار الف
نصف و بعضی دو الف و نصف تا سه الف و چهار الف کنند و تفصیل آن در کتب تجوید
است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لشیء
استماع نمیکند و گوش نمیدارد یعنی راضی نمیگردد و دوست نمیدارد خدای تعالی هیچ چیزی را
از مسموعات ما اذن للنبي یتغنی بالقرآن آنچنانکه استماع میکند و گوش میدارد و دوست میدارد

مر آواز پیغمبری را که تغنی میکند و خوش آوازی مینماید آن پیغمبر بقرآن و میخواند کتابی را که فرو فرستاده
میشود بوی متفق علیه. وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اذن الله
لشیء ما اذن للنبي حسن الصوت بالقرآن یجهر به در حالی که جهر میکند و بلند میگرداند آواز را
بقرآن و این حدیث مقید گرداند تغنی را بخوش آوازی و در حدیث دیگر آمده است که نفرستاده
خدا هیچ پیغمبر را مگر خوش روی و خوش آواز پس مراد آنست که خوش آوازی میکند بقرآن و تغنی
میکند بآن متفق علیه. وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس منا من لم یتغن
بالقرآن نیست از ما یعنی از طریقه ما و تابعان ما کسی که تغنی نکند بقرآن رواه البخاری بدانکه در
احادیث استحباب تغنی در قرآن واقع شده خصوصا این حدیث که بوعید بر ترک آن ناظر است پس بعضی
میگویند که مراد بتغنی اینجا جهر است چنانکه در حدیث یجهر به واقع شده است و بعضی میگویند مراد
بتغنی بقرآن استغنا از مردم است از غنای مقصور بمعنی بی نیازی نه از غنای ممدود بمعنی سرود
یعنی کسی را که خدای تعالی علم داده و قرآن عطا کرده باید که از همه مستغنی گردد و توکل بر خدا کند
و اعتماد بر مردم نکند و از ایشان طمع ندارد و خود را نزد ایشان خوار نگرداند و علم قرآن را
وسیله حطام دنیا نسازد و بعضی گفته اند که تغنی بمعنی استغنا در لغت نیامده است و این
سخن خطاست و صواب آنست که آمده است و تحقیق آنست که مراد بتغنی تحسین صوت و تطییب
و تزیین و ترقیق و تحزین اوست چنانکه شنیدن او در دلها کار گر افتد و موجب خشیت و
جمع همم و زیادت حضور شود و ذوق و شوق آرد و دل را رقیق گرداند با رعایت قوانین
تجوید و مراعات نظم در کلمات و حروف چنانکه در حدیث بیاید که زینوا القرآن
باصواتکم و اشارت کرده باین قول ابی موسی اشعری که لحبرته لک تحبیرا و اگر باین صوت طبعی
که عرب دارند و باعانت طبیعت در تزیین آن بکوشند که آنرا لحن عرب میگویند اولی و احسن باشد
و اما تکلف بالحان موسیقی مکروه است و اگر مودی بتغیر قرآن گردد حرام است طبعی که گفته شد که
تحسین صوت بتغنی و تزیین بالحان جایز است بهر وجهی که باشد مادام که خارج نگردد از حد قرائت
وعن عبد الله بن مسعود قال قال لی رسول الله وهو علی المنبر گفت ابن مسعود گفت مرا آنحضرت
و حال آنکه وی بر منبر بود اقرأ علی قرارت کن و بخوان از قرآن چیزی بر من فقلت
پس گفتم من أقرأ علیک و علیک انزل آیا بخوانم قرآن من بر تو و حال آنکه قرآن بر تو فرستاده
است یعنی قرآن خواندن حق تست که انچنان میخوانی که منزل است دیگر را چه مجال

که در حضرت تو بخوانند قَالَ إِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي گفت آنحضرت من دوست میدارم
که بشنوم از غیر خود گویا حکمت در آن اینست که در استماع از غیر فهم معانی و ملاحظهٔ آن و تدبر در آن
اتم و اسهل است و گویا از غیب می آید بر مثال ظهور کلام از شجرهٔ موسی و الله اعلم ابن مسعود
میگوید فَقَرَأْتُ سُورَةَ النِّسَاءِ پس شروع کردم در خواندن سورهٔ نسا حَتَّى أَتَيْتُ إِلَى هَذِهِ
الْآيَةِ تا آنکه رسیدم باین آیت که فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى
هَؤُلَاءِ شَهِيدًا معنی آیت این است که پروردگار عالم میفرماید پس چگونه باشد حال این کافران
وقتی که بیاریم از هر امت گواهی را گواهی دهد یعنی پیغمبر ایشان بر ایشان بفساد عقاید و قبح اعمال
ایشان و بیاریم ترا ای محمد گواه برین پیغمبران که گواهی دهی بر صدق ایشان در گواهی یا گواهی
دهی بر امت خود که ایشان گواهی خواهند داد بر امتان دیگر مقصود تذکیر روز قیامت است که عجب
روز سخت است که امتان را خواهند گرفت و پیغمبران بر ایشان گواهی خواهند داد ابن مسعود میگوید
چون این آیت برخواندم قَالَ گفت آنحضرت حَسْبُكَ الْآنَ بس است ترا اکنون یعنی این کن و دیگر
مخوان فَالْتَفَتُّ إِلَيْهِ پس روی گردانیدم بسوی آنحضرت و دیدم فَإِذَا عَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ
پس ناگاه هر دو چشم آنحضرت اشک میریزند و اشک روان میرود و بکای آنحضرت از تصور هول
قیامت و سختی احوال مردم بود بجهة غایت رأفت و رحمت و شفقت آنحضرت بر خلق فافهم
مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ گفت آنحضرت
مر ابی بن کعب را که از اکابر صحابه و کاتب وحی بود و یکی از آن شش تن بود که یاد گرفته بودند قرآن را در عهد
آنحضرت و اقرا صحابه بود و او را سید القرا میگفتند و آنحضرت او را سید الانصار میگفت
و عمر رضی الله عنه سید المسلمین مینامید پس آنحضرت بوی میگفت که إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ
عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بدرستی که خدای تعالی امر کرده است مرا که بخوانم بر تو قرآن را قَالَ گفت ابی
بن کعب آللَّهُ سَمَّانِي لَكَ آیا خدا نام برد مرا برای تو یعنی مرا بخصوص نام من یاد کرد و نام من آنجا مذکور شد
این از جهة شکستگی نفس و کمنامی خود گفت و تعجب و استغراب که من کجا لایق این مقام و منزلتم
از غایت ذوق و لذت گفت که این چه تشریف و اکرام است که میکنی قَالَ نَعَمْ گفت آنحضرت
آری نام ترا برد و ترا بنام خواند قَالَ باز گفت ابی بن کعب بطریق تعجب یا برای تقریر و تحقیق حال خود
وَقَدْ ذُكِرْتُ عِنْدَ رَبِّ الْعَالَمِينَ آیا بتحقیق ذکر کرده شدم من نزد پروردگار جهانیان قَالَ نَعَمْ
گفت آنحضرت آری ذکر کرده شدی تو نزد پروردگار فَذَرَفَتْ عَيْنَاهُ پس اشک ریخت هر دو چشم

ابی و روان شد اشک از چشم وی و این گریهٔ شادی است که از لطف محبوب و حصول وصال
می آید و بتحقیق غم از راه چشم بدر میرود وَفِي رِوَايَةٍ و در روایتی اینچنین آمده که چون سوره لم
یکن الذین کفروا من اهل الکتاب نازل شد آنحضرت با ابی بن کعب گفت که إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي
أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ بدرستی که خدای تعالی امر کرد مرا که بخوانم بر تو لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا
قَالَ گفت ابی وَسَمَّانِي آیا بتحقیق نام برد مرا خدا قَالَ نَعَمْ فَبَكَى گفت آنحضرت آری
پس گریه کرد ابی مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ و در حدیث استحباب قراءت است بر حذاق و اهل علم و فضل اگرچه
قاری افضل باشد از مقرو علیه و بتحقیق قراءت آنحضرت بروی قراءت تعلیم و املا بود که یاد
گیرد آن را از دهن مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بود ابی مقدم بر قرای صحابه و فرمود آنحضرت
اقرأکم ابی و بتحقیق اخذ کرده اند از وی قومی کثیر از تابعین و در وجه تخصیص این سوره گفته اند که
این سوره جامع است مر قواعد کثیره از اصول دین و مهمات آن را از وعد و وعید و اخلاص و تطهیر قلوب
کذا قال الطیبی و الله اعلم بالاسرار وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ
يُسَافَرَ بِالْقُرْآنِ إِلَى أَرْضِ الْعَدُوِّ نهی کرد آنحضرت از آنکه سفر کرده شود و همراه برده شود مصحف بسوی
زمین کافران که دشمنان دین اند اگر گفته شود که مصحف نبود در زمان آنحضرت شد جوابش آنکه اگرچه
تمام قرآن مصحف نوشته نشده بود و لیکن آنچه نازل میشد هر کس برای خود در صحیفه می نوشت و نگاه میداشت
با اخبار بغیب است از آنچه بعد از زمان آنحضرت واقع شده و بعضی گفته اند که مراد بقرآن
مصحف نیست بلکه مراد بعض قرآن است که هر کس از صحابه یاد داشت و نهی از رفتن آن جماعت است که
نزد ایشان محفوظ بود از سفر کردن بزمین عدو تا کشته نشوند و ضایع نگردد آن قدر از قرآن که نزد او
اگر گفته شود که بتحقیق ثابت شده است که حفاظ قرا در غزوات میرفتند و با وجود نهی چه صورت
دارد رفتن ایشان جوابش آنکه شاید که نهی از تفرد ایشان بسفر باشد و همراهی عسکر متعین نیست هلاک
ایشان و الله اعلم مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَفِي رِوَايَةٍ لِمُسْلِمٍ و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمده که لَا تُسَافِرُوا بِالْقُرْآنِ
سفر نکنید با قرآن فَإِنِّي لَا آمَنُ أَنْ يَنَالَهُ الْعَدُوُّ پس بدرستی که من ایمن نیستم از آنکه بیابند و بگیرند
آن را دشمنان و اهانت کنند بدان و ضایع سازند آن را الْفَصْلُ الثَّانِي عَنْ أَبِي سَعِيدٍ
الْخُدْرِيِّ قَالَ جَلَسْتُ فِي عِصَابَةٍ مِنْ ضُعَفَاءِ الْمُهَاجِرِينَ گفت ابو سعید خدری رضی الله عنه
نشستم من در جماعتی از ضعیفان و فقیران مهاجرین و عصابه بکسر و عصبه بضم جماعت از مردم ما بین عشره تا چهل
وَإِنَّ بَعْضَهُمْ لَيَسْتَتِرُ بِبَعْضٍ مِنَ الْعُرْيِ بدرستی که بعضی از ایشان جامه پوشیده میشد ببعضی از جهة

باوجاز ۴

و نوشتن قرآن در مصاحف بعد
از زمان آنحضرت صلی
الله علیه وسلم
صح

برهنگی و بی جامگی و عری بضم و سکون برهنگی مقصود بیان فقر و احتیاج ایشان است که جامه درست تن
نداشتند و باین جهة جسد به یکدیگر می نشستند تا نوعی از پوشیدگی حاصل میشد و قاری یقرأ علینا
و قاری میخواند قرآن را بر ما اذ جاء رسول الله ناگاه آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقام
علینا پس ایستاد آنحضرت بر سر ما فلما قام رسول الله پس چون که ایستاد پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم سکت القاری خاموش گشت قاری که قرآن میخواند فسلم پس چون خاموش گشت قاری
سلام داد آنحضرت بر ما ازینجا معلوم میشود که سلام بر قاری قرآن مکروه است چنانکه در فقه مذکور است
و گفته اند که اگر کسی سلام داد جواب آن لازم نیست ثم قال ما کنتم تصنعون پس گفت آنحضرت چه میکردید
شما اگر آنحضرت قرائت قاری ایشان نشنید استفهام بر حقیقت خود است والا مقصود توطئه و تمهید بشارت
که بایشان داد فقلنا کنا نستمع الی کتاب الله بودیم ما که گوش مینهادیم بسوی کتاب خدای تعالی فقال پس گفت آنحضرت
الحمد لله الذی جعل من امتی من امرت ان اصبر نفسی معهم حمد مر خدای را که پیدا کرد از امت من کسی
گروهی را که امر کرده شده ام من که صبر فرمایم نفس خود را با ایشان و بنشینم در ایشان اشارت است بقول خداوند تعالی
واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم الآیة قال گفت ابو سعید خدری فجلس وسطنا پس نشست آنحضرت
میان ما وسط بسکون سین میان و بتحریک میانه لیعدل بنفسه فینا تا برابر گرداند ذات شریف خود را
در میان ما و ممتاز نبود از ما ثم قال بیده هکذا پس اشارت کرد بدست مبارک خود که همچنین بنشینید
حلقه زده نشینید فتحلقوا پس حلقه کرده نشستند صحابه و برزت وجوههم له و بیرون آمد از صف و ظاهر
گشت رویهای ایشان مر آنحضرت را فقال ابشروا یا معشر صعالیک المهاجرین پس گفت آنحضرت خوش
باشید و شاد باشید ای گروه فقرای مهاجرین صعالیک جمع صعلوک بمعنی فقیر که مال ندارد چنانکه
ممالیک جمع مملوک بشارت باد مر شمارا بالنور التام یوم القیمة بروشنائی تمام روز قیامت تلمیح
بقول حق سبحانه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا تدخلون الجنة قبل
اغنیاء الناس بنصف یوم میدرآئید شما بهشت را پیش از مردم توانگر بنیم روز و ذلک خمسمائة
سنة و نیم روز آن عالم پانصد سال دنیا است چنانکه در قرآن مجید میفرماید وان یوما عند ربک کالف
سنة مما تعدون و مراد اغنیای شاکر و فقرای صابرانند یعنی اغنیا فرضا اگرچه فاضلتر و بیشتر باشند در ثواب
چنانکه حدیث دیگر دلالت دارد بران و لیکن با وجود آن سبقت فقرا حاصل است و ظاهر آن
نیست که این فضیلت و سبقت مخصوص بفقرای مهاجرین باشد و لیکن چون علت فقر است و آن مشترک میان سایر
فقراست حکم همه یکی باشد و در حدیثی بلفظ اطلاق نیز آمده است که یدخل الفقراء قبل الاغنیاء

بخمسمائة عام و کلام درین از باب فضل فقرا بیاید ان شاء الله تعالی رواه ابو داود و عن البراء
بن عازب صحابی مشهور است اول مشاهد او خندق است و پیش از وی صغیر بود و وی از تابعان امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه است حاضر شد با وی در جمل و صفین و نهروان مات فی زمن مصعب بن الزبیر
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم زینوا القرآن باصواتکم بیارائید قرائت قرآن را
بخوش آوازیهای خود زیرا که این جایگیرنده تر است در دل و سخت تر است از روی تاثیر در آن
و رقت پدید کننده تر است شنوندگان را و بعضی مشایخ گفته اند که غنا در حد ذات باطل است
و لیکن می آرد حق را و چون نفس مبتدی در بدایت حال حق بتنگی نشنید آید با غنا فرح میکنند
تا باسانی و رغبت در آید بر مثال داروی تلخ نافع که آن را با قند مموه کرده اند تا بدیهای در آرند و تحسین صوت در
قرآن بغایت مطلوب است و بعضی گفته اند که این عبارت محمول بر قلب است و اصل این است که زینوا اصواتکم
بالقرآن گویا قائل این سخن ادب نگاه داشته از آنکه اصوات بندگان را مزین قرآن گوید بلکه قرآن
زینت اصوات است و این سخن اهل است که مزین شیئی تابع شیئی میباشد چنانکه حلی نسبت بعروس گویا
قرآن صاحب جمالیست که حسن ذاتی دارد و آواز خوب زیوریست که حسن دیگر بران می افزاید
و در فصل ثالث از حدیث براء بیاید که صریح است درین معنی و مراد اینجا قرائت قرآن است
که فعل بنده است نه ذات قرآن که صفت باری تعالی است جل شانه چنانکه در ترجمه اشارت
بدان کردیم رواه احمد و ابو داود و ابن ماجة و الدارمی و عن سعد بن عبادة بضم عین و
تخفیف موحده از نقبای دوازده انصار است و مهتر قوم خود بوده و رایت مصطفی صلی الله
علیه و سلم روز فتح در دست او بود و او را مناقب بسیار است رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم ما من امرئ یقرأ القرآن ثم ینساه نیست هیچ مردی که میخواند قرآن را پس
فراموش میکند آنرا الا لقی الله اجذم مگر آنکه پیش می آید بجناب کبریای حق را روز قیامت
مقطوع الاعضا جذم بمعنی قطع و اجذم مردی که بیفتد اعضای وی بعلت جذام که علتی مشهور است
کذا قال الجوهری و صاحب قاموس گفته که او را مجذوم گویند و بعضی گفته اند مقطوع الید یعنی
خالی از خیر و برکت و بعضی گفته اند ساقط الاسنان یعنی دندان افتاده و بعضی گفته اند زبان
افتاده بصورت یا بمعنی یعنی بی حجت و بی زبان و فراموش کردن قرآن بعد از حفظ او کبایر
شمرده اند و وعید درین باب بسیار واقع شده است و بعضی میگویند مراد به نسیان ترک
عمل و قرائت اوست والله اعلم رواه ابو داود و الدارمی و عن عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلی

علیه وسلم قال لم یفقه من قرأ القرآن فی اقل من ثلث فرمود فقیه نشد و ندانست معانی قرآن را
و تأمل و تدبر نکرد در آن کسی که خواند قرآن را در کمتر از سه روز رواه الترمذی و ابوداود و الدارمی بدانکه
عادت سلف مختلف بود در تقدیر ازمان که ختم میکردند در آن قرآن را از ختم کردن در دو ماه تا هشت ختم
کردندی در روز و شب و بعضی گفته اند از سه روز کم نباید و بر چهل روز زیاده نه و بعضی در هفته یک ختم
میکردند و اقوال دیگر نیز هست و مختار آنست که این مختلف میگردد باختلاف اشخاص پس کسی که ظاهر میگردد
مر او را از دقیق فکر بلطایف و معارف اقتصار کند بر آن قدر که حاصل گردد کمال فهم آنچه بخواند و هرکه
مشغول است بنشر علم بدرس و تصنیف و بفصل خصومات و وقایع مهمات مسلمانان اقتصار کند بر آن قدر که
مانع نباید از آن و تعلم علم و کسب نفقه اهل و عیال نیز همین حکم دارد وعن عقبة بن عامر صحابی است و والی
مصر بود برای معاویه بعد از برادرش عتبة بن ابی سفیان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجاهر
بالقرآن کالجاهر بالصدقة جهر کننده بقرآن و باواز بلند خواننده آن همچو آشکارا دهنده است
صدقه را بفقرا که فضیلت و ثواب دارد والمسر بالقرآن کالمسر بالصدقة و اسرار کننده بقرآن و باواز
پست خواننده قرآن را مانند پنهان دهنده است صدقه را که افضل و اکمل است در ثواب که از
سمعه و ریا خالص است و این صدقه در نفل است و در جایی که بلند خواندن قرآن واجب نیست
رواه الترمذی و ابوداود و النسائی و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن
صهیب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت صهیب رومی که از فقرای صحابه و
عظمای ایشان است و مناقب او بسیار است که گفت آنحضرت ما آمن بالقرآن من استحل
محارمه ایمان نیاورده بقرآن ایمان کامل کسی که حلال گردانید حرامهای قرآن را یعنی ارتکاب محرمات
و مناهی آن کرد حق ایمان آوردن آنست که عمل کنند چنانکه حق محبت آنست که متابعت کنند
رواه الترمذی و قال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت
این حدیثی است که نیست اسناد آن قوی از ضعف بعضی از روات وی وعن اللیث بن سعد
روایت میکند لیث بن سعد که فقیه تابعی است و امام اهل مصر عن ابن ابی ملیکة بضم میم
و فتح لام و سکون تحتانیه تابعی ثقه است و از مشاهیر علمای تابعین است و صحابه را دریافت
و قاضی مکه بود در عهد عبد الله بن الزبیر عن یعلی بفتح تحتانیه و سکون مهمله و فتح لام بن مملک
بفتح میم اولی و سکون ثانیه و فتح لام و کاف در آخر وی نیز تابعی ثقه است انه سأل ام سلمة
عن قراءة النبی که وی پرسید ام سلمه را از قراءت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بچه کیفیت میخواند

فاذا هی تنعت قراءة مفسرة پس ناگاه ام سلمه رضی الله عنها صفت میکرد و بیان میکند قول یا فعل
قراءت بیدا و روشن حرفا حرفا حرف بعد از حرف جدا جدا رواه الترمذی و ابوداود والنسائی
وعن ابن جریج بضم جیم اولی و فتح را نام او عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج از ائمه دین و اعلام علمای است
و از تبع تابعین است و پدرش از تابعین و وی علم و اوثق از پدر است عن ابن ابی ملیکة عن ام سلمة
قالت کان رسول الله گفت ام سلمه بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یقطع قراءته تقطیع
میکرد قراءت خود را و تقطیع پاره پاره کردن مراد اینجا جدا جدا خواندن حروف و کلمات
از یکدیگر چنانکه معنی ترتیل است و وقف کردن بر سر آیات اگرچه تعلق بما قبل داشته باشد
یقول میگفت و میخواند آنحضرت الحمد لله رب العالمین ثم یقف پس وقف میکرد و میایستاد
ثم یقول پس میگفت الرحمن الرحیم ثم یقف پس وقف میکرد و میگفت مالک یوم الدین
تا آخر سوره بقواعد مقرره ارباب قراءت در امثال این آیات که متعلق اند بیکدیگر وصل ارجح است
ولیکن اگر روس آیی باشد وقف و ابتدا بما بعد سنت است رواه الترمذی و قال اسناده لیس
بمتصل روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت اسناد این حدیث متصل نیست لان
اللیث روی هذا الحدیث عن ابن ابی ملیکة عن یعلی بن مملک عن ام سلمة چنانکه
در حدیث سابق گذشت و ابن ابی ملیکه از ام سلمه بی واسطه استماع ندارد وحدیث اللیث
اصح وحدیث لیث که متصل است صحیح تر است

الفصل الثالث

عن جابر
قال خرج علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم و نحن نقرأ القرآن گفت جابر بیرون
آمد بر ما آنحضرت و حال آنکه ما میخواندیم قرآن را وفینا الاعرابی والعجمی و در میان ما بدویان
صحرانشین و عجمیان غیر عربی نیز بودند و لابد قراءت ایشان از تجوید و رعایت قواعد آن در مرتبه
قراءت عربان فصیح نبود و با وجود آن آنحضرت تجویز کرد و تقریر و تحسین نمود فقال اقرءوا
فکل حسن پس گفت بخوانید قرآن را این همه نیکوست یعنی هر نوع که یکی از شما بخواند خواه عرب و خواه
و عجم مقصود وی صلی الله علیه وسلم رفع حرج و مشقت و تکلف در استقصای غایت تجوید
بمرتبه غایت است و تنبیه بر تحری حسبة و اخلاص در عمل لوجه الله و تفکر در معانی
و شدة اهتمام بآن اگرچه در تحسین الفاظ و تجوید کلمات نه باقصی الغایت کوشند زیرا که
استقصا و اهتمام ثانی با مساهله و تقصیر در اول چندان نفع نکند و با اهتمام و اخلا[ص]
ثانی با مساهله در اول ضرر نیارد چنانکه فرمود وسیجیء اقوام یقیمونه و زود باشد که بیا[یند]

گروهها از مردم که ایشان درست کردند قرآن را برعایت تجوید کلمات و تحسین اصوات
كما يقام القدح چنانکه راست ساخته میشود تیر قدح بکسر قاف و سکون دال تیر ناتراشیده و پرها
و پیکان نانهاده يتعجلونه زود میطلبند اجرت آنرا در جهان ولا يتأجلونه و مهلت نمیطلبند ثواب
آنرا در آنجهان یعنی دنیا را بر آخرت اختیار میکنند و دین را بدنیا میفروشند رواه ابو داود
والبيهقي في شعب الإيمان وعن حذيفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرؤا القرآن
بلحون العرب وأصواتها روایت است از حذیفة بن الیمان که از کبار صحابه و صاحب سر رسول
الله است و نزد وی علم منافقان است گفت آنحضرت بخوانید قرآن را بلحنهای عرب و خوش
آوازی ایشان في الصراح لحن آواز گردانیدن و لحن در قرائت طرب کردن در آن و تطریب گردانیدن
و نیکو کردن آواز فلان الحن است نیکوتر است در قرائت و سرود کردن بدان و مراد بلحون عرب تحسین
صوت و تطریب اوست بی تکلف در رعایت قوانین موسیقیه باعانت طبیعت چنانکه از قراءت ایشان
مشاهد می افتد وإياكم ولحون أهل العشق ولحون أهل الكتابين و دور دارید خود را از لحنهای اهل
عشق و لحنهای اهل دو کتاب که توریت و انجیل است و مراد بلحون اهل عشق آنچه میکنند مردم در
مغازله و محاوره ایشان در اشعار از رعایت قواعد موسیقی و تکلف در آن و میخوانند یهود
و نصاری کتاب خود را مانند این و تکلف میکردند در آن و بعضی اهل العشق را اهل الفسق خوانند و این
تصحیف و تحریف است و صحیح نیست وسيجيء بعدي قوم يرجعون بالقرآن ترجيع الغناء
والنوح زود باشد که بیایند پس از من گروهی که ترجیع کنند بقرآن مانند ترجیع سرود و نوحه
و ترجیع آواز گردانیدن در حلق و نوح بفتح نون نوحه در ماتم کردن لا يجاوز حناجرهم نمیگذرد
نای گلوهای ایشان را یعنی بالا نمیرود و بمصعد قبول نمیرسد مفتونة قلوبهم در فتنه و بلا انداخته
است دلهای ایشان بمحبت دنیا و تحسین مردم مر ایشان را وقلوب الذين يعجبهم شأنهم
و مفتون و مبتلاست دلهای آنکسانیکه خوش می آید ایشان را حال ایشان رواه البيهقي
في شعب الإيمان ورزين في كتابه وعن البراء بن عازب قال سمعت رسول الله گفت
شنیدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يقول میگفت حسنوا القرآن بأصواتكم نیکو گردانید
قرآن را باوازهای خود فإن الصوت الحسن يزيد القرآن حسنا زیرا که آواز خوب زیاده میکند
قرآن را از روی حسن رواه الدارمي وعن طاوس مرسلا روایت است از طاوس یمانی که از مشاهیر
تابعین و در صحبت ابن عباس میبود بطریق ارسال قال گفت سئل النبي پرسیده شد پیغمبر صلى الله عليه وسلم

ای الناس

ای الناس احسن صوتا للقرآن کدام کس از آدمیان خوشتر است آواز در خواندن قرآن قال گفت آنحضرت
من اذا سمعته يقرأ خوش آوازترین مردم بقرآن کسی است که چون شنوی او را که میخواند
قرآن را أريت أنه يخشى الله پنداری که وی میترسد و هیبت دارد از خدا
قال طاوس وكان طلق كذلك گفت طاوس و بود طلق بفتح طای مهمله و سکون لام که
از تابعین است همچنین یعنی در خواندن وی اثر خوف و خشیت الهی و هیبت پیدا بود رواه
الدارمي وعن عبيدة بفتح عین و کسر موحده المليكي بضم میم و فتح لام و سکون
تحتانیه و املوکی بضم همزه و ضم لام نیز آمده شامی است وكانت له صحبة مع رسول الله
و بود مر او را صحبت با پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در اصابه گفته يقال له صحبة گفته میشود که
مر او را صحبت بود با رسول خدا صلى الله عليه وسلم و در بعضی نسخ بجای کلمه مع قال و بر این نسخه
حدیث مرفوع است و بر نسخه اول موقوف و این حدیث را بهر دو طریق رفع و وقف روایت
کرده اند چنانکه شیخ ابن حجر در اصابه گفته يا أهل القرآن لا توسدوا القرآن ای اهل قرآن
تکیه مکنید قرآن را بالین که تکیه کنید بدان در خواب یعنی بر آن کنایت از تکاسل از تلاوت
قرآن و تغافل از قیام بحقوق آن واتلوه حق تلاوته من آناء الليل والنهار و بخوانید قرآن را
و ورد سازید آنرا در ساعات شب و روز و تلاوت قرائت قرآن است بطریق ورد
و ملازمت و قرائت عامتر است از آن وأفشوه و آشکارا کنید و بخوانید قرآن را
باسماع و تعلیم و درس و تفسیر و کتابت تا شایع گردد میان مردم وتغنوه و تغنی کنید بقرآن
بمعنی که گذشت وتدبروا ما فيه لعلكم تفلحون و تأمل کنید در معانی آن و بروید در دنبال آنچه
در وست از معانی و احکام بتأمل و تعقل بامید آنکه رستگار شوید و بر وزی یابید ولا تعجلوا
ثوابه و بشتابی نطلبید در دنیا پاداش آنرا و نگذارید او را از حظوظ این جهان
فإن له ثوابا زیرا که بدرستی که مر قرآن را ثواب عظیم است در آن جهان رواه البيهقي
في شعب الإيمان و این حدیث را بخاری نیز روایت کرده در تاریخ خود و رفع نکرده و روایت
کرده طبرانی برفع **باب** این نیز بابیست بی ترجمه و در بعضی نسخ باب في اختلاف القرآن
وجمع القرآن و ظاهر اراده باختلافات قرآن اختلافات قرائات و لغات اوست و مراد
بجمع نوشتن او در مصحف واحد **الفصل الأول** عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال
سمعت هشام بن حكيم بن حزام بکسر حای مهمله و تخفیف زای صحابی است از مسلمه فتح و ...

واحسن قراءة

صحابه است چنانکه پدر او حکیم بن حزام و پدر وی برادرزاده ام المؤمنین خدیجه است رضی الله عنهما
گفت عمر بن الخطاب شنیدم هشام بن حکیم را یقرأ سورة الفرقان میخواند سوره فرقان را علی غیر
ما اقرأها بر وجه مغایر آنچه میخواندم من آن سوره را وکان رسول الله و بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اقرأنیها خوانانیده بود مرا آن سوره را فکدت ان اعجل علیه پس چون آنچه میخواند
آنحضرت خوانانیده بود و وی مخالف آن میخواند نزدیک بودم من که شتابی کنم بروی و در رفتم
در وی و غضب کنم ثم امهلته پس ترک دادم و گذاشتم او را و شتابی نکردم حتی انصرف
تا آنکه برگشت وی از قرائت و تمام کرد ثم لببته بردائه پس انداختم ردای او را در گردن او
و کشیدم او را فی الصراح تلبیب گریبان گرفتن و کشیدن در خصومت لبب و لبه بمعنی منحر جای سینه که آنجا
ذبح کنند فجئت به رسول الله پس در آوردم من او را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقلت
پس گفتم یا رسول الله انی سمعت هذا یقرأ سورة الفرقان علی غیر ما اقرأتنیها بدرستی که من
شنیدم این را که میخواند سوره فرقان را بر غیر وجهی که خوانانیدی تو مرا آن سوره را فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت ارسله یعنی من ارسله بهل او را باز هشام فرمود اقرأ
بخوان فقرأ القراءة التی سمعته یقرأ پس خواند هشام آن قرائت را که شنیده بودم
من او را که میخواند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هکذا انزلت پس گفت آنحضرت همچنین فرو
فرستاده شده است این سوره ثم قال لی اقرأ پس گفت آنحضرت مرا که بخوان فقرأت
پس خواندم من چنانکه یاد داشتم فقال هکذا انزلت پس اینجا نیز گفت همچنین فرو فرستاده شده
پس چون حیران ماندیم با آنکه هر دو را چون فرمود که هکذا انزلت گفت ان هذا القرآن انزل علی
سبعة احرف بدرستی که این قرآن فرو فرستاده شده است بر هفت حرف مراد
هفت قرائت است یا هفت لغت و تحقیق این در کتاب العلم گذشت فاقرؤا
ما تیسر منه پس بخوانید هر چه آسان باشد از قرآن و هر چه خوش شما آید متفق علیه واللفظ
لمسلم وعن ابن مسعود قال سمعت رجلا قرأ گفت عبد الله بن مسعود شنیدم مردی را که خواند یعنی
یک قرائت وسمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ خلافها و شنیدم آنحضرت را
که میخواند خلاف آن قرائت را که میخواند آن مرد فجئت به النبی پس آوردم من آن مرد را نزد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فاخبرته پس خبر دادم آنحضرت را بحقیقت حال فعرفت فی وجهه
الکراهیة پس شناختم من در روی مبارک آنحضرت ناخوشی را از جهت جدال و خلاف فقال پس گفت

آنحضرت کلاکما محسن هر دوی شما نیک خوانده اید فلا تختلفوا پس مخالف نشوید فان
من کان قبلکم اختلفوا فهلکوا پس بدرستی که کسانی که بودند پیش از شما اختلاف کردند
پس هلاک شدند مراد باختلاف اینجا انکار یکی از وجوه قرائت است که فرو فرستاده شده
قرآن بر آن و قرائت همه بر حق اند هیچ یکی را انکار نباید کرد و اگر یکی از آنها انکار کنند انکار
قرآن کرده باشند ولیکن قرائت بعضی متواتر اند و بعضی احاد چنانکه احادیث و متواتر این هفت
قرائت است که میخوانند و بعضی در ده قرائت ادعای تواتر کنند و تخصیص هر قرائتی بقاری
مخصوص بجهت اختیار و اعتیاد اوست آنرا و الا همه از همه رسیده است رواه البخاری وعن
ابی بن کعب قال کنت فی المسجد فدخل رجل یصلی گفت ابی بن کعب بودم من در مسجد پس درآمد
مردی در حالی که نماز میکند فقرأ قراءة انکرتها علیه پس خواند آن مرد قرائتی را که انکار کردم
من آن قرائت را بر آن مرد ثم دخل آخر فقرأ قراءة سوی قراءة صاحبه پس درآمد مردی دیگر
پس خواند قرائتی را جز قرائت آن یار ظاهرا این قرائت نزد ابی منکر نبود و لهذا ذکر نکرد
انکار را بر وی فلما قضینا الصلوة دخلنا جمیعا علی رسول الله پس وقتی که تمام کردیم نماز را درآمدیم
همه بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و در بعضی نسخ فلما قضیا بلفظ تثنیه یعنی وقتی که تمام کردند
آن دو مرد نماز را فقلت ان هذا قرأ قراءة انکرتها علیه پس گفتم من که این مرد خواند قرائتی
که انکار کردم آنرا بر وی و دخل آخر فقرأ سوی قراءة صاحبه و درآمد مردی دیگر پس خواند
جز قرائت یار خود فأمرهما النبی پس فرمود آن دو مرد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم که باز بخوانند
فقرأ پس خواندند آن دو مرد فحسن شأنهما پس تحسین کرد آنحضرت حال آن هر دو مرد را و مقرر
داشت قرائت هر دو را فسقط فی نفسی من التکذیب پس افتاد در دل من از تکذیب و انکار از جهت تحسین
و تقریر آنحضرت هر دو قرائت را بگمان آنکه کلام خدای یکی باید و بر یک وجه شاید هر کسی بطور که خواند
چون روا باشد ولا اذ کنت فی الجاهلیة و نبود این تکذیب و انکار وقتی که بودم در جاهلیت و این
مبالغه است از جهت آنکه در جاهلیت جاهل بود و وقوع تکذیب در آن حالت چندان مستبعد نبود
و عظیم نمی نمود و بعد از حصول یقین و معرفت عظیم نمود فلما رأی رسول الله پس هنگامی که دید
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما قد غشینی چیزی که پوشید و درگرفت مرا از وسواس شیطان
که سبب حد تکذیب و انکار آورد ضرب فی صدری زد آنحضرت دست مبارک خود را در سینه من
بجهت تصرف کردن در ازاله وسواس و انکار ففضت عرقا پس روان شد از من خوی و فیضان

کثرت آب چنانکه روان کردد و فضت بکسر فا و سکون ضاد و کأنما انظر الی النبی فرقا و چنان شدم
که کویا می بینم بسوی خدا از خوف فرق بفتح را و فا ترسیدن فقال لی پس کفت آنحضرت مرا
یا ابی ارسل الی ان اقرا القرآن علی حرف فرستاده شد یا فرستاد الله تعالی وحی بسوی
من که بخوان قرآن را بر یک حرف ارسل بلفظ مجهول و معلوم هر دو روایت است و اقرا بلفظ متکلم
و امر و چون دیدم که قرائت بر یک حرف تنک خواهد شد بر امت فرددت الیه ان هون
علی امتی پس مراجعت کردم بدرکاه حق سبحانه و تعالی که آسان کردان کار قرائت را بر امت من
و توسعه کن برایشان فرد پس رد کرده شد بار دیکر در حق تعالی و جواب داد و وحی فرستاد
الی الثانیة بسوی من بار دوم که اقرأه علی حرفین بخوان قرآن را بر دو حرف فرددت الیه
پس مراجعت کردم بسوی وی تعالی دیکر باز ان هون علی امتی که آسان کردان بر امت من هنوز و توسعه
کن فرد الی الثالثة پس رد کرد و رجوع نمود حق سبحانه بسوی من بجواب و وحی فرستاد بسوی
من سیوم باز اقرأه علی سبعة احرف بخوان قرآن را بر هفت حرف و سابقا معلوم شد که
مراد بحروف قرآآت است یا لغات است و چون سوال و جواب و مراجعت که ناظر در توقف
و تأخر مطلوب و مسئول است میان حق جل و علا و رسول وی که محبوب و مقبول حضرت اوست
سه بار واقع شد برکت کرد و کرم نمود حق سبحانه بزیادت برکات و تکریمات متعلق بامر آخرت
مر امت مرحومه او را بعد از انجاح مرام و اسعاف سؤل وی صلی الله علیه و سلم در حق ایشان
در امر دنیا تا جمع کردد تسهیل و تیسیر در امر دنیا و آخرت پس امر کرد که سه سوال کند بعدد هر رد و مراجعت
که واقع شد پس فرمود لک بکل ردة رددتکها مسئلة تسئلنیها و مر تراست ای محمد و ای محبوب
من و ای مقبول درکاه من بهر ردی و مراجعتی که کردم آنرا با تو قبول و عطائی و سوالی که بکنی آنرا یعنی بت
خبر بخواه و سوال کن که بدهم بتو آنرا پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر سه سوال را بمغفرت
باز آورد اشارت بانکه اصل همین مغفرت است که اگر مغفرت نباشد هیچکس را خلاصی ممکن نیست
چنانکه قول وی سبحانه و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین بدان اشارت میکند لیکن
مغفرت را بسه قسم ساخت و برای امت خود در آمرزیدن کناهان کبایر و صغایر سیوم
بهمه خلایق از اولین و آخرین چنانکه فرمود فقلت پس کفتم اللهم اغفر لامتی اللهم اغفر لامتی
واخرت الثالثة لیوم یرغب الی الخلق و تأخیر کردم و نکاه داشتم مغفرت ثالثه را برای
روزی که رغبت کنند و خواهش نمایند و توجه آرند بسوی من و عطا طلبند از من خلق کلهم همه خلق حتی ابراهیم تا

ابراهیم علیه السلام

خلیل الله

ابراهیم علیه السلام خاصه در نفس خود چنانکه قول اوست علیه السلام و الذی اطمع ان یغفر لی
خطیئتی یوم الدین یا در حق امت برای مغفرت و شفاعت ایشان و تخصیص ابراهیم
بذکر از جهة بودن وی افضل انبیا و رسل بعد از حضرت وی صلی الله علیه و سلم چنانکه تصریح
کرده اند این علما و واقع نشده تصریحی از جمهور در غیر وی علیه السلام و بعضی کفته اند که بعد از
ابراهیم موسی افضل انبیاست صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین رواه مسلم و عن
ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کفت ابن عباس رضی الله عنهما که آنحضرت
کفت اقرأنی جبرئیل علی حرف خوانانید مرا جبرئیل یعنی قرآن را بوحی الهی نخست بر یک حرف
یعنی بر یک لغت که لغت حجاز است و عرب را هفت لغت بوده معروف بفصاحت چنانکه در اول
کتاب در کتاب العلم کذشت فراجعته پس مراجعت کردم جبرئیل را که عرض کند بدرکاه حق توسعه را
فلم ازل استزیده پس همیشه بودم که طلب زیادت میکردم یعنی مکرر طلب زیادت میکردم و یزیدنی
و زیاده میکرد جبرئیل برای من حتی انتهی الی سبعة احرف تا آنکه باخر رسید تا هفت حرف
و این استزادة و زیادة نه همین وقت و در یک مجلس واقع شد با آمد و رفت کردن جبرئیل و عرض
حال بدرکاه صمدیت یا در اوقات متعدده بود قال ابن شهاب کفت ابن شهاب که زهری
مشهور است و از اعلام علمای تابعین بود بلغنی ان تلک السبعة الاحرف انما هی فی الامر
یکون واحدا رسید مرا که آن هفت حرف نیستند آنها در امری مکر یکی یعنی متحد و متفق اند
لا تختلف فی حلال و لا حرام مختلف نمیشوند نه در حلال و نه در حرام یعنی مرجع کل معنی واحد است
اکرچه الفاظ مختلف باشند چه قرآت سبع متناقض نمی باشند و همچنین لغات سبع که مراد
بحروف اند متفق علیه

الفصل الثانی

عن ابی بن کعب قال لقی رسول الله صلی
الله علیه و سلم جبرئیل فقال کفت ابی بن کعب ملاقی شد آنحضرت جبرئیل را علیهما السلام پس کفت
یا جبرئیل انی بعثت الی امة امیین بدرستی که من فرستاده شده ام بسوی امتی که
ناخوانندکانند و خواندن و نوشتن نیاموخته اند منهم العجوز بعضی از ایشان پیرزنی
است کلان سال عجوز و عجوزه زن مسنه را کویند و در قاموس کفته عجوز مرد پیر و زن پیر عجوزه بتانیث مده
و اکر آمده بلغت ردی غیر فصیح است و الشیخ الکبیر و بعضی از ایشان پیر مرد کلان سال است
و الغلام و الجاریة و بعضی از ایشان کودکانند و دختراند غلام و جاریه در اصل بمعنی کودک
و دختر است و بر غلامان و داهان که اطلاق میکنند بجهة حقارت ایشان است چنانکه فتی و فتاة

میکویند زیراکه با ایشان معامله پیران نمیکنند و توقیر و تعظیم نمینمایند والرجل الذی لم یقرأ
کتابا قط و بعضی از ایشان مردیست که نخوانده است کتاب را هرگز اگرچه آموخته باشد و علم آن
داشته باشد قال گفت جبرئیل یا محمد ان القرآن انزل علی سبعة احرف بدرستی که قرآن فرو فرستاده
شده است بر هفت لغت و هفت قراءت رواه الترمذی وفی روایة لاحمد ولابی داود
و در روایتی مر احمد و ابی داود را درین باره آمده که قال گفت جبرئیل لیس منها الا کاف شاف
نیست حرفی از آن حروف مگر آنکه وی شافی است مر علتی را که در سینه‌هاست از کفر و جهل
و کافی است در اعجاز و در حجت بر صدق نبی و حقانیت دین و الزام منکران و معاندان وفی
روایة للنسائی و در روایتی مر نسائی را آمده که قال گفت آنحضرت ان جبرئیل و میکائیل
اتیانی آمدند مرا فقعد جبرئیل عن یمینی پس نشست جبرئیل جانب راست من و میکائیل
عن یساری و نشست میکائیل از جانب چپ من فقال جبرئیل اقرأ القرآن علی حرف
پس گفت جبرئیل بخوان قرآن را در حالی که بود قراءت جبرئیل بر یک حرف قال میکائیل گفت
میکائیل حضرت را که استزده طلب زیادتی کن جبرئیل را یعنی بگو باوی که بر حرف دیگر هم بخواند
حتی بلغ سبعة احرف تا رسید قرآن یا جبرئیل بهفت حرف را وکل حرف شاف کاف
و هر حرف شافی و کافی است و چون توسیع شد و تنگی رفت و امر قراءت تسهیل و تیسیر یافت
هر قسمی از امت که مذکور شد میتوانند خواند بخلاف آنکه اگر تنگ میشد و بر یکحرف میماندند فافهم
وعن عمران بن حصین صحابی مذکور است که ملائکه را مسید بد و بر وی سلام میکردند و سی سال
صاحب فراش بود انه مر علی قاص یقرأ ثم یسأل روایت میکند که وی گذشت بر قصه خوانی
که قرآن میخواند و از مردمان سوال میکرد و قص بمعنی اعلام و اخبار است و قاص کسی که اخبار و قصص می آرد
و قصاص و وعاظ نیز اطلاق می یابد فاسترجع پس استرجاع کرد عمران و گفت انا لله و انا الیه
راجعون چنانکه در مصیبت میگویند گویا این قرآن خواندن و سوال کردن بر آن مصیبتی است که بدان
قاص رسیده و بدان مبتلا گشت یا ابتلای عمران بمشاهده این حالت شنیعه مصیبتی است که بوی
رسیده ثم قال سمعت رسول الله پس گفت عمران شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم
یقول من قرأ القرآن فلیسأل الله به کسی که خواند قرآن را پس باید که سوال کند خدا را بقرآن
بخواهد حاجات دینیه و دنیویه خود را از وی تعالی چنانکه اگر بآیت رحمت برسد باید که جنت
طلبد از وی تعالی آنرا و اگر بآیت عذاب و ذکر نار رسد پناه جوید بخدا از آن بامر آن

دعاکند

دعاکند بعد از فراغ قراءت بدعوات ماثوره فانه سیجیء اقوام یقرءون القرآن ویسألون
به الناس پس بدرستی که شأن اینست که زود باشد که بیایند گروهها که بخوانند قرآن را
و سوال کنند بآن از مردم و گدائی کنند از ایشان رواه احمد والترمذی الفصل
الثالث عن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است از بریده اسلمی بضم موحده
که از مشاهیر صحابه و او را مساعی جمیله است در حضرت نبوت و خلفای راشدین که گفت
آنحضرت من قرأ القرآن یتأکل به الناس کسی که بخواند قرآن را در حالی که طلب اکل میکند بقرآن
از مردم یعنی قرآن را وسیله حطام دنیا میگرداند جاء یوم القیمة ووجهه عظم لیس علیه لحم
بیاید آن کس روز قیامت و حال آنکه روی وی استخوان است که نیست بر روی گوشت یعنی از وی نزار
و خوار و بی عزت باشد رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عباس قال کان رسول الله
صلی الله علیه و سلم لا یعرف فصل السورة بود آنحضرت که نمیشناخت جدا کردن و فرق نهادن
میان دو سوره حتی ینزل علیه تا آنکه فرود می آمد بروی بسم الله الرحمن الرحیم و ظاهر این دلالت
دارد بر آنکه بسمله آیتی است از قرآن نازل برای فصل میان دو سوره چنانکه مذهب ماست
رواه ابو داود وعن علقمة قال کنا بحمص روایت است از علقمه که از کبار تابعین و اصحاب عبدالله
بن مسعود است گفت بودیم ما بحمص بکسر حا و سکون میم که از بلاد شام است فقرأ ابن مسعود سورة
یوسف پس خواند عبدالله بن مسعود سوره یوسف را فقال رجل ما هکذا انزلت پس گفت مردی
نه اینچنین فرو فرستاده شده است فقال عبدالله والله لقد قرأتها علی عهد رسول الله
پس گفت ابن مسعود بخدا سوگند به تحقیق خوانده ام من آنرا در زمان پیغمبر خدا و در حضرت وی صلی الله
علیه و سلم فقال احسنت پس گفت آنحضرت نیک خواندی فبینما هو یکلمه پس در اثنای
آن مرد سخن میگوید ابن مسعود را اذ وجد منه ریح الخمر یافته شد یا یافت ابن مسعود از آن مرد
بوی می و جد بلفظ مجهول و معلوم هر دو روایت است فقال پس گفت ابن مسعود اتشرب الخمر
وتکذب بالکتاب آیا می نوشی می و تکذیب میکنی بکتاب خدا فضربه الحد پس زد ابن مسعود او را حد
اگر آنچه ابن مسعود خواند از قراءت مشهوره بود و یقینا از کتاب الله بود تکذیب و انکار او کفر
قطعا و اگر اینچنین نبود قراءت شاذه اطلاق تکذیب کتاب بطریق تغلیظ و تشدید باشد
و ظاهر در همین است و لهذا حکم نکرد بارتداد وی و اکتفا کرد بحد شرب خمر متفق علیه وعن
زید بن ثابت از اجله فقهای صحابه و کاتب وحی است و اعلم بود بفرایض قال ارسل الی ابوبکر مقتل اهل الیمامه

گفت زید بن ثابت فرستاد کسی را بسوی من ابو بکر صدیق و طلب کرد مرا پیش خود در وقت قتل
اهل یمامه و ایشان مقاتل بنی حنیفه بود که کشته شد در وی مسیلمه کذاب لعنة الله علیه در زمان خلافت صدیق
چنانکه در کتاب الزکوة گذشت و در وی بسیاری از قرای قرآن کشته شدند پس رفتم نزد ابی بکر
فاذا عمر بن الخطاب عنده پس ناگاه عمر نزد ابوبکر بود رضی الله عنهما قال ابوبکر ان عمر اتانی
فقال گفت ابوبکر که آمد عمر نزد من و گفت ان القتل قد استحر یوم الیمامة بقراء القرآن
بدرستی که کشتن تحقیق سخت و بسیار شد و گرم شد روز یمامه بخوانندگان قرآن و حافظان قرآن
وعرب کار سخت را حار میگویند و گفته اند که عدد کسانی که کشته شدند در وی از قرا هفتصد
بودند و انی اخشی ان یستحر القتل بالقراء بالمواطن و بدرستی که من میترسم که اگر سخت شود قتل
بقرا در جاهای جنگ فیذهب کثیر من القرآن پس برود بسیاری از قرآن که هر کس چیزی از آن
یاد دارند و انی اری ان تأمر بجمع القرآن و بدرستی که من مصلحت می‌بینم که تو امر کنی بجمع کردن
قرآن در مصحف قلت لعمر کیف تفعل شیئا لم یفعله رسول الله ابوبکر میگوید گفتم من بعمر
چگونه میکنی تو و در روایتی کیف نفعل چگونه میکنیم ما چیزی را که نکرده آنرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم قال عمر هذا والله خیر گفت عمر رضی الله عنه این جمع کردن قرآن بخدا سوگند که بهتر است
و بدعت حسنه است و بعضی بدعتها است که واجب است کردن آن مثل تعلیم صرف و نحو و بعضی
سنت چنانکه بیان آن در باب الاعتصام بالکتاب والسنة گذشت فلم یزل عمر یراجعنی
پس همیشه بود عمر که مراجعت میکرد مرا و مکرر میگفت که می باید کرد حتی شرح الله صدری لذلک
تا آنکه گشاد خدای تعالی سینه مرا برای آن یعنی جمع کردن و پسند افتاد مرا رای عمر ورأیت
فی ذلک الذی رأی عمر و دیدم من خیر و مصلحت در آنچه مصلحت دیده بود عمر و رای زدم من در آن آنچه را
زد عمر قال زید قال ابوبکر انک رجل شاب عاقل گفت زید بن ثابت گفت ابوبکر که تو جوانی
عاقلی لا نتهمک متهم نمیداریم ترا بسهو و غفلت و خیانت و قد کنت تکتب الوحی لرسول الله
و بتحقیق بودی تو که می‌نوشتی وحی برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فتتبع القرآن فاجمعه
پس طلب کن قرآن را از هر جا که یابی و جمع کن آنرا و تتبع طلب چیزی برفتن در پی وی گفت زید بن ثابت
فوالله لو کلفونی نقل جبل من الجبال پس بخدا سوگند که اگر میفرمودند و تکلیف میکردند مرا
مرا از جای بجای بردن کوهی را از کوهها ما کان اثقل علیّ مما امرنی به من جمع القرآن نمیبود
این تکلیف گرانتر بر من از آنچه امر کرد مرا ابوبکر از جمع کردن قرآن و تکلیف باندازه طاقت کاری فرمودن

کسی را و امر کردن بچیزی که مشقت است در آن قال گفت زید بن ثابت قلت لابی بکر گفتم
مر ابی بکر را کیف تفعلون شیئا لم یفعله رسول الله چگونه میکنید شما چیزی را که نکرده آنرا پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم قال هو والله خیر گفت ابوبکر این یعنی جمع کردن قرآن امر خیر است
فلم یزل ابوبکر یراجعنی حتی شرح الله صدری للذی شرح له صدر ابی بکر و عمر پس همیشه بود
ابوبکر که مراجعت میکرد مرا و باز میگردانید این سخن را تا آنکه گشاد خدای تعالی سینه مرا بچیزی
که گشاده بود مر آنرا سینه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فتتبعت القرآن اجمعه من العسب پس
طلبیدم من تمام قرآن را در حالی که فراهم می‌آرم او را از عسب بضم عین و سین مهملتین جمع عسیب شاخ خرما
که برگ نیاورده باشد یا شاخ وی که برگ از وی جدا کرده باشند و بعضی [illegible] کرده اند
واللخاف و تتبع کردم قرآن را از لخاف بکسر لام و تخفیف خای معجمه جمع لخفه بفتح سنگ سفید تنک
و در روایتی والرقاع و از رقعها و پارها از پوست یا کاغذ و در روایتی و قطع الادیم و از پوست
پارها و در روایتی والاکتاف و از شانهای شتر و گوسفند و در روایتی والاضلاع و استخوانهای
پهلو و مانند آن که هر کس پاره از قرآن را بر اینها نوشته میداشت و صدور الرجال و از سینهای
مردانی که یاد داشتند از صحابه رضی الله تعالی عنهم و معتمد همین است و یافتن از عسب و لخاف و جز آن
تقریر بتقریر است و قرآن متواتر است و یقینی است تا همه صحابه باتفاق نمیکردند و اجماع نمینمودند
نوشتن صورت نداشت و آنکه فرمود حتی وجدت آخر سورة التوبة مع ابی خزیمة
الانصاری تا آنکه یافتم آخر سوره توبه را با ابی خزیمه بضم خای معجمه و فتح زای معجمه لم اجدها مع
احد غیره نیافتم آنرا نزد هیچکس غیر او و آخر سوره توبه اینست لقد جاءکم رسول من انفسکم
حتی خاتمة براءة تا خاتمه سوره که در اول او براءة من الله ورسوله است و آنرا سوره توبه میگویند
معنیش آنست که نوشته نزد وی یافتم نه محفوظ و [illegible] سوگند بعضی روایات آمده است که
سوگند میدادند کسی را که نزد وی می یافتند که این قرآن است یا میگذشت بروی دو گواه
با آن تاکید و تحقیق و مبالغه است در احتیاط و شیخ ابن حجر گفته که مراد بدو گواه حفظ و کتابت
و سخاوی در جمال القراء گفته که مراد آن اینست که گواهی میدادند که این مکتوب نزد رسول خدا
صلی الله علیه وسلم نوشته شده است و بمجرد حفظ اکتفا نمی نمودند گفت بنده
ابن سیف الدین سامحه الله شک نیست که قرآن معلوم بود بالقطع و الیقین و معروف بود
متمیز از ماسوای خود و مجمع علیه میان همه نه آنکه مشتبه بود و چیزی از آن نزد بعضی بود که مردم دیگر از آن

يا منكر بودند قرآنيت آنرا و اثبات ميكردند از اجحاف و تهاون حاشا و كلا و ميدانستند آنرا
بتاليف معجز و نظم معروف و تحقيق مشاهده ميكردند تلاوت آنرا از آنحضرت صلى الله عليه وسلم
مدت بيست و سه سال و ياد داشتند مجموع آنرا جمعى از صحابه پس از خلط چيزى كه نه از قرآن است
مأمون بودند و اين تحقيقات و تفتيشات براى تقرير و تأكيد بوده كه اصل و معتمد آن بود سيوطى
از حارث محاسبى نقل كرده كه فرمود كتابت قرآن متحدث نيست و بود آنحضرت صلى الله
عليه وسلم كه امر ميكرد بكتابت آن وليكن متفرق بود در رقاع و جز آن و صديق رضى الله عنه امر
كرد بانتساخ آن از جائى بجائى مجتمع و اين بمنزلهٔ آن بود كه گويا اوراق متفرق در خانهٔ آنحضرت صلى
الله عليه وسلم يافتند كه در آن قرآن نوشته بودند منتشر بود مجتمع ساختند و در رشتهٔ انتظام و التيام
كشيدند تا چيزى از آن كم نشود و خطابى گفته كه سبب آنكه آنحضرت جمع نكرد قرآن را در مصحف واحد
بود كه انتظار ورود نسخ بعضى احكام و تلاوت داشت پس چون منقضى گشت نزول قرآن برحلت
آنحضرت صلى الله عليه وسلم الهام كرد حق تعالى خلفاى راشدين را الجمع بجهة وفاى وعدهٔ صادق
خود كه در حفظ و نگاهداشت آن كرده و ابتداى آن بدست صديق اكبر رضى الله عنه بود بمشاورت
عمر فاروق رضى الله عنه و بايد دانست كه ترتيب سور و وضع آيات همه بوحى بود و جبرئيل عليه السلام
چون آيتى از قرآن بحسب واقعه مى آورد ميگفت كه اين را در فلان سوره و بعد از فلان آيت بنهند
و احاديث درين باب بسيار آمده و تحقيق حاصل يقين بدان آنكه نقل متواتر بهمين ترتيب از تلاوت رسول الله
صلى الله عليه وسلم و اجماع صحابه رضى الله عنهم بى تطرق شك و شبهه و در لوح محفوظ نيز بهمين ترتيب
نوشته اند و از آنجا باسمان دنيا فرستاده و از آنجا جبرئيل بحسب وقايع سور و آيات مى آورد و
و ترتيب نزول غير ترتيب تلاوت است و جبرئيل هر سال در رمضان يكبار تمام قرآن بهمين ترتيب مى آورد
با آنحضرت بطريق مدارست ميخواند و در سالى كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم ازين عالم رحلت خواهد نمود
دوبار آورد انه لكتاب عزيز لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد و چون جمع كرد
آنرا زيد بن ثابت باتفاق صحابه در صحف متعدده مكتوب شد و هنوز جمع وى در يك مصحف اتفاق نيفتاد
فكانت الصحف عند ابى بكر پس بودند اين صحيفها نزد ابى بكر رضى الله عنه حتى توفاه الله تا آنكه
ميرانيد ابو بكر را خداى تعالى ثم عند عمر پس بودند صحيفها نزد عمر فاروق رضى الله عنهما فى حيوته در حيات
عمر ثم عند حفصة بنت عمر پس بودند صحيفها نزد ام المومنين حفصه دختر عمر رضى الله عنهما
بسوى عثمان رضى الله عنه جمع كرد آنرا در يك مصحف و استكتاب فرمود در مصاحف و فرستاد آنهارا ببلاد

وليكن ٢

اسلام

اسلام چنانكه در حديث آمده بايد رواه البخارى عن انس بن مالك ان حذيفة بن اليمان
قدم على عثمان روايت است از انس كه حذيفه قدوم آورد بر عثمان رضى الله عنهم و كان يغازى
اهل الشام فى فتح ارمينية و بود حذيفه كه غزا مى كرد اهل شام را در فتح ارمينيه بفتح همزه
و سكون را و كسر ميم و سكون تحتيهٔ اولى و كسر نون و خفت تحتيهٔ ثانيه كذا فى كتاب المغنى و در قاموس
بجر همزه گفته و از جامع الاصول تثليث همزه نيز نقل كرده اند و بتشديد ياى ثانيه نيز گفته اند و آذربيجان
بيجان مع اهل العراق و غزا ميكرد آذربيجان را با اهل عراق و آذربيجان بمد همزه و فتح ذال معجمه و سكون
را و كسر موحده و سكون تحتيه و جيم و فتح موحده نيز آمده فافزع حذيفة اختلافهم فى القراءة پس
ترس آورد حذيفه را اختلاف مردم در قرآن بلغات مختلفه كه در ان توسعه رفته بود فقال حذيفة لعثمان
پس گفت حذيفه مر عثمان را كه يا امير المومنين ادرك هذه الامة قبل ان يختلفوا فى الكتاب دريا
اين امت را و دستگيرى كن پيش از آنكه اختلاف كنند در كتاب الله اختلاف اليهود والنصارى
مانند اختلاف كردن يهود و نصارى در كتاب خود و هر كدام تغير ها دادند و تحريفها كردند و گفته اند كه سبب
آن بود كه حق تعالى محافظت و نگاهبانى كتاب ايشان را با ايشان گذاشت چنانكه فرمود بما استحفظوا
من كتاب الله لاجرم تغير ها و تحريفها بدان راه يافت و در شان قرآن مجيد فرمود انا له لحافظون خود حافظ
و نگهبان اين شد و با نگاهبانى وى تعالى خلل و تغير و تبديل محال باشد فارسل عثمان الى حفصة ان
ارسلى الينا بالصحف پس فرستاد امير المومنين عثمان كسى را بسوى ام المومنين حفصه كه بفرست بسوى
ما آن صحيفها را كه پيش تست ننسخها فى المصاحف بنويسانيم ما آنهارا در مصحفها ثم نردها اليك پس
باز ميفرستيم آنهارا بسوى تو فارسلت بها حفصة الى عثمان پس فرستاد حفصه آن صحيفهارا بسوى عثمان
فامر زيد بن ثابت پس امر كرد عثمان زيد بن ثابت را و عبد الله بن الزبير و سعيد بن العاص و
عبد الله بن الحارث بن هشام اين صحابه را امر كرد و درين ميان زيد بن ثابت انصاريست و باقى
سه كس قريش اند و قال عثمان للرهط القرشيين الثلاثة و گفت عثمان رضى الله عنه مر گروه
قريشيان را كه سه تن بوده اند اذا اختلفتم انتم و زيد بن ثابت فى شىء من القرآن چون مختلف شويد شما
كه قريشيانيد و زيد بن ثابت كه از انصار است در چيزى از لغات قرآن فاكتبوه بلسان قريش
پس نويسيد آنرا بزبان قريش فانما نزل بلسانهم زيرا كه فرود آمده است قرآن مگر بزبان ايشان و بلغت
ايشان سابقا معلوم شد كه قرآن در اصل بلغت قريش فرود آمده و بالتماس آنحضرت توسيع يافت
و رخصت شد كه هر كس بلغت خود بخواند الآن امير المومنين عثمان باتفاق صحابه رضى الله تعالى عنهم

خواندن ٣

بخوف اختلاف مردم باسقاط آن لغات امر کرد و همه را قرآت بلغت قریش فرمود این است معنی قول
او که بنویسید آنرا بلغت قریش فَفَعَلُوْا پس کردند این صحابه مذکورین آنچه امر کرد عثمان حَتّٰی اِذَا نَسَخُوا
الصُّحُفَ فِی الْمَصَاحِفِ رَدَّ عُثْمَانُ الصُّحُفَ اِلٰی حَفْصَةَ تا آنکه وقتی که نسخه برداشتند صحف را در مصاحف جمع
بازگردانید عثمان آن صحف را بسوی حفصه وَاَرْسَلَ اِلٰی کُلِّ اُفُقٍ بِمُصْحَفٍ مِمَّا نَسَخُوْا و فرستاد عثمان رضی الله عنه
بسوی هر ناحیه و کرانه با آنچه ظاهر است از کرانه آسمان که کواکب از آن طلوع و غروب کنند و چون هر بلاد را افقی
دیگر است آفاق میگویند و بلاد میخواند وَاَمَرَ بِمَا سِوَاهُ مِنَ الْقُرْاٰنِ فِیْ کُلِّ صَحِیْفَةٍ اَوْ مُصْحَفٍ اَنْ
یُحْرَقَ و امر کرد عثمان با آنچه بود جز آن مصاحف از قرآن در هر صحیفه یا مصحف که سوخته شود یا پاره پاره کرده
شود یُخَرَّقَ بجای مهمله و خای معجمه هر دو روایت است و اول اکثر است و ظاهر آنست که مراد از صحف
آن باشد که در رقاع و لخاف و جز آن بود و بهر مصحف آنچه نزد حفصه بود و توانند که شک راوی باشد
حدیث آنست که آنچه نزد حفصه بود بعد از وفای وعده او نیز سوختند و اختلاف است در عدد مصاحف
که فرستاد عثمان رضی الله عنه بآفاق مشهور آنست که پنج بود و ابو داود گفته است شنیدم ابا حاتم
سجستانی را که گفت هفت مصحف بود که فرستاد آنها را بمکه و شام و یمن و بحرین و بصره و کوفه و نگاهداشت
یکی را بمکه قَالَ ابْنُ شِهَابٍ فَاَخْبَرَنِیْ خَارِجَةُ بْنُ زَیْدِ بْنِ ثَابِتٍ گفت ابن شهاب زهری پس خبر داد
خارجه که پسر زید بن ثابت است و از اعلام علمای تابعین و یکی از فقهای سبعهٔ مدینه مطهره است
اَنَّهُ سَمِعَ زَیْدَ بْنَ ثَابِتٍ که وی شنید زید بن ثابت را که پدر اوست قَالَ گفت زید بن ثابت فَقَدْتُ
اٰیَةً مِنَ الْاَحْزَابِ گم کردم آیتی را از سوره احزاب حِیْنَ نَسَخْنَا الْمُصْحَفَ در وقتی که نوشتیم ما مصحف را
ظاهر آنست که این در وقت انتساخ مصحف در زمان ابوبکر بود رضی الله عنه که تفحص میکردند آیات قرآنی را
و معلوم میشود که این نیز باتفاق صحابه رضی الله عنهم بود اگرچه متصدی نوشتن آن زید بن ثابت بود رضی الله عنه
قَدْ کُنْتُ اَسْمَعُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَقْرَاُ بِهَا بتحقیق بودم من که میشنیدم آنحضرت را که
میخواند آن آیت را فَالْتَمَسْنَاهَا فَوَجَدْنَاهَا مَعَ خُزَیْمَةَ بْنِ ثَابِتٍ الْاَنْصَارِیِّ پس طلب کردیم ما آن آیت را
پس یافتیم آنرا با خزیمه انصاری صاحب الشهادتین آن آیت اینست مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ رِجَالٌ صَدَقُوْا
مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَیْهِ فَاَلْحَقْنَاهَا فِیْ سُوْرَتِهَا فِی الْمُصْحَفِ پس لاحق گردانیدیم ما آن آیت را در سوره وی که
سورهٔ احزاب است در مصحف و مثل این کلام در آیت سورهٔ توبه نیز گفته است چنانکه گذشت و
مقصود آنست که نوشته نزد وی یافتیم چنانکه معلوم شد رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ تنبیه گفته اند که جمع قرآن
سه بار واقع شده یکی در حضور پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و لیکن نه در مصحف واحد مرتب و ثانی در

حضور

از دیار اسلام مصحفی از آن مصاحف انتساخ نمودند و افق بضمتین و بضم و سکون نیز آمده ناحیه ۱۲ صح

بمدینه

حضور ابی بکر صدیق رضی الله عنه و از عبد خیر که یکی از تابعان علی مرتضی است رضی الله عنه
آمده است که شنیدم علی را رضی الله عنه که میگفت عظیم ترین مردم در مصحف از روی اجر و ثواب
ابوبکر است رحمت کند خدای تعالی ابوبکر را و وی اول کسی است که جمع کرد کتاب خدا را عز و جل و ثالث
جمع عثمان است رضی الله عنه جمع کرد صحابه را پس نوشتند در مصاحف بلغت قریش و فرستاد
در هر افقی مصحفی و بود آن در سنه خمس و عشرین و از علی رضی الله عنه بسند صحیح آمده که فرمود
نگوئید در عثمان جز خیر بخدا سوگند نکرد وی آنچه کرد مگر در حضور جماعت صحابه رضی الله عنهم
باتفاق ایشان گفت چه میگوئید در شأن این قرآت تحقیق رسیده است بمن که بعضی میگویند
قرآت من بهتر است از قرآت تو و این نزدیک است که کفر باشد گفتیم ما پس چه رای میزنی و مصلحت
چه می بینی گفت آن می بینم که جمع کرده شوند مردم بر مصحف واحد پس نباشد در وی افتراقی و اختلافی
گفتیم ما نیکوست آنچه تو دیدی گفت علی مرتضی رضی الله عنه اگر نمی کرد عثمان رضی الله عنه البته
میکردم من آنرا انتهی و گفته اند که فرق میان جمع ابی بکر و جمع عثمان رضی الله عنهما آنست که جمع ابی بکر
از بیم آن بود که مبادا از قرآن چیزی برود و جمع عثمان برای آنکه اختلاف واقع نشود و در آن حارث
محاسبی گفته مشهور در مردم آنست که جامع قرآن عثمان رضی الله عنه است و نه چنین است کار بلکه آنچه
که وی رضی الله عنه کرد آن بود که مردم را جمع کرد بر لغت قریش چون ترسید وقوع فتنه را میان
اهل عراق و اهل شام در حروف قرآت و پیش از آن بود مصاحف بر حروف سبعه که نازل شده
بر آن قرآن بجهت تیسیر و تسهیل و چون بدان حاجت نماند و بر همه آسان شد آورد همه را بر یک لغت که
اصل نزول بر آن بود و اما سابق بر جمع جمله ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه انتهی و آورده اند که امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه نیز جمع کرده قرآن را بر ترتیب نزول و گفته اند که اگر آن مصحف معمول شدی
و مشهور گشتی علم کثیر از آن حاصل شدی که معرفت ناسخ و منسوخ است و مانا که وی رضی الله عنه
پس از اختلاف آنرا بروی کار نیاورد تا همه بر یک وجه و یک نسق باشد والله اعلم وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ
قَالَ قُلْتُ لِعُثْمَانَ مَا حَمَلَكُمْ عَلٰی اَنْ عَمَدْتُّمْ اِلَی الْاَنْفَالِ چه داشت شما را بر آنکه قصد کردید بسوی سوره
انفال وَهِیَ مِنَ الْمَثَانِیْ و حال آنکه این سوره از مثانی است نزد شما یعنی از سبع مثانی بقولی که مراد
بآن سبع سورهٔ طوالی است که در اول قرآن است وَاِلٰی بَرَاءَةَ و قصد کردید بسوی سورهٔ برائت
وَهِیَ مِنَ الْمِئِیْنَ و حال آنکه این سوره از مئین است نزد شما و مئین جمع مائة است بمعنی صد نام این سورها
بعد از مثانی اند زیرا که هر سوره از آن نیز یا در برصد آیت است یا نزدیک بآن و بعد از مئین

توالی است که کم از صد آیت باشد گویا که توالی و توابع مئین اند و مئین اوایل نهها اند یا از جهة آنکه
اینها مثنی می گردند ساخته میشوند بیشتر از مئین بعد از آن مفصل است اینچنین تقسیم کرده اند سور قرانی را
ذکره السیوطی فی الاتقان پس ابن عباس بعثمان گفت شما انفال را داخل مثانی که نام سوره سبع طوال است گردانید
و برائت را از مئین ساختید باوجود که انفال کوتاه تر از برائت است و بر تقدیر یکه همچنین کردانید تسمیه
میان آنها ننوشتید چنانکه گفت فقرنتم بینهما پس نزدیکی کردید میان این دو سوره ولم تکتبوا سطر
و ننوشتید سطر بسم الله الرحمن الرحیم ووضعتموها فی السبع الطول و نهادید آنرا یعنی سوره انفال را
با برائت در هفت سوره دراز ما حملکم علی ذلک چه حامل و باعث شد شما را بر آن و در بعضی نسخ ذلکم
پس گویا ابن عباس دو سوال کرد از عثمان رضی الله عنهم و جواب داد عثمان بآن چه حاصلش آنست که در امر این دو
سوره اشتباه است بتوجهی هر دو یکسوره اند و باین حیثیت نهادن آنها در سبع طوال و ننوشتن بسمله در میان آنها در
و بوجهی دیگر دو سوره اند بنا برین چه فاصله در میان گذاشتیم چنانکه گفت قال عثمان گفت عثمان در جواب
سوال ابن عباس رضی الله عنهم کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مما یاتی علیه الزمان
از آنجمله که می آمد بروی زمان وهو تنزل علیه السور ذوات العدد و حال آنکه آنحضرت فرود می آمد باو فرود
فرستاده میشد بروی سورتهای که در روی آیات متعدد است وکان اذا انزل علیه شیء و بود آنحضرت
که چون فرود می آمد بروی چیزی از آیات دعا بعض من کان یکتب میخواند و میطلبید بعضی کسانرا که
مینوشتند وحی را و سورتها را چنانچه زید بن ثابت و غیره فیقول پس میگفت آنحضرت ضعوا هولاء
الآیات فی السورة التی یذکر فیها کذا و کذا بنهید و بنویسید این آیتها را در سوره که ذکر کرده میشود
در روی چنین و چنین فاذا انزلت علیه الآیة فیقول ضعوا هذه الآیة فی السورة التی یذکر فیها
کذا و کذا پس چون فرود می آمد بروی آیت پس میخواند آن کسانرا و میگفت بنهید این آیت را
در سوره که ذکر کرده میشود در آن سوره چنین و چنین این دو فقره بظاهر مکرر می نمایند و فرق نیست میان
هر دو مگر بهمین که در اولی آیات مذکور است و در ثانی آیت و مقصود تقریر است وکانت الانفال
من اوایل ما نزلت بالمدینة و بود سوره انفال از جمله اوایل سورتها که نازل شدند بمدینه که در وی
ذکر قضیه بدر است وکانت برآءة من آخر القرآن نزولا و بود سوره برائت از آخر قران در
نزول که در وی ذکر تفضیح منافقین و منع از دخول مشرکین در مسجد حرام است وکانت قصتها شبیهة
بقصتها و بود قصه انفال ماننده بقصه برائت در اعلای کلمه دین و نگونساری اعدا از مشرکین و
منافقین فقبض رسول الله پس قبض کرده شد و برداشته شد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم

سورتهای متعدده یا ۴

ولم یبین

ولم یبین لنا انها منها و بیان نکرد آنحضرت که این سوره جزوی از آن سوره است و هر دو سوره واحد
است یا هر کدام سوره علیحده است فمن اجل ذلک قرنت بینهما پس ازین جهة نزدیکی کردم میان هر دو
سوره ولم اکتب سطر و ننوشتم سطر بسم الله الرحمن الرحیم ووضعتها فی السبع الطول
و نهادم مجموع هر دو را در سبع طوال ولیکن فاصله گذاشتیم بجهة احتمال اشتباه در اتحاد و تعدد
سورتین و این را ذکر نکرد زیرا که مذکور صریحا در سوال ابن عباس قران سورتین و ننوشتن تسمیه است و فواید که
مقصود ابن عباس رضی الله عنهما همین یکسوال باشد و ذکر قول وی و هی من المثانی و هی من المئین تقریبا
باشد و بیان واقع نه سوال از تقدیم و تاخیر فتامل رواه الترمذی و ابو داود تمام شد کتاب فضایل
القرآن بعون الله و توفیقه و تعالی است از **کتاب الدعوات** باید دانست که
سوال و دعا نزد نزول بلایا بخوف نزول سنون و ماثور است از انبیا صلوات الله علیهم و اتباع
رحمة الله علیهم اجمعین و در قرآن و احادیث امر بدعا واقع شده و ظاهر آنست که این امر برای اباحت
و استحباب است نه وجوب و سکوت از دعا و اکتفا بعلم و تقدیر باری تعالی و تقدس نیز آمده
مثل قول خلیل صلوات الله و سلامه علیه حسبی من سوالی علمه بحالی شیخ عطاء الله اسکندری
در کتاب الحکم میگوید بسا که راه می نماید ایشان را ادب بترک طلب بجهة اعتماد بر قسمت و اشتغال
بذکر از مسئلت و امام ابو القاسم قشیری گفته که اختلاف کرده اند مردم که دعا افضل است یا سکوت
و رضا بعضی گویند دعا در حد ذات خود عبادت است قال النبی صلی الله علیه وسلم الدعاء مخ
العبادة و اولی است از ترک آن پس بروی حق خدا است اگر اجابت نشد و بنده بحظ نفس نرسید قیام
بحق پروردگار خود نمود زیرا که اظهار فاقه عبودیت است و ابو حازم اعرج گفته است محروم شدن
من از دعا سخت تر است بر من از محروم شدن من از اجابت و طایفه بر آن رفته اند که سکوت و خمود
تحت جریان حکم اتم و اکمل است و رضا بسابقه تقدیر حق عز و جل اولی و افضل و واسطی گفته که
اختیار آنچه رفته است در ازل بهتر است از معارضه وقت و در حدیث آمده است که هر که
باز دارد ذکر من از سوال از من بدهم او را بهتر و بیشتر از آنچه دهم سایلان را و قومی گفته اند بنده باید که
صاحب دعا باشد بزبان و صاحب رضا بدل تا جامع هر دو حال باشد و امام قشیری میگوید اولی آنست
که گفته شود اوقات و احوال مختلف است در بعضی اوقات دعا بهتر از سکوت است و ادب همان دعاست
و در بعضی احوال سکوت افضل از دعاست و ادب همان است و این شناخته نمیشود مگر در وقت زیرا که
علم وقت هم در وقت حاصل گردد پس اگر در دل خود اشارتی بدعا یابد پس دعا افضل بود و اگر اشارتی

بسکوت باید سکوت اولی و گفته است صحیح آنست که گفته شود بنده را باید که ساعتی هم غافل نباشد از شهود پروردگار تعالی در حال دعای خود بسته باید که رعایت کند حال خود را پس اگر بیابد از دعا زیادت بسط در وقت خود پس دعا اولی است و اگر رجوع کند بدل خود و بیابد در وقت دعا مثل زجر و قبض پس اولی ترک دعاست در ین وقت و اگر نه بسط یابد و نه قبض دعا و ترک وی دو برابر است و نیز اگر غالب در وقت علم است پس دعا افضل است از جهة بودن وی عبادت و اگر غالب در وقت معرفت حال سکوت اولی است و نیز صحیح است که گفته شود آنچه مسلمانانرا در آن حق است یا مر حق سبحانه حق است دعا اولی و آنچه در وی نفس ترا حظ است سکوت اتم است و در خبر آمده است که بنده دعا میکند و خدا بتعالی او را دوست میدارد پس میگوید وی تعالی با جبرئیل تاخیر کن و در توقف دار حاجت بنده مرا که من دوست میدارم که بشنوم آواز او را و گاهی دعا میکند و الله تعالی دشمن میدارد او را پس میگوید با جبرئیل بر آر حاجت او را که من مکروه میدارم آواز او را انتهی کلام القشیری و در رساله قشیریه کلام درین باب بسیط و طویل و حاوی و شامل واقع شده است فلینظر ثمة دیگر شرایط و آداب و اوقات و احوال اجابت در ضمن شرح احادیث معلوم کرده آید ان شاء الله تعالی الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لکل نبی دعوة مستجابة مر هر پیغمبر را دعای مستجابست یعنی سنت الهی بران جاریست که اذن کند هر پیغمبر را بدعائی در حق امت خود خواه برای ایشان یا بر ایشان و استجابت میکند آن دعا را و جوبا فتعجل کل نبی دعوته پس شتابی کرد در جهان هر پیغمبری دعائی خود یافت در دنیا اجابت آنرا و انی اختبأت دعوتی شفاعة لامتی الی یوم القیمة و بدرستی که من پوشیده و پنهان داشتم دعای خود را از برای شفاعت کردن مر امت خود را فهی نائلة ان شاء الله تعالی من مات من امتی لا یشرک بالله شیئا پس آن دعوت در یابنده است اگر خواست خدا کسی را که مرد از امت من در حالی که شریک نمیگرداند بخدای چیزی را یعنی با ایمان از دنیا رفت اگرچه گناهکار بود و اما سایر دعوات انبیا علیهم السلام بعضی گفته اند همه مستجاب اند و این محل توقف است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود در خواستم از خدا سه چیز برای امت خود پس عطا کرد دو چیز و منع کرد از یک چیز چنانکه در حدیث آمده است والله اعلم رواه مسلم و للبخاری اقصر منه روایت کرد این حدیث را باین عبارت مسلم و مر بخاری راست کوتاه تر ازین عبارت و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و هم از ابی هریره است رضی الله عنه که گفت آنحضرت اللهم انی اتخذت عندک عهدا لن تخلفنیه خداوندا بدرستی که من گرفتم نزد تو پیمانی که هرگز خلاف نکنی مرا آن پیمانرا مقصود مبالغه در طلب

وقبول است

وقبول است و تحقیق رجاست گویا عهدیست که هرگز شکسته نشود و وعده ایست که خلاف کرده نشود فانما انا بشر پس نیستم من مگر آدمی که خشم میگیرم گاه گاه بر کسی بحکم بشریت که نگاه داشته شده است حصه از آن و من برای مصلحتی که تقاضا میکند آنرا فای المؤمنین آذیته شتمته لعنته جلدته پس هر کدام از مسلمانان که برنجانم او را دشنام کنم او را لعنت کنم او را بزنم او را و لعن راندن و دور کردن از نیکی و رحمت و جلد در اصل تازیانه زدن بر پوست فاجعلها له صلوة و زکوة و قربة پس بگردان آن مذکورات برای آن مومن رحمت و طهارت و سبب قرب بخود تقربه بها الیک یوم القیمة نزدیک گردانی تو او را باین مذکورات بسوی خود در روز قیامت و این کمال شفقت و مهربانی است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باب امت مرحومه خود به بدکاران چه جای نیکوکاران پس مراد مستحقان اذیت و غیر مستحقان آنهمه باشند و این اتم و ابلغ است در باب رحمت و رأفت و احتمال دارد که این حکم مخصوص بغیر مستحقان اذیت باشد والله اعلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دعا احدکم فلا یقل اللهم اغفر لی ان شئت و هم از ابی هریره است رضی الله عنه که گفت آنحضرت چون دعا کند یکی از شما پس باید که نگوید خداوندا بیامرز مرا اگر خواهی ارحمنی ان شئت خداوندا مهربانی کن مرا اگر خواهی ارزقنی ان شئت خداوندا روزی ده مرا اگر خواهی یعنی در دعا و طلب بطریق شک و تردد نکند و معلق بمشیت نگرداند ولیعزم مسئلته و باید که جزم کند طلب و سوال خود را فی الصراح عزم و عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزی و فی القاموس عزم اراده فعل و قطع کردن بران انه یفعل ما یشاء لا مکره له بدرستی که خدا بتعالی میکند هر چه میخواهد نیست اکراه کننده مر او را و اکراه بنا خواست کسی بر کاری داشتن یعنی شما از جانب خود جزم کنید وی تعالی هر چه میخواهد میکند چه حاجت که شما آنرا بگوئید و ذکر آن عبث است و وی تعالی بفضل و کرم خود وعده استجابت کرده است پس بنده را باید که بدان یقین کند تا بنور یقین منشرح شود صدر وی و منور گردد قلب وی و شک و ریب ظلمت است رواه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دعا احدکم فلا یقل اللهم اغفر لی ان شئت و لکن لیعزم و لیعظم الرغبة و باید که بزرگ گرداند رغبت و خواهش و همت را فان الله تعالی لا یتعاظمه شیء اعطاه زیرا که بدرستی که خدا بتعالی بزرگ نمینماید او را چیزی که بدهد وی تعالی آن چیز را پس باید که رغبت ما بود و مطلوب وی عظیم بود و قاصر ندارد همت را در طلب مطالب عظیمه رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یستجاب للعبد ما لم یدع باثم قبول کرده میشود دعا

متفق علیه

هر بنده را مادام که دعا نکند به بزه چیزی که بدان بزه‌کار شود او قطیعت رحم یا دعا کند به بریدن
خویشی چنانکه دعا کند خداوندا مرا از وی بیزار کن و پیوند ببر یا بچیزی دعا کند که از وی قطع رحم لازم
آید و در غیر این البته دعا مستجاب است ما لم یستعجل مادام که شتابی نکند اجابت دعا و حصول مدعا
قیل گفته شد یا رسول الله ما الاستعجال چه چیز است صورت استعجال قال گفت آنحضرت استعجال
این است که یقول بگوید داعی قد دعوت وقد دعوت بتحقیق دعا کردم و بتحقیق دعا کردم یعنی مکرر کردم
و بسیار کردم دعا فلم ار یستجاب لی پس ندیدم که استجابت کرده شدم فیستحسر عند ذلک
پس منقطع شود و ملول گردد نزد آن ویدع الدعاء و ترک کند دعا را استحسار و تحسر مانده شدن از کاری
رواه مسلم شیخ ابن عطاء الله اسکندری شاذلی در کتاب الحکم کلامی میگوید که ترجمه اش
اینست که تأخیر وقت عطا با الحاح در دعا باید که موجب یأس و نومیدی تو نگردد زیرا که وی عز و علا
ضامن شده است اجابت را در چیزی که اختیار کند وی برای تو نه در چیزی که اختیار کنی تو برای خود
و قول شیخ با الحاح در دعا ناظر بهر دو جانب است یکی آنکه گوئی چندین دعا کردم و الحاح نمودم هیچ
مستجاب نشد یا شیخ میگوید چون الحاح در دعا و دوام بر آن حاصل است دیگر غم استجابت مخور که
مقصود همین دعا و تضرع و زاریست استجابت حظ نفس است و بعضی از عارفان گفته اند که فایده دعا
اظهار فاقه و احتیاج است در درگاه حق و الا وی سبحانه میکند هر چه میخواهد و سیدی احمد بن زروق
در شرح کتاب الحکم میگوید دعا عبودیتی است مقترن بسبب که نزول بلا یا خوف نزول او
همچو اقتران نماز بوقتش و مرتب وجود اجابت بر دعا مثل ترتب وجود ثواب است بر نماز بی تعیین
و تقیید جزا و وقت و در حدیث آمده است که نیست هیچ بنده داعی مگر آنکه مردود است از میان
یکی از سه چیز یا زود میدهد مطلوب او را در اینجهان یا ذخیره میسازد برای وی در آن عالم یا باز میگرداند
از وی بدی مانند آن پس اجابت حاصل است و منحصر نیست در عین مطلوب نه مقید بوقت و وعده را
که فرمود استجب لکم با اجابت مطلق است نه تعین آنچه بنده میخواهد و گردانیدن الله تعالی اجابت
مختار خود نه مختار عبد عین لطف به بنده و رعایت صلاح حال اوست زیرا که بنده جاهل است
گاهی گمان میبرد شر او خیر خیال میکند مثنوی پس دعاها کان زیان است و وبال از کرم می‌نشنود شان
ذو الجلال و نیز آن برای ابقای سطوت ربوبیت و استبقای احکام عبودیت است تا ایمن نگردد بنده
از فوات ادب پس صدق نور زد در وجود طلب و از برای تحقیق اضطرار عبد است بنفی اختیار وی تا همت
در بساط قربت ملازم قرع باب باشد فی الحقیقه فایده دعا همان است مثنوی هیچ نبود از دعا مطلوبان

مقصود حاصل است

جز سخن گفتن با آن شیرین دهان دل از حرص مدعا خالی شده ذوق عجز و بندگی حالی شده گر اجابت
کردشان فهو المراد ورنه با دیدار نقد آیند شاد ورکنند و لذت آن شیرز بهر تقریب سخن یاد کرد
و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم دعوة المرء المسلم لاخیه بظهر الغیب مستجابة
دعای هر مسلمان غایبانه مر برادر خود را یعنی مسلمان دیگر را مستجاب است عند رأسه ملک موکل نزد
دعا کننده فرشته ایست گماشته شده کلما دعا لاخیه بخیر قال الملک الموکل به آمین هر
گاه دعا میکند مر برادر خود را به نیکی میگوید فرشته که گماشته شده است بر آن آمین و لک بمثل
و مر تراست مانند آن و با زایده است و مثل بکسر میم و سکون مثلثه و بفتح میم و فتح مثلثه نیز روا
است و بهر تقدیر مثل در حدیث به تنوین است و بمثلیه بزیادت یا و با ضمیر بلفظ تثنیه نیز
آمده است رواه مسلم و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تدعوا علی انفسکم
دعای بد نکنید بر ذاتهای خود و لا تدعوا علی اولادکم و دعای بد نکنید بر فرزندان خود و لا تدعوا
علی اموالکم و دعای بد نکنید بر مالهای خود لا توافقوا من الله ساعة یسئل فیها عطاء فیستجیب
لکم تا موافق نیفتید از خدا ساعتی که سوال کرده شود از خدا در آن ساعت داده شود پس اجابت کند
وی تعالی برای شما یعنی یک ساعتی هست که هر چه در آن ساعت بخواهید بیابید پس شما دعای بد بر خود و اولاد
خود و اموال خود نکنید مبادا آن ساعت موافق افتد و قبول کرده شود و پشیمان شوید و این نهی است مر جماعتی
از نادانان که در وقت خشم و مانند آن برای خود بد خواهند و این خوب نیست و احتمال زیان دارد رواه مسلم
و ذکر حدیث ابن عباس و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس رضی الله عنهما که در اول او این لفظ است
اتق دعوة المظلوم پرهیز کن دعای مظلوم را فی کتاب الزکوة و در مصابیح اینجا مذکور است

الفصل

الثانی عن النعمان بضم نون و سکون عین بن بشیر بفتح موحده و کسر معجمه از صغار صحابه است
و در وقت رحلت آنحضرت هشت ساله بود قال قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم الدعاء هو العبادة دعا کردن عبادت است بلکه دعاست که او را عبادت توان
نام کرد زیرا که بنده روی آرنده است بجناب حق و روی گرداننده است از سوای وی تعالی
و امید ندارد و نمی‌ترسد مگر از وی و در دعا اخلاص و حمد و شکر هست و سوال و توحید و رغبت
مناجات و تضرع و تذلل و استغاثه و استعانت است ثم قرأ پس تر خواند آنحضرت از برای استدلال
بر بودن دعا عبادت این آیت را و قال ربکم ادعونی استجب لکم و گفت پروردگار شما دعا کنید
مرا قبول کنم برای شما پس معلوم شد که دعا مأموربه است و مترتب میگردد بروی اجر و ثواب چه چنین باشد

عبادتست و در آخر این آیت نیز دلیل است بر بودن دعا عبادت که فرمود ان الذین یستکبرون
عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین یعنی آنکسانیکه بزرگی مینمایند از خود و گردن کشی میکنند
از عبادت من سرانجام است که در آیند دوزخ را خوار و زار و مراد بعبادت اینجا دعاست و
لحوق وعید ناظر در وجوب است ولیکن دعا واجب نیست یا مباح است یا مستحب و لحوق وعید
استکبار است فافهم رواه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجة وعن انس قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم الدعاء مخ العبادة دعا مغز و خلاصه عبادتست زیرا که حقیقت
عبادت و خلاصه وی خضوع و تذلل و خواریست و این در دعا حاصل است باکمل وجوه و اتم آن و
مخ بضم میم مغز استخوان و دماغ و پیه چشم و خالص هر چیز رواه الترمذی و در بعضی نسخ رواه ابو داود
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس شیء اکرم علی الله من الدعاء
نیست هیچ چیزی گرامی تر بر خدا از دعا بجهة اشتمال او بر معانی و احوال که مغز و خلاصه عبادت است
رواه الترمذی و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن سلمان الفارسی قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یرد القضاء الا الدعاء رد نمیکند قضا را مگر دعا گویا این مبالغه
است در تاثیر دعا در دفع بلا یعنی تاثیر دعا در دفع بلا بحدیست که اگر ممکن میبود رد قضا حاصل میشد
بدعا و بعضی گفته اند مراد برد قضا تهوین و تیسیر امر اوست در دعا گویا که قضا نازل نشده است و
بعضی گفته اند مراد بقضا چیزیست که میترسد بنده از آن از نزول مکروه و پرهیز میکند از آن و چون توفیق
داده شد بدعا بر داشت خدایتعالی از وی آنرا و اینهمه تکلف است و تحقیق معنی آنست که مراد بقضا
قضائیست که معلق است رد آن بلا بدان و گردانیده شده است سبب رد آن زیرا که منافات ندارد
سببیت و مسببیت را و همه قضا است و در قضا رفته است که این چیز بآن سبب خواهد شد و بآن سبب
مندفع خواهد گشت اگر گویند پس چه فایده است مر این کلام را و آنچه رفته است بدان قضا البته شدنیست جوابش گوئیم
که شاید که مراد و فایده کلام بیان مبالغه است در آن چنانکه ذکر کردیم و الله اعلم بحقیقة الحال و لا یزید فی
العمر الا البر و زیاده نمیگرداند در عمر مگر نیکی مراد عدم ضیاع و حصول برکت است در عمر به نیکی و تحقیق
همان است که در قضا ذکر کرده شد که تعلیق کرده شده است که عمر او چندین است اگر نیکی کند و چندین اگر
نکند و محو و اثبات در مقام قدر و تسبیب واقع است و در حقیقت نه تغیر است و نه تبدیل ما شاء الله کان و ما لم
یشاء لم یکن رواه الترمذی وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الدعاء ینفع
مما نزل و مما لم ینزل بدرستی که دعا سود میکند از آنچه فرود آمده است از بلا و از آنچه فرود نیامده است

بر کردن آن

عباد الله

بر کردن آن فعلیکم بالدعاء پس بر شما باد ای بندگان خدا که دعا کنید اشارتست بآنکه
دعا مأمور به است طریقه نیکی الفت که امتثال امر باید کرد و منتظر قضا و تسلیم باید بود رواه
الترمذی و رواه احمد عن معاذ بن جبل و قال الترمذی هذا حدیث غریب وعن جابر قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من احد یدعو بدعاء الا آتاه الله ما سأل نیست هیچ یکی که
دعا کند بدعا مگر آنکه بدهد او را خدایتعالی چیزی که سوال میکند او کف عنه من السوء مثله
یا باز دارد از وی بدی و اندوه مانند آنچه سوال کرده است و این لطف است از خدای در حق
بنده خود زیرا که دفع ضرر اهم است از جلب نفع ما لم یدع باثم او قطیعة رحم مادام که دعا نکند
بمزه یا بریدن خویشی رواه الترمذی وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
سلوا الله من فضله سوال کنید خدایتعالی را از فضل و کرم وی فان الله یحب ان یسأل
زیرا که خدایتعالی دوست میدارد که سوال کرده شود و افضل العبادة انتظار الفرج و افزون
ترین عبادتها از وی توقع و امید چشم داشتن گشایش از غم و اندوه و بلاست اشارتست بصبر و ترک شکایت
و بی شک جزای صبر ثواب بیحد و اندازه است و در قرآن مجید میفرماید انما یوفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب و بعضی گفته اند که اشارتست بترک استعجال است در طلب اجابت دعا رواه
الترمذی و قال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من
لم یسأل الله یغضب علیه کسی که سوال نکند و نخواهد از خدا خشم میگیرد وی تعالی بر وی از
جهة کمال جود و رافت حق سبحانه بندگان گفته اند که رحمان کسیست که اگر از وی سوال کنند بدهد و رحیم آنکه اگر
سوال نکنند خشم گیرد و مراد ترک سوال بطریق استکبار و استنکاف است و الا عدم سوال بوجه
استسلام و رضا بقضا مقامی عالیست یا مقصود مبالغه است در بیان جود و رافت چنانکه اشارت کردیم
رواه الترمذی وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من فتح له منکم باب الدعاء
فتحت له ابواب الرحمة کسی که گشاده میشود برای وی از شما در دعا گشاده میشود بر وی درهای رحمت
و اجابت و ما سئل الله شیئا و سوال کرده نشد از خدایتعالی چیزی یعنی احب الیه یعنی دوست
چیزی که دوست داشته شده تر است نزد وی تعالی من ان یسأل العافیة از سوال کردن عافیت
عافیت بمعنی صحت ضد مرض می آید و در حدیث بمعنی سلامت از جمیع آفات و علل و بلایا و مکروهات
ظاهره و باطنه در دنیا و آخرت و این شامل خیرات همه و در قواعد الطریقه گفته که العافیة
سکون القلب مع الله در هر چه دل با خدا آرام گیرد اگرچه بلا بود عافیت است اهل کمال و شامل جمیع احوال است

نسأل الله العافیة. رواه الترمذی. وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من سرّه ان یستجیب الله له عند الشدائد کسی که شاد کرده اند او را که استجابت کند خدای تعالی دعای
او را نزد بلاهای سخت فلیکثر الدعاء فی الرخاء پس باید که بسیار کند دعا را در فراخی و این برعکس حال
که چون سختی و زیان رسد دعا کنند و چون دور شود اسراف ورزند. رواه الترمذی وقال هذا حدیث
غریب. وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادعوا الله وانتم موقنون بالاجابة
دعا کنید خدا را و حال آنکه شما یقین کننده باشید باجابت. واعلموا ان الله لا یستجیب دعاء من
قلب غافل لاه وبدانید که وی تعالی قبول نمیکند دعا را از دل بیخبر بازی کننده مشغول بغیر حق. رواه الترمذی
وقال هذا حدیث غریب. وعن مالک بن یسار بفتح تحتانیه وتخفیف سین مهمله و را در آخر قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سألتم الله فاسئلوه ببطون اکفکم چون سؤال کنید
از خدا پس سؤال کنید او را بباطنهای کفهای دست خود ولا تسألوه بظهورها وسؤال مکنید او را
به پشتهای کف دست زیرا که سؤال ببطون کف صورت طلب و یقین داشتن باجابت است و جمع بدین
مؤذن بکثرت عطیه است و پشت دست صورت رد و در استسقا آمده است که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم به پشتهای دست اشارت باسمان کرد و بعضی گفته اند که چون دعا برای طلب چیزی باشد از جناب تعالی
مستحب است که بطون الکف بجانب آسمان کنند و اگر برای دفع فتنه کنند پشتهای دست بجانب آسمان
کنند و کلام درین در باب استسقا گذشت. وفی روایة ابن عباس قال سلوا الله ببطون اکفکم ولا تسئلوه
بظهورها فاذا فرغتم فامسحوا بها وجوهکم پس چون فارغ شوید از دعا پس بمالید کفهای دست را بروی
خود از جهة تبرک بانوار اجابت که فایض شده و رسانیدن آن بروی که اشرف اعضا و اقرب آنهاست.
رواه ابو داود. وعن سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ربکم حیی کریم یستحیی من عبده
اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صفرا بدرستی که پروردگار شما شرمناک زنده جواد است شرم دارد از بنده
خود چون بردارد بنده هر دو دست خود را بسوی وی که باز گرداند دستهای بنده را خالی صفر بکسر صاد
مهمله و سکون فا خالی و اصفار تهی است و درویش شدن باید دانست که اطلاق حیا و مهربانی و امثال آن
از صفات بر حق سبحانه باعتبار آثار و افعال است نه مبادی که از قبیل تأثر و انفعال است.
رواه الترمذی وابو داود والبیهقی فی الدعوات الکبیر. وعن عمر رضی الله عنه قال کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع یدیه فی الدعاء بود آنحضرت چون برمیداشت هر دو دست خود را در دعا
لم یحطهما حتی یمسح بهما وجهه فرو نمی آورد هر دو دست خود را تا آنکه مسح میکرد بآنها روی مبارک خود را

وجوهکم

رواه الترمذی

رواه الترمذی. وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یستحب
الجوامع من الدعاء بود آنحضرت که دوست میداشت دعاها را که جامع مطالب دنیا و خیرات
آخرت میبود ویدع ما سوی ذلک و ترک میداد دعاها را که نه جوامع بود. رواه ابو داود. وعن
عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اسرع الدعاء اجابة دعوة غائب لغائب
بدرستی که شتابترین دعاها از روی اجابت دعای غایب مر غایب راست از جهة وجود صدق و اخلاص
و محبت در آن بی شوب تکلف و ریا. رواه الترمذی وابو داود. وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه
قال استأذنت النبی گفت امیر المؤمنین عمر طلب اذن کردم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی العمرة
از برای بر آوردن عمره فاذن لی پس اذن کرد آنحضرت مرا و رخصت داد مرا وقال و گفت اشرکنا
فی دعائک یا اخی شریک گردان ما را ای برادرک من در دعای خود تصغیر در اینجا برای تعطف و تلطف
است ولا تنسنا و فراموش مکن ما را در وقت دعا. فقال کلمة ما یسرنی ان لی بها الدنیا پس گفت آنحضرت
سخنی را که شاد نمیکردند که مرا در بدل آن کلمه تمام دنیا باشد که همین سخن باشد که مذکور شد یا سخنی دیگر عنایت آمیز
بای بر این سخن گفت باشد. رواه ابو داود والترمذی وانتهت روایته عند قوله ولا تنسنا و تمام شد روایت
ترمذی نزد قول آنحضرت ولا تنسنا و این عبارت که فقال کلمة الخ در روایت او نیست. وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا ترد دعوتهم سه کس اند که رد کرده نمیشود دعای ایشان
الصائم حین یفطر یکی از آن سه کس روزه دار است در هنگامی که افطار میکند والامام العادل دوم
بادشاه دادگستر ودعوة المظلوم سیوم از آن جماعه که رد کرده نمیشود دعای ستم رسیده است ظاهر
عبارت آن بود که گوید و المظلوم یعنی سیوم از آنها مظلوم است ولیکن این عبارت فرمود از برای اهتمام بشأن
دعای مظلوم فافهم. یرفعها الله فوق الغمام برمیدارد دعوت مظلوم را خدای تعالی بالای ابر کنایت است
از رسانیدن بجانب فوق و مصعد قبول و اجابت و در بعضی روایات آمده است که حق سبحانه تعالی
بلند کرده است غمام را فوق سما چنانکه فرمود یوم تشقق السماء بالغمام. ویفتح لها ابواب السماء
و گشاده میشود برای دعوت مظلوم درهای آسمان و یفتح بفتح یا و ابواب بنصب نیز روایت است
یعنی میگشاید خدای تعالی برای دعوت مظلوم درهای آسمان را. ویقول الرب میگوید پروردگار تعالی وعزتی
لانصرنک بعزت من سوگند که هر آینه یاری میدهم ترا ولو بعد حین و اگرچه باشد پس از روزگار
خطاب بمظلوم است و بکسر کاف تصحیح کرده اند خطاب بدعوة مظلوم و اصل فتح است. رواه
الترمذی. وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث دعوات مستجابات سه دعا مستجابند

کرده نمیشود دعای آنها

لا شك فيهن یعنی نیست شك در استجابت آن سه دعا دعوة الوالد یکی دعای پدر مر فرزند خود را خواه
دعای نیك یا دعای بد و دعای والده بطریق اولی الاجابة بود از جهت وفور شفقت و مهربانی و دعوة المسافر دوم دعای
مسافر برای خود بود یا برای غیر و دعوة المظلوم سیوم دعای مظلوم رواه الترمذي وابو داود وابن ماجة

الفصل الثالث عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليسأل احدكم ربه حاجته
كلها باید که بخواهد یکی از شما از پروردگار خود حاجت خود را تمامه حتى يسأل شسع نعله اذا انقطع
تا آنکه بخواهد از وی دوال نعل خود را چون گسسته گردد و شسع بکسر شین معجمه و سکون مهمله دوال نعل زاد في رواية
عن ثابت البناني مرسلا زیاده کرده است راوی در روایتی از ثابت بنانی بضم موحده که از تابعین
است بطریق ارسال حتى يسأله الملح تا آنکه سوال کند از خدا نمك را وحتى يسأله شسعه
اذا انقطع رواه الترمذي ابو علی دقاق گفته که از نشانهای معرفت آنست که سوال نکنی حوایج خود را کم یا
بیش مگر از خدا چنانکه موسی علیه السلام چون مشتاق شد برویت گفت رب ارنی انظر الیك
چون محتاج بنانی شد گفت رب لما انزلت الی من خیر فقیر وعنه قال كان رسول الله صلى الله
عليه وسلم يرفع يديه في الدعاء بود آنحضرت که بر میداشت هر دو دست خود را در دعا حتى يرى
بياض ابطيه تا آنکه دیده میشد سفیدی هر دو بغل وی یعنی در بعضی احیان و در بعضی کمتر ازین بر میداشت
ابط بکسر همزه و سکون با و بکسر نیز آمده وعن سهل بن سعد عن النبي صلى الله عليه وسلم روایت
از سهل بن سعد ساعدی که صحابی مشهور است و آخر صحابه در موت بمدینه قال كان يجعل اصبعيه
حذاء منكبيه ويدعو گفت بود آنحضرت که میکرد انگشتان هر دو دست خود را مقابل دو دوش
خود و دعا میکرد و این مرتبه توسط و اقتصاد است در رفع یدین وعن السائب بن يزيد عن ابيه
سائب بن یزید که صحابی صغیر است و در سال دوم از هجرت زاییده شده و حاضر شد حجة الوداع
همراه پدرش روایت میکند از پدرش ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا دعا فرفع يديه
مسح وجهه بيديه بود آنحضرت که چون دعا میکرد و بر میداشت هر دو دست خود را مسح میکرد روی
مبارك خود را بهر دو دست خود پس مسح وجه بدو دست در صورتی بود که دستها را بر میداشت و چون
بر نمیداشت مسح نمیکرد و لیکن برداشتن دستها از آداب دعا است رواه البيهقي الاحاديث
الثلثة روایت کرد بیهقی این سه حدیث را که یکی از انس رضی الله و دیگر از سهل و سیوم از
سائب في الدعوات الكبير وعن عكرمة عن ابن عباس قال المسألة ان ترفع يديك حذو منكبيك
گفت ابن عباس ادب سوال و دعا اینست که برداری هر دو دست خود را برابر هر دو دوش خود او نحوهما

وعن انس نسخه

یا نزدیك

یا نزدیك بجانب آنها زیرا که عادت درویشان گدا که سوال کنند چیزی را و بطلبند آنست که فراخ
کنند کفهای دست بجانب مسؤول والاستغفار ان تشير باصبع واحدة و ادب استغفار
و طلب آمرزش آنست که اشارت کنی بیك انگشت که سبابه است و مقصود سب نفس اماره
و شیطان رجیم است و پناه جستن از شر ایشان بسوی خدا که تعالی والابتهال ان تمد يديك
جميعا و ادب ابتهال آنست که دراز کنی هر دو دست را تمام در قاموس گفته که ابتهال اجتهاد
در دعا و خالص گردانیدن آن و در صحاح آورده که ابتهال تضرع قوله تعالى ثم نبتهل اي نخلص في
الدعاء و در مجمع البحار گفته ابتهال دراز کردن هر دو دست و اصل وی تضرع است و مبالغه
در دعا و سوال و طیبی گفته شاید که مراد از ابتهال در حدیث دفع چیزیست که متصور است از مقابله عذاب
پس میگردانند هر دو دست را مانند سپر از اصابت مکروه وفي رواية قال الابتهال هكذا ابتهال
اینچنین است ورفع يديه و برداشت هر دو دست را وجعل ظهورهما مما يلي وجهه و گردانید
پشتهای دست را در جانبی که متصل است روی او را رواه ابو داود وعن ابن عمر انه
يقول روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که میگفت ان رفعكم ايديكم بدعة بر داشتن
برداشتن شما دستهای شما را بدعت است یعنی بر وجهی که بر میدارید و ایشان بالای سینه بر میداشتند
ما زاد رسول الله صلى الله عليه وسلم على هذا زیاده نکرد آنحضرت بر داشتن دستها برین مقدار
يعني الى الصدر یعنی تا سینه این تفسیر است از راوی مر آنچیزی را که کرد ابن عمر و اشارت کرد
بآن بقول خود هذا یعنی برداشتن دستهاست تا سینه نه بالای سینه طیبی گفته که انکار ابن عمر
بر قوم در غالب احوال ایشان است در دعا و سوال و فرق ناکردن ایشان در حالات که برای
امری تا سینه بر دارند و بالای سینه تا دوشها برای امری دیگر و بالای دوشها برای دیگر فافهم
رواه احمد وعن ابي بن كعب قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ذكر احدا فدعا
له بدأ بنفسه بود آنحضرت که چون یاد میکرد یکی را پس دعا میکرد او را آغاز میکرد بدعا برای خود چنانکه
میگفت اللهم اغفر لي ولفلان و ظاهر حدیث در آنست که ابتدای بنفس مخصوص بدعای مغفرت نیست
بلکه در هر دعا نخست برای خود میکرد و پس از آن برای غیر رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن
غريب صحيح وعن ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما من مسلم يدعو
بدعوة ليس فيها اثم ولا قطيعة رحم نیست هیچ مسلمانی که دعا کند بدعایی که نیست در آن دعا گناه
و نه بریدن خویشی الا اعطاه الله بها احدى ثلاث مگر آنکه بدهد او را خدای تعالی بآن دعا یکی از این

و در روایتی اینچنین آمده که گفت

خصلت اما أن یعجل له دعوته یا آنکه شتابی میکند برای اجابت دعای او یعنی در جهان میدهد
واما أن یدخرها له فی الآخرة و یا آنکه نگاه میدارد دعوت او را و ذخیره میکند برای وی میدهد در آخرت
واما أن یصرف عنه من السوء مثلها و یا آنکه برمیگرداند از وی از بدی مانند دعایی که کرده است
قالوا اذا نکثر و گفتند صحابه اکنون که دانستیم که دعا البته مستجابست بیکی ازین سه طریق اکثار میکنیم
و بسیار میکنیم دعا را قال گفت آنحضرت الله أکثر فضل خدا و ثواب وی بیشتر است بسیاری دعای
شما تنگی و کمی نمی آرد در ثواب وی در خزانه فضل وی دعا بکنید چندانکه میخواهید رواه احمد و عن ابن
عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال خمس دعوات یستجاب لهن پنج دعاست که قبول کرده
میشود مر آنها را دعوة المظلوم یکی دعای ستم دیده حتی ینتصر تا آنکه انتقام میکشد حق تعالی از ستم کننده
ودعوة الحاج حتی یصدر و دوم قصد کننده حج تا آنکه رجوع کند و باز آید بمنزل خود و دعوة المجاهد
سیوم دعای کارزار کننده بکافران برآیند از خانه برای آن حتی یقفد بفا و قاف یعنی گم میکند
اسباب و آلات آنرا یعنی فارغ میگردد از جهاد و در بعضی نسخه یقعد بقاف و عین تا آنکه می نشیند
از کارزار و در بعضی یقفل بقاف و فا تا آنکه باز می آید بخانه قفول بمعنی رجوع و دعوة المریض حتی یبرأ
و چهارم دعای بیمار تا آنکه به میگردد و دعوة الأخ لأخیه بظهر الغیب و پنجم دعای برادر مسلمان برای
مسلمان دیگر غایبانه ثم قال بعد ازان گفت آنحضرت و أسرع هذه الدعوات اجابة و شتاب ترین
دعاها از روی اجابت دعوة الأخ بظهر الغیب رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر

باب ذکر الله عز وجل والتقرب الیه

بدانکه ذکر بدل میباشد و بزبان و افضل آنست که بزبان و بدل هر دو باشد و اگر بیکی باشد پس بدل تنها فاضلتر است اینچنین گفت نووی در شرح
مسلم و نیز گفته که ذکر حق سبحانه دو نوع است ذکر قلب و ذکر لسان باز ذکر قلب دو نوع است یکی ازو
ارفع و اجل و آن تفکر در عظمت خداست و جلال وی و جبروت و ملکوت و آیات وی در ارض و سموات
و این ذکر خفی گویند و در حدیث آمده خیر الذکر الخفی دوم ذکر وی بقلب نزد امر و نهی وی تعالی تقدس انتهی
و بعضی فقها گفته اند که ذکر معتبر نباشد مگر بزبان و ادنی مرتبه وی آنست که بشنواند خود را بر قول مختار و زد
آن معتبر نیست چنانکه در قرآءت و طلاق و عتاق و آنچه بدل است آن فعل قلب است از قسم علم و تصور
و ذکر نیست چنانکه قرآءت نیست و ذکر نام چیزیست که فعل لسان است و معلوم نیست که مقصود ایشان ازین حکمت
اگر مراد آنست که فعل قلب را ذکر در لغت نام نیست پس این خلاف چیزیست که در کتب لغت مذکور
و در صحاح و قاموس گفته است که ذکر ضد نسیان است و این خود فعل قلب است نعم آنچه فعل لسانست

آنرا نیز ذکر میگویند پس ذکر لفظ مشترک باشد میان فعل قلب و فعل لسان و در قرآن مجید میفرماید واذکر
ربک اذا نسیت پس ذکر بمعنی قول و کلام نیست و اگر بمعنی کلام باشد نیز کلام نفسی است نه لفظی چه اذکر قلبی و لسانی
نباشد و اگر مراد آنست که فضایل و خواص که وارد شده است در شان ذکر مترتب میگردد بر فعل لسان ثابت
مر چیزی را که فعل قلب است و مترتب نیست بر آن این قولی بی دلیل است و چرا نباشد بعد از آن که ذکر
نام وی باشد و اگر مراد آنست که افضل آنست که بزبان باشد با مواطاة قلب این سخن دیگر است
و نزاع در آن نیست و نزد مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم ذکر دو نوع است قلبی و لسانی
و اثر ذکر قلبی اقوی و اعظم و اکثر از ذکر لسانی است بلکه بحقیقت ذکر ذکر قلبی است و حقیقت ذکر نزد
ایشان نسیان ماسوی الله است و قیاس بر قرآءت و طلاق و عتاق فاسد است زیرا که در شرع
صریحا ثابت شده است که آنها فعل لسانند و مترتب نمیشود احکام بر آن بدون فعل لسان و ذکر اینچنین
نیست و شاید که مقصود فقها آنست که معتبر در اذکار و اورادی که در شرع وارد شده است چنانکه
تسبیح و تحمید و تکبیر در نماز و بعد از نماز و امثال آن فعل لسان است و مترتب نمیگردد ثواب بر آن
مگر بفعل لسان چنانکه در قرآءت نماز و دلالت میکند برین معنی سیاق کلام جزری در اول حصن حصین
بنظر در سیاق و سباق کلام اما آنکه یاد کردن بدل را اصلا ذکر نگویند و ثواب و نتیجه بر آن
مترتب ندارند محل نظر است والله اعلم دیگر بدانکه جهر بذکر مشروع است بی شبهه چنانکه
در حدیث آمده است من ذکرنی فی ملاء مقابل من ذکرنی فی نفسه و از ادله آنست قول حق سبحانه
کذکرکم آباءکم ابن عباس میگوید رضی الله عنهما نمیشناختم من برگشتن مردم را از نماز در عهد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم مگر بذکر رواه البخاری و غیره و جهر ذکر در تکبیرات عید و در ادبار
صلوات و در ثغور و اسفار و جز آن نیز دلیل آنست تا آنکه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در وقتی که بلند کردند صحابه رضی الله عنهم آوازهای خود را بذکر و فریاد برآوردند ایها الناس
اربعوا علی انفسکم فانکم لا تدعون اصم ولا غائبا ای مردمان نرمی و آسانی کنید بر نفسهای خود
زیرا که شما نمیخوانید کر و غایب را مضمون اربعوا دلالت دارد که منع از جهة شفقت است
نه از جهة عدم جواز و بتحقیق جهر کرده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم باذکار و ادعیه در
مواطن کثیره چنانکه در حفر خندق و حمل سنگ و خشت برای مسجد و جز آن و همچنین سلف از
صحابه و من بعدهم و همه اینها دلالت دارد بر جواز جهر و اجتماع برای ذکر ولیکن اینها در قضایای
مخصوصه است احتمال اختصاص باین مواضع دارد که واقع است در آن پس نظر کردن بجانب معنی

وعلت اجازت کرد آنرا علی العموم وانکه نظر بخصوص کرد قصر کرد آنرا بر موارد دیش وطریق اول
موافق است بمقاصد شرع ومطالب آن پس ظاهر گشت از آنچه مذکور شد صحت آنچه استحسان
کرده اند بعضی مشایخ صوفیه از اجتماع برای ذکر وضرب واحد وحلقه بستن برای آن وحلق الذکر
که در حدیث واقع شده است حجت السنت اما مذهب مالک رحمه الله کراهیت از جهه عدم
عمل سلف از صحابه وتابعین بدان واز جهه سد ذرایع تا رفته رفته بزیاده بران نکشد وتجاوز از حد
وبعضی از متاخرین مشایخ شاذلیه قدس الله ارواحهم گفته اند که این اجتماع وتحلیق از برای
واحزاب از روایج دین است که متعین است تمسک بدان از جهه ذهاب حقایق دیانت
از منه واگر بدعت است مختلف فیه است ونهایت آن قول بکراهیت است پس صحیح است عمل بر قول
کسی که قایل است بدان وشاید که شارع ترغیب کرده در آن برای جماعه که بعد از صدر اول نباشند
از جهه احتیاج ایشان بدان وگاهی مختلف میگردد حکم باباحت وندب باختلاف ازمنه واکنه یل
اشخاص پس متعین شد قول بجواز آن با رعایت شروط وآداب آن مذکور است در مواضع خود والله اعلم
ومنه التوفیق **الفصل الاول** عن ابی هریرة وابی سعید قالا قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا یقعد قوم یذکرون الله نه نشینند هیچ گروهی در حالی که ذکر میکنند خدارا الا حفتهم الملائکة
مگر آنکه گرد اگرد میگیرند واحاطه میکنند ایشانرا فرشتگان وغشیتهم الرحمة ومی پوشد ایشانرا
انوار وآثار رحمت ونزلت علیهم السکینة وفرود می آید بر ایشان آرام وحضور وآنچه حاصل میشود
در آنوقت از نورانیت وطمانینت وحضور قلب وجمعیت وذوق وشوق اثر آنست وسخن در معنی
فصل اول از کتاب علم وفضایل قرآن گذشته فتذکر وذکرهم الله فیمن عنده ویاد میکند
قوم را خدای تعالی در آن جماعت که نزد او یند ومقربان جناب قدس اند از جهه مباهات ومفاخر
کردن بایشان واظهار فضل وکرامت آن میان ملائکه که دعوی میکردند تسبیح وتقدیس برای
وفساد وسفک دما برای آدمیان رواه مسلم **وعن** ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یسیر فی طریق مکة بود آنحضرت که سیر میکرد ومیرفت در راه مکه از مکه بمدینه می آمد فمر علی جبل
یقال له جمدان پس گذشت آنحضرت بر کوهی که گفته میشود آن را جمدان بضم جیم وسکون میم
ودال مهمله نام کوهی است نزدیک مدینه بر مسافت یکشب فقال پس گفت آنحضرت سیروا
هذا جمدان سیر کنید وتیز تر روید این است جمدان ونزدیک است مدینه سبق المفردون بفتح
فاو تشدید را بکسر وفتح وبسکون فا وتخفیف را بکسر وفتح یعنی پیشی کردند تنها روندگان وجدا کنندگان

خود را از مردم آنحضرت با صحابه از سفری بمدینه می آمدند چون نزدیک رسیدند جماعه از
ایشان مشتاق شدند بوطن وباهل وعیال خود جدا شدند وبشوق وولع تمام بسوی منازل خود
راندند جماعه دیگر بی شوق ونشاط بجای خود ماندند پس آنحضرت باین جماعت گفت شما نیز سیر کنید
وتیز روید که منازل نزدیک رسید ومفردان پیشی کردند قالوا گفتند این جماعه وما المفردون و
چیستند مفردان یا رسول الله ظاهر آن بود که میگفتند کیستند مفردان وچه کسانند ایشان ولیکن
سوال از حقیقت مفردان وماهیت ایشان کردند گویا که ایشان دریافتند که مقصود آنحضرت همین
اشخاص که پیشتر وتیز تر رفتند نیستند آنها خود معلوم اند که چه کسانند پس آنحضرت بجانب حقیقت رفت
تفسیر مفردان کرد قال الذاکرون الله کثیرا والذاکرات فرمود مفردان آن مردانند که ذکر کننده
خدارا بسیار وآن زنانند که ذکر کننده اند خدارا بسیار یعنی آنها که خالص وجدا کرده اند
یا خالص گردانده شده اند برای عبادت خدا وخلوت گزیده اند بذکر وی سبحانه از مردم
گرفته اند از خلق ومنقطع شده اند از ما سوای حق وترک داده اند صحبت دوستان را وترک
کرده اند اسباب را وشهوات را ومشغول اند بذکر وی تعالی واین مقام تفرید است که اشارت
میکند بوی قول حق تعالی وتبتل الیه تبتیلا وبعضی گفته اند که مفردون موحدانند که غیر خدا را نمی بینند
وجز وی را بدیده شهود نمی بینند ویکی میگویند ویکی میدانند ویکی می بینند وخالص شده اند
برای ذکر حق بکلیت خود ودر مشارق میگوید که تفرد الرجل میگویند وقتی که تفقه کند وپس از آن
گوشه گیرد از مردم وخلوت گزیند بعبادت خدا ومراعات امر ونهی واشتغال بذکر وی سبحانه ودر قاموس
نیز مثل گفته رواه مسلم ودر روایت ترمذی اینچنین آمده المستهترون در لفظی الذین اهتروا فی ذکر الله
آنکسانیکه شیفته شده اند در یاد خدا ومستهتر ومستهتر کسی را گویند که مولع شده است بکسی
سخن نمیکند جز بوی ویاد نمیکند جز آنرا یضع الذکر عنهم اثقالهم فرو می نهد ذکر از ایشان بارهای گناهان
ایشان را فیاتون یوم القیمة خفافا پس می آیند روز قیامت سبکبار بی تعلق انتهی ودر حدیث
آمده است که فقرا روز قیامت در محشر با اسلحه خود بروز آیند گویند ما را برای چه اینجا
نگاهداشته اید وچه چیز میخواهید از حساب وکتاب ما را امر کنید که برویم ودر بهشت در آئیم وآنجا
بیاسائیم چنانکه در فضیل الفقرا بیاید **وعن** ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
مثل الذی یذکر ربه والذی لا یذکر مثل الحی والمیت روایت است از ابی موسی اشعری
رضی الله عنه که گفت آنحضرت قصه آنکسی که یاد میکند پروردگار خود را وآنکسی که یاد نمیکند

پروردگار خود را بهیچ حال زنده و مرده است ذاکر بمنزله حی است در ظهور آثار روحانیت از معرفت
و ذوق و شوق و محبت مانند ظهور آثار و افعال جسمانیت در حی و غیر ذاکر بر عکس آن نظم زندگانی بتوان
گفت حیوانیکه مراست زنده آنست که با دوست وصالی دارد متفق علیه وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی انا عند ظن عبدی بی گفت آنحضرت میگوید
خدا تعالی من نزد گمان بنده خودم که بمن دارد یعنی آمرزم گناهان او را چون طلب آمرزش کند و قبول
میکنم توبه او را چون توبه کند و باز آید از گناهان و اجابت میکنم وقتی که دعا کند و کفایت میکنم
حاجتش را وقتی که طلب کند کذا قیل و اصح آنست که مراد باین رجاست و امیدواری عفو و کرم پس اگر
عفو امید دارد عفو میکنم و اگر عقوبت گمان میبرد عقوبت میکنم اشارتست ترجیح جانب رجا را گفته اند
حقیقت رجا آنست که عمل کند و خدمتی بجا آرد و امید قبول دارد و آنکه هیچ عمل نکند و عصیان و تمرد ورزد و استغفار
نیارد و توبه نکند و چشم نیکی دارد آن آرزوی محض و آهن سرد کوفتن است و بعضی گفته اند که مراد بظن
اینجا علم یقینی است یعنی من نزد یقین بنده ام بمن و علم وی بآنکه بازگشت وی بسوی من است و حساب وی
بر من است و آنچه تقدیر کرده ام من برای وی از خیر و شر البته شدنیست یعنی چون متمکن گردد
بنده در مقام توحید قریب میگردد بمن چنانکه هرچه دعا کند اجابت میکنم یا مراد علم اوست بآنکه
من با اویم چون یاد میکند مرا و بآنکه من جزا میدهم او را بر عمل او پنهان یا آشکارا و بامعنی مابعد توی
تفصیل و تفسیر میشود مر او را چنانکه فرمود انا معه اذا ذکرنی و من با بنده ام و قریب اویم بتوفیق
و معونت در آوردن نور حضور و شهود در دل وی وقتی که یاد میکند مرا فان ذکرنی فی نفسه پس اگر
یاد کند وی مرا در ذات خود یعنی پنهان ذکرته فی نفسی یاد میکنم من او را در ذات خود یعنی
میدهم ثواب او را و متولی میشوم بذات خود اثبات آنرا چنانکه نمیداند آنرا هیچکس و فرشته
و نه جز وی کذا قالوا و ان ذکرنی فی ملأ ذکرته فی ملأ خیر منهم و اگر یاد کند مرا در جماعتی
از آدمیان ذکر کنم او را در جماعتی بهتر از انجماعت که جماعت ملائکه مقربین باشند و ملأ بفتح میم
لام اشراف قوم و رؤسای ایشان را گویند و شک نیست که مر حق سبحانه را کلام است نفسی و لفظی
چنانکه در جای خود تحقیق کرده شده است پس ذکر میکند بنده خود را بهر دو کلام و لا محذور فیه و
ثواب لازم ذکر اوست سبحانه و اثر آنست و قاضی عیاض گفته که محتمل است بودن ذکر محمول بر ظاهر بجهت
اکرام و تشریف وی سبحانه مر بنده خود را و در این حدیث دلیل است بر جواز ذکر جهر چنانکه گذشت بدانکه باین
حدیث استدلال میکنند بر افضلیت ملائکه از بشر طیبی گفته که مراد ملأ از ملائکه مقربین و ارواح مرسلین اند

نه ملائکه فقط

نه ملائکه فقط و پوشیده نماند که هنوز اشکالی باقیست بذاکر در مجلس شریف نبوی صلی الله علیه وسلم
مگر آنکه گویند که روح مقدس آنحضرت در ملائکه در اوقات بوده است و بهمین سبب آن ملأ خیر شد
و آن را خیر نامیده اند و لازم نیست که در وقت ذکر آنجا باشد فتأمل و احسن آنست که گفته شود که
خیریت از جهت نزاهت و تقدس و قرب و علو ثابت است مر ملأ اعلی را و این منافات ندارد
با فضلیت بشر از جهت کثرت ثواب بجهت تعبد با وجود موانع و عوارض جسمانی و قریب باین است
آنچه بعضی گفته اند که خیریت بجهت بودن ایشان است نزد خدا عز و جل و بودن حق تعالی با ایشان
چنانکه قول وی تعالی الذین عند ربک و قول او سبحانه انی معکم و عندیت و معیت اگرچه شامل و ثابت
مر بشر را لیکن ملائکه را اقدم و اسبق است و ظهور سلطان ربوبیت و انوار قدس در عالم ملکوت اکثر نیز
و ابهر است اگرچه بشر افضل و اشرف است از وجه دیگر و تصریح کرده اند باختلاف جهتین بسیاری
از علما والله اعلم متفق علیه وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله
گفت ابوذر گفت آنحضرت که میگوید خدا عز و جل من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
کسی بیارد نیکی را و عمل نیک کند پس مر او راست ده چندان ثواب کم ازین نیست و ازید و بیشتر
هم میدهم هر کرا خواهم باندازه صدق و اخلاص در عمل تا آنکه تا هفتصد هم واقع شده است
و من جاء بالسیئة فجزاء سیئة مثلها او کسی که بیارد بدی را پس پاداش بدی مانند اوست
یعنی یکچند وی او اغفر یا می آمرزم و اصلا جزای بد نمیدهم مقصود بیان فضل و کرم او
تعالی شانه و فضل دیگر آنکه میفرماید و من تقرب منی شبرا و کسی نزدیک جوید از من مقدار
یک شبر تقربت منه ذراعا نزدیکی جویم من بسوی وی مقدار ذراع و من تقرب منی
ذراعا تقربت منه باعا و کسی که نزدیکی جوید بسوی من یک ذراع نزدیکی جویم من بسوی وی مقدار
باع یعنی اندک عملی کند که فی الجمله موجب قرب درگاه من شود جزای آن یاد از آن دهم
و زیاده گردانم قرب او را بدرگاه خود از آنچه مستحق و مستوجب آنست و شبر بکسر شین و سکون
با یک بدست و ذراع یک ارش دست و باع قلاج کذا فی الصراح و در قاموس گفته که شبر مابین اعلی
ابهام و اعلی خنصر و ذراع از طرف مرفق تا طرف اصبع وسطی و باع قدر مد یدین و من
اتانی یمشی اتیته هرولة و کسی بیاید مرا روان می آیم من او را دوان و هروله بفتح ها و سکون
را و فتح واو نوعی از رفتار و دویدن کذا فی الصراح و فی القاموس هروله میان رفتن و دویدن و این
کنایت است از سبق رحمت خداوند تعالی و قرب وی از بنده و زیادة ثواب و عطا و فضل وی تعالی

برطاعات و اعمال ایشان و من لقینی بقراب الارض خطیئة لا یشرک بی شیئا و کسی پیش آید مرا
بمقدار زمین پری آن از روی گناهان در حالی که انباز نگیرد اندر من چیزی لقیته بمثلها مغفرة
پیش می آیم او را بمانند آن از روی امرزیدن و قرب شبی بعظم و کبر چیزی که قریب بمقدار روی باشد
رواه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی قال کفت
آنحضرت که خدایتعالی کفت من عادی لی ولیا فقد آذنته بالحرب کسی دشمن دارد دوستی از دوستان
مرا پس تحقیق می آکاهانم و خبر میکنم او را بجنک و دشمنی و ولی از ولایت است بمعنی محبت و نصرت
یا از تولیت امور و ما تقرب الی عبدی بشیء احب الی مما افترضت علیه و نزدیکی نجست بسوی
من بنده من بهیچ چیزی که محبوب تر است بسوی من تقرب بوی از چیزی که فرض کردانیده ام
بر وی یعنی تقرب بفرایض احب و افضل و اکمل است از تقرب بنوافل چه ادای فرایض محبوب تر است
و مرضی تر و مطلوب تر است نزد وی سبحانه با آنکه تقرب بنفل نیز نتیجه عالی و درجه عظیم دارد از جهة
بودن نوافل متمم و مکمل فرایض چنانکه میفرماید و ما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل و همیشه است
بنده من که نزدیکی میجوید بسوی من بنوافل یعنی عباداتی که واجب نیستند حتی احببته تا آنکه
دوست دارم او را فاذا احببته فکنت سمعه الذی یسمع به پس چون دوست میدارم آن بنده را میباشم
من شنوائی وی که میشنود بآن و بصره الذی یبصر به و میباشم بینائی وی که می بیند بآن
و یده التی یبطش بها و میباشم دست آن بنده که میگیرد بآن بطش در اصل حمله کردن و سخت
گرفتن و مراد اینجا مطلق گرفتن است و رجله التی یمشی بها و می باشم پای وی که راه میرود بآن
و در بعضی روایات و فواده الذی یعقل به و می باشم دل وی که ادراک میکند بآن و لسانه الذی یتکلم به
و زبان وی که سخن میکند بآن و در آخر این حدیث و در بعضی روایات این عبارت نیز زیاده میکنند
فبی یسمع پس بمن میشنود و بی یبصر و بمن می بیند و بی یبطش و بمن میگیرد و بی یمشی و بمن میرود یعنی نمی شنود
و نمی گیرد و نمی رود بسوی چیزی مگر آنکه ملحوظ و مقصود وی رضای حق و طاعت اوست و منظور و مشهود وی
ذات مقدس من است و اول این مرتبه عمل است از جهة امتثال امر وی و نیت تقرب بسوی وی
سبحانه و تعالی و آخر وی فنا در توحید و مراین کلام را بیانیست که در شرح فتوح الغیب آورده شده است
و در شرح نیز چیزی از آن مذکور است و چون بنده بآن مرتبه رسد مستجاب میشود دعای وی البته از جهة
فنای وی از ارادت و تمحض عبودیت چنانکه فرمود و ان سألنی لاعطینه و اکر سوال کند و طلبد این
بنده از من مرا هر آینه میدهم او را مطلوب و مسئول او را و لئن استعاذنی لاعیذنه و اکر پناه جوید

مبدا کرم آن بنده را

از شر

از شر و رو مکر و آفات و در روایتی استعاذنی بنا و این اظهر است از روی معنی اگر چه اول اشهر است
از جهة روایت لاعیذنه هر آینه پناه میدهم او را و چون بنای افتتاح کلام بذکر ولایت و محبت
بود ختم کرد بآنچه ناظر در همین معنی است و کفت و ما ترددت عن شیء انا فاعله و متردد نمیشوم و توقف
نمیکنم از چیزی که من کننده آنم ترددی عن قبض نفس المؤمن همچو تردد من از قبض کردن جان مومن یکره
الموت که ناخوش میدارد مومن مرک را بحکم طبیعت و انا اکره مساءته و من ناخوش دارم اندوهکین
کردن او را و در بعضی نسخ و لا بد له منه و چاره نیست او را از مرک یعنی بجهة محبتی که به بنده خود دارم
تردد میکنم در میرانیدن او بسبب آنکه ناخوش می آید او را اما از مرک چاره نیست و البته باید مرد و آن
نیز موصل است بکرامات و درجات عالی که حضور جناب قرب و رضوان است رواه البخاری بدانکه
اطلاق تردد در شان پروردکار تعالی جایز نیست زیرا که آن عبارتست از تعارض دو رای و
ترادف دو خاطر متعلق بفعل و ترک و اطلاق آن بر وی تعالی باعتبار غایت و منتهاست که توقف
و تأنی است و همچنین سایر صفات مخلوقین که اسناد بدرگاه عزت میکنند مثل غضب و حیا
و مکر و جز آن و معنی آنست که من تأخیر نمیکنم و توقف نمینمایم در امری در رنگ و توقف شخص متردد
در کاری مگر در قبض روح بنده مومن که توقف میکنم در آن تا آسان گردد موت بر وی و مایل گردد
دل وی بآن و مشتاق گردد بدان پس منخرط گردد در سلک مقربین و جای گیرد در اعلی علیین و
توربشتی گفته که مراد تردد ازاله کراهیت موت است از بنده مومن بلطافت که پیدا میکند لطایف تجلی
وی تعالی و ظاهر میکرداند بر آن بنده تا برود کراهیتی که در نفس اوست بجهة آنکه متحقق
میگردد نزد وی از بشارت برضوان حق و کرامت وی متقدم میشود اینحالت را احوال کثیره
از مرض و هرم و فاقه و جاماندگی و شدت و بلا که آسان میگرداند بر وی مفارقت دنیا را و
قطع میکند از دنیا علاقه او را تا آنکه نا امید میشود از وی و امیدوار میگردد بآنچه نزد خداست
و مشتاق میگردد بدار کرامت و نعیم باقی بتدریج باسباب مذکوره پس وی تعالی تعبیر کرد از این
فعل خود بتردد فافهم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله ملائکة
یطوفون فی الطرق بدرستی که مر خدایتعالی را فرشتگانند که میگردند در راهها کرد خانهها
یلتمسون اهل الذکر میجویند خداوندان ذکر را فاذا وجدوا قوما یذکرون الله تنادوا
پس چون می یابند کروهی را که ذکر میکنند خدا را آواز میدهند و میخوانند یکدیگر را و میگویند هلموا الی
حاجتکم بیائید بسوی حاجت خود که میجستید قال کفت آنحضرت فیحفونهم باجنحتهم الی السماء الدنیا

پس گرد اگرد میگیرند اهل ذکر را ببالهای خود تا آسمانیکه پایان تر است و نزدیکتر است قال گفت
آنحضرت که چون میروند فرشتگان بر کار حضرت فیسألهم ربهم وهو اعلم بهم پس میپرسد فرشتگان را
پروردگار ایشان و حال آنکه وی تعالی داناتر است بحال ایشان و فایده سؤال اظهار شرف بنی آدم و صلاح
تقدیس و تسبیح ایشان و تعریض بملائکه بفساد و فسق ایشان گواهی میدادند و تسبیح و تقدیس بخود
نسبت میکردند میپرسد پروردگار تعالی ما یقول عبادی چه میگویند بندگان من قال گفت آنحضرت
یقولون میگویند فرشتگان در جواب سوال رب العزت یسبحونک و یکبرونک و یحمدونک و یمجدونک
بپاکی و بزرگی و ثنا و عظمت یاد میکنند ترا قال گفت آنحضرت فیقول پس میگوید پروردگار تعالی
هل رأونی آیا دیده اند ایشان مرا قال گفت آنحضرت فیقولون پس میگویند فرشتگان لا والله ما
رأوک ندیده اند بخدا سوگند ندیده اند ترا قال فیقول گفت آنحضرت پس میگوید خدای تعالی
کیف لو رأونی چگونه میبود حال ایشان اگر میدیدند مرا قال فیقولون گفت آنحضرت پس میگویند
فرشتگان لو رأوک کانوا اشد لک عبادة اگر میدیدند ترا میبودند سخت تر در عبادت
کردن مر ترا واشد لک تمجیدا و سخت تر در تعظیم کردن و بزرگ داشتن مر ترا واکثر لک تسبیحا
و بیشتر در تسبیح کردن مر ترا قال گفت آنحضرت فیقول پس میگوید الله تعالی فما یسألون پس چه چیز میخواهند
قالوا میگویند فرشتگان یسألونک الجنة میخواهند از تو بهشت را قال یقول گفت آنحضرت میگوید
حق تعالی وهل رأوها آیا دیده اند بهشت را فیقولون لا والله یا رب ما رأوها پس میگویند فرشتگان
نه ای پروردگار ندیده اند بهشت را یعنی ایمان ایشان بحث بغیب است و با وجود آن بر یقین ثابت اند
بخلاف ملائکه که ایمان ایشان عیانیست قال یقول گفت آنحضرت میگوید وی تعالی فکیف لو رأوها
پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند بهشت را قال یقولون لو انهم رأوها کانوا اشد علیها حرصا
گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میدیدند بهشت را میبودند سخت تر از روی حرص کردن بدان واشد
لها طلبا و میبودند سخت تر از روی طلب مر آنرا واعظم فیها رغبة و میبودند بزرگتر از روی رغبت
کردن در آن قال فمم یتعوذون گفت آنحضرت پس از چه چیز پناه میجویند قال یقولون من النار
گفت آنحضرت میگویند فرشتگان پناه میجویند از آتش دوزخ قال یقول فهل رأوها گفت آنحضرت
میگوید حق تعالی پس آیا دیده اند آتش را قال یقولون گفت آنحضرت میگویند فرشتگان لا والله
یا رب ما رأوها ندیده اند آتش را قال فکیف لو رأوها گفت میگوید وی تعالی چگونه بود حال ایشان اگر
میدیدند آتش را قال یقولون لو رأوها کانوا اشد منها فرارا گفت میگویند فرشتگان اگر میدیدند

بوجه بیکنند

فال نسخ

آتش را میبودند سخت تر از روی گریختن از آن واشد لها مخافة و میبودند سخت تر از روی
ترسیدن مر آتش را قال فیقول گفت آنحضرت پس میگوید پروردگار تعالی فاشهدکم انی قد غفرت لهم
پس گواه میگیرم مر شما را بدرستی که من بتحقیق آمرزیدم ایشان را قال یقول ملک من الملائکة گفت
آنحضرت میگوید فرشته از فرشتگان فیهم فلان لیس منهم در ایشان فلان است که نیست
ذکر کننده انما جاء لحاجة نیامده است آن فلان مگر از جهت کار دیگر که احتیاج بدان داشت قال گفت
خدای تعالی هم الجلساء لا یشقی جلیسهم این قوم همنشینان اند که بدبخت نمیشود همنشین ایشان
اگرچه برای کار دیگر بیاید و هم کار ایشان نباشد مثنوی همنشینی اولیا چون کیمیاست
کیمیایی خود بدین خوبی کجاست رواه البخاری و فی روایة مسلم قال ان لله ملائکة سیارة
گفت آنحضرت بدرستی که مر خدا را فرشتگانند سیر کننده و گردنده در زمین فضلاء بضم فا
و سکون ضاد و ضم آن جمع فاضل و در بعضی نسخ فضلاء بروزن فصحاء و علما گفته اند که اگرچه در حد ذات
خود این لفظ فصیح است اما بحسب روایت در اینجا وهم است یبتغون مجالس الذکر طلب میکنند مجلسهای
ذکر را فاذا وجدوا مجلسا فیه ذکر قعدوا معهم پس چون مییابند مجلسی که در وی ذکر است می نشینند
با ذکر کنندگان وحف بعضهم بعضا باجنحتهم و گرد میگیرند بعضی فرشتگان بعضی را ببالهای خود
حتی یملؤا ما بینهم وبین السماء الدنیا تا آنکه پر میکنند فضایی را که میان ایشان و میان آسمان پایان تر
است فاذا تفرقوا پس وقتی که پریشان میشوند و جدا میشوند ذاکران عرجوا بالا میبرایند فرشتگان
وصعدوا الی السماء و میرسند تا آسمان قال گفت آنحضرت فیسألهم الله پس میپرسد فرشتگان را
خدای تعالی وهو اعلم بهم و حال آنکه وی تعالی داناتر است بفرشتگان و در بعضی نسخ باحوالهم
من این جئتم از کجا می آیید فیقولون پس میگویند فرشتگان جئنا من عند عبادک فی
الارض می آییم ما از نزد بندگان تو که در زمین اند یسبحونک و یکبرونک و یهللونک و یمجدونک
و در بعضی نسخ یحمدونک یعنی ذکر میکنند ترا با نواع اذکار و یسألونک و دعا و سوال میکنند ترا
قال میگوید پروردگار تعالی و تقدس و ماذا یسألونی و چه چیز سوال میکنند مرا قالوا یسألونک
جنتک میگویند فرشتگان سوال میکنند بهشت ترا قال میگوید خدا و هل رأوا جنتی و آیا دیده اند
بهشت مرا قالوا لا ای رب میگویند فرشتگان ندیده اند ای پروردگار قال و کیف لو
رأوا جنتی میگوید پروردگار چگونه میبود حال ایشان اگر میدیدند بهشت مرا قالوا
و یستجیرونک میگویند فرشتگان و طلب امن میکنند از تو و پناه میجویند بتو قال میگوید پروردگار تعالی

بحالهم نسخه

وَمَا يَسْتَجِيرُونِّي واز چه چیز طلب امن میکنند و پناه میجویند و یستجیرونی بنون مشدد و در بعضی نسخ بدون نون
قَالُوا مِنْ نَارِكَ میکویند فرشتکان طلب امن و پناه میکنند از آتش تو و عذاب تو قال میکوید پروردکار
وَهَلْ رَأَوْا نَارِي و آیا دیده اند آتش مرا قَالُوا لَا میکویند فرشتکان ندیده اند قال فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْا نَارِي
میکوید خدا تعالی پس چکونه می بود حال ایشان اکر میدیدند آتش مرا قَالُوا میکویند فرشتکان
يَسْتَغْفِرُونَكَ طلب آمرزش میکنند از تو قال کفت آنحضرت فَيَقُولُ پس میکوید پروردکار تعالی
قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ بتحقیق آمرزیدم ایشانرا فَأَعْطَيْتُهُمْ مَا سَأَلُوا پس دادم ایشانرا چیزی که سوال کردند
ایشان یعنی بهشت وَأَجَرْتُهُمْ مِمَّا اسْتَجَارُوا و امان دادم از چیزی که امان جستند ایشان یعنی آتش
قَالَ کفت آنحضرت يَقُولُونَ میکویند فرشتکان رَبِّ فِيهِمْ فُلَانٌ عَبْدٌ خَطَّاءٌ ای پروردکار
میان ایشان فلان بنده است کناهکار بدکردار إِنَّمَا مَرَّ فَجَلَسَ مَعَهُمْ نبود آن بنده مکر آنکه میکذشت
از آن راه پس نشست در ایشان بی آنکه ذکر کند قَالَ کفت آنحضرت فَيَقُولُ پس میکوید پروردکار
وَلَهُ غَفَرْتُ ومر او را هم آمرزیدم هُمُ الْقَوْمُ لَا يَشْقَى بِهِمْ جَلِيسُهُمْ ایشان آن قوم اند که بدبخت نمیشود
و بی نصیب نمیباشد بسبب ایشان و مصاحبت ایشان همنشین ایشان و قال غوث الثقلین الشیخ
عبد القادر محی الدین قدس الله سره العزیز شعر انا من رجال لا یخاف جلیسهم ریب الزمان ولا یری ما یرهب
وَعَنْ حَنْظَلَةَ بْنِ الرَّبِيعِ بضم را و فتح موحده و کسر تحتانیه مشدده الْأُسَيْدِيِّ بضم همزه و فتح سین مهمله
و کسر تحتانیه مشدده و بسکون یا نیز کفته اند منسوب باسید بن عمرو بن تمیم صحابی است کاتب وحی
بود و از دهاة عرب و عقلای ایشان بود عمر طویل یافت و در اوایل امارت معاویه از عالم رفته
قَالَ کفت حنظله لَقِيَنِي أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ كَيْفَ أَنْتَ يَا حَنْظَلَةُ پیش آمد مرا ابو بکر صدیق رضی الله عنه
پس کفت چکونه تو و چیست حال تو در یقین ایمانی ای حنظله قُلْتُ نَافَقَ حَنْظَلَةُ کفتم منافق شد حنظله
قَالَ کفت ابو بکر سُبْحَانَ اللهِ مَا تَقُولُ چه میکوئی و با این صدق و خلوص ایمانی که تو داری چکونه نسبت
نفاق بخود میکنی قُلْتُ کفتم نَكُونُ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ میباشیم ما نزد پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُذَكِّرُنَا
بِالنَّارِ وَالْجَنَّةِ تذکیر میکند و وعظ میکوید ما را آنحضرت باتش دوزخ و بهشت كَأَنَّا رَأْيَ عَيْنٍ کویا که می بینیم
بهشت و دوزخ را و دیدن بچشم فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللهِ پس چون بیرون می آئیم از نزد پیغمبر خدا
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَافَسْنَا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ وَالضَّيْعَاتِ مخالطت میکنیم زنان را و فرزندان را
و زمینها و باغها را نَسِينَا كَثِيرًا فراموش میکنیم بسیاری از آن چیزها که یاد داشتیم نزد آنحضرت یعنی
غفلتی طاری میکردد که آن حالت که داشتیم نمی ماند معافسه معالجت و ممارست و مخالطت و ضیعت هر

قال ابو بكر رض

و ضیعت مرد چیزیست که معاش وی ازو بود چنانکه تجارت و زراعت و جز آن و بمعنی حرفت نیز آید و در قاموس
کفته که ضیعت زمینی که حاصل داشته باشد فَوَاللهِ إِنَّا لَنَلْقَى مِثْلَ هَذَا کفت ابو بکر پس بخدا سوکند
بدرستی که ما هم اینست پیش می آید مانند اینحالت را که تو میکوئی یعنی ما را نیز همچنین حالت است که
بحسب غیبت و حضور تفاوتی در حال پیدا میشود اکرچه یقین ایمانی بر حال خود است حنظله میکوید فَانْطَلَقْتُ
أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى رَسُولِ اللهِ پس رفتیم من و ابو بکر تا آنکه در آمدیم بر پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فَقُلْتُ نَافَقَ حَنْظَلَةُ پس کفتم یا رسول الله منافق شد حنظله یعنی من که ظاهر با باطن و همه احوال
موافق ندارم قَالَ رَسُولُ اللهِ کفت پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَا ذَاكَ چیست این سخن یعنی بچه سبب
میکوئی این سخن و نسبت نفاق میکنی بخود قُلْتُ کفتم يَا رَسُولَ اللهِ نَكُونُ عِنْدَكَ تُذَكِّرُنَا بِالنَّارِ
وَالْجَنَّةِ كَأَنَّا رَأْيَ عَيْنٍ فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِكَ عَافَسْنَا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ وَالضَّيْعَاتِ
نَسِينَا كَثِيرًا ترجمه این عبارت سابق ظاهر شد جز آنکه آنجا بلفظ غایب بود و اینجا بلفظ حاضر فَقَالَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ پس کفت آنحضرت سوکند بآنکسی که بقای ذات من
بقدرت اوست لَوْ تَدُومُونَ عَلَى مَا تَكُونُونَ عِنْدِي اکر دایم باشید شما بر آن حال که میباشید نزد من
وَفِي الذِّكْرِ و باشید همیشه بر آن حال که میباشید در حالت ذکر لَصَافَحَتْكُمُ الْمَلَائِكَةُ عَلَى فُرُشِكُمْ
هر آینه مصافحه کنند شما را فرشتکان بر جامه خوابهای شما وَفِي طُرُقِكُمْ و پیش آیند و مصافحه کنند
در راهها ی شما یعنی دایم در اوقات متضاده و احوال متباینه ملائکه را دریابند وَلَكِنْ يَا
حَنْظَلَةُ سَاعَةً وَسَاعَةً و در مصابیح سَاعَةً فَسَاعَةً یعنی ساعتی در حضور که اذکر حق
پروردکار خود را و ساعتی در غیبت که قضا کنید حقوق نفسهای خود را و صبر آدمی و ثبات وی بر حق
صرف چه محض دشوار است نظم اکر درویش بر یکحال ماندی سر دست از دو عالم بر فشاندی
کهی بر طارم اعلی نشینم کهی بر پشت پای خود نه بینم ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سه بار فرمود و ظاهر آنست که
مقصود تکرار این عبارت است یا حنظله ساعت و ساعت و تواند که مراد تکرار ساعت باشد یعنی ساعتی
در ذکر و ادای حق پروردکار و ساعتی در قضای حاجت نفس و ساعتی در ادای حق اهل و عیال و الله اعلم
رَوَاهُ مُسْلِمٌ الفصل الثاني عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
أَلَا أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ کفت آنحضرت آیا نیا کاه نکنم و خبر ندهم شما را به بهترین عملهای شما وَأَزْكَاهَا
عِنْدَ مَلِيكِكُمْ و پاکیزه ترین و کوارا ترین عملهای شما نزد پادشاه شما وَأَرْفَعِهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ و بلند ترین
آنها شما در پایها و مرتبهای شما وَخَيْرٍ لَكُمْ مِنْ إِنْفَاقِ الذَّهَبِ وَالْوَرِقِ و عملی که بهتر است شما را

از خرج کردن زر و سیم فی القاموس الورق مثلثة و بوزن کتف و جبل الدراهم المضروبة و خیر لکم
من ان تلقوا عدوکم فتضربوا اعناقهم و یضربوا اعناقکم و بهتر است شما را از آنکه پیش آید دشمنان
خود را یعنی کافران پس بزنید شما گردنهای ایشانرا و بزنند ایشان گردنهای شما را یعنی قتال
کردن با کفار قالوا بلی گفتند صحابه بلی بیاگاهان و خبر ده ما را باین چنین عملیکه وصف کردی قال
ذکر الله گفت آنحضرت این چنین عمل ذکر خداست ازینجا معلوم میشود که افضل اعمال ذکر خدا است
و از تصدق و جهاد و قتال در راه خدا افضل است پس آنکه گویند که عبادت متعدی فاضلتر است از عبادت
لازم کلیه نیست و مخصوص است بغیر ذکر رواه مالک و احمد و الترمذی و ابن ماجة الا ان مالکا
وقفه علی ابی الدرداء لیکن آنست که مالک وقف کرده این را بر ابی الدرداء و رفع نکرده به حضرت
مصطفی صلی الله علیه وسلم و موقوف قول صحابی را گویند چنانکه در مقدمه گذشت و عن
عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابیست و پدر و برادر وی که عطیه نام دارد و خواهر او که
حما نام اوست صحبت است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزیارت ایشان آمد و نزد ایشان
طعام خورد و ایشانرا دعا کرد و وی آخر صحابیست که در شام وفات یافت بر قول مشهور
قال گفت عبد الله رضی الله عنه جاء اعرابی الی رسول الله آمد بادیه نشینی نزد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فقال ای الناس خیر پس پرسید آن اعرابی که کدام از مردمان بهتر است قال و در بعضی
نسخ فقال پس گفت آنحضرت طوبی لمن طال عمره خوشی باد مر کسی که دراز شد عمر وی
و حسن عمله و نیک شد کردار او یعنی بهترین مردمان این چنین مرد است قال گفت آن اعرابی یا رسول الله
ای الاعمال افضل کدام از عملها فاضلتر و زیاده تر است ثواب آن قال ان تفارق الدنیا و لسانک
رطب من ذکر الله گفت آنحضرت فاضلترین عملها این است که جدا شوی از دنیا و بمیری در حالیکه زبان
تو تر بود از ذکر خدا و تر زبانی کنایت است از سهولت و آسانی و روانی زبان چنانکه خشکی زبان
عبارت از ضد آنست یا کنایت است از مداومت بر ذکر تا قریب بموت که از ذکر هنوز زبان خشک نشده باشد
که بمیرد رواه احمد و الترمذی و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مررتم بریاض
الجنة فارتعوا چون بگذرید بمرغزارهای بهشت بچرید قالوا و ما ریاض الجنة گفتند صحابه و چیست
کدام است ریاض جنت قال حلق الذکر گفت ریاض جنت حلقهای ذکر است که مردم مجتمع شده
ذکر خدا میگویند که موصل بریاض جنت است یا ذوق و حضوری که درین مجلس حاصل میشود مثل ذوق نعیم جنت
و نمونه اوست و بعضی مشایخ گفته اند که نمونه لذت بهشت در دنیا ذوقیست که از تملق مناجات

وقت سحر

وقت سحر حاصل میکرد و حلق بکسر حا و فتح لام جمع حلقه است بفتح حا و سکون لام مثل بدره
و بدر و قصعه و قصع و حلق و حلقه هر دو را بالفتح نیز گفته اند و جوهری گفته که حلق و حلقه هر دو
بسکون اند مثل تمر و تمره و درین حدیث دلیل است بر آنکه تحلیق برای ذکر مشروع است رواه الترمذی
و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قعد مقعدا لم یذکر الله فیه کسی که
نشیند در مجلسی که ذکر نکند خدا را در وی کانت علیه من الله ترة باشد بروی از خدا حسرت
و نقصان و من اضطجع مضجعا لا یذکر الله فیه و کسیکه بپهلو افتد در خوابگاه ذکر نکند خدا را در وی
کانت علیه من الله ترة باشد بروی از خدا حسرت و نقصان یعنی در هر حال در نشست و خاست و در
خواب و بیداری و شب و روز بذکر مشغول باید بود و هر وقت که خالی از ذکر رود موجب حسرت و ندامت
خواهد بود در قیامت نظم چو اول شب آهنگ خواب آورم به تسبیح نامت شتاب آورم و گر نیم شب
سر بر آرم ز خواب ترا خوانم و ریزم از دیده آب و گر بامداد است راهم به تست همه روز
تا شب پناهم به تست رواه ابو داود و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من قوم یقومون
من مجلس لا یذکرون الله فیه نیست هیچ گروهی که برخیزند از مجلس که ذکر نکنند خدا را در آن مجلس
الا قاموا عن مثل جیفة حمار مگر آنکه برخیزند از مانند مردار خر و کان علیهم حسرة و باشد آن مجلس بر ایشان
موجب حسرت و ندامت رواه احمد و ابو داود و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما جلس قوم مجلسا لم یذکروا الله فیه ننشیند هیچ قومی مجلسی را که ذکر نکنند خدا را در آن مجلس
و لم یصلوا علی نبیهم و درود نفرستند بر پیغمبر خود الا کان علیهم ترة مگر آنکه باشد بر ایشان حسرت
فان شاء عذبهم و ان شاء غفر لهم پس اگر خواهد خدای تعالی عذاب کند ایشانرا بر ترک ذکر
و صلوة یا بر آنچه گذشته است در مجلس از آنچه موجب گناه است و اگر خواهد بیامرزد تقصیر ایشانرا
رواه الترمذی و عن ام حبیبة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل کلام ابن آدم علیه لا له
هر سخن آدمی زیان است بروی نه سود مر او را الا امر بمعروف او نهی عن منکر مگر امر کردن کسی را بامر
مشروع یا باز داشتن از نامشروع او ذکر الله یا ذکر خدا رواه الترمذی و ابن ماجه و قال
الترمذی هذا حدیث غریب و ازین حدیث معلوم میشود که در مباح نیز زیان است و این تشدید
و مبالغه است و ضرر مباح آنست که در وی حساب است و موجب قساوت قلب است و عن ابن عمر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تکثروا الکلام بغیر ذکر الله بسیار نکنید سخن بی ذکر خدا
فان کثرة الکلام بغیر ذکر الله قسوة للقلب زیرا که بدرستی که بسیاری سخن بی ذکر خدا سختی است

مرد را قساوت کنایت است از عدم قبول ذکر خدا و خوف و رجا و جز آن از صفات حمیده
وَإِنَّ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنَ اللّٰهِ الْقَلْبُ الْقَاسِي و بدرستی که دورترین مردم از خدا صاحب دل سخت است
رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ ثَوْبَانَ مولی آنحضرت است در سفر و حضر ملازم درگاه بود قَالَ گفت لَمَّا
نَزَلَتْ هرگاه که فرود آمد این آیت وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ که در ذم جمع کردن زر و سیم است
كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ بودیم ما با پیغمبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ در بعضی سفرهای آنحضرت فَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ
پس گفتند بعضی اصحاب آنحضرت را نَزَلَتْ فِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ فرود آمده است این آیت در زر و سیم
لَوْ عَلِمْنَا أَيُّ الْمَالِ خَيْرٌ کاشکی میدانستیم ما که کدام مال خیر و بهتر است فَنَتَّخِذَهُ پس میگرفتیم آن مال را
و می نهادیم و مستحق ذم و وعید نمیشدیم فَقَالَ پس گفت آنحضرت أَفْضَلُهُ لِسَانٌ ذَاكِرٌ وَقَلْبٌ شَاكِرٌ
بهترین مال زبان ذاکر و دل شاکر است وَزَوْجَةٌ مُؤْمِنَةٌ تُعِينُهُ عَلَى إِيمَانِهِ و زن مسلمان که اعانت کند
و یاری دهد مرد را بر ایمان او یعنی بر حفظ احکام ایمان از صدق و اکل حلال و عفت و حضور و جمعیت رَوَاهُ
أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ **اَلْفَصْلُ الثَّالِثُ** عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ خَرَجَ مُعَاوِيَةُ عَلَى حَلْقَةٍ
فِي الْمَسْجِدِ گفت ابو سعید بیرون آمد معاویه بر جماعه که گرد کرده نشسته بودند در مسجد فَقَالَ مَا أَجْلَسَكُمْ هٰهُنَا
پس گفت معاویه چه چیز نشانده است شمارا اینجا و برای چه نشسته اید و چه کار میکنید قَالُوا
گفتند ایشان جَلَسْنَا نَذْكُرُ اللّٰهَ نشسته ایم ذکر میکنیم خدارا قَالَ گفت معاویه آللّٰهِ مَا أَجْلَسَكُمْ
إِلَّا ذَاكَ آیا بخدا سوگند نه نشانده است شمارا مگر آن و نه نشسته اید مگر برای ذکر و اللّٰه حرف
قسم از وی محذوف است و بعد از حذف حرف قسم منصوب آید و مجرور نیز آید بعد از آن
استفهام آورند و ممدود ساختند قَالُوا آللّٰهِ مَا أَجْلَسَنَا غَيْرُهُ گفتند بخدا سوگند نه نشانده
جز ذکر او ادخال حرف استفهام در جواب بمشاکله سؤال است قَالَ گفت معاویه أَمَا إِنِّي لَمْ أَسْتَحْلِفْكُمْ تُهْمَةً
لَكُمْ آگاه باشید بدرستی که من سوگند ندادم شمارا از جهة تهمت نهادن مر شمارا بدروغ یعنی
بقصد اتباع آنحضرت که وی صلی اللّٰه علیه و سلم نیز بیرون آمد و حلقه از صحابه دید نشسته در مسجد و سوگند
داد و پرسید چنانکه من پرسیدم بعد از آن حدیث روایت میکند و میگوید وَمَا كَانَ أَحَدٌ بِمَنْزِلَتِي
مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ و نبود هیچ یکی بمنزله و مرتبه من از پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَقَلَّ عَنْهُ حَدِيثًا مِنِّي
کمتر از وی بحدیث کردن از آنحضرت مقصود بیان واقع است یا اعلام بعدم نسیان است چه هر که کمتر
حدیث میکند احتمال نسیان دارد وَإِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ و بدرستی که پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ عَلَى
حَلْقَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ بیرون آمد بر حلقه از اصحاب خود فَقَالَ مَا أَجْلَسَكُمْ هٰهُنَا پس گفت چه چیز نشانده است

شمارا اینجا

شمارا اینجا قَالُوا جَلَسْنَا نَذْكُرُ اللّٰهَ پس گفتند اصحاب نشسته ایم ذکر میکنیم خدارا وَنَحْمَدُهُ عَلَى مَا هَدَانَا
لِلْإِسْلَامِ و حمد میگوییم خدارا بر راه نمودن او مارا برای دین اسلام وَمَنَّ بِهِ عَلَيْنَا و منت نهادن
وی تعالی باسلام بر ما قَالَ گفت آنحضرت آللّٰهِ مَا أَجْلَسَكُمْ إِلَّا ذَاكَ قَالُوا آللّٰهِ مَا أَجْلَسَنَا
إِلَّا ذَاكَ قَالَ گفت آنحضرت أَمَا إِنِّي لَمْ أَسْتَحْلِفْكُمْ تُهْمَةً لَكُمْ وَلٰكِنَّهُ أَتَانِي جِبْرِيلُ و لیکن آمد
مرا جبرئیل فَأَخْبَرَنِي أَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبَاهِي بِكُمُ الْمَلَائِكَةَ پس خبر داد مرا که خدای تعالی مباهات
و مفاخرت میکند و می نازد بشما فرشتگان را رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ بُسْرٍ أَنَّ رَجُلًا قَالَ
روایت است از عبد اللّٰه بن بسر که عنقریب ذکر وی در فصل ثانی گذشت که مردی گفت
يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ شَرَائِعَ الْإِسْلَامِ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ شریعتهای اسلام و احکام آن بتحقیق بسیار شده
بر من فَأَخْبِرْنِي بِشَيْءٍ أَتَشَبَّثُ بِهِ پس خبر ده مرا بچیزی که چنگ در زنم و در آویزم بوی یعنی خبر ده مرا
بعملی که مستجلب ثواب کثیر باشد که لازم گیرم و ورد خود سازم از بعد ادای فرائض و مستغنی شوم
از سایر نوافل و اوراد و اویان چنین تفسیر کرده اند این کلام را قَالَ لَا يَزَالُ لِسَانُكَ رَطْبًا مِنْ
ذِكْرِ اللّٰهِ گفت آنحضرت باید که همیشه باشد زبان تو تر از ذکر خدا معنی این عبارت در فصل ثانی
گذشت رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ هٰذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ
أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُئِلَ أَيُّ الْعِبَادِ أَفْضَلُ وَأَرْفَعُ دَرَجَةً عِنْدَ اللّٰهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
روایت است از ابی سعید خدری رضی اللّٰه عنه که آنحضرت پرسیده شد که این بندها
از بندگان فاضلتر و بلند تر است نزد خدا روز قیامت قَالَ الذَّاكِرُونَ اللّٰهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتُ
گفت آنحضرت مردان و زنان ذکر کننده خدارا بسیار قِيلَ گفته شد يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَمِنَ الْغَازِي
فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ذکر کنندگان از غزا کنندگان در راه خدا نیز فاضلتر و بلند پایه ترند قَالَ گفت
آنحضرت لَوْ ضَرَبَ بِسَيْفِهِ فِي الْكُفَّارِ وَالْمُشْرِكِينَ غازی که بزند شمشیر خود در کافران و مشرکان
حَتَّى يَنْكَسِرَ وَيَخْتَضِبَ دَمًا تا آنکه شکسته گردد و رنگ گیرد بخون شمشیر یا غازی فَإِنَّ الذَّاكِرَ لِلّٰهِ
أَفْضَلُ مِنْهُ دَرَجَةً بدرستی که ذکر کننده مر خدارا فاضلتر است از روی درجه یعنی اگر غزا و کارزار
کند با کفار باین حد برسد باز ذاکر فاضلتر است چه جای مجرد جهاد و کارزار رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ
وَقَالَ هٰذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الشَّيْطَانُ جَاثِمٌ
عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ شیطان نشیننده و چفسنده است بر دل آدمی فَإِذَا ذَكَرَ اللّٰهَ خَنَسَ پس چون ذکر میکند
خدارا پس میرود و جدا میگردد شیطان وَإِذَا غَفَلَ وَسْوَسَ و چون غافل و بیخبر میگردد از ذکر خدا وسواس میدهد

جثوم سینه بر زمین نهادن مرغ و آدمی و موش و جزان آنچه بر زمین می چسبند از جانوران و خنوس
پس ماندن و پس جزیی نهان شدن و وسوسه اندیشه بد در دل افکندن رواه البخاری تعلیقاً روایت
کرده است این حدیث را بخاری بطریق تعلیق که بمعنی حذف کردن اسناد است از اول و بخاری این
حدیث را در تراجم ابواب آورده است چنانکه در مقدمه گذشت وعن مالک قال بلغنی ان رسول
الله روایت کرد امام مالک گفت رسید مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود که میگفت
ذاکر الله فی الغافلین کالمقاتل خلف الفارین ذکر کننده خدا را در میان غافلان مانند قتال
کننده است از پس گریزندگان یعنی جماعه گریخته از جنگ و بعد از ایشان شخصی قتال میکند و قتال
با کافران همیشه فضل دارد خصوصاً بعد از گریختن جماعه وذاکر الله فی الغافلین کغصن اخضر فی شجر
یابس همچو شاخ سبز است در درخت خشک وفی روایة و در روایتی گفته مثل الشجرة الخضراء فی
وسط الشجر مانند درخت سبز است میان درختان وذاکر الله فی الغافلین مثل مصباح فی بیت
مظلم مانند چراغیست در خانه تاریک وذاکر الله فی الغافلین و ذکر کننده خدا را در میان غافلان
یریه الله مقعده من الجنة وهو حی مینماید او را خدایتعالی جای نشست او در بهشت در خواب
یا در بیداری یا یقینی می بخشد چنانچه گویا می بیند وذاکر الله فی الغافلین یغفر له بعدد کل فصیح واعجم
آمرزیده میشود مر او را گناهان بشمار هر گویا و ناگویا والفصیح بنو آدم و مراد بفصیح آدمیان اند والاعجم
البهائم و مراد باعجم چارپایان اند رواه رزین وعن معاذ بن جبل قال ما عمل العبد عملاً انجی له من
عذاب الله من ذکر الله گفت معاذ بن جبل عمل نکرد بنده هیچ عملی رستگاری دهنده تر مر او را از عذاب خدا
از ذکر خدا که از عملها نجات دهنده تر است بنده را از عذاب رواه مالک والترمذی وابن ماجه
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول انا مع عبدی اذا
ذکرنی بدرستی که خدایتعالی میگوید من با بنده خودم برحمت و اعانت و توفیق وقتی که ذکر میکند مرا
وتحرکت بی شفتاه و می جنبد بذکر من هر دو لب او و مراد اجتماع ذکر قلب و لسان است
و آن افضل است نه آنکه تفسیر ذکرنی است چنانکه بعضی فقها میگویند که ذکر منحصر است در ذکر لسان
رواه البخاری وعن عبد الله بن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول آنحضرت بود که
میگفت لکل شیء صقالة وصقالة القلوب ذکر الله هر چیزرا از آنچه زنگ میگیرد زدودن است
و زدودن دلها ذکر خدا است صقالت زدودن شمشیر و آینه و جز آن و صیقل زداینده شمشیر
صیاقلة جمع آن و مصقله بکسر میم آلت زدودن کذا فی الصراح وما من شیء انجی من عذاب الله من ذکر الله

و نیست هیچ چیزی نجات دهنده تر از عذاب خدا از ذکر خدا قالوا ولا الجهاد فی سبیل الله
گفتند صحابه و نه کارزار کردن در راه خدا با وجود آن محنت و مشقت که در آن است قال گفت آنحضرت
ولا ان یضرب بسیفه حتی ینقطع و نه آنکه بزند بشمشیر خود یعنی اگر جهاد با نیم تبه برسد نیز ذکر
فاضلتر از آنست چنانکه در حدیث ابی سعید گذشت و در حصن حصین الا ان یضرب بسیفه حتی ینقطع
بفوقانیه و در بعضی نسخ بنون و ازینجا معلوم میشود که این جهاد خاص مستثنی است و این مخالف احادیث
دیگر است پس چاره نیست از ترجیح یک حدیث بر دیگر یا قول بتوهم راوی از روات کذا فی شرح مولانا
محمد حنفی یا گویند که مراد بجهاد مفضول جهادیست که خالیست از ذکر و اگر در جهاد نیز ذاکر باشد
شک نیست که وی افضل خواهد بود والله اعلم رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر

(تا آنکه آن بشکند شمشیر خود)

کتاب باب اسماء الله تعالی

بدانکه اسماء الله تعالی توقیفی است یعنی موقوف است بر سماع و اذن شارع هر اسمی که در شرع اطلاق
وی بر باری تعالی آمده همان را اطلاق باید کرد و از پیش خود بحکم عقل نام نباید نهاد اگرچه هر دو اسم بیک معنی
باشند مثلا الله تعالی را عالم گویند نه عاقل و جواد گویند نه سخی و شافی گویند نه طبیب و مختار امام محمد
غزالی رحمه الله آنست که اطلاق اسما بعقل بطریق توصیف جایز است اما بطریق تسمیه روا نبود
و این سخن بیانی دارد که در شرح آورده شده است و آنچه میگویند که بنده متصف بصفات حق و متخلق
باخلاق وی تعالی میگردد معنی این سخن نه آنست که بنده بعین صفات حق متصف گردد حاشا یا صفات
بنده مثل صفات وی سبحانه شود چه مثل آنرا گویند که بجمیع وجوه مشارک بود و وی تعالی لیس کمثله شیء
است بلکه مراد آنست که بوجهی از وجوه برتوی از صفات حق مناسب حال بنده بر آن می افتد
چنانکه این اسم را بر آن اطلاق توان کرد و در حقیقت اصلاً مشارکت نیست جز اطلاق لفظ مثلاً
رحمت و قدرت و عزت که صفات حق تعالی اند حقیقت دیگر دارند و آنچه در بنده پیدا میشود
نه مثل آنست تعالی الله عن ذلک و تخلق در غیر اسم الله است از اسمای صفات اما تحقق
در جمیع اسما است که اعتقاد معانی آن کرده بصدق همت متوجه بآن باشند و حق عبودیت
در آن ادا نمایند و با وجود آن متخلق و متحقق بدان شوند چنانکه در ضمن شرح بیان یابد و اما در اسم
الله تعالی تعلق است تخلق

الفصل الاول

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان لله تعالی تسعة وتسعین اسماً بدرستی که خدایتعالی را نود و نه نام است اگر گویند که بتحقیق ثابت
شده است از مذهب اهل سنت و جماعت که خدایتعالی را هشت صفت است پس این اسامی کثیره
از کجاست و نیز اسمای وی تعالی بیشتر از نود و نه است پس وجه تخصیص این عدد چیست جواب از اول الخ

اگرچه صفات بسیار هست ولیکن افعال بسیار است پس کثرت اسما از آنجاست وفی الحقیقة
راجع بیکی ازین صفات اند و از ثانی اگر تخصیص باین عدد و حصر در آن باعتبار این صفت است که موجب
من احصاها دخل الجنة و شاید که این خاصیت مخصوص باین اسما است چنانکه پادشاهی که صد هزار سوار
دارد و گوید که مرا هزار سوار است که هر جا که فرمایم بآنجا برسند و فتح کنند اگرچه سواران بسیار دارد اما
این صفت مخصوص باین هزار است که قالوا و بعضی از متصوفه گفته اند که هر نفسی از نفوس انسانی را
نود و نه خصلت مذموم ظلمانیست پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم نود و نه اسم از اسمای الهی اختیار
فرمود که از هر اسمی نوری مناسب ازالت کدورت و ظلمت یکی از آن خصلتها فایز گردد تا چون بانوار آن
اسما ظلمات آن خصلتها زایل گردد بنور الانوار برسد والله اعلم مائة الا واحدة و در بعضی نسخ واحدة
بی تا صد یک کم این تاکید است نود و نه را تا زیاده و کم خیال نکنند و یا در کتابت اشتباه نشود و تسعة
و تسعین را بسبعة و سبعین یا تسعة و سبعین نخوانند من احصاها دخل الجنة یعنی کسی
احصا کند آن اسما را در آید بهشت را با مقربان و سابقان و مراد باحصا حفظ است و بعضی گفته اند
علم بمعانی آن و ایمان بدان و بعضی گفته اند که عمل بمقتضای هر اسمی بر حسب طاقت که
معنی تعلق و تخلق است وفی روایة و در روایتی این عبارت زیاده آمده که وهو وتر یحب الوتر
و وی تعالی وتر است و دوست میدارد وتر را و وتر بکسر واو و فتح آن بمعنی عدد طاق است چنانکه یکی و
سه و پنج مثلا و اطلاق این اسم بر حق تعالی بمعنی فرد است در ذات غیر قابل تجزی و انقسام و در صفات
بمعنی لا شبه له و لا مثل و در افعال بمعنی لا معین له و لا شریک و عدد فرد مشابه است بوی تعالی در
بعضی این معانی و محبت وتر بمعنی ثواب دادن بر آن و لهذا رعایت کرده شده است عدد وتر در مواضع کثیره
در شرع متفق علیه **الفصل الثانی** عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان لله تسعة وتسعین اسما من احصاها دخل الجنة هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم
ظاهر ادای عبارت آن بود که اسما را بطریق تعداد ذکر میکردند ولیکن بطریق توصیف ذکر کردند
از جهة وصف کردن مر حق سبحانه را بوحدانیت و اخبار کردن از وی بصفات کمال و تعلیم کردن طریق
احصا و ذکر اسما تا افاده کند تیقظ و شوق و ذوق و لذت توحید خدا و صفات وی و اشعار بآنکه الله
اسم ذات است و اینها صفات او اند ثابت مر او را و در ضمن این تعداد نیز حاصل میگردد و کلمه هو
اشارت است بذات مجرده و هویت مطلقه و الله اشارت است بمرتبه جامعه مر صفات را مجملا
والرحمن الرحیم بتفاصیل صفات و اتصاف ذات بآن مفصلا پس هو برای اتصال است و الله برای مشاهده روح

والرحمن الرحیم

والرحمن الرحیم برای مکاشفه قلب و مراین قوم را در شرح کلمه هو کلمات عجیب و اشارات غریب است که
نطاق بیان از آن تنگ است الکنون شروع کنیم بتوفیق الله و کرمه الله نام موجود حق جامع
صفات الوهیت متفرد بوجود حقیقی است و هر موجودی که جز اوست استفاده وجود از وی کرده
و در حد ذات خود معدوم است و وجود وی از آنجهة است که نسبت بوی دارد و روی بآنجانب دارد
و باین معنی راست آید که کل شیء هالک الا وجهه و درست بود که لا موجود فی الحقیقة و بالذات الا الله
والله علم است مر ذات واجب الوجود را که معبود بحق است و اله بمعنی معبود مطلق است بحق یا باطل
و در مفهوم وی جامعیت جمیع صفات ماخوذ است و باقی اسما دلالت نمیکنند مگر بر آحاد صفات و این
اسم بر غیر وی تعالی اطلاق نمیکنند نه حقیقة و نه مجازا و اسمای دیگر اطلاق میکنند اگرچه بمجاز بود پس وی
اعظم اسما باشد و اسمای دیگر را اسما الله میگویند نه عکس و معانی سایر اسما متصور است که متصف شود
بنده بآن و متخلق گردد بر وجهی که مذکور شد و این برای تعلق است نه تخلق و نصیب بنده از این اسم تاله است
که بتمام دل خود مستغرق یاد وی گردد و التفات بماسوای وی نکند و امید بغیر وی ندارد و از غیر
وی نترسد و در دیده شهود غیر او را نبیند **نظم** رفت او ز میان همین خدا ماند خدا. الفقر اذا تم
هو الله اینست الرحمن الرحیم این هر دو اسم مشتق از رحمت اند برای مبالغه و رحمن ابلغ است که شامل
رحمت دنیا و آخرت است و مخصوص است بذات مقدس وی تعالی و رحمت افاضه خیر است بر محتاجان
و ارادت آن برای ایشان و رحمت حق عام است متناول نعم دنیا و آخرت و شامل ضرورات
و حاجات و مزایا و خواص بمحض جود و عنایت بی شایبه غرض و عوض نصیب بنده از این دو اسم آنست که
چون شناخت که منعم حقیقی و ولی نعمت اوست باید که توکل بر وی کند و همه کارهای خود را بوی سپارد
و بکلیت خود متوجه بجناب رحمت او باشد و از غیر وی مددی نجوید و بغیر وی دل نبندد
این همه تعلق باین دو اسم است و تخلق آنست که رحمت کند بندگان خدا را و بهمه نظر بعین رحمت
کند و در ازاله منکر سعی کند و تا تواند حاجت محتاجان بر آرد بطریق عنایت و ارادت خیر
بی غرض و عوض اگرچه حقیقت رحمت از آدمی وجود پذیر نبود و بی غرض و عوض نباشد الملک
پادشاهی که ملک و عالم در حیطه قدرت و تصرف اوست و پادشاه حقیقی اوست و بر همه اشیا
غالب است و در همه چیز تصرف بایجاد و اعدام و احیا و اماتت و منع و عطا مر او راست
در ذات و صفات خود از هر موجود و محتاج است بوی هر موجود در ذات و وجود و بقا و آثار
و آثار پس هر چیز که ماسوای اوست مملوک و منقاد اوست و وی مستغنی است از هر چیز

حکم و او سنه کشنده

منفرد است بتقدیر و تدبیر خود و هیچ کس نیست که کشنده از ارادت وی باشد پس وی است پادشاه و حاکم علی الاطلاق و ملک اخص و ابلغ است از مالک و هر ملکی مالک است و هر مالکی ملک نه و چون بنده شناخت که پادشاه علی الاطلاق اوست بنده درگاه و گدای کوی او باشد و طلب عزت از آستان خدمت و طاعت وی کند و چون دانست که هرچه ما سوای حق است محتاج است بوی و منقاد و مسخر حکم او را و قضای او را واجب است که تعلق کند بجانب قدرت و تصرف وی و بی نیاز گردد از مردم بالکلیه و ظاهر نگرداند احتیاج خود را بایشان و بیم و امید ندارد از ایشان و تخلق باین اسم آنست که تصرف کند در مملکت نفس و قلب و قالب خود و مالک گردد جوارح و قوای خود را و مسخر گرداند ایشان را بر طاعت حق و حکم شرع تا پادشاه عالم وجود خود باشد و در طالبان و مسترشدان نیز تصرف کند از بعضی مشایخ وصیت خواستند فرمود پادشاه دنیا و آخرت باش یعنی قطع کن حاجت و شهوت خود را از دنیا زیرا که پادشاهی آزادی و بی نیازیست ‌‌‌الْقُدُّوسُ بغایت پاک و منزه از سمات نقصان و لوازم حدوث و امکان بلکه منزه از هر وصفی که دریابد از احساس یا تصور کند خیال و برسد بآن وهم و یا احاطه کند بآن عقل چنانکه گفته اند کلما تجسس ببالک و خطر فی خیالک فالله سواه نظم

و ملک رانیست

هرچه اندیشی پذیرای فناست و آنچه در اندیشه ناید آن خداست و نصیب بنده ازین اسم آنست که بداند که ممکن نیست وصول بجناب قدس وی مگر بعد از عروج از عالم حس و خروج از حظوظ جسمانیت و تصفیه لوح قلب از نقوش اغیار و تنزیه باطن از هرچه ما سوای حق است گفت امام غزالی قدس سره تقدیس عبد تطهیر اوست علم خود را از تعلق بتخیلات و محسوسات و موهومات و ارادات خود را از حظوظ بشریت که راجع اند بشهوت و غضب تا باقی نماند مرا او را حظی مگر در رضای خدا و نه شوقی مگر بلقای وی و نه شادی مگر بقرب وی تعالی ‌‌‌السَّلَامُ در اصل بمعنی سلامت است و مراد اینجا بمعنی سالم است یعنی کسی که سالم است ذات وی از عیب و صفات وی از نقصان و افعال وی از شر که نه در ضمن وی خیر باشد و حکمتی بود و افعال وی تعالی همه خیر اند بالذات و شریت عارض است و طبیعی و فرق میان قدوس و سلام گفت که قدوس دلالت میکند بر پاک بودن از نقصی که مقتضای ذات بود و سلام بر نزاهت از نقصی که عارض گردد بعروض آفت و بعضی گفته اند که قدس در ازل است و سلامت در لایزال و این قریب باول است و سلام بمعنی سلامت بخش مومنان از آفت کفر و عذاب آخرت و بمعنی سلام کننده در بهشت چنانکه در قول وی سبحانه سلام قولا من رب الرحیم بر آن دلالت دارد امام غزالی گفته هر عبدی که سلامت ماند از غل و غش و حقد و حسد و اراده شر دل وی و سلامت

مانند از معاصی

ماند از معاصی و آثام تن وی و سلامت باشد از واژگونی صفات اخلاق وی او سلامت از بندگان حق مشرف بقرب از جناب السَّلَام تعالی و تقدس و مراد بواژگونی در صفات آنست که عقل وی اسیر شهوت و غضب نگردد و صواب آنست که شهوت و غضب اسیر عقل و مطیع وی باشند و وصف کرده نمیشود بسلام و اسلام مگر کسی که سلامت مانند مسلمانان از دست و زبان وی و بباید خدا را بقلب سلیم ‌‌‌الْمُؤْمِنُ امان دهنده خلق را به پیدا کردن اسباب امان و آلات آن چنانکه اعضا و حواس و اغذیه و ادویه و بیوت و حصون و اسلحه و جنود و اعوان و انصار در دنیا و امان دهنده از آفات آخرت و این در جان داران است و در غیر ایشان مربوط ساخت باسبابی که موجب امان است از هلاک و عدم و همه محل آفات و مخافات و هلاک و فساد اند پس هیچ امنی در عالم نیست مگر از جناب حق پس اوست مومن مطلق و از جمله افاده امن آنست که تلقین کرده است مومنان را از حجج و براهین بر صدق دین و افاضه نموده از انوار یقین برای حفظ ایمان و تائید نموده و توفیق داده برای حفظ و عصمت از معاصی و مومن بمعنی مصدق رسل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کننده خود بایجاد موجودات و اظهار مکونات نیز گفته اند و حق بنده آنست که چون دانست که او تعالی شانه امان دهنده از شر نفس و مکر شیطان التجا آرد بجناب وی و امن طلبد از وی از جمیع آفات و مخافات ظاهره و باطنه و تخلق باین اسم آنست که ایمن دارد خلق را از شر خود و سبب دفع خوف و هلاک ایشان گردد در دین و دنیای ایشان و سزاوارترین بندگان باسم مومن کسی است که سبب امن خلق گردد از عذاب خدا بهدایت ایشان بطریق حق و ارشاد بسبیل نجات و این حرفت انبیا است و بزرگترین ایشان سید انبیا است صلوات الله علیهم اجمعین و تابعین و پی روان ایشان از علمای دین و بدانکه چنانکه وی تعالی مومن است بخلق اسباب امن همچنین مخوف است بخلق اسباب خوف و بودن وی تعالی مخوف منافات ندارد بمومن بودن او چنانکه بودن او معز منافات ندارد ببودن او مذل و قابض و باسط و ضار و نافع و لیکن اطلاق مخوف در شرع نیامده است و اسماء الله توقیفی است چنانکه سابقا معلوم شد ‌‌‌الْمُهَيْمِنُ در لغت گواه و نگهبان و آنکه ایمن کند دیگری را از خوف که معنی قریب است بمعنی باز با زیادت مبالغه امام غزالی گفت معنی وی در حق باری تعالی آنست که وی سبحانه قایم است بر خلق باعمال و ارزاق و آجال ایشان و قیام وی تعالی باطلاع و استیلا و حفظ است و هر که مشرف و مطلع است بر کنه چیزی و مستولی است بر آن و حافظ است مر آنرا مهیمن است و جمع شدن این معانی بر وجه اطلاق و کمال

لا اله الا الله
بجمیع جنایت ... مومن
حضرت ... صحن ... صحن
... و
... دنیا
... ع

مکر و بر اعز و جل و بنده را باید که چون بشناسد که خدا تعالی مهیمن و رقیب است بر احوال ظاهر و باطن او
مراقبت کند این معنی را در احوال خود و شرم دارد از وی که ناشایسته کند و در زبان قوم این را مراقبه گویند
و تخلق باین اسم آنست که مراقب و محافظ باشد بر دل خود و مشرف و مطلع بود بر احوال و اسرار و غایب(؟)
مستولی گردد بر رست(؟) و درست از احوال و اوصاف خود پس مهیمن گردد نظر نفس خود و چون قیام نماید
بحفظ احوال بندگان بر نهج سداد و رشاد حظ وی ازین صفت اوفر و اتم باشد العزیز بمعنی
غالب و قوی بی مانند آید و آنکه وصول با و بآسانی دست ندهد عزیز گویند و این صفات بر وجه تمام
کمال جز حضرت پروردگار را تعالی شانه ثابت نباشد مگر آنکه وی تعالی از فیض عزت خود نصیبی بخشد
فی قوله تعالی من کان یرید العزة فلله العزة و لرسوله و للمومنین و کسی شناخت که اوست تعالی عزیز عزت
از وی خواهد و عزت جز در طاعت و خدمت وی نجوید و بهیچ مخلوقی بنظر عزت و جلال ننگرد مگر کسی را که وی
عزت بخشیده و عزیز گردانیده نظم عزیزی و خواری تو بخشی و بس عزیز تو خواری نبیند ز کس و وجه تخلق
آنکه بر نفس و هوای خود غالب بود و قوت و صولت وی بر نفس و شیطان سخت بود و آبروی خود در الطمع سوال
و مذلت بر در اهل دنیا نریزد و اظهار احتیاج بغیر وی تعالی نکند و در علم و عمل عدیم المثل و صعب الوصول
گردد چنانکه کسی را بمعرفت کنه حال وی راه نبود الجبار جبر شکسته بستن و نیکو کردن حال کسی را و بزور و غلبه
بر کاری داشتن کسی را و بمعنی علو و ارتفاع نیز آید نخلة جبارة میگویند یعنی درخت خرما که از بلندی دست
بان نرسد و جبار مبالغه در جبر است و تمامه این معنی ثابت است مر ذات پاک خداوند تعالی را و صفت
کمال منحصر است در وی اوست جبر کننده شکستها و بصلاح آرنده و نیکو گرداننده کار خراب روزگاران
و جمیع موجودات در تحت غلبه فرمان مشیت اویند و هیچکس را مجال خلاف وی نیست و بنده باید که در حضرت
جبار تعالی شانه شکسته دل و نیازمند و ملتجی بجناب وی باشد تا شکستگی او را بندی حاصل شود
و حال وی را وی بصلاح آرد و دایم در اوامر و احکام تشریعی و ارادی امتثال و استسلام نماید و از حول و قوت خود
متبری باشد و تدبیر و اختیار ترک کند تا بصفت عبادت و عبودیت متصف گردد و وجه
تخلق باین اسم آنست که نقایص نفس خود را بتحصیل کمال و استکمال فضایل جبر نماید و در مقام
اصلاح بوده ساحت حال از فساد پاک گرداند و بر نفس سرکش مسلط و غالب بوده او را بر ملازمت
تقوی و مواظبت طاعات حامل گرداند و بهمین قیاس نسبت بخلق خدا جابر کسور و مصلح احوال و دستگیر
شکستگان باشد و در اجرای امور شریعت با مر معروف و نهی منکر غالب و مسلط بود و جبر
کند و همت بلند دارد المتکبر و تکبر و استکبار بزرگی نمودن و گردنکشی کردن و کبریا بزرگی مراد

مبالغه وکمال

مبالغه و کمال در کبریاست و هیچ کس مستحق کبریا و لایق آن جز وی جل و علا نیست و کبیر علی الاطلاق
اوست و هر که کبریای حق را و علو قدر او را بشناسد باید که دل مستغرق کبریای او گرداند
و طریق تواضع و تذلل لازم گیرد و گردن در بندگی وی نرم گرداند و در اوامر و احکام سر باز نزند
و تخلق باین اسم آنست که همه چیز را بجز وصول بجناب قدس وی تعالی و آنچه اسباب وصول است
از شهوات دنیا بلکه مستلذات آخرت نیز خرد و حقیر داند و بدنیا و اهل دنیا و بزخارف و شهوات
آن سر فرو نیارد و قدری ننهد از جهة علو شان انسانیت و رفعت مکان وی نه از جهة تعظیم و تکبر
ذات خود الخالق البارئ المصور این سه اسم در افاده معنی پیدا کردن و آفریدن و اختراع
نمودن یکی اند اما هر یک معنی خاص دارد و خلق بمعنی اندازه کردن است پیش از پیدا آوردن و برا
بمعنی ایجاد و پیدا کردن و تصویر صورت کردن و هیئت بخشیدن و هر چه از عدم بوجود می آید محتاج است
اولا باندازه کردن پس از آن آفریدن و بعد از آن صورت دادن بر مثال بنا که نخست اندازه میکنند
بعد از آن بوجود می آرد و بعد از آن صورت میکند اگر چه در پیدا کردن حق سبحانه هر سه معا بوجود
می آید لیکن برتبه یکی مقدم از دیگریست و هر چه از عالم علوی و سفلی از عرش تا ثری پیدا شده و پیدا خواهد
شد و در ملک و ملکوت ظهور یافت و خواهد یافت و در ملک و ملکوت ظهور یافته و خواهد یافت
همه بخلق و تقدیر و ایجاد و تصویر اوست و آفریدگار همه عالم همه اوست تعالی شانه که ترتیب محکم
و صورت بدیعه با رعایت حکم و مصالح در ایجاد و وضع ترتیب خلق فرموده فتبارک الله احسن
الخالقین و بنده را باید که بهر آفریده که نظر کند از آفریدگار او یاد آرد و بهر صورت که نگرد مصور
او را مشاهده کند و دایم در تذکر و استبصار و نظر و اعتبار باشد و تخلق عبد باین اسما جز بر سبیل
مجاز نبود چه خالق همه اشیا پروردگار تعالی است مگر آنکه آدمی کسبی و مباشرتی در افعال خود هست
که بدان کسب کمالات و اکتساب طاعات و تحصیل صور علمیه از جسمانیات و روحانیات در ذات خود
کند و بتوجه و حضور متعرض نفحات الهیه گردد و بعضی گفته اند که تخلق بنده باین اسما آنست که
وقتی که آدمی از وظایف عبادات پردازد کسبی و کاری کند که بدان وجه معیشت برای خود پیدا کند
خصوصا کسبی و کاری که اثر آن بعد از موت وی باقی ماند و فیض برسد الغفار مغفرت
و غفران آمرزیدن و خدا تعالی آمرزنده گناهان بندگان است و غفار مبالغه است در غافر و
غفور از آن مبالغه تر است چنانکه در شرح آن بیاید و غفر بمعنی پوشیدن نیز آید و وی سبحانه
پوشنده گناهانست در دنیا و در آخرت و نیز ساتر قبیح و مظهر جمیل است و ذنوب از جمله قبایح است

نفس

و از جمله ستر وی تعالی بر بنده آنست که قبایح ظاهر بدان که در چشم قبیح نماید مثل آنچه در شکم است
در باطن وی بجمال ظاهر پوشیده و خواطر مذمومه و ارادات قبیحه که در دل اوست از علم خلق پنهان است
تا هیچکس را بر اسرار او اطلاع نباشد نعوذ بالله اگر آنچه در دل آدمیست از وساوس و خطرات و ارادات
قبیحه بر خلق ظاهر شدی دوست ترین خلق نزد وی دشمن ترین ایشان بودی مر او را و همه در تشنیع و
هلاک او کوشیدندی و با آنچه گفته شد معنی غفاری و ستاری آید ولیکن درین روایت ستار
مذکور نیست و احتیاج به بیان فرق درین دو اسم نه و اگر مذکور بودی غفار را بر مغفرت ذنوب حمل کرده
و ستار بر ستر عیوب چنانکه در بعضی ادعیه آمده که یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب و بنده چون بداند
که وی سبحانه و تعالی غفار الذنوب است از مغفرت و رحمت وی نا امید نباشد و دست رد
بر سینه مجرم نزند و چون دانست که ستار العیوب است از شکر این نعمت غافل و فارغ نباشد ولیکن
باید که بدان مغرور نگردد و از توبه و انابت غافل نباشد و تأخیر در آن جایز ندارد که بر عمر اعتماد نیست
بیت لطف حق گرچه مواساها کند لیک چون از حد بشد رسوا کند نسأل الله العافیة
و وجه تخلق باین اسم ظاهر است که از جرایم مردم در گذرد و عیبهای ایشان بپوشد القهار
قهر غلبه کردن و چیره شدن بر کسی و وی تعالی غالبست که شکننده پشت جباران و متکبران است
و خوار گردانند و هلاک کرده است ایشانرا و تمامه مخلوقات در تحت صولت قهر و جلال وی مقهور و
مغلوب اند و عاجز و خوار اند در قبضه قدرت عظمت وی حیران و سرگردانند در وادی قهر و جلال وی لمن
الملک الیوم لله الواحد القهار هر که شناخت قهاریت او را از مکر و قهر ناگهانی او ترسان و لرزان باشد
و از غایت خوف ملتجی بجناب لطف و کرم وی گردد و قهار از بندگان آنست که بسطوت سلطان
عزت قهرمان حال بر اعدای دین از جن و انس و شیاطین غالب و چیره باشد و مداخل ایشان بر وی وقت
و حال خود ببندد تا از طریق حق بیرون نیارند و از سلوک آن مانع نیایند و اعدای عدو وی نفس است
در میان دو پهلوی اوست بنورانیت قلب مسخر و مطمئن باشد و بطاعت و بندگی آرام گیرد و خلوت را
و خلق را بزجر و ضرب و قتل بترک حدود شرع و نفس را بترک آداب و سنن و اشتغال بمالا یعنی
و بیهوده تادیب نماید و از جمله قهار آن مردانند که هر که با ایشان بمعارضت و مقاومت برآید مقهور و
مغلوب گردد و صاحب فتوحات مکیه هر یک از آیات قرآن را نسبت بیکی از اولیا میکند و میگوید آیت
شیخ محی الدین عبد القادر اینست که و هو القاهر فوق عباده الوهاب وهب و هبه بخشیدن و عطا
کردن موهبت بخشش و وی جل جلاله و عم نواله کثیر الهبة و دایم العطاست که بخشش او را پایان نیست

و فیض او را

و فیض او را انقطاع نه و هبه حقیقی عطیه ایست که خالی باشد از غرض و عوض چه معطی بغرض
و عوض که در برابر عطا چیزی می ستاند در حقیقت واهب نیست بلکه بایع است پس وهاب بمعنی جواد
آید و اسم جواد درین روایت نیست و جود و هبه در حقیقت منحصر است در ذات مقدس
باری تعالی اوست که می بخشد هر محتاج را هر چه احتیاج دارد بیشتر از آن و زیاده بر آن بی غرض و بی
عوض درینجهان و در آنجهان موافق حکمت و صلاح کار و بنده چون شناخت که وهاب مطلق اوست
تعالی همه را از وی خواهد و از وی امید دارد و جز از وی طمع نبرد و در وی نظر نیارد و توقع ندارد و خواهش
هر چند دشوار بود بلکه محال نماید در طلب آن حیا ندارد و دعای این بنده مسکین کاتب حروف
در ابتدای تعطش حال که منسوب بنادانی و ناعاقبت اندیشی بود رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد
من بعدی اگرچه عموم اطلاق این دعا از محالات نماید ولیکن نظر بخصوصیت حال و ملاحظه استعداد
بنوعی از تأویل استجابت پذیر است ان شاء الله تعالی و اما تخلق باین اسم باینست که بذل کند
هر چیز که در دست اوست اگرچه جان باشد در راه حق بی ملاحظه حظ عاجل و ثواب آجل و طلب حسن
صیت اگرچه حقیقت وهب وجود از آدمی در وجود نیاید و ممکن نبود تا فعل نزد وی اولی از ترک نگردد
و غرض و غایت در نظر نیاید اقدام بر آن نکند و اکمل افراد انسان در هبه و جود سید البشر است
صلی الله علیه و سلم که چندان عطا نمود و انعام کرد باذن خدا که غرض و عوض را در آن مدخل نباشد
بلکه بمحض امتثال امر الهی تعالی و تقدس بود و همچنین همه انبیا و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
الرزاق روزی رساننده خلق را از آدمیان و پریان و سباع و بهایم و سایر حیوانات چنانکه
مناسب حال اوست و رزق دو قسم است محسوس و معقول محسوس ابدان راست و معقول ارواح را
و موافق حکمت باشد ص
و نیز رزق مضمون است که لطف باری بضمانت آن ایستاده و این شامل است تمام جانداران را
که و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و رزق موعود که برای متقیان بی تعب و مشقت از انجا
که گمان ندارند وعده کرده است که و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و رزق مقسوم
آنچه قسمت کرده اند میرسد خواه رزق مضمون باشد و خواه رزق موعود و چون بنده شناخت
که رزاق اوست انتظار رزق جز از وی نبرد و توقع از غیر وی ندارد و کار خود را بوی گذارد و توکل
بروی کند و چون دانست که روزی مقدر است از جهت روزی دل تنگ نگردد و گله و شکایت از
خلق نکند و تخلق باین اسم آنست که دست خود را خزانه ارزاق ابدان و زبان را خزانه ارزاق
قلوب گرداند و واسطه باشد میان پروردگار تعالی و بندگان او در وصول ارزاق جسمانیه

و روحانیه بانفاق و تعلیم و ارشاد و دعای خیر و نیز از وجوه تخلق است که با اهل و عیال و هر که در موونت
اوست معیشت بگشاد کند و نفقه برایشان تنگ نگرداند و در وقت رسیدن مهمان ترش روی
نکند که روزی خود بر خوان تو میخورد **نظم** مرترا منت ز مهمان داشت باید بهر آنکه ٭ میخورد بر خوان
انعام تو نان خویشتن ٭ الفتاح ٭ فتح گشادن و بمعنی حکم کردن نیز آید اوست تعالی گشاینده
درهای رحمت بر اصناف بریت و حاکم علی الاطلاق میان خلایق و گشایش همه کارها ازو
و فصل همه خصومتها از و در دنیا بواسطه اسباب و در آخرت بی واسطه و بی حجاب و فتح بمعنی نصر نیز آمد
چنانکه اذا جاء نصر الله والفتح و انا فتحنا لک فتحا مبینا و تحقیق گشاده است ابواب فضل و کرامت
خود بر انبیا و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و حکم و فصل کرده است میان ایشان و کفار
و نصرت داده است ایشان را و تابعین ایشان را بر اعدای دین چنانکه و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا
المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون و وی تعالی گشاینده است بر دلهای مومنان درهای
معرفت و گشاینده است بر عاصیان درهای مغفرت و یاری دهنده درماندگان و غمگسار غمزدگان
اوست و بالجمله فتاح اسمی جامع است مر فتح ابواب خیرات و افاضه انواع برکات را و چون
بنده دانست که اوست تعالی فتاح باید بنشیند بر در کرم وی با امید فتح و نصرت و انتظار حصول
افضال بی ملال و استعجال با تسلیم و سکوت تحت جریان حکم **نظم** همه درها بگل بر خود فرو بند ٭
در او گیر و دایم دل در و بند ٭ و تخلق بدان اسم آنست که سعی کند که در بروی طالبان خیر از مال
و علم بگشاید و فصل خصومت میان مردم کند و مظلومان درماندگان را نصرت دهد ٭ العلیم ٭
مبالغه عالم است و وی تعالی عالم است با شکار و نهان و بخطرات دل و آنچه در دل هنوز خطور
نکرده و علم وی محیط است بکلیات و جزئیات و ظواهر اشیا و بواطن آن و کنه حقایق آن
و غیر متناهی است معلومات وی چون دانسته شد که وی تعالی عالم است بظواهر و سرائر هم
و باطن از هر چه نباید و نشاید باک باید کرد و ملاحظه علم خالق را بر علم مخلوق مقدم داشت
و حظ عبد ازین اسم آنست که بتحصیل علوم دینیه و تکمیل آن و حقایق و معارف که سبب تکمیل نفس
و باعث بر عبادت گردد و موجب صلاح حال ظاهر و باطن شود که علم نافع عبارت از آنست بدعای رب
زدنی علما مشغول و مشعوف باشد ٭ القابض الباسط ٭ قبض گرفتگی و تنگی و بسط فراخی و گسترانیدن
ضد یکدیگرند و وی تعالی تنگ میکند رزق را بر هر که میخواهد و فراخ میگرداند بر هر که میخواهد رزق
حسی باشد یا معنوی و قبض میکند ارواح را از اشباح نزد اماتت و بسط میکند ارواح را در آن نزد

احیا یا قبض میکند

احیا یا قبض میکند در نوم و بسط میکند در استیقاظ یا تنگ میگرداند دلها را بحزن و
ملالت بتجلی صفات قهریه جلالیه و فراخ میکند بفرح و مسرت بظهور صفات لطفیه
جمالیه و گفته اند که قبض میکند صدقات را از اغنیا و بسط میکند از الفقرا و این قوم را
در معنی قبض و بسط و آداب آنها کلام است که در شرح فتوح الغیب آنرا بتفصیل از کلام بعضی
مشایخ عظام نقل کرده شده است و چون بنده دانست که قابض و باسط اوست تعالی
نشانه بر قبض صبر کند و امیدوار باشد و بر بسط شکر میورزد و ترسکار میباشد و هر جا قبض و بسط
می بیند از آنجا می داند و امام غزالی گفته که قابض و باسط از بندگان آنست که قبض میکند
دلهای بندگان را بتخویف و انذار بجلال خدا و کبریای او و بفنون عذاب و بلای او و بسط میکند آنرا
ببشارت دادن بلطف و عطای او و بصنوف آلا و نعمای او و یا قبض میکند و تنگی می آرد و بخل میورزد
بر حقایق اسرار الهیه از غیر اهل آن و افاضت و نشر میکند بر اهل آن انتهی و بعضی گفته اند تخلق
باین دو اسم آنست که با نفس بد فرمای و با هر که در تحت ضبط و سیاست اوست باین دو وصف معامله میکند
تا تربیت بکمال باشد هر گاه که بسیار ملالت و سآمت بایشان رسد به بسط دفع کند و هر گاه
بسیار جرأت کنند و دلیر شوند بقبض ضبط آن نماید و گفته اند که در سیاست نفس اگر بر طاعت
و بندگی آرام دارد از حد تجاوز نباید کرد تا پژمرده و ملول کار نکند که طاعت با انبساط و نشاط
بقبول نزدیکتر است اما اگر در پی هوا و هوس رود و متابعت شیطان کند تدبیر بسیاست بلیغ
نماید **نظم** گر کنی یک آرزوی خود تمام ٭ از تو صد ابلیس زاید والسلام ٭ الخافض الرافع ٭ خفض فرو
داشتن و رفع بر داشتن فرو می آرد کافران را به بدبختی و بر میدارد مومنان را به نیکبختی و بر میدارد
دوستان را بنزدیک گردانیدن و فرو می آرد دشمنان را بدور گردانیدن و فرو می آرد کسی را که میخواهد
باسفل السافلین طبیعت و بر میدارد بعضی را با علی علیین محبت و فرو می آرد یکی را بدرکات
جحیم و بر میدارد دیگری را بدرجات نعیم و این دو صفت را مراتب و درجات بسیار است
و بنده چون شناخت که وی تعالی خافض و رافع است باید که پناه بوی برد از فرود
مرتبه و مجاورت اشقیا و در خواهد بلندی درجه و مصاحبت سعدا را در هر دو جهان
و تخلق آنست که پست گرداند باطل را و بالا کند حق را و خفض کند اعدای دین را و دوستی
دارد با ایشان و رفع کند دوستان حق را و دوستی ارد با ایشان که افضل الاعمال الحب فی الله
و البغض فی الله است و مرتبه نفس را که اعدی الاعادی است خفض کند و مقام دل و روح را رفع

ورتبهٔ برادران دین و مشایخ اهل یقین را بلند و بالا بیند و مقام خود را از همه پست و خود را نه بیند
اگر بیند دنی و ناکس بیند **نظم** هنرمندی که ره را پا و سر دید ؛ ز خود عیب و ز بیگانه هنر دید ؛
حکیمانیکه دور اندیش بودند ؛ دوای خلق و درد خویش بودند ؛ اَلْمُعِزُّ اَلْمُذِلُّ ؛ اعزاز عزیز گردانیدن
اذلال خوار کردن عزیز میگرداند آنرا که میخواهد در دنیا بتوفیق طاعت و هدایت و حمایت از طریق
معصیت و ضلالت و در عقبی بعلو مرتبت و نعم جنت و رویت ذات پاک خود و خوار میگرداند
کسی را که میخواهد باضداد این صفات امام غزالی گفته است که میدهد ملک را هر کرا میخواهد و میکشد
ملک را از هر که میخواهد و عز دایم و ملک حقیقی در خلاص از ذل حاجت و اسیری نفس و غلبهٔ شهوت و وسمت
جهل است پس کسی که برداشته شد حجاب از دل وی و مشاهده کرد جمال حضرت عزت را و روزی کرده شد
او را قناعت و بی نیاز شد از خلق و موید کرده شد بقوت و تایید و غالب شد بر صفات نفس
بتحقیق عزت داد او را و ملک در دنیا و کسی را که بر کرد چشم او را بسوی خلق و محتاج کرد او را بایشان
و مسلط گردانید بر وی حرص و محروم گردانید از قناعت و مغرور گردانید بنفس و استدراج و ماند در
تاریکی جهل بتحقیق خوار گردانید او را و کشید از وی ملک انتهی این اعزاز و اذلال حقیقی روحانیست
که امام ذکر کرد و اعزاز و اذلال حسی جسمانی نیز از صفات و افعال و عز و علاست چنانکه قوت و کمال
و جاه و جمال و مال و منال و شرف نسب و تظاهر باتباع و انصار و اضداد آن اگر ظاهر گردد نفع و ضرر آن در
دین باقی ماند اثر آن در اهل دین و بنده چون دانست که معز و مذل اوست تعالی عزت دنیا و آخرت
از وی بجوید و از خواری و مذلت پناه برد بدرگاه عزت وی و داند که عزت در طاعت است
و خواری در معصیت است و بحرص و طمع و شهوت نفس خود را خوار نگرداند **حکایت** آورده اند
که دو کودک بازی میکردند یکی نان خشک داشت و دیگری نان با نانخورش و این کودک آن کودک
را گفت مرا هم نانخورش بده گفت سگ من باش تا ترا نانخورش دهم آن کودک راضی شد و ریسمان
در گردن او کرده میکشید فتح موصلی دید فرمود اگر این کودک بنان خشک قناعت کردی سگ یار
خود نگشتی **نظم** بنان خشک قناعت کنیم و جامهٔ دلق ؛ که بار محنت خود به ز بار منت خلق ؛ و تخلق
آنست که عزیز دارد آنرا که خدا تعالی عزیز گردانیده بعلم و معرفت و مخالفت هوا و طبیعت و خوار
دارد آنرا که خوار گردانیده بکفر و ضلالت و مخالطت نفس و جهالت و شهوت اَلسَّمِیعُ
اَلْبَصِیرُ ؛ این دو صفت است مر حق تعالی را که منکشف میگردد بآنها مسموعات و مبصرات انکشاف تام
بی احتیاج بآلت و جارحه و وی تعالی شنواست نه بگوش و بیناست نه بچشم و این کمال است زیرا که

(حاشیه: وداد او را)

جوارح و آلات محل تغیر و آفات اند و دور و نزدیک نزد وی برابر است و شنیدن چیزی او را
از شنیدن و دیدن چیزی دیگر مانع و مزاحم نیست و اثبات این دو صفت محل حذر از تشبیه است و دیدن
و چون ثابت شده است تنزیه او تعالی از صفات جسم ثابت شد تنزیه وی از آن و قرآن
مجید ناطق است به ثبوت این دو صفت و تاویل این بعلم خلاف حق ظاهر است و هر که دانست
که حق تعالی سمیع و بصیر است تکلم نکند مگر بآنچه راضی است وی تعالی از آن و هر چه گوید باداب
گوید و از غیبت و بهتان و لاف و گزاف و مدح نفس و لعن و طعن پرهیزد و نه بیند و نشنود
مگر کلام خدا و رسول خدا و تابعان او را آنچه رضیت حق تعالی بدان و از نظر حرام و دراز کردن
چشم بزهرت دنیا و زینت آن پرهیزد و نظر کند بصنایع و بدایع الهی و عبرت گیرد از آن و لازم
گیرد دوام مراقبه و مطالبهٔ نفس بمحاسبه و اشارت الی السمیع و البصیر همین است اَلْحَکَمُ بمعنی حاکم
است و وی تعالی حاکم علی الاطلاق است بحکم تشریعی و ارادی حکم کننده است میان خلایق برفع
قاعدهٔ ظلم و دفع طریقهٔ جفا و انصاف ستانندهٔ مظلوم است از ظالمان در روز جزا و حکم کننده
بشقاوت و سعادت بر بندگان و در قاموس گفته که حکم بمعنی قضاست و امام غزالی گفته که
از حکم منشعب میشود قضا و قدر پس تدبیر وی تعالی اصل وضع اسباب را حکم است که عبارت از آنست مراد
و کلمح بالبصر است و خلق اسباب کلیه مانند زمین و آسمان و کواکب قضاست و ترتیب مسببات بر اسباب
لحظة فلحظة تقدیر است این ابیاتی است که امام در شرح اسمای حسنی گفته و جمله از آن در شرح آورده ام
و چون وی تعالی حاکم است بنده باید که استسلام کند حکم او را و انقیاد آرد مر او را و راضی باشد
بقضای او و ابرای ذمهٔ خود کند از حقوق و از خصومات خلق بر حذر باشد
افتد انصاف نگاه دارد تا در زمرهٔ ظالمان محشور نگردد در روزی که وی تعالی حکم کرد در سوا
و از سابقهٔ حکم ازلی هراسان و اندیشناک باشد و تخلق آنست که در رفع خصومت و خلق
عدالت نماید و انصاف ورزد و بر نفس خود حاکم باشد بمجاهدات و ریاضات و تقدیر سیاسات
که مفضی بصلاح دین و دنیاست اَلْعَدْلُ ؛ عدل در اصل بمعنی داد و داد دهنده است و عدل ضد
ظلم و جور است و بمعنی استقامت و اعتدال و برابر کردن چیزی را بچیزی نیز آید و وی تعالی
منزه است از جور و ظلم چه ظلم تصرف در ملک غیر است و کل عالم ملک اوست و همهٔ افعال حق
مستقیم و معتدل است و متضمن حکم و مصالح لا تعد و لا تحصی و چنانکه باید و شاید همچنان است
قوله تعالی ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت و وی تعالی با هر یکی معامله برابر عمل وی کند و سزاوار

محبت و نعمت گردانند و این از عدل باشد و گاهی عفو کند بلکه سیئات بحسنات مبدل گرداند و
این از فضل اوست و چون بنده دانست که حاکم مطلق اوست و همه بقضا و قدر اوست و در
همه افعال او را حکمتهاست باید که در افعال او و تدبیر حکمتهای او اعتراض نکند بلکه همه حق و عدل داند
و تخلق آنکه در مردم عدالت ورزد خصوصا در آنکه رعیت اوست و در مملکت وجود اوست و شهوت و غضب
در تحت سیاست عقل و دین اسیر گرداند و افعال وی بر حد استقامت و توسط و اعتدال بود در نظم سعد یار است روان
گوی سعادت بردند راستی کن که بمنزل نرسد کج رفتار اللطیف لطف نرمی و نازکی در کار و نیکی کردن و بکسی و
لطف خدا به بنده توفیق بر طاعت و عصمت از معصیت است و از جمله لطف او به بندگان اعطای
اوست فوق کفایت و تکلیف اوست دون طاقت و رسانیدن بسعادت ابد بسعی خفیف در مدت قصیر که
عمر است بلکه در یکساعت چنانکه کسی ایمان آورد و در ساعت مرد و گاهی مشقت و مجاهدت و کلفت
ریاضت بلطف و نرمی آسان میگرداند و اگر خواهد بی زحمت ریاضت و مجاهدت بمنزل مقصود
میرساند و بقرب و قبول درگاه خود مخصوص و مشرف میگرداند و لطف را بعلم بدقایق مصالح و خفایا
امور و رسانیدن آن بمستصلح بر سبیل رفق و نرمی تفسیر کرده اند و این هر دو امر احاطه حق سبحانه
بدقایق و خفایا و رفق در افعال و لطف وی را آن از احاطه حصر و ضبطه بیان بیرون است و تنبیه کرده است
امام غزالی بر بعضی آن و گفته چنانکه لطف او در خلقت جنین تا آخر عمر و رسانیدن غذا چه در شکم
و چه در حالت رضاع و بعد از آن و در اخراج شیر صافی شیرین از میان خون و سرگین و بر آوردن
جواهر نفیس از میان احجار و بیرون آوردن عسل از مگس و ابریشم از کرم و در از صدف و عجبتر از همه
پیدا گردانیدن آدمی از نطفه و مستودع معرفت و حامل امانت و مشاهد ملکوت سموات و ارض و عارف ذات
و صفات او گردانیدن است و امثال این بیرون از حد حصر و احصا است و هر که دانست که وی لطیف است و
عالم بمکنونات ضمایر است و موصل جلایل نعم باید که ظاهر و باطن از مکر و تلبیس و ترک آداب و اخلاق
ذمیمه خود در نگاه دارد و شکر نعمت وی گوید و توفیق خیر و طاعت از وی جوید و بتقصیر خود معترف آید
و تایب و معتذر گردد و تخلق آنست که به بندگان خدا لطف ورزد و نرمی کند چه در ارفاق حسیه
دنیویه و چه در منافع روحانیه دینیه و دعوات الی الله و ارشاد بطریق حق برفق و لطف و حکمت
و موعظه حسنه و علم حقایق و فهم دقایق پوشیده با رفق و سهولت و نرمی بخلایق برساند
و تفاوت ننماید الخبیر خبر آگاهی و خبیر آگاه و دانا و نیست هیچ شیء در ملک و ملکوت و متحرک
ساکن نمیشود در زمین و آسمان ذره مضطرب و مطمئن نمیگردد در کون و مکان نفسی مگر آنکه نزد او

تعالی شانه

تعالی شانه از آن خبر و باین معنی خبیر راجع بمعنی علیم گردد مگر آنکه خبیر مخصوص باخبار دارند و علیم بمعنی عالم
باخبار گویند امام غزالی گفته که خبیر بمعنی علیم است لیکن چون عالم اضافت کرده شود بخفایای باطن
خبرت گویند و صاحب آن را خبیر نامند انتهی و گاهی بمعنی مخبر نیز دارند یعنی خبر دهنده از مکنون
علم خود و وی تعالی خبر دهنده است از گذشته و از آینده بکلام خود و باین معنی راجع بصفت
کلام گردد و خبرت و اختبار بمعنی آزمودن نیز آید و وی تعالی آزماینده است بندگان را به امر و
نهی و تکالیف شرعیه چنانکه فرموده لیبلوکم ایکم احسن عملا و بنده چون دانست که حق تعالی خبیر است
مراقبه علم او را از دست ندهد و تصدیق نماید انبیا را در آنچه خبر داده اند و امر و نهی بجا آرد و تخلق
آنکه بکارهای دین دانا و باریک بین باشد و از آنچه در عالم قلب و قالب وی میرود خداوند بصیرت و خبردار
باشد و از مکاید نفس و مکر و خدع آن بر حذر بود و خبر دهنده باشد مردم را از آن و منع و دعوت
ایشان بود بطریق نجات از آن و آزماینده بود ایشان را بدان الحلیم حلم آهستگی و بردباری
و حلیم آنکه او را خشم از جای برندارد و باعث بر استعجال عقوبت بنده و مسارعت انتقام
نگردد با وجود اقتدار اگر توبه و تدارک کند عفو فرماید و اگر خواهد بی توبه نیز رحمت کند و حلیم
علی الاطلاق حق سبحانه است و بنده گاهی استعجال نمیکند در عقوبت ولیکن بعزم آن میباشد
و کینه نگاه میدارد تا فرصت کینه را می کشد و وی سبحانه خود را بانتقام نیز وصف کرده است
پس حق عبد آنست که از انتقام وی خایف باشد و از جهت حلم وی امیدوار بعفو باشد و از صفت عفو
که چون در حال حلم کرده است پس در مآل نیز مغفرت کند و باید که اینچنین ذاتی را که با وجود کمال
قدرت بر عقوبت انتقام نمیگیرد و عفو میکند و نعمت که داده است باز نمی ستاند شکر گوید
و شرم دارد که در نظر چنین کریمی بی فرمانی کند و تخلق آنکه به ناپسند یکی بیندار از جا نرود
و تمکین و وقار ورزد و بعقوبت زیردستان تعجیل ننماید و صلح و عفو شیمه خود سازد مگر در اجرای حدود
شریعت العظیم العظم و العظمه بزرگ شدن و عظمت گاهی در اجسام که مدرکات ابصارند اطلاق
یابد و گویند که این جسم عظیم است و آن جسم عظیم تر از وست وقتی که امتداد و مساحت وی در طول و
عرض و عمق بیشتر از این باشد باز این دو قسم است یکی آنکه پر میکند چشم را و محیط میگردد بآن
بدان چنانکه فیل و امثال آن و یکی دیگر آنست که محیط نمیگردد بآن بصر باطراف آن چنانکه زمین و
آسمان و این اعظم است از اول و گاهی در مدرکات بصایر استعمال کنند و آنها نیز اقسام اند
است که محیط میشود بادراک کنه حقیقت آن عقل و قسمی است که قاصر است از آن اکثر عقول

یا بعضی وقتی است که متصور نیست ادراک عقل و احاطه وی بکنه حقیقت آن و عظیم مطلق اوست
که عظیم تر از همه است و متجاوز است از حد عقول و بیرون از دایره ادراک هیچ عقلی بکنه ذات
و صفات وی نرسد و آن ذات حق است تعالی و تقدس و کسی که بشناخت عظمت حق را مستحقر
و خوار داند نفس خود را در جنب عظمت او و اقبال کند با متثال اوامر و نواهی و احکام وی تعالی شانه
و عظیم برهاند و بنده را باید که از عظمت جلال حق چنان و چندان در دل فرود آرد که هیچکس و هیچ چیز را در
جنب وجود وی هستی نماند و تخلق باآنست که همت بلند دارد و از برای دنیا سر فرود نیارد بلکه
کونین را در جنب عظمت الهی از نظر همت وی جایی نماند و تحصیل کند از کمالات و صفات شریفه آنچه
عظیم گردد بوی قدر وی تا بمرتبه رسد که اکثر عقول بکنه قدر وی نرسند و در حدیث وارد شده است
که عالم عامل که تعلیم میکند مردم را خیر را نام کرده میشود او را در ملکوت عظیم و عظیم از بندگان انبیا و علما اند
که چون عاقل صفات ایشان تصور کند پر شود عقل وی از هیبت و عظمت و اعظم مخلوقات سید المرسلین محمد
رسول الله است صلی الله علیه و سلم که عظیم تر از وی مخلوقی بوجود نیامده و در عالم اجسام عظیم تر از عرش
آفریده نشده و در عالم معانی از روح انسانی که آن نیز راجع بعظمت روح محمدیست صلی الله علیه و سلم
الغفور و بمعنی غفار است و هر دو صیغه برای مبالغه است و غفور مبالغه تر است از غفار و معنی غفار بسیار
بخشاینده که مغفرت از وی بسیار بوجود آید و گناهان بسیار بخشد و غفور آنکه بخشش وی تمام و کمال باشد و
گناهان بنده عفو شود و مغفرت باقصی مراتب و درجات رسد و بعضی گفته اند که غفور آنست که چون از
نوعی از گناهان را بخشد از همه بندگان آن نوع گناه را بخشد و چون غفر بمعنی پوشیدن است غافر
آنکه از خبر فرشتگان نیز محو و پوشیده کرداند تا ذلت آن مستور ماند بلکه بر گناهکار نیز فراموش
میگرداند تا از خجالت و شرمساری برده تشویر نماند **نظم** سر خجالت در رویش از آن بود در پیش
که گر گناه ببخشند شرمساری هست و وجه تعلق و تخلق در اسم غفار مذکور شد الشکور شکر سپاس
و ثنا گفتن منعم را بسبب نعمت و این معنی شکر گفتن بنده است مر خدا را و شکر را اسناد بخدای تعالی نیز
کنند و شکور و شاکر نام وی تعالی دارند و معنی آن ثواب جزیل دهنده بر عمل قلیل و کدام ثواب جزیل تر
و عظیم تر از ثواب آخرت بر عمل در ایام معدود دنیا و بعضی گفته اند که معنی شکور ثناگوینده بر بندگان
مطیع شاکر و این معنی قریب تر است بمعنی شکر و بعضی گفته اند که جزای شکر را شکر نام کرده اند بطریق
مشاکلت و چون وی تعالی معطی ثواب جزیل است ثناگوینده است بنده را بر طاعت وی
بنده را باید که در ثنا و شکر و طاعت وی تعالی بیفزاید و صدق و اخلاص نماید و وجه تخلق آنست که

پوشند گناه را از دیوان اعمال بندگان و غفور آنکه

شاکر بود

شاکر بود مر خدا را بر نعمت وی و شاکر بود مر کسی را که احسان کند بوی بحق وساطت
و مکافات کند و اگر مکافات از دستش نیاید دعا کند و اقلش اینست که گوید جزاک الله خیرا العلی
علو بلندی و بلند شدن جایی و بر بلندی برآمدن و بر زبر چیزی شدن و آن دو قسم است حسی چنانچه
جسمی بر جسمی دیگر باشد و عقلی چنانکه رتبه چیزی فوق رتبه چیزی باشد و وی تعالی و تقدس در
مرتبه بالاتر است از همه و هیچ رتبه فوق رتبه او نیست و همه مراتب پایانتر از مرتبه اوست زیرا که
سبب و علت فوق مسبب و معلول میباشد و وی تعالی سبب و علت جمیع مسببات و معلولات است و بذات
وی منتهی میگردد مراتب علیت و فاعلیت پس هیچ چیزی فوق وی نباشد و وی فوق همه باشد
و نیز موجودات منقسم است بمیت و حی و حی منقسم است بچیزی که او را جز ادراک حسی نیست و آن
بهیمه است و چیزی که با وجود ادراک حسی ادراک عقلی نیز دارد و آنکه او را ادراک عقلی است منقسم
بچیزی که معارض است در معلومات او شهوت و غضب و آن انسان است و چیزی که سالم است ادراک او از
معارضه مکدرات و آنکه سالم است یا ممکن است که مبتلی و ممزوج باشد بدان و لیکن سلامت نصیب وی
شده و آن ملائکه اند و چیزی که محال است در حق او ابتلا و امتزاج بدان و آن حق سبحانه و تعالی است
پس وی در مرتبه فوق کل باشد که عالی تر و کاملتر از آن رتبه نباشد و در فهم عوام که در مرتبه
بهائم اند جز علو حسی نیاید و خواص که متنبه شده اند با دراک بصایر علو معنوی او مرتب
اند ابرو فوق مراتب حسی ننهند و ازینجا معلوم شد معنی بودن وی سبحانه فوق العرش زیرا که
عرش فوق جمیع اجسام است و موجودی که منزه است از تحدید و تقدیر بحد اجسام و مقادیر
آن فوق تمامه اجسام باشد در مرتبه و تخصیص بعرش بجهت فوقیت اوست از جمیع اجسام که چون
فوق او شد فوق همه شد و علو بمعنی غلبه کردن بر کسی نیز آید و وی تعالی غالب است
بر همه چنانچه فرموده الله غالب علی امره پس باید که قیاس عقل و ترتیب فکر را در کنه ذات و صفات
او راه ندهد و چونی و چگونگی از راه معرفت بردارد و بعجز معترف آید که کمال معرفت اینست خود از جنب
غلبه امر و حکم وی تعالی نیست و نابود دارد و با متثال و تسلیم پیش آید و تخلق آنست که بهر ل
مجهود در تحصیل علم و عمل چندان کوشد که از بنی نوع خود فایق گردد در کمالات و عالی گردد در مراتب
و مقامات و لیکن علو مطلق ممکن نیست زیرا که فوق وی درجات انبیاست با تفاوتی که در انجا است
و اعلی درجات که فوق آن درجه نیست درجه سید انبیاست صلی الله علیه و سلم و علی مطلق
خداست جل جلاله و تعالی شانه و نیز از وجوه تخلق آنست که بر نفس و هوا زبردست باشد

واز صحبت اهل دنیا استغنا ورزد و همت بغیر امر حق فرود نیارد و مشایخ گفته اند که هر که صادق
گشت در توجه بدرگاه حق اهل آسمان و زمین را هیبت او در دل نشیند و همه از وی بترسند
الکبیر بزرگ و صاحب کبر یا و کبریا عبارتست از کمال ذات و مراد بکمال کمال وجود است و
کمال وجود وی تعالی راجع بدو چیز است یکی دوام وجود و چون مدت وجود آدمی دراز گردد
گویند که وی کبیر السن است و چون طویل الوجود ازلی و ابدی اولی و آخری باشد او را کبیر خوانند
دوم آنکه وجود وی تعالی وجودیست که صادر است از وی هر موجود پس کبیر بمعنی کامل الذات
تام الوجود باشد و عظیم بمعنی کامل الصفات رفیع القدر علی المرتبه بود و وجه تعلق و تخلق گذشت
باسم العلی است الحفیظ حفظ نگاهداشتن و نگاه دارنده هر که و هر چه در عالم است از آفت و ضایع
اوست تعالی شانه بقا و صیانت چیزها که ضد و دشمن یکدیگر اند چنانکه عناصر را در موالید نگاه
میدارد بترکیب مزاج و تعدیل قوای آن و نگاه میدارد حیوانات را به پیدا کردن آلات و جوارح
در ذات آنها چنانکه دستها و ناخنها و چنگالها و خارج از آن چنانکه اسلحه و به پیدا کردن معرفت و
هدایت و درایت کردن آن و استعمال آن و به پیدا کردن حواس که در تنگ جاسوسان اند که می آگاهانند
بقرب اعدا و آفات چنانکه چشم و گوش و جز آن و همچنین در حفظ اوست تعالی شانه هر ذره که در ملکوت
آسمان و زمین است حتی گیاهی که از زمین میروید نگاه میدارد و لباب او بقشر و طراوت او را
برطوبت و بخارها که میرویاند و خار سلاح نبات است چنانکه شاخ و ناب و چنگل سلاح مر حیوانات
و با هر قطره از آب حافظیست که نگاه میدارد او را از آنکه مبدل بهوا گردد و در خبر آمده است
که فرود نمی آید قطره از باران مگر آنکه با وی فرشته ایست که نگاه میدارد آنرا تا میرسد بمستقر خود
از زمین امام غزالی گفت که این حق است و مشاهده باطن ارباب بصایر بر آن دال است و ایشان
ایمان می آرند بدان ببصیرت نه بتقلید و ابواب حفظ الهی تعالی کثیر است لا یعد و لا یحصی و از جمله
حفظ اوست ابقای ایمان مر مومنان را و حفظ عقاید ایشان از زیغ و زلل و صیانت عقود ایشان
در توحید باقی است دلایل و براهین بر صدق دین و اقوای دلیل و برهان نور یقین است که در دل انداخته
است و اختیار بنده را در آن قطعا دخلی نیست بزرگی گفته است که شکر این نعمت چگونه گویم
که با چندین اختلافات ادیان و مذاهب که در عالم است اصلا مخطور خاطر ما نیست و موجب اشکال
و اختلال عقد ایمانی نه و نور ایمان در دل باقی و ثابت است یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی الایمان
حفظ بمعنی از بر داشتن چیزی که ضد آن نسیان و فراموش کردن است نیز آید و با معنی

نیز اطلاق

نیز اطلاق آن بر پروردگار تعالی صحیح است که همه اشیا محفوظ است در علم وی و ممکن نیست زوال
آن از وی بسهو و نسیان و نقل است که یکی از صلحای زمان بسیار میراث رسید گفت الهی مرا این
دراهم محتاج آفریده اما محافظت این حضور قلب مرا تفرقه میرساند خداوندا تو حفیظی از برای
من نگاه دار هر چه بود همه بدرویشان داد پس هر گاه که او را بچیزی احتیاج می افتاد حق تعالی
آنرا از غیب بوی میرسانید و چون بنده دانست که پروردگار او حفیظ است باید که از همه آفات
و مخافات و از غلبه نفس و هوا پناه بحفظ و حمایت وی برد نظم هر کس بخدا پناه آرد
او را ز بلا نگاه دارد و تخلق آنست که حدود و احکام شرع را نگاهدارد و جوارح را از معاصی و دل را از
ذکر ماسوی و سر را از ملاحظه اغیار محفوظ دارد و جمیع احوال را از خروج از حد استقامت و اعتدال
حفظ نماید و فرو ماندگان و عاجزان را از دست گیرد و محافظت نماید و حافظ قرآن و حدیث گردد
و معانی آنها را در دل نگاه دارد المقیت خالق اقوات و رساننده آن بابدان و قوت خورش و
آن چیزیست که بوی بر پا ایستد بدن انسان از طعمه و اغذیه خورش و ابدان و این قوت ابدانست
و قوت ارواح معرفت و ایمانست و مقیت بمعنی توانا و نگاهدارنده و گواه و حاضر نیز آمده
قوله تعالی و کان الله علی کل شیء مقیتا ای مطلقا قادرا پس وی جامع معنی علم و قدرت باشد
پس بنده باید که قوت و قوت تن و جان از وی خواهد و بعلم وی اکتفا کند از سهل تستری پرسیدند
ما القوت قال ذکر الحی الذی لا یموت و بعضی همچنین حکایت کنند که از وی پرسیدند که قوت چیست
گفت الله گفتند مقداری که از آن چاره نیست گفت از الله چاره نیست گفتند از جسد
میپرسیم گفت قوام جسدها بدان است گفت قوام جسدها بالله است اگر شما الملک را میشناسید
و تخلق آنست که گرسنگان را طعام دهد و غافلان را ارشاد کند و از احوال نفس خود مطلع باشد
و بر اصلاح حال خود اقدام نماید الحسیب کافی و بسنده در جمیع کارها و حساب کننده آمدن چیزی
احسبنی الشیء میگویند بمعنی کفانی یعنی بسنده شد مرا این چیز پس حسیب بمعنی محسب است
و این صفتی است که متصور نیست ثبوت وی حقیقة مر غیر حق تعالی را زیرا که احتیاج ملکات
از جهة وجود و دوام وجود و کمال وجود است و هیچ چیزی نیست که کافی باشد مر چیزی را مگر الله تعالی
زیرا که باوست وجود اشیا و کمال وجود آنها و اسبابی که آنها را دخل است در وجود و کمال
آنها بخلق اوست پس اوست حسیب مطلق و بعضی گفته اند که حسیب بمعنی محاسب است
چنانکه جلیس و ندیم بمعنی مجالس و منادم است و وی تعالی حساب میگیرد از خلایق روز قیامت

دایم الوجود

ومیشمارد بر ایشان انفاس ایشان را در دنیا و بعضی گفته اند که حسیب بمعنی شریف است از حسب بمعنی فضائل و مناقب شمردن
و بنده چون دانست که وی تعالی کافیست باید که اکتفا کند بوی بحسن تدبیر وی و توکل کند در
جمیع امور بر وی و من یتوکل علی الله فهو حسبه و چون دانست که انفاس او را میشمرد و بران حساب
خواهد کرد ضبط کند افعال خود را و نیک گرداند احوال خود را و چون دانست که مراورا شرف و کمال
ظاهر گردد بروی خساست نفس و حقارت آن پس تکبر نکند بذات خود و عجب نیارد بافعال خود
و تخلق آنست که سبب کفایت حاجات محتاجان گردد و با نفس خود محاسبه کند پیش از آنکه حساب
گرفته شود از وی و نفس خود را معرفت و طاعت شریف گرداند الجلیل الجلال و الجلالة بزرگی و بزرگ قدر
شدن و اوست تعالی جلیل مطلق جامع نعوت ذات جلال و صفات کمال امام غزالی گفته رحمه الله
کبیر راجع بکمال ذات است و جلیل بکمال صفات و عظیم بکمال ذات و صفات جمیعا منسوب با دراک
بصیرت که محیط بآن نتوانند شد انتهی و در اصطلاح قوم آثار صفات قهریه را جلال خوانند و ظهور
آثار صفات لطفیه را جمال و جمیل نیز در اسمای الهی آمده اگرچه درین روایت مذکور نیست و
جمیل در اصل موضوع است مر صور ظاهره مدرک ببصر را از انچه بحسن و ملاحت ملایم بصر و موافق
آن باشد بعد از ان نقل کرده شد بصور باطنه که مدرک ببصیرت گردد چنانکه سیرت
جمیل و خلق جمیل و جمیل مطلق اوست تعالی چنانکه جلیل مطلق اوست عز اسمه زیرا که
هر جا که در عالم حسنی و جمالی و کمالی و جلالی است پرتوی از انوار ذات و آثار صفات اوست
و چون بنده شناخت که جلیل بحق و جمیل مطلق اوست تعالی و تقدس تعظیم نکند مگر او را
و دوست ندارد مگر او را و در بزرگی قدر او و مقابله انوار جلال و جمال و عظمت و کبریای او جل جلاله
و عظم شانه وجود مجازی خود را در بازد و گدازش آرد و نیست مطلق گردد تا هست مطلق
ظهور کند چنانکه گوید شعر شرفتنی بغربتی اخرجتنی عن وطنی اذا تغیبت بدا و ان بدا
غیبنی نظم گم شدن در گم شدن دین منست نیستی از هستی آیین منست بیت تو در رو
گم شو که تجرد این بود گم شدن گم کن که تفرید این بود و تخلق آنست نفس خود را بصفات
کمال موصوف گرداند و صفات باطنه خود نیک گرداند و اخلاق ذمیمه را تهذیب کند
تا جلیل و جمیل گردد و خدا و همه خلق دوست دارند الکریم بزرگ و عزیز و گفته اند که
چون کسی را وصف بکرم کردی همه صفات نیک را اثبات کردی و گفته اند کریم آنست که
چون قادر گردد عفو کند و چون وعده کند وفا کند و چون عطا دهد بیش از امید دهد

و هر که آن بوی التجا آرد او را ضایع نگذارد و از جمیع وسایل و شفعا بی نیاز گرداند و کریم بمعنی
مکرم نیز گفته اند چنانکه جلیل بمعنی مجل داشته اند و بمعنی جواد نیز آمده و تمامه این معانی
بر وجه کمال خاصه ذات کریم متعال است بیت نقل است که اعرابی از حضرت رسول الله صلی الله
علیه و سلم سوال کرد که یا رسول الله حساب ما روز قیامت که کند رسول علیه الصلوة و السلام
فرمود که خدای تعالی بخودی خود حساب کند اعرابی را خوش آمد تبسمی کرد پرسیدند که چرا
تبسم کردی گفت کریم چون ببیند بپوشد و چون قادر شود عفو کند و بنده باید که وظیفه کند
شکر کریم و اکرام عفو و جود و دوستی اینچنین کریمی در دل گیرد و تخلق آنست که سعی کند در تحصیل کرم
و تکلف کند در اتصاف بدان تا حاصل شود او را جزوی از آن با همه آن بدان وجه که لایق بشان
اوست و انبیا صلوات الله و سلامه علیهم همه متصف اند بدان اتم و اکمل از دیگران و سید الانبیا
علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها از همه کامل تر و کریم تر و اوست اکرم الاکرمین
بعد الله تعالی و تابعان او از اولیا و علما همه اهل کرم اند علی حسب درجاتهم و مراتبهم الرقیب
فی الصحاح رقیب نگهبان و چشم دارنده و موکل طیبی گفته رقیب حفیظ که مراقب باشد اشیا
را و ملاحظه کند آنها را پس غایب نگردد از وی مقدار ذره در زمین و آسمان غزالی گفته رقیب علیهم
حفیظ پس کسی که مراعات کند چیزی را تا آنکه غافل نگردد و ملاحظه کند او را ملاحظه لازم دایم او را رقیب
خوانند پس رجوع معنی رقابت بعلم و حفظ باشد و لیکن باعتبار لزوم و دوام و بسا باشد که
مهیمن را تفسیر برقیب کرده اند لیکن اخذ کرده در مفهوم وی مبالغه در رقابت را پس وجه فرق
بود میان هر دو وجه تعلق ظاهر است و تخلق آنکه نگاهبان خود باشد و خود را از عوارض نفسی و قلبی از مکر
و تقلب نگاه دارد و دایم در نظر حق با ادب باشد و از ناشایسته ها بر حذر بود و بداند که وی تعالی رقیب
و شاهد اوست در هر حال ظاهر و باطن و بیندیشد که نفس و شیطان در کمین او بیند و فرصت نگاه
میدارند و باعث اند او را بر غفلت تا چون غافل گردد کار خود بکنند و کین خود بکشند پس همیشه
بر حذر بود از ایشان و هشیار بود از مکر و تلبیس ایشان و بر بندد راههای در آمد ایشان معنی المجیب
اینست المجیب اجابت جواب دادن و اجابت دعا کردن اوست جواب دهنده هر که او را خواند
و اجابت کننده هر دعا و عطا کننده هر سوال و اوست اجابت کننده دعای مضطرین بزبان قال و حال
بلکه اجابت کرده است پیش از آنکه دعا کنند و داده است پیش از آنکه بطلبند و از جمله اجابت
اوست دعوت خلق و کفایت اوست حاجات ایشان از آنکه تدبیر کرده است کار ایشان را

پیش از آنکه بنده اکند ایشانرا به پیدا کردن اسباب ارزاق و آلات در آسمان و زمین پس بنده را باید
کی اجابت کند دعوت حق را در امر و نهی و اجابت کند بندکان او را بانجاح مرام و بر آمدن
حاجات ایشان آنقدر که تواند و ممکن باشد و اگر عاجز باشد بلطف و سخن نرم و با حاجت فرخوت
ایشان و قبول هدیه ایشان چنانکه رسول خدا میکرد صلی الله علیه و سلم الواسع سعت فراخی
و فراخ کردن و همه را فرا رسیدن و سعت را اضافه بعلم میکنند و میکویند علم وی همه مسیح محیطاست
بمعلومات و باحسان میکنند و میکویند احسان وی وسیع و نعمت او بسیط و بقدرت و ملک
غنا میکنند و واسع مطلق در جمیع این صفات الله تعالی است و آنکه کویند سعت بمعنی توانکری
و توانائی و دست رس است بهمین علاقه است و حق است مر کسی اکه شناخت خدا را و فراخی علم
و قدرت و ملک و غنای او را که باقی نماند و در مضیق جهل و عجز و فقر و احتیاج بلکه مستغنی کرود از همه
کارها التجا باو کند و در تنکیها پناه باو برد و تخلق آنست که سعی کند در سعت علوم و معارف و اخلاق
وجود و سخاوت و رزد و سینه را کشاده دارد و دل و دست را فراخ کرداند و از آنچه وارد کردد بر وی
از حوادث و ایذای جاهلان تنک دل نکردد و هیچ چیز از هیچکس دریغ ندارد و با همه کس بهر نوع کشاده
باشد نظم بندها بردار اکر خواهی کشاد دست و دل بکشا اکر خواهی مراد الحکیم حکمت عبارت است از
کمال علم و حسن عمل و اتقان و احکام علم و عمل و حکمت علم محکم را نیز کویند پس بمعنی علم باشد بنیاد
الحکام بعضی کویند حکیم مبالغه حاکم است و حکیم میکویند کسی اکه عالم باشد بحقایق اشیا
و نیک داند دقایق صناعات را و متقن و محکم کند صنع آنرا و کمال در هیچ جز خدا و ند عزوجل
نباشد و وی تعالی هر چه کند بمقتضای حکمت و از روی حکمت و دانش میکند و کارهای وی از
و شی منزه و مبراست و دانا است بحقایق و دقایق اسرار و کسی که شناخت که پروردکار تعالی
حکیم است بر وی باید که راضی کردد بحکم او و بداند که وی را در آن حکمت بالغه خواهد بود اکر چه ظاهر
بکره دو بر وی پس اعتراض نکند و سخط نکیرد بر وی و بداند که وی فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق
است یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و باید که در فهم حقایق متوجه بفیض اسم الحکیم باشد
و تخلق آنست که اجتهاد کند در تکمیل قوت نظریه و تحسین قوت عملیه و نیک نیک داند
حقایق علوم و صناعات را از آنچه متعلق بتکمیل نفس بود و باید که از سفاهت و لغو بپرهیزد
و هیچ کاری بی باعثه حقانی و داعیه ربانی نکند تا مستحق اطلاق الحکیم کردد نقل است از ذو النون
مصری که گفت شنیدم که در مغرب زمین مردی بعلم حکمت معروف و مشهور است بر بار

وی شدم چهل روز بر در خانه وی افتاده بودم وقت نماز بمسجد آمدی و همچنان واله و حیران
باز کشتی و بمن هیچ التفات نکردی از بیخال تنک آمدم کفتم ای جوانمرد چهل روز است
که اینجا استاده ام هیچ التفات بمن نمیکنی و سخن نمیکوئی آخر مرا پندی و نصیحتی بیاموز تا یاد کیرم
کفت با آن عمل خواهی کرد کفتم آری اکر خدا توفیق دهد کفت دنیا را دوست مدار و فقر را غنا شمار و بلا را
نعمت دان و منع را عطا کیر و با غیر حق انس مکیر و صحبت مدار و خواری را عزت پندار و حیات را موت
شناس و طاعت را حرمت بین و توکل را معاش خود ساز نظم از سینه محو کن همه نام و نشان
غیر الا کسی که میدهد از وی نشان ترا الودود ودود بضم و فتح و کسر و همچنین ود و موده
دوست داشتن و بعضی کفته دوست داشتن قوی و اکید و وی تعالی دوست میدارد مومنانرا
و دوست میدارند ایشان او را چنانچه فرمود یحبهم و یحبونه یعنی رحمت میکند ایشانرا و خیر میخواهد
ایشانرا و نعمت میدهد و احسان میکند بایشان و ستایش میکند ایشانرا و دوست میدارند مومنان
او را یعنی طاعت میکنند و تعظیم میکنند او را و هیبت میدارند و ذکر میکنند او را و فرمود
و هو الغفور الودود و اسم غفور را با اسم ودود مقدم داشت تا عاصیان کناهکار که آلوده غبار معصیت
اند نیز نا امید نباشند یعنی اول غبار معصیت را بعفو و مغفرت از رخسار حال عاصیان می
برافشانم و پاک میکردانم بعد از آن در دایره محبوبان و مودودان خود می درارم نظم از من کنه آید
و من آنم وز تو کرم آید و تو آنی و وجه تعلق باین اسم ظاهر است و تخلق آنست که دوست دارد
اهل دین باشد و آنچه خود را خواهد از خیر برادر مسلمان را نیز خواهد بلکه ایثار کند آنرا بر نفس
خود و کمال آن آنست که منع نکند او را از ایثار و احسان و غضب و حقد و ایذای بسیار نکند با هم
ببرد از وی و عطا کند آنرا که محروم کرداند او را و عفو کند از هر که ظلم کند بر وی و فرد اعلای
این آنست که در محبت محبوبان حق ثابت قدم باشد و در طریقه محبان بذل مجهود نموده باستقامت ورزد
و دوستی دوستان او را وسیله عظمی شناسد خصوصا محبوبترین محبوبان و محبترین محبان محمد
رسول الله صلی الله علیه و سلم که محبت و طاعت وی عین محبت خاص حق و طاعت اوست حکایت
غریبی است که یکی از دوستان آنحضرت را هفتاد هزار دینار میراث پدر رسیده بود تا کار
موئی از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم پیدا شد آنهمه مال را داد و آن موی را بخرید نظم
جمادی چند دادم جان خریدم بحمد الله عجب ارزان خریدم و گفته اند که علامت صحت محبت حق
جل و علا سرایت محبت است بحضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم و نشان راستی محبت مصطفی صلی الله علیه و سلم آن

علیه وسلم محبت اهل بیت و منتسبان اوست نظم دوستی را دوست داری دوستش را دوست دار
دوست را بر دیده دار و دیده را بر دوست دار سگی دوست روزی چند پی دوستان قدم زد صورت
انسان و نعیم جاودان یافت آدمی چون نا امید باشد بر هر چه میفرماید قدس الله سره العزیز
چون سگ را بار است و سنگ دیدار عبد الله را با تو مید چه کار المجید مبالغه ماجد است
فی الصراح مجد بزرگی و مجید بزرگ و فی القاموس المجد نیل الشرف والکرم و طیبی گفته مجد سعت
کرم و امام غزالی فرموده که مجید کسی که شریف باشد ذات او و جمیل باشد افعال او و جزیل باشد
عطای او و نوال او پس مجید جامع معنی اسم جلیل و وهاب و کریم باشد و بنده را باید که وظیفه حمد و ثنای حق
بجا آرد و شکر نعمت و عطای او فرو نگذارد و تخلق آنکه شرف و بزرگی را بتحصیل اسباب آن از علم و عمل
و تهذیب اخلاق حاصل کند و بعطا و نوال افاضه و افاده نماید الباعث بعث بر انگیختن میت
از گور و بیدار کردن نایم از خواب و فرستادن کسی برای کاری و او تعالی بر انگیزنده مردهاست از
قبور و بیدار کننده دلهای غافلان است از خواب غفلت و غرور و باعث رسل است بسوی خلق
و بعضی گفته اند بر انگیزنده همتهاست بر نیکو کاری پس بنده باید که از خواب غفلت و غرور بیدار شود
و از بی فرمانی رسول صلی الله علیه وسلم بیزار گردد و از روز بعث و نشور یاد آرد و خود در اعمال آخرت
مشغول دارد و تخلق آنکه دلهای مرده را از گور جهل که موت اکبر است بر انگیزد و بعلم که سبب حیات ابدیست
زنده گرداند و غافلان را از خواب غفلت بیدار سازد و از روح خود داعی خیر که حکم رسول دارد بسوی
جوارح و توابع خود بفرستد و بسوی خلق بتعلیم و ارشاد رسل و رسایل ارسال نماید و همت را بر خیرات
و مبرات گمارد الشهید از شهود است بمعنی حاضر آمدن یا از شهادت بمعنی گواهی دادن و حق
سبحانه حاضر و مطلع است بر ظاهر و باطن و بر غیب و شهادت و گواهی دهنده است بر اعمال و احوال
خلق روز قیامت و تواند که مراد شاهد بر وحدانیت خود باشد چنانکه فرموده است شهد الله
انه لا اله الا هو یا شاهد است بر اخذ میثاق از پیغمبران با یمان و نصرت دادن رسولی اگر بیاید
بعد ایشان مصدق آنچه با ایشان است چنانچه قول وی تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین الآیة
دال است بر آن و بعضی گفته اند که شاهد بمعنی مبین نیز آمده است و وی تعالی بیان کننده است
بکلام و طریق وحی و الهام احکام دین اسلام را و شهید بمعنی مشهود له نیز گفته اند که انبیا و اولیا
و علما و ملائکه گواهی میدهند بر وحدانیت ذات و کمال صفات وی اگر چه از ادراک کنه ذات و صفات
عاجز و قاصر اند نظم خطبه بنام تو خوانند اینهمه از تو جز نامی نه دانند اینهمه گر چه توحید تو میخوانیم ما

توحید آنی

توحید آنی که ما دانیم ما بنده را باید که از مراقبه حضور و اطلاع حق و از شهادت وی بر اعمال
غافل نباشد و بشهادت وی بر مجی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و صدق وی مصدق شود و احکام
دین اسلام متبع و بکمال ذات و صفات وی معترف و تخلق بمعنی اول راجع بمعنی علیم و خبیر است
و بمعنی ثانی سعی کند که بتحصیل ارادت و عدالت و تزکیه و تصفیه از اهل شهادت در دنیا و در روز قیامت
و شهادت بر وحدانیت حق بر میثاق انبیا گردد تا از خواص عباد الله باشد الحق
بمعنی ثابت و هست و در مقابل اوست باطل بمعنی نیست و ناچیز و معدوم و ثابت و هست
مطلق الله تعالی است و سایر موجودات از حیثیت امکان معدوم و ناچیز و نیستند که در حد ذات
ایشان از وجودی و ثبوتی نیست چنانچه گفته الا کل شیء ما خلا الله باطل و تفصیل کلام الست
که اینجا سه چیز است حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجهی و باطل بوجهی پس ممتنع بالذات باطل
مطلق است و ممکن لذاته حق است بوجهی و باطل است بوجهی و او را از جهت ذات خودش وجودی
نیست اصلا پس باطل است بذات مستفید است وجود را از غیر خود و از وجهی که بجانب مفید وجود دارد
موجود است پس هیچ چیز بجز حق است و این است معنی قول وی سبحانه کل شیء هالک الا وجهه
پس معلوم شد که حق مطلق همان موجود حقیقی است که بذات خود موجود است و هر چیز وجود از وی
گیرد و آن خداست عز و جل و تعالی و تقدس و حق بمعنی صدق و راستی و درستی که اقوال و اعتقادات
و مذاهب را بدان وصف میکنند نیز نسبتی بوجود حق دارد باعتبار ثبوت از آنجهت او را حق میگویند
و حق بمعنی سزاوار نیز می آید و اوست تعالی سزاوار الوهیت و اقوال و افعال وی از شائبه
بطلان و کذب منزه و مبرا است و تخلق آنست که متحقق گردد بنده بمتابعت حق که شریعت محمدیست
صلی الله علیه وسلم تا از آن نوری حضوری بر دل مستولی گردد که بدان مستغرق گردد در وجود حق و ذکر
وی و حضور وی و متصف گردد بمعنی حقانیت و امام غزالی رحمة الله علیه رحمة واسعة گفت حبیب
اگرچه حق است ولیکن حق بذات خود نیست بلکه حق است بخدا و ذات وی تعالی بلکه بنده بذات
خود باطل است اگر موجود ساختن حق مر او را نبودی پس خطا کرد کسی که گفت انا الحق مگر بیکی از
دو تاویل یکی آنکه این مراد دارد که وی بحق است و میگوید این تاویل بعید است زیرا که
لفظ دلالت ندارد بر آن دیگر آنکه این معنی مخصوص بوی نیست بلکه هر چه ماسوای اوست بحق است
تاویل دوم آنکه مستغرق گردد در وجود حق تا آنکه در باطن وی بحسب شهود گنجایش غیر نماند و هر چه
کلیت چیزی و تمامه او را فرو گیرد در وی مستغرق گردد میگویند و مبالغه میکنند که او اوست

و از اینجا گفته است انا من اهوی و من اهوی انا و استغراق و استهلاک مراد داشته است انتهی
کلام الامام ای موجود بحق و ای نور مطلق افاضه کن بما از حقانیت و نورانیت وجود خود تا مستغرق شویم
در دریای عرفان تو و شهود تو و منور گردان بنور اسم خود دل بندهٔ خود را تا چنانکه اسماً و صورةً عبد الحق
است حقیقةً و معنیً نیز گردد و با وجود آن آگاهی و هشیاری بیدار آرد و از مستی و بیخودی نگاه دار تا آنکه
گوید انا عبد الحق بجای آنکه دیگری انا الحق گفته است آنکه علی کل شیء قدیر الوکیل وکیل آنکه کار را
باو گذارند و زمام تصرف در دست وی نهند و وی تعالی خود بخود کارهای بندگان را بر خود گرفته قایم
شده با مور عباد در مبدا و معاد بتحصیل هرچه بدان محتاجند و کفایت میکند بعنایت و کرم خود مهمات
همه را بی آنکه کسی توکیل و تفویض کند و وکیل کارهای را فا میکند قدرت وی بامری که وکیل است در آن و وکیل
مطلق آنست که امور موکول باشد بوی و وی کافی باشد بقیام آن و وافی بود با تمام آن و آن بکرم
و عنایت باری تعالی است پس بنده باید که همه کارهای خود را بحضرت وی سپارد و بنده بیر و اختیار خود را
باز گذارد و بکلیت خود متوکل گردد بروی و بسندگی کند باستعانت و استمداد وی از غیر وی

نظم کار خود را بخدا باز گذار / که نمی بینیم ازین بهتر کار

و حقیقت توکل ثقه است بضمانت حق
و اکثر استعمال توکل در امر رزق است و مفهوم او عام و تخلق آنست که در کارهای ضعیفان و فرو ماندگان
سعی کند و کفایت مهم ایشان کوشش نماید و در انجاح مآرب و تحصیل مطالب ایشان چنان شود که گویا
وکیل ایشان است و وکیل خدا گردد بر نفس خود و خصم نفس گردد در استیفای حقوق الهی و فضائل اوامر
و نواهی وی تعالی القوی المتین قوی توانا متین استوار امام غزالی گفت قوت دلالت میکند
بر قدرت تامهٔ کامله بالغه و متانت دلالت میکند بر شدت قوت و الله تعالی ازین جهت که قدرت
بالغهٔ کامله دارد قویست و ازین حیثیت که شدید القوة است متین است و در قرآن مجید وصف کرده است
خود را به ذو القوة المتین مرجع این معنی قدرت است و ذکر آن بیاید و وی تعالی از عجز و ضعف و ماندگی
و درماندگی منزه و مبرا است و بعضی گفته اند قوی و متین یعنی خالق قوت و متانت است
فعیل بمعنی مفعل پس در همه کارها قوت و نصرت از و خواهد خود را و همه کس را و همه چیز را
مسخر و منقاد او داند و در وقت جرائت و بی دلی از قوت و قدرت او هراسان باشد
و تخلق آنست که بر هوای نفس قوی و چیره باشد و در دین صلب و سخت بود و در یقین قوی و
متین باشد و در اجرای احکام شرع وهن و سستی بخود راه ندهد

نظم نفس کافر کیش را بر نفس خود سلطان مکن / دشمن است او هرچه فرماید که آن کن آن مکن

الولی المحب و ناصر و حق سبحانه و تعالی محب

مومن

مومنان و متقیان است و نصرت میدهد ایشان را و وی تعالی دوست میدارد مومنان را
الله ولی الذین آمنوا و ولی بمعنی متولی امور نیز آمده و وی سبحانه متولی امور صالحان است
بلطف و اصلاح که توکل کرده اند بروی و تفویض کرده اند امور خود را بوی و متولی امور تمامه
خلایق است از آنچه محتاج اند بآن از امور معاش و معاد و بمعنی قریب نیز آمده و رحمت وی تعالی
قریب است بمحسنان و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب پس بنده باید که بتکمیل شعب ایمان
خود را شایستهٔ مزید دوستی حق سبحانه گرداند و در همه کارها مدد و نصرت از وی جوید و بر
تولیت و محبت وی شکر گوید و از قرب وی تعالی آگاه بود و التفات دل بغیر او نکند و تخلق آنست
که دوست دارد او را و دوستان او را و کوشش کند در نصرت دین او و نصرت دوستان او
و سعی کند در قضای حوایج خلق او و نظم مصالح ایشان تا مشرف گردد باین اسم و نامیده شود
او را ولی الله و یکی از نشان ولایت آنست که وی تعالی دایم وارد توفیق و نصرت او را و مخذول
و بطر و نگر داند او را تا اگر قصد معصیت و بدی کند نگاه دارد او را از آن و اگر ناگاه در آن بیفتد
بتوبه و انابت زود باز آرد و در آن نگذارد و اینست معنی اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب
و از نشان ولایت است که او را در دل دوستان خود جای دهد زیرا که دل ایشان محل نظر حق است
و چون او را در آنجا بیابد لابد پرتوی از آن بروی نیز آید

نظم دل بدست آر که گر دلی داری / در ره فقر حاصلی داری

الحمید حمد و محمدت ستودن و ستوده شدن و او ست ستایندهٔ ذات
و ستایش کنندهٔ صفات خود بکلام خود در ازل و به بنیه آیات بینات در لا یزال لا احصی ثناء
علیک انت کما اثنیت علی نفسک دلیل آنست و ستایندهٔ انبیا و اولیا و مقربان است بتفضیلت ایمان
و احسان و عرفان و ستوده شده است بستایش خود و ستایش جمیع آفرینش خود که و ان من
شیء الا یسبح بحمده یا حمید بمعنی مستحق جمیع محامد است که موصوف بکل کمال و عطا کننده
هر نوال است و هر حمد و ثنا راجع بذات اقدس اوست و تخلق باین اسم آنست که دایم
حامد حق بود در جمیع اوقات و احوال و سعی کند که متصف گردد بتحصیل کمال و عطای نوال
تا محمود و ممدوح گردد نزد خدا و نزد بندگان و وی محمود از بندگان کسی است که ستوده است
صفات وی و اخلاق وی و اعمال وی و اقوال وی و احوال وی بی شوب نقصان و طغیان و آن سید
رسل است که نام پاک وی محمد است صلی الله علیه و سلم و هر که قریب است بدرجه و مقام او
بر قدر تفاوت مراتب و درجات قرب از انبیا و اولیا و علما و صلحا و هر یک حمید است بر قدر کمال

و اندازه نوال خود و حمید مطلق الله است جل جلاله و عم نواله المحصی احصا شمردن و دانستن
بر سبیل استقصا و احاطت و امام غزالی محصی را بعالم تفسیر کرده و گفته که علم را چون اضافت
کنند معلومات از حیثیت عد و احاطت بدان احصا گویند و محصی مطلق کسی است که منکشف گردد
در علم وی حد هر معلوم و عدد وی و مبلغ وی و بنده اگرچه ممکن است که احصا کند بعلم خود بعضی
معلومات را ولیکن عاجز است از احصای اکثر معلومات قال الله تعالی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا
پس محصی مطلق نیست مگر خدای عز و جل شانه و اوست که داناست بدقایق و حقایق اشیا
و محیط است علم او بذرات کاینات و اعداد آن و صفت کمال او اینست که احاط بکل شیء علما و احصی
کل شیء عددا و بنده باید که علم الهی بجزئیات اعمال و احوال مراقب باشد و از حساب روز آخرت
غافل نبود و در معاش حساب معاد برگیرد و بداند که همچنانکه بر ترک نیکویی تاسف خواهد بود بر ترک
نیکوتری نیز تحسر خواهد شد نظم غافل مشو که عمری زین تازه تر نیابی ؛ داد تن بده که چون شد عمر
دیگر نیابی ؛ و تخلق عبد باین اسم بقدر کمال اوست چنانکه در اصل صفت علم و از جمله تخلق
که احصا کند اعمال خود پیش از آنکه احصا کرده شود و محاسبه مساهله نکند و جهد کند تا

(در حاشیه: ومحاسبه نفس کند پیش از آنکه حساب کرده شود)

بر دقایق اعمال و احوال ظاهر و باطن خود اطلاع یابد و واقف گردد المبدی المعید
ابدا ابتدا کردن و نو آوریدن و اعادت باز گردانیدن و بعد از اعدام ایجاد کردن و نو بیرون آرنده
صنایع و بدایع فیض و باز گرداننده احیا بعد العدم اوست تعالی شانه و قدرت او همه را شامل
است و خود هر که از عدم بوجود آورد و بعد از امانت احیا نیز تواند کرد نظم آنکه مارا اول از خاک
آفرید اینچنین شایسته و پاک آفرید ؛ گر کند مارا پس از مردن درست ؛ نبود از قدرت عجب از نخست
و گاهی معید را بپروردگار تعالی عواید و فواید و الطاف و افضال خود را که بر بنده افاضه میکند
و بسبب بعضی عذار و تقصیرات روی بعدم و انحطاط می نهد و بعفو و کرم و احسان خود باز اعاده

(در حاشیه: بر اعاده)

میفرماید نیز حمل میکنند اینچنین جاری شده است سنت الهی تعالی که میدهد و میستاند و باز
میدهد تا قدر نعمت بشناسد و شکر گوید و بدین معنی مبدی یعنی منشی انعامات بود از وجود و لوازم آن
هو مبدی النعم قبل استحقاقها و بر هر تقدیر بنده را باید که شکر نعمت حق گوید و در همه حال رضای او را
جوید و بشکر نعمت معاش که حیات اینجهان است سازکاری معاد که حیات آنجهان است بکند
و تخلق آنست که سعی کند در ابدای خیرات و تاسیس حسنات و اعاده آنچه منقطع شده از آن
بتقصیرات و تفریطات المحیی الممیت پیدا کرده آرنده حیات در جسم و دور گرداننده آن از او

که احیا و امات

که احیا و امانت صوری جسمانی است و زنده گردانند دلها بایمان و معرفت و میرانند آنها بکفر
و غفلت که احیا و امانت معنوی روحانی است اوست تعالی شانه و عظم برهانه بنده باید که
بشکر از نعمت حیات مشغول باشد و زندگانی فانی را در تحصیل حیات ابدی صرف نماید و هیچ سبب را
در حیات و موت موثر حقیقی نداند و تخلق آنست که در زنده گردانیدن معارف الهیه و میرانیدن
نفس از قوت غضبیه و شهویه سعی کند شعر حیات القلب علم فاغتنمه ؛ و موت القلب جهل فاجتنبه
و زنده گردانیدن دلهای طالبان و مریدان بانوار هدایت و میرانیدن نفوس ایشان از ظلمات غوایت که
الشیخ یحیی و یمیت نیز ازین باب است و اعطای غذا اگرچه سکان سبب بقای ابدان است و کردن
غزا بکافران که سبب نفی ناپاکان است نیز داخل تخلق باین دو اسم عظیم الشان است الحی
زنده ازلی و ابدی اوست تعالی شانه که هرگز نمیرد و زوال و هلاک نپذیرد و حیات صفتی است
که موجب علم و فعل ارادی است و هر که ادراک و فعل ارادی نبود میت است و حی کامل مطلق
آنکس است که مندرج است جمیع مدرکات تحت ادراک وی و جمیع موجودات تحت فعل وی
تا بیرون نبود هیچ مدرکی از مدرکات وی و نه هیچ مفعولی از فعل وی آن خداست پس اوست حی
مطلق و هر حی که سوای اوست حیات او بقدر ادراک و فعل اوست و کسی که شناخت که وی حی است
که هرگز نمیرد توکل کند بروی و توکل علی الحی الذی لا یموت و هر که اعتماد بر مخلوق کند احتمال دارد که وقت
حاجت بمیرد و ضایع گردد امید وی و تخلق آنست که زنده باشد بوی و بیاد وی تعالی تا هرگز

(در حاشیه: فی الناسخ)

نمیرد بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین ؛ قد مات قوم و هم احیاء عنده نظم هرگز نمیرد آنکه
دلش زنده شد بعشق ؛ ثبت است بر جریده عالم دوام ما ؛ القیوم قایم بذات خود و قایم دارنده
و زنده کننده مر غیر خود را که ممکن و متصور نیست ایشانرا وجود و بقا جز بوی و وجود و بقای جمله موجودات
بقیومیت اوست و گفته اند که مبالغه قیم و قیوم مصلح امور را گویند و بصلاح آرنده و مدبر امور عباد و باز
نماینده طریق صلاح و سداد و معاش و معاد اوست و هر که داند که قایم باشیا و مصلح امور
اوست فارغ گردد از تعب تدبیر و کد اشتغال زندگانی براحت کند در سایه توکل و تفویض
و نصیب بنده ازین صفت بقدر استغنای اوست از ماسوای الله و امداد او مردم را و اصلاح
امور عباد الله را و گفته اند که الحی القیوم اسم اعظم است و هر که در سجده بگوید یا حی یا قیوم
برحمتک استغیث حاجت او برآید الواجد وجود هستی و یافتن مطلوب و وجد و وجده توانگر
شدن و وی سبحانه واجب الوجود است که هیچ کمال و مراد و مقصود از وی مفقود نیست و هیچ چیز جز بوجود وی

موجود نه و غنی است علی الاطلاق که بهیچ چیز و بهیچ کس محتاج و نیازمند نیست و هر که غیر اوست بوجهی
واجد است بوجهی دیگر فاقد و از بعضی چیزها بی نیاز است و بچیزهای دیگر نیازمند و بعضی گفته اند
وجد بمعنی علم نیز آمده است و همه اشیا بهر صفت که هست در علم او ثابت و موجود است و فرق میان
واجد و غنی و علیم بآن تواند بود که در غنی دو چیز است وجدان آنچه میخواهد و عدم احتیاج بغیر باعتبار اول
واجد و باعتبار ثانی غنی و همچنین در علم انکشاف است و حصول از حیثیت اول علم است و از حیثیت
ثانی واجد والله اعلم و بنده را باید که مراد حق باشد و احتیاج بوی دارد و از علم وی آگاه باشد و تخلق
آنست که سعی کند در تحصیل آنچه لابد است از کمالات تا واجد مراد و مقصود شود و مستغنی گردد بفضل خدا
از ما سوای او مصراع چون ترا داریم در معنی همه داریم ما. الماجد بمعنی مجید است چنانکه عالم بمعنی علیم
ولیکن در صیغه مجید مبالغه و تاکید هست و همه صفات الهی تعالی بالغ و کامل است ولیکن گاهی
در لفظ اشعار و اعلام بآن میکنند و گاهی باثبات اصل معنی اکتفا مینمایند که در نفس خود کامل است
احتیاج بدلالت لفظ ندارد و بیان معنی تعلق و تخلق همه در شرح اسم المجید گذشت. الواحد و الاحد یکی است
الوحدة و الیحدة یگانه شدن و وی سبحانه یکیست بذات خود یگانه است بکمال صفات خود
این نه آن احد است که مبدا اعداد است و منتهی هست آنحضرت را حد و نهایت نیست و جامع اضداد
و واحد در عرف بدو معنی است یکی آنکه متجزی و متبعض نباشد مانند جوهر فرد دیگر آنکه بی مثل و مانند بود
چنانکه آفتاب که نظیر ندارد ولیکن ممکن است که او را نظیر پیدا شود و موجودی که متفرد است بخصوص وجود خود
قابل انقسام نیست و مقابل انقسام نیست و وجود نظیر وی ممکن نه واحد مطلق اوست ازلا و ابدا و بنده گاهی واحد
میشود وقتی که پیدا نشود مر او را در ابنای جنس وی نظیر در خصلتی از خصال در وقتی از اوقات با وجود آنکه در
دیگر و در وقت دیگر موجود است پس واحد علی الاطلاق نباشد و کسی شناخت که خدا تعالی واحد است در صفات
کمال که شریک ندارد باید که متوجه نگردد مگر بوی و شریک نگرداند غیر او را در او و تخلق بآن آنست که سعی کند که
متوحد و یگانه گردد در فضل و کمال نسبت بکسی ممکن است توحد نسبت بوی و باید که متوحد باشد در عبودیت چنانکه
متوحد است وی سبحانه در الوهیت و یکجهة و یکدل و یکروی متوجه حضرت واحد گردد تا حنیف و احد
گردد در لجه توحید و یکی گوید و یکی جوید و هرچه بیند ازو بیند و ازو داند نظم از بهر آن یکی دو جهان داده ام بباد
عیبم مکن که حاصل هر دو جهان یکیست نقل است که شبلی قدس الله سره بدو کان فقاعی میگذشت فریاد میکرد که
یکی بیش نماند در رقص آمد و فریاد زد که کی بود جز یکی بدانکه در روایت ابی هریره رضی الله عنه در جامع ترمذی
و دعوات بیهقی و شرح السنة اسم الاحد نیامده است ولیکن در جامع الاصول الواحد الاحد هر دو آمده

الاحد

و فرق

و فرق نهند میان این هر دو که احد باعتبار ذات است و واحد باعتبار صفات و بعضی عکس این
گفته اند و گاهی میگویند احد بمعنی عدیم التجزی که اجزا ندارد و واحد عدیم التثنی که نظیر ندارد
الصمد سیدی است که قصد کرده میشود بدرگاه او در جمیع مطالب و رغایب از صمد بمعنی قصد و
منزه است از جمیع نقایص و آفات و جامع تمامه کمالات از صمد بمعنی مصمد که میان تهی نباشد
و لغت است در مصمت پس بنده باید که همیشه بقصد درگاه وی تعالی پوید و جمیع مقاصد
و مآرب از وی جوید و او را از جمیع نقایص و آفات منزه داند و روی استمداد و استکمال از وی
بجانب دیگر نگرداند و تخلق آنکه در کارسازی نیازمندان و بر آوردن حاجت طالبان
سعی نماید و از رذایل اخلاق و از احتیاج بلذات شهوات نفور باشد تا مقصد و مرجع بندگان
خدا شود در جمیع حاجات و محفوظ و معصوم گردد از تمامه آفات و راسخ و صلب بود در رعایت
احکام دین و متمکن و مستقیم گردد در طریق علم و یقین القادر المقتدر قدر و قدرت و مقدرت
و اقتدار توانستن و توانائی و قادر و مقتدر بمعنی خداوند قدرت و در مقتدر مبالغه
است و قادر آنکسی است که اگر خواهد بکند و اگر خواهد نکند و قدرت عبارت است از
آن معنی که موجود میشود بوی ممکن بر وفق ارادت و قادر حقیقی آنکسی است که اختراع کند
هر موجود را اختراعی که یگانه باشد بوی و مستغنی باشد در آن از معاونت غیر و آن خدای است
جل جلاله و اما عبد را قدرتی است بقادر گردانیدن حق مر او را فی الجمله بر بعضی احوال قدرتی
ناقص و مخترعات بنده واقع است بقدرت خدا پس سزاوار است که گفته نشود او را قادر
مگر بصورت مجاز مقید پس نیست قادر علی الاطلاق مگر وی سبحانه پس کسی شناخت که
اوست قادر بر کمال بر هر چه خواهد هست را نیست گرداند و اگر خواهد نیست را هست گرداند
و بنده را باید که همیشه خائف باشد از قهر وی و امیدوار بود بلطف وی و تسلیم
بحکم و ارادت وی و نیز چون دانست که مولی قادر است ترک کند انتقام کشیدن از هر که
ظلم کرد یا رنجانید او را با تحقق و آنکه قدرت حق و انتقام وی اشد و اتم است از انتقام
کشیدن وی برای نفس و تخلق آنست که قادر باشد بر کف نفس از مخالفات شیطان و بر منع
از غوایات و بر باز داشتن طبع و هوا از میل شهوات و لذات المقدم المؤخر بکسر دال
و کسر خا تقدیم در پیش کردن و تاخیر از پس افکندن اوست عز و جل که پیش کرد دوستان خود را
بنزدیک گردانیدن از درگاه عزت خود و راه نمودن بجناب قرب خویش و پس افکند دشمنان

اشیا در معنی

اگر خواهد

دین ابد و را افکندن از در لطف خود و برده افکندن میان ایشان و میان شناخت خود و کسی را که
نزدیک گردانید او را و کسی را که دور گردانید پس افکند بشرف در رتبه و تقدیم و تاخیر گاهی در
مکان میباشد و گاهی در زمان و گاهی بشرف و رتبه میباشد و رتبه همه از خداست آدم را علیه
السلام درینجهان تقدیم کرد محمد را صلی الله علیه وسلم تاخیر و در آنجهان بر عکس و همچنین حال امم سابقه
نسبت بامت محمدیه صلی الله علیه وسلم چنانکه فرمود نحن الآخرون السابقون و در قرآن مجید
فرمود السابقون السابقون اولئک المقربون و بنده چون دانست که تقدیم و تاخیر از خدا است
از حول و قوت خود متبری گردد و بر عمل خود اعتماد نکند و نظر بر فضل و کرم حق معتقد گرداند
و تخلق آنست که تقدیم کند خود را بمسابقت و مسارعت بخیرات و قربات و تاخیر کند نفس
شیطان را و بعضی آدمیان را که مناع خیر اند و نیز مقدم و معظم دارد هر کرا خدایتعالی تقدیم کرده و مقرب
گردانیده موخر و محقر دارد هر کرا او تاخیر کرده و دور افکنده الاول الآخر اولی است ازلی
که وجود او را ابتدائی و هستی او را فنائی نیست و آخر است دایمی ابدی که بقای او را نهایتی نیست
و دوام او را انقضائی نه یا سابق است بر اشیا بوجود کان الله و لم یکن معه شیء و آخر است
باقی بعد فنای خلق کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام یا اول است بوجود
و آخر است بسلوک و از وست مبدا اولا و بسوی اوست مرجع اخرا یا اول است باحسان و آخر است
بغفران یا اولی است که بهدایت و احسان عارفان را بیگانگی خود شناسا گردانید و آخر است
که با کمال لطف و امتنان کار ایشان تمام ساخت پس اول آیات ابتدای عرف و آخر است بکمال
لطف پس کسی را که هدایت کرد در ابتدا اوست که کفایت میکند در انتها الظاهر الباطن ظاهر
که بد است وجود و هستی او بآیات باهره در ارض و سما باطنی است که محجب است کنه ذات مقدس
او بحجاب جلال کبریا یا ظاهر است بنعمت باطن است برحمت ظاهر است بقدرت باطن است از
فکرت ظاهر است بر بصایر باطن است از ابصار ظاهر است بی اقتراب باطن است فی حجاب
چه خفای او از جهة شدت ظهور اوست و ظهور او سبب بطون او و نور او حجاب نور اوست
فسبحان من تخفی بشدة ظهوره و احتجب بنوره بنوره پس اوست ظاهری که نیست ظاهر تر ازوی
و باطنی است که نیست باطن تر از وی و حظ بنده ازین اسما آنست که اهتمام کند بشان خود و فکر
کند در اول خود و تدبیر کند در آخر خود و اصلاح کند ظاهر و باطن خود را و حدوث عالم و فنای آن را
بداند و دل بران ننهد و بنظر و تدبر از ظاهر اشیا بشناخت صانع پی برد و در کار دین سابق

بیش کرد

افتتاحی نسخ

و اول باشد و در کار دنیا پس و آخر بود و باحکام شریعت ظاهر بود و باسرار حقیقت باطن و ظاهر با
خلق و باطن با خدا چنانکه گفته اند الصوفی کاین باین نظم هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو
الباطن بغیر از هو و یا من هو دگر چیزی نشد انشا الوالی ولایت با کسر تصرف کردن و دوست داشتن
و ولایت بالفتح یاری کردن و پادشاهی راندن و سیبویه گفت که ولایت بفتح مصدر است و بکسر اسم
و والی کسی است که متولی شود امور را و مالک بود جمهور را و ولایت مشعر است بتدبیر و قدرت و فعل
و تا اینمعنی جمع نشوند اسم والی اطلاق نکنند و والی امور علی الاطلاق نیست مگر الله سبحانه
که منفرد است بتدبیر آن اولا و منفذ احکام است در آن ثانیا و قایم است بر وی بادامت و ابقا
ثالثا و بنده باید که اطاعت امر و فرمان برداری باریتعالی لازم داند و مملکت وجود خود را
بحسن تدبیر و تنفیذ احکام شریعت مضبوط دارد و از غارتگران شیاطین جن و انس محفوظ دارد
بامر الهی و بحکم وی والی مملکت وجود خود شود و حاکم دران باشد المتعالی بلند قدر بر جمیع ولاة و والی
و از سایر نقایص و آفات مرتفع و عالی و متعالی ابلغ از علی است و معنی تعلق و تخلق آنچه [illegible]
البر بر بکسر با نیکوئی کردن و بر بفتح با نیکوئی کننده و بحقیقت نیکوئی کننده و احسان نماینده
جلاله و عم نواله و هیچ نیکوئی و احسان نیست مگر آنکه اوست سبحانه متولی آن و تفضیل بر خدا و احسان
وی بخلق از حد حصر و بیان بیرون است و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و بنده باید که شکر نعمت
و بر حق خدا بجا آرد و بخلق خدا نیکی و احسان نماید خصوصا بمادر و پدر و اقارب و همسایه و سایر اهل حقوق
و مستحقان بلکه بغیر مستحقان نیز می آرند شخصی بحضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره
مالی آورد از غیر مال زکوة و گفت مستحق را از نامستحق نمیدانم و تمیز میان آنها نمیتوانم بهر که فرمایی
بدهم فرمود بده مستحق را و غیر مستحق را تا بدهد خدایتعالی ترا نیز آنچه مستحق آنی و مستحق آن نه التواب
توبه باز گشتن از گناه و اصل معنی توبه رجوع است چون نسبت به بنده کنند رجوع از معصیت مراد دارند
و اگر به پروردگار نسبت کنند رجوع برحمت و توفیق اراده نمایند و وی تعالی میسر میکند اسباب
توبه را و توفیق میدهد بنده را بآن و بیدار میگرداند از خواب غفلت بتخویفات و تحذیرات
و تنبیهات بر وخامت عواقب معاصی پس رجوع میکند بنده بتوبه و ندامت و رجوع میکند وی
سبحانه بفضل و کرامت پس بحقیقت توبه حق سابق است بر توبه بنده چنانکه فرمود ثم تاب
علیهم لیتوبوا مصرع توبه کنم بشکنم توبه دهی بشکنم و بنده باید که دایم در امید زند و در نا امیدی
بر بندد و از جناب حق توبه طلب دارد و از گناهان پشیمان گردد و گوش عبرت باز دارد و در توبه

تأخیر نکند و امر عجلوا بالتوبة قبل الموت را امتثال کند حکایت عیسی بن عیسی وزیر با کوکبه
سواران میراند خلق را چنانکه عادت است میپرسیدند این کیست زالی بر کندی نشسته بود
گفت چند گوئید این کیست این بنده ایست از چشم عنایت حق افتاده و به اینحال مبتلا
گشته عیسی بن عیسی بشنید و بمنزل خود باز گشت و ترک وزارت کرد و بدولت توبه مشرف
شده و بمکه مجاور گشت و تخلق آنست که از زلات بندگان اغماض کند و اگر اعتذار نمایند و توبه
کنند قبول کند بکرم و انعام برایشان رجوع نماید و هر که بعد از نماز چاشت صد بار بگوید اللهم اغفر
لی و تب علی انک انت التواب الرحیم الغفور گناهان او آمرزیده شود کذا جاء فی کتب الحدیث المنتقم
انتقام به عقوبت پاداش کردن و یکی از صفات حق سبحانه انتقام است ان الله عزیز ذو انتقام
و این بعد از انذار و امهال باشد و اغلظ است از معاجلت و مسارعت و وی سبحانه
انتقام میکشد و عقوبت میکند کافران متمرد از اکبب و گردن کشی کردن و عاصیان را
اگر خواهد عقوبت کند و اگر نخواهد بخشد پس بنده باید که از انتقام حق بر حذر باشد و از
معاصی مجتنب و متحاشی و تخلق آنکه در حفظ حدود شرع و احکام آن مساهله و مداهنه نکند و
انتقام کشد از دشمنان دین و دشمن ترین دشمنان نفس اماره است و سزای او این است که چون ارتکاب
معصیت کند یا در عبادت تقصیری نماید انتقام کشد و عقوبت کند بایزید بسطامی گفت قدس سره
که نفس من تکاسل کرد در شبی از شبها از ورد پس عقاب کردم او را و منع کردم او را از آب یکسال
العفو محو کننده سیئات و درگذرنده از معاصی قریب بمعنی غفور است ولیکن ابلغ است
از آن زیرا که غفران منبئی از معنی ستر و کتمان است پس غفار بمعنی پوشنده گناهان و عفو
مشعر بمحو و اعدام است و بنده هر چند گناهکار بود بعفو پروردگار امیدوار بود پس دست رد بر پیشانی
هیچ مجرم نباید نهاد شاید که مولی کریم ببخشد با قامت حد شرع و حکم دین نظم رو مکن بد را چه دانی در ازل
نام او در نامهٔ نیکان بود او رود بر جای نیکان وین گمان بر تو در روز جزا تاوان شود و تخلق آنست که
تقصیرات مردم و جرایم ایشان را که در حق او کرده اند عفو نماید تا درجهٔ والکاظمین الغیظ والعافین
عن الناس دریابد الرؤف رأفت شدت رحمت و غلبهٔ آن و بعضی گفته اند که رأفت احسانیست
که مبدا آن شفقت محض است و رحمت احسانیست که مبدا آن حاجت کسی است که احسان کرده
بوی و وی تعالی مهربان است بر بندگان بارسال رسل و بیان شریعت که موجب حفظ ایشان است
از اسباب عقوبت عقبی و عصمت از زلت ابلغ است از غفران معصیت پس رأفت عبارت از

معنی اول است

معنی اول است و رحمت از ثانی و بیان تعلق و تخلق در باب اسم الرحمن الرحیم گذشت
مالک الملک نافذ است حکم او و مشیت او در مملکت وی بایجاد و اعدام و ابقا و افنا
و وجه تعلق و تخلق در شرح اسم الملک گذشت ذو الجلال و الاکرام آنکه هر جلال و هر کمال
ثابت است مر او را و هر کرامت و مکرمت صادر است از وی جل جلاله و عم نواله پس جلال صفت
ذات اوست و کرامت فعل اوست که فایض است از وی بر بندگان او و انواع اکرام او
بندگان را خارج از دایرهٔ حصر و تناهی است و مجمل آن در ضمن قول وی و لقد کرمنا بنی آدم و ان تعدوا
نعمة الله لا تحصوها مندرج و مذکور است و هر که جلال خدا را شناخت تذلل نماید بدرگاه
وی و هر که اکرام او را دید شکر گوید مر او را پس خدمت نکند غیر او را و سوال نکند از غیر او و تخلق
آنست که تحصیل کند مر نفس خود را جلالی و شرفی کمالی و انعام و اکرام کند بندگان حق را چنانکه
لایق و سزاوار است المقسط قسوط جور و بیدادی و اقساط عدل و دادگستردن و مقسط عادل را گویند
انصاف میگیرد مظلوم را از ظالم و کمال این معنی آنست که در روز قیامت ظالم و مظلوم را از
یکدیگر خوشنود گرداند چنانکه در حدیث آمده است و شرح این اسم در اسم عدل گذشت
الجامع جمع کرد آوردن و گرد آرنده خلق متماثلات چنانچه آدمیان بر زمین و برانگیزنده ایشان
در محشر و متباینات همچو جمع میان آسمانها و کوکبها و هوا و زمین و دریاها و حیوانات و نباتات
و معادن مختلفه و همه آنها مختلف اشکال و الوان و طعوم و اوصاف اند و همه را در عالم جمع
کرده و همچنین جمع کرده در حیوانات میان استخوان و پی و رگ و مغز و سایر اجزای حیوان و جمع کرده
میان متضادات چنانکه عناصر و کیفیات آنها را در مزاج و این ابلغ در وجود جمع است و جمع
کرده دلهای عارفان را بشهود و تقدیر تا خلاص شده اند از اسباب تفرقه و رویت وسایط
و حادثات و جمع کرده هموم ایشان را در طلب خود و دلهای ایشان را بذکر خود الا بذکر الله
تطمئن القلوب و جمع کرد فضایل و کمالات در انبیا و اولیا و علما و جمع کرد در بعضی از کمل
اولیا علم و سیادت و کرامت و عزت و قدرت و جمع کرد فضایل اولین و آخرین در
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه بنده باید که تأمل و تفکر کند در اجتماع
صنایع بدایع الهی و افعال غیر متناهی او و تخلق آنست که جمع کند میان علم و عمل و کمالات نفسانیه
و جسمانیه و معرفت ذات و صفات حمیده و اخلاق گزیده و جمع کند در وظایف عبادات و اوراد
و خیرات و مبرات و سایر فضایل و کمالات سعی کند در جمع هم و سکون قلب و جمعیت

مع الله نظم در جمعیت کوش تا همه ذات شوی ✽ ترسم که پراکنده شوی مات شوی
الغنی المغنی غنا بی نیاز شدن الاغنا بی نیاز گردانیدن وی تعالی غنی است که در ذات
و صفات و افعال خود از همه بی نیاز است و با وجود آن بی نیاز گردانیده است دیگران را
از بندگان خود و لیکن آنکه غنی گردد باغنای غیر غنی مطلق نخواهد بود فرضا اگر از امثال خود غنی
گردد بمعنی خود محتاج است غنی مطلق حق است تعالی و تقدس یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله
والله هو الغنی الحمید و بنده چون دانست که حق سبحانه بی نیاز است نیاز بحضرت او برد و چون
دانست که بی نیاز گرداننده اوست طمع از همه قطع کند و سوال نکند مگر از وی و روی نیاز
مگر بوی از خلق بی نیاز گردد و متخلق باسم غنی گردد و باز چون نیازمندان را دست گیرد و آنچه
تواند رفع احتیاج ایشان کند و بدانچه از فضل و نعمت حق نزد اوست بر فقرا و مساکین افاضه
کند و از سوال بی نیاز گرداند حظی از اسم المغنی نیز یابد المعطی المانع هر کرا هر چه خواهد بدهد و هر کرا
خواهد ندهد لا مانع لما اعطی و لا معطی لما منع و بنده چون دانست که حق تعالی معطی و مانع است
بعطای او امیدوار بود و از منع وی خائف و تخلق آنکه صالحان و مستحقان را عطا کند و فاسقان
و ظالمان را منع نماید یا قلب و روح را از انوار حضور و طاعت عطا کند و نفس و طبیعت را از هوا
و شهوات مانع آید و درین روایت ابی هریره که در کتاب مذکور است ذکر المعطی نیست و منع را
باین روایت تغییر میکنند برد اسباب هلاک و نقصان در ابدان و ادیان بخلق عقل و وضع شرعی
و باین معنی راجع و آیل میشود چه منع از اسباب هلاک از ضروریات حفظ و لوازم اوست و حاصل
نمیشود حفظ بی او لیکن منع را اضافه بسبب مهلک میکنند و حفظ را اضافه بمحروس از هلاک میکنند
و مقصود از منع و غایت وی حفظ است پس هر چه در اسم الحفیظ از معانی و وجه تخلق مذکور شد در
اسم المانع نیز ملحوظ خواهد بود و فرق میان این دو معنی آنست که منع بمعنی اول منع از عطا است و بمعنی
ثانی منع از بلا و منع از بلا لطف ظاهر است از خدا و گاهی منع از عطا نیز لطف میباشد و لیکن
خفی و منع میکند وی سبحانه آرزو و شهوتها را از نفس کسی را که میخواهد مخصوص گرداند بفضل و کرامت
خود و از اهل خصوص گرداند و منع میکند ارادات و اختیارات را از قلب کسی که میخواهد خالص
گرداند برای خود و مقام اهل خواص از مرتبه اهل خصوص بلند تر است و بنده چون دانست که مولی
تعالی اسباب هلاک و نقصان از وی منع میکند و در حفظ خود نگاه میدارد شکر گوید حق را
برین نعمت و تخلق آنکه مانع آید و دور باشد از تطرق فساد و هلاک بخود و باهل صلاح و نگاه دارد دین

بمعنی الحفیظ

واهل دین را

و اهل دین را از آفات و مخافات الضار النافع خالق خیر و شر و نفع و ضر اوست تعالی و اوست بخشنده
درد و دوا و رنج و شفا در گرمی و سردی و خشکی و تری اوست و گمان نبرند که دارو نافع بذات خود
و زهر مهلک بنفس خود و طعام بنفس خود سیر میگرداند و آب بنفس خود سیراب میسازد و اینها همه اسباب
عادی اند بمعنی آنکه عادت بران جاری شده که وی سبحانه آنها را اسباب ساخته است و
بوساطت اینها خلق میکند اگر خواهد بی آنها نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود اینها نکند و همچنین
کل اجزای عالم از علویات و سفلیات و وسایط و اسباب مسخر قدرت کامله تامه باری
تعالی اند و همه اینها بنسبت قدرت ازلیه مانند قلم در دست کاتب اند بی توقف
و قدرت صفتی است شامل اکثر صفات خصوصا صفات فعلیه و فرق بعموم و خصوص و جهات
و حیثیات است و بنده را باید که ضر و نفع همه از وی تعالی داند و عالم اسباب را مغلوب
قدرت او شناسد و حکم و قضای الهی را مستلم گردد و تفویض امور بوی کند و زندگانی
وی از خلق در راحت و خلق از وی در راحت حکایت آورده اند که موسی علیه السلام
از درد دندان بحضرت حق بنالید حکم شد که فلان گیاه را بر دندان نه تا آرام گیرد
گیاه را بر دندان نهاد آرام گرفت بعد از مدتی باز دندان درد کرد هم ازان گیاه بر دندان نهاد
درد زیاده گشت گفت الهی همان گیاه است که تو تعلیم فرمودی خطاب با عتاب در رسید که
آن کرت توجه بجناب ما کردی شفا دادیم و این کرت توجه بگیاه کردی درد زیاده گردانیدیم
تا بدانی که شفا دهنده مائیم نه گیاه و تخلق آنست که بامر الهی و حکم شریعت ضرر رساند و زجر
کند دشمنان دین را و نفع رساند و یاری دهد دوستان را تا بمقتضای ارادت و امر هر دو عمل
کند جمع میان حقیقت و شریعت النور نور در عرف علم بمعنی روشنی است و نور
در اسم الهی تعالی بمعنی منور و وی تعالی روشن گرداننده سموات است بکواکب ثوابت و سیارات
و روشن گرداننده زمین بانبیا و اولیا و علما و مومنین و مومنات و بساتین و ریاحین و روشن
گرداننده دلهای مومنان و عارفان است بنور ایمان و طاعات و اخلاق و معارف و حقایق
نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و نزد خواص نور عبارت است از چیزی که ظاهر بود بخود و ظاهر
کننده غیر خود را و چون مقابله کرده شود وجود در العدم ظهور موجود را باشد و خفی معدوم را و هیچ
چیز تاریکتر از عدم نیست پس کسی که بری باشد از عدم بلکه از امکان عدم و بیرون آرنده باشد
ماهیات را از ظلمت عدم سزاوارتر است از غیر خود که نامیده شود او را نور و وجود نور است

فایض است بر جمله اشیا و همه از نور ذات اوست الله نور السموات و الارض و در این
هنگام رساله در تفسیر این کریمه بظهور آمده است که متکفل ابراز اسرار و اظهار انوار شده است
و بالله التوفیق و بنده باید که از ظلمات طبیعت و کدورات نفس بر آمده و اقتباس انوار مشکوة
هدایت و مصابیح شریعت نموده بنور علم نیک از بد تمیز نماید و خواطر شیطانی و نفسانی را از ملکانی
و رحمانی جدا کند بزرگان گفته اند که هر حالی که نتیجهٔ علم نباشد اگر چند آن حال عظیم باشد ضرر او
بیشتر از نفع بود و هر که رعایت ظاهر علم و آداب شریعت فرو گذاشت کند تحقیق نور بدل او
فرو نیاید و تخلق آنست که منور باشد بنور ایمان و عرفان و مظهر باشد احکام دین را و بریاضت و مجاهدت
و تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و تجلیهٔ روح و بقا در نور الانوار افنای ظلمات بشریت نموده و بقا بنور الانوار
حاصل کرده عین نور گردد اللهم اعطنی نورا و اعظم لی نورا و اجعلنی نورا الهادی هدایت راه نمودن
و بمنزل مقصود رسانیدن راه نمای همه راه روان اوست هر که راه دنیا میرود راه نما اوست و آنکه راه
عقبی میسپرد راهبر اوست و آنکه راه وصول بجناب قرب وی میسپرد هادی جذبات عنایت اوست

نظم
گر نه چراغ لطف تو راه نماید از کرم ** قافلهای شب روان پی نبرد بمنزلی

و انواع هدایت
پروردگار تعالی را حضرت الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی چنانکه طفل را بمجرد بر آمدن از شکم
بمکیدن پستان هدایت کرد و جوجه را بمجرد بر آمدن از بیضه بچیدن دانه راه نماید و مگس شهد را
بر بنای خانه بر شکل تسدیس که موافق ترین اشکال است بوی هدایت فرمود و شرح این دور و دراز است
و افضل و اعظم هدایت راه نمودن است بطریقی که موصل بجناب نعیم و رؤیت وجه کریم اوست
و ابلغ کردن در باطن خواص عباد از انوار توفیق و اسرار تحقیق که سبب هدایت است بطاعت
و معرفت و بهره مند ترین بندگان بتعلق و تخلق باین اسم انبیا و اولیا و علما اند که هادی خلایق اند بصراط
مستقیم و طریق قویم خصوصا سید انبیا و ختم رسل صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه و اتباعه هداة طریق
الحق و محیی علوم الدین اللهم وفقنا و اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
ذو النون مصری گفت قدس سره سه چیز از اخلاق عارفان است تنگدلی عزیز و گذار آنکه تا دل باز آوردن
و نعمتهای حق تعالی را بغافلان یاد دادن و بزبان توحید مسلمانان را بحق راه نمودن یعنی
دلهای ایشان از دنیا بدین و از معاش بمعاد آوردن البدیع بی مثل و بی مانند و هر که در ذات
و صفات و افعال بی مثل و مانند است آن بدیع مطلق است و آن جز باری تعالی کسی نیست
و بدیع بمعنی مبدع نیز وارد یعنی نو بیرون آرنده و بهر دو تفسیر کرده شده است قول وی سبحانه تعالی

بدیع السموات و الارض و بنده را باید که در هر چه از بدایع صنایع نظر کند دل بخدای بی
مثل و مانند که مبدع اوست بندد و از حدوث حوادث بر وجود قدیم استدلال نماید و قول
رسول صلی الله علیه و سلم در وقت دیدن نو باوه هذا قریب العهد من ربی اثر آن معرفت است
و هر بنده که مخصوص است بخاصیتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم بر وجه بی مثلی و بی نظیری یا
پدید آرنده است چیزی را از امور راجع بصفت کمال در جمیع اوقات یا در عصر خود او را بدیع گویند
و ابدع مخلوقات محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و اوست فرد کامل و احد در اتصاف
بصفات حق و تخلق باسمای وی تعالی علی الاطلاق که هیچکس او را مثل و نظیر نیست اللهم صل و سلم علیه

شعر
منزه عن شریک فی محاسنه ** فجوهر الحسن فیه غیر منقسم

علیه من الصلوات افضلها و من التحیات
انمها و اکملها الباقی دایم الوجود که هرگز فنا نپذیرد و بنده باید که در بقای حق از خود فانی
شود و دل از تعلق بما سوای او نگاه دارد و تخلق باین آنست که سعی کند در تحصیل کمالی که باقی ماند
آثار آن درین جهان و در آن عالم و فانی شود در جلال حق تا باقی ماند بحیات ابدی الوارث مراد
بوارث باقی بعد فنای موجودات که تمامهٔ املاک بعد فنای ملاک راجع بوی گردد و بوی رسد
و این نظر بظاهر است و الا اوست مالک علی الاطلاق از ازل تا ابد بی تبدل ملک و تمامه ملک و
ملکوت مر او راست بی شریک و سهیم و ارباب بصایر همیشه ندای لمن الملک الیوم لله الواحد
القهار بگوش هوش میشنوند جل جلاله و عظم شانه بنده باید که در بند مال و میراث نباشد و داند
که همه گذاشتنی است و ازوی باز داشتنی موتوا قبل ان تموتوا اشعار عارفان است

نظم
دل برین منزل فانی چه نهی رخت بربند که انا لله

و تخلق آنست که تحصیل علوم و معارف دین کند تا وارث
انبیا گردد الرشید رشد در لغت براه راست رفتن خلاف غی و رشید آنکه اقوال او بر نهج
رشاد و افعال او بر سنن صواب بود و احکام او بر طرز اتقان و احکام و خلل و زلل بهیچ کار او راه
نیابد و همه تدبیرات او مساق بغایات گردد بر سنن سداد بی استشاره و بی استرشاد و گفته اند
که رشید اینجا بمعنی مرشد است که بندگان را در مقاصد دین و دنیا و مبداء و معاد بکتاب و شریعت
بطریق رشاد و سداد خوانده است و وجه تعلق و تخلق ظاهر است الصبور صبر در لغت شکیبائی
کردن و صبور آنکه در گرفت گناهکاران شتابی نکند و در عقوبت و انتقام ایشان تعجیل نورزد و صبور
نزدیک بمعنی حلیم است و فرق آنست که صبور مشعر است بآنکه اگر چه اکنون صبر کرد و لیکن در آخرت
بگیرد و حلیم مطلق است و بعضی گفته اند که در صبور خوف عذاب غالب است و در حلیم امید عفو

و بعضی گفته اند که صبور بمعنی صبر دهنده است و صبر دهنده مر بنده را بر بلا و مصیبت و صبر
دهنده بر تحمل بار امانت و صبر دهنده بر مخالفت هوا و شهوات و صبر دهنده بر مشقت ادای
عبادت اوست سبحانه و بنده باید که در جمیع بلاها و زحمتها و فرقتها صبر از وی خواهد و از بی فرمانی
وی دور باشد حکایت آورده اند که یکی از اکابر گفت در مکه معظمه بودم درویشی دیدم که بمسجد حرام
در آمد و طواف کرد و رقعهٔ از جیب بیرون آورد و در وی نگریست و برفت روز دیگر همچنان کرد
و برفت چند روز مراقب حال او بودم بر همان منوال می آمد و میرفت روزی در آمد و طواف کرد
و در رقعه نظر کرد و جان بحق تسلیم کرد برخاستم و رقعه را دیدم نوشته بود اصبر لحکم ربک فانک
باعیننا و تخلق آنست که در هیچ کاری سبکی و شتابی نکند و آرام و تمکین ورزد و در رنج فراق
پناه با مید وصال برد و درد اشتیاق راند که محبوب درمان کند تا بمقصود برسد و مظفر و
منصور گردد ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین یا ایها الذین آمنوا
اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون یکی از مشایخ گفته است جام صبر بیاشام اگر
کشته شوی شهید شوی اگر زنده باشی سعید باشی **نظم** صبری کنیم تا کرم او چه میکند * با این دل
غم اوچه میکند * عیسی دم است یار یکی پیش او بمیر * وانگه نظاره کن که دم او چه میکند * تمام شد
شرح نود و نه نام الهی که درین حدیث وارد یافته رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ روایت کرد این حدیث را
ترمذی در جامع خود وَالْبَيْهَقِيُّ فِي الدَّعَوَاتِ الْكَبِيرِ و روایت کرد بیهقی در کتاب خود که نام آن
دعوات کبیر است وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ و گفته است ترمذی هٰذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ و در روایت
ابی هریره بغیر این اسما نیز آمده چنانچه الاحد المنعم و الرب و المعطی یا در بدل بعضی ازین اسما یا زیاده
بر آن و برین تقدیر زیاده از نود و نه میشود و حق آنست که اسمای الهی در کتاب و سنت زیاده
بر آن آمده است بعضی مفرد و بعضی مرکب و منحصر در نود و نه نیست مگر باعتبار اختصاص بخاصیتی که
در حدیث مذکور است چنانکه گفته شد والله اعلم وَعَنْ بُرَيْدَةَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ روایت است از بریده اسلمی که آنحضرت شنید مردی را که میگفت
اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ
وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ خداوندا من مطلبم از تو بوسیله اینکه تو خدائی هستی یگانه که قصد کرده میشود
بسوی وی در تمامهٔ حوایج و آنکسی که نزاییده و نزاییده شده و نیست مر او را همتا هیچ یکی فَقَالَ
پس گفت آنحضرت دَعَا اللهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ خواند این مرد خدا را بنام وی که بزرگتر است از همه نامها

روز دیگر همچنان کرد و برفت

الَّذِي إِذَا سُئِلَ بِهِ أَعْطَى آن نامی که چون خواسته شود بآن نام میدهد خدا تعالی آن خواسته را
وَإِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ و چون دعا کرده شود بآن نام قبول میکند دعا را اینجا فرق نهاده شد در سؤال
و دعا سؤال طلبیدن و خواستن است چنانکه گویند اللهم اعطنی و اعطا دادن آن و دعا خواندن
و ندا کردن است چنانکه گوید یا الله و اجابت قبول آن چنانکه فرماید لبیک عبدی و سؤال و دعا بمعنی
یکدیگر نیز می آیند رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ بدانکه بتحقیق وارد شده است اقوال مختلفه از علما
در اسم اعظم ذکر کرده است سیوطی در رساله مسمی بالدر المنظم فی بیان الاسم الاعظم که بعضی بر آنند که اسمای
الهی همه اعظم اند و روا نیست تفضیل بعضی از آنها بر بعضی و نسبت کرده میشود این قول الشیخ ابو الحسن
اشعری و قاضی ابوبکر باقلانی و جماعهٔ غیر ایشان و ایشان میگویند که آنجا ذکر اسم اعظم واقع
شده است مراد باعظم عظیم است و طبری گفته است که اختلاف کرده شده است
در تعیین اسم اعظم و نزد من آنست که همه اقوال صحیح اند زیرا که در هیچ خبری واقع نشده
که این اسم اعظم است و اسم دیگر از وی اعظم نیست و گویا که وی قایل است که همه اسما اعظم
تو آن گفت پس اسم اعظم راجع بمعنی عظیم گردد و ابن حبان گفته که اعظمیتی که وارد شده در اخبار
مراد بآن مزید ثواب داعی بدان است و مثل اینچنین در آیات قرآنی نیز جاریست که قرائت
بعضی از آیات موجب مزید ثواب است اگرچه در حد ذات همه عظیم اند که کلام خدا اند و
بعضی گفته اند که جزو وی کسی نه اند چنانکه در لیلة القدر و ساعة الجمعه گفته اند و بعضی تعیین
نیز کرده اند نظر بظاهر احادیثی که وارد شده است در آن یکی از آن حدیث بریده است که گذشت
و مذکور شد که اسم اعظم لا اله الا هو الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و سیوطی
از شیخ ابن حجر نقل کرده که وی گفته است که این قول ارجح است از حیثیت سند از هر چه وارد شده
است درین باب دیگر حدیث انس است رضی الله عنه که مؤلف گفته وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ
كُنْتُ جَالِسًا مَعَ النَّبِيِّ گفت انس بودم من نشسته با پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي
الْمَسْجِدِ در مسجد وَرَجُلٌ يُصَلِّي و حال آنکه مردی نماز میگذارد فَقَالَ پس گفت آن مرد اللّٰهُمَّ
إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدُ خداوندا من سؤال میکنم ترا بوسیله آنکه مر تراست همه ستایشها
لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ نیست هیچ معبودی بحق مگر تو الْمَنَّانُ مهربان نعمت دهنده بَدِيعُ السَّمٰوَاتِ
وَالْأَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ معانی اینها در ذکر اسما گذشت أَسْأَلُكَ سؤال میکنم ترا
فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَعَا اللهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ وَإِذَا

بسُئل به اعطی رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه دیگر حدیث اسما که مولف گفت
وعن اسماء بنت یزید صحابیه جلیلة القدر انصاریه است از خداوندان عقل و دین حاضر
در تبوک و کشت نه کافر را بچوب خیمه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
اسم الله الاعظم فی هاتین الآیتین گفت آنحضرت اسم اعظم درین دو آیت است والهکم اله
واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و فاتحة آل عمران و در اول سوره آل عمران که این است
الم الله لا اله الا هو الحی القیوم رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی پس اسم
اعظم بابن روایت الرحمن الرحیم و الحی القیوم باشد وعن سعد قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم دعوة ذی النون اذا دعا ربه و هو فی بطن الحوت دعای یونس علیه السلام وقتی
دعا کرد و حال آنکه در شکم ماهی بود دعا این است لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
لم یدع بها رجل مسلم فی شیء دعا نکرد بوی هیچ مردی مسلمان در هیچ چیز الا استجاب له
مگر آنکه خدای تعالی قبول کرد دعای او را رواه احمد و الترمذی پس اسم اعظم بابن روایت لا اله
الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین است اگرچه صریح درین حدیث نفرموده که این اسم اعظم است
و لیکن استجابت دعا از خواص اسم اعظم است بارعایت آداب و شروط که قرار یافته
در بعضی روایات صریح نیز آمده **الفصل الثالث** عن بریدة قال دخلت
مع رسول الله صلی الله علیه وسلم المسجد عشاء مسجد را در وقت عشا فاذا رجل یقرأ
و یرفع صوته پس ناگاه مردی میخواند و بلند میکرد آواز خود را فقلت پس گفتم من یا رسول الله
اتقول هذا مراء آیا میگوئی تو که این مرد ریائی است قال بل مؤمن منیب گفت آنحضرت بلکه
مسلمان رجوع کننده بخدا و روی آرنده باوست قال گفت بریده و ابو موسی الاشعری یقرأ
و یرفع صوته و ابو موسی اشعری میخواند و بلند میکرد آواز خود را پس آنمرد که مذکور بود در حدیث
ابو موسی بود فجعل رسول الله پس گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یستمع لقراءته می شنید
قرائت او را و گوش می نهاد آنرا ثم جلس ابو موسی یدعو پس نشست ابو موسی اشعری
در حالی که دعا میکند فقال پس گفت ابو موسی اللهم انی اشهدک انک انت الله خدایا
من گواه میگیرم ترا که توئی خدا لا اله الا انت نیست معبودی بحق مگر تو احدا صمدا بنصب هر دو
و در روایتی برفع آمده لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم لقد سأل الله باسمه الذی اذا سئل به اعطی و اذا دعی به اجاب قلت گفت بریده

گفتم من

از

حق نشان

گفت بریده درآمدم با پیغمبر خدا صلعم

گفتم من یا رسول الله اخبره بما سمعت منک آیا خبر دهم من ابو موسی اشعری که شنیدم از تو
قال نعم گفت آنحضرت آری خبر ده او را فاخبرته بقول رسول الله پس خبر دادم من او را بقول
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال لی انت الیوم لی اخ صدیق پس گفت ابو موسی مرا تو امروز
مرا برادر دوستی حدثتنی بحدیث رسول الله حدیث کردی تو مرا بحدیث رسول الله حدیث
کردی تو مرا بحدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی اینحدیث که دروی بشارت استجابت
مطلق حدیث آورده بشارت کرد که موجب اخوت و صداقت مجرد تحدیث بحدیث نبوت
صلی الله علیه وسلم رواه رزین آنچه مولف آورده از احادیث اینست و در اینجا اقوال دیگر است
بعضی بسم الله الرحمن الرحیم گفته و بعضی هو گفته و بعضی الحی القیوم و بعضی مالک الملک و بعضی کلمه
توحید و بعضی الله الذی لا اله الا هو رب العرش العظیم فخر رازی نقل کرد از امام زین العابدین که وی
سوال کرد رضی الله عنه از حضرت عزت که تعلیم کند او را اسم اعظم پس نموده او را در خواب که اسم اعظم
قول الله لا اله الا انت و بعضی گفته اند که اسم اعظم مخفی است در اسماء حسنی و موید است این
حدیث عائشه رضی الله عنها که وی چون دعا کرد به بعضی اسماء حسنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اسم اعظم درین اسماست که دعا کردی تو بان و بعضی اللهم گفته زرکشی در شرح جمع الجوامع از بعضی سلف
نقل کرده که هر کسی که اللهم گفت دعا کرد خدا را بجمیع اسما و مثل این از حسن بصری نیز نقل کرده اند و بعضی
آنرا گفته نقل کرده شده است این از ابن عباس و ابن مسعود و بعضی گفته اند هر اسمی از اسمای الهی که
بخوانند او را بنده بطریق حضور و استغراق چنانکه در باطن او در آنحالت غیر حق تعالی نباشد هر گاه
این حالت دست داد مستجاب شد دعای او و البته این قول از امام جعفر صادق سلام الله علیه و علی
آبایه الکرام و از شیخ جنید و از غیر وی رضی الله عنهم منقول است و ابن نعیم در حلیه از ابی یزید بسطامی قدس
الله سره العزیز آورده که شخصی از وی اسم اعظم سوال کرد فرمود آنرا حدی نیست آن فراغ قلب است
بوحدانیت حق و چون باین حال باشی قصد کن بهر اسمی که باشد میروی بسوی مشرق و مغرب و از ابی
سلیمان دارانی آورده که گفت پرسیدم بعضی مشایخ را از اسم اعظم گفت دل خود را میشناسی
گفتم نعم گفت وقتی که به بینی دل خود را که اقبال کرد بخدا و رقیق شد سوال کن حاجت خود را که همین اسم
اعظم است و از ابی الربیع سایح آورده که پرسید از وی مردی که گفت تعلیم کن مرا اسم اعظم گفت
اطع الله یطعک اطاعت کن خدا را اطاعت کند ترا و گفته اند بسم الله الرحمن الرحیم از غایت
همچو کن است از پروردگار تعالی و تقدس و الله اعلم **باب ثواب التسبیح و التحمید و التهلیل و التکبیر**

روایت کرد ابن ابی حاتم از جابر بن زید

گفته اند

تسبیح پاکی تنزیه کردن و پاکی یاد نمودن و تحمید حمد گفتن بسیار و مکرر و با همین معنی است اشتقاق محمد
که محمود است مکرر و تکبیر کبیر و بزرگ گردانیدن و تهلیل لا اله الا الله گفتن و مراد بیان احادیث است
که وارد شده است در ثواب سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و تهلیل مشتق از
لا اله الا الله است و عرب چون بسیار گردد استعمال ایشان دو کلمه را ضم میکنند بعض حروف
یک کلمه را ببعض حروف دیگر مثل حوقله و بسمله و میگویند هیلل الرجل و هلل وقتی که گوید لا اله الا الله
و حیعل وقتی که گوید حی علی الفلاح

الفصل الاول

عن سمرة بفتح سین و ضم میم
بن جندب بضم دال و فتح آن صحابی است مشهور و کثیر الحدیث قال قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم افضل الکلام اربع فاضلتر و زیاده تر از روی ثواب چهار کلمه اند سبحان الله
و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و فی روایة احب الکلام الی الله اربع سبحان الله و الحمد
لله و لا اله الا الله و الله اکبر لا یضرک بایهن بدأت زیان نمیکند ترا بهر کدام ازین کلمات که
آغاز کنی زیرا که هر کدام ازین کلمات مستقل است در افادهٔ مقصود که جلال حق و کمال اوست و تقدیم
و تاخیر در آن تفاوت نمیکند و لیکن این ترتیب را معانی متناسبه است زیرا که ناظر در معرفت
خدا نخست تنزیه وی میباید بعد از آن منحصر میباید نعم و کمالات در ذات اقدس وی تعالی
بعد از آن منکشف میگردد بر وی بعد از آن عاجز می یابد خود را از ثنای توحید پس میگوید الله اکبر
قال الغزالی و مراد احبیت و افضلیت بعد از کلام خدا است و خود این کلمات نیز از قرآن اند جز کلمهٔ رابع
و در روایتی آمده است افضل الذکر بعد کتاب الله رواه مسلم و عن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لان اقول سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
احب الی مما طلعت علیه الشمس هر آینه گفتن من این چهار کلمه را دوست داشته شده تر است
بسوی من از هر چه که بر آمده است بر وی آفتاب یعنی دنیا و ما فیها گویا که این کنایت است از مخلوقات
همه و مخصوص نیست احبیت نسبت بسفلیات زیرا که ذکر خدا افضل و احب است از تمامهٔ عالم
رواه مسلم و عنه و هم از ابی هریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من
قال کسی که بگوید سبحان الله و بحمده فی یوم مائة مرة در روزی صد بار حطت خطایاه افکنده شود
و کم کرده شود گناهان او و ان کانت مثل زبد البحر و اگر چه باشد گناهان او مانند کف دریا در کثرت
متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال حین یصبح و حین یمسی
کسی که بگوید در هنگامی که صبح بکند و در هنگامی که شام کند یعنی در صبح و شام گوید سبحان الله و بحمده مائة مرة

صدبار

صد بار لم یأت احد یوم القیمة بافضل مما جاء به نیارد هیچ یکی روز قیامت عملی فاضلتر از آنچه
آورده است وی آن عمل را الا احد قال مثل ما قال او زاد علیه مگر کسی که گفته است مانند آنچه گفته است
وی یا زیاده کرد بر آنچه وی گفت است متفق علیه اینجا دو اشکال می آرند یکی آنکه از ظاهر عبارت
این مفهوم میشود که هر که گفت مانند آنچه وی گفت افضل آورد از آنچه وی آورده باشد و اینچنین نیست
بلکه هر که گفت مانند آنچه وی گفت او را مثل آنچه وی آورده باشد نه افضل از آن و این ظاهر است
اشکال دوم آنکه زیادت بر تحدیدات شرع و اعداد جایز نیست چنانکه در چهار رکعت ظهر
پنج رکعت گذارد مثلا پس زیادت آوردن چون جایز باشد جواب از اول آنکه تقدیر کلام
و معنی وی آنست که نیارد مساوی آنچه وی آورده نه افضل از آنچه وی آورده مگر کسی که گفت مثل آنچه
وی گفت پس وی مساوی می آورد یا کسی که زیادت گفت از آنچه وی گفت پس وی می آورد افضل
از آن آورده و جواب از اشکال ثانی آنکه زیادت بر تقدیری جایز نیست که از شارع اجازت
و تجویز در زیادت نیامده است و در حدیث چون تصریح بزیاده کرد جواز آن معلوم شد پس این
مثل پنج رکعت بجای چهار رکعت ظهر نباشد بلکه مثل آنکه در نماز تهجد یا در ضحی هشت رکعت
آمده است و اگر تا سیزده و دوازده بگذارد نیز جایز است بلکه افضل است و تواند که مراد
اعمال خیر دیگر باشد نه نفس تسبیح فافهم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کلمتان
خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن دو کلمه اند سبک بر زبان و گران
در میزان اعمال آن دو کلمه کدام است سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم متفق علیه
و عن سعد بن ابی وقاص قال کنا عند رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال روایت است از
سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت بودیم ما نزد آنحضرت پس گفت آنحضرت صلی الله علیه
و سلم ایعجز احدکم ان یکسب کل یوم الف حسنة آیا عاجز می آید یکی از شما از آنکه کسب کند
هر روز هزار نیکی فسأل سائل من جلسائه کیف یکسب احدنا الف حسنة پس پرسید آنحضرت
صلی الله علیه و سلم پرسنده از همنشینان وی چگونه کسب کند یکی از ما هزار نیکی یعنی هر روز
قال یسبح مائة تسبیحة گفت آنحضرت تسبیح گوید صد بار فیکتب له الف حسنة پس نوشته شود
مر او را هزار نیکی بجانب مشهور که هر نیکی را ده حسنه است او یحط عنه الف خطیئة
یا افکنده شود از وی هزار گناه این نیز حکم کنایت هزار حسنه دارد و از آنچه تقریر کرده شد
ضمیر جلسائه با آنحضرت رفت اما اطلاق این لفظ در احادیث مانوس و معهود نیست و لو انه که ضمیر

یکی

دوست داشته شده
بسوی من
صح

بسعد بن ابی وقاص بود و این قول راوی سعد بود گویا که کسی از همنشینان وی اضطراب کرد و پرسش از
تمام روایت حدیث از وسوال کرد فهم رواه مسلم وفی کتابه فی جمیع الروایات عن موسی
الجهنی او یحط و در کتاب مسلم یعنی صحیح وی در همه روایات از موسی جهنی بضم جیم و فتح ها که از ثقات است
او یحط آمده بکلمه او برای تردید چنانکه تقریر کرده شد قال ابو بکر البرقانی گفت ابو بکر برقانی بفتح با و ضم
و کسر آن نسبت به برقان که نام قریه ایست از خوارزم ورواه شعبة وابو عوانة ویحیی بن سعید
القطان عن موسی روایت کرده اند این حدیث را این ائمه از موسی جهنی مذکور فقالوا ویحط
بغیر الف پس گفته اند ویحط بواو بی الف پس معلوم کنابت الف حشو میشود و هم حط الف خطیئة
و ظاهر همین است زیرا که حسنات دور میکنند سیئات را کذا فی کتاب الحمیدی همچنین بیان
کرده است حمیدی در جمع بین الصحیحین وعن ابی ذر قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم
ای الکلام افضل گفت ابوذر که پرسیده شد آنحضرت که کدام کلام فاضلتر است قال
ما اصطفی الله لملائکته گفت آنحضرت فاضلترین کلام کلامی است که برگزیده و اختیار کرده است
خدای تعالی مر فرشتگان خود را که تسبیح و تحمید میکنند او را بدان کلام تلمیح است بقول حق سبحانه و نحن
نسبح بحمدک و نقدس لک زیرا که این تعلیم وی تعالی است مر ایشان را بدلیل قول ایشان لا علم
لنا الا ما علمتنا آن کلام کدام است سبحان الله وبحمده رواه مسلم وعن جویریة
بضم جیم و فتح واو و سکون تحتانیه که یکی از امهات المؤمنین است ان النبی صلی الله
علیه وسلم خرج من عندها بکرة روایتست از جویریه که آنحضرت بیرون آمد از نزد وی بامداد
حین صلی الصبح هنگامی که گذارد آنحضرت نماز بامداد وهی فی مسجدها بفتح جیم و حال آنکه
جویریه در سجده گاه خود بود یعنی در جایی که نماز گذارده بود نشسته بود و ذکر و تسبیح میکرد و شاید که
مراد مکانی است که ساخته بود در خانه خود برای نماز گذاردن و آنرا گاهی مسجد بکسر جیم نیز میگویند
ثم رجع پستر باز گشت آنحضرت و بر سر وی آمد بعد ان اضحی بعد از آنکه چاشت کرد آنحضرت
یعنی در آمد وقت چاشت وهی جالسة و حال آنکه جویریه نشسته بود فقال ما زلت علی الحال التی
فارقتک علیها گفت آنحضرت آیا همیشه هستی تو بر حالی که جدا شدم از تو بر آن حال یعنی
از وقت صبح تا الان که وقت چاشت است بر حال خودی و نشسته ذکر میگویی قالت نعم
گفت جویریه آری بر همان حال خودم قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لقد قلت
بعدک اربع کلمات ثلث مرات هر آینه گفتم من بعد از تو یعنی بعد از بر آمدن از پیش تو

چهار کلمه سه بار لو وزنت بما قلت منذ الیوم اینچنین کلمات اند که اگر کشیده شوند و مقابل کرده
شوند بچیزی که گفت و خوانده تو امروز لوزنتهن هر آینه برابر می آید این کلمات با آن
تسبیحات و تحمیدات که گفته تو سبحان الله وبحمده عدد خلقه ورضا نفسه ومداد کلماته
چهار کلمه این است که مفیض مبالغه و کمال اند و تسبیح و تحمید مشترک است میان ایشان باز آید بر آن
نیست یعنی تسبیح و تحمید میگوییم ترا بشمار مخلوقات تو که بیشمار و بی اندازه اند و چنانکه موجب رضای تو
شوند و بوزن عرش تو که عظیم است و بمقدار کلمات تو که مراد کلام اوست یا اسما و صفات او
یا علم اوست رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من قال کسی که بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر فی یوم
مائة مرة صد بار کانت له عدل عشر رقاب باشد مر او را ثواب برابر ده برده که آزاد
کند و عدل بکسر عین و فتح آن هر دو روایت است بمعنی مثل و برابر چیزی و بعضی گفته اند
بفتح برابر چیزی از غیر جنس وی و بکسر از جنس وی وکتبت له مائة حسنة و نوشته شود برای
وی صد نیکی ومحیت عنه مائة سیئة و محو کرده شود از وی صد بدی این حدیث مؤید آنست
که در حدیث سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه ویحط بواو بی الف است وکانت له حرزا
من الشیطان یومه ذلک و باشند این کلمات مر او را پناه از شیطان و شر وی در آن روز که گفته
است این کلمات را حتی یمسی تا آنکه شبانگاه کند حرز بکسر حا استوار و تعویذ ولم یأت
احد بافضل مما جاء به الا رجل عمل اکثر من ذلک و نیاورد هیچ یکی عملی فاضلتر را از آنچه آورده است
او مگر مردی که عمل کرده بیشتر از آنچه او کرده از جنس همین تسبیح یا دیگر از اعمال این حدیث از اشکال
اول که در حدیث ابی هریره رضی الله عنه می آید سالم است متفق علیه وعن ابی موسی
الاشعری قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سفر گفت ابو موسی اشعری
بودیم ما با آنحضرت در سفری فجعل الناس یجهرون بالتکبیر پس در ایستادند مردم که آواز
بلند میکنند به تکبیر فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا ایها
الناس اربعوا علی انفسکم ای مردم نرمی کنید بر ذاتهای خود و تعب نکشید به بلند
کردن آواز و درین اشارتست که منع از جهر برای آسانی و نرمی است نه از جهت نامشروعیت
ذکر جهر و حق آنست که ذکر جهر مشروع است بی شبهه مگر بعارض و این را در رساله
اثبات نموده ایم پس از آن تاکید کرد منع را بقول خود انکم لا تدعون اصم ولا غائبا بدرستی که

شما کر او نه غایب را انکم تدعون سمیعا بصیرا در رستی که شما میخوانید شنوای بینا را و هو معکم
و او با شماست بعلم و حضور و زیادت بصیر با آنکه حاجت نیست بنا بر نسبت سمیع است که هر دو در
اکثر مواضع متلازم اند کور میشوند و با وجود آن اشارتست با نکه وی می بیند شما را و میداند احوال
شما را از هیئت شما و طیبی گفت که بصیر بجهة آن زیاده کرد که سمیع بصیر را اکثر سند دهند تر است از سمیع الحق
و الذی تدعونه اقرب الی احدکم من عنق راحلته و آنکس که میخوانید شما او را نزدیکتر است
از شما از گردن شتر وی قال ابو موسی و انا خلفه گفت ابو موسی اشعری و من پس آنحضرت بودم
بر شتر یا پیاده اقول میگویم لا حول و لا قوة الا بالله فی نفسی در نفس خود آهسته فقال پس گفت
آنحضرت یا عبد الله بن قیس اسم ابو موسی اشعریست الا ادلک علی کنز من کنوز الجنة
آیا راه نمایم ترا بر گنجی از گنجهای بهشت فقلت بلی پس گفتم آری یا رسول الله قال گفت آنحضرت
لا حول و لا قوة الا بالله آن گنج از گنجهای بهشت این کلمه است با این معنی که گفتن این کلمه مر گوینده خود را
ثوابی می بخشد که مثل گنجهای دنیاست بلکه گنجهای دنیا در جنب آن لا شیء است و مشایخ گفته اند که هیچ
ذکری معین و ممد تر بر حل از این کلمه نیست که معنی آن تبری است از حول و قوت و عدم اعتماد و اتکال بر نفس
در وقتی که این فقیر این حدیث پیش حضرت شیخ عبد الوهاب میخوانده و از کیفیت و حقیقت این گنج پرسید فرموده
همانجا معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی حاجت بحث نیست متفق علیه

الفصل الثانی

عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال کسی که گوید سبحان الله العظیم و بحمده
غرست له نخلة فی الجنة نشانده شود برای وی درخت خرما در بهشت رواه الترمذی و عن
الزبیر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من صباح یصبح العباد فیه نیست هیچ صباحی
که صبح میکنند در وی بندگان الا منادٍ ینادی مگر آنکه آواز کننده یعنی فرشته آواز میکند
سبحوا الملک القدوس تسبیح و تنزیه کنید خدا را که پادشاه مالک الملک پاک از جمیع نقایص است
و بگویید سبحان الملک القدوس رواه الترمذی و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
افضل الذکر لا اله الا الله فاضلترین ذکرها لا اله الا الله است اگرچه اذکار بسیار است و هر چه بدان
یاد خدا حاصل شود از اقوال و افعال ذکر است و لیکن این کلمه توحید است و ایمان بی آن صحیح نبود و اشتغال
بمداومت این کلمه را خواص عجیب و اسرار غریب است در تطهیر باطن و تصفیه قلب و ظهور سری که
مودع است در دل و لهذا اختیار کرده اند مشایخ آن را در تربیت مریدان و افضل الدعاء الحمد لله
و فاضلترین دعاها الحمد لله است تسمیه حمد بدعا بجهة آنست که ثنا بر کریم در معنی دعا و سؤال است

بذکر او صم

وصورت شمام

و افضل از جهة آن شد زیرا که حمد خدا که منعم حقیقی است در معنی شکر است بلکه حمد راس شکر است
و شکر موجب مزید نعمت است رواه الترمذی و ابن ماجة و عن عبد الله بن عمرو قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم الحمد لله راس الشکر حمد سر شکر است زیرا که شکر تعظیم منعم
است و فعل لسان اظهر و اولی است بران ما فعل قلب خفی است و در دلالت افعال جوارح
قصور و اشتباه است ما شکر الله عبد لا یحمده شکر کامل نگفت خدا را بنده که حمد نگفت او را
و درین کلام اشارت است بانکه آدمی باید که با وجود تصفیه باطن حفظ ظاهر نیز کند و با تنویر قلب
تکمیل آن بفعل و زبان نیز نماید تا ظاهر و باطن کمال و تمام بدو برد و عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اول من یدعی الی الجنة یوم القیمة الذین یحمدون الله فی السراء
و الضراء نخستین کسانی که خوانده شوند و برده شوند بسوی بهشت روز قیامت آنکسانی اند که حمد و
شکر میگویند خدا را در خوشی و ناخوشی کنایت است از جمیع احوال رواهما البیهقی فی شعب
الایمان و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال موسی علیه السلام
یا رب علمنی شیئا اذکرک به گفت آنحضرت که گفت موسی ای پروردگار من بیاموز مرا
چیزی که ذکر کنم ترا بدان چیز او ادعوک به یا بخوانم ترا بدان چیز شک راویست که
اذکرک به گفت یا ادعوک به گفت و در بعضی نسخ و ادعوک به است بواو پس مطلوب
ذکر و دعا است هر دو فقال پس گفت پروردگار تعالی یا موسی قل ای موسی بگو لا اله الا
الله فقال پس گفت موسی یا رب کل عبادک یقول هذا ای پروردگار هر بنده تو میگوید این را
انما ارید شیئا تخصنی به میخواهم من که چیزی که مخصوص و ممتاز گردانی تو مرا بدان چیز یعنی
ذکری و دعائی خاص فرمای که دیگران با من شریک نباشند در آن قال گفت پروردگار تعالی
یا موسی لو ان السموات السبع و عامرهن غیری اگر ثابت شود که هفت آسمان و آباد
دارندگان آنها جز من یعنی تمامه اهل آسمانها از ملائکه و استثنای حق تعالی از عامر سموات
بطریق مجاز و انقطاع است و عامر بمعنی اصلاح دهنده و نگاه دارنده از خلل و اختلال نیز
آمده و بر این معنی استثنای وی تعالی بر حقیقت است و الارضین السبع و هفت زمین
و عامر زمین را ذکر نکرد از جهة قلت یا اکتفا کرد بذکر عامر سموات وضعن فی کفة
نهاده شوند این آسمانها و زمینها را در یک پله ترازو و لا اله الا الله فی کفة و نهاده شود
لا اله الا الله در پله دیگر از ترازو لمالت بهن هر آینه میل میکند کفه لا اله الا الله و راجح میشد

با محبت داشتن بدل یا ثنا کردن بزبان
یا خدمت کردن با عضا و جوارح صح

از آسمانها و زمینها و اهل آنها رواه فی شرح السنة وعن ابی سعید وابی هریرة رضی الله عنهما
قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال کسی که گوید لا اله الا الله والله اکبر
صدقه ربه تصدیق میکند ویرا است گو میدارد او را پروردگار او قال میگوید پروردگار لا اله الا
انا وانا اکبر نیست اله مگر من و من بزرگترم واذا قال وچون میگوید بنده لا اله الا الله وحده
لا شریک له یقول الله میگوید خدا لا اله الا انا وحدی لا شریک لی واذا قال وچون میگوید بنده
لا اله الا الله له الملک وله الحمد قال میگوید خدا لا اله الا انا لی الملک ولی الحمد واذا
قال لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله قال لا اله الا انا لا حول ولا قوة الا بی یعنی مقر میدارد
پروردگار تعالی این اقوال بنده را ومیگوید موافق آنچه میگوید بنده وقبول میکند از وی ودرین فضیلت است
مر این کلمات را وکان یقول وبود آنحضرت که میگفت من قالها فی مرضه کسی که بگوید این کلمات را
در بیماری خود ثم مات پس تر میرد در آن بیماری لم تطعمه النار نمیخورد او را آتش دوزخ رواه الترمذی
وابن ماجة وعن سعد بن ابی وقاص انه دخل مع النبی صلی الله علیه وسلم علی امرأة روایت است از
سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که وی در آمد با آنحضرت بر زنی در بعضی روایات آمده است که آن زن
از امهات المؤمنین بود جویریه یا غیر وی والله اعلم وبین یدیها نوی وپیش آن زن خستهای خرما بود
او حصی یا سنگریزها بود شک راویست تسبح به تسبیح میکرد آن زن با آن خستها یا بآن سنگریزها
تسبیح باین وضع که الآن متعارف است در زمان شریف نبود بعضی خستها یا سنگریزها نگاه میداشتند
وبآن شمار میکردند وبعضی در رشته در از گرهها می بستند ومانند آن کذا حققه السیوطی فی رسالة
فقال الا اخبرک بما هو ایسر علیک من هذا وافضل پس گفت آنحضرت آیا خبر ندهم ترا
از تسبیحی که آسان تر است بر تو ازین تسبیح کردن بخستهای بسیار باعتبار کمیت وفاضلتر است
از روی کیفیت وآن تسبیح کدام است سبحان الله عدد ما خلق فی السماء پاکی خدا بشمار چیزی که پیدا
کرده است در آسمان وسبحان الله عدد ما خلق فی الارض وپاکی خدا بشمار چیزی که پیدا کرده است
در زمین وسبحان الله عدد ما بین ذلک وپاکی خدا بشمار چیزی که میان آسمان وزمین است وسبحان
الله عدد ما هو خالق بشمار هر چیزی که پیدا کننده است وی تعالی تا ابد والله اکبر مثل ذلک
یعنی گفت عدد ما خلق فی السماء الخ واحتمال دارد که لفظ ذلک گفته باشد بجای عدد ما خلق فی
السماء الی آخره والله اعلم والحمد لله مثل ذلک ولا اله الا الله مثل ذلک ولا حول ولا قوة الا بالله
مثل ذلک رواه الترمذی وابو داود وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن عمرو بن شعیب

عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سبح الله مائة بالغداة کسی که
بپاکی یاد کند خدا را وبگوید سبحان الله صد بار در بامداد ومائة بالعشی وصد بار در شبانگاه
کان کمن حج مائة حجة باشد همچو کسی که حج گذارده است صد حج این را از باب الحاق ناقص
بکامل میدارند از برای مبالغه در بیان فضل این عمل وبعضی گفته اند شاید که تضاعیف این
ثواب آن برسد با وجود دلالت دارد بر فضل ذکر خدا وکمال آن وفضل الله واسع
ومن حمد الله مائة بالغداة ومائة بالعشی وکسی که حمد گوید خدا را وبگوید الحمد لله صد بار
در بامداد وصد بار در شبانگاه کان کمن حمل علی مائة فرس فی سبیل الله باشد همچو کسی که
سوار کرده است مردم را بر صد اسب در راه خدا ومن هلل الله مائة بالغداة ومائة
بالعشی وکسی که تهلیل کند وبگوید لا اله الا الله صد بار در بامداد ودر شبانگاه کان کمن
اعتق مائة رقبة من ولد اسمعیل باشد مانند کسی که آزاد کرده صد برده را از اولاد اسمعیل اختلاف
است علما را در استرقاق عرب بعضی میگویند که در مشرکان ایشان یا قتل است یا اسلام
واین حدیث مثبت قول اول است یا تواند که کسی بظلم یا نادانسته اسیر واسترقاق کرده باشد
وبعضی گفته اند این مبالغه است ومن کبر الله مائة بالغداة ومائة بالعشی وکسی که
بزرگی یاد کند خدا را وبگوید الله اکبر صد بار در بامداد ودر شبانگاه لم یأت فی ذلک الیوم
احد باکثر مما اتی به الا من قال مثل ذلک نیارد در آن روز هیچ یکی عملی بیشتر از آنچه آورده
آن کس مگر کسی که گفته است مثل آن او زاد علی ما قال یا زیاده کرده بر آن درین حدیث مثل
آنچه گذشت در فصل اول در حدیث ابی هریره رضی الله عنه سخن است رواه الترمذی وقال
هذا حدیث حسن غریب وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم التسبیح نصف المیزان سبحان الله گفتن نیم ترازوی اعمال است یعنی تسبیح یک طرف
وتمامه اعمال دیگر طرف دیگر والحمد لله یملأه والحمد لله گفتن پر میکند میزان را یعنی حمد تمام میزان را
پر میکند وفاضلتر است از سبحان الله زیرا که حمد شکر است بر نعمتهای خدا وشکر مستجلب مزید است
پس ثواب وی اکثر واوفر باشد وتواند که مراد آن باشد که وی معادل ومساوی سبحان الله
است نصف آن ونصف این وبهر دو میزان پر میشود والله اعلم ولا اله الا الله لیس لها
حجاب دون الله نیست مر این کلمه را پرده فرود خدا حتی تخلص الیه تا آنکه میرسد بسوی
خدا ودر راه محجوب وموقوف نمیماند زیرا که این توحید حق است وتوحید حق با حق است

رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب لیس اسناده بالقوی وعن ابی هریرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ما قال عبد قط نگفت هیچ بنده لا اله الا الله مخلصا بوجه
اخلاص در توحید قط هرگز الا فتحت له ابواب السماء مگر آنکه گشاده شد مر آن بنده را درهای
آسمان حتی تفضی الی العرش تا آنکه میرسد بعرش که مقام کبریا و عظمت حق است کنایت
از رسیدن او بسوی خدا چنانکه در حدیث سابق گذشت ما اجتنب الکبائر مادام که پرهیز کند
گناهان کبیره را و یکسو شود از آن و تقیید باجتناب کبار از برای سرعت قبول و وصول است
زیرا که ایمان بی عمل ناقص و مخل بوجود اخلاص است قوله تعالی والعمل الصالح یرفعه رواه الترمذی
وقال هذا حدیث غریب وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقیت
ابراهیم گفت آنحضرت پیش آمدم ابراهیم را لیلة اسری بی در شب اسری که مرا از مسجد حرام
بمسجد اقصی بردند که شب معراج بود یا محمد اقرئ امتک منی السلام پس گفت ابراهیم علیه السلام
ای محمد بخوانان امت خود را از جانب من سلام اقرا بفتح همزه و کسر را است از اقرا بمعنی ازین
خوانانیدن و در بعضی نسخ اقرأ بکسر همزه و فتح را از قرائت یعنی بخوان و بگو امت خود را
سلام و تحقیق این لفظ در جای دیگر از کتاب کرده شده است واخبرهم ان الجنة طیبة
التربة و خبر ده ایشان را که بهشت خاک او خوش و پاک است وعذبة الماء و شیرین خوش
آب او وانها قیعان و خبر ده که بهشت یعنی زمینهای او در اصل هموار است خالی از
درختان که نبت نبات در وی وان غراسها و خبر ده که درختان نهالهای این کلمات است
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یعنی درختان بجزای اعمال مردم در آنجا
نشانده میشود هر کلمه از کلمات کسی که میگوید درختی در بهشت برای وی می نشانند و چون درختان نباشد
بجزای این کلماتند گویا عین این کلماتند قیعان جمع قاع زمین هموار و زمینی که رستنیها در وی
و غرس درخت نشاندن و غراس نهال رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب اسنادا
وعن یسیرة بضم تحتانیه اولی و سکون ثانیه و فتح مهمله و بهمزه مضمومه بجای یا نیز میگویند بنت یاسر
صحابیه است وکانت من المهاجرات و بود این زن از زنانی که هجرت کرده از مکه بمدینه و بعضی
میگویند از انصاریات است و قول اول صحیح تر است قالت گفت یسیره قال لنا رسول الله
گفت ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علیکن بالتسبیح والتهلیل والتقدیس بر شما باد
ای جماعه زنان که یاد کنید خدا را به نزاهت و پاکی بگفتن سبوح قدوس رب الملائکة والروح و یا گفتن

فقال له

سبحان الملک القدوس

سبحان الملک القدوس یا آنچه در معنی اوست کذا قالوا واعقدن بالانامل و عقد کنید
و گره زنید بر انگشتان یعنی بشمارید آنها را و اهل حساب عقد با است موضوع از برای اعداد و مشهور
میان ایشان فانهن مسئولات زیرا که بدرستی که انامل یا اصابع پرسیده میشوند روز قیامت
از آنچه کسب میکنند مستنطقات بفتح طا طلب نطق کرده شده و گویا گردانیده میشوند چنانچه
تمامه اعضا و جوارح گویا میگردند و گواهی میدهند بر ایشان ولا تغفلن فتنسین الرحمة
غافل مباشید ای زنان از ذکر خدا و تسبیح و تقدیس و تهلیل پس فراموش کرده شوید از رحمت
و تنسین بلفظ معلوم نیز روایت است یعنی فراموش کنید رحمت را رواه الترمذی و ابوداود الفصل
الثالث عن سعد بن ابی وقاص قال جاء اعرابی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
گفت سعد بن ابی وقاص آمد بادیه نشینی نزد آنحضرت پس گفت علمنی کلاما اقوله بیاموز مرا
کلامی و ذکری و دعائی که بگفته باشم من آن را فقال قل پس گفت آنحضرت بگو لا اله الا الله
وحده لا شریک له الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا سبحان الله رب العالمین لا حول
ولا قوة الا بالله العزیز الحکیم و در روایتی العلی العظیم قال فهؤلاء لربی فما لی گفت اعرابی
این ذکر بار خدا است و حمد و ثنای اوست پس چیست برای من که دعا کنم برای خود و خیر خواهم
برای خود بدان فقال قل پس گفت بگو اللهم اغفر لی وارحمنی واهدنی وارزقنی وعافنی شک
الراوی فی عافنی شک کرده است راوی در عافنی که هست یا نیست رواه مسلم وعن
انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر علی شجرة یابسة الورق آنحضرت گذشت بر درخت
خشک برگ فضربها بعصاه پس زد آن درخت را بچوبیکه در دست آنحضرت بود فتناثر الورق
پس افتادند و پراکنده شدند برگها فقال ان الحمد لله وسبحان الله ولا اله الا الله والله
اکبر تساقط ذنوب العبد پس گفت آنحضرت گفتن این کلمات می افکند گناهان بنده را میریزد
گناهان کما یتساقط ورق هذه الشجرة چنانکه میریزد برگهای این درخت رواه الترمذی وقال
هذا حدیث غریب وعن مکحول قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثر من قول لا حول و
لا قوة الا بالله روایت کرد مکحول شامی که از مشاهیر اکابر تابعین است از ابی هریره
رضی الله عنه که گفت گفت مرا آنحضرت بسیار گو لا حول ولا قوة الا بالله زیرا که درین است
از جمله نفی قوت و توانائی وی که مانع است از سلوک طریق فنا و توکل شیخ ابوالحسن شاذلی گفت
صحبت داشتم در سیاحت خود با مردی پس وصیت کرد مرا او گفت نیست در اقوال چیزی معین تر

ومحروم کرده شوید

عن ابی هریرة قال قال

و معتبر تر بر افعال از قول لا حول و لا قوة الا بالله و نیست در افعال چیزی محمد تر و معین تر از گریختن بسوی خدا و اعتصام بفضل وی و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم انتهی فانها کنز من کنوز الجنة پس بدرستی که این کلمه گنجی از گنجهای بهشت است قال مکحول فمن قال گفت مکحول پس کسی که بگوید لا حول و لا قوة الا بالله نیست حیلت و باز گشتن از معصیت و قدرت و توانایی بر طاعت مگر بتوفیق خدا و لا منجا من الله الا الیه و نیست رستگاری و گریز از خدا مگر بسوی او و در بعضی روایات و لا ملجا نیز زیاده کرده اند و منجا مقصور است و ملجا مهموز کشف الله عنه سبعین بابا من الضر ادناها الفقر گشاده کند و دور گرداند خدا تعالی از آن کس هفتاد در از گزند که کمترین آن هفتاد در فقر است رواه الترمذی و قال هذا حدیث لیس اسناده بمتصل و گفته است این حدیثی است که نیست اسناد وی متصل و مکحول لم یسمع عن ابی هریرة زیرا که مکحول نشنیده است از ابی هریره در کاشف ذهبی گفته که مکحول روایت میکند از عایشه و ابی هریره رضی الله عنهما بطریق ارسال و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا حول و لا قوة الا بالله دواء من تسعة و تسعین داء ایسرها الهم این کلمه داروست از نود و نه درد که آسان ترین آن دردها اندوه است مراد دردهای باطنی است از گرفتاری نفس و بند خود بینی و خود پرستی و شرک خفی یا عام باطنی و ظاهری و هذا الظهر و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا ادلک علی کلمة من تحت العرش من کنز الجنة و هم از ابی هریره است رضی الله عنه که گفت گفت آنحضرت آیا راه نمایم ترا بر کلمه که نازل شده است از زیر عرش که مقام خاص کبریا و عظمت و قدرت حق سبحانه است که آن کلمه از گنج بهشت است آن کلمه کدام است لا حول و لا قوة الا بالله یقول الله تعالی میگوید خدا تعالی یعنی در وقتی که میگوید بنده این کلمه را اسلم عبدی و استسلم اسلام آورد و انقیاد و طاعت کرد بنده من باعتقاد و اخلاص و استسلم و تفویض کرد امر خود را یا امور کاینات را بسوی من و بعضی گفته اند اسلم و استسلم بیکمعنی است و مقصود از تکریر تاکید و تقریر است رواهما البیهقی روایت کرد این هر دو حدیث را بیهقی فی الدعوات الکبیر و عن ابن عمر انه قال سبحان الله هی صلوة الخلایق این کلمه صلوة تمامه خلق و عبادت ایشان است زیرا که خلایق همه به تسبیح و تنزیه الهی قایل و ناطق اند چنانکه فرمود و ان من شیء الا یسبح بحمده و جای دیگر شکر نعمت الهی میگوید و لا اله الا الله کلمة الاخلاص و لا اله الا الله کلمه اخلاص و توحید است و الله اکبر تملا ما بین السماء و الارض و الله اکبر

پر میکند چیزی را که میان آسمان و زمین است زیرا که کبریا و عظمت الهی همه را محیط و شامل است و توانند که ما بین السماء و الارض کنایت از تمامه عالم باشد و اذا قال العبد و وقتی که میگوید بنده لا حول و لا قوة الا بالله قال الله تعالی میگوید خدا تعالی اسلم و استسلم اسلام آورد و استسلام کرد بنده من رواه رزین

باب الاستغفار و التوبة

استغفار در لغت طلب غفر بمعنی ستر و در شرع طلب پوشیدن گناه و بخشیدن آن و توبه در لغت بمعنی رجوع از معصیت و پشیمان شدن از آن با صدق عزم بر آنکه باز نگردد و توبه را گاهی بحق تعالی اسناد کنند و گویند تاب الله علیه بمعنی رجوع برحمت و توفیق توبه یا رجوع از تشدید بتخفیف یا از حظر باباحت و از سید الطایفه حضرت جنید بغدادی پرسیدند که توبه چیست فرمود فراموش کردن گناه یعنی چنان حلاوت گناه از دل بر آید که بمنزله آن شود که نمیشناسد گناه را و از سهل تستری پرسیدند که توبه چیست گفت توبه آنست که فراموش نکند گناه را کذا فی التعرف و در شرح تعرف گفته که سهل اشارت کرد باحوال مریدان از جهة خوف عقوبت و فرط مجاهدت ایشان و جنید اشارت بتوبه محققین کرد که ذکر ذنوب ذنوب نمیکنند بجهة غلبه عظمت خدا بر دل ایشان و دوام ذکر ایشان مر او را چه ذکر جفا در حال وفا قبیح است و بعضی گفته اند مراد به نسیان ترک عود است

الفصل الاول

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم والله انی لاستغفر الله و اتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مرة فرمود آنحضرت بخدا سوگند بدرستی که من هر آینه استغفار میکنم خدا را و توبه میکنم بسوی وی در روز بیشتر از هفتاد بار رواه البخاری و عن الاغر بفتح همزه و غین معجمه مفتوحه و تشدید را المزنی بضم میم و فتح زای منسوب بمزینه که قبیله مشهور است از عرب صحابی است معدود است در اهل کوفه و بعضی گفته اند در اهل بصره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انه لیغان علی قلبی بدرستی که هر آینه پرگرد میشود بر دل من و غین غیم است بمعنی ابر فی الصراح غین ابر و تیرگی و بعضی گفته اند غین ابر رقیق را گویند و انی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة و بدرستی که من هر آینه استغفار میکنم خدا را در روزی صد بار رواه مسلم بدانکه علما و عرفا در بیان معنی این حدیث در یافت سر این حیران اند و سزاوار است مر ایشان را که حیران شوند و توقف کنند زیرا که مجال نیست هیچ یکی را که بداند حقیقت قلب مصطفوی را و احوالی که عارض میگردد بر آن

وهرچه در وی گفته اند و بگویند همه بظن و تخمین است اگرچه دعوی کشف و یقین کنند مگر آنکه
در بواطن بعضی از محققین عارفین از نور مبین آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرتو افتد
والله اعلم پس بعضی از علما گفته اند که این از جهة غم و اندوه امت بود در مبدا و معاد
و از آنچه مطلع شده بود از احوال ایشان بعد از خود و استغفار هم بر ایشان بود اما لفظ
اتوب الیه که در حدیث سابق گذشت اباکوثر از همین دارد و همچنین حدیث آینده
که یا ایها الناس توبوا الی الله فانی اتوب الی الله فی الیوم مائة مرة فافهم مگر آنکه طلب توبه و توفیق
آن باشد مر ایشان را و بعضی میگویند که برای چیزی بود که مشتغل بود آنحضرت بدان از نظر کردن
در کار و بار امت و مصالح ایشان بدعوت و ارشاد و هدایت و محافظه ازواج و اکل و شرب
و محاربه اعدای دین تا جهان میشود که گویا شاغل است از کمال جمعیت و حضور اگرچه اعظم
طاعت و اشرف عبادات بود از جهة علو مقام و رفعت درجه وی و تفرد وی صلی الله علیه
وسلم بپروردگار و خلوص قلب و همت وی از هرچه ما سوای وست و این را گناهی می دید
و از آن استغفار میکرد چنانکه گفته اند حسنات الابرار سیئات المقربین و بعضی
از صوفیه گفته اند که این غین انوار بود نه غین اغیار و این اشارت است بآنچه بعضی
از عرفا گفته اند کشف کرده میشود بر قلب شریف وی صلی الله علیه وسلم در هر ساعت از انوار
صفات حق و ترقی میکرد در هر آن در این تجلیات و میشمرد مرتبه تحت را بعد از ترقی
بدرجه فوق بمثابه ذنب که استغفار کرده میشود از آن و همچنین بود حال قلب شریف وی دایم
و انوار صفات همه حجاب ذات اند غایتش آنکه حجاب نورانی اند و باین اشارتست بقول وی
صلی الله علیه وسلم ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة و ارفع کلام در همین مقام قول
اصمعی است در وقتی که پرسیده شد از معنی این حدیث گفت ای سایل اگر از قلب دیگری
میپرسیدی میگفتم و بیان میکردم آنچه میدانستم اما از حال قلب مصطفی صلی الله علیه وسلم
دم نتوانم زد که حیثیت و حال وی از جمله متشابهات است که در آنجا دم نتوان زد و شیخ
توربشتی میگوید رحمة الله علیه که خدا اخیر دهاد اصمعی را در رفتن وی بر نهج ادب و اجلال
و اعظام وی شان دلی را که موقع وحی و منزل فرود آمدن الست بعد از آن میگوید که
درین مسلک بدو روش میرویم یکی آنکه گوییم هر گاه قلب مصطفوی صلی الله علیه وسلم تمامترین و
کاملترین و روشنترین دلها بود و اعتنا و اهتمام داشت با وجود آن بتشریع ملت و تاسیس سنت ناچار

نبی صلی الله علیه وسلم

اورا از فرود آمدن

اورا از فرود آمدن مرتبه ترخص و التفات ببعض حظوظ نفس و ممتحن بود باحکام بشریت
و چون ارتکاب میکرده میگرفت زود و میشد بد چیزی از آنها که ورث آن بوی از جهة
کمال رقت و فرط نورانیت چه شی چندان که رقیقتر و صافتر شود تاثیرات بروی ظاهرتر
و پیداتر و آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگاه چیزی از آن می دریافت آنرا از جمله گناهان میشمرد
و از آن استغفار میکرد و ازین باب بود استغفار وی نزد بیرون آمدن از متوضا میگفت صلی
الله علیه وسلم غفرانک از آنکه فقدان ذکر لسانی دوم آنکه خدا تعالی جناب او برگزید او را از رعایت کمال
و فرستاد بر ایشان جهت خواست که باقی دارد در میان ایشان تا منتفع شوند بوی
تا آن زمان که بتمام و کمال رسد مهم ارشاد و هدایت و تکمیل و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اگر گذاشته میشد بر آنچه وی در آنچه بود از حضور و تجلیات الهیه فراغ و فرصت نمی یافت
برای تعریف جاهل و تعلیم جاهل پس تقاضا کرد حکمت الهیه که بر گماشت نوعی از احتجاب و
استتار بر قلب شریف وی تا مشغول گردد باین عالم و تمامتر گردد حظ و انتفاع مردم از وی
اما وی صلی الله علیه وسلم نسبت بحال خود این را گناه می پنداشت و استغفار میکرد این
حاصل کلام توربشتی است و وجه اول راجح بوجهی است که سابق مذکور شد و وجه ثانی
نیز موجه است و طیبی نیز دو وجه از افادات شیخ الوقت شهاب الدین سهروردی قدس سره
نقل کرده که ثانی آن قریب ثانی دو وجهی است که توربشتی ذکر کرده و در رساله مرج البحرین این وجوه
مقرون بحسن تقریر و تحریر بیان نموده شده است و نزد این ضعیف سخن اصمعی از همه خوشتر است
والله اعلم **وعنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس توبوا الی الله ای
آدمیان توبه کنید و رجوع آرید بسوی خدا فانی اتوب الیه فی الیوم مائة مرة پس بدرستی که
من توبه میکنم بسوی وی تعالی در روزی صد بار رواه مسلم **وعن** ابی ذر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم فیما یروی عن الله روایت است از ابی ذر رضی الله عنه که
گفت آنحضرت در آنچه روایت میکند از خدا تبارک و تعالی انه قال که وی تعالی گفت
یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی ای بندگان من بدرستی که من حرام گردانیده ام
ظلم را بر نفس خود یعنی سلب کرده ام آنرا از ذات خود کنایت است از تنزیه و تقدیس
وی تعالی از آن و ذکر تحریم از جهة مشاکلت است بقول او که فرمود و جعلته بینکم محرما و گردانیده ام
ظلم را در میان شما حرام کرده شده فلا تظالموا پس ظلم نکنید بر یکدیگر و تجاوز نکنید از حد اعتدال

والانصاف یا عبادی کلکم ضال الا من هدیته ای بندگان من همه شما گمراه اید مگر آنکه راه نمودم
من او را فاستهدونی اهدکم پس طلب هدایت کنید از من تا هدایت کنم من شما را یا عبادی
کلکم جائع الا من اطعمته فاستطعمونی اطعمکم ای بندگان من همه شما گرسنه اید مگر کسی که طعام
بخورانم من او را پس طلب طعام کنید از من اطعام کنم شما را یا عبادی کلکم عار الا من کسوته
فاستکسونی اکسکم ای بندگان من همه شما برهنه اید مگر کسی که جامه بپوشانم من او را پس طلب
کسوت کنید از من تا کسوت دهم شما را یعنی همه از من است چه نعمت دینی که هدایت است
و چه نعمت دنیاوی که طعام و جامه است لیکن اول مخصوص است ببعضی و ثانی عام است همه را
پس متوجه نشود سوال که چیست معنی استثنا در الا من اطعمته والا من کسوته و حال آنکه آن همه را ثابت است
و هیچکس محروم نیست از آن و طیبی گفته است که مراد با طعام و کسوت بسط در رزق و اغنا
فافهم یا عبادی انکم تخطئون بضم تا و سکون خا و کسر طا باللیل والنهار وانا اغفر
الذنوب جمیعا ای بندگان من بدرستی که شما گناه میکنید شب و روز و من می آمرزم
گناهها را همه فاستغفرونی اغفر لکم پس طلب آمرزش کنید از من تا بیامرزم شما را
یا عبادی انکم لن تبلغوا ضری فتضرونی ای بندگان من بدرستی که شما هرگز نمیرسید گزند مرا
تا آنکه گزند رسانید مرا یعنی بمعصیت و ضر گزند رسانیدن بضم ضاد و فتح آن ضد نفع
بفتح مصدر است و بضم اسم کذا فی القاموس ولن تبلغوا نفعی فتنفعونی و هرگز نمیرسید
سود مرا تا سود رسانید یعنی بطاعت یعنی در معصیت بندگان زیانی و نقصانی
بدرگاه صمدیت حق نمیرسد و در طاعت ایشان وی کمالی نه بلکه سود و زیان ایشان است
یا عبادی لو ان اولکم وآخرکم وانسکم وجنکم ای بندگان من اگر این باشد که اول شما
و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما کانوا علی اتقی قلب رجل واحد منکم باشند بر پرهیزگارترین
دل یک مردی از شما یعنی فرض کرده شود دل یک کس از شما که متقی ترین دلها باشد و شما همه بر آن
صفت باشید ما زاد ذلک فی ملکی شیئا زیاده نمیکند آن در ملک و پادشاهی من
چیزی را یا عبادی لو ان اولکم وآخرکم وانسکم وجنکم کانوا علی افجر قلب رجل واحد منکم
ما نقص ذلک من ملکی شیئا ای بندگان من اگر باشد اینکه اول شما و آخر شما و آدمیان شما
و جنیان شما باشند بر بی فرمانی کننده و گناه کننده ترین دل یک مرد از شما کم نکند آن از ملک
من چیزی را یا عبادی لو ان اولکم وآخرکم وانسکم وجنکم قاموا فی صعید واحد ای بندگان من

اگر باشد

اگر باشد اینکه اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما بایستند در یک زمین
فسألونی پس سوال کنند مرا و بخواهند هر چه خواهند فاعطیت کل انسان مسألته
پس بدهم هر آدمی را خواست او را ما نقص ذلک مما عندی کم نگرداند آن دادن از آنچه
نزد من است از نعمت الا کما ینقص المخیط اذا ادخل البحر مگر چنانکه کم میگرداند سوزن
یعنی از آب دریا چون در آورده شود در دریا یا عبادی انما هی اعمالکم احصیها علیکم ای بندگان من
نیست آن عملهای نیک و بد مگر عملهای شما که میدانم و میشمارم بر شما ثم اوفیکم ایاها
پس تمام میدهم شما را جزای آن اعمال فمن وجد خیرا فلیحمد الله پس کسی که بیابد نیکی یا نیک
در عملهای خود پس باید که شکر کند و ثنا گوید خدا را که توفیق آن داد و جزای خیر بر آن مترتب
گردانید ومن وجد غیر ذلک فلا یلومن الا نفسه و کسی که بیابد غیر نیکی را در عملهای
خود پس باید که نکوهش نکند مگر نفس خود را که بشومی آن بجزای بد رسید رواه مسلم وعن
ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان فی بنی اسرائیل رجل
قتل تسعة وتسعین انسانا بود در بنی اسرائیل مردی که کشت نود و نه آدمی را
ثم خرج یسأل پس بیرون آمد در حالی که میپرسید مردم را از قبول توبه خود یا سوال میکند
مغفرت را از خدا و استغفار میکند و معنی اول انسب و انصف است بقول وی فاتی
راهبا فسأله فقال اله توبة پس آمد راهبی را پس پرسید او را یا جست مراد او را توبه و قبول
می افتد از وی توبه و در بعضی نسخ الی توبة آیا مرا توبه هست و این اگر چه بجهة معنی ظاهرتر است
اما اول از حیثیت روایت صحیح است قال لا گفت راهب نیست ترا توبه فقتله
پس کشت آن مرد راهب را وجعل یسأل و در استاد که سوال میکند مردم را فقال له
رجل ائت قریة کذا وکذا پس گفت مر او را مردی بیا قریه چنین و چنین را که محل رحمت است
و در بعضی روایات آمده که در وی عالمی است یعنی در وی کسی هست که حل اشکال تو
خواهد کرد فادرکه الموت پس دریافت او را امارات و علامات مرگ یعنی مرگ
وی در رسید فناء بصدره نحوها پس میل کرد آن مرد بسینه خود بجانب آن قریه یعنی در آن
حالت در وقت رسیدن مرگ سینه را بر زمین کشید و بآنجانب رفت نوعی میل کرد
و نگرانی بر خواستن فاختصمت فیه ملائکة الرحمة وملائکة العذاب پس پیکار کردند و نزاع
نمودند در شان آن مرد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت بر آن شدند که وی مرحوم

ومغفور است وفرشتگان عذاب بر آن آمدند که مغضوب ومعذب است
فَاَوْحَى اللهُ اِلَى هٰذِهِ اَنْ تَقَرَّبِي پس وحی فرستاد خدایتعالی بسوی این قریه که متوجه شده بود
بجانب آن نزدیک شو بمیت وَاِلَى هٰذِهِ اَنْ تَبَاعَدِي ووحی فرستاد بسوی این قریه
ظالمه که وی از آن هجرت کرده بود که دور شو از میت فَقَالَ قِيسُوا مَا بَيْنَهُمَا پس گفت خدایتعالی
فرشتگان را اندازه کنید وبپیمایید مسافتی را که میان دو قریه است بنسبت میت که کدام
ازین دو نزدیکتر است فَوُجِدَ اِلَى هٰذِهِ اَقْرَبَ بِشِبْرٍ پس یافت شد میت بسوی این قریه رحمت
نزدیکتر بیک بدست فَغُفِرَ لَهُ پس آمرزیده شد مر اورا ودرین حدیث کمال مبالغه است وسعت
رحمت الهی وامیدواری مغفرت وی تعالی وآن بصدق نیت او بود در توبه واستغفار مُتَّفَقٌ
عَلَيْهِ وَعَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَمْ
تُذْنِبُوا لَذَهَبَ اللهُ بِكُمْ سوگند بخدایی که بقای ذات من است بقدرت اوست
اگر گناه نکنید شما هر آینه ببرد خدایتعالی شما را وَلَجَاءَ بِقَوْمٍ يُذْنِبُونَ وبیارد می آرد قومی را که
گناه کنند فَيَسْتَغْفِرُونَ اللهَ پس طلب آمرزش کنند از خدا فَيَغْفِرُ لَهُمْ پس بیامرزد
مر ایشان را مقصود بیان عفو ومغفرت الهی سبحانه است گناهان را از برای اظهار مقتضای
اسم عفو وغفور **نظم** گر جرم ز بندگان نیاید عفو تو جمال کی گشاید وتا رغبت کنند در توبه
واستغفار نه حث بر ذنوب وعدم مبالات بدان زیرا که خدایتعالی نهی کرده است از
ذنوب وفرستاده پیغمبرانرا تا بازدارند از آن فافهم وبالله التوفیق رَوَاهُ مُسْلِمٌ
وَعَنْ اَبِي مُوسَى قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ اللهَ يَبْسُطُ يَدَهُ بِاللَّيْلِ لِيَتُوبَ
مُسِيءُ النَّهَارِ بدرستی که خدایتعالی فراخ میکرداند دست رحمت خود را بشب تا توبه
کند بدی کننده روز وَيَبْسُطُ يَدَهُ بِالنَّهَارِ لِيَتُوبَ مُسِيءُ اللَّيْلِ وفراخ میکند دست
خود را بروز تا توبه کند بدی کننده شب وبسط ید کنایت است از توسعه در عفو آن
واظهار کرم حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا تا آنکه برآید آفتاب از جانب مغرب خود
که در آن وقت در بای توبه بسته گردد وبیان این در اواخر کتاب در بیان علامات ساعت
بیاید رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ الْعَبْدَ
اِذَا اعْتَرَفَ بدرستی که بنده وقتی که اقرار میکند یعنی بگناه خود ثُمَّ تَابَ بعد توبه میکند
ورجوع مینماید بدرگاه رحمت حق تَابَ اللهُ عَلَيْهِ قبول میکند خدایتعالی توبه اورا ورجوع میکند

برحمت بروی مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ
تَابَ قَبْلَ اَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا تَابَ اللهُ عَلَيْهِ کسی که توبه کند پیش از آنکه طلوع
کند آفتاب از مغرب خود توبه کند خدایتعالی بر وی وقبول توبه واجبست بفضل الهی وکرم وی
رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ اَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَلّٰهُ اَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ
عَبْدِهِ حِينَ يَتُوبُ اِلَيْهِ هر آینه خدایتعالی سخت تر است از روی شادمانی بتوبه بنده خود
ورضای وی تعالی از بنده هنگامی که توبه میکند بنده ورجوع میکند بسوی خدایتعالی
مِنْ اَحَدِكُمْ كَانَتْ رَاحِلَتُهُ بِاَرْضِ فَلَاةٍ از یکی از شما که بود شتر سواری وبارکش وی در
زمین دشت فَانْفَلَتَتْ مِنْهُ پس رمید وگریخت راحله وی از وی وَعَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ
وبر آن راحله بود خورش وی وآب وی فَاَيِسَ مِنْهَا پس ناامید شد آنکس از آن
راحله فَاَتَى شَجَرَةً پس آمد آنکس درختی را فَاضْطَجَعَ فِي ظِلِّهَا پس پهلو نهاد در سایه
آن درخت بسبب کوفت وملالت وی قَدْ اَيِسَ مِنْ رَاحِلَتِهِ در حالیکه بتحقیق ناامید شده
است از راحله خود فَبَيْنَمَا هُوَ كَذٰلِكَ اِذْ هُوَ بِهَا قَائِمَةً عِنْدَهُ پس در اثنای آنکه آنکس
همچنین بر پهلو افتاده بود ناگاه آنکس متلبس وحاضر است براحله در حالتی که ایستاده است
نزد وی فَاَخَذَ بِخِطَامِهَا پس گرفت مهار راحله را ثُمَّ قَالَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ پس گفت آنکس از
سختی شادمانی اَللّٰهُمَّ اَنْتَ عَبْدِي وَاَنَا رَبُّكَ خداوندا تو بنده منی ومنم خداوند تو
اَخْطَاَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ خطا کرد آنکس از سختی فرح وگفت تو بنده منی ومن پروردگار توام بجای
آنکه باید گفت تو پروردگار منی ومنم بنده تو مقصود بیان شدت رضای حق وتشبیه آنست
بفرح شخصی که گم شده وگریخته خود را یابد وبنده گناهکار بنده گریخته از پروردگار است وتوبه
حکم باز آوردن وباز یافتن دارد فافهم رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ عَبْدًا اَذْنَبَ ذَنْبًا بدرستی که بنده از بندگان کرد گناهی
فَقَالَ رَبِّ اَذْنَبْتُ فَاغْفِرْهُ پس گفت آن بنده ای پروردگار من گناهی کرده ام پس بیامرز
این گناه را فَقَالَ رَبُّهُ پس گفت پروردگار او یعنی با ملائکه اَعَلِمَ عَبْدِي اَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ
وَيَاْخُذُ بِهِ آیا دانست بنده من که مرا پروردگاریست که می آمرزد گناه را ومیگیرد بگناه
غَفَرْتُ لِعَبْدِي آمرزیدم مر بنده خود را بهمین علم ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللهُ پس درنگ کرد
آن بنده در گناه کردن مدتی که خواسته بود خدا ثُمَّ اَذْنَبَ ذَنْبًا پس کرد گناه بار دیگر فَقَالَ رَبِّ

اذنبت ذنبا فاغفره پس گفت آن بنده درین بار نیز ای پروردگار گناه کردم پس بیامرز
این گناه را بار دیگر فقال پس گفت پروردگار درین بار نیز اعلم عبدی ان له ربا
یغفر الذنب ویاخذ به غفرت لعبدی ثم مکث ما شاء الله ثم اذنب ذنبا
فقال رب اذنبت ذنبا آخر فاغفره لی در مرتبه آخر ولی زیاده است و در بعضی نسخ
در اول نیز و در دوم آخر ولی نیز موجود است و در نسخ مصححه همین مقرر است که ذکر کردم
فقال اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب ویاخذ به غفرت لعبدی فلیفعل ما شاء پس بکو بنده
هرچه میخواهد از گناهان مادام که استغفار آرد و مقصود بیان فضیلت استغفار است و تاثیر
وی در غفران نه امر بکناه متفق علیه وعن جندب بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح
آن نام ابوذر غفاریست که از اکابر صحابه و زهاد ایشان است و جندب نام بعضی صحابه دیگر
هست و ظاهر آنست که مراد اینجا ابوذر باشد والله اعلم ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم حدث ان رجلا قال والله لا یغفر الله لفلان روایت است از جندب که آنحضرت
حکایت کرد که مردی گفت بخدا سوگند نمی آمرزد خدای تعالی مر فلان را ظاهرا آن مرد فاسق
مصر بود و این مرد سخن فضول گفت و سوگند خورد که خدای تعالی او را نمی آمرزد وان الله تعالی
قال و بدرستی که خدای تعالی گفت من ذا الذی یتالی علی ان لا اغفر لفلان کیست آنکه
سوگند میخورد بر من که من نمی آمرزم فلان را و تالی بهمزه و کسر لام مشدده و ایلا سوگند خوردن
فانی قد غفرت له پس بدرستی که بتحقیق آمرزیدم مر فلان را واحبطت عملک و باطل کردم
عمل ترا خطاب با آن مرد است که گفت خدای تعالی نمی آمرزد فلان را یا مراد این عمل است که سوگند
خورد یعنی دروغ گو ساختم ترا و باطل گردانیدم سوگند ترا و بیامرزیدم او را او کما قال
یا چنانکه گفت راوی یا آنحضرت این عبارت را در جائی میگویند که راوی را لفظ حدیث بعینه
محفوظ نمانده است رواه مسلم و در این حدیث زجر است مر کسی که بر شخصی حکم کند بعدم مغفرت
نظم
اگرچه فاسق و بدکار باشد شاید که مولی تعالی او را ببخشد و این را بگیرد و ازینجا گفته است
ناامیدم مکن از سابقه روز ازل تو چه دانی که پس پرده که خوبست و که زشت وعن
شداد بشین معجمه و دال اول مشدده بن اوس بفتح همزه و سکون واو صحابی انصاری برادر زاده
حسان بن ثابت است او را و پدر او را صحبت است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
سید الاستغفار ان تقول افضل استغفار آنست که بگوئی تو اللهم انت ربی خداوندا تو ئی

لفلان ۴

پروردگار من

پروردگار من لا اله الا انت نیست معبودی بحق مگر تو خلقتنی و انا عبدک بیافریدی
تو مرا و من بنده توام و انا علی عهدک و وعدک و من ثابت و دایم بر عهد عبودیت
که با تو بسته ام و وعده که با تو کرده ام اگرچه وفای آن از من نمی آید یا عهدی و وعده که تو بفضل
و کرم خود برای اهل ایمان و طاعت کرده پس مستقیمم و متعهدم بر عهد تو و مصدقم بوعده تو و دل بسته
و بر در امید نشسته ام اگرچه طاعتی چنانکه باید از من نمی آید ما استطعت آنقدر که استطاعت
دارم و می توانم نه آنچنانکه لایق درگاه تو باشد و ادای حق تو توانم کرد که آن مقدور بشر نیست
و از طاقت بیرون است اعوذ بک من شر ما صنعت پناه میجویم بتو از بدی آنچه کرده ام
از گناهان بلکه ازین طاعت صوری که میکنم که از معنی حسن و احسان خالیست و متضمن دعوی
حول و قوت است نعوذ بالله من ذلک ابوء لک بنعمتک علی اعتراف میکنم برای تو بتواتر
فیضان نعمت تو بر من و ابوء بذنبی و اعتراف میکنم بدوام و استمرار وجود گناه خود و تقصیر از
شکر نعمتهای تو و این معنی دایم است بی انقطاع وجود نعمت از جانب مولی و صدور گناه از بنده
و در اخبار آمده است که پروردگار تعالی میگوید که ای بنده تا کی خیر و نعمت من بتو نازل باشد
و شر و کفران از تو بسوی من صادر گردد من تحبب و تودد میکنم بسوی تو با آنکه بی نیازم از تو
و تو دشمنی میورزی بمن بمعصیت و بی فرمانی کردن با آنکه محتاجی بمن فاغفر لی پس بیامرز مرا فانه
لا یغفر الذنوب الا انت پس بدرستی که نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو و درین نهایت عجز و عبودیت
و نهایت ذلت و افتقار و انکسار است و لهذا سید الاستغفار نام کردند از جهت اجتماع معانی
آن در وی و سید قوم رئیس و مقدم را گویند که همه را در حوائج و رجوع در امور بوی باشد و حاصل
معنی استغفار آنست که بنده باید که همیشه نظر بر گناهان و تقصیرات خود دارد و فقیر صرف و محتاج
محض باشد زیرا که اگر تفتیش کند عیوب نفس خود را و معلولیت عمل خود را داند که صلاحیت قربت درگاه حق
و قابلیت قبول ندارد و با این بضاعت و کالا نجات از عذاب نتوان خرید چه جای حصول
ثواب و نعم ما قال نظم طاعت ناقص من موجب غفران نشود راضیم گر مدد علت عصیان
نشود نظم وقال آخر گر طاعت خود نقش کنم بر نانی وان نان بنهم پیش سگی بر خوانی وان سگ سالی
گرسنه در زندانی از ننگ بر آن نان ننهد دندانی رحم الله قایله و اگر فرضا عملی خالص کرده
و حالی صحیح شود و وقتی صافی گردد منت و فضل الهی را مشاهده کند و از خود نداند و بدان مغرور
نگردد و خود را اهل و مستحق آن نداند پس بنده دایم در دیدن عیوب نفس خود و عمل خود و رویت

منت و فضل خداست و این از اجل معارف و الفتح و اسلم احوال است برای بنده
و با وجود آن متمسک بوعده حق و مستوثق بعهد وی باشد و علامت آن ثبات
و استقامت است بر وفای عهد عبودیت و ادای حق ربوبیت رزقنا الله تعالی
بعد از آن فضیلت این سید استغفار بیان میکند و میگوید قال گفت آنحضرت ومن قالها
من النهار پس کسی که بگوید این کلمات را در جزوی از روز موقنا بها در حالی که یقین دارنده و اعتقاد
دارنده است بآن فمات من یومه پس بمیرد همدران روز قبل ان یمسی پیش از آنکه شام کند
فهو من اهل الجنة پس آنکس از کسان بهشت است ومن قالها من اللیل وهو موقن بها فمات
قبل ان یصبح فهو من اهل الجنة و کسی که بگوید آنرا در جزوی از شب و حال آنکه وی یقین دارنده است
بدان پس بمیرد پیش از آنکه صبح کند پس وی از اهل بهشت است رواه البخاری الفصل
الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن آدم انک
ما دعوتنی ورجوتنی غفرت لک علی ما کان فیک گفت آنحضرت که گفت خدایتعالی
ای فرزند آدم بدرستی که مادام که دعا کنی تو مرا بآمرزیدن و امیدواری می آمرزم ترا بر هر عملی که
باشد در تو از گناهان ولا ابالی و باک ندارم ازینکه گویند چرا گناهکاری را که سزاوار عقاب
بود بخشیدی یا ابن آدم لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم استغفرتنی غفرت لک
ولا ابالی ای فرزند آدم اگر برسد گناهان تو بر آسمان و نواحی آن پس طلب آمرزش میکردی
تو مرا می آمرزم مر ترا و باک ندارم و عنان بفتح عین ابر و اضافت او بآسمان برای مبالغه در علو
و ارتفاع اوست و عِنان بکسر عین نیز روایت است یعنی آنچه ظاهر شود ترا از آسمان چون
بر داری سر خود را و بنگری بجانب آن و اعنان بمعنی نواحی جمع عنن نیز روایت است
یا ابن آدم انک لو لقیتنی بقراب الارض خطایا ای فرزند آدم بدرستی که اگر تو پیش آئی
مرا نزدیک به پری زمین از روی گناهان ثم لقیتنی لا تشرک بی شیئا پس پیش آئی
مرا در حالی که شریک نمیگردانی بمن چیزی را و کفر نمی ورزی بمن لاتیتک بقرابها مغفرة
هر آینه می آیم من ترا نزدیک به پری زمین از روی آمرزیدن یعنی هر مقدار که گناه کنی
تو بیامرزم بشرط ایمان بمن و قراب بضم و کسر چیزی که قریب مقدار چیزی باشد پس قراب
ارض قریب به پری زمین و در مشارق گفته که قراب بکسر ظرفیست مثل انبان که درو
در وی شمشیر با نیام و کاره و تازیانه و مانند آن نگاه دارند و توشه سوار که سبک باشد

نیز دارند

نیز دارند و بضم بمعنی قرب و در حدیث بضم است و بکسر نیز آمده انتهی رواه الترمذی
ورواه احمد والدارمی عن ابی ذر وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابن عباس
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال الله تعالی من علم انی ذو قدرة علی مغفرة
الذنوب غفرت له ولا ابالی روایت میکند ابن عباس رضی الله عنهما از آنحضرت
که گفت گفت خدایتعالی کسی که دانست که بدرستی که من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناهان
می آمرزم مر آنکس را و باک ندارم مالم یشرک بی شیئا مادام که شریک نگرداند بمن چیزی را
زیرا که چون میداند که وی تعالی قادر است بر آمرزیدن گناهان امید میدارد او را و هر که
امید میدارد کریم را محروم نمیگرداند او را با آنکه در ذکر قدرت ایمائی بجواز تعذیب نیز هست و وی
پس خوف نیز دارد و هر که بترسد قادر را رحم میکند او را و نیز این شخص مومن است بخلاف او صفات
و مومن مغفور است پس ذکر مالم یشرک در حکم تاکید است رواه فی شرح السنة وعنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من لزم الاستغفار جعل الله له من کل ضیق
مخرجا کسی که لازم گیرد استغفار را میگرداند خدایتعالی مر او را از هر تنگی بیرون شدن یا
جای بیرون شدن ومن کل هم فرجا و میگرداند او را از هر تنگی اندوه گشادی ورزقه من حیث
لا یحتسب و روزی میرساند او را از آنجا که گمان ندارد و امید ندارد زیرا که اگر ملازمت
کند استغفار را آمرزیده میشود مر او را گناهان پس در حکم متقی میباشد که هیچ گناه ندارد و حال متقی
این است که ذکر کرده شد رواه احمد وابو داود وابن ماجة وعن ابی بکر الصدیق رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اصر من استغفر اصرار نکرد کسی که استغفار کرد
وان عاد فی الیوم سبعین مرة و اگرچه باز گردد بمعصیت در روزی هفتاد بار اصرار دایم بودن
و مقیم شدن بر چیزی و اصرار بر گناه مذموم است و اصرار بر صغیره کبیره است پس میفرماید که هر که
استغفار میکند از اصرار میبر آید و بی استغفار مصر است و بعضی گفته اند حد اصرار
تکرار ذنب است چنانکه در دل خود بیباکی یابد پس با استغفار اصرار نبود رواه الترمذی و
ابو داود وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل بنی آدم خطاء اکثر فرزندان
آدم که در حکم کل اند خطا کننده اند و صیغه مبالغه باعتبار وجود کثرت است فی الجمله یا برای مبالغه
خطا کننده است و خطا ضد صواب و اثم و گناه و هر که هست از آدمیان جز انبیا صلوات
الله وسلامه علیهم که معصوم اند از خطا خالی نباشند و اگر خطا را شامل صغایر دارند بقول

مبدارده

کسی که صدور صغیره ازایشان جایز دانند انبیا صلوات الله علیهم نیز داخل این حکم باشند
وَخَیْرُ الْخَطَّائِیْنَ التَّوَّابُوْنَ و بهترین خطاکنندگان توبه کنندگانند رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَ
الدَّارِمِیُّ وَعَنْ أَبِیْ هُرَیْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ الْمُؤْمِنَ اِذَا اَذْنَبَ
كَانَتْ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ فِیْ قَلْبِهٖ بدرستی که مومن چون گناه میکند پیدا میشود نقطهٔ سیاه
در دل وی نکته سودا بنصب نیز روایت یعنی میگردد آن سیئه سبب پیدا شدن نقطه سیاه
و نکته بمعنی نقطه می آید و در اصل اثر چوبی که بدان زمین نکاوند فَاِنْ تَابَ وَاسْتَغْفَرَ صُقِلَ قَلْبُهٗ
پس اگر توبه میکند و استغفار مینماید زدوده میشود دل وی و میرود آن سیاهی وَاِنْ زَادَ زَادَتْ
و اگر بیشتر میکند گناه بیشتر میشود آن نقطه حَتّٰى تَعْلُوَ قَلْبَهٗ تا آنکه بالا می آید دل او را و در میگیرد تمامه
دل او سیاه میگردد دل فَذٰلِكُمُ الرَّانُ الَّذِیْ ذَكَرَ اللّٰهُ تَعَالٰى پس آن زنگی است که ذکر کرده است
خدایتعالی فرموده است كَلَّا بَلْ رَانَ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ مَا كَانُوْا یَكْسِبُوْنَ زنگ گرفته و غالب آمده است
بر دلهای ایشان کارهای که میکردند رَوَاهُ اَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِیُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَقَالَ التِّرْمِذِیُّ هٰذَا حَدِیْثٌ
حَسَنٌ صَحِیْحٌ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ اللّٰهَ یَقْبَلُ تَوْبَةَ
الْعَبْدِ مَا لَمْ یُغَرْغِرْ بدرستی که خدایتعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که غرغره نکند یعنی
نرسد روح در حلقوم و غرغره آمد شدکردن آواز در گلو و جان در حلق و غرغره در اصل تردید آب
در حلق و در وقت مردن در حلق آوازی مثل آواز غرغره پیدا میشود ظاهر اینحدیث آنست
که توبه نزد حضور موت خواه از کفر یا از معصیت قبول نمی افتد و ظاهر کریمه انما التوبة الآیة نیز
همین است لیکن بعضی علما بر آن رفته اند که توبه از معصیت صحیح است نه از کفر بنابر دلیل ایمان
یأس غیر مقبول است و توبهٔ یأس مقبول رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَعَنْ أَبِیْ سَعِیْدٍ قَالَ قَالَ
رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ الشَّیْطَانَ قَالَ وَعِزَّتِكَ یَا رَبِّ لَا اَبْرَحُ اُغْوِیْ عِبَادَكَ
بدرستی که شیطان گفت سوگند بعزت تو ای پروردگار من نمیروم از جای خود که گمراه میکنم
بندگان ترا مَا دَامَتْ اَرْوَاحُهُمْ فِیْ اَجْسَادِهِمْ مادام که جانهای ایشان در بدنهای ایشان است
فَقَالَ الرَّبُّ پس گفت پروردگار عَزَّ وَجَلَّ وَعِزَّتِیْ وَجَلَالِیْ وَارْتِفَاعِ مَكَانِیْ سوگند میخورم
بعزت خود و بزرگی خود و بلندی مرتبه خود لَا اَزَالُ اَغْفِرُ لَهُمْ مَا اسْتَغْفَرُوْنِیْ همیشه
می آمرزم بندگان را مادام که طلب آمرزش کنند از من رَوَاهُ اَحْمَدُ وَعَنْ صَفْوَانَ بْنِ
عَسَّالٍ بفتح عین و تشدید سین مهمله صحابیست ساکن کوفه مراو را دوازده غزوه است

وگوبند که

وگویند که عبد الله بن مسعود روایت دارد از وی قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ
اللّٰهَ تَعَالٰى جَعَلَ بِالْمَغْرِبِ بَابًا عَرْضُهٗ مَسِیْرَةُ سَبْعِیْنَ عَامًا لِلتَّوْبَةِ بدرستی که خدایتعالی
گردانیده است در جانب مغرب دری که پهنای وی مسافت هفتاد سال است مر توبه را لَا یُغْلَقُ
مَا لَمْ تَطْلُعِ الشَّمْسُ مِنْ قِبَلِهٖ بسته نمیشود آن در مادام که نبر آید آفتاب از جانب مغرب
وَذٰلِكَ قَوْلُ اللّٰهِ تَعَالٰى و اینست مراد بقول خدایتعالی که فرموده است یَوْمَ یَأْتِیْ
بَعْضُ اٰیَاتِ رَبِّكَ لَا یَنْفَعُ نَفْسًا اِیْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ اٰمَنَتْ مِنْ قَبْلُ ولیکن ظاهر این آیت
که در عدم قبول ایمان است که توبه از کفر است و حدیث دلالت دارد بر عدم قبول مطلقا
چنانکه گفته شد رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَعَنْ مُعَاوِیَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ لَا تَنْقَطِعُ الْهِجْرَةُ بریده نمیگردد و برطرف نمیشود هجرت حَتّٰى تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ تا آنکه
بریده میگردد توبه وَلَا تَنْقَطِعُ التَّوْبَةُ حَتّٰى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا و بریده نمیگردد توبه
تا آنکه می بر آید آفتاب از جانب مغرب خود مراد بهجرت اینجا هجرت متعارف که
از مکه بمدینه باشد نیست زیرا که آن منقطع شد بلکه مراد هجرت از ذنوب و خطایا است
چنانکه در حدیث آمده است المهاجر من هاجر الذنوب والخطایا یا هجرت از مقامی که
در وی قدرت بر امر معروف و نهی منکر نباشد و این منقطع میگردد با نقطاع حکم الهی و شرعیت
و بی قبول توبه که در وقت مذکور باشد رَوَاهُ اَحْمَدُ وَاَبُوْ دَاوُدَ وَالدَّارِمِیُّ وَعَنْ أَبِیْ هُرَیْرَةَ
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ رَجُلَیْنِ كَانَا فِیْ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ مُتَحَابَّیْنِ بدرستی
که دو مرد بودند در بنی اسرائیل دوست گیرنده یکدیگر را اَحَدُهُمَا مُجْتَهِدٌ فِی الْعِبَادَةِ یکی از آن
دو مرد کوشش کننده بود در عبادت وَالْاٰخَرُ یَقُوْلُ مُذْنِبٌ و مرد دیگر را میگفت آنحضرت
که آن مرد گناهکار است یا میگفت آن مرد که من گناهکارم فَجَعَلَ یَقُوْلُ اَقْصِرْ عَمَّا اَنْتَ فِیْهِ پس در ایستاد
آن مرد که عبادت میکرد و میگوید آن مرد دیگر را که گناهکار بود باز آی از آنچه تو در آن هستی از گناه
کردن فَیَقُوْلُ خَلِّنِیْ وَرَبِّیْ پس میگوید وی بگذار مرا با پروردگار من حَتّٰى وَجَدَهٗ یَوْمًا عَلٰى ذَنْبٍ
اِسْتَعْظَمَهٗ تا آنکه یافت آن مرد عابد او را بر گناهی که عظیم پنداشت آنرا فَقَالَ اَقْصِرْ پس گفت
باز آی فَقَالَ پس گفت خَلِّنِیْ وَرَبِّیْ پس میگوید وی بگذار مرا با پروردگار من اَبُعِثْتَ عَلَیَّ رَقِیْبًا
آیا فرستاده شده تو بر من نگاهبان و موکل گویا آن مرد استغفار میکرد و اعتذار مینمود باین
اعتبار اینحدیث را در باب استغفار آورد و ظاهر از سیاق حدیث آنست که بمحض فضل

ورحمت خود در بهشتش در آورد پس مناسب آن بود که این حدیث را در باب سعة رحمة الله که خواهد
آمد می آورد. فقال والله لا یغفر الله لک ابدا. پس گفت بخدا سوگند نمی آمرزد خدا مر ترا هیچگاه
ولا یدخلک الجنة. و در نمی آرد ترا بهشت را. فبعث الله الیهما ملکا. پس فرستاد خدای تعالی بسوی
آن هر دو مرد فرشته را. فقبض ارواحهما. پس میرانید آن هر دو مرد را. فاجتمعا عنده. پس جمع شدند
آن دو مرد نزد خدا. فقال للمذنب ادخل الجنة برحمتی. پس گفت خدای تعالی مر گناهکار را در آی در بهشت
برحمت من و فضل من. وقال للآخر أتستطیع ان تحظر علی عبدی رحمتی. و گفت وی تعالی مر
دیگر را که متعبد بود آیا میتوانی که حرام گردانی بر بنده من رحمت مرا. فقال لا یا رب. پس گفت
نمیتوانم ای پروردگار من. قال اذهبوا به الی النار. گفت پروردگار تعالی بملائکه ببرید او را بسوی
آتش از جهت عجب و اعتماد وی بر عمل خود و حکم وی بر قادر کریم مختار بعدم مغفرت وی آن گناهکار را
و شاید که آخر او را نیز بخشیده و در بهشت در آورده باشد. نظم غافل مشو که مرکب مردان مرد را
در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند. یعنی بسبب شقاوت ازلی رانده و دور انداخته اند. نظم
نومید هم مباش که رندان باده نوش. ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند. یعنی توبه کرده
و قبول درگاه شده اند آخر همه امیدوار رحمت حق اند و رحمت او عام است و وی قادر مختار
است رباعی ای سوخته سوخته سوختنی. وی آتش دوزخ از تو افروختنی. تا کی گویی
که بر عمر رحمت کن. حق را تو کی آیی رحمت آموختنی. رواه احمد. وعن اسماء بنت یزید
انصاریه صحابیه جلیله است از خداوندان عقل و دین و شجاعت حاضر شد بتبوک و او کشت
نه تن از کفار را بچوب خیمه. قالت. گفت اسماء. سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقرأ. میخواند این آیت را. یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا و لا یبالی و باک ندارد و ظاهر آ
اینست که این قول رسول است صلی الله علیه وسلم یعنی خدا می آمرزد گناهان را و باک ندارد
چنانکه در فصل اول گذشت غفرت لک و لا ابالی و احتمال دارد که قول راوی باشد یعنی آنحضرت
میخواند این آیت را باک نمیداشت و پنهان نمیکرد و در فصل ثالث بیان این در حدیث
ثوبان بیاید. رواه احمد و الترمذی. و قال. و گفت ترمذی هذا حدیث حسن غریب. و فی
شرح السنة یقول بدل یقرأ. و در شرح السنة لفظ یقول است بجای یقرأ و همچنین روایت
کرده است که سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یا عبادی الذین اسرفوا الآیة

وعن ابن عباس

وعن ابن عباس فی قول الله الا اللمم. تمام آیت اینست که الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش
الا اللمم ان ربک واسع المغفرة. میفرماید آن کسانیکه یکسو میشوند و پرهیز میکنند گناهان بزرگ را
و آنچه از بدی از حد در گذرد مگر لمم را یعنی از گناه صغیره و قلیل باشد بدرستی که پروردگار تو
فراخ مغفرت است. فی الصحاح اللمم گناه صغیره کردن. قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
در بیان این کلام را که. ان تغفر اللهم تغفر جما. اگر می آمرزی ای بار خدایا می آمرزی گناه بزرگ را
جم بفتح جیم و تشدید میم بمعنی کبیر و عظیم. وای عبد لک لا المّا. و کدام بنده است مر ترا که گناه صغیره
نکرده است یعنی شان تو و فضل تو آنست که اگر خواهی می بخشی گناهان کبیره را صغائر خود
چه باشد و کیست از بندگان تو که صغائر را میکند و تو نمی بخشی بلکه مکفر میگردانی بحسنات و این
بیت امیة بن ابی الصلت است که از شعرای جاهلیت بود و در آن زمن تدوین میسمود و بحکمت تکلم
میکرد و آنحضرت شعر او را میشنید و خود نیز میخواند و احوال او در باب البیان و الشعر بیاید ان شاء
الله تعالی و صحیح آنست که منع از آنحضرت انشاء شعر است نه انشاد آن. رواه الترمذی
وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب. وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول الله تعالی. میگوید خدای تعالی. یا عبادی کلکم ضال الا من هدیت. ای بندگان من همه شما گمراهید مگر کسی
را که راه نمایم من. فاسألونی الهدی اهدکم. پس سوال کنید و درخواهید از من راه راست را تا راه نمایم
شما را راه راست. وکلکم فقراء الا من اغنیت. و همه شما فقرائید و نیازمندید مگر کسی که غنی گردانم
من و بی نیاز سازم او را. فاسألونی ارزقکم. پس سوال کنید و درخواهید از من رزق و دهم شما را و غنی
گردانم. وکلکم مذنب الا من عافیت. و همه شما گناه کنندگانید مگر کسی که عافیت بخشیدم
و سلامت دارم او را از گناه کردن این کلام اشعار دارد بانکه عافیت در ترک گناهکاری است
دائم و اکمل افراد اوست. فمن علم منکم انی ذو قدرة علی المغفرة. پس کسی که بداند که من خداوند
قدرتم بر آمرزیدن گناهان. فاستغفرنی. پس طلب آمرزش کند از من. غفرت له و لا ابالی
بیامرزم او را و باک ندارم. ولو ان اولکم و آخرکم و حیکم و میتکم و رطبکم و یابسکم
پس اگر ثابت شود که اول شما و آخر شما و زنده شما و مرده شما و تر شما و خشک شما کنایت است
از جمیع بندگان بهر صفت که باشند چنانکه فرموده است لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین
و بعضی گفته اند که مراد برطب نبات و شجر است و بیابس حجر و مدر یعنی اگر فرض کنند که
هر چه در زمین است از سنگ و درخت انسان شوند و میتوان گفت که مراد برطب و یابس جن و انس

یا عبادی ص
فسلونی صح

فسلونی صح

باشند زیراکه خلق انس از آب است و خلق جن از آتش و مؤید این معنی است آنچه در
حدیث ابی ذر که در فصل اول گذشت جنکم و انسکم واقع شده میفرماید اگر تمام بندگان
اِجْتَمَعُوْا جمع شوند عَلٰى اَتْقٰى قَلْبِ عَبْدٍ مِنْ عِبَادِیْ بر پرهیزکارترین دل بنده از بندگان من مَا زَادَ ذٰلِكَ
فِیْ مُلْكِیْ جَنَاحَ بَعُوْضَةٍ زیاده نکرداند در ملک من مقدار بازوی پشه وَلَوْ اَنَّ اَوَّلَكُمْ وَاٰخِرَكُمْ
وَحَیَّكُمْ وَمَیِّتَكُمْ وَرَطْبَكُمْ وَیَابِسَكُمْ اِجْتَمَعُوْا عَلٰى اَشْقٰى قَلْبِ عَبْدٍ مِنْ عِبَادِیْ مَا نَقَصَ ذٰلِكَ مِنْ مُلْكِیْ
جَنَاحَ بَعُوْضَةٍ و اگر همه بندگان جمع شوند بر بدبخت ترین قلب بنده از بندگان من کم نکرداند آن از
ملک من مقدار بازوی پشه وَلَوْ اَنَّ اَوَّلَكُمْ وَاٰخِرَكُمْ وَحَیَّكُمْ وَمَیِّتَكُمْ وَرَطْبَكُمْ وَیَابِسَكُمْ اِجْتَمَعُوْا
فِیْ صَعِیْدٍ وَاحِدٍ و اگر همه بندگان جمع شوند در یکروی زمین فَسَاَلَ كُلُّ اِنْسَانٍ مَا بَلَغَتْ اُمْنِیَّتُهٗ پس
سوال کنند و بطلبد هر آدمی از شما جنوی که بنهایت برسد آرزوی وی فَاَعْطَیْتُ كُلَّ سَائِلٍ مِنْكُمْ
پس بدرستی که بدهم هر سایل را هرچه خواهد مَا نَقَصَ ذٰلِكَ مِنْ مُلْكِیْ اِلَّا كَمَا لَوْ اَنَّ اَحَدَكُمْ مَرَّ فِی الْبَحْرِ
فَغَمَسَ فِیْهِ اِبْرَةً مگر چنانکه اگر بگذرد یکی از شما در دریا و فرو برد در دریا سوزنی را ثُمَّ رَفَعَهَا اِلَیْهِ بردارد
آن سوزن را معلوم است چه قدر آب از دریا در آن می آید هنوز دریا نهایتی دارد آنجا خود بی نهایت
است این مثالی است که برای تفهیم ذکر کرده است ذٰلِكَ بِاَنِّیْ جَوَادٌ مَاجِدٌ آن بجهة آنست
که من بخشنده و بخشایش کننده بزرگم وجود صفت ذاتی من است و تمام عالم پر است از آثار جود
من و انوار وجود من و هیچ غرضی و غایتی در عطا و افاضه ندارم و بزرگ و کریمم و تفصیل این معانی در
شرح اسما گذشت اَفْعَلُ مَا اُرِیْدُ میکنم هرچه میخواهم یعنی اینهمه جود و کرم باراده و اختیار
اراده بنده و خواهش او را دخل نیست عَطَائِیْ كَلَامٌ وَعَذَابِیْ كَلَامٌ دادن من سخن است و عذاب
کردن من سخن است یعنی بیک سخن اینهمه را میکنم محتاج و موقوف اسباب نیستم و اینست مرقول
وبراکه گفت اِنَّمَا اَمْرِیْ لِشَیْءٍ اِذَا اَرَدْتُ اَنْ اَقُوْلَ لَهٗ كُنْ فَیَكُوْنُ نیست امر من چیزی را وقتی
که خواهم مگر آنکه بگویم مر آنچیز را شو پس میشود آنچیز این تمثیل است برای سرعت ایجاد و وجود
و تواند که سنت الهی بر آن جاری شده باشد که در وقت ایجاد این لفظ میگوید پس موجود
میکردد و الله اعلم رَوَاهُ اَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِیُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَعَنْ اَنَسٍ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
اَنَّهٗ قَرَاَ روایت از انس رضی الله عنه که آنحضرت خواند این آیت را كه هُوَ اَهْلُ التَّقْوٰى
وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ وی جل و علا اهل تقوی است و اهل مغفرت است قَالَ گفت آنحضرت در تفسیر این
قَالَ رَبُّكُمْ گفت پروردگار شما اَنَا اَهْلٌ اَنْ اُتَّقٰى من سزاوارم که پرهیز کرده شوم و ترسیده شود

از عذاب من فَمَنِ اتَّقَانِیْ فَاَنَا اَهْلٌ اَنْ اَغْفِرَ لَهٗ پس کسی که تقوی کند و بترسد از من پس
سزاوارم که بیامرزم او را رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارِمِیُّ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ
قَالَ اِنْ كُنَّا لَنَعُدُّ لِرَسُوْلِ اللّٰهِ گفت ابن عمر رضی الله عنهما بتحقیق بودیم ما که میشمردیم مر
پیغمبر خدا را صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فِی الْمَجْلِسِ در یک مجلسی که ما می نشست یَقُوْلُ میگفت
رَبِّ اغْفِرْ لِیْ وَتُبْ عَلَیَّ اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الْغَفُوْرُ مِائَةَ مَرَّةٍ صد بار رَوَاهُ
اَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِیُّ وَاَبُوْ دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ وَعَنْ بِلَالِ بْنِ یَسَارٍ بفتح تحتانیه و تخفیف مهمله
بْنِ زَیْدٍ مَوْلَى النَّبِیِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ صفت زید است و این غیر زید بن حارثه است
وی زید بن بولی است بفتح موحده و سکون واو مقصور بنده نوبی بود صحابیست و این
بلال و پدرش یسار از تابعین اند بلال روایت میکند از پدرش از جد قَالَ گفت بلال
حَدَّثَنِیْ اَبِیْ حدیث کرد مرا پدر من که یسار است عَنْ جَدِّیْ از جد من که زید است اَنَّهٗ
سَمِعَ رَسُوْلَ اللّٰهِ که وی شنید پیغمبر خدا را صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَقُوْلُ میگفت مَنْ
قَالَ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ غُفِرَ لَهٗ هر که بگوید
این استغفار آمرزیده شود مر او را وَاِنْ كَانَ قَدْ فَرَّ مِنَ الزَّحْفِ و اگرچه گریخته باشد
از جنگ کافران که گناه کبیره است رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَلٰكِنَّهٗ عِنْدَ اَبِیْ دَاوُدَ هِلَالُ بْنُ
یَسَارٍ و در قاموس نیز لغت هلال بن یسار گفته و مشهور بلال بن یسار است و در اکثر کتب
مثل جامع الاصول و الکاشف و غیرهما همچنین است وَقَالَ التِّرْمِذِیُّ هٰذَا حَدِیْثٌ غَرِیْبٌ

وابو داود

اَلْفَصْلُ الثَّالِثُ

عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَیَرْفَعُ الدَّرَجَةَ لِلْعَبْدِ الصَّالِحِ فِی الْجَنَّةِ بدرستی که خدای تعالی هرآینه
بلند میکرداند پایه مر بنده صالح را در بهشت فَیَقُوْلُ یَا رَبِّ اَنّٰى لِیْ هٰذِهٖ پس میگوید آن
بنده صالح ای پروردگار من از کجاست مرا این درجه فَیَقُوْلُ بِاسْتِغْفَارِ وَلَدِكَ لَكَ
پس میگوید پروردگار تعالی این درجه بسبب استغفار فرزند تست مر ترا و این یکی از
منافع نکاح و اعظم فواید آنست و یکی از آن سه چیز است که لاحق میشود مومن را از عمل
و حسنات وی بعد از موت وی چنانکه در اول کتاب گذشت رَوَاهُ اَحْمَدُ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ
بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَا الْمَیِّتُ فِی الْقَبْرِ اِلَّا كَالْغَرِیْقِ الْمُتَغَوِّثِ
نیست مرده در گور مگر مانند کسی که آب از سر وی گذشته است و فریاد میکند که کسی دست وی

کیرد ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام چشم میدارد دعائی را که برسد او را از پدر یا مادر
او اخ یا برادر او صدیق یا دوستی فاذا لحقته کان احب الیه من الدنیا وما فیها
پس چون میرسد میت را دعا میباشد آن دعا بسوی او دوست داشته شده تر از دنیا و چیزی
که در دنیاست از متاع دنیا وان الله تعالی لیدخل علی اهل القبور من دعاء اهل
الارض امثال الجبال و بدرستی که خدای تعالی هر آینه میدر آرد بر مردها از دعای اهل زمین
مانند کوهها یعنی از ثواب وان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم و بدرستی
که تحفهٔ زندگان بسوی مردها طلب آمرزش کردن است مر ایشان را رواه البیهقی فی شعب
الایمان وعن عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابی است پدر و مادر و برادر و خواهر او
همه صحابی اند و انحضرت بزیارت ایشان آمده و طعام با ایشان خورده و ایشان را دعا
بخیر کرده نزول کرد بشام و وفات یافت بحمص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
طوبی لمن وجد فی صحیفته استغفارا کثیرا خوشی و خوبی باد مر کسی را که یافت در صحیفهٔ خود استغفار
بسیار را مقصود مدح استغفار و بشارت اهل استغفار است رواه ابن ماجة وروی
النسائی فی عمل یوم ولیلة اسم کتابی از مصنفات النسائی وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول
روایت است از عائشه رضی الله عنها که آنحضرت بود که میگفت و میخواند این دعا را که
اللهم اجعلنی من الذین اذا احسنوا استبشروا واذا اساؤا استغفروا خداوندا بگردان
مرا از آنکسانی که چون نیکی کنند خوش و شادمان شوند از جهت شکر توفیق الهی و رؤیت
فضل و رحمت وی و چون بدی کنند استغفار کنند از جهت رؤیت تقصیر و آراسته نشدن
عمل ایشان در نظر ایشان و گفته اند که شأن بنده ولی اینست که چون عمل نیک بوجود آید
شاد گردد و چون بکار زشت صادر گردد غمگین شود رواه ابن ماجة والبیهقی فی الدعوات الکبیر
وعن الحارث بن سوید بضم سین و فتح واو و سکون یا از کبار تابعین کوفه و ثقات التابعین
امام احمد را از حال وی پرسیدند گفت وی از آنها نیست که از حال وی پرسید یعنی
حال وی بیرون از حیطهٔ بیان است قال گفت حارث حدثنا عبد الله بن مسعود
حدیثین حدیث کرد ما را ابن مسعود دو حدیث احدهما عن رسول الله یکی از آن دو حدیث
از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والآخر عن نفسه و حدیث دیگر از خودش حدیثی که از
خودش است اینست که قال ان المؤمن یری ذنوبه کانه قاعد تحت جبل گفت ابن مسعود

بدرستی که مومن می بیند و می پندارد گناهان خود را اگر چه کبیره باشد یا صغیره مانند
کوهها و می بیند خود را گویا وی نشسته است زیر کوهی یخاف ان یقع علیه
میترسد که بیفتد بروی از جهت غایت خوف وی و استعظام وی گناه را وان
الفاجر یری ذنوبه کذباب مر علی انفه و بدرستی که فاسق مبالات ندارد و می بیند
گناهان خود را مانند مگس که گذشت بر بینی وی فقال به هکذا پس اشارت کرد بدست خود
فذبه عنه پس براند او را از بینی خود بی آنکه بترسد از گناه و وقوع در هلاک بجزای
آن و آن حدیثی که از آنحضرت تحدیث کرد اینست ثم قال سمعت رسول الله
پس گفت ابن مسعود شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لله افرح
بتوبة عبده المؤمن هر آینه خدای تعالی خوش و شادمان شونده تر است بتوبهٔ بندهٔ
خود که مومن است من رجل نزل فی ارض دویة از مردی که فرود آمد در زمین بیابان مهلکة
که جای هلاک است بفتح میم و لام و کسر لام نیز آمده و مهلکه بضم میم و کسر لام نیز روایت
بمعنی هلاک کننده و دویه بفتح دال و کسر واو مشدده و بتشدید یا بمعنی بیابان و زمین خالی
که در وی گیاه نروید و داویه بزیادت الف نیز روایت است و اصل دو بتشدید
واو بمعنی بیابان است ارض را بوی نسبت کردند و الف در نسبت زیاده میکنند چنانکه نسبت بطی
طائی میگویند معه راحلته با آن مرد شتر سواری وی بود علیها طعامه وشرابه بر آن
راحله خوراک و آب وی بود که با خود برداشته بود فوضع رأسه پس نهاد آنمرد سر خود را
یعنی بر زمین فنام نومة پس خواب کرد خواب کردنی فاستیقظ وقد ذهبت راحلته
پس بیدار شد آنمرد و حال آنکه بتحقیق رفته و گریخته بود راحلهٔ وی فطلبها پس جست
راحله را حتی اذا اشتد علیه الحر والعطش تا آنکه وقتی که سخت شد بروی گرمی
و تشنگی او ما شاء الله یا سخت شد بلا و محنت دیگر که خواسته بود خدا قال ارجع الی مکانی
الذی کنت فیه فانام گفت آنمرد باز گردم بجای خود که بودم در آن پس خواب کنم حتی اموت
تا آنکه بمیرم فوضع رأسه علی ساعده لیموت پس نهاد سر خود را بر بازوی خود چنانکه
عادت است تا بمیرد فاستیقظ فاذا راحلته عنده پس بیدار شد پس ناگاه
شتر او حاضر است نزد او علیها زاده وشرابه و بر وست توشهٔ طعام او و شراب او
فالله اشد فرحا بتوبة العبد المؤمن من هذا براحلته وزاده پس خدا سخته تر است

بآن مگس اینچنین ای بپره
یعنی اشارت کرد صح

از روی خوشی و شادمانی از بس مرد که خوش شد و شادمان شد بیافتن راحله خود و توشه خود که گریخته بود و گم شده بود و همچنین بنده گنه کار گریزنده است از مولی تعالی و توبه
بازیافتن اوست رَوَی مُسْلِمٌ الْمَرْفُوعَ اِلَی رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مِنْهُ فَحَسْبُ
روایت کرد مسلم ازین دو حدیث که مرفوع است بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم همین
در وی قصه گریختن راحله است و بازیافتن او و پس و حدیث موقوف بر ابن مسعود که
و دیدن مومن است گناه را مانند کوه و دیدن منافق مثل ذباب روایت نکرده
وَرَوَی الْبُخَارِیُّ الْمَوْقُوفَ عَلَی ابْنِ مَسْعُودٍ اَیْضًا و روایت کرد بخاری حدیث موقوف را
بر ابن مسعود نیز وَعَنْ عَلِیٍّ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ
اللّٰهَ یُحِبُّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْمُفَتَّنَ التَّوَّابَ بدرستی که خدا تعالی دوست میدارد
بنده مسلمان مبتلی محن بمعاصی را که توبه میکند و رجوع می آرد بجناب رحمت و مغفرت
حق و محبت از جهة توبه است نه معصیت و بهمین وجه بعضی تفضیل داده اند تایب را که
لذت شهوت و معصیت چشیده خود را از ان کشیده است بخلاف آنکه از اول نشا
عفت و صلاح پیدا شده وَعَنْ ثَوْبَانَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
یَقُولُ مَا اُحِبُّ اَنَّ لِیَ الدُّنْیَا بِهٰذِهِ الْاٰیَةِ گفت ثوبان که مولی آنحضرت بود و در سفر و حضر
ملازم درگاه بود شنیدم آنحضرت را که میگفت دوست ندارم من که مرا تمام متاع دنیا
باشد در بدل این آیت که بشارت مغفرت تمامه گناهان میدهد یَا عِبَادِیَ الَّذِیْنَ اَسْرَفُوا
عَلٰی اَنْفُسِهِمْ الْاٰیَةَ فَقَالَ رَجُلٌ پس گفت مردی پرسید فَمَنْ اَشْرَكَ پس کسی که شرک آورد
و کفر ورزید چه حال دارد او را هم می آمرزند فَسَکَتَ النَّبِیُّ پس خاموش ماند پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ پس گفت آنحضرت اَلَا وَمَنْ اَشْرَكَ آگاه باشید و بشنوید
و می آمرزد کسی را که شرک آورده نیز ولیکن بتوبه و جز شرک بی توبه هم می آمرزد اگر خواهد
بِهٰذِهِ الذَّنْبِ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ سه بار گفت آنحضرت این کلمه وَعَنْ اَبِیْ ذَرٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ
اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی لَیَغْفِرُ لِعَبْدِهٖ بدرستی که خدا تعالی
هر آینه می آمرزد مر بنده خود را مَا لَمْ یَقَعِ الْحِجَابُ مادام که واقع نشود پرده میان بنده
و رحمت حق قَالُوْا گفتند صحابه یَا رَسُولَ اللّٰهِ وَمَا الْحِجَابُ و چیست پرده قَالَ اَنْ
تَمُوْتَ النَّفْسُ وَهِیَ مُشْرِکَةٌ گفت آنحضرت پرده اینست که بمیرد نفس و حال آنکه شرک

حدیث است که

آرنده است

آرنده است رَوَی الْاَحَادِیْثَ الثَّلٰثَةَ اَحْمَدُ روایت کرده است این احادیث را
امام احمد وَرَوَی الْبَیْهَقِیُّ الْاَخِیْرَ فِیْ کِتَابِ الْبَعْثِ وَالنُّشُوْرِ و روایت کرده بیهقی حدیث اخیر را
که از ابی ذر است در کتاب بعث و نشور که نام کتاب اوست وَعَنْهُ قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللّٰهِ و هم از ابی ذر است که گفت گفت پیغمبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَنْ
لَقِیَ اللّٰهَ تَعَالٰی لَا یَعْدِلُ بِهٖ شَیْئًا فِی الدُّنْیَا کسی پیش آید خدا تعالی را در آخرت در
حالی که برابر نمیسازد و یعنی شریک نمیگرداند بوی تعالی چیزی را در دنیا ثُمَّ کَانَ عَلَیْهِ مِثْلُ
جِبَالٍ ذُنُوْبٌ بعد از آن باشد بر وی مانند کوهها گناهان غَفَرَ اللّٰهُ لَهٗ می آمرزد خدا تعالی
مر او را یعنی اگر میخواهد رَوَاهُ الْبَیْهَقِیُّ فِیْ کِتَابِ الْبَعْثِ وَالنُّشُوْرِ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ
مَسْعُوْدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهٗ
توبه کننده از گناه مثل کسی است که نیست گناه مر او را و چنانستی که گویا نکرده است
آن گناه را در نارسیدن بآن گناه و گفته اند که این از باب الحاق ناقص بکامل است
وَاللّٰهُ اَعْلَمُ رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ وَالْبَیْهَقِیُّ فِیْ شُعَبِ الْاِیْمَانِ وَقَالَ تَفَرَّدَ بِهِ النَّهْرَانِیُّ وَهُوَ مَجْهُوْلٌ
و گفت بیهقی منفرد است باین حدیث نهرانی و نهرانی مجهول است وَفِیْ شَرْحِ السُّنَّةِ
رَوَی عَنْهُ مَوْقُوْفًا و در شرح السنة روایت کرده است نهرانی از ابن مسعود بطریق موقوف
قَالَ گفت عبد الله بن مسعود اَلنَّدَمُ تَوْبَةٌ پشیمان شدن از گناه توبه است و عزم بر عدم
رجوع را نیز در مفهوم ندم داخل ساخته اند وَالتَّائِبُ کَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهٗ و توبه کننده
همچو کسی است که نیست گناه مر او را بَابٌ در متممات و لواحق ابواب بوده و در بعضی
نسخ باب فی سعة رحمة الله و این ترجمه مناسب احادیث باب است

اَلْفَصْلُ الْاَوَّلُ

عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا قَضَی اللّٰهُ الْخَلْقَ کَتَبَ
کِتَابًا وقتی که بیافرید خدا تعالی خلق را و تقدیر نمود و حکم کرد باحکام خود نوشت کتابی را
فَهُوَ عِنْدَهٗ فَوْقَ عَرْشِهٖ پس آن کتاب نزد خداست بالای عرش خدا تخصیص بالای عرش
تنبیه است بر تعظیم امر و جلالت شان آن کتاب اِنَّ رَحْمَتِیْ سَبَقَتْ غَضَبِیْ آن کتاب
یعنی مکتوب اینست یا در آن کتاب اینست که رحمت من پیشی کرده است غضب مرا
وَفِیْ رِوَایَةٍ غَلَبَتْ غَضَبِیْ و در روایتی بجای سبقت غلبت مذکور است و مقصود یکیست
مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ و معنی سبقت رحمت و غلبه وی بر غضب بغلبه آثار رحمت اوست وجود و انعام

تعالی که تمامه مخلوقات را در گرفته است و غیر متناهی است بخلاف اثر غضب که در
بعضی بنی آدم ظاهر است ببعضی وجوه چنانکه فرموده وان تعدّوا نعمة الله لا تحصوها
و فرموده عذابی اصیب به من اشاء ورحمتی وسعت کل شیء و نیز تهاون و تقصیر بندگان در ادای
شکر و نعمای حق جلّ جلاله و عمّ نواله زیاده از حدّ عدّ و احصاست چنانکه فرموده ولو
یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علی ظهرها من دابة پس از رحمت حق تعالی است که
باقی میدارد ایشانرا و روزی میدهد و نعمت میرساند و عذاب نمیکند این در دنیا
است و ظهور رحمت وی در آخرت حدیث آینده متکفل بیان اوست که فرموده وعنه
و هم از ابی هریره است رضی الله عنه که قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله
مائة رحمة مر خدای تعالی را صد رحمت است ظاهر آنست که کنایت از کثرت با مراد
انواع کلیه آنست که در زیر هر نوعی افراد غیر متناهی است با حصر باعتبار این وصف است
چنانکه ان لله تسعة وتسعین اسما گفته شد والله اعلم انزل منها رحمة واحدة بین
الجن والانس فرو فرستاده است از آن صد رحمت یکی رحمت را در میان پریان و آدمیان
والبهائم و میان چارپایها والهوام و هر جنبنده بر روی زمین فبها یتعاطفون پس بآن
رحمت مهربانی میکنند بر یکدیگر وبها یتراحمون و بآن رحمت می بخشایند بر یکدیگر
وبها تعطف الوحش علی ولدها و بآن رحمت مهربانی می ورزند جانوران وحشی بر
فرزندان خود و تخصیص وحش بذکر بجهت آنست که انس و الفت و مهربانی از ایشان مستغرب
و مستبعد است واخّر الله تسعا وتسعین رحمة یرحم بها عباده یوم القیمة و پس گذاشته
و نگاه داشته است خدای تعالی نود و نه رحمت که رحم میکند و بخشایش مینماید بآن رحمتها
بندگان خود را روز قیامت و چون مقرر است که بخشش و رحمت در آخرت مخصوص بمومنان است
مراد بندگان مومن خواهند بود متفق علیه وفی روایة لمسلم عن سلمان نحوه و در روایت
مسلم را از سلمان فارسی مانند این آمده است که در متفق علیه است و در لفظ اختلافی
وارد وفی آخره و در آخر حدیثی که بروایت مسلم از سلمان آمده این عبارت است که
قال گفت آنحضرت یا راوی فاذا کان یوم القیمة اکملها بهذه الرحمة پس چون باشد روز قیامت
تمام و کمال میکرداند خدای تعالی آن نود و نه رحمت را با این رحمت که در دنیا فرستاده بود
بر جن و انس و جز ایشان و ازین روایت لازم می آید که در روز قیامت این رحمت هم باشد

و نود و نه دیگر

و نود و نه دیگر بوی ضم کنند تا مجموع صد رحمت همه کار خود کنند وعنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة اگر بداند مومن چیزی را که
نزد خداست از عذاب که بآن سزا میدهد ما طمع بجنّته احد طمع نمیکند و امید نمیدارد
در بهشت خدا هیچ یکی از مومنان ولو یعلم الکافر ما عند الله من الرحمة ما قنط من جنته
احد و اگر بداند کافر چیزی را که نزد خدای تعالی است از رحمت نا امید نمیگردد از بهشت
او هیچ یکی از کافران و قنط بفتح نون و بکسر نیز روایت است و در صراح او را از نصر و ضرب
و سمع گفت و در قاموس از نصر و ضرب و حسب و کرم داشته متفق علیه و سیاق
این حدیث برای بیان صفت لطف و قهر و رحمت و غضب است که هیچ یکی بکنه آن
نمیتواند رسید پس مومنان که مظاهر رحمت و لطف خدا اند اگر قهر او را تصور کنند
هیچ یکی از ایشان طمع بهشت ندارد و کافران که مظهر غضب و قهر اند اگر نظر بر رحمت و لطف
او دارند نا امید نمیشوند و این مقصود دیگر است که منافات سبق و غلبه رحمت بر غضب
بر وجهی که مبین گشت ندارد فافهم و گویا در همین گفته است نظم بتهدید اگر برکشد تیغ حکم
بمانند کرّوبیان صمّ بکم و گر در دهد یک صلای کرم عزازیل گوید نصیبی برم قدرت او
همه را شامل است ولیکن آنچه ارادت او رفته همان میشود یفعل الله ما یشاء و یحکم
ما یرید و ان الله علی کل شیء قدیر وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم الجنة اقرب الی احدکم من شراک نعله بهشت نزدیکتر است بیکی از
شما از دوال نعل وی والنار مثل ذلک و آتش مانند آنست یعنی وی نیز نزدیکتر است
بیکی از شراک نعل و این تمثیل و تشبیه است برای قرب جنت و نار مردم را زیرا که سبب
دخول جنت و نار سعی بنده و حکم خداست و این هر دو بالفعل موجود اند و حاصل اند رواه
البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال رجل لم یعمل
خیرا قط گفت آنحضرت که گفت مردی که نکرده بود هیچ عمل خیر را هرگز لا بلی گفت مر کسان
خود را وفی روایة و در روایتی اینچنین آمده که اسرف رجل علی نفسه ظلم کرد بر نفس خود
و از حد در گذرانید گناهان را فلما حضره الموت اوصی بنیه پس هنگامی که حاضر شد و در
رسید او را مرگ اندرز کرد پسران خود را اذا مات فحرّقوه وقتی که بمیرد وی پس بسوزند
او را ثم اذروا نصفه فی البر ونصفه فی البحر پس بپرانید و بیفشانید نیمه او را در دشت

ونیه اورا در دریا واصل فروبدال معجمه برانیدن باذخرمن جز آنرا و ذاریات باد هائی پرا
وا ذروا بوصل همزه وقطع آن هردو روایت است وذرونی بفتح ذال وضم ان وتشدید
رانیز روایت کرده اند از ذر بمعنی نشر وتفریق کویا این مرد کمان برد که عذاب مخصوص بکسی است
اورا کور کنند وبا وجود آن کفت فوالله لئن قدر الله علیه پس بخدا سوکند اکر قادر شود
خدایتعالی بروی لیعذبنه عذابا لا یعذبه احدا من العالمین هرآینه عذاب میکند اورا
عذابیکه نکند آن عذاب هیچ یکی را از جهانیان فلما مات فعلوا ما امرهم پس هنکامی که مرد آن مرد
کردند کسان او وپسران او آنچه امر کرده بود ایشانرا فامر الله البحر فجمع ما فیه پس امر کرد
خدایتعالی دریارا پس فراهم آورد هر جزئی را که در دریا بود از اجزای خاکستر که در وی بود وامر
الله البر فجمع ما فیه پس امر کرد خدایتعالی بررا پس جمع کرد آنچه در وی بود از اجزا ثم قال له
لم فعلت هذا پس کفت خدایتعالی مر آن مردرا بعد از زنده کردانیدن برای چه کرده بودی
این وصیت را قال من خشیتک یا رب کفت از ترس عذاب تو ای پروردکار من
وانت اعلم و تو دانائی بحال من فغفر له پس بیامرزید خدایتعالی مر اورا متفق علیه
ماند آنکه در قول او لئن قدر الله اشکال کرده اند که این شک است در قدرت باریتعالی وآن
کفر است وازین توجیهات وتأویلات بسیار کرده اند بعضی کفته اند که قدر اینجا از
قدرت نیست بلکه از قدر است بمعنی قضا وقدر ودر روایتی قدر آمده بتشدید دال وآن صریح است
در معنی تقدیر واین توجیه در قول یونس پیغمبر علیه السلام فظن ان لن نقدر نیز کرده اند وبعضی
کفته اند که قدر بمعنی ضیق است چنانکه در قول وی تعالی فمن قدر علیه رزقه آمده است وبعضی
کفته اند که این مجاز است از کلام عرب که او را تجاهل العارف ومزج الشک بالیقین میکویند
در صورت شک است ولیکن مراد بوی یقین است وبعضی کفته اند که این مرد جاهل است که
بصفتی از صفات حق سبحانه ومتکلمین خلاف دارند در آنکه جهل بعضی از صفات کفر است
یا نه یا وی در زمان فترت نبوت بود که مجرد توحید در آن زمان کافی ونافع است وبعضی
کفته اند که این کلامیست که واقع شده است در غلبهٔ حیرت ودهشت خوف وخشیت که
مرد در وی حکم مجنون ومغلوب العقل دارد بران ماخوذ نیست چنانکه آنکس که در وقت وجدان
راحله وغایت فرح وسرور وبجودی کفت انت عبدی وانا ربک والله اعلم وعن عمر بن
الخطاب رضی الله عنه قال قدم علی النبی صلی الله علیه وسلم سبی قدوم آوردند امد بر انحضرت

بردهٔ وپسیران از بعضی غنایم فاذا امراة من السبی قد تحلب ثدیها پس ناکاه زنی از آن
بندیان بتحقیق پر شد پستان او بشیر چنانکه سیلان کردن کرفت تسعی در حالی که میدوید
آن زن ودر روایتی مر مسلم را تبتغی یعنی میطلبید فرزند خودرا اذا وجدت صبیا فی السبی
اخذته چون می یابد کودکی را در بندیان میکیرد اورا بمحبت فرزند خود فالصقته
ببطنها وارضعته پس میچسپاند اورا بشکم خود وشیر میداد فقال لنا النبی پس کفت مارا
پیغمبر صلی الله علیه وسلم اترون هذه طارحة ولدها فی النار آیا کمان میبرید شما ومیدانید
این زن را اندازنده فرزند خودرا در آتش وترون بضم تاست وبفتح نیز روایت است
فقلنا لا پس کفتیم کمان نمیبریم آنرا وهی تقدر علی ان لا تطرحه وحال آنکه آن زن توانا
باشد بر آنکه نیندازد اورا فقال لله ارحم بعباده من هذه بولدها پس کفت آنحضرت
هرآینه خدایتعالی مهربانتر است به بندکان خود ازین زن که مهربان است بفرزند خود وی
تعالی قادر است بر آنکه نیندازد اورا در آتش پس اکر کویند چون می اندازد خدایتعالی
کافرانرا موبد وعاصیانرا تا وقتی که خواهد جوابش آنست که کافران بانکار واستکبار
وعاصیان بعدم انقیاد وترک اطاعت از بندکی برآمدند وعبد نماندند چنانکه در فصل
ثالث از حدیث عبد الله بن عمر بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لن ینجی احدا منکم عمله هرکز رستکاری نمیدهد هیچ یکی از شما
عمل او بلکه نجات بفضل ورحمت الهی است قالوا کفتند صحابه بطریق استفهام که
ولا انت ونه تو رستکاری می یابی بعمل تو با وجود عمل عظیم کامل که تو داری یا رسول
الله قال ولا انا کفت آنحضرت ونه من الا ان یتغمدنی الله منه برحمته مکر آنکه
بپوشد مرا خدایتعالی از جانب خود برحمت خود یتغمد ماخوذ است از غمد بکسر غین معجمه غلاف شمشیر
وچون این کلام مشعر بود بالغای عمل در علیت نجات واین منافی نیست سببیت عمل را
وبد خلیت اورا در نجات پس بحکم حق تعالی ووضع وی اشارت کرد باثبات آن وفرمود
فسددوا پس راست ودرست کنید عمل را چنانچه تیر راست میرود فی الصراح سداد بفتح
درستی وراستی کردار وکفتار وقاربوا ومیانه روی کنید در عمل بی افراط وتفریط
این در معنی تفسیر وتاکید سددوا است واغدوا وروحوا وسیر کنید در بامداد وشبانکاه
وشیء من الدلجة بضم دال وسکون لام وبکنید چیزی اندک در شب کنایت از فعل عبادت

ونهی بجز ورفع هردو روایت است والقصدَ القصدَ ولازم گیرید میانه روی را تبلغوا
تا برسید بمنزل مقصود واین تحریض است از سیر غدوه وروحه ودلجه با تعلق است بالتزام
قصد زیراکه افراط وتفریط هردو مانع وصول بمقصد است متفق علیه وعن جابر قال قال
رسولُ الله صلی الله علیه وسلم لا یُدخِلُ احداً منکم عملُه الجنةَ در نمی آرد هیچ یکی از شما را
عمل او بهشت را ولا یُجیرُهُ من النار ونمی راند عمل او ورا از آتش دوزخ ولا انا ونه من
میدرایم ومیرهم الا برحمة مگر برحمت خدا رواه مسلم وعن ابی سعید قال قال
رسولُ الله صلی الله علیه وسلم اذا اسلم العبدُ فحسُن اسلامُهُ وقتی که اسلام آورد
مرد پس نیک شود اسلام وی یعنی صحیح باشد بیقین واخلاص بی شایبه شک ونفاق
چنانکه باید یُکفِّرُ اللهُ عنه کلَّ سیئةٍ کان زلفها میپوشد ومیبخشد خدایتعالی از وی
هر بدی که بود انکه پیش گذرانده وسابق کرده است وزلفها بتشدید لام است وبتخفیف
نیز روایت کرده شده است زلف وزلف وازلف همه بیک معنی است واصل او
از زلفی است بمعنی قرب وکان بعدَ القصاصُ ومیباشد بعد ازان قصاص بمعنی مجازات
ومماثلت در عمل وجزای آن مشتق از قصص بمعنی در پی واثر رفتن وبازگشتن مرد بجایی که ازانجا آمده
وچون جزا در پی عمل می آید انرا قصاص نام کردند وجزای عمل حیث الحسنةُ بعشرِ امثالها نیکی چند
مانند وی الی سبعمائة ضعف تا هفتصد مثل یعنی یکی بده بلکه یکی بهفتصد الی اضعاف کثیرة
تا امثال بسیار وبیشتر از هفتصد نیز برحسب مشقت وصدق واخلاص والسیئةُ بمثلها وبدی
بیک مانند وی الا ان یتجاوزَ اللهُ عنها مگر آنکه بگذرد خدایتعالی از آن یک بدی هم
این فضل وکرم ورحمت الهی است که جزای نیکی را بآن مرتبه میرسانند واز بدی میگذرد واگر
جزا کند هر یکی بد بد رواه البخاری وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان
الله کتب الحسناتِ والسیئاتِ بدرستی که خدایتعالی نوشت نیکیها را وبدیها را فمن
همَّ بحسنةٍ پس کسی که قصد کند نیکی را فلم یعملها پس عمل نکند آنرا وبفعل نیارد کتبها الله له
عنده حسنةً کاملةً نویسد آنرا خدایتعالی نزد خود نیکی کامل کامله برای تأکید است
وعنده نیز افاده تأکید واهتمام میکند فان همَّ بها فعملها پس اگر قصد کند بحسنه پس
عمل دارد کتبها الله له عنده عشرَ حسناتٍ می نویسد آنرا خدای جزای وی نزد خود ده نیکی
الی سبعمائة ضعفٍ تا هفتصد مثل الی اضعاف کثیرة تا مثلهای بسیار ومن همَّ بسیئةٍ

الا برحمة الله

وکسی که قصد کند بدی پس نکند آنرا

فلم یعملها کتبها الله له عنده حسنةً کاملةً می نویسد آنرا خدایتعالی نزد خود نیکی کامل کامله
برای تأکید است وعنده نیز افاده تأکید واهتمام میکند فان هو همَّ بها فعملها کتبها الله
له سیئةً واحدةً پس اگر وی قصد کند بدی پس کرد آنرا می نویسد خدا آنرا یک بدی حقیق قلیل
در بخدیث مبالغها است در فضل خدا وکرم وعفو وی چنانکه ظاهر است متفق علیه **الفصل**
الثانی عن عقبة بن عامر صحابی مشهور است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان مثل الذی یعمل السیئاتِ ثم یعمل الحسناتِ بدرستی که حال وقصه انکسی که میکند
بدیها را پس میکند نیکیها را کمثل رجلٍ کانت علیه درعٌ ضیقةٌ قد خنقتهُ همچو حال مردیست
که بست بروی زره تنگ که بتحقیق خفه کرده است اورا ثم عمل حسنةً فانفکت حلقةٌ پس
کرد نیکی را پس جدا شد وکشاده شد حلقه ثم عمل اخری پس کرد نیکی دیگر را فانفکت اخری
پس جدا شد حلقه دیگر حتی یخرجَ الی الارضِ تا انکه بیرون می آید درع از تن او ومی افتد بر زمین
حاصل آنکه نیکی کردن سبب کشاد سینه وفرح است وبدی کردن موجب ضیق صدر وتنگدلیست
وتشبیه کرد آنرا بپوشیدن زره تنگ که سبب خفه شدن وکشوده شدن وی سبب فراخی وخوشدلیست
رواه فی شرح السنة وعن ابی الدرداءِ انه سمع النبیَّ صلی الله علیه وسلم یقصُّ
علی المنبر وهو یقولُ روایت است از ابی الدردا که وی شنید انحضرت را که تحدیث
میکرد ووعظ میکفت بر منبر وحال آنکه وی میکفت ولمن خافَ مقامَ ربهِ جنتانِ
ومر کسی را که بترسد پروردکار خود را با استادن را برای حساب در درکاه وی دو بهشت است
قلتُ وان زنی وان سرق گفتم من بطریق سوال واستفهام اگرچه زنا کند ودزدی کند
یا رسول الله فقال الثانیةَ پس گفت انحضرت بار دوم ولمن خاف مقام ربه
جنتان فقلتُ الثانیةَ پس گفتم بار دوم وان زنی وان سرق یا رسول الله فقال
الثالثةَ ولمن خاف مقام ربه جنتان فقلتُ الثالثةَ پس گفتم من بار سیوم وان
زنی وان سرق یا رسول الله قال گفت آنحضرت وان رغم انفُ ابی الدرداءِ واگرچه
بخاک بچسپد بینی ابی الدردا واین کنایت است از کراهت وخواری وچون ابی الدردا
در تکلم استادگی کرد واستبعاد نمود آنحضرت بر ضد وخلاف قول وی مکرر فرمود ودر
میان خواری بحال ابی الدردا راه یافت وانکه در عرف میگویند بر رغم وی چنین کردم وچنین
گفتم این معنی دارد واین گفتن مستلزم آن نیست که خلاف نفس الامر باشد چنانکه در عرف

مردم اینمعنی متوهم میگردد. رواه احمد وعن عامر الرام صحابیست ورام مخفف رامی است یعنی
تیرانداز و بعضی عامر بن الرام گفته اند و اول صحیحتر است قال بینا نحن عنده گفت عامر در اثنای
آنکه ما نزد وی بودیم یعنی عند النبی یعنی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذ اقبل رجل علیه کساء
ناگاه روی آورد و پیش آمد بر آنحضرت مردی که بروی گلیمی است وفی یده شیء قد التف علیه
و در دست آنمرد چیزی است که بتحقیق پیچیده است گلیم را بر آن چیز فقال پس گفت آنمرد یا رسول
الله مررت بغیضة شجر گذشتم به بیشه درختان وغیضه بفتح غین معجمه وسکون تحتانیه
وضاد معجمه بیشه و جنگل که در وی درختان باشند فسمعت فیها اصوات فراخ طائر پس
شنیدم در آن بیشه آوازهای جوجههای پرندگان فراخ بکسر جمع فرخ بفتح جوجه فاخذتهن
پس گرفتم آن جوجهها فوضعتهن فی کسائی پس نهادم آن جوجهها را در گلیم خود فجاءت امهن
پس آمد مادر این جوجهها فاستدارت علی راسی پس گرد بر گرد گشت مادر ایشان بر سر من
فکشفت لها عنهن پس گشادم و دور کردم من از روی این جوجهها برای مادر ایشان پرده فوقعت
علیهن پس افتاد مادر بر جوجهها فلففتهن بکسائی پس پیچیدم من آن جوجهها را در گلیم خود فهن
اولاء معی پس این جوجهها آنها اند با من قال ضعهن پس گفت آنحضرت بنه این جوجهها را
فوضعتهن پس نهادم من آنها وابت امهن الا لزومهن وابا کرد و امتناع آورد مادر ایشان
مگر لازم بودن و چسپیدن ایشانرا و مردم از مشاهده این حال تعجب کردند فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اتعجبون لرحم ام الافراخ فراخها پس گفت پیغمبر خدا آیا شگفت دارید
شما مهر کردن مادر جوجهها را و در بعضی نسخ بفراخها و رحم بضم را و سکون حا و ضم آن بمعنی رحمت و
مهربانی فو الذی بعثنی بالحق پس سوگند بآنکسی که فرستاده است مرا براستی لله
ارحم بعباده من ام الافراخ بفراخها هر آینه خدایتعالی مهربانتر است به بندگان خود از مادر
جوجهها بجوجهها که چندین نعمتها و کرامتها نثار حال ایشان کرده است و میخواهد که بسوی وی
بیایند و توبه کنند و در درگاه قبول وی حاضر باشند ارجع بهن پس بازگردان این جوجهها
را حتی تضعهن من حیث اخذتهن تا آنکه بنهی ایشانرا از آنجا که گرفته ایشانرا
وامهن معهن و مادر ایشان با ایشان بود فرجع بهن پس بازگردانید آنمرد ایشانرا
رواه ابو داود

الفصل الثالث

عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال
کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی بعض غزواته گفت ابن عمر بودیم ما با آنحضرت

در بعضی جنگهای او با کافران فمر بقوم پس گذشت آنحضرت بگروهی فقال پس گفت آنحضرت
من القوم کیستند این گروه قالوا نحن المسلمون گفتند این قوم ما یان مسلمانانیم وامرأة
تحضب بقدرها و زنی آتش می افروخت زیر دیگ خود و حضب بحای مهمله وضاد معجمه آتش افروختن
و چیزی که بوی آتش افروزند مثل حصب بصاد مهمله ومعها ابن لها و بود با آن زن پسری مر آن
زن را فاذا ارتفع وهج پس چون بالا میشد گرمی آتش تنحت به یکسو میکرد آن زن پسر خود را
تا از گرمی آتش بوی آزاری نرسد فی الصحاح وهج بفتحتین سوزانی آتش فاتت النبی
پس آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقالت انت رسول الله پس پرسید آن زن تویی
پیغمبر خدا قال نعم گفت آنحضرت آری منم پیغمبر خدا فقالت بابی انت وامی پس گفت آن زن
پدر و مادر من فدای تو باد الیس الله ارحم الراحمین آیا نیست خدایتعالی مهربانترین مهربانان
قال بلی گفت آنحضرت بلی خدا مهربانترین مهربانان است قالت الیس الله ارحم بعباده
من الام بولدها آیا نیست خدا مهربانتر به بندگان خود از مادر بفرزند خود قال بلی گفت
آنحضرت بلی مهربانتر است خدا به بندگان خود از مادر که مهربان است بفرزند خود فقالت
ان الام لا تلقی ولدها فی النار گفت آن زن که مادر نمی اندازد فرزند خود را در آتش یعنی پس خدا
چون می اندازد بندگان خود را در آتش فاکب رسول الله صلی الله علیه وسلم یبکی پس
شروع کرد و لازم گرفت پیغمبر خدا گریه میکند اصل اکباب بمعنی بروی افتادن است و اینجا
بمعنی لزوم و اقبال است و باینمعنی نیز استعمال می یابد چنانکه در قاموس گفته و در بعضی
احادیث آمده است و بعضی گویند بمعنی سر فرو افکندن است کذا قالوا ثم رفع
راسه الیها پس برداشت آنحضرت سر خود را بسوی آن زن فقال ان الله لا یعذب
من عباده الا المارد المتمرد پس گفت آنحضرت در جواب آن زن که خدایتعالی عذاب
نمیکند از بندگان خود مگر مارد و متمرد را الذی یتمرد علی الله آنکه تمرد و سرکشی میکند بر خدا
وابی ان یقول لا اله الا الله و سرکشی میکند از اقرار بتوحید الهی مارد و مرید از شیاطین
جن و انس آنکه مجرد و عاریست از خیرات و بیرون آمدن از حکمی که واجب است بر نوع
وی و متمرد مبالغه است در آن و اصل ماده مرد برای تجرد و تعری است امرد میگویند
جوان بی ریش را و شجر امرد درختی را که برگ ندارد رواه ابن ماجة وعن ثوبان
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان العبد لیلتمس مرضاة الله گفت آنحضرت

که مهربان است

بدرستی که بنده برآینه طلب میکند رضای خدا را بطاعت و مرضات بسکون را بمعنی رضاست
و لفظ مفرد است فلان یرید ان بذلک پس همزه است ملتمس و متعلق باین یعنی بطلب رضای
فیقول الله عز و جل لجبرئیل پس میگوید خدا مر جبرئیل را ان فلانا عبدی یلتمس ان
یرضینی بدرستی که فلان بنده من طلب میکند و میخواهد که راضی گرداند مرا الا و ان
رحمتی علیه دانا و آگاه باش بدرستی که رحمت من بروست فیقول جبرئیل رحمة الله
علی فلان پس میگوید جبرئیل رحمت خداست بر فلان و یقولها حملة العرش و میگویند این کلمه را
بار رحمت را بردارندگان عرش و یقولها من حولهم و میگویند آنرا آنانی که گرد ایشان اند از
فرشتگان حتی یقولها اهل السموات السبع تا آنکه میگویند آنرا اهل هفت آسمان ثم
تهبط له الی الارض پس فرود آورده میشود برای وی بسوی زمین و تهبط بلفظ معلوم نیز روایت است
هبوط آمدن اینجا فرود آوردن رواه احمد مثل این حدیث است آنچه آمده است در تفسیر
قول حقسبحانه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا آنکسانیکه ایمان آورده اند
و عمل کرده اند صالحات را سرانجام است که بگرداند ایشانرا خدایتعالی مهربان محبت را در
تفسیر این آمده است که چون دوست میدارد خدایتعالی بنده را از بندگان خود خبر میدهد جبرئیل
که من دوست میدارم فلان بنده را تو نیز دوست دار او را و خبر کن ملائکه که دوست دارند او را
بعد از آن می اندازد محبت او را در دلهای آدمیان تا همه دوست میدارند او را انتهی این است
سبب قبول و شهرت اولیا و دوستان حق که همه دوست میدارند ایشانرا و آنکه بحیله و
اسباب و مکر و تلبیس جلب قلوب عوام میکنند و گرد می آرند خارج از دایره اعتبار است
اعاذنا الله الصادقین عن غیر ذلک وعن اسامة بن زید عن النبی صلی الله علیه و سلم فی
قول الله عز و جل اسامة بن زید بن حارثه که محبوب و مقرب درگاه نبوت بوده و او را حب
رسول الله میخواندند و زید بن حارثه پدرش متبنای آنحضرت بوده روایت میکند از آنحضرت در
قول خدایتعالی فمنهم ظالم لنفسه اول آیت اینست که ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا
من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه الآیه تفسیر اینست که میفرماید پس دادیم کتاب و شریعت را آنانی را
که برگزیده ایم ما از بندگان ما بایمان و اسلام پس بعضی ازین بندگان که داده ایم ایشانرا کتاب و شریعت
و برگزیده ایم ایشانرا بایمان و اسلام کسی است که ظلم کننده است مر نفس خود را بتقصیر در عمل
و منهم مقتصد و بعضی از ایشان کسی است که میانه رو است و عمل میکند در اغلب اوقات ایمان جه

واجتهاد

و اجتهاد که باید کرد نمیکنند و منهم سابق بالخیرات و بعضی از ایشان کسی است که پیش رواست
بخیرات که غایت جد و اجتهاد در عمل دارد و با وجود علم و عمل تعلیم و ارشاد دیگران میکند و بعضی
گفته اند که ظالم جاهل و مقتصد متعلم و سابق عالم و بهمین قیاس در انواع خیرات و مبرات مرتبه
ادنی و متوسط و اعلی میتوان قرار داد و این هر سه قسم از بندگان برگزیدگانند قال گفت
آنحضرت کلهم فی الجنة همه ایشان در بهشت اند بر حسب تفاوت مراتب و درجات
و ازینجا سعت رحمت الهی تعالی معلوم شد رواه البیهقی فی کتاب البعث و النشور

باب ما یقول عند الصباح و المساء و المنام صباح و صبح فجر و بر اول نهار
تا بر آمدن آفتاب نیز اطلاق کنند و مساء ضد صباح و ادعیه مذکوره نیز و صباح و مسا شامل است
انرا که خوانده شود پیش از صلوة فجر و مغرب و بعد از وی و منام بمعنی نوم و زمان نوم و ظاهر
آنست که مراد نوم لیل است و شامل قیلوله نیست و دلالت میکند برین قول وی در
حدیث ثانی اذا اخذ مضجعه من اللیل فتدبر و الله اعلم

الفصل الاول

عن عبد الله ابن مسعود قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا امسی قال بود
آنحضرت چون شبانگاه میکرد میگفت امسینا و امسی الملک لله شب کردیم
و شب کرد ملک مر خدا را والحمد لله و لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر اللهم انی اسألک من خیر هذه اللیلة خداوندا من
سوال میکنم ترا از نیکی این شب و خیر ما فیها و نیکی کاینات و حوادث که درین شب است
و اعوذ بک من شرها و شر ما فیها و پناه میجویم بتو از بدی این شب و بدی چیز
که درین شب است اللهم انی اعوذ بک من الکسل خداوندا من پناه میجویم بتو از
کاهلی و الهرم بفتحتین و پناه میجویم بتو از نهایت کلان سالی و سوء الکبر بکسر کاف و فتح با
بدی پیری بد گویا تفسیر هرم و تاکید اوست و بکسر کاف و سکون با نیز روایت است و فتنة
الدنیا و پناه میجویم از فتنهای دنیا و بلاها و آزمایشهای آن و عذاب القبر و از عذاب
قبر یا فتنه عذاب قبر و اذا اصبح قال ذلک و چون صبح میکرد میگفت آنرا و در بعضی نسخ
لفظ ایضا نیز هست و میگفت اصبحنا و اصبح الملک لله بجای امسینا و امسی الملک لله
و فی روایة و در روایتی آمده که میگفت رب انی اعوذ بک من عذاب فی النار
و عذاب فی القبر رواه مسلم وعن حذیفة قال کان النبی صلی الله علیه و سلم

بمعنی تکبر در روایت اولی اصح و اظهر است صح

اِذَا اَخَذَ مَضْجَعَهُ مِنَ اللَّیْلِ بود آنحضرت که چون میگرفت خواب گاه خود در شب ضجع پهلو نهادن
بزمین و مضجع بفتح جیم جای پهلو نهادن و مضطجع نیز میگویند وَضَعَ یَدَهُ تَحْتَ خَدِّهِ می نهاد
آنحضرت دست خود را زیر رخساره خود مراد دست راست است چنانکه در حدیث آمده است
علی شقه الایمن ثُمَّ یَقُولُ بعد میگفت اَللّٰهُمَّ بِاسْمِكَ اَمُوتُ وَاَحْیٰی خداوندا بنام تو
می میریم و میزیم یعنی خواب میکنیم و بیدار میشویم و تواند که مراد حقیقت موت و حیات باشد
وَاِذَا اسْتَیْقَظَ قَالَ و چون بیدار میشد میگفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اَحْیَانَا بَعْدَ مَا اَمَاتَنَا
شکر مر خدای را که زنده گردانید ما را بعد از آنکه میرانید ما را ظاهر این عبارت در معنی
اول است وَاِلَیْهِ النُّشُوْرُ و بسوی وست برانگنده شدن به بیدار بودن یا در روز رستخیز
رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ روایت کرد از حذیفه این حدیث را بخاری وَمُسْلِمٌ عَنِ الْبَرَاءِ و روایت
کرد مسلم از براء بن عازب اگر گویند چون این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند
چرا متفق علیه نگفت جوابش آنست که در حدیث متفق علیه بحسب اصطلاح شرط است
که از یک صحابی روایت باشد و چون بخاری از حذیفه روایت کرد و مسلم از براء این حدیث
متفق علیه نبود کذا قال الشیخ وَعَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِذَا
اَوٰی اَحَدُکُمْ اِلٰی فِرَاشِهِ چون پناه آرد و باز گشت کند یکی از شما بسوی بساط خود که افگنده است
برای خواب اوی بقصر بمعنی پناه آورد و آوی بمد بمعنی پناه داد و گاهی بمعنی یکدیگر نیز آیند و اول
اکثر و افصح است پس اینجا بقصر باشد و بمد نیز روایت است و او آنا که در حدیث انس باید
بدهست میفرماید که چون بیاید یکی از شما بجامه خواب خود فَلْیَنْفُضْ فِرَاشَهُ بِدَاخِلَةِ اِزَارِهِ
پس باید که بیفشاند فراش خود را بحاشیه درونی لنگ خود و آن طرف ازار که متصل تن است
فَاِنَّهُ لَا یَدْرِیْ مَا خَلَفَهُ عَلَیْهِ زیرا که وی در نمی یابد که چه چیز پس از وی آمده است و افتاده است بر فراش
یعنی نخست باید که بیفشاند بجامه خود فراش را پس از آن بخسبد شاید که کرمی خسی و
خاشاکی و خاکی بروی افتاده باشد ثُمَّ یَقُوْلُ بعده بگوید بعد از پهلو نهادن این دعا را که
بِاسْمِكَ رَبِّیْ وَضَعْتُ جَنْبِیْ بنام تو ای پروردگار من نهادم پهلوی خود را وَبِكَ اَرْفَعُهُ
و بنام تو بر میدارم اِنْ اَمْسَکْتَ نَفْسِیْ فَارْحَمْهَا اگر باز داری و قبض کنی نفس مرا یعنی روح مرا پس رحم
کن او را وَاِنْ اَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا و اگر باز فرستی نفس مرا پس نگاه دار او را بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ
الصَّالِحِیْنَ بچیزی که نگاه میداری بآن بندگان خود را که صالح اند آدمی چون خواب میرود حکم مرده دارد

که حق تعالی روح او را امساک نماید پس از آن باز نگاه میدارد روح او را و میمیراند یا باز میفرستد
و می زیاند پس دعا میکند که خدایا اگر نگاه داشتی و میرانیدی بیامرز و اگر باز فرستادی و زنده
داشتی محفوظ دار چنانکه بندگان صالح خود را میداری وَفِیْ رِوَایَةٍ و در روایتی اینچنین آمده است
که چون بیاید یکی از شما فراش خود را بیفشاند ثُمَّ لْیَضْطَجِعْ عَلٰی شِقِّهِ الْاَیْمَنِ پس باید که پهلو نهد
بر جانب راست خود ثُمَّ لْیَقُلْ پس باید که بگوید بِاسْمِكَ تا آخر مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ وَفِیْ رِوَایَةٍ
و در روایتی باین لفظ آمده فَلْیَنْفُضْهُ بِصَنِفَةِ ثَوْبِهِ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ پس باید که بیفشاند فراش خود را
بکنار جامه خود که ازار باشد سه بار و صنفه بفتح صاد مهمله و کسر نون و فا طرف ازار از آنجانب
که طره اوست و درین روایت وَاِنْ اَمْسَکْتَ نَفْسِیْ فَاغْفِرْ لَهَا واقع شده بجای فَارْحَمْهَا و گفته اند
که حکمت در خواب بر پهلوی راست آنست که دل در پهلوی چپ است پس چون خواب کند
بر پهلوی راست دل معلق میماند و حاصل نمیشود زیادت استراحت و گران نمی آید خواب
و آسان میگردد بیداری برای نماز شب و بخواب کردن بر پهلوی چپ دل قرار یابد و راحت
بسیار حاصل میشود و خواب گران میشود و در شرح کتاب سفر السعاده این سخن را بیان
زیاده برین است آنجا باید نگریست وَعَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ کَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِذَا اَوٰی اِلٰی فِرَاشِهِ نَامَ عَلٰی شِقِّهِ الْاَیْمَنِ بود آنحضرت که چون پناه
می آورد بسوی فراش خود خواب میکرد بر جانب راست ثُمَّ قَالَ پس میگفت اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ
اَسْلَمْتُ نَفْسِیْ اِلَیْكَ خداوندا سپردم نفس خود را بسوی تو وَوَجَّهْتُ وَجْهِیْ اِلَیْكَ و آوردم روی
خود را بسوی تو وَفَوَّضْتُ اَمْرِیْ اِلَیْكَ و سپردم کار خود را بتو وَاَلْجَاْتُ ظَهْرِیْ اِلَیْكَ و تکیه دادم
پشت خود را بتو یعنی اعتماد کردم بر تو و پناه آوردم بتو در همه کارها رَغْبَةً وَرَهْبَةً اِلَیْكَ
از جهة میل و خواهش نمودن بسوی تو و بجهة ترسیدن از تو لَا مَلْجَاَ وَلَا مَنْجَا مِنْكَ اِلَّا اِلَیْكَ
نیست پناه و نه رهائی از تو مگر بسوی تو یعنی از صفات قهریه تو بصفات لطفیه تو ملجا
بهمزه است و منجا بالف اٰمَنْتُ بِکِتَابِكَ الَّذِیْ اَنْزَلْتَ گرویدم بکتاب تو که فرو فرستاده
وَنَبِیِّكَ الَّذِیْ اَرْسَلْتَ و به پیغمبر تو که فرستاده یعنی هر کتاب و هر پیغمبر یا قرآن و ذات
شریف خود اراده نموده و بر آنحضرت واجب بود ایمان آوردن بخود و قرآن خود که اول
مومنان اوست و همچنین همه پیغمبران صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَالَهُنَّ کسی که بگوید این کلمات را ثُمَّ مَاتَ تَحْتَ لَیْلَتِهِ پس بمیرد

زیر شب خود یعنی همین شب که در وی این کلمات گفته است مات علی الفطرة
بمیرد بر دین اسلام وفی روایة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لرجل گفت آنحضرت
مردی را یا فلان اذا اویت الی فراشک فتوضأ وضوءک للصلوة ای فلان وقتی که
خواهی پناه آری و باشش کنی بسوی فراش خود پس وضو کن همچو وضوی تو که برای نماز میکنی ثم
اضطجع علی شقک الایمن پستر پهلو نه بر جانب راستای خود ثم قل پستر بگو اللهم
اسلمت نفسی الیک الی قوله تا قول وی که ارسلت یعنی تمام آن ذکر که گذشت
وقال وگفت آنحضرت فان مت من لیلتک مت علی الفطرة پس اگر بمیری بهمین شب
بمیری بر دین اسلام وان اصبحت اصبت خیرا و اگر صبح کنی می یابی خیر کثیر و در روایتی
اصبحت خیرا متفق علیه وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اوی
الی فراشه قال بود آنحضرت که چون می آمد بفراش خود می گفت الحمد لله الذی اطعمنا
وسقانا وکفانا حمد مر خدای را که خورانید ما را و نوشانید ما را و کفایت کرد تمامه مهمات ما را
ودفع کرد شر موذیات را واوانا و پناه داد و جای باشش داد ما را و اوانا اینجا بمد است
وبقصر نیز روایت است فکم ممن لا کافی له ولا مؤوی پس بسا مردم از آنکس که نیست هیچ کفایت
کننده مهمات مر ایشان را بلکه گذاشته است ایشان را با شر ایشان و نه جای دهنده مر ایشان را
بلکه گذاشته ایشان را هایم و حایر در مفاوز و بوادی یا همراد کفایت و ایوا و نصر مخصوص
بمومنان است چنانچه در قرآن مجید فرموده است ذلک بان الله مولی الذین آمنوا وان
الکافرین لا مولی لهم رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه ان فاطمة اتت النبی صلی الله
علیه وسلم روایت میکند امیر المومنین علی که فاطمه زهرا رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت تشکو
الیه ما تلقی فی یدها من الرحی در حالتی که گله میکند مشقتی را که می یابد در دست خود از آسیا گردانیدن
وبلغها انه جاءه رقیق و رسیده بود فاطمه را که بتحقیق آمده است آنحضرت را بندها از غنایم
فلم تصادفه پس نیافت فاطمه آنحضرت را در خانه تا بحضور کشف این حال کند فذکرت
ذلک لعائشة پس ذکر کرد فاطمه حال را بعائشه که چون آنحضرت بیاید بگوید فلما جاء اخبرته
عائشة پس هنگامی که آمد آنحضرت خبر داد عائشه آنحضرت را بانچه ذکر کرده بود فاطمه قال
گفت علی رضی الله عنه فجاءنا پس چون شنید آنحضرت این خبر را از عائشه آمد نزد ما وقد
اخذنا مضاجعنا و حال آنکه بتحقیق گرفته بودیم ما خوابگاه خود را فذهبنا نقوم پس در استادیم

فی نسخه

وقصد کردیم

وقصد کردیم تا بایستیم برای آنحضرت و برخیزیم از خوابگاه فقال پس گفت آنحضرت
علی مکانکما بر جای خود باشید فجاء فقعد بینی وبینها پس آمد آنحضرت و نشست میان من و میان
فاطمه و این غایت تعطف و شفقت و بی تکلفی است از آنحضرت نسبت با ایشان چنانکه گفته اند
اذا جاءت الالفة رفعت الکلفة حتی وجدت برد قدمه علی بطنی تا آنکه یافتم من سردی
قدم آنحضرت را بر شکم خود و نوانده والله اعلم که مراد از برد یقین باشد که از پای مبارک
حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بباطن شریف مرتضی کرم الله وجهه سرایت کرد
فقال الا ادلکما علی خیر مما سالتما پس گفت آنحضرت آیا راه ننمایم شما را به بهتر از آنچه
سوال کردید و خواستید که خدمتکار باشد و آن بهتر اینست که اذا اخذتما مضاجعکما وفی روایة
که بگیرید شما خوابگاه خود را فسبحا ثلثا وثلثین پس سبحان الله بگوئید سی و سه بار
واحمدا ثلثا وثلثین والحمد لله بگوئید سی و سه بار وکبرا اربعا وثلثین والله اکبر
بگوئید سی و چهار بار فهو خیر لکما من خادم پس این ورد بهتر است شما را از خادم
که طلبیده بودید و خادم واحد خدم است واقع میشود بر ذکر و انثی فی الصحاح خادم جاریه
وظاهر آنست که سوال فاطمه رضی الله عنها از جاریه بود متفق علیه وعن ابی هریرة قال
جاءت فاطمة الی النبی صلی الله علیه وسلم تسأله خادما گفت ابوهریره که آمد
فاطمه رضی الله عنها نزد آنحضرت در حالیکه می طلبید خادم را فقال الا ادلک علی ما هو
خیر من خادم پس گفت آیا راه ننمایم ترا بر چیزی که آن چیز بهتر است از خادم تسبحین الله
ثلثا وثلثین وتحمدین الله ثلثا وثلثین وتکبرین الله اربعا وثلثین عند
کل صلوة وعند منامک نزد هر نمازی و نزد خواب خود در این حدیث بعد از نماز و نزد
خواب رفتن هر دو واقع شده و در حدیث سابق نزد خواب است فقط و خواندن
آن بعد از نماز مقرر و مشهور است و از امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل کرده اند که فرمود
هرگز این ورد از من فوت نشده حتی در شب صفین نیز رواه مسلم الفصل الثانی عن
ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اصبح قال بود آنحضرت چون صبح
میکرد میگفت اللهم بک اصبحنا وبک امسینا وبک نحیی وبک نموت خداوندا بتو
یعنی بقدرت تو و بنعمت تو و بحفظ تو و بنام تو صبح کردیم و بتو شام کردیم و بتو زنده میشویم و بتو
بمیریم والیک المصیر و بسوی تست بازگشت واذا امسی قال و چون شبانگاه میکرد میگفت

سوال سکینه

اللّهمّ بک امسینا وبک اصبحنا وبک نحیی وبک نموت والیک النشور. در یک حدیث در
صبح ومسا ذکر اصبحنا وامسینا هر دو است لیکن در صبح تقدیم اصبحنا است بر امسینا و در
مسا تقدیم امسینا بر اصبحنا در صبح والیک المصیر و در مسا والیک النشور و مشهور روایت
اصبحنا است فقط والیک النشور در صبح و در مسا امسینا والیک المصیر و همه صحیح است فافهم
وبک نحیی وبک نموت در صبح مذکور شده نه در مسا. رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة
وعنه قال قال ابو بکر قلت وهم از ابی هریره است که گفت امیر المؤمنین ابو بکر رضی
الله عنه گفتم یا رسول الله مرنی بشیء اقوله اذا اصبحت واذا امسیت امر کن مرا بچیزی یعنی
بوردی که بگویم و بخوانم آنرا چون صبح کنم و چون شام کنم. قال قل گفت آنحضرت بگو اللّهمّ
عالم الغیب والشهادة. ای خدای دانای پدید و ناپدید و حاضر و غایب. فاطر السموات
والارض ای آفریننده آسمانها و زمین. ربّ کل شیء وملیکه. ای پروردگار هر چیز
و مالک و پادشاه وی. اشهد ان لا اله الا انت گواهی میدهم که نیست معبودی بحق مگر تو
اعوذ بک من شر نفسی پناه میجویم بتو از بدی نفس من ومن شر الشیطان وشرکه
و پناه میجویم از شر شیطان و اشراک وی که میخواهد و باعث میشود مردم را بر آن و شرک بفتح
شین و را هم آمده نیز روایت است بمعنی دام صیاد و مراد آنچه در فتنه و ابتلا می اندازد و گرفتار
میکند شیطان آدمی را بسبب آن مثل زنان و اموال و اولاد که از یاد خدا و فرموده وی
باز میدارند. قله اذا اصبحت واذا امسیت بگو این را چون صبح کنی و چون شام کنی و اذا
اخذت مضجعک و چون بگیری خوابگاه خود را و بخواب روی. رواه الترمذی وابو داود
والدارمی. وعن ابان بفتح همزه و تخفیف موحده بن عثمان از تابعین است در حرب جمل
با عائشه رضی الله عنها بود و نخست کسی که کرد بخت وی بود و احول و ابرص و اصم بود و در آخر بفالج
در مانده شد روایت دارد از پدر خود و غیر وی از صحابه قال سمعت ابی یقول قال النبی
گفت شنیدم پدر خود را که میگفت گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ما من عبد یقول فی صباح
کل یوم ومساء کل لیلة. نیست هیچ بنده که بگوید در صباح هر روز و مساء هر شب بسم الله
الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء صبح کردم و شام کردم بنام خدا که زیان
نمیکند با نام وی هیچ چیز در زمین و آسمان وهو السمیع العلیم. و اوست شنوای دانا. ثلث
مرات بگوید سه بار فیضره شیء پس زیان کند او را چیزی و برسد او را آفتی فکان ابان

رضی الله عنه صـ

فداصابه

قد اصابه طرف فالج پس بود ابان که بوی رسیده بود او را بعضی از فالج بفتح لام نام مرض
مشهور که بر جای ماندگی آرد و آن سست شدن یکی از دو شق بدن است بسبب ریختن
خلط بلغمی که سد مسالک روح میکند فجعل الرجل ینظر الیه پس مردی که روایت
حدیث میکند از وی که مینگرد بسوی ابان یعنی از شما روایت میکرد و دید که هر که این را هر روز بخواند
هیچ آفتی بوی نرسد و میخوانید آنرا اکنون چون بشما آفت فالج رسید فقال له ابان ما تنظر
الی پس گفت مر آنمرد را ابان چه نگاه میکنی بسوی من اما ان الحدیث کما حدثتک آگاه
باش بدرستی که حدیث همچنان است که حدیث کردم من ترا یعنی صحیح است ولکنی لم اقله
یومئذ ولیکن من نگفتم و نخواندم آنرا امروز و توفیق نداد خدای تعالی مرا بدان
لیمضی الله علی قدره تا بگذراند و نافذ گرداند خدای تعالی بر من تقدیر خود را
رواه الترمذی وابن ماجة وابو داود وفی روایته و در روایت ابی داود اینچنین آمده است که
هر که بگوید این را هر مسا سه بار لم تصبه فجاءة بلاء حتی یصبح نرسد ناگهانی بلا تا آنکه
صبح کند و فجاءه بفتح فا و سکون جیم و فتح همزه و بضم فا و فتح جیم و بمد هر دو جایز است
ومن قالها حین یصبح لم تصبه فجاءة بلاء حتی یمسی و کسی که بگوید آنرا در وقتی که
صبح میکند نرسد او را بلای ناگهانی تا وقتی که شام کند. وعن عبد الله ان النبی
روایت است از عبد الله بن مسعود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم کان یقول اذا امسی بود که
میگفت چون شب میکرد امسینا وامسی الملک لله شبانگاه کردیم و شبانگاه کرد تمامه
ملک خدا برای خدا والحمد لله ولا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
وهو علی کل شیء قدیر رب اسألک خیر ما فی هذه اللیلة ای پروردگار من سوال
میکنم ترا نیکی آنچه درین شب واقع شود و خیر ما بعدها و نیکی آنچه واقع شود بعد ازین شب
واعوذ بک من شر ما فی هذه وشر ما بعدها رب اعوذ بک من الکسل ومن سوء الکبر
او الکفر بجای الکبر بمعنی عدم ایمان یا بمعنی کفران نعمت وفی روایة من سوء الکبر بکسر
کاف و فتح با و الکبر بکسر کاف و سکون با و در روایت اولی نیز بهر دو وجه روایت است
چنانکه گذشت رب اعوذ بک من عذاب فی النار وعذاب فی القبر واذا اصبح قال
ذلک ایضا و چون صبح میکرد میگفت آنرا و میگفت اصبحنا واصبح الملک لله رواه ابو داود
والترمذی وفی روایته لم یذکر من سوء الکفر وعن بعض بنات النبی روایت است

اللیلة ـ ۴

از بعضی دختران پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان النبی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یعلمها
بود که تعلیم میکرد او را فیقول پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قولی حین تصبحین
بگو هنگامی که صبح کنی سبحان الله وبحمده ولا قوة الا بالله ودر روایتی ولا حول ولا قوة الا بالله
ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط
بکل شیء علما فانه من قالها حین یصبح حفظ حتی یمسی پس بدرستی که کسی که بگوید این کلمات
هنگامی که صبح میکند نگاه داشته میشود از آفات انفسی وآفاقی تا آنکه شب کند ومن قالها
حین یمسی حفظ حتی یصبح وکسی که بگوید هنگامی که شب کند نگاه داشته شود تا آنکه صبح کند
رواه ابو داود وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح
کسی که بگوید هنگامی که صبح کند این آیت را که فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون
پس بپاکی یاد کنید خدا را هنگامی که شام میکنید وهنگامی که صبح میکنید وله الحمد فی السموات
والارض ومر خدا راست حمد در آسمانها وزمین وعشیا وحین تظهرون ودر وقت شبانگاه
از وقت مغرب تا عشا ودر هنگام پیش از زوال الی قوله تا قول وی تعالی وکذلک تخرجون
ودرین آیت اشارت بصلوات خمس شده چنانکه در محلش بیان کرده شده است وکسی بخواند
این آیت را صبح ادرک ما فاته فی یومه ذلک دریابد چیزی را که در گذشته است از اوراد در روز
ومن قالهن حین یمسی ادرک ما فاته فی لیلته وکسی که بگوید این را هنگامی که شام کند دریابد
چیزی را که فوت شده است در آن شب رواه ابو داود وعن ابی عیاش بتحتانیه وشین معجمه
صحابی است رضی الله عنه نام وی زید بن صامت انصاری است وابو عیاش تابعی نیز هست ووی زید
بن عیاش مخزومی است روایت میکند ابو عیاش صحابی ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال
گفت من قال اذا اصبح کسی که گوید چون صبح کند لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله
الحمد وهو علی کل شیء قدیر کان له عدل رقبة من ولد اسمعیل باشد مر او را ثواب برابر ثواب
آزاد کردن برده از اولاد اسمعیل بیان این در فصل ثانی از حدیث ثانی از باب تسبیح وتحمید
گذشته است وکتب له عشر حسنات ونوشته میشود برای وی ده نیکی وحط عنه عشر
سیئات وفرو افکنده شود از وی ده بدی ورفع له عشر درجات وبلند گردانیده شود برای
وی ده پایه وکان فی حرز من الشیطان وباشد در پناه وجای استوار از شیطان حتی یمسی
تا آنکه شب کند وان قالها اذا امسی کان له مثل ذلک حتی یصبح وکسی که بگوید این کلام

در حدیث عمرو بن شعیب

چون شب کند باشد مر او را مانند آنچه مذکور شد از صواب تا آنکه صبح کند راوی از
ابن عیاش میگوید که فرأی رجل رسول الله پس دید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
فیما یری النائم در آنچه می بیند خواب کننده یعنی در خواب دید فقال پس گفت
آن مرد یا رسول الله ان ابا عیاش یحدث عنک بکذا وکذا بدرستی که ابو عیاش
حدیث میکند از تو چنین وچنین کنایت است از مضمون این حدیث که مذکور شد قال
صدق ابو عیاش گفت آنحضرت راست گفت ابو عیاش رواه ابو داود وابن ماجه
وعن الحارث بن مسلم التمیمی روایت است از حارث بن مسلم که تابعی است
عن ابیه از پدر خود عن رسول الله پدرش از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انه اسر
الیه که آنحضرت پوشیده وپنهان گفت بوی سخن غیر را از اسرار بکسر همزه راز گفتن
فقال پس گفت آنحضرت اذا انصرفت من صلوة المغرب فقل قبل ان تکلم احدا
وقتی که برگردی از نماز مغرب وسلام دهی پس بگو پیش از آنکه سخن گوئی کسی را اللهم اجرنی
من النار خدایا پناه ده مرا از آتش سبع مرات بگو هفت بار فانک اذا قلت
ذلک بدرستی که تو وقتی که بگوئی آن را ثم مت فی لیلتک پس بمیری در همین شب کتب
لک جوار منها نوشته شود مر ترا روان گذشتن از آتش واذا صلیت الصبح فقل
کذلک وچون بگذاری نماز صبح را پس بگو همچنین این کلمه را هفت بار فانک ان مت
فی یومک بدرستی که تو وقتی که بمیری در آن روز کتب لک جوار منها رواه
ابو داود وعن ابن عمر قال لم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم یدع هؤلاء الکلمات حین
یمسی وحین یصبح نبود آنحضرت که ترک میداد ونمیگفت این کلمات را هنگامی که شب
میکرد وهنگامی که صبح میکرد اللهم انی اسألک العافیة فی الدنیا والآخرة خدایا من
سوال میکنم ومیخواهم از تو سلامت از جمیع آفات در دنیا وآخرت اللهم انی اسألک
العفو والعافیة خدایا من سوال میکنم عفو وعافیت وسلامت را فی دینی ودنیای در
دین من ودنیای من واهلی ومالی ودر کسان من ومال من اللهم استر عوراتی خدایا بپوش
عیبهای مرا فی الصلاح عورت اندام شرم مردم وهرچه از دیدن ونمودن آن شرم آید عورات
جماعت وآمن روعاتی وایمن کن از ترسهای مرا اللهم احفظنی من بین یدی ومن
خلفی خدایا نگاه دار مرا از پیش من واز پس من وعن یمینی وعن شمالی واز جانب راستی من

واز جانب چپ من ومن فوقی ونگاهدار مرا از بالای من که عذابی وآفتی از آسمان
نازل نشود واعوذ بعظمتک ان اغتال من تحتی وپناه میجویم به بزرگی تو از آنکه ناگاه هلاک
کرده شوم من از زیر من از انجا که شعور ندارم ومعنی اغتیال ایست یعنی الخسف میخواهد از اغتیال
خسف را یعنی بزمین فرو بردن رواه ابوداود وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من قال حین یصبح کسی که بگوید هنگامی که صبح کند اللهم اصبحنا نشهدک و
نشهد حملة عرشک خدایا صبح کردیم ما در حالی که گواه میگیریم ما ترا وگواه میگیریم بردارندگان
عرش ترا وایشان هشت فرشته اند که میان گوش و دوش ایشان هفتصد هزار ساله راه است
وملائکتک وگواه میگیریم همه فرشتگان ترا وجمیع خلقک وگواه میگیریم همه خلق ترا انک
انت الله برانکه توئی خدا لا اله الا انت نیست خدا جز تو وحدک تنهائی لا شریک لک
نیست انباز مر ترا در خدائی و در آفرینش و معبودیت وان محمدا عبدک ورسولک وبرانکه
محمد بنده تو و فرستاده تست الا غفر الله له ما اصابه فی یومه ذلک من ذنب نگوید کسی
این کلمات را در وقت صبح مگر آنکه بیامرزد خدای تعالی مر او را چیزی که رسیده است او را در آن
روز از گناه وان قالها حین یمسی غفر الله له ما اصابه فی تلک اللیلة من ذنب
واگر کسی بگوید این کلمات را هنگامی که شب کند می آمرزد خدای تعالی مر او را چیزی که رسیده است او را
در آن شب از گناه و در شب اللهم امسینا میگوید رواه الترمذی وابوداود وقال الترمذی هذا
حدیث غریب وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من عبد مسلم
یقول اذا امسی واذا اصبح ثلثا نیست هیچ بنده مسلمان که میگوید چون شام کند و چون صبح
کند سه بار این کلمات را رضیت بالله ربا راضی شدم بخدا بانکه پروردگار است
وبالاسلام دینا وراضی شدم باسلام بانکه دین است وبمحمد نبیا وراضی شدم بمحمد
بانکه پیغمبر است شرح این کلمات در فصل اول از کتاب الایمان گذشته است فتذکر
الا کان حقا علی الله ان یرضیه یوم القیمة مگر آنکه باشد حق و واجب بر خدا بفضل وکرم
وی اینکه راضی گرداند او را روز قیامت یعنی بدهد او را ثواب چندانکه راضی گردد رواه
احمد والترمذی وعن حذیفة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان ینام
وضع یده تحت رأسه بود آنحضرت وقتی که میخواست که خواب کند می نهاد دست مبارک
خود را از زیر سر خود سابق در فصل اول هم از حدیث حذیفه گذشت و در حدیث حفصه بیاید

دست مبارک می نهاد زیر رخساره پس احتمال دارد که بجهة قرب سر و رخساره بیکدیگر باشد
یا گاهی زیر رخساره می نهاد و گاهی زیر سر و بر هر تقدیر حکمت آن تهیؤ برای تیقظ است
چنانکه حکمت در نوم بر شق ایمن نیز همین است چنانکه گذشت ثم قال اللهم قنی
عذابک خدایا نگاه دار مرا از عذاب خود یوم تجمع عبادک در روزی که فراهم می آری
بندگان خود را یعنی روز محشر او تبعث عبادک شک راوی است یعنی بجای تجمع
تبعث گفت یعنی می برانگیزی بندهای خود را رواه الترمذی ورواه احمد عن البراء وعن حفصة
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان یرقد وضع یده الیمنی تحت خده
ثم یقول اللهم قنی عذابک یوم تبعث عبادک مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است
باذکر خد و زیادت ثلث مرات یعنی سه بار رواه ابوداود وعن علی رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول عند مضجعه اللهم انی اعوذ بوجهک
الکریم وکلماتک التامات خداوندا بدرستی که من پناه میجویم بذات بزرگ تو و بکلمهای تو
که تام کامل است مراد اسما و صفات است یا کلمات قرآنی من شر ما انت آخذ بناصیته
از بدی چیزی که تو گیرنده موی پیشانی آنی یعنی هر جنبنده بر زمین بحکم قول وی سبحانه
وما من دابة الا هو آخذ بناصیتها اللهم انت تکشف المغرم والمأثم خدایا تو
میگشائی و دور میکنی وام و گرفتاری آنرا و بزه آنرا یعنی چیزی که از آن بزه لازم آید
اللهم لا یهزم جندک خدایا شکسته نمیشود لشکر تو ولا یخلف وعدک و خلاف
کرده نمیشود وعدهای تو و در بعضی نسخ ولا تخلف وعدک بضم تا و کسر لام بر لفظ خطاب
یعنی خلاف نمیکنی وعده خود را ولا ینفع ذا الجد منک الجد وسود نمیکند خداوند بخت را
از عذاب تو بخت و جد بمعنی پدر پدر نیز اراده نموده اند یعنی سود نمیکند نسب و جد بکسر جیم
بمعنی کوشش نیز گفته اند و در باب رکوع ذکر آن گذشته و وجه اول اصح و اشهر و اظهر
است سبحانک وبحمدک تنزیه میکنم ترا تنزیهی که لایق ذات تست و ملتبس بحمد تو
تسبیح میکنم رواه ابوداود وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من قال حین یأوی الی فراشه کسی که بگوید هنگامی که پناه آرد و قصد بالش کند بسوی جامه
خواب خود این کلمه را که استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه ثلث مرات
سه بار غفر الله ذنوبه می آمرزد خدای تعالی مر او را گناهان او را وان کانت مثل زبد البحر

واگر چه باشد گناهان وی مانند کف دریا و اگر بسیاری او عدد ریگ عالج یا باشد گناهان وی
بشمار ریگ عالج بفتح لام و کسر آن نام وادیست در زمین مغرب که ریگ وی بسیار است
و بعضی عالج را بمعنی ریگ بسیار بر هم افتاده گفته اند بر این معنی عالج صفت رمل است او عدد
ورق الشجر یا باشد بشمار برگ درختان او عدد ایام الدنیا یا باشد بشمار روزهای دنیا
در چهار چیز تردید واقع شده تا مبالغه در کدام یکی از ینها بیشتر است رواه الترمذی
وقال هذا حدیث غریب وعن شداد بن اوس صحابی است برادرزاده حسان بن ثابت
است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یاخذ مضجعه بقراءة سورة من
کتاب الله نیست هیچ مسلمان که بگیرد خوابگاه خود را بخواندن سوره از کتاب خدا الا وکل الله
به ملکا مگر آنکه وکیل بکرداند خدا تعالی بروی فرشته را توکیل کداشتن کار بکسی فلا یقربه
شیء یؤذیه پس نزدیک نمیشود او را چیزی که ایذا کند حتی یهب متی هب تا آنکه بیدار شود هرگاه
که بیدار شود رواه الترمذی وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم خلتان لا یحصیهما رجل مسلم الا دخل الجنة دو خصلت است که محافظت نکند و بجای
نیارد آنها را مردی مگر آنکه در آید بهشت را الا وهما یسیر دانا و آگاه باش که آن دو خصلت اندک
و آسان اند ومن یعمل بهما قلیل و کسی که عمل کند بآن دو خصلت اندک است یک خصلت
اینست که یسبح الله فی دبر کل صلوة عشرا تسبیح کند خدا تعالی را یعنی سبحان الله بگوید در
پس هر نماز ده بار و یحمده عشرا و حمد گوید او را یعنی الحمد لله گوید ده بار قال گفت عبد الله بن
عمرو فانا رأیت رسول الله پس دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یعقدها بیده میشمرد
این کلمات را و عقد میکرد آنرا بدست خود قال گفت آنحضرت فتلک خمسون و
مائة باللسان پس آن صد و پنجاه است در شب و روز بزبان و الف و خمسمائة فی المیزان
و هزار و پانصد است در ترازوی اعمال بحساب یکی بده و خصلت دوم اینست که
و اذا اخذ مضجعه یسبحه و یحمده و یکبره مائة و وقتی که بگیرد و بیاید خوابگاه خود را تسبیح
کند خدا را و حمد گوید و تکبیر گوید او را صد بار سی و سه بار تسبیح و سی و سه بار حمد و سی و چهار بار
تکبیر چنانکه گذشت فتلک مائة فی اللسان و الف فی المیزان پس آن صد است در زبان
و هزار است در میزان و مجموع این دو خصلت دو هزار و پانصد شد فایکم یعمل فی الیوم و
اللیلة الفین و خمسمائة سیئة پس کدام یکی از شما میکند در روز و شب دو هزار

و یکبره عشرا و تکبیر گوید او را و الله اکبر گوید ده بار

نسخه فی اللسان

و پانصد بدی تا مقابل گردد بدان پس لابد باشد که باقی ماند بعد از تکفیر رفع درجات شود
قالوا و کیف لا نحصیها گفتند چگونه احصا نکنیم این کلمات را با این مذکورات را یعنی
هرگاه که احصای این کلمات را این چنین ثواب است چرا نکنیم آنرا و در بعضی نسخ لا نحصیهما
بضمیر تثنیه راجع بخصلتین قال گفت آنحضرت یأتی احدکم الشیطان و هو فی صلوته
می آید یکی از شما را شیطان در حال آنکه آن یکی در نماز خود است فیقول اذکر کذا اذکر کذا
پس میگوید شیطان یاد کن چنین را و یاد کن چنین را کنایت است از خطرات و وسوسه ای
که شیطان در دل مصلی می اندازد حتی ینفتل فلعله ان لا یفعل تا آنکه باز میگردد یکی از
شما از نماز بهمان خواطر پس شاید که نکند و نگوید آن اذکار و کلمات را یعنی چون در نماز
حضور از دست رفت و بخواطر گرفتار شد شاید که یاد نباید و گفتن میسر نگردد این بیان عدم
احصا و اتیان خصلت اولی شد که ذکر این کلمات است بعد از نماز و بیان عدم احصای
خصلت ثانیه که ذکر است در وقت بخواب رفتن اینست که فرمود و یأتیه فی مضجعه
و می آید یکی از شما را شیطان در خوابگاه وی فلا یزال ینومه پس همیشه است شیطان
که می خواباند او را حتی ینام تا آنکه خواب میکند پس فرصت ذکر نمی یابد رواه
الترمذی و ابو داود و النسائی و فی روایة ابی داود و در روایت ابی داود اختلافی
در بعضی الفاظ هست یکی آنکه در روایت وی اینچنین آمده است که قال خصلتان او خلتان
لیکن در لفظ خصلتان گفته یا خلتان دیگر اختلاف اینست که گفته لا یحافظ علیهما عبد
مسلم بجای لا یحصیهما رجل مسلم و کذا فی روایته بعد قوله و همچنین در روایت ابی
داود بعد از قول وی که گفته و الف و خمسمائة فی المیزان اینچنین واقع شده است که
قال و یکبر اربعا و ثلثین اذا اخذ مضجعه و یحمد ثلثا و ثلثین و یسبح ثلثا و ثلثین
بتقدیم و یکبر اربعا و ثلثین اذا اخذ مضجعه بر ذکر حمد و تسبیح و حمد مقدم است و بیان عدد یک
و در روایت دیگران اذا اخذ مضجعه مقدم است و ایضا ذکر تسبیح و حمد مقدم است بر ذکر تکبیر
و بیان عدد نیست فافهم و فی اکثر نسخ المصابیح عن عبد الله بن عمر این بیان فایده
دیگر است که مؤلف روایت این حدیث را از عبد الله بن عمر بن الخطاب رضی الله عنهما
کرده وعن عبد الله بن غنام بفتح معجمه و تشدید نون صحابی انصاری است معدود
در اهل حجاز قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح کسی که بگوید هنگامی که صبح کند

بر قول وی

اَللّٰهُمَّ مَا اَصْبَحَ بِی مِنْ نِعْمَةٍ اَوْ بِاَحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ فَمِنْکَ وَحْدَکَ خدایا آنچه صبح کرده است
بمن از نعمت یا صبح کرده است بیکی از خلق تو از نعمت پس از تست تنها لَا شَرِیْکَ لَکَ نیست
انباز مر ترا در دادن آن نعمت اگرچه بسبب و بواسطه باشد اما آن سبب و واسطه هم از تست و بقدرت
و ارادت تست فَلَکَ الْحَمْدُ وَلَکَ الشُّکْرُ پس مر تراست ستایش و مر تراست سپاس و مخصوص
است بتو و غیر تو در آن شریک نباشد که هر کسی وقت صبح این دعا بخواند فَقَدْ اَدّٰی شُکْرَ یَوْمِهِ
پس بتحقیق ادا کرد شکر روز خود را وَمَنْ قَالَ مِثْلَ ذٰلِکَ حِیْنَ یُمْسِی فَقَدْ اَدّٰی شُکْرَ لَیْلَتِهِ و کسی که گوید
مانند آن هنگامی که شب کند پس بتحقیق ادا کرد شکر شب خود را در اخبار وارد شده که داود
علیه السلام گفت پروردگارا نعمتهای تو نزد من بسیار شده شکر آن چگونه گویم فرمان آمد یا داود
چون دانستی که آنچه نزد تست از نعمت همه از من است بتحقیق شکر گفتی تو آنرا رَوَاهُ
اَبُوْ دَاوُدَ وَعَنْ اَبِی هُرَیْرَةَ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ کَانَ یَقُوْلُ اِذَا اَوٰی اِلٰی فِرَاشِهِ
روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه از آنحضرت که میگفت چون می آمد بسوی فرش خود
اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوٰاتِ وَرَبَّ الْاَرْضِ ای خدای پروردگار آسمانها و پروردگار زمین اشارت
است باصول اسباب کلیه بقای عالم وَرَبَّ کُلِّ شَیْءٍ و پروردگار همه چیز تعمیم ربوبیت
نسبت بهر چیز از آنچه در آسمان و زمین از عناصر و موالید و افراد و جزئیات آن است
فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوٰی شکافنده دانه و خسته اشارتست بارزاق جسمانیه که بآن
بقای اجسام است و حب در طعام استعمال یابد و نوی در ثمر و مانند آن مُنْزِلَ التَّوْرٰیةِ
وَالْاِنْجِیْلِ وَالْقُرْاٰنِ فرو فرستنده این سه کتاب بزرگ جلیل الشأن اشارتست
بارزاق روحانیه متعلق بتدبیر احوال آخرت و ذکر زبور نکرد از جهة عدم اشتمال آن
بر احکام و شرایع چه اکثر آنچه در وی مذکور است اذکار و دعوات و مناجات است
و بحقیقت وی جزوی از توریت است کذا قالوا اَعُوْذُ بِکَ مِنْ شَرِّ کُلِّ شَرٍّ اَنْتَ
اٰخِذٌ بِنَاصِیَتِهِ پناه میجویم بتو از بدی هر خداوند بدی که گیرنده موی پیشانی وی او مسخر دارنده
وی او را بقدرت خود اَنْتَ الْاَوَّلُ فَلَیْسَ قَبْلَکَ شَیْءٌ توئی اول پس نیست پیش از تو چیزی
وَاَنْتَ الْاٰخِرُ فَلَیْسَ بَعْدَکَ شَیْءٌ و توئی آخر پس نیست بعد از تو چیزی وَاَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَیْسَ
فَوْقَکَ شَیْءٌ و توئی ظاهر و پیدا پس نیست بالای تو چیزی وَاَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَیْسَ دُوْنَکَ
شَیْءٌ و توئی باطن و پنهان پس نیست زیر تو چیزی چون ظاهر بالاست ظاهر میباشد و هرچه بالا

باطن پس نفی

باطن پس نفی فوقانیت مناسب ظهور باشد و نفی دونیت مناسب بطون و دون اینجا بمعنی
ضد فوق است اِقْضِ عَنِّی الدَّیْنَ بگذار از من وام را یعنی بری گردان مرا از آن و توفیق
ده که قضا کنم آنرا با عطای اسباب قضای وام قضا گذاردن و رسانیدن و وا
کردن حاجت وَاَغْنِنِی مِنَ الْفَقْرِ و غنا ده مرا از فقر و من بمعنی بعد است رَوَاهُ اَبُوْ دَاوُدَ
وَالتِّرْمِذِیُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ مَعَ اخْتِلَافٍ یَسِیْرٍ روایت کرد آنرا مسلم با اندک
اختلافی در الفاظ وَعَنْ اَبِی الْاَزْهَرِ الْاَنْمَارِیِّ بفتح همزه و سکون نون صحابی است که
ساکن شام بود اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ کَانَ اِذَا اَخَذَ مَضْجَعَهُ مِنَ اللَّیْلِ
بود آنحضرت چون بخوابگاه میرفت در شب قَالَ میگفت بِسْمِ اللّٰهِ وَضَعْتُ جَنْبِی لِلّٰهِ
بنام خدا نهادم پهلوی خود را اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِی ذَنْبِی وَاَخْسِئْ شَیْطَانِی بران و دور کن شیطان
مرا مراد قرین اوست با هر که قصد اغوای وی کند و خسا راندن سگ را وَفُکَّ رِهَانِی
و برهان و بیرون آر گرو مرا مراد خلاص کردن نفس است که بجزای عمل خود در گرو میباشد چنانچه
در قرآن مجید میفرماید کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِیْنَةٌ و فک خلاص کردن و بیرون آوردن از گرو
و رهان بکسر را گرو وَاجْعَلْنِی فِی النَّدِیِّ الْاَعْلٰی و بگردان مرا در مجلس اعلی که ملائکه کرام مقربین اند
و ندی بفتح نون و کسر دال و تشدید بمعنی مجلس است و اهل مجلس نیز خواهند و آنحضرت اگرچه
در مرتبه و عزت و فضیلت و کرامت اعلا و اکمل از ملایکه است اما شوق لقا و قرب
درگاه و علو و ارتفاع مقام ملکوت او را بران میدارد که همیشه در آنجا باشد و از
مباشرت و مخالطت ناسوت که بحکم بشریت در نجاست مبرا و معلا باشد فافهم وبالله
التوفیق رَوَاهُ اَبُوْ دَاوُدَ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ کَانَ
اِذَا اَخَذَ مَضْجَعَهُ قَالَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی کَفَانِی وَاٰوَانِی وَاَطْعَمَنِی وَسَقَانِی شکر مر خدای را که
کفایت کرد مرا و جای پناه داد مرا و خورانید و نوشانید مرا وَالَّذِی مَنَّ عَلَیَّ فَاَفْضَلَ
و آنکسی که نعمت داد مرا پس زیاده و افزون داد مرا وَالَّذِی اَعْطَانِی فَاَجْزَلَ و آنکسی که
عطا کرد مرا پس بسیار کرد قریب بفقره اولی است آن باعتبار کیفیت است و این
باعتبار کمیت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی کُلِّ حَالٍ حمد خدا را بر هر حال فقر و غنا و شدت و رخا و نعمت و
بلا که در هر دو نعمت و لطف وی ظاهر یا خفی شامل حال بنده است اَللّٰهُمَّ رَبَّ کُلِّ
شَیْءٍ وَمَلِیْکَهُ وَاِلٰهَ کُلِّ شَیْءٍ اَعُوْذُ بِکَ مِنَ النَّارِ رَوَاهُ اَبُوْ دَاوُدَ وَعَنْ بُرَیْدَةَ بضم با

و حکمت نجوت ص

صحابی مشهور است قال شکی خالد بن الولید الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال
گله کرد خالد بن ولید بسوی آنحضرت پس گفت یا رسول الله ما انام اللیل من الارق
خواب نمیتوانم کرد شب از بیداری و ارق بفتحتین همزه و را و بقاف علتی است که خواب
می برد پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا اویت الی فراشک فقل وقتی که
بیایی تو بفراش خود پس بگو این کلمات را اللهم رب السموات السبع و ما اظلت
ای خدای پروردگار هفت آسمانم پروردگار چیزی که سایه افکنده اند آسمانها و رب
الارضین و ما اقلت و پروردگار زمینها و چیزی که بار نهای آن برداشته اند زمینها و ارض را
گاهی مفرد می آرند باعتبار آنکه طبقات وی همه حکم یک طبقه دارند و گاهی جمع نیز می آرند که متعدد اند
و گاهی تاویل میکنند لفظ جمع را باقالیم و آفاق و الله اعلم و رب الشیاطین و ما اضلت
و پروردگار شیطانها و کسی را که گمراه میکنند شیاطین مراد جنود شیطان اند یا شامل جن و انس
کن لی جارا من شر خلقک باش مرا همسایه و پناه از شر خلق خود کلهم جمیعا همه آن یفرط
علی احد منهم از آنکه پیش دستی کند و بگذرد و بشتابد بر من یکی از ایشان او ان یبغی بانکه
ستم کند بر من و از حد درگذرد و یبغی بفتح غین معجمه عز جارک غالب و قویست همسایه
و زینهار داده تو که در پناه عزت و قدرت تو آمده و جای گرفته است و جل ثناءک
و بزرگ است ستایش تو که هیچکس جز تو نتوانند بجای آورد و لا اله الا انت تاکید و تقریر
توحید است و از اینجا معلوم میشود که ارق از تصرفات شیطان و جن است رواه الترمذی
و قال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی و الحکم بفتحتین بن ظهیر بضم ظای معجمه و فتح ها الراوی
که راوی این حدیث است قد ترک حدیثه بعض اهل الحدیث بتحقیق ترک داده اند حدیث
او را بعضی از اهل حدیث اینچنین گفته است بخاری و ابو زرعه و نسائی و ابن ابی حاتم و گفت است
ابن معین که وی چیزی نیست و ابن عدی گفته که اکثر احادیث وی غیر محفوظ است و در بعضی
نسخ الحکیم بیاست و در حاشیه نوشته که صواب حکم است بی یا چنانکه در کاشف و تقریب و جز آن مذکور است

الفصل الثالث عن ابی مالک روایت است از ابی مالک اشعری و بعضی گفته اند
اشجعی صحابی است و در نام وی اختلاف است اشهر آنست که نام وی کعب بن مالک است
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا اصبح احدکم فلیقل اصبحنا و اصبح الملک لله
رب العالمین اللهم انی اسالک خیر هذا الیوم خدایا سوال میکنم ترا نیکی این روز و بیان کن خیر را عول فتحه

فقال نبی الله

و لا اله غیرک

گشایش او را که ابواب خیرات ترا الهی گشاده گردد و نصره و یاری دادن تو مرا
درین روز که بر نفس و شیطان و خلق مرا یاری دهی و نصرت بخشی و مخذول نگه دانی و نوره
و روشنائی دل که بنور ایمان و طاعت و معرفت نورانی باشد و برکته و فزونی
لطف و کرم و فضل تو که برسد مرا درین روز و هداه و راه راست که در عمل و اعتقاد
بر حق و صواب باشم و اصل همه برکات و شامل همه خیرات اینست و این جز بتوفیق
و تائید الهی میسر نگردد رزقنا الله و اعوذ بک من شر ما فیه و پناه میجویم بتو از بدی
چیزی که درین روز است از اضداد این خصال مذکوره و شر ما بعده و پناه میجویم بتو از
شر چیزی که بعد ازین روز است ذکر این مبالغه و تاکید است در استعاذه از شر که
متوالی و متواتر نگردد نعوذ بالله من ذلک ثم اذا امسی فلیقل مثل ذلک بس چون
شب کند پس باید که بگوید مانند این رواه ابو داود و عن عبد الرحمن بن ابی بکرة بفتح با در آخر تا
صحابی مشهور است که خود از روز طایف از درون حصن بچرخ چاه پایان افکنده در خدمت
آنحضرت آمده اسلام آورد آنحضرت او را بابی بکره کنیت کرد و بکره البیر چرخ چاه و عبد الرحمن
بن ابی بکره تابعی کثیر الحدیث است قال گفت قلت لابی گفتم مر پدر خود را که ابی بکره است
یا ابت اسمعک تقول کل غداة ای پدر من میشنوم ترا که میگوئی هر بامداد و مراد بغداة اینجا
یوم است شامل صبح و مسا اللهم عافنی فی بدنی خداوندا عافیت و سلامت ده مرا در تن من
اللهم عافنی فی سمعی خداوندا عافیت ده مرا در شنوائی من اللهم عافنی فی بصری خداوندا عافیت
ده مرا در بینائی من تخصیص سمع و بصر از جمله اعضا و اجزای بدن بجهت شرف آنها است و تقدیم
طلب عافیت سمع تلویح است باشرفیت وی از بصر چنانکه اکثر علما بر آنند و اکثر ذکر این دو صفت
بهمین ترتیب است لا اله الا انت تکررها ثلاثا حین تصبح و ثلاثا حین تمسی مکرر میکردانی
این کلمات را سه کرت هنگامی که صبح میکنی و سه کرت هنگامی که شب میکنی فقال یا بنی سمعت
رسول الله پس گفت پدر من ای پسرک من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم بدعو بهن
دعا میکرد باین کلمات و میخواند این دعا را فانا احب ان استن بسنته پس من دوست
میدارم که عمل کنم و اتباع کنم بطریقه آنحضرت اشارت کرد بآنکه در عمل از دعا و جز آن منظور
اصلی باید که امتثال امر و اتباع سنت باشد نه جزای عمل و استجابت دعا رواه ابو داود
و عن عبد الله بن ابی اوفی صحابی مشهور است قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اصبح قال

کن ادرا

بود آنحضرت که چون صبح میکرد میگفت اَصْبَحْنَا وَاَصْبَحَ الْمُلْکُ لِلّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَالْکِبْرِیَاءُ
وَالْعَظَمَةُ لِلّٰهِ وَالْخَلْقُ وَالْاَمْرُ وَاللَّیْلُ وَالنَّهَارُ وَمَا سَکَنَ فِیْهِمَا لِلّٰهِ همه مر خدا راست وملک
اوست وصفات اوست ومخلوق وآفرینش وحکم اوست اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ اَوَّلَ هٰذَا النَّهَارِ صَلَاحًا ای
خدا وندا بگردان اول این روز نیکی وصلاح ضد فساد وَاَوْسَطَهُ نَجَاحًا وبگردان میان این روز را فیروزی
وبرآمد حاجت وَآخِرَهُ فَلَاحًا وبگردان پایان این روز رستگاری یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ ای مهربانترین
مهربانان که مهر تو شامل تمامهٔ اوقات واحوال است ذکره النووی فی کتاب الاذکار بروایة السنّی
بضم سین وتشدید نون وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ اَبْزٰی بفتح همزه وسکون موحده وبزای مقصور آنحضرت
را دریافته وپس وی نماز گزارده وعامل امیر المومنین علی بود رضی الله عنه بخراسان واکثر روایت
وی از امیر المومنین عمر وابی بن کعب است رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول اذا اصبح میگفت آنحضرت چون صبح میکرد اَصْبَحْنَا عَلٰی فِطْرَةِ الْاِسْلَامِ وَکَلِمَةِ
الْاِخْلَاصِ وبر کلمهٔ اخلاص که لا اله الا الله است وَعَلٰی دِیْنِ نَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ وبر دین پیغمبر ما که محمد است
صلی الله علیه وسلم ظاهر آنست که این لفظ آنحضرت است وآنحضرت مبعوث بود بسوی
خلق وبسوی خود وَعَلٰی مِلَّةِ اَبِیْنَا اِبْرَاهِیْمَ وبر دین پدر ما که ابراهیم است علیه السلام حَنِیْفًا مایل از
باطل بحق واز شرک بتوحید وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ ونبود ابراهیم از مشرکان رواه احمد
والدارمی

باب الدعوات فی الاوقات

باب در ذکر دعاهائی که
خواندن آن در اوقات مخصوص آمده است ووقت زمانی را گویند که برای چیزی
مخصوص گردانیده شده است چنانکه وقت نماز ووقت روزه ووقت حج و
همچنانکه دعا در اوقات مخصوص آمده در احوال مخصوص نیز آمده است چنانکه در حال غضب ودر
حال صف بستن در جنگ کافران ومانند آن وچون آن مستلزم اوقاتست مولف همه را
داخل اوقات ساخت وبعضی اوقات را جدا ذکر کرده اند واحوال را جدا زیرا که
معتبر در آن همان حالت است نه وقت فافهم

الفصل الاول

عن ابن عباس
رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو ان احدکم اذا اراد ان یاتی
اهله فقال اگر ثابت شود اینکه یکی از شما وقتی که خواهد که بیاید زن خود را وجماع کند بگوید
بِسْمِ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّیْطَانَ خداوندا یکسو دار ودور دار ما را از شیطان وَجَنِّبِ
الشَّیْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا ویکسو دار ودور دار شیطان را از چیزی که روزی کنی ما را از ولد فانه

صبح کردیم بر دین اسلام

ان یقدر

ان یقدر بینهما ولد فی ذلک پس بدرستی که شان اینست که اگر تقدیر کرده شود وداده
شود میان زن ومرد فرزندی در آن جماع لم یضره شیطان ابدا زیان نمیکند او را شیطان هرگز
متفق علیه واز اینجا مفهوم میشود که اگر نگوید این دعا در وقت جماع نکند شیطان در آن آدمی یا بد
زیان میکند وکیست که در آن وقت توفیق ذکر دعا می یابد واز اینجاست فساد احوال اولاد
وتباه کاری ایشان وعنه ان رسول الله وهم از ابن عباس است که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم کان یقول عند الکرب بود آنحضرت که میگفت نزد اندوه وفی الصراح کرب اندوه
که دم باز گیرد از وی یعنی اندوه سخت لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب
العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات ورب الارض رب العرش الکریم عظیم و
کریم صفت عرش است یا صفة الله اگر گفته شود که این ذکر است نه دعا جواب آنکه ذکر
در حکم دعاست زیرا که ثنای کریم در معنی سوال است ونیز وارد شده است که حق تعالی
میگوید که کسی که باز دارد او را ذکر من از سوال من بدهم او را زیاده از آنچه بدهم سایلان را
متفق علیه وعن سلیمان بن صرد بضم صاد مهمله وفتح را صحابی بود خیر فاضل عابد سن عالی
داشت وشریف قوم خود بود وامیر بود بر لشکری که بکینه کشی خون امام شهید حسین بن علی
بن ابی طالب رضی الله عنهما برآمدند وله قصة قال گفت سلیمان استب رجلان عند
النبی دشنام یکدیگر دادند دو مرد نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم ونحن عنده جلوس
وما صحابه نزد آنحضرت نشسته بودیم واحدهما یسب صاحبه مغضبا قد احمر وجهه
وحال آنکه یکی از آن دو مرد دشنام میداد یار خود را در حالی که در غضب آورده شده است
که بتحقیق سرخ شده است روی وی فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
انی لاعلم کلمة لو قالها لذهب عنه ما یجد بدرستی که من هر آینه میدانم کلمه را که اگر بگوید
وی آن کلمه را هر آینه میرفت از وی آنچه می یابد از غضب آن کلمه اینست اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم فقالوا للرجل پس گفتند صحابه مر مرد را الا تسمع ما یقول النبی
نمیشنوی چیزی که میگوید پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آن مرد انی لست بمجنون
بدرستی که من نیستم دیوانه واین کلمه گفته میشود کسی را که مجنون است وگفته اند که این کلام
کسی است که آراسته نیست بانوار شریعت وتفقه نکرده در دین پس توهم کرد که استعاذه
مخصوص بمجنون میباشد وندانست که غضب از نزغات شیطان است وگفته اند که

احتمال دارد که آنمرد منافق باشد یا از در شفقت گفته شود یا این مجرب باشد والله اعلم متفق
علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم صیاح الدیکة
وقتی که بشنوید بانگ مرغانرا و دیکه بکسر دال و فتح تحتانیه جمع دیک بکسر و سکون مثل قرده و قرد
فسلوا الله من فضله پس سوال کنید خدا را از فضل وی و کرم وی فانها رأت ملکا پس بدرستی

نسخه: فاسألوا

که مرغ دیده است فرشته را و وی بانگ که میکند بدیدن فرشته میکند پس دعا کنید بامید
آمین فرشته بدانکه احادیث در فضائل خروس بسیار است و محدثان را در اکثر آنها سخن است
و در حدیث خروس سفید که در زیر عرش است که چون وی آواز کند همه خروسان آواز کنند
نیز سخن است و این مبحث بتفصیل در شرح سفر السعادة مذکور است واذا سمعتم نهیق
الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان و وقتی که بشنوید آواز خر را پس پناه
جوئید بخدا از شر شیطان و بگوئید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فانه رأی شیطانا
پس بدرستی که وی دیده است شیطانی را از شیاطین متفق علیه وعن ابن عمر ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا استوی علی بعیره بود آنحضرت چون بر می آمد
و قرار میگرفت بر پشت شتر خود خارجا الی السفر بیرون آینده بسوی سفر کبر ثلثا تکبیر
میگفت سه بار ثم قال پس میگفت سبحان الذی سخر لنا هذا پاکی آن خدایراکه فرمان بردار
گردانید برای ما این را یعنی شتر را و مانند آن از مرکب وما کنا له مقرنین و نبودیم ما مر اورا
طاقت آرنده و در واقع این حیوانات مثل اسب و شتر و فیل اگر تسخیر الهی نباشد آدمیان
کجا طاقت سواری و رام کردن آنها دارند محض قدرت و اقدار اوست که آنها رام آدمیان
شده اند فی الصراح مقرن مقرن بالکسر آنکه اورا یاری که نباشد در ستور راندن و کشاورزی
وانا الی ربنا لمنقلبون و بدرستی که ما بر آینده بسوی پروردگار خود بازگردنده ایم و رجوع کننده ایم
و وجه اتصال این کلام بکلام سابق آنست که رکوب از برای انقلاب و انتقال از مکانی
بمکانی است و انتقال عظمی انقلاب بسوی خداست جل جلاله و نیز سواری محل خطر و بلا است
پس سوار را باید که غافل نباشد از آن و مستعد باشد از برای لقای خدا که مرگ است
اللهم انا نسئلک فی سفرنا هذا البر والتقوی خداوندا ما سوال میکنیم ترا در این سفر نیکی و
پرهیزکاری ومن العمل ما ترضی و سوال میکنیم از عمل آنچه خشنود باشی تو اللهم هون علینا
سفرنا هذا خداوندا آسان و سبک گردان بر ما این سفر ما را تا تعب و رنج نکشیم در وی واطو لنا

بعده

بعده و در نورد برای ما دوری این سفر را اللهم انت الصاحب فی السفر خداوندا توئی یار
و همراه در سفر والخلیفة فی الاهل و نگاهبان و متولی امور پس از ما در اهل خانه اللهم انی
اعوذ بک من وعثاء السفر خداوندا من پناه میجویم بتو از مشقت سفر که در روم و در مانم در آن
و وعث جای نرم که پای فرو رود در وی و بآسانی نتوان رفتن بروی و پای بلغزد وکآبة المنظر
و از شکستگی نفس که جای نگریستن است در جای که نظر می افتد مثل اموال و احوال و اولاد نفس شکسته
گردد و غم و اندوه خورد چنانکه فرموده و کآبة بفتح کاف بروزن رآفت و بمد همزه شکستگی و بدحالی
از غم و اندوه وسوء المنقلب بفتح لام فی المال والاهل و بدی بازگشت در مال و کسان خانه
که غم و اندوه کشم بسبب آنکه در ایشان مکاره بینم از فقد و نقصان یا برگردم بحالت بدی قضای
حاجت و حصول مقصود واذا رجع قالهن وزاد فیهن و چون بر می گشت از سفر میگفت این
کلمات مذکوره را و زیاده میکرد در آنها این کلمات را که آئبون تائبون عابدون رجوع
کننده گانیم و توبه کننده گانیم و بندگی کننده گانیم لربنا حامدون برای پروردگار خود حمد گوینده گانیم
و در بعضی الفاظ آئبین تائبین عابدین لربنا حامدین نیز آمده رواه مسلم وعن عبد الله بن سرجس
بفتح سینین مهملتین و سکون را و کسر جیم صحابی بصری است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
سافر یتعوذ من وعثاء السفر وکآبة المنقلب والحور بعد الکور و پناه می جست از نقصان بعد از
زیادت و از کمی بعد از بسیاری و از فساد امور بعد از صلاح آن و از وحدت بعد از جماعت
و بعد الکون بنون نیز روایت کرده اند یعنی از نابودن حالت مستحسنه بعد از بودن و از تغیر بعد از اثبات
و اصل کور پیچیدن دستار است و حور شکستن آن ودعوة المظلوم و پناه میجست از دعای مظلوم
و پناه جستن از دعوت مظلوم در حقیقت پناه جستن از ظلم است که ظلم نکنم بر کسی تا مظلوم دعای بد نکند
بر من وسوء المنظر فی الاهل والمال رواه مسلم وعن خولة بفتح خای معجمه و سکون واو بنت
حکیم صحابیه است از صحابیات فاضلات قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول من نزل منزلا فقال گفت خوله شنیدم آنحضرت را که میگفت کسی که فرود آید منزلی را
پس گوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق پناه میجویم بکلمات خدا که تام و کامل اند
و نقصان را بدان راه نیست مراد کلمات قرآنی است و بعضی گفته اند اسما و صفات
حق از شر چیزی که پیدا کرده است خدا لم یضره شیء حتی یرتحل من منزله ذلک زیان
نکند آنکس را چیزی از موذیات تا آنکه کوچ کند از آن منزل رواه مسلم وعن ابی هریرة

رجل الی

قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد مردی بسوی آنحضرت فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله
ما لقیت من عقرب لدغتنی البارحة چه عجب و سخت یافتم من از الم و تشویش از کزدم که گزید
مرا دی شب قال گفت آنحضرت اما لو قلت حین امسیت آگاه باش اگر میگفتی تو هنگامی که
شبانگاه کردی تو این دعا را اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق لم تضرک زیان نمیکرد
عقرب ترا و نمیگزید رواه مسلم وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا کان فی
سفر واسحر یقول و هم از ابی هریره است که آنحضرت چون میبود در سفر و سحر میکرد میگفت
سمع سامع بحمد الله وحسن بلائه علینا سمع را بدو وجه روایت کرده اند یکی بکسر میم و تخفیف آن
از سماع بمعنی شنیدن دوم بفتح و تشدید از تسمیع بمعنی شنوانیدن مر غیر را و بر هر دو تقدیر خبر است بمعنی
امر بر تقدیر اول معنی آنست که باید که بشنود شنونده حمد گفتن ما را خدا را و خوبی نعمت وی بر ما
تا اتباع کند و گواه شود بر آن و بلا بمعنی نعمت نیز آید و حقیقت وی ابتلا و امتحان خداست مر بنده را
و وی تعالی بنده را گاهی امتحان بمضرت میکند تا صبر کند و گاهی بمسرت تا شکر گوید و هر دو نعمت است
باعتبار حصول تعرف و ترتب اجر و کمال ایمان و معنی بر تقدیر ثانی آنست که باید که بشنواند مر غیر را
و برساند بدیگران حمد گفتن ما را تا اتباع کنند در حمد گفتن درین وقت چنانکه امر تبلیغ شاهد
مر غایب را آمده است و بعضی بر خبر نیز حمل کرده اند بمعنی آنکه هر که را سمع است شنیده است حمد
گفتن ما را و شنوانیده است و این امریست مشهور و مستفیض که بر هیچ احدی مخفی نیست
ربنا صاحبنا پروردگارا مصاحب شو ما را بعنایت و کلاءت و رعایت وافضل علینا دا
کن بفزونی کرم و عنایت طلب است مزید عنایت و ادامت نعمت و حصول برکت را و درین
اشارت است بآنکه بنده با وجود افاضتهای نعم و توالی آن مستغنی نیست از طلب مزید مصراع
آنها که غنی ترند محتاج ترند عائذا بالله من النار میگویم این را در حالی که پناه جوینده ام
بخدا از آتش دوزخ یا معنی آنست که میگفت آنحضرت این قول را در حالی که عائذ بود
و بر تقدیر اول قول رسول است و بر تقدیر ثانی قول راوی فافهم رواه مسلم وعن
ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قفل من غزو او حج او عمرة
بود آنحضرت چون باز میگشت از غزا یا از حج یا از عمره یکبر علی کل شرف من الارض
ثلث تکبیرات تکبیر می برآورد بر هر جای بلند از زمین سه تکبیر این عادت مستمره وی
صلی الله علیه وسلم در جمیع احوال چون بر جای بلند می برآمد تکبیر می برآورد و تورپشتی گفت است که

یعنی چون سحر میشد یا وقت سحر سیر میکردم

ببرآن ...

سبب آن استحباب ذکر است نزد تجدد احوال و تقلب در آن و رعایت میکرد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ازا دو زمان و مکان چنانکه در صباح و مسا و یقظه و منام ذکر میکرد اشارت
بآنکه آدمی را باید که در تقلب احوال از مقلب احوال غافل نباشد و بعضی گفته اند که تواند که
وجه در تشریع تکبیر آن باشد که چون بر آمدن بر جای بلند علو و ارتفاع حسی حاصل میکرد
شاید که در نفس چیزی از آن نیز راه یابد پس دفع کرد آنرا بشهود کبریای حق و عظمت وی
و میتوان گفت که بر آمدن بمکان عالی مذکر میکرد عارف را بکبریای حق عز و علا و بشهود کبریای
حق و عظمت وی بی آنکه در نفس وی از آن چیزی حاصل گردد و این معنی احسن و اوفق است
بحال شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در آخر فصل ثالث بیاید که تسبیح میکرد نزد
نزول و در بعضی اخبار آمده است که تهلیل میکرد نزد هبوط و آن بجهت آنکه حاصل میشد از
ذلت و انکسار و تنزل پس تنزیه میکرد حق تعالی را از آن چنانچه ظاهر میشود از قول وی

الملک

ثم یقول پس میگفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء
قدیر آئبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده راست
کرد خدا وعده خود را در تقویت و تائید دین اسلام ونصر عبده و یاری داد بنده خود را که عبارت
از ذات شریف خودش است وهزم الاحزاب وحده و شکست داد گروههای
کفره را تنها اگر چه مسلمانان جهاد کردند و شکست دادند ولیکن بحقیقت همه بقدرت اوست
تعالی و احتمال دارد که مراد باحزاب گروههاست از طوائف مشرکین و قبایل یهود که در
غزوه خندق که آنرا غزوه احزاب نیز میگویند جمع شده و لشکرها ساخته در محاربه رسول
خدا صلی الله علیه وسلم اتفاق نموده بودند و پروردگار تعالی بادها فرستاده و لشکرهای فرشته
برگماشته دمار از روزگار آنها برآورد و قول وی وحده تلمیح است بقول وی سبحانه وکفی
الله المؤمنین القتال وکان الله قویا عزیزا متفق علیه وعن عبد الله بن ابی اوفی
بفتح همزه و سکون واو و بفا صحابی مشهور است و آخر کسی است که مرد در کوفه از صحابه
رضی الله تعالی عنهم قال گفت دعا رسول الله دعا کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوم
الاحزاب علی المشرکین فقال دعای بد کرد آنحضرت روز غزوه احزاب که غزوه خندق
است بر مشرکان پس گفت اللهم منزل الکتاب ای بار خدای فرستنده کتاب یعنی قران
یا جنس کتاب سماوی سریع الحساب بشتابی گیرنده حساب از بندگان بجهت علم و احاطه تمامه

اعمال بندگان قلیل و کثیر. اللهم اهزم الاحزاب خداوندا شکست ده این گروههای کافر را
اللهم اهزمهم وزلزلهم. خداوندا شکست ده ایشان را و بجنبان ایشان را و بلغزان پایهای
ثبات ایشان را. متفق علیه. وعن عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابی
مشهور است که او را و پدر و مادر او را و برادر و خواهر او را صحبت است و آنحضرت در خانه ایشان
آمدی و طعام خوردی و دعا کردی ایشان را چنانکه درین حدیث آمده است. قال نزل رسول
الله صلی الله علیه وسلم علی ابی گفت نزول کرد آنحضرت و آمد بر پدر من. فقربنا الیه
طعاما. پس نزدیک گردانیدیم و پیش آوردیم بسوی آنحضرت طعامی. ووطبة
فاکل منها. و پیش آوردیم وطبه را پس خورد آنحضرت از وطبه. این لفظ را بر وجوه متعدده
روایت کرده اند و اختلاف کرده اند که اصح کدام است. قاضی عیاض در مشارق
الانوار در حرف واو گفته که وطیئة بکسر طا و همزه ممدوده بعد وی تمر است که خسته آنرا بر آرند
و در شیر خمیر کنند و ابن درید گفته وطیئة عصیده تمر است و اختلاف و وهم درین لفظ بسیار است
و صحیح اینست. و در حرف را گفته است که سمرقندی بضم را و فتح طا و احد رطب بمعنی خرمای تر
روایت کرده و وطبه بسکون الطاء بعد وی بای موحده. انتهی. و نقل کرده اند از نووی که روایت
اکثر بواو و اسکان طا و بای موحده است و موجود در نسخ مشکوة همین است و معنی وی مشک
شیر است. والله اعلم. ثم اتی بتمر. پس آورده شد خرمای خشک. فکان یاکله ویلقی النوی
بین اصبعیه. پس بود آنحضرت که میخورد و می انداخت خسته را میان دو انگشت خود. ویجمع السبابة
والوسطی. و جمع میکرد این دو انگشت را. وفی روایة. و در روایتی اینچنین آمده است که
فجعل یلقی النوی علی ظهر اصبعیه السبابة والوسطی. پس گردانید و در ایستاد که می انداخت
خسته را بر پشت این دو انگشت خود. ثم اتی بشراب فشربه. پس آورده شد آب
خوردن پس نوشید او را. فقال ابی. پس گفت پدر من با آنحضرت. واخذ بلجام دابته.
و گرفت لگام چهارپایه رسول را که سوار بود. ادع الله لنا. دعا کن خدا را برای ما.
فقال. پس گفت آنحضرت. اللهم بارک لهم فیما رزقتهم. خداوندا برکت ده مر ایشان را
در چیزی که رزق دادی ایشان را. واغفر لهم وارحمهم. و بیامرز ایشان را و رحمت کن
ایشان را. رواه مسلم.

الفصل الثانی

عن طلحة بن عبید الله. روایت است
از طلحه که از عشره مبشره است ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا رأی الهلال

قال

قال. بود آنحضرت چون میدید ماه نو را میگفت. اللهم اهله علینا بالامن والایمان
خداوندا طالع گردان هلال را بر ما و بنما ما را با امن از آفات نفس و مخافات دهر و به ثبات
بر ایمان. والسلامة والاسلام. و بسلامت قلب و احوال و اسلام و استسلام احکام الهی یعنی
مقرون گردان رؤیت آنرا برای ما باین اشیا که اصول عطا و عظایم نعم است بلکه شامل است
تمامه نعمتها را. و هلال مشهور آنست که تا سه شب اول ماه است و بعد از وی قمر گویند و در
قاموس گفته که هلال غره قمر یا تا دو شب یا تا سه شب یا تا هفت و دو شب از آخر ماه که
بست و شش و بست و هفت و در جز آن قمر گویند. انتهی. و ظاهر آنست که معتبر در دعا
اول یا شهر باشد و آنچه مشهور است از اقوال باشد والله اعلم. ربی وربک الله. پروردگار من
و پروردگار تو ای هلال خداست. درین تنزیه مر خالق را از شریک ورد است بر دهریه
و در حدیث تنبیه است بر استحباب دعا نزد ظهور آیات و تقلب احوال و عبور مشاهده
صانع بنظر در مصنوعات. رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب. وعن
عمر بن الخطاب وابی هریرة رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما من رجل رأی مبتلی فقال. نیست هیچ مردی که دید شخصی را که ببلائی گرفتار است پس گفت
الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به. شکر مر خدائی را که عافیت داد مرا از آنچه مبتلا گردانیده
است ترا بدان. وفضلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلا. و فضیلت داد و زیادتی بخشید مرا
بر بسیاری از کسانیکه پیدا کرده است فضیلت دادنی. الا لم یصبه ذلک البلاء. مگر آنکه نرسد
او را آن بلا. کائنا ما کان. هر بلائیکه باشد ولیکن گفته اند که این گفتن و خطاب کردن باید
کسی است که مبتلاست بفسق و معصیت و مجاهر است بآن تا متاثر و منزجر گردد اما اگر
بیمار را و ناقص الخلقت را ببیند یا فاسق مستور الحال را ببیند خطاب نکند و بلند
نگوید بلکه در دل بگوید و بس تا متاذی و منکسر نگردد. رواه الترمذی ورواه ابن ماجه عن ابن
عمر. وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعمرو بن الدینار الراوی لیس بالقوی. وعن
عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من دخل السوق فقال
کسی که در آید در بازار پس بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
یحیی و یمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر کتب الله له
الف الف حسنة. بنویسد خدای تعالی مر او را هزار هزار نیکی و محی عنه الف الف سیئة

وبستر دو پاک کند از وی هزار هزار بدی رفع له الف الف درجة وبلند گرداند برای
وی هزار هزار پایه وبنی له بیتا فی الجنة وبرای او برای می خانه در بهشت طیبی در نقس
این حدیث اطناب وبیان وافی کرده حاصلش اینست که اینهمه ثواب از جهت آنست که
رفع میکند از اهل بازار که محل زور وسوگند های دروغ است ظلمت غفلت را وچون در ظلمت
غلظت وشدت است اجر در ازاله آن نیز کثیر وعظیم شد بجهة وجود اهتدا وهدایت
اعلی مرتبه کمال اوست رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب
وفی شرح السنة این عبارت آورده که من قال فی سوق جامع یباع فیه کسی که بگوید
در بازاری که جمع کننده است مردم را وخرید وفروخت کرده میشود در وی بدل من
دخل السوق بجای این عبارت که در روایت اول مذکور است وعن معاذ بن جبل قال
سمع النبی گفت معاذ که شنید پیغمبر صلی الله علیه وسلم رجلا یدعو یقول مردیرا که
دعا میکند میگوید اللهم انی اسألک تمام النعمة خداوندا من میطلبم از تو تمامی نعمت فقال
ای شیء تمام النعمة پس گفت آنحضرت وپرسید از آن مرد داعی چه چیز است تمام نعمت که
تو میطلبی قال دعوة ارجو بها خیرا گفت آنمرد این دعاست که امید میدارم بآن نیکی را
ومجملا میدانم که نزد خدا نعمتی تمام هست ومن میطلبم آنرا وحقیقت آنرا بتفصیل نمیدانم
پس آنحضرت تعلیم کرد آنرا فقال پس گفت آنحضرت ان من تمام النعمة دخول الجنة والفوز من النار
بدرستی که از جمله تمام نعمت در آمدن بهشت است ورستگاری یافتن از آتش دوزخ
در دنیا بنعمتهای حق تعالی محظوظ ومسرور شده در آخرت از آتش دوزخ امان یافته در بهشت در آید
ودر روی بدیدار روی جل وعلا مشرف گردد وزیاده برین چه نعمت باشد وسمع رجلا یقول
وشنید آنحضرت مردیرا که میگفت یا ذا الجلال والاکرام فقال پس گفت آنحضرت قد استجیب
لک فسل بتحقیق قبول کرده شد وآماده کرده شد اجابت دعا برای تو پس سوال کن هر چه خواهی
هر چه خواهی وسمع النبی صلی الله علیه وسلم رجلا وهو یقول وشنید آنحضرت مردیرا و
حال آنکه آنمرد میگوید اللهم انی اسألک الصبر خداوندا من میطلبم از تو صبر را فقال سألت
الله البلاء پس گفت آنحضرت صبر که میطلبی از خدا بلا میطلبی چه صبر بر بلا میباشد سخت
فاسأله العافیة پس بطلب از خدا عافیت را که از جمیع آفات وبلاها نگاه دارد که تحمل بلا
است بلا نمی باید طلبید واگر نازل گردد صبر باید کرد طریقه اینست وادب وصلاح حال همین است

رواه الترمذی

رواه الترمذی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من جلس مجلسا
فکثر فیه لغطه کسی که بنشیند نشستگاهی را پس بسیار گردد در آن مجلس بانگ وخروش وی
در قاموس گفته لغط بغین معجمه مفتوحه وسکون نیز آمده است وطای مهمله آوازها که فهمیده نشود
معنی آن ومراد اینجا کلام لاطائل ولایعنی است فقال قبل ان یقوم پس بگوید پیش از آنکه برخیزد
سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک الا
غفر له ما کان فی مجلسه ذلک نگوید این کلمات را در مجلس مگر آنکه آمرزیده شود مر او را هر چه
بود وگذشت در آن مجلس رواه الترمذی والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن علی رضی الله عنه
انه اتی بدابة لیرکبها روایت است از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که آورده شد نزد
وی چارپایی تا سوار شود بر وی فلما وضع رجله فی الرکاب قال پس هنگامی که نهاد وی
پای خود را در رکاب گفت بسم الله فلما استوی علی ظهرها قال پس هر گاه که بر آمد ونشست
بر پشت دابه گفت الحمد لله ثم قال پس گفت سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له
مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون ترجمه این در فصل اول گذشت ثم قال پس گفت الحمد لله
ثلاثا سه کرت والله اکبر ثلاثا سه کرت وگفت سبحانک انی ظلمت نفسی پاکی یاد میکنم
خدا را بدرستی که من ظلم کرده ام نفس خود را فاغفر لی پس بیامرز مرا فانه لا یغفر الذنوب الا
انت پس بدرستی که شان اینست که نمی آمرزد گناهها هیچکس مگر تو ثم ضحک پستر خندید علی
رضی الله عنه فقیل من ای شیء ضحکت پس گفته شد از چه چیز خنده کردی یا امیر
المومنین قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم صنع کما صنعت
کرد چنانچه کردم از ذکر وتسبیح ثم ضحک پستر خنده کرد آنحضرت فقلت من ای شیء
ضحکت پس گفتم از کدام چیز خنده کردی یا رسول الله قال ان ربک لیعجب من عبده
گفت آنحضرت از آنجهة خنده کردم که پروردگار تو تعالی تعجب دارد وخوشنودی وراضی میگردد از بنده
خود اذا قال وقتی که میگوید بنده رب اغفر لی ذنوبی یقول الله عبدی یعلم انه لا یغفر
الذنوب غیری میگوید خدا تعالی میداند این بنده که نمی آمرزد گناهها را کسی مگر من پس
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از قول حضرت رب العزت جل شانه خنده کرد وحضرت امیر
بقصد اتباع باز همان قول رواه احمد والترمذی وابو داود وعن ابن عمر قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم اذا ودع رجلا اخذ بیده بود آنحضرت چون وداع میکرد مردیرا میگرفت

دست او را فلا یدعها پس نمیکذاشت آنحضرت دست او را واین از غایت تواضع آنحضرت
ورفق اوست بامت حتی یکون الرجل هو یدع ید النبی تا آنکه میبود آنمرد که وی
میکذاشت دست پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عجب از آنمرد که میکذارد دست آنحضرت را
بعد از آنکه دست داده باشد مصراع خوش دولتیست اینکه ترا دست داده است ویقول
استودع الله دینک میکفت ودیعت می نهم ونکاه میدارم نزد خدا تعالی دین ترا
وامانتک وامانت ترا یعنی اموال که معامله کنی آنرا بر مردم دعا میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بحفظ امور دین ودنیاوی بسبب آنچه میرسد آدمی را در سفر از مشقتی که سبب اهمال طاعات واوراد
ومعامله ومعاشرت با مردم میشود وبعضی میکویند مراد بامانت اهل واولاد اند وآخر عملک
وآخر عمل ترا وفی روایة وخواتیم عملک وودر روایتی بجای آخر عملک وخواتیم عملک واقع شده
وتخصیص باخر عمل بجهة آنست که اعتبار خاتمه راست رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة
وفی روایتهما ودر روایت ابی داود وابن ماجة لم یذکر ذکر کرده نشده است وآخر عملک
لاجرم وخواتیم عملک که در بدل اوست نیز نخواهد بود وعن عبد الله الخطمی بفتح خاء
معجمه وسکون طای مهمله صحابی انصاریست هفده ساله بود که در غزوه حدیبیه حاضر شد قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یستودع الجیش قال بود آنحضرت چون میخواست
که بخدا سپارد در وقت وداع لشکر را میکفت استودع الله دینکم وامانتکم وخواتیم اعمالکم
رواه ابو داود وعن انس قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال کفت انس
آمد مردی نزد آنحضرت کفت یا رسول الله انی ارید سفرا فزودنی بدرستی که من میخواهم
سفر پس توشه ده مرا یعنی دعائی کن که برکت آن با من در سفر مانند توشه باشد
واحتمال دارد که مراد آنمرد توشه متعارف باشد فقال پس کفت آنحضرت زودک
الله التقوی توشه دهد ترا خدا تعالی تقوی را که توشه راه آخرت است قال زدنی
کفت آنمرد زیاده کن قال کفت آنحضرت وغفر ذنبک وبیامرزد خدا تعالی کناه ترا
قال زدنی بابی انت وامی کفت زیاده کن پدر ومادر من فدای تو باد یا رسول الله قال ویسر
لک الخیر فرمود آسان کرداند خدا تعالی برتو توفیق دهد خیر را حیث ما کنت هر جائی که
باشی رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن ابی هریرة ان رجلا قال روایت است
از ابی هریره که مردی کفت یا رسول الله انی ارید ان اسافر فاوصنی من میخواهم که مسافرت

کنم پس وصیت کن مرا قال علیک بتقوی الله فرمود لازم کیر بر خود تقوی را والتکبیر
علی کل شرف ولازم کیر تکبیر کفتن را چون بر جای بلند برائی فلما ولی الرجل
پس هنگامی که پشت داد آنمرد قال کفت آنحضرت ودعا کرد اللهم اطو له البعد
خداوندا به پیچان برای وی دوری راه را وهون علیه السفر وآسان کن بروی سفر را
رواه الترمذی وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر فاقبل
اللیل بود آنحضرت چون مسافرت میکرد پس روی می آورد بروی شب قال میکفت
یا ارض ربی وربک الله ای زمین پروردکار من وپروردکار تو خداست اعوذ بالله من
شرک پناه میجویم بخدا از شر تو یعنی شری که در ذات تو حادث کردد مثل خسف وتحیر
در بیابانها ومن شر ما فیک واز شر چیزی که قرار کرده است در تو از حیوانات وحشرات
وجن وانس ومن شر ما خلق فیک واز شر چیزی که پیدا کرده شده است وزندگانی میکند در
درون تو در غارها ومغاکها ومن شر ما یدب علیک واز شر چیزی که می جنبد ومیرود بر تو
از تمامه حیوانات که بر زمین میروند واعوذ بالله من اسد واسود وپناه میجویم بخدا
از شیر ومار سیاه که بدترین مارهاست ومن الحیة والعقرب واز هر جنس مار وکژدم
ودر بعضی نسخ من الحیة بی واو است وبعضی کفته اند من شرک یعنی شری که حاصل
شود از ذات تو ومن شر ما فیک از احوال واوصاف تو وشر ما خلق فیک از حیوانات
ساکن در باطن تو وشر ما یدب علیک از حیوانات که بر ظاهر تو اند فقط ومن شر
ساکن البلد واز شر سکونت کننده شهر مراد آدمیان اند وبعضی کفته اند مراد جنیانند
که در هر شهری وهر زمینی میباشند واکر هر دو مراد دارند نیز وجهی دارد ومن والد وما ولد
مراد ابو البلیس است وبما ولد نسل وی وحمل بر عموم اولی است تا همه را شامل باشد والله اعلم
رواه ابو داود وعن انس قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا غزا قال
چون جنک میکرد بکافران میکفت اللهم انت عضدی ونصیری خداوندا تو بازوی منی ویاری
منی عضد بفتح عین وضم ضاد باستعمال اشهر نام عضو مشهور است ودر عرف بمعنی ناصر
ومعین آید پس قول وی ونصیری تفسیر وبیان اوست بک احول بقدرت تو حیله میکنم در
دفع اعدا یا بتو می جنبم از حالی بحالی وبک اصول وبقوت تو حمله میکنم بر دشمنان دین
وبک اقاتل وبتائید ونصرت تو کارزار میکنم رواه الترمذی وابو داود وعن ابی موسی

ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خاف قوما قال بود آنحضرت چون میترسید از
گروهی را میگفت اللهم انا نجعلک فی نحورهم خداوندا ما میکردانیم ترا در نحرهای ایشان
نحر نام بالای سینه است که محل ذبح است و منحر جای قربان عرب میکوید جعلته فی نحر العدو
کردانیدم او را در نحر عدو وقتی که او را در مقابله عدو پر کماری تا قتال کند از جانب تو
و حایل کردد میان تو و میان عدو و تخصیص نحر بذکر زیرا که عدو بنحر استقبال میکند نزد دهستادن
بقتال یا آنکه درین اشارت بذبح و قتل او نیز هست و نعوذ بک من شرورهم و پناه میجوییم
بتو از شرهای ایشان و مکرهای ایشان رواه احمد و ابو داود وعن ام سلمة ان النبی صلی
الله علیه وسلم کان اذا خرج من بیته قال بود آنحضرت وقتی که بیرون می آمد از خانه
خود میکفت بسم الله توکلت علی الله اللهم انا نعوذ بک من ان نزل خداوندا ما پناه میجوییم
بتو از آنکه بلغزیم زلت لغزیدن پاست در راه رفتن بیعتد یا نیفتد کنایت است از
وقوع ذنب بی قصد او نضل یا کمراه شویم و راه راست بگذاریم و براه کج رویم کنایت است
از صدور ذنب باختیار او نظلم بفتح نون و کسر لام او نظلم بضم نون و فتح لام یعنی ظلم
کنیم بر کسی یا ظلم کرده شویم و کسی بر ما ظلم کند و این نیز مکروه و مذموم است که سبب ذل
و اهانت و زبونی است اگر چه اجری باشد و در وی آفتی دیگر هست که مبادا دعای بد کند
بر ظالم و از حد تجاوز نماید یا در مکافات و مجازات آن زیادتی کند و ظلم بروی عود کند
سلامت درین است که نه ظالم باشد و نه مظلوم او نجهل یا جهل کنیم بر کسی و مثل کارهای
جاهلان کنیم از ایذا و اضرار او یجهل علینا یا جهل کرده شود بر ما و مردم ما را ایذا کنند
رواه احمد والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وفی روایة ابی
داود و ابن ماجة و در روایت این دو کس اینچنین آمده است که قالت ام سلمة کفت
ام سلمه ما خرج رسول الله بیرون نیامد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من بیتی قط
از خانه من هرکز الا رفع طرفه الی السماء مکر آنکه برداشت نظر خود را بسوی آسمان طرف
بسکون راء چشم و نکریستن فقال پس کفت آنحضرت اللهم انی اعوذ بک من ان اضل بناء
مجهول یعنی میجوییم بتو از آنکه کمراه شوم من او اضل یا کمراه کردانم کسی را یا کمراه کردانیده شوم
کمراه کرداند مرا کسی او ازل او اظلم او اظلم او اجهل او یجهل علی و درین روایت ازل زیادتی نیست
و اضل بصیغه مجهول زیاده است و دعا بلفظ مفرد است وعن انس قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم اذا خرج الرجل من بیته فقال چون بیرون آید مرد از خانه خود پس بکوید
بسم الله توکلت علی الله لا حول ولا قوة الا بالله یقال حینئذ کفته میشود مر آنمرد را درین
هنکام که این کلمات کفت هدیت راه راست نموده شدی تو یعنی بعد از برآمدن که راه
روی و کاری کنی بر وفق صواب و سداد کنی یا مراد اینست که اینکه نام خدا کرفتی و توکل بر وی
کردی و از حول و قوت خود برآمدی هدایت یافتی براه راست و مراد از راست اینست که بنده
در یاد خدا باشد و کارهای خود بوی سپارد نظم کار خود را بخدا باز کذار کت نمی بینم ازین بهتر کار
و کفیت و وقیت کفایت کرده شدی در جمیع مهمات و نکاهداشته شدی از جمیع شرور
فیتنحی له الشیطان پس یکسو میشود شیطان از وی و باز می ایستد از اضلال و اغوا و ایذای
وی و یقول شیطان آخر و میکوید شیطان دیکر بآن شیطان که یکسو شده و خاسر و خایب شد
و از اغوا و اضلال وی آیس و متحیر کشت از برای تسلیه وی کیف لک برجل قد هدی
و کفی و وقی چکونه میسر شود ترا تعرض و تسلط بمردی که بتحقیق هدایت و کفایت و وقایت
کرده شد تقریر طیبی اینست و میتوان کفت که شاید بعد از تنحی و تحیر و خیبت و خسران
باز خیال اغوی و اضلال میکرده باشد و در فکر مکر دیکر و حیله دیکر شده که برانکیزد و کار خود
بکند این شیطان بوی میکوید که ازین خیال برکرد و در بند آن مباش که بی فایده است
فافهم رواه ابو داود وروی الترمذی الی قوله له الشیطان و روایت کرده ترمذی تا قول
فیتنحی له الشیطان و قول شیطان دیکر با وی روایت نکرده وعن ابی مالک الاشعری
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ولج الرجل بیته فلیقل وقتی که در آید
مرد خانه خود را پس باید که بکوید اللهم انی اسالک خیر المولج خداوندا من سوال میکنم
ترا نیکی در آمدن در ینخانه و خیر المخرج و نیکی برآمدن ازان زانکه در آمدن و برآمدن همه نیک
باشد و متضمن نیکی کردد و مولج بکسر لام است و مخرج بفتح را بسم الله ولجنا بنام خدا
در آمدیم و علی الله ربنا توکلنا و بر خدا که پروردکار ماست کار باز کذاشتیم ثم لیسلم
علی اهله پس باید که سلام کوید بر کسان خانه خود و کفته اند که اکر در خانه کس نباشد نیز سلام
کوید باین عبارت که السلام علی عباد الله الصالحین نیت ملایکه که در آنجا اند رواه
ابو داود وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا رفأ الانسان
اذا تزوج قال بود آنحضرت چون دعا میکرد مر دیر او وقتی که تزوج کرده و زنی خوا

آن شیطان ح

بر دو میکرد و باز خطاب

میگفت بارک الله لک برکت دهد خدا تعالی مر ترا خطاب بمرد و زن هر دو میکرد و میگفت
و بارک علیکما و برکت کند بر هر دوی شما و برکت در لغت بالیدن و افزون شدن و
تبریک دعا کردن ببرکت و جمع بینکما فی خیر و جمع کند و التیام و اتفاق دهد میان شما
در خیر و رفا بتشدید فا و همزه در آخر از ترفیه و رفو در لغت بهم بستن و نیکو کردن دریدگی و
دریدگی جامه و در جاهلیت دعای متزوج باین لفظ میکردند که بالرفاء و البنین یعنی
اتفاق و التیام باد میان شما و پسران زائیده باد باین جهة ترفیه نام دعای متزوج شد
و در شرع از آن نهی کردند از جهة اشعار بکراهیت بنات و آنحضرت چون ترفیه میکرد
میگفت بارک الله لک الی آخره رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجة وعن
عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا تزوج احدکم
امرأة او اشتری خادما فلیقل چون نکاح کند یکی از شما زنی را یا بخرد خدمتکاری را خادم
و غلام هر دو اطلاق میکنند پس باید که بگوید اللهم انی اسألک خیرها و خیر ما جبلتها
علیه خداوندا من سؤال میکنم ترا نیکی این زن یا این خادم را و نیکی خصلتها و عملهای که پیدا
کرده تو او را بر آن و اعوذ بک من شرها و شر ما جبلتها علیه و پناه میجویم بتو از بدی
آن و بدی چیزی که پیدا کرده تو او را بر آن و اذا اشتری بعیرا و چون بخرد یکی از شما شتر را
فلیأخذ بذروة سنامه پس باید که بگیرد بلندی کوهان او را و لیقل مثل ذلک و باید که
بگوید مانند آنکه در تزوج امرأة و شرای خادم میگفت ذروه بالضم و الکسر بالای هر چیز و بالای
کوهان و کوه و سنام بالفتح کوهان و فی روایة فی المرأة و الخادم و در روایتی در زن و خادم این
آمده که ثم لیأخذ بناصیتها و لیدع بالبرکة پس باید که بگیرد موی پیشانی زن یا خادم را
و باید که دعا کند ببرکت رواه ابو داود و ابن ماجة وعن ابی بکرة بفتح با و سکون کاف
در آخر صحابی مشهور است چنانکه گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم دعوات
المکروب دعاهای کسی که اندوهگین است یعنی دعای که اگر بخواند هیچ اندوه نماند و چون این
دعا مشتمل بر معانی کثیره و دعاهای متعدده بود لفظ جمع آورد و دعوات گفت و دعا اینست
اللهم رحمتک ارجو خداوندا رحمت ترا امید میدارم فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین پس مگذار
مرا بنفس من یک چشم زدن و اصلح لی شأنی کله و نیک گردان مرا کار مرا و حال مرا همه
لا اله الا انت رواه ابو داود وعن ابی سعید الخدری قال قال رجل گفت ابو سعید که گفت مردی

هموم لزمتنی و دیون یا رسول الله اندوهها چسپیده است مرا و وامها یا رسول الله هم اندوه و کدام
بیماری تن را قال گفت آنحضرت افلا اعلمک کلاما اذا قلته اذهب الله همک پس آیا
نیاموزانم ترا کلامی که چون بگوئی تو آنرا ببرد خدا تعالی اندوه ترا و قضی عنک دینک و بگزارد
خدا از تو وام ترا یعنی سببی سازد که وام تو گزارده شود قال گفت ابو امامه قلت بلی گفتم بیاموزان
مرا آن کلام را قال قل گفت آنحضرت بگو اذا اصبحت و اذا امسیت چون صبح کنی و شبانگاه کنی
اللهم انی اعوذ بک من الهم و الحزن خداوندا من پناه میجویم بتو از هم و حزن هر دو بمعنی اندوه
است و لیکن هم در امر متوقع بود و حزن در امر واقع و اعوذ بک من العجز و الکسل و پناه میجویم
بتو از ناتوانی و کاهلی و اعوذ بک من البخل و الجبن و پناه میجویم بتو از ممسکی و ناجوانمردی و بد دلی
و ترسندگی و اعوذ بک من غلبة الدین و قهر الرجال و پناه میجویم بتو از چیره شدن وام
و چیره شدن مردان بسبب دین و جز آن قال ففعلت ذلک گفت ابو امامه پس کردم من آنرا که
فرمود آنحضرت و گفتم در صباح و مسا این کلمات را فاذهب الله همی پس ببرد خدا تعالی
اندوه مرا و قضی عنی دینی و گزارد و تعالی از من وام مرا رواه ابو داود وعن علی رضی الله عنه
انه جاءه مکاتب روایت است از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه العزیز که آمد او را مکاتبی
و مکاتب بنده که بهای خود را بر خود نوشته که اگر ادا کند آزاد شود فقال انی عجزت عن
کتابتی پس گفت آن مکاتب بدرستی که من عاجز آمده ام از وجه کتابت خود فاعنی پس یاری
کن مرا یعنی چیزی بده که بدل کتابت من شود و یکی از مصارف زکوة مکاتب است که در بدل
کتابت او را اعانت کنند یا چیزی بیاموزان از دعا که بخوانم و بدان از بدل کتابت خلاص شوم
قال الا اعلمک کلمات علمنیهن رسول الله گفت علی رضی الله عنه آیا نیاموزانم ترا چند
کلمه که آموزانیده است مرا آن کلمات را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لو کان علیک
مثل جبل کبیر دینا اداه الله عنک اگر باشد بر تو مانند کوه بزرگ از وام بگزارد
آن وام را خدا تعالی از تو قل اللهم اکفنی بحلالک عن حرامک بگو خداوندا کفایت کن مرا
بحلال خود از حرام خود یعنی رزق حلال برسان که با آن از حرام بی نیاز شوم و اغننی بفضلک
عمن سواک و بی نیاز گردان مرا بفضل و کرم خود از هر کسی که جز تست رواه الترمذی
و البیهقی فی الدعوات الکبیر و سنذکر حدیث جابر و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث جابر
که در اول او اینست اذا سمعتم نباح الکلاب فی باب تغطیة الاوانی در باب پوشیدن آوندها

در شب ان شاء الله تعالی **الفصل الثالث** عن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا جلس مجلسا او صلی تکلم بکلمات گفت عایشه که آنحضرت بود که چون می نشست در نشستگاهی یا چون نماز میکزارد تکلم میکرد بچند کلمه فسألته عن الکلمات پس پرسیدم من آنحضرت را از آن کلمات که کدام اند آن کلمات و چیست فضیلت آن کلمات فقال پس گفت آنحضرت در فضیلت آن ان تکلم اگر کلام کرده شود بخیر یعنی واقع شود کلامی نیک که در وی ثواب است یا در وی عقاب نیست و برین تقدیر تکلم بضم تا و کاف و کسر لام است یا اگر تکلم کند متکلمی یا مردی بخیر و برین تقدیر بفتحات است کان آن کلمات که مذکور شد طابعا علیهن مهر و لیس بر صحت و حقیقت آن کلمات که تکلم کرده شده است با نها الی یوم القیمة وان تکلم بشر و اگر تکلم کرده شده است ببدی کان کفارة له باشد سبب بخشیدن مر او را و آن کلمات که در مجلس بعد از نماز میگفت اینها اند سبحانک اللهم وبحمدک لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک رواه النسائی وعن قتادة از جمله علمای تابعین و مشاهیر ایشان است و اکثر روایت وی از انس است و از ابو الطفیل و سعید بن المسیب نیز میکند بلغه رسیده است قتاده را ان رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان اذا رای الهلال قال بود چون میدید ماه نو را میگفت هلال خیر ورشد هلال خیر ورشد سه بار مکرر میگفت و رشد بضم را و سکون شین معجمه یا بفتح هر دو بمعنی ... بودن خلاف غی بعد از آن خطاب بهلال میکرد و میگفت آمنت بالذی خلقک ایمان آوردم من بکسی که پیدا کرده است ترا ثلث مرات این عبارت را هم سه بار میگفت ثم یقول پس میگفت الحمد لله الذی ذهب بشهر کذا وجاء بشهر کذا شکر مر خدائی را که برده ماه چنین را و نام ماه گذشته میبرد و آورده ماه چنین را و نام ماه آینده میگرفت شکر بر گذشتن و آمدن هر دو ماه بخیر باشد یا بر بقای نعمت و سلامت رواه ابو داود وعن ابن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کثر همه فلیقل روایت است از ابن مسعود که آنحضرت گفت کسی که بسیار گردد اندوه وی پس باید که بگوید اللهم انی عبدک وابن عبدک خداوندا من بنده توام و پسر بنده توام و پسر داه تو که مادر و پدر مستند وفی قبضتک و در پنجه قدرت توام کنایت است از ملک و تصرف میگویند فلان در قبض تست و در قبضه تست یعنی در ملک تست و قبضه

وابن امتک صح

بضم

بضم قاف و فتح هر دو روایت است ناصیتی بیدک موی پیشانی من در دست تصرف و اراده تست ماض فی حکمک گذرنده است در من حکم تو یعنی حکم ترا توقفی و مانعی نیست هر چه گوئی و خواهی همان شود عدل فی قضاؤک عدل است در من قضای تو عدل دال خلاف جور اسألک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک سوال میکنم ترا بهر نامی که آن مر تراست نام نهاده و خوانده بآن نام ذات خود را بهر وجه که باشد و این عام است و شامل است همه اقسام که بعد از وی ذکر میکند بقول خود او انزلته فی کتابک یا فرستاده آن نام را در کتابهای خود او استأثرت به فی مکنون الغیب عندک یا مستبد و متفرد ی بآن نام در پرده غیب نزد تو و در بعضی نسخ در حاشیه بعلامت نسخ بلفظ بصح بعد از انزلته فی کتابک نوشته او علمته احدا من خلقک یا دانا نیده آنرا یکی از خلق خود را ان تجعل القرآن ربیع قلبی سوال میکنم که بگردانی قرآنرا بهار دل من چنانکه بهار سبب ظهور رحمت و زندگی زمین است معارف قرآنی دل را زنده ساز د و معمور در حمت کرداند وجلاء همی وغمی و بگردانی قرآنرا سبب بردن هم و غم هر دو بمعنی اندوه است هم در مستقبل میباشد و غم در ماضی ما قالها عبد قط الا اذهب الله همه نگوید این کلمات را هیچ بنده مگر آنکه ببرد خدا تعالی غم و اندوه او را وابدله به فرجا و بدهد او را عوض غم کشاد و راحت را فرج بجیم و فتح را کشایش میگویند فرج الله عنک غمک و فرح بحای مهمله شادمانی و در کتب احادیث در امثال این مقام بجیم است و در ینجا در بعضی نسخ بحای مهمله نیز ضبط کرده است رواه رزین وعن جابر قال کنا اذا صعدنا کبرنا و اذا انزلنا سبحنا گفت جابر بودیم ما چون میبر آمدیم زمین بلند را تکبیر میگفتیم و چون فرود می آمدیم از آن تسبیح میکردیم و در بعضی روایات تهلیل نیز آمده و جا این در باب التسبیح و التهلیل گذشت رواه البخاری وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا کربه امر یقول بود آنحضرت چون اندوهگین میکرد اندوهگین میکرد او را کاری میگفت یا حی یا قیوم برحمتک استغیث ای زنده بحیات حقیقی و ای بر پا دارنده خلق را برحمت و مهربانی تو فریاد میکنم رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب ولیس بمحفوظ وعن ابی سعید الخدری قال قلنا یوم الخندق گفت ابو سعید خدری رضی الله عنه گفتیم ما روز خندق یا رسول الله هل من شیء نقوله هست چیزی یعنی ذکری و دعائی که بگوئیم ما آنرا و بخوانیم تا کشادی در کار ما پیدا شود

نور صدری صح

فقد بلغت القلوب الحناجر پس بتحقیق رسید دلهای ما گلوهای ما را کنایت است از زود
وتنگدلی وبیضاوی گفته یعنی از ترس شش می آماسد از سختی ترس پس بلند میگردد ومیرسد
تا راس حنجره وآن منتهای حلقوم است که مدخل طعام وشراب است ودر قول او مدخل طعام و
شراب نظر است وصواب آنست که آن مجری نفس است ومدخل طعام وشراب مری است
وآن زیر حلقوم است قال نعم گفت آنحضرت آری هست چیزی که بگویید او را اللهم استر عوراتنا
خداوندا بپوش عیبهای ما را وعورت از هر چه از نمودن ودیدن آن شرم می آید وآمن روعاتنا
وایمن گردان وامن ده ترسهای ما را روع بفتح را ترسیدن وبضم را بمعنی دل می آید قال فضرب
الله وجوه اعدائه بالریح گفت ابو سعید پس زد خدای تعالی رویهای دشمنان خود را ببادی که
فرستاد وهزم الله بالریح پس شکست واد لشکر دشمنان را بباد واین معنی منطوق قرآن است
وقصه غزوه خندق که از اغزوه احزاب نیز گویند در کتب سیر مسطور است رواه احمد
وعن بریدة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل السوق قال بود آنحضرت
چون میدر آمد بازار را میگفت بسم الله بنام خدا آمدم اللهم انی اسألک خیر هذه السوق
وخیر ما فیها خداوندا من سوال میکنم نیکی این بازار را ونیکی چیزی که درین بازار است واعوذ
بک من شرها وشر ما فیها وپناه میجویم بتو از شر این بازار وشر چیزی که درین بازار است
اللهم انی اعوذ بک ان اصیب فیها صفقة خاسرة خداوندا من پناه میجویم بتو از آنکه
برسم در وی بیع وشرای زیانکار را صفقه دست برهم زدن که آواز آید ودست بر دست
کسی دیگر زدن در بیع وبیعت رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر

باب الاستعاذة

عوذ وعیاذ ومعاذ واستعاذه پناه وپناهیدن عذت به واستعذت به پناه بردم بوی
وهو عیاذی واوست پناه من واختلاف کرده اند که افضل اعوذ بالله است یا استعیذ
بالله اکثر بر قول ثانی اند که مدلول ظاهر قرآن مجید است قوله تعالی فاذا قرأت القرآن
فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم واخبار وآثار در اول نیز وارد شده اند واین قرائت
قرآن است ودر ادعیه مأثوره بلفظ اعوذ بالله واقع شده ومعنی یکیست بهر لفظ

الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله
من جهد البلاء پناه بجویید بخدا از مشقت بلا وغایت آن وبلا حالتی که امتحان کرده شود ودر فتنه
انداخته شود آدمی در آن ودشوار آید بر وی وجهد بضم وسع وطاقت وبفتح مشقت وغایت وانجا

فتح مناسبتر است وبعضی گفته اند که مراد بآن حالتی است که اختیار کنند موت را بر حیات
وبعضی گفته اند قلت مال وکثرت عیال مراد است وصواب آنست که عامتر از آنست ودرک
الشقاء وپناه جویید از لاحق شدن ودریافتن سختی ودشواری شقاء بفتح ومد شدت وعسرت
وسوء القضاء وپناه جویید از قضای بد ومراد بقضای بد آنچه پدید آید انسان را وارد از مکروه
از او بدی راجع بمقضی است نه قضا بر عکس آنچه میگویند که رضا واجب است بقضا نه بمقضی
وشماتة الاعداء وپناه جویید از شاد شدن دشمنان در دین ودنیا که متعلق بدین باشد واما
اگر شخصی باشد که بقوت دنیا اسراف میکند وفسق وفجور وظلم میکند ودشمنان از زوال آن شاد میشوند
از آن استعاذه نیست واستعاذه از آن در معنی طلب فسق وظلم است ودعا بر آن جایز نیست
متفق علیه وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک
من الهم والحزن والعجز والکسل والجبن والبخل وضلع الدین وغلبة الرجال معانی این الفاظ
در ابواب سابق معلوم شده است وضلع بفتح ضاد معجمه وفتح لام بار گران متفق علیه
وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم
یقول میگفت اللهم انی اعوذ بک من الکسل والهرم والمغرم والمأثم اللهم انی اعوذ
بک من عذاب النار وفتنة النار یعنی فتنه که برساند بعذاب نار وسبب در آمدن در وی
شود وفتنة القبر وعذاب القبر ومن شر فتنة الغنی ومن شر فتنة الفقر زیادت شر
گویا اشارت بآنست که در غنی وفقر فتنه وبلا البته هست ولی مدخلیت آن نیست
استعاذه از شر آنست که در فسق واسراف وجزع وفزع بیفتد ومن شر فتنة
المسیح الدجال بیان این نیز در اوایل کتاب ذکر کرده شده است ودر علامات ساعت نیز بیاید ان شاء الله تعالی
اللهم اغسل خطایای بماء الثلج والبرد ونق قلبی کما ینقی الثوب الابیض من الدنس
خداوندا بشوی گناهان مرا بآب برف وژاله ودر بعضی روایات بالماء والثلج والبرد
یعنی بآب وبرف وژاله پاکیزه گردان دل مرا چنانکه پاکیزه گردانیده میشود جامه سفید از چرک
وتخصیص بجامه سفید بجهت آنست که نقاوه ونزاهه در وی بیشتر ظاهر میشود ودر وی اشارت است
بصفای فطرت وطهارت آن ودنس عارض است بر آن وباعد بینی وبین خطایای
کما باعدت بین المشرق والمغرب ودوری انداز میان من ومیان گناهان من چنانچه
دوری افگنده میان مشرق ومغرب شرح این نیز در کتاب الصلوة در باب ما یقرأ بعد التکبیر

واقع شده است متفق علیه وعن زید بن ارقم صحابی انصاریست با آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در هفده غزوه حاضر بود واز خواص امیر المومنین علی است رضی الله عنه
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول بود آنحضرت که میگفت اللهم انی اعوذ بک
من العجز والکسل والجبن والبخل والهرم وعذاب القبر اللهم آت نفسی تقویها خداوندا
بده نفس مرا تقوی و پرهیزکاری که حاصل شود اورا وزکها انت خیر من زکیها و پاکیزه گردان
اورا توئی بهترین کسی که پاکیزه گرداند اورا انت ولیها ومولیها توئی متولی امر وصاحب
تصرف وی و خداوند یاری کننده وی اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع خداوندا من پناه
میجویم بتو از دانشی که سود نکند چنانچه علمهای که بدین تعلق ندارد یا دارد و عمل بدان نکنم
ومن قلب لا یخشع واز دلی که نترسد وفروتنی نکند ومن نفس لا تشبع واز نفسی که سیر
نشود از دنیا ومن دعوة لا یستجاب لها واز دعایی که اجابت کرده نشود مر آنرا رواه
مسلم وعن عبد الله بن عمر قال کان من دعاء رسول الله صلی الله علیه وسلم بود از جمله
دعای آنحضرت اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک خداوندا من پناه میجویم بتو از
دور شدن نعمت تو که عطا کرده وتحول عافیتک واز برگشتن عافیت تو که روزی کرده
وفجاءة نقمتک وناگهان عقاب کردن تو فجاءة بضم فا و مد همزه و فتح فا و سکون جیم بی مد
نیز ضبط کرده اند ناگاه گرفتن و نقمت بفتح نون و کسر آن وجمیع سخطک و پناه میجویم بتو از
همه بی رضایی و خشم گرفتن تو رواه مسلم وعن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول گفت عایشه بود آنحضرت که میگفت اللهم انی اعوذ بک من شر ما عملت
ومن شر ما لم اعمل خداوندا من پناه میجویم بتو از بدی کاری که کرده ام واز بدی کاری که
نکرده ام یعنی در مستقبل کاری کنم که راضی نباشی تو از آن یا پندار کنم بترک قبایح با وجود عدم ترک
رواه مسلم وعن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم لک
اسلمت خداوندا مر ترا اسلام آوردم و انقیاد و اطاعت کردم وبک امنت وبتو ایمان
آوردم و گرویدم وعلیک توکلت وبر تو توکل کردم و کار خود را بتو باز گذاشتم والیک
انبت وبسوی تو بازگشتم و روی آوردم وبک خاصمت وبقدرت تو و یاری دادن تو پیکار کردم
اللهم انی اعوذ بعزتک خداوندا من پناه میجویم بغلبه وقوت تو لا اله الا انت نیست
اله مگر تو ان تضلنی از اینکه گمراه کنی تو مرا انت الحی الذی لا یموت توئی زنده که نمیرد

الفصل الثانی

والجن والانس یموتون وپریان وآدمیان همه بمیرند متفق علیه
عن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک من
الاربع خداوندا پناه میجویم بتو از چهار چیز من علم لا ینفع ومن قلب لا یخشع ومن نفس
لا تشبع ومن دعاء لا یسمع آن چهار اینها اند واز دعای که شنیده نشود یعنی مستجاب
نگردد رواه احمد وابو داود وابن ماجه ورواه الترمذی عن عبد الله بن عمرو والنسائی
عنهما این حدیث را احمد وابو داود وابن ماجه از ابی هریره روایت کرده اند و ترمذی از عبد الله
بن عمرو بن العاص و نسائی از هر دو وعن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یتعوذ من خمس بود آنحضرت که پناه میجست از پنج چیز من الجبن والبخل وسوء العمر
از بدی عمر و درازی آن چنانچه قوی و حواس از قوت طاعت و بندگی نمانند وفتنة الصدر
واز فتنه و ابتلای سینه که در وی اخلاق ذمیمه و عقاید باطله جای کند یا تنگی آرد از قبول حق
و تحمل بلایا وعذاب القبر رواه ابو داود والنسائی وعن ابی هریرة ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الفقر مراد فقریست که در
وی صبر نباشد و در حقیقت استعاذه از فتنه فقر است والقلة واز کمی خیرات و مبرات
والذلة بکسر ذال خواری نفس که نزد خدا و نزد ارباب دین عزتی که اشارت میکند بر آن
قول حق سبحانه ولله العزة ولرسوله وللمومنین نماند واعوذ بک من ان اظلم او اظلم
و پناه میجویم بتو از اینکه ظلم کنم یا ظلم کرده شوم چنانکه در باب سابق گذشت رواه ابو
داود والنسائی وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک
من الشقاق بکسر شین پناه میجویم از خصومت و عداوت اهل دین والنفاق واز نفاق
اصل نفاق در دین اضمار کفر است و اظهار ایمان و شاید که مراد اینجا عامتر از آن باشد شامل با
وعلامات نفاق از کذب و خیانت و خلف وعده و اظهار آنچه خلاف مضمر است با احباب
واصحاب وسوء الاخلاق و پناه میجویم از بدی اخلاق رواه ابو داود والنسائی
وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الجوع
خداوندا من پناه میجویم بتو از گرسنگی فانه بئس الضجیع پس بدرستی که بد همخوابه است
گرسنگی استعاذه از گرسنگی از جهت تضرر انسان است بدان در بدن و قوی و حواس ظاهره
و باطنه و حصول فتور در جمعیت و حضور و منع وی از طاعت و خدمت ولهذا تعبیر کرد از وی

بر رسول الله ص

بفتحتین که مفید معنی لزوم و صحبت است و درین اشارتست که جوع مذموم آنست که ملازم
حال انسان و موروث ضرر باشد و آنکه باعتیاد و ارتیاض بر وجه اعتدال موافق حال
کرده مضر نیست بلکه موجب صفای باطن و نورانیت دل و صحت و سلامت بدن است از
امراض و اعراض وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخِيَانَةِ و پناه میجوییم بتو از بی امانتی فی الصراح خیانت
ناراستی و کم کردن حق کسی را فَإِنَّهَا بِئْسَتِ الْبِطَانَةُ پس بد رستی که بد باطن است خیانت
و بطانه بکسر با در اصل بمعنی استر جامه ضد ظاهره که ابره جامه را گویند استعاده میکنند برای
سریرت کی در باطن مضمر دارد و دوستی درونی و خاصه را نیز گویند رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ
وَابْنُ مَاجَةَ وَعَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ
مِنَ الْبَرَصِ بفتح با و را پیسی و پیسه شدن و سفیدی که در ظاهر بدن پیدا شود بجهت فساد
مزاج آن وَالْجُذَامِ بضم جیم و ذال معجمه بیماری مشهور که حادث میکردد از انتشار سودا
در بدن و فاسد میکرداند مزاج اعضا و هیئات آنها را وَالْجُنُونِ و از دیوانگی و پوشیده شدن
عقل وَمِنْ سَيِّئِ الْأَسْقَامِ و از همه بیماریهای بد رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَعَنْ قُطْبَةَ
بْنِ مَالِكٍ بضم قاف و سکون طای مهمله و بای موحده صحابی کوفی است قَالَ كَانَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ مُنْكَرَاتِ الْأَخْلَاقِ وَالْأَعْمَالِ وَ
الْأَهْوَاءِ خداوندا من پناه میجوییم بتو از خلقهای بد و از کارهای بد و از هواها و خواهشهای
بد که نفس بدان میل دارد و منکر انکار کرده شده در شرع و ناآشنا که در دین وجود او شناخته
نشود ضد معروف رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ شُتَيْرٍ بضم شین معجمه و فتح تای مثناة و سکون
تحتانیه و را در آخر بْنِ شَكَلٍ بفتح شین معجمه و فتح کاف بْنِ حُمَيْدٍ بضم حا و فتح میم تابعی
کوفی است و پدر وی شکل بن حمید صحابی کوفی است عَنْ أَبِيهِ روایت میکند شتیر از
پدر خود شکل و غیر وی هیچکس از وی روایت نکرده است قَالَ قُلْتُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ عَلِّمْنِي
تَعْوِيذًا أَتَعَوَّذُ بِهِ گفتم ای پیغمبر خدا بدان مرا افسونی که پناه جوییم بوی فی الصراح التعویذ الرقیة
قَالَ قُلْ گفت آنحضرت بگو اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ سَمْعِي خداوندا پناه میجوییم
بتو از بدی شنوائی من که سخن بد را بشنوم وَشَرِّ بَصَرِي و از بدی بینائی من که چیز بد را ببینم
وَشَرِّ لِسَانِي و از بدی زبان من که سخن بد را بگوییم وَشَرِّ قَلْبِي و از بدی دل من که خطره بد را اندیشم
وَشَرِّ مَنِيِّي و پناه میجوییم بتو از بدی آب منی که در زنا بیفتم و نظر بمحارم بشهوت بکنم

چه آن نیز از نشاء منی است رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَعَنْ أَبِي الْيَسَرِ بفتح
تحتانیه و فتح مهمله صحابی مشهور است از انصار حاضر شده عقبه را و بدر را أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَدْعُو بود آنحضرت که دعا میکرد باین دعا اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ
الْهَدْمِ بفتح ها و سکون دال مهمله افکندن و ویران کردن بنا یعنی از مردن زیر دیوار که افتد و هدم بفتح
دال نام آن خانه که بیفتد و بکسر دال آن شخص که میرود در زیر آن و مشهور در روایت حدیث بسکون
دال است چنانچه در قرائن اوست و بفتح نیز روایت است وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ التَّرَدِّي
و پناه میجوییم بتو از جای بلند افتادن وَمِنَ الْغَرَقِ وَالْحَرَقِ وَالْهَرَمِ و پناه میجوییم بتو از
غرق شدن در آب و سوختن در آتش و غرق و حرق هر دو بحرکت را و سکون مرویست
و توربشتی گفته که اسکان را در حرق خطاست و پناه میجوییم از پیری بخت وَأَعُوذُ بِكَ
مِنْ أَنْ يَتَخَبَّطَنِي الشَّيْطَانُ عِنْدَ الْمَوْتِ و پناه میجوییم بتو از آنکه مساس کند شیطان
نزد مردن من یعنی در وسواس افکند و ایذا کند و تباه گرداند فی الصراح تخبیط بر زمین زدن و دیوانه
داشتن دیو مردم را و منه قوله تعالى كَالَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ای یفسده
وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أَمُوتَ فِي سَبِيلِكَ مُدْبِرًا و پناه میجوییم بتو از آنکه بمیرم در راه تو
پشت دهنده و مراد گریختن از جنگ کافران است و تواند که گریختن از لشکر شیطان مراد
و ترک طلب حق و سلوک طریق آن و توحش بعد از انس و سردی طلب بعد از گرمی
باشد نعوذ بالله من ذلک وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أَمُوتَ لَدِيغًا و پناه میجوییم بتو
از آنکه بمیرم از گزیدن مار و کژدم و جز آن رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَزَادَ فِي رِوَايَةٍ
أُخْرَى و زیاده کرده است نسائی در روایت دیگر لفظ وَالْغَمِّ و پناه میجوییم بتو از غم و اندوه
وَعَنْ مُعَاذٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اسْتَعِيذُوا بِاللَّهِ مِنْ طَمَعٍ يَهْدِي إِلَى طَبَعٍ
پناه جویید بخدا از طمعی که راه نماید بعیب و زشتی در دین و نقصان در مروت و مردانگی طمع
محرک امید داشتن مال از مردم و طبع بفتحتین در اصل زنگ گرفتن شمشیر و جز آن و زمینناک شدن
و مراد اینجا عیب و شین است و در مجمع البحار گفته که طبع بسکون مهر کردن و بحرکت دنس و شیخ
رحمه الله میفرمود که طمع امید داشتن مالیکه مشکوک باشد رسیدن آن و اگر بیقین بود
چنانکه مشاهره وار دیا وعده صادق یا محبت راسخ بود طمع نباشد و میفرمود چون کشتی ما بجزیره
کران رسید دو سه عرب در کسوت صوفیه نزد ما آمدند و گفتند که چون موسم کشتی در رسد

در باطن ما امیدی پیدا آید که مردم خواهند رسید و بما چیزی خواهند داد و آیا این از باب
طمع و اشراف که نزد این طایفه مذموم است باشد یا نباشد ما در جواب ایشان گفتیم که
موسم گشتی در حق شما حکم موسم باران دارد اگر کسی در موسم باران امید باران دارد مذموم نبود
و اشراف نباشد رواه احمد و البیهقی فی الدعوات الکبیر وعن عائشة رضی الله عنها
ان النبی صلی الله علیه وسلم نظر الی القمر فقال یا عائشة روایت میکند عائشه صدیقه
که آنحضرت نگاه کرد بسوی ماه پس گفت ای عائشه استعیذی بالله من شر هذا پناه جو بخدا از
شر این اشارت بقمر کرد فان هذا هو الغاسق اذا وقب پس بدرستی که اینست غاسق
وقتی که غروب کند و در قرآن مجید در سوره فلق واقع شده است و من شر غاسق اذا
وقب و غاسق را تفسیر کرده اند بشب چون تاریک گردد و بغیبوبت شفق و بقمر وقتی که گرفته
شود و بآلت مرد وقتی که غایب گردد در فرج زن یا قایم گردد و وقب بمعنی فرو شدن آفتاب و جز آن
است و در آمدن تاریکی و گرفتن ماه و آفتاب و در این حدیث تفسیر کرده اند بقمر وقتی که خسوف
کند و سبب استعاذه از آن آنست که خسوف و کسوف از آیات خدا اند که
منذر است بوجود حوادث و نزول نوایب چنانچه در حدیث آمده است که چون گرفته شد آفتاب
استاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترسان و هولناک و نیست مراد باین حوادث و نوایب که
منجمان از احکام خسوف و کسوف اثبات کنند زیرا که آن نزد اهل اسلام معتمد علیه نیست بلکه
مراد آیات خدا که منذر است بدان مثل آنکه عبرت گیرد و بترسد که چون قمر باین نورانیت در ساعتی
منخسف شد و نور از وی مسلوب گشت مبادا نور ایمان و عمل از وی زایل گردد رواه الترمذی وعن
عمران بن حصین بضم حا و فتح صاد صحابی مشهور است و پدر او نیز صحابی است قال قال النبی
صلی الله علیه وسلم لابی گفت عمران بن حصین که گفت آنحضرت مر پدر مرا پیش از آنکه اسلام آورد
یا حصین کم تعبد الیوم الها چند خدا را عبادت میکنی امروز قال ابی سبعة گفت پدر من
هفت خدا را عبادت میکنم ستا فی الارض و واحدا فی السماء شش خدا در زمین و آن
یغوث و یعوق و نسر و لات و منات و عزی و این هر شش در قرآن مجید مذکورند و یکی در آسمان
که خالق همه اشیا است قال گفت آنحضرت فایهم تعد لرغبتک و رهبتک پس کدام یکی
از ایشان میشماری و مهیا میداری برای امید و بیم خود قال الذی فی السماء گفت حصین
آنکه در آسمان است قال گفت آنحضرت یا حصین اما انک لو اسلمت علمتک کلمتین

رسول الله

تنفعانک

تنفعانک ای حصین آگاه باش بدرستی که اگر مسلمان میشدی میدانانیدم ترا دو کلمه که سود
میکردند قال گفت عمران فلما اسلم حصین پس هنگامی که مسلمان شد حصین پدر من
قال گفت حصین یا رسول الله علمنی الکلمتین اللتین وعدتنی بیاموز مرا آن دو کلمه را که وعده
کرده بودی مرا فقال قل پس گفت آنحضرت بگو اللهم الهمنی رشدی خداوندا در دل افکن مرا
رشد مرا و رشد بضم را و سکون شین راه شدن و اعذنی من شر نفسی و پناه ده مرا
از بدی نفس من رواه الترمذی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال اذا فزع احدکم فی النوم فلیقل گفت آنحضرت چون ترسد یکی
از شما در خواب پس باید که بگوید اعوذ بکلمات الله التامة پناه میطلبم بکلمات خدا که تام
و کامل و مبرا از نقصان اند من غضبه از خشم وی و عقابه و از عذاب کردن وی بر گناهان
و شر عباده و از شر بندگان وی و من همزات الشیاطین و پناه میجویم از وسوسهای
شیطانان و خطرات ایشان که در دل اندازند و ان یحضرون و از حاضر شدن شیاطین مرا
فانها لن تضره پس بدرستی که شیاطین زیان نمیرسانند گوینده این کلمات را از اینجا
معلوم میشود که ترس در خواب از تصرف شیطان است وکان عبد الله بن عمرو یعلمها
من بلغ من ولده و بود عبد الله بن عمرو که جد شعیب مذکور است و راوی این حدیث است
تعلیم میکرد این کلمات را کسی را که بالغ بود از اولاد وی و من لم یبلغ منهم و کسی که بحد بلوغ
نرسیده بود از اولاد او کتبها فی صک ثم علقها فی عنقه می نوشت این کلمات را در
صک یعنی در کاغذ پاره دیگر می آویخت آن کلمات را در گردن او و از اینجا جواز تعویذات
در گردن معلوم میگردد و بعضی علما را در اینجا خلاف است و مختار آنست که تعلیق حرزات
و مانند آن حرام و مکروه است اما اگر قرآن یا اسمای الهی تعالی بنویسند باکی نیست
چنانکه در رقیه این تفصیل کرده اند رواه ابو داود و الترمذی و هذا لفظه و آنچه مذکور شد
عبارت ترمذی است و عبارت ابو داود دیگر است وعن انس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من سأل الله الجنة ثلث مرات کسی که بخواهد از خدا بهشت را
سه بار یعنی سه بار بگوید اللهم ادخلنی الجنة قالت الجنة میگوید بهشت بناطق گردانیدن
حق تعالی او را اللهم ادخله الجنة خداوندا در آر او را در بهشت و من استجار من النار
ثلث مرات و کسی که امان جوید از آتش دوزخ و بگوید اللهم اجرنی من النار سه بار قالت النار

اللهم اجرني من النار بگوید آتش خداوندا امان ده و دور دار از آتش رواه الترمذي والنسائي

الفصل الثالث عن القعقاع بفتح قاف و سکون عین مهمله تابعی است کتابی
ان کعب الاحبار قال وی نیز تابعی است از دانشمندان یهود زمان نبوت را دریافت
اما آنحضرت را ندیده در زمان امیر المؤمنین عمر بن الخطاب ایمان آورده گفت کعب
لولا کلمات اقولهن لجعلتني یهود حمارا اگر نمیبود چند کلمه که میگویم من آنها را هر آینه
میگردانید مرا یهود خر بسحر که ایمان من بر ایشان دشوار آمد مرا خر ساختن یا ذلیل و بلید
و مسلوب العقل ساختن است یا انقلاب ماهیت کذا ذکره الطیبي فقیل له ماهن
پس گفته شد مر کعب را چه چیزند و کدامند آن کلمات قال گفت کعب آن کلمات
اینست که اعوذ بوجه الله العظیم الذي لیس شيء اعظم منه پناه میجویم بذات خدا
که نیست هیچ چیز بزرگتر از آن وبکلمات الله التامات التي لا یجاوزهن بر ولا فاجر
و پناه میجویم بکلمات خدا که تام اند آن اسما در نمیگذرد از آن هیچکس نه نیکوکار و نه بدکار اگر مراد
بکلمات اسما و صفات اند پس همه اشیا در احاطه آنند و اگر کلمات قرآنیست از وعد و وعید
قرآن بثواب و عقاب نیز هیچکس خارج نیست وباسماء الله الحسنى و پناه میجویم باسمای
خدا که نیکترند از همه اشیا ما علمت منها وما لم اعلم آنچه میدانم از آن اسما و آنچه نمیدانم
من شر ما خلق از شر چیزی که پیدا کرد وذرأ و پراگنده کردانید وبرأ و تراشید و پدید
آورد از کتم عدم این سه لفظ نزدیک اند در معنی باندک تفاوت و در حواشی در تفسیر برای
نوشته و بری گردانید مخلوقات را از نقصان و تفاوت در آنچه تقاضا کرد حکمت رواه مالک
وعن مسلم بن ابي بکرة تابعی ثقه است قال گفت کان ابي یقول في دبر الصلوة گفت بود پدر
من که میگفت در پس نماز اللهم اني اعوذ بک من الکفر والفقر وعذاب القبر فکنت اقولهن
پس بودم من که میگفتم این کلمات را فقال اي بني عمن اخذت هذا ای پسرک من از که
گرفته تو این قلت عنک گفتم گرفتم از تو و ازینجا معلوم میشود که در اوراد و اذکار اخذ از مشایخ
مستحسن و مستحب است قال ان رسول الله گفت پدر من بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
کان یقولهن في دبر الصلوة بود که میگفت این کلمات را پس نماز رواه النسائي والترمذي الا انه
لم یذکر الا آنست که ترمذی ذکر نکرده است این لفظ را که في دبر الصلوة وروی احمد لفظ
الحدیث و روایت کرده است احمد لفظ حدیث را بی ذکر قصه پدر و پسر وعنده و نزد احمد

انجنین آمده

اینچنین آمده است که في دبر کل صلوة بزیادت لفظ کل وظاهر آنست که در روایت نسائی
نیز همین مراد است وعن ابي سعید قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت
ابو سعید خدری شنیدم آنحضرت را که میگفت اعوذ بالله من الکفر والدین پناه میجویم بخدا از
کفر و وام فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله اتعدل الکفر بالدین آیا برابر میکنی و ذکر میکنی
کفر را با وام قال نعم گفت آنحضرت آری برابر میکنم این هر دو را و وجه آن از ذکر نفرمود و جهش آنست
که مردم بتقریب وام دروغ میگویند و خلاف وعده میکنند و این از صفات کافران
و منافقان است چنانکه در احادیث آمده است وفي روایة و در روایتی اینچنین آمده است اللهم
اني اعوذ بک من الکفر والفقر در کفر و فقر برابری نهاده و معادله کرده قال رجل ویعدلان گفت
مردی بطریق استفهام و برابر کرده میشوند کفر و فقر قال نعم گفت آنحضرت آری برابرند زیرا که
فقر گاهی بکفر میکشد اگر نه صبری کند و چیزی بگوید و بکند که مستلزم کفر است رواه النسائي

باب جامع الدعاء آنچه در ابواب سابق گذشت مخصوص بود باستغفار یا باستعاذه
و مخصوص اند باوقات و احوال و این باب در ذکر ادعیه ایست که جامع اند مطالب
و مقاصد را و مخصوص نیستند بوقتی و حالی یا مراد ادعیه ایست که جامع اند معانی کثیره را در
الفاظ قلیله مثل جوامع الکلم

الفصل الاول عن ابي موسی الاشعري عن النبي صلی الله
علیه وسلم انه کان یدعو بهذا الدعاء روایت است از ابی موسی که آنحضرت دعا میکرد باین
دعا اللهم اغفر لي خطیئتي خداوندا بیامرز گناه مرا وجهلي و نادانی مرا یعنی بحکم نادانی
اگر کاری کرده باشم واسرافي و بیامرز اسراف و از حد درگذشتن مرا و اسراف ضد
قصد که بمعنی میانه روی کردن است در هر چیزی في امري جهل کردن و اسراف کردن من
در کار من وما انت اعلم به مني و بیامرز مرا چیزی یعنی گناهانی که تو داناتری بدان از من
اللهم اغفر لي جدي وهزلي وخطائي وعمدي جد کوشش نمودن در کار ضد هزل و هزل بیهوده
گفتن و خطا بی قصد و نادانسته کاری کردن و عمد ضد وی وکل ذلک عندي و همه این
اقسام نزد من است این تواضع و هضم نفس و تضرع است از آنحضرت بجناب عزت و
کبریای حق و در حقیقت این تعلیم امت است که اینچنین استغفار کنند و توجهات دیگر
در قول وی تعالی لیغفر لک الله گفته اند نیز جاریست اللهم اغفر لي ما قدمت وما اخرت
خداوندا بیامرز مرا هر چیزی که پیش کرده ام و پس کرده ام از گناهان کتابت است از جمیع

کناهان باقطع نظر از معنی پیش و پس یا مراد پیش از نبوت و بعد از وست یا اعتبار کرده شود تو
بعضی از کناهان ببعض چه کناهان که واقع میشود بعضی بیشتر از بعضی واقع میشود و بعضی بیشتر یا مراد بما اخر
کناهانیست که هنوز بوقوع نیامده و مراد غفران آنهاست بر تقدیر وقوع وما اسررت وما اعلنت و چیز
که پنهان کرده ام از کناهان و آشکارا کرده ام وما انت اعلم به منی و چیزی که تو داناتری بان
از من انت المقدم وانت المؤخر توئی پیش کننده هر کسرا که خواهی بتوفیق و قرب درگاه
خود و توئی پس افکننده هر کرا خواهی و تحقیق اینمعنی درباب اسماء والله تعالی معلوم شد و انت
علی کل شیء قدیر و تو بر هر چیزی قادری متفق علیه وعن ابی هریرة قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری خداوندا نیک کردان برای
من دین مرا که آن نگاهدارنده کار من است زیرا که عصمت در نفس و مال و عرض بدین حاصل میشود و باعث
عصمت از ذنوب و امان از عذاب آخرت ایمان کامل است واصلح لی دنیای التی فیها معاشی
و نیک کردان برای من دنیای مرا که در وی زیست و زندکانی من است واصلح لی آخرتی
التی فیها معادی و نیک کردان برای من آخرت مرا که در وی بازکشت و قرار جای من است
و صلاح نیکی ضد فساد و اصلاح دنیا بحصول کفاف است از وجه حلال تا تمام کرد و بآن امر معیشت
و حاصل کرد دخول بر طاعت و بسلامت از آفاتی که مورث خلل و تشویش در وقت کردد و اصلاح
آخرت بتوفیق خیریکه سبب نجات از عذاب و فوز بسعادت آنجهان بود واجعل الحیوة
زیادة لی فی کل خیر و بکردان حیات را سبب زیادتی برای من در هر نیکی که بسیار زیستم و کارهای
خیر بسیار کنم و خود کار خیر سبب زیادت حیات و برکت در آنست واجعل الموت راحة لی
من کل شر و بکردان موت را سبب آسایش و رهائی مرا از هر بدی یعنی اگر فتنه پیدا کردد که
باعث بر ارتکاب کناه و بیرون آمدن از دین و احکام ایمان کردد بردار مرا پیش از آنکه در بلا
بیفتم اشارت بقول وی صلی الله علیه وسلم که واذا اردت بقوم فتنة فتوفنی غیر مفتون
رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول اللهم
انی اسألک الهدی خداوندا میخواهم از تو راه راست والتقی و پرهیزکاری والعفاف
و باز داشتن از آنچه حلال نیست و محمود نه چنانکه سوال کردن و خوار شدن فی الصراح عفت باز
و باز ایستادن از حرام و از سوال والغنی و توانکری که اول بدل و اصل توانکری بدل است و
بی نیازی از ماسوای حق رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم

جزیکه

قل

قل گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه العزیز گفت مرا آنحضرت بگو اللهم اهدنی خداوندا راه
راست نما و سددنی و راست کردان مرا فی الصراح سداد درستی و راستی کردار و گفتار واذکر
بالهدی و یاد کن و تصور کن در معنی هدایت هدایتک الطریق راست رفتن و نمودن تو راه را چنانکه
راهی میباشد راست و میانه و راه دیگر کج چون بگوئی اللهم اهدنی اینمعنی در دل بگذران این تشبیه و
تقسیم معقول است بمحسوس و بالسداد سداد السهم و یاد کن در طلب راستی راستی تیر را یعنی بجهت
تیر راست کن مرا رواه مسلم وعن ابی مالک الاشجعی عن ابیه ابو مالک اشجعی روایت میکند از
پدر خود رضی الله عنه قال کان الرجل اذا اسلم علمه النبی گفت بود مرد چون اسلام می آورد
تعلیم میکرد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم الصلوة نماز را ثم امره ان یدعو بهؤلاء الکلمات
بعد امر میکرد او را که دعا کند باین کلمات اللهم اغفر لی وارحمنی واهدنی وعافنی وارزقنی
رواه مسلم وعن انس قال اکثر دعاء النبی گفت انس بود بیشتر دعای پیغمبر صلی الله
علیه وسلم اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار این دعا
جامع خیرات و حسنات است طالب صادق اگر در وقت حضور و مناجات در
خلوت و صفای باطن هریکی از افراد حسنات دنیا و آخرت و ظاهر و باطن را تصور نموده در خواهد
داند که چه ذوق و جمعیت و نورانیت و سعادت در کار وی کنند و اشرف و اجل افراد
آنست که مراد بحسنه دنیا اتباع و تحصیل کمال آنحضرت باشد و بحسنه آخرت حصول
رؤیت جمال وی صلی الله علیه وسلم که رؤیت حق سبحانه تعالی در آنجا اتم و اکمل است
اللهم ارزقنا متفق علیه

الفصل الثانی

عن ابن عباس قال کان النبی صلی
الله علیه وسلم یدعو یقول بود آنحضرت که دعا میکرد و میگفت رب اعنی پروردگار من یاری
ده مرا بر دشمنان من در دین و دنیا از نفس و شیطان و جن و انس ولا تعن علی و یاری مده ایشان را
بر من وانصرنی ولا تنصر علی و فتح و یاری بده مرا بر ایشان و یاری مده بر من ایشان را و نصر نیز بمعنی یاری
دادن است و حمل بر اثر و نتیجه آن کردیم تا مغایر شود با عانت و در صراح نصر را بمعنی عطا نیز گفته
وامکر لی ولا تمکر علی و مکر بکن با عدا برای من و بجهت یاری دادن من و مکر مکن بمن و مکر بمعنی
خداع است و مراد بمکر خدا فرستادن بلا بر اعدای دین از آنجا که کمان ندارند چنانکه در معنی
استدراج گفته اند فی الصراح مکر حیلت و بد سگالیدن و فریفتن واهدنی ویسر الهدی لی و راه راست
نما و آسان کردان براه راست رفتن مرا وانصرنی علی من بغی علی و نصرت ده مرا بر کسیکه

ستم کرد و برآمد بر من رَبِّ اجْعَلْنِي لَكَ شَاكِرًا ای پروردگار من بگردان مرا شاکر گوینده ترا
بر نعمتهای خود لَكَ ذَاكِرًا بگردان مرا ذکر کننده مر ترا در همه احوال لَكَ رَاهِبًا ترسنده مر ترا
این ترس محبت و تعظیم است که باعث بر انقیاد و امتثال امر است نه وحشت و نفرت که باعث
بر فرار و فراق بود لَكَ مِطْوَاعًا غالب بسیار اطاعت و فرمان برداری کننده ترا لَكَ مُخْبِتًا تواضع
و فروتنی کننده مر ترا و خبت در اصل زمین پست و نرم را گویند إِلَيْكَ أَوَّاهًا مُنِيبًا آه و ناله کننده و توبه
کننده و رجوع آرنده بسوی تو اواه بتشدید واو کثیر التأوه از ذنوب و هر کلامی که دلالت بر حزن
کند آن را تأوه گویند و اواه نیز گویند کننده در دعا و مهربان و نرم دل و فقیه و مومن و فروتنی کننده را
نیز گویند رَبِّ تَقَبَّلْ تَوْبَتِي خداوندا بپذیر توبه مرا وَاغْسِلْ حَوْبَتِي بفتح حا و بضم آن و بشوی گناه
مرا وَأَجِبْ دَعْوَتِي و قبول کن دعای مرا وَثَبِّتْ حُجَّتِي و برجای دار دلیل و برهان مرا وَسَدِّدْ لِسَانِي
و راست و درست گردان زبان مرا وَاهْدِ قَلْبِي و راه راست نما دل مرا وَاسْلُلْ سَخِيمَةَ صَدْرِي
و بکش سیاهی دل مرا یعنی از غل و حقد و حسد و سایر صفات ذمیمه سفید و پاک گردان رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ
وَأَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ وَعَنْ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ گفت ابوبکر صدیق
رضی الله عنه که استاد پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْمِنْبَرِ بر منبر ثُمَّ بَكَى پس گریست
فَقَالَ پس گفت سَلُوا اللَّهَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ بخواهید از خدا عفو از گناهان و سلامت از فتنه
و بلا فَإِنَّ أَحَدًا لَمْ يُعْطَ بَعْدَ الْيَقِينِ خَيْرًا مِنَ الْعَافِيَةِ زیرا که هیچ یکی داده نشد بعد از یقین
ایمانی نعمتی بهتر از عافیت و گویا گریه آنحضرت بسبب وقوع فتن و ابتلا در امت بود از حروب
و قتال و شهوات و حرص و غفلت و تقصیرات و سایر خصایل ذمیمه و الله اعلم رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ
وَابْنُ مَاجَةَ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ إِسْنَادًا وَعَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ روایت است از انس که مردی آمد نزد آنحضرت پس گفت يَا رَسُولَ
اللَّهِ أَيُّ الدُّعَاءِ أَفْضَلُ کدام دعا فاضلتر و افزونتر است در منفعت قَالَ گفت آنحضرت سَلْ
رَبَّكَ الْعَافِيَةَ سوال بکن از پروردگار خود سلامت از آفات و بلیات ظاهر و باطن وَالْمُعَافَاةَ
و آنکه عافیت دهد ترا خدا تعالی از مردم و برگرداند از تو آزار ایشان را و از ایشان آزار ترا تا
از شر یکدیگر سلامت باشند فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در دنیا و در آخرت ثُمَّ أَتَاهُ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي
پس آمد آنمرد آنحضرت را در روز دوم فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الدُّعَاءِ أَفْضَلُ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ
ذَلِكَ پس گفت مر او را جواب مانند آنچه در روز اول گفته بود ثُمَّ أَتَاهُ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ فَقَالَ لَهُ

مِثْلَ ذَلِكَ پس آمد آنمرد آنحضرت را در روز سیوم و همان سوال کرد پس گفت آنحضرت مر او را
مانند آن قَالَ گفت آنحضرت فَإِذَا أُعْطِيتَ الْعَافِيَةَ وَالْمُعَافَاةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ پس چون داده
شوی تو عافیت و معافاة در دنیا و آخرت فَقَدْ أَفْلَحْتَ پس بتحقیق رستگاری و فیروزی یافتی تو رَوَاهُ
التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ إِسْنَادًا وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الْخَطْمِيِّ بفتح
خای معجمه و سکون طای مهمله نسبت بخطمه قبیله ایست از اوس صحابیست هفده ساله بود در حدیبیه
حاضر شد عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ روایت میکند از آنحضرت
که میگفت در دعای خود اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ خداوندا روزی کن مرا دوستی خود را وَحُبَّ مَنْ يَنْفَعُنِي
حُبُّهُ عِنْدَكَ و روزی کن دوستی کسی را که سود کند مرا دوستی او نزد تو اللَّهُمَّ مَا رَزَقْتَنِي
مِمَّا أُحِبُّ خداوندا چیزی که روزی کردی مرا از آنچه دوست میدارم من فَاجْعَلْهُ قُوَّةً
لِي فِيمَا تُحِبُّ پس بگردان آن را سبب توانائی مرا در آنچه دوست میداری تو یعنی
نعمتهائیکه داده از مال و عافیت و سایر نعم دنیویه باعث شکر و طاعت خود ساز
اللَّهُمَّ مَا زَوَيْتَ عَنِّي مِمَّا أُحِبُّ فَاجْعَلْهُ فَرَاغًا لِي فِيمَا تُحِبُّ خداوندا چیزیکه قبض کرده و دور کشیده
از من از آنچه دوست میدارم من از اشیای محبوبه پس بگردان آن را سبب فراغ در چیزی که دوست
میداری تو تا بفراغ بال بی موانع و صوارف مشغول بعبادت تو باشم حاصل آنکه اگر چیزی
از دنیا دهی توفیق شکر آن بده تا از اغنیای شاکر باشم و اگر منع کنی و ندهی مرا از آن فارغ دل
مرا از آن غیر متعلق بآن تا از فقرای صابر شوم رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَلَّمَا
كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُومُ مِنْ مَجْلِسٍ حَتَّى يَدْعُوَ بِهَؤُلَاءِ الدَّعَوَاتِ لِأَصْحَابِهِ
کم بود آنحضرت که می استاد از مجلس تا آنکه دعا میکرد باین دعاها مر یاران خود را از برای آن
داخل اند در آن یا برای تعلیم ایشان اللَّهُمَّ اقْسِمْ لَنَا مِنْ خَشْيَتِكَ مَا تَحُولُ بِهِ بَيْنَنَا
وَبَيْنَ مَعَاصِيكَ خداوندا بخش و بهره ده ما را از ترس خود چیزی که حایل شوی و در میان
شوی بآن قسم از خشیت میان ما و میان گناهان تو یعنی چون قصد گناه کنیم ترس تو در میان آید
و نگذارد که گناه کنیم وَمِنْ طَاعَتِكَ مَا تُبَلِّغُنَا بِهِ جَنَّتَكَ و بخش ده از طاعت و فرمان برداری
خود چیزی که برسانی تو ما را بسبب آن طاعت بهشت خود را وَمِنَ الْيَقِينِ مَا تُهَوِّنُ بِهِ عَلَيْنَا
مُصِيبَاتِ الدُّنْيَا و بده از یقین چیزی که آسان گردانی بآن یقین بر ما مصیبتهای دنیا را و مصیبت
تعزیت و سختی و اندوه رسنده بکسی وَمَتِّعْنَا بِأَسْمَاعِنَا وَأَبْصَارِنَا وَقُوَّتِنَا و بهره مند گردان ما را

شنوائیهای ما و بینائیهای ما بقوت و توانائی ما و در بعضی روایات و قوانا بضم قاف جمع
قوت که از حواس خوانند ما احییتنا تا آنکه زنده داری ما را واجعله الوارث منا و بگردان
آن بهره مند شدن را وارث از ما یعنی باقی و موجود بعد از رفتن ما از عالم زیرا که وارث مرد کسی باشد که
بعد از وی باقی بود مراد بقای حسن صحبت بخیرات است یا بگردان آن مذکور را که اسماع و ابصار و
قوی باشد وارث ما یعنی باقی تا وقت موت یعنی تمام مدت حیات اعضا و حواس ما را سالم دار
یا بهمان معنی که مذکور شد از بقای آثار و حسن صحبت واجعل ثارنا علی من ظلمنا و بگردان کینه کشیدن ما را
بر کسی که ظلم کرده بر ما یعنی قادر گردان ما را که از ظالمان کینه کشیم یا از جانب ما تو کینه کش باش بی آنکه
ما کینه کشیم و گفته اند که معنی این عبارت اینست که کینه کشی ما را مقصور بر ظالم ساز که تعدی و تجاوز
نکنیم در کینه کشی بغیر ظالم چنانکه در جاهلیت میکردند که از متعلقان ظالم نیز کینه میکشیدند و هر کرا از
قبیله و خویشان وی می یافتند میکشتند و میزدند وانصرنا علی من عادانا و یاری ده و ظفر ده ما را بر کسی که
دشمنی دارد ما را از اعدای دین و دنیا ولا تجعل مصیبتنا فی دیننا و مگردان مصیبت ما را در دین ما
ولا تجعل الدنیا اکبر همنا و مگردان دنیا را بزرگتر اندوه و اندیشه ما ولا مبلغ علمنا و نه محل
رسیدن علم ما که بتمام و کمال در فکر دنیا و اهتمام مهمات آن باشیم و اکبر از جهت آن گفت که هیچ کس
از اندیشه دنیا که ضروری باشد از طعام و شراب و لباس خالی نیست ولا تسلط علینا من لا یرحمنا
و برمگمار بر ما بقهر و عنف کسی را که مهربانی نکند بر ما رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب
وعن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انفعنی بما علمتنی خداوندا
سودمند بگردان مرا بچیزی که تعلیم کرده مرا و روزی کن عمل بدان وعلمنی ما ینفعنی و تعلیم کن
مرا چیزی که سودمند کند مرا اشارتست بانچه وارد شده که هر که عمل کند بانچه دانسته است
بدهد او را علمی که ندانسته است چنانچه فرمود وزدنی علما و زیاده کن مرا علم را الحمد لله علی کل حال
شکر مر خدا را بهر حال نعمت و بلا و شدت و رخا که هیچ حال خالی از لطف نیست ظاهر یا خفی و اقلش
آنکه زیاده برین بلا نفرستاده و درین دلیل است بر آنچه بعضی عرفا گفته اند که وظیفه در بلا نیز
شکر است بملاحظه لطف خفی و تضمن آن جزا و ثواب آخرت را و حصول تعرف بصفات
قهریه جلالیه و لیکن نظر بضعف طبیعت و بشریت اقتصار بر صبر کرده اند و اعوذ بالله من
حال اهل النار و پناه میجویم بخدا از حال اهل دوزخ اشارتست بشکر بر نعمت ایمان که متضمن تمام
نعم است و اگر فرضا تمامه بلاها در دنیا باشد نجات از آتش دوزخ در آخرت بس است و مستوجب

شکر است رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب اسنادا
وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا انزل علیه
الوحی بود آنحضرت وقتی که فرو فرستاده میشد بروی وحی یسمع عند وجهه دوی کدوی
النحل شنیده میشد از جانب روی وی مانند آواز زنبور دوی بفتح دال و کسر واو و تشدید یا
آواز دوی الریح میگویند وزش باد و آواز وی و همچنین دوی نحل و طایر و این دوی یا آواز وحی
بود که میشنیدند آن را صحابه و منکشف نمیشد بر ایشان انکشافی تمام تمام و نمی فهمیدند آنچه میشنیدند
چنانکه کسی از دوی صوتی میشنود و نمی فهمد یا آوازی بود که میشنیدند از آنحضرت از
تنفس وی صلی الله علیه وسلم از ثقل وحی و اول ظاهر تر است زیرا که وصف کرده شده است
وحی که گاهی مانند آواز جرس بود فانزل علیه یوما پس فرو فرستاده شد وحی بروی
فمکثنا ساعة پس درنگ کردیم ما ساعتی فسری عنه پس گشاده شد و دور کرده شد
از وی انجالت وحی که عارض شده بود و اصل تسریه گشاده شدن اندوه فاستقبل القبلة پس رو
آورد آنحضرت قبله را ورفع یدیه و برداشت هر دو دست خود را فقال و گفت اللهم زدنا
ولا تنقصنا خداوندا زیاده گردان ما را نعمتهای دنیا و آخرت و کم مگردان واکرمنا ولا تهنا
و گرامی دار ما را و اهانت مکن ما را و هوان و مهانت خواری و سبک داشت و اهانت سبک
داشتن و سهل انگاشتن واعطنا ولا تحرمنا و بده ما را خیر دنیا و آخرت را و محروم مگردان
و حرمان و حرم نومید کردن کسی را از چیزی وآثرنا ولا تؤثر علینا و برگزین ما را بر اعدای
دین و برمگزین بر ما ایشان را وارضنا وارض عنا و راضی گردان ما را از خود یعنی چندان ده که
راضی شویم و راضی شو از ما یعنی توفیق کارها ده که سبب رضای تو باشد رضا خشنود
شدن و پسندیدن ثم قال پس گفت آنحضرت انزل علی عشر آیات من اقامهن
دخل الجنة فرو فرستاده شد بر من ده آیت هر که بر پا دارد آنها را و عمل کند بر آن در آید
بهشت را ثم قرأ پس خواند آنحضرت این آیات را قد افلح المؤمنون حتی ختم عشر
آیات تا آنکه تمام کرد ده آیت را از اول این سوره رواه احمد والترمذی الفصل
الثالث عن عثمان بن حنیف بضم حای مهمله و فتح نون و سکون تحتانیه صحابیست از
انصار و معدودست در اهل کوفه قال ان رجلا ضریر البصر اتی النبی بدرستی که مردی نابینا آمد
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال ادع الله ان یعافینی پس گفت دعا کن خدا را که عافیت دهد

و سهل داشتن ۵

رسول الله

وشفا بخشد مرا یعنی از نابینائی فقال ان شئت دعوت وان شئت صبرت پس گفت
آنحضرت اگر میخواهی دعا میکنم و اگر میخواهی صبر میکن فهو خیر لک پس صبر کردن تو بر نابینائی
بهتر است مر ترا بجهة ثواب آخرت زیرا که ثواب آن بهشت است و در حدیث آمده است که
فرمود حق تعالی چون مبتلا گردانم بنده خود را بدو چشم وی و بنده صبر کند عوض آن بهشت دهم
بوی قال فادعه گفت آنمرد عافیت میخواهم پس دعا کن خدا را و این از جهة اضطرار و عدم تصبر
و اختیار او بود مر ثواب را و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم راضی نشده از وی و بنفس شریف
مقید بدعا نشد و هم او را فرمود که دعا کند ولیکن چون مضطر دید دعائی تلقین کرد مر او را و خود را
شفیع و وسیله استجابت ساخت چنانکه میفرماید قال گفت عثمان بن حنیف فامره ان یتوضأ
فیحسن الوضوء پس امر کرد آنحضرت آنمرد را که وضو سازد و پس نیک کند وضو را برعایت شرائط
و آداب و اسباغ و اکمال ویدعو بهذا الدعاء و دعا کند باین دعا اللهم انی اسئلک و اتوجه
الیک خداوندا بدرستی که من سوال میکنم و روی می آرم بسوی تو بنبیک محمد بوسیله پیغمبر تو که
نام پاک وی محمد است نبی الرحمة که پیغمبر رحمت است و او را رحمة للعالمین فرستاده و نبی
الرحمة یکی از نامهای آنحضرت است انی توجهت بک الی ربی بدرستی که من روی آوردم
بوسیله تو بسوی پروردگار خود خطاب با آنحضرت است و در بعضی روایات صریح نیز آمده که
یا محمد انی توجهت بک الی ربی لیقضی لی فی حاجتی هذه تا حکم کند برای من در حاجت من که اینست
و زیاده کلمه فی چنانکه در قول وی سبحانه است واصلح لی فی ذریتی اللهم فشفعه فی خداوندا قبول
کن شفاعت او را در حق من رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب وعن ابی الدرداء
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کان من دعاء داود یقول بود از جمله دعای داود
علیه السلام اینکه میگفت اللهم انی اسئلک حبک و حب من یحبک خداوندا من میخواهم
دوستی ترا و دوستی کسی که دوست میدارد ترا اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی
و مالی و اهلی خداوندا بگردان دوستی ترا دوست تر بسوی من از دوستی نفس من و از
مال من و کسان من و من الماء البارد و از آب سرد و در بعضی روایات الی العطشان زیاده
کرده یعنی از آب سرد نزد تشنه قال و کان رسول الله گفت ابو الدرداء و بود پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم اذا ذکر داود یحدث عنه یقول چون ذکر میکرد داود علیه السلام
را در حالیکه حکایت میکرد از وی میگفت کان اعبد البشر بود داود بندگی کننده ترین آدمیان

والعمل الذی یبلغنی حبک
و میخواهم عملی که برساند مرا دوستی ترا

یعنی در زمان

یعنی در زمان خود رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب وعن عطاء بن السائب
عن ابیه قال عطاء که از ثقات تابعین است روایت میکند از پدر خود سائب
که صحابی است رضی الله عنه که گفت صلی بنا عمار بن یاسر صلوة بگذارد با ما عمار بن یاسر
نماز را یعنی امامت کرد ما را فاوجز فیها پس کوتاهی کرد در آن نماز یعنی قراءت را در آن نخواند
یا دعا بسیار نکرد چنانکه سیاق ناظر در آنست فقال له بعض القوم پس گفتند عمار را بعضی
ازین گروه که با وی نماز گذارده بودند لقد خففت و اوجزت الصلوة بتحقیق سبک گذاردی
و کوتاه کردی نماز را فقال اما علی ذلک پس گفت عمار ای فلان نیست بر من موجب زیان این
تخفیف و ایجاز لقد دعوت فیها بدعوات بتحقیق دعا کردم درین نماز بدعاهائی که شنیده ام
من رسول الله شنیدم آن دعاها را از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ظاهر آنست که این
دعاها را در تشهد خوانده باشد و احتمال دارد که در استفتاح خوانده باشد و این جواب
بر تقدیریکه مراد ایجاز در قراءت باشد بآن معنی است که اگر چه ایجاز در قراءت کرده ام
ولیکن تطویل دعا جبر نقصان آن نموده ام و اگر ایجاز در دعا باشد ظاهر است یعنی من دعاهائی
که از آنحضرت شنیده ام خوانده ام دیگر سخن چیست فافهم فلما قام تبعه رجل من القوم
پس هنگامی که برخاست عمار پیروی کرد او را مردی از قوم و در پی او رفت هو ابی
میگوید عطا آنمرد پدر من بود سائب غیر انه کنی عن نفسه جز آنکه وی کنایت کرد از
نفس خود و صریح نگفت که من در پی او رفتم فسأله عن الدعاء پس پرسید آنمرد که پدر من باشد
عمار را از آن دعا ثم جاء فاخبر به القوم پس آمد آنمرد پس خبر داد بآن دعا قوم را دعا اینست
اللهم بعلمک الغیب خداوندا سوال میکنیم ترا بحق دانستن تو غیب را که پوشیده است
بر جز تو و قدرتک علی الخلق و بقدرت و توانائی تو بر خلق که هر چه خواهی پدید آری و هر حکمی که خواهی
احینی ما علمت الحیوة خیرا لی زنده دار مرا تا آنکه دانی زندگانی را بهتر و لایق تر
برای من و توفنی اذا علمت الوفاة خیرا لی و بمیران مرا وقتی که دانی مردن را بهتر
و مصلح تر برای من اللهم و اسئلک خشیتک فی الغیب والشهادة خداوندا سوال
میکنم از تو ترس ترا در نهان و آشکارا و اسئلک کلمة الحق فی الرضا والغضب و سوال
میکنم ترا سخن راست در حالت خشم یعنی در حال رضای خلق و غضب ایشان یعنی حق گویم
خواه خلق راضی باشند یا نا راضی چنانکه گفته اند قل الحق وان کان مرا یا مراد آنست که

در حالت رضا ص

در حالتی که راضی باشیم از خلق یا در خشم باشیم بر ایشان چنانکه ثنا گوییم و بستاییم ایشان را اگر راضی باشیم از ایشان و بد گوییم و نکوهش کنیم اگر ناراضی باشیم چنانکه عادت عوام خلق است
وَأَسْأَلُكَ الْقَصْدَ فِي الْفَقْرِ وَالْغِنَى و سوال میکنیم از تو میانه روی در فقیری و توانگری که بسیار فقیر باشیم و محنت و اضطرار کشیم و نه بغایت توانگر که اسراف و اتراف کنیم و گفته اند که کفاف افضل است از فقر و غنا وَأَسْأَلُكَ نَعِيمًا لَا يَنْفَدُ و سوال میکنیم از تو نعمتی که سپری نشود که نعمت بهشت باشد یا نعمت دنیا که آثار خیر او تا ابد باقی ماند وَأَسْأَلُكَ قُرَّةَ عَيْنٍ لَا تَنْقَطِعُ و سوال میکنیم ترا قرة عینی که گسسته و فانی نگردد و مراد بقای اولاد است بعد از وی چنانکه فرمود در قران مجید که وهب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین یا نماز و ادامت ثواب آن چنانچه فرموده است وجعلت قرة عيني في الصلوة و قرة عین بمعنی خنکی چشم و قرار وی و دیده بدیدن محبوب خنک گردد و قرار یابد و حب قر است نه نبیند وَأَسْأَلُكَ الرِّضَا بَعْدَ الْقَضَاءِ و سوال میکنیم ترا رضای بعد از وقوع قضا وَأَسْأَلُكَ بَرْدَ الْعَيْشِ بَعْدَ الْمَوْتِ و سوال میکنیم ترا سردی زندگانی و آسایش بعد از مردن وَأَسْأَلُكَ لَذَّةَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ و سوال میکنیم ترا لذت دیدن بروی تو اگر مراد دیدن بچشم است آن در آخرت خواهد بود و اگر بدیده دل است هم در دنیا است وَالشَّوْقَ إِلَى لِقَائِكَ و سوال میکنیم آرزومندی بسوی لقای تو که کنایت از موت است فِي غَيْرِ ضَرَّاءَ مُضِرَّةٍ در غیر حالت سخت که زیان کننده است این یا متعلق است بشوق لقا و مراد که شوقی میخواهم که زیان نکند در سیر و سلوک من و استقامت من بر طریق ادب و رعایت احکام زیرا که گاهی شوق بدان میکشد که زیان میکند نزد غلبه حال و طفح سکر و همین است مراد بقول وی که فرمود وَلَا فِتْنَةٍ مُضِلَّةٍ و نه آزمایش و ابتلای گمراه کننده یا متعلق است با جمیع که در بالا مذکور است تا همه را شامل باشد یعنی زنده دار مرا باین نعمتهای مذکور در حال بودن من در غیر بلیه که در آن صبر نکنیم و شکر نگوییم اللَّهُمَّ زَيِّنَّا بِزِينَةِ الْإِيمَانِ خداوندا آراسته گردان ما را بآراستگی ایمان وَاجْعَلْنَا هُدَاةً مُهْتَدِينَ و بگردان ما را راه راست نمایندگان براه راست روندگان یعنی چنانکه دیگران را راه نماییم خود نیز براه راست رویم و از قبیل لم تقولون ما لا تفعلون نباشیم رَوَاهُ النَّسَائِيُّ وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رضی الله عنها أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ فِي دُبُرِ الْفَجْرِ و در بعضی نسخ فی دبر صلوة الفجر بود آنحضرت که میگفت در پس نماز بامداد اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْمًا نَافِعًا خداوندا من سوال میکنیم ترا علم سود کننده وَعَمَلًا مُتَقَبَّلًا

صلوة فجر

و عمل قبول کرده شده

و عمل قبول کرده شده وَرِزْقًا طَيِّبًا و روزی پاک یعنی حلال ذکر صلوة فجر اتفاقی است یا راوی در ین وقت شنید که میخوانده اند یا تخصیص بصلوة فجر بجهت آنست که ابتدای نهار و وقت ظهور آثار علم و عمل و وصول رزق است والله اعلم رَوَاهُ أَحْمَدُ وَابْنُ مَاجَهْ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي الدَّعَوَاتِ الْكَبِيرِ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ دُعَاءٌ حَفِظْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا أَدَعُهُ گفت ابو هریره دعائیست که یاد گرفته ام از آنحضرت ترک نمیکنم آنرا اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أُعَظِّمُ شُكْرَكَ خداوندا بگردان مرا که بزرگ دارم و بزرگ کنم شکر نعمتهای ترا و اعظم را از اعظام و تعظیم هر دو ضبط کرده اند وَأُكْثِرُ ذِكْرَكَ و بسیار گویم ذکر ترا و اکثر را نیز بهمان دو وجه تصحیح نموده اند وَأَتَّبِعُ نُصْحَكَ و پیروی کنم نصیحت ترا وَأَحْفَظُ وَصِيَّتَكَ و نگاه دارم اندرز ترا نصیحت در اصل خالص شدن عسل ناصح میگویند شهد خالص را یعنی براه صدق و خلوص تو میروم در ادای حقی که تراست بر من و نگاه داشت وصیتی که تو کرده در حفظ حقوق طیبی گفته که نصح و وصیت در حدیث قریب اند در معنی رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الصِّحَّةَ ظاهر آنست که مراد صحت بدن است وَالْعِفَّةَ و پارسائی و باز ایستادن از حرام وَالْأَمَانَةَ در اموال مردم یا در جمیع حقوق شرعی وَحُسْنَ الْخُلُقِ و خوشخوئی وَالرِّضَا بِالْقَدَرِ و خشنودی بتقدیر وَعَنْ أُمِّ مَعْبَدٍ نام دو زن است هر دو صحابیه یکی آنکه آنحضرت در سفر هجرت در منزل وی نزول فرموده دوم بنت کعب بن مالک و ظاهر آنست که مراد اینجا این باشد والله اعلم قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ گفت شنیدم پیغمبر خدا را صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ میگفت اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي مِنَ النِّفَاقِ خداوندا پاک گردان دل مرا از نفاق و صفات و علامات آن وَعَمَلِي مِنَ الرِّيَاءِ و پاک گردان عمل مرا از ریا و ریا خویشتن را به نیکی بخلق نمودن وَلِسَانِي مِنَ الْكَذِبِ و پاک گردان زبان مرا از دروغ وَعَيْنِي مِنَ الْخِيَانَةِ و چشم مرا از زنی دیدنی که نظر حرام باشد فی الصراح خیانت ناراستی و کم کردن حق کسی فَإِنَّكَ تَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ پس بدرستی که تو میدانی نظره را که خیانت کننده چشمهاست در نظر حرام و چیزی را که پوشند سینهها از شهوات و معاصی و از ابن عباس در تفسیر خائنة الاعین مرویست مثلا جماعتی از مردان نشسته اند ناگاه زنی از پیش ایشان گذشت و از شرم یکدیگر نگاه با آن زن نمیکنند چون چشمها خوابانیدند مردی ازین میان چشم برداشت و دزدیده بوی نگاه کرد رَوَاهُمَا رَوَتْ

کرد این هر دو حدیث را البیهقی فی الدعوات الکبیر وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
عاد رجلا من المسلمین قد خفت روایت است از انس که آنحضرت عیادت کرد مردی را از مسلمانان
که بتحقیق ضعیف شده بود چنانکه آوازی شنیده نمیشد خفت پستی و آرامیدن آواز خفت المیت میگویند
وقتی که خاموش گردد و منقطع شود کلام فصار مثل الفرخ پس گشته بود مانند جوجه مرغ فقال له
رسول الله پس گفت آنمرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هل کنت تدعو الله بشیء او
تسأله ایاه آیا بوده تو که دعا میکردی و میخواندی خدا را بچیزی از دعا یا سوال میکردی
میخواستی از خدا چیزی را و کلمه او احتمال دارد شک و تنویع هر دو را قال نعم کنت اقول
گفت آنمرد آری بودم که دعا و سوال میکردم و میگفتم این را که اللهم ما کنت معاقبی به فی
الآخرة فعجله لی فی الدنیا خداوندا عذابی که هستی تو سزا دهنده من بآن عذاب در آخرت
پس شتاب کن آن عذاب را برای من در دنیا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم سبحان الله لا تطیقه عجب طاقت نمی آری تو عذاب خدا را او لا تستطیعه
و نمیتوانی برداشت آنرا افلا قلت آیا پس چرا نگفتی این دعا را که اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی
الآخرة حسنة وقنا عذاب النار قال فدعا الله به گفت انس پس دعا کرد آنمرد خدا را باین
قول فشفاه الله پس تندرستی داد او را خدا ببرکت این دعا رواه مسلم وعن حذیفة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ینبغی للمؤمن ان یذل نفسه نمیباید و نمیزد
مسلمان را که خوار و زبون کرداند نفس خود را قالوا وکیف یذل نفسه گفتند صحابه چگونه
خوار میکرداند مسلمان نفس خود را قال یتعرض من البلاء لما لا یطیق گفت آنحضرت خوار کردن
مومن نفس خود را باین طریق است که پیش می آید مر چیزی را از بلا که طاقت ندارد رواه الترمذی
وابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن عمر رضی الله
عنه قال علمنی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قل گفت عمر بن الخطاب تعلیم کرد مرا آنحضرت
گفت بگو اللهم اجعل سریرتی خیرا من علانیتی خداوندا بگردان پنهان مرا بهتر از آشکار آن
من و باطن مرا نیکوتر از ظاهر من واجعل علانیتی صالحة و بگردان آشکارای مرا نیک این را از
برای آن فرمود که شاید سریرت بهتر از علانیه بد باشد پس فرمود علانیه به باشد و سریرت
بهتر از آن اللهم انی اسألک من صالح ما تؤتی الناس من الاهل والمال والولد خداوندا
سوال میکنم ترا از نیک آنچه میدهی تو مردم را از اهل و مال و ولد غیر الضال ولا المضل که این

ولد و مال

ولد و مال گمراه کننده نباشند رواه الترمذی تمام شد کتاب الدعوات بعون الله
و توفیق واهب العطیات و تالیست او را کتاب المناسک جمع منسک بفتح
سین و کسر آن بمعنی مصدر و زمان و مکان مشتق از نسک مثلثة النون و بضمتین بمعنی عبادت و منسک
بمعنی مذبح نیز آمده و نسیکه ذبیحه را گویند و غالب آمده استعمال وی در امور حج و حج بفتح حاء و کسر آن
هر دو لغت بهر دو وجه خوانده اند در قول وی سبحانه ولله علی الناس حج البیت و صحیح آنست
که فرضیت حج بعد از هجرت است و آنکه از حج گزاردن آنحضرت پیش از هجرت مرویست
بنا بر عادت قریش است که در جاهلیت حج میکردند و جمهور بر آنند که در سال ششم از
هجرت است و طایفه میگویند که در سال نهم است و هم درین سال آنحضرت بتجهیز
اسباب سفر حج مشغول شد ولیکن بسبب اشتغال بامر غزوات و تشیید احکام شریعت
و تعلیم و فود میسر نشد پس ابابکر صدیق را رضی الله عنه امیر حاج ساخته بمکه فرستاد تا حج مردم
بگزارد و از عقب ابی بکر علی مرتضی را فرستاد چون علی رضی الله عنه آنجا رسید ابو بکر رضی
الله عنه گفت امیر او مامور علی رضی الله عنه گفت بل مامور علی مرتضی را برای مصلحت دیگر
فرستاده بودند که خواندن سوره توبه و نقض عهد منافقین بود زیرا که عهد و نقض آن باهل بیت مرد
منسوب میباشد

الفصل الاول

عن ابی هریرة قال خطبنا رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقال یا ایها الناس قد فرض علیکم الحج ای مردمان بتحقیق فرض کرده شده است
بر شما حج فحجوا پس بکنید حج را فقال رجل اکل عام پس گفت مردی که نام وی اقرع
بن حابس بود آیا هر سال حج کنیم یا رسول الله گویا این مرد قیاس کرد بفرایض دیگر که مکرر اند
فسکت حتی قالها ثلثا پس خاموش شد آنحضرت تا آنکه گفت آنمرد آن کلمه را سه بار
فقال پس گفت آنحضرت لو قلت نعم لوجبت اگر میگفتم من آری هر آینه واجب میشد
حج هر سال ولما استطعتم و هر آینه نمیتوانستید کرد و ظاهر این حدیث دال است که
احکام مفوض اند بآنحضرت چنانچه مذهب بعضی است و لهذا در بعضی روایات آمده است که
بآنمرد فرمودند که ترا دو بار جواب میدهند که قول عام است که بوحی باشد یا از پیش خود
فافهم ثم قال ذرونی ما ترکتکم پس گفت آنحضرت بگذارید مرا و نپرسید از من که چند است
و چون است مادام که ترک دهم شما را و بیان نکنم که چند است و چون است یعنی هر چیزی که من حکم
بکنید اگر مطلق حکم کنم بی قید بعد وی عمل باطلاق آن کنید و اگر بیان کنم که چند بار کنید

همچنان چند بار گفت بگذارید زیرا که مرا برای بیان شرایع و رسانیدن احکام فرستاده اند هر چه
هست من خود بیان خواهم کرد حاجت بسؤال شما ندارد فإنما هلك من كان قبلكم بكثرة
سؤالهم پس هلاک نشدند آنکسانیکه پیش از شما بودند مگر بسبب بسیار پرسیدن
ایشان واختلافهم على أنبيائهم و بسبب اختلاف کردن ایشان بر پیغمبران ایشان
چنانکه از قوم بنی اسرائیل منقول است فإذا أمرتكم بشيء فأتوا منه ما استطعتم
پس چون امر کنم شما را بچیزی پس بیارید از آن و بکنید آنچه میتوانید و در طاقت شما ست
و این تاکید و مبالغه است در اتیان مأمور به و بذل طاقت و مجهود در ان یا اشارت است
به تیسیر و رفع حرج چنانکه در نماز و ارکان و شرایط وی و جز آن چون عاجز شد از اتیان
بعضی بجای آرد آنرا که تواند و این در امر است اما در نهی باید که احتیاط کرده شود در ترک آن
و بذل مجهود نماید چند آنکه تواند چنانکه اشارت کرد بدان بقول خود وإذا نهيتكم عن
شيء فدعوه و چون نهی کنم و باز دارم شما را از چیزی بگذارید آنرا بر اهتمام و کمال رواه مسلم
وعنه قال سئل رسول الله پرسیده شد پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم أي العمل
أفضل کدام کار افزونتر است در ثواب قال إيمان بالله ورسوله گفت آنحضرت فاضلترین
اعمال ایمان آوردن بخدا و رسول خداست قيل ثم ماذا گفته شد پستر بعد از ایمان کدام عمل
فاضلتر است قال الجهاد في سبيل الله گفت بعد از ایمان فاضلتر کارزار کردن است در
راه خدا اگر فرض باشد قيل ثم ماذا گفته شد پستر کدام قال فرمود حج مبرور و حج مقبول
متفق عليه مانند آنکه حج مبرور کدام است گفته اند آنکه در وی ارتکاب مناهی نکنند و سمعه
و ریا نباشد و این صحیح است و اصح آنست که مراد بدان حجی است که بدرگاه حق مقبول افتد
و اگرچه سبب قبول همان است که گفته اند ولیکن فضل خدا وسیع است گاهی قبول میکند از بنده و میگذرد
از تقصیرات وی و عفو میکند و گفته اند نشان حج مبرور آنست که بهتر از آنکه رفته است بر گردد
و بیاید راغب در آخرت و زاهد در دنیا و بمعاصی عود نکند تنبیه احادیث مختلف در بیان
افضل اعمال آمده و وجه توفیق اختلاف جهات و حیثیات و مقامات و احوال سائلین و
مخاطبین است چنانکه در اول کتاب الصلوة بدان اشارت کرده ایم فتذکر وعنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حج لله فلم يرفث ولم يفسق رجع كيوم ولدته أمه
هر که حج کند برای خدا و نه بروی ریا و اغراض دیگر پس رفث نکند و فسوق نورزد باز گردد پاک از گناهان

همچون پاک بودن

همچون پاک بودن او از گناهان در روزی که زائیده است او را مادر او و مراد برفث فحش را
و فا جماع و فحش و سخن کردن با زنان در جماع است و در نهایه گفته رفث منهی عنه آنست
که خطاب کرده شود بدان زن و اگر بی شنیدن زن گو برفث نبود و مراد بفسوق خروج از
حدود شرع است بارتکاب حرام و در قرآن مجید نهی از جدال نیز کرده و مراد بدان جنگ و جدل
با رفیقان و خادمان و دشنام کردن یکدیگر است و در حدیث ذکر آن نکرد و گویا آنرا داخل فسوق
داشت متفق عليه وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العمرة إلى العمرة كفارة لما
بينهما عمره تا عمره دیگر کفارت است مر گناهان را که واقع شوند میان دو عمره چنانکه در وضو و نماز و رمضان
وارد شده است و علما در آنجا مخصوص بصغایر داشته اند و ظاهر آنست که اینجا نیز همین مراد خواهد بود
و کفارت از کبایر مخصوص بحج است فتدبر والحج المبرور ليس له جزاء إلا الجنة و حج مبرور
نیست مر او را جزا مگر بهشت متفق عليه وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
إن عمرة في رمضان تعدل حجة بدرستی که عمره بجا آوردن در رمضان برابر حج گذاردن است
در ثواب و در بعضی روایات آمده برابر حجی که همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذارد
و این مبالغه است بطریق الحاق ناقص بکامل چنانکه در امثال این واقع شده است متفق عليه
وعنه قال إن النبي صلى الله عليه وسلم لقي ركبا بالروحاء و هم از ابن عباس است
که آنحضرت پیش آمد سواری چند را بروحا بفتح را و سکون واو و حای مهمله نام جائیست
بر سه مرحله از مدینه مطهره فقال من القوم پس گفت آنحضرت کیستند این گروه قالوا
المسلمون گفتند مسلمانانیم فقالوا من أنت پس گفتند تو کیستی قال رسول الله
گفت پیغمبر خدا ام فرفعت إليه امرأة صبيا پس برداشت بسوی آنحضرت و پیش آورد
زنی کودکی را فقالت ألهذا حج پس گفت آن زن آیا مر این کودک را اگر حج کند ثواب
و اجری هست باوجود آنکه بالغ نیست و حج بروی فرض نی قال نعم ولك أجر گفت آنحضرت
آری مر او را ثوابی هست و مر ترا هم که او را برمیداری و میسر میگذاری میکنی اجری و ثوابی
هست و صبی را اگر در حالت صبا حج کند واجب است حج بروی چون بالغ گردد و همچنین
بنده چون آزاد گردد اما فقیر اگر حج کرد از واجب واقع شود بعد از غنا اعاده واجب نبود
رواه مسلم وعنه قال إن امرأة من خثعم قالت و هم از ابن عباس است که گفت
زنی از قبیله خثعم بفتح معجمه و سکون مثلثه و فتح مهمله گفت یا رسول الله إن فريضة الله على عباده

رسول الله

فی الحج. بدرستی که فرض خدا بر بندگان اوست در حج گذاردن آمد در گت ابی شیخا کبیرا
دریافت است و رسیده است بدر مرا در حالی که وی پیر کبیر است و ضعیف است بحدی که
لا یثبت علی الراحلة. نمیتواند برجای ماند بر شتر. افاحج عنه. آیا پس حج کنم من از جانب وی
قال نعم. گفت آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جایز است نزد عجز اگر فرو گیرد
عجز تا وقت مرگ و امر کند آن غیر را و نفقه کند و جایز است بعد از موت اگر وصیت کند
و اگر نفل است جایز است با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از والدین جایز است
بی امر و بی وصیت و تفصیل این در کتب فقه است. و ذلک فی حجة الوداع و این گفتن زن خثعمیه
حال پدر خود را و جواب دادن آنحضرت او را در حجة الوداع بود و اینجا قصه دیگر است که فضل بن عباس
ردیف آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و در غایت حسن و جمال و جوانی بود پس این زن بمشاهده
جمال او واله و نگران او شد و این زن نیز صاحب جمال و حسن بود و اکثر زنان خثعمیه صاحب حسن
هر دو چشم در یکدیگر دوختند آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون اینحال مشاهده کرد دست مبارک
بر چشمان فضل بن عباس نهاد و گردن او را بر تافت عباس گفت یا رسول الله چرا بر می تابی گردان
پسر عم خود را گفت الحکم شیطان مسلط است بر بنی آدم و در آینده است در رگ و پوست ایشان کما قالوا
متفق علیه. وعنه قال اتی رجل النبی صلی الله علیه وسلم فقال ان اختی نذرت ان تحج
وانها ماتت. و هم از ابن عباس است که گفت آمد مردی نزد آنحضرت پس گفت بدرستی که خواهر من
نذر کرده که حج کند و وی مرده است. فقال النبی. پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لو کان
علیها دین اکنت قاضیه. اگر میبود بر خواهر تو وامی بودی که میگذاردی وام وی را
قال نعم. گفت آنمرد آری میگذاردم قال فاقض دین الله گفت آنحضرت پس بگذار وام
خدا را فهو احق بالقضاء. زیرا که وام خدا سزاوارتر است بگذاردن و درینصورت نیز
جایز نیست مگر بوصیت و اتفاق و این مذهب ماست و نزد شافعی هر که مرد و در گردن وی
حق خداست حج یا غیر حج واجب است قضای آن از راس مال وی مقدم بر وصایا و میراث
متفق علیه. وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یخلون رجل بامراة. باید که خلوت
نسازد مردی با زنی بیگانه خواه جوان باشد یا پیر و خلوت تنهایی ساختن ولا تسافرن امراة

بعضی زن حج

الا و معها محرم. و باید که سفر نکند زنی مگر آنکه باشد با وی محرم و محرم کسی است که نکاح با وی جایز
نباشد ابدا و در بعضی روایات فقهیه آمده است که اگر با وی زنی باشد که بر وی وثوق و اعتماد صلاح است

جایز است و بعضی گفته اند زنان باشند متعدد و ثقات و با یک زن روا نیست و بعضی گفته اند
که در هجرت از دار حرب صحبت شرط نیست زیرا که اقامت وی در آن حرام است فقال
رجل یا رسول الله اکتتبت. بضم همزه و سکون کاف و ضم تای اولی و کسر تای ثانیه
و سکون با نوشته شده ام من و ثابت کرده شده است نام من در دیوان فی غزوة کذا
و کذا در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا با جماعه که بجنگ کافران در غزوات نوشته اند
که همراه آنها بغزا آیم و خرجت امراتی حاجة. و بیرون آمده زن من قصد کنند خانه کعبه را چکار
کنم بجهاد روم و زن را تنها بگذارم که بحج رود یا همراه زن روم قال اذهب فاحجج مع امراتک
گفت آنحضرت برو و حج کن با زن خود زیرا که غازیان بسیار اند و با زن تو جز تو کسی نیست که برود
متفق علیه. وعن عائشة قالت استاذنت النبی صلی الله علیه وسلم فی الجهاد گفت
عائشه رضی الله عنها طلب دستوری کردم آنحضرت را در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر بغزا میآیند
بجهاد روم فقال جهادکن الحج. پس گفت آنحضرت جهاد شما ای طایفه زنان حج است یعنی
بس است مر زنان را که بحج بیرون آیند و حاجت نیست که بجهاد برآیند متفق علیه. وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسافر امراة مسیرة یوم و لیلة الا و
معها ذو محرم. سفر نکند زنی در سیر یک روز و شب مگر آنکه باشد با وی محرم و لفظ ذو زاید است
و در بعضی روایات مسیرت سه روز واقع شده و گفته اند بر هر تقدیر مراد تحدید نیست
بلکه مطلق سفر است طویل یا قصیر و نزد محدثین در سفر و احکام وی حدی معین از شارع ثابت
نشده است و تحقیق این در باب صلوة سفر گذشت متفق علیه. وعن ابن عباس قال وقت رسول
الله صلی الله علیه وسلم لاهل المدینة ذا الحلیفة میقات گردانیده است آنحضرت
برای اهل مدینه ذو الحلیفه را نام جائیست قریب بمدینه پنج شش میل و وقت هنگام و میقات
هنگام کار و جای آن و غالب آمده این اسم بر جای احرام بستن که از آنجا بی احرام نگذرند
و مردم آفاق را مواضع معین ساخته اند که از آنجا احرام به بندند پس اهل مدینه را
ذو الحلیفه میقات ساخته اند. ولاهل الشام الجحفة. و مر اهل شام را جحفه بضم جیم و سکون
حای مهمله و فا نیز نام موضعیست میان مدینه و مکه. ولاهل نجد قرن المنازل. و برای اهل نجد
موضعی که نام وی قرن المنازل است و نجد در اصل بمعنی زمین بلند است ضد غور که
بمعنی زمین پست است و الآن نام بلاد عرب است که از تهامه تا زمین عراق است و قرن

بفتح قاف وسکون را که او را قرن المنازل هم گویند نام موضعی است نزدیک طایف و قرن که
اویس رضی الله عنه نسبت کنند بفتح راست از بلاد یمن کذا فی القاموس ولاهل الیمن
یلملم وبرای اهل یمن یلملم بفتح تحتانیه وفتح لام وسکون میم هردو مکرر نام موضعی است
فهن لهن ولمن اتی علیهن من غیر اهلهن پس اینمواضع مذکوره میقات اند برای اهل
آن مواضع که مذکور شدند و مرکسانی را که بیایند و برسند برین مواضع و بگذرند از آن چنانکه
اهل مدینه بر سر راه شام برسند از جحفه احرام بندند واهل هندوستان بر راه یمن برسند
از سمت یلملم احرام بندند مثلا لمن کان یرید الحج والعمرة این مواقیت است مر
کسانی که اراده میکنند حج وعمره را واز این حدیث معلوم میشود که هرکه از میقات بگذرد بی اراده
حج وعمره لازم نیست او را احرام برای دخول مکه وصحیح از مذهب شافعی همین است ونزد ما او را
نیست در آمدن مکه بی احرام اگر اراده حج وعمره ندارد از جهة قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم
لا یجاوز احد المیقات الا محرم واین حدیث مطلق است مقید باراده حج وعمره نه و وجوب احرام
برای تعظیم این بقعه است پس برابر است حاج ومعتمر وجز ایشان اما هرکه داخل میقات است او را
جایز است دخول مکه بی احرام از برای حاجت خود زیرا که در آمدن او بمکه بسیار میشود و در ایجاب
احرام هربار حرج است پس حکم او حکم اهل مکه است کذا فی الهدایة فمن کان دونهن فمهله
بضم میم وفتح ها وتشدید لام من اهله پس کسی که باشد ورای این مواضع و داخل آن پس اهلال
واحرام وی از جای اوست که در آنجا ساکن است و اهلال در اصل بمعنی آواز بلند
کردن واینجا مراد احرام است که در وی تلبیه آواز بلند میکنند وکذاک وکذاک
وهمچنین و همچنین یعنی هرکه اقرب از مواضع احرام وی همانجا که ساکن است در آن حتی اهل مکة
یهلون منها تا آنکه ساکنان مکه احرام می بندند از مکه واین مخصوص بحج است واز برای عمره
اهل مکه از زمین حل احرام می بندند والآن متعارف موضعی است که نام او تنعیم است و اینموضع
قریب ترین مواضع حل است بمکه وعائشه صدیقه از همینجا برای عمره احرام بست بامر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ودر اینجا موضعی است که او را مسجد عائشه میگویند یعنی موضعی که آنجا عائشه
نماز گذارد واحرام بست بامر آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانچه در باب حجة الوداع بیاید
متفق علیه وعن جابر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مهل اهل المدینة من ذی الحلیفة والطریق
الآخر الجحفة ومهل اهل العراق من ذات عرق ومهل اهل نجد قرن ومهل اهل الیمن یلملم رواه مسلم

المدینة صح

ترجمه این حدیث از شرح حدیث سابق مفهوم شد ومراد بقول وی والطریق الآخر الجحفة آنست که
گفته شد که اهل مدینه چون بر سر راه شام بیایند جحفه میقات ایشان میگردد و رواست که
از آنجا احرام بندند وذات عرق که میقات اهل عراق گفت در آن حدیث مذکور نیست
وعراق بلاد معروف است طول آن از عبادان تا موصل وعرض آن از قادسیه تا حلوان و تسمیه
او بعراق بجهة آنست که این بلاد بر عراق دجله وفرات است وعراق ساحل بحر را گویند
وذات عرق نام موضعی است از شرق مکه بر دو مرحله موازی قرن وعرق بکسر عین کوهچه خرد
را گویند وعن انس قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع عمر گفت انس عمره بر آورد
آنحضرت چهار عمره کلهن فی ذی القعدة همه این چهار عمره در ماه ذی القعده بودند
الا التی کانت مع حجته مگر آن عمره که بود همراه حج آنحضرت که آنرا در ذی الحجة
در ایام حج بر آورده عمرة برفع ونصب من الحدیبیة فی ذی القعدة اول عمره از آن
چهار عمره که آنحضرت کرده از حدیبیه است بضم حا وفتح دال مهملتین وکسر موحده وتخفیف
تحتانیه وتشدید نیز آمده وتخفیف اشهر واکثر است نام قریه ایست بر نه میل از مکه که اکثر آن
در حرم است باقی حل وبعضی گویند نام چاهی است وبعضی گویند نام درختی است
که آن بقعه را بوی نام کرده اند وبیعة الرضوان که تحت شجره بود و قرآن مجید در شان آن
میگوید لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة این جا بود بر آمد رسول خدا
صلی الله علیه وسلم از مدینه روز دوشنبه غره ذی القعده در سال ششم از هجرت بقصد
عمره در یکهزار و چهار صد یا بیشتر نفر وجمع شدند قریش و باز داشتند او را از در آمدن
مکه پس صلح کرده باز گشت وعهد کردند که سال آینده بیاید وعمره بگزارد پس تحقیق اینجا
عمره نبود ولیکن آنرا از عمره شمرده اند وحکم احصار از اینجا مشروع شد واین را فتح نیز گفته اند
که مبدا فتوحات بود وبعد از ان فتح خیبر وجز آن بود وتمامه قصه حدیبیه در کتب سیر
مذکور است ودر کتاب الجهاد جمله از آن مذکور شد وعمرة من العام المقبل فی ذی القعدة
دوم عمره بود از سال آینده نیز در ذی القعده که در وقت صلح قرار یافته بود آنحضرت
بمکه در آمد وعمره بگزارد و سه روز در آنجا بود و روز چهارم بر آمد واین عمره را عمره قضا
گویند واطلاق این اسم بروی در احادیث واقع شده واین مؤید مذهب حنفیه است که
میگویند که محرم باحصار از احرام بر آید و واجب است قضای مافات ونزد شافعی

بروی قضا نیست ولفظ قضا که در احادیث واقع شده است بمعنی صلح است وقضا
بمعنی صلح می آید وعمره قضا نامیدن ایشان بآن معنی است که عمره که بمقاضاة ومصالحه
قریش در سال آینده کردند وَعُمْرَةً مِنَ الْجِعْرَانَةِ حَيْثُ قَسَمَ غَنَائِمَ حُنَيْنٍ فِي ذِي الْقَعْدَةِ
سیوم عمره ایست که از جعرانه بمکه رفته بر آورد انجاکه قسمت کرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم
غنیمتهای فتح حنین را وجعرانه بکسر جیم وعین مهمله وتشدید را موضعی است بریک مرحله از مکه که در سنه
ثامنه بعد از فتح مکه غزوه حنین بضم حا وفتح نون کرده وغنایم بیشمار حاصل شده ودر جعرانه پانزده
شانزده روز اقامت فرموده آن غنایم را آنجا قسمت نموده گویند که آنحضرت شب بعد از گزاردن
نماز عشا سوار شده وبمکه آمده وعمره گزارده وهم در شب باز گشت ونماز صبح در جعرانه گزارد وَعُمْرَةً
مَعَ حَجَّتِهِ وعمره چهارم با حج وی که بعد از فرضیت حج کرده ولابد این در ذی الحجه بود واین چهار عمره است
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کرده اما حج اسلام جز یکی نبود ودر ایام جاهلیت قریش حج میکردند وآنحضرت
نیز میکرد وتعیین عدد آن در ضبط علما نیامده است والله اعلم مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ
قَالَ اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي ذِي الْقَعْدَةِ قَبْلَ أَنْ يَحُجَّ مَرَّتَيْنِ گفت براء بن عازب
عمره کرد آنحضرت در ذی القعده پیش از حج گزاردن دوبار گویا براء بن عازب عمره حدیبیه را
نشمرده زیرا که در تحقیق بروی عمره نبود چنانکه معلوم شد پس عمره حضرت سه باشد
دو پیش از حج یکی عمره قضا دیگر از جعرانه ویکی بعد از حج که همراه حجة الوداع کرده رَوَاهُ
الْبُخَارِيُّ بیان کیفیت حج وعمره خواهد آمد مجملش آنست که حج وقوف بعرفه وطواف بیت
وسعی میان صفا ومروه است وعمره طواف وسعی است واحرام در هر دو شرط است وحج
فرض میباشد ونفل وعمره نفل است مگر آنکه کسی نذر کند

الْفَصْلُ الثَّانِي

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت آنحضرت بعد از نزول فرضیت حج
يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْحَجَّ ای مردمان بدرستی که خدایتعالی نوشت یعنی فرض
گردانید بر شما حج فَقَامَ الْأَقْرَعُ بْنُ حَابِسٍ پس ایستاد اقرع بن حابس که در فتح مکه در رو
تمیم اسلام آورد واز مؤلفة القلوب بود ودر اسلام ودر جاهلیت شریف بود وشانی داشت
فَقَالَ أَفِي كُلِّ عَامٍ پس گفت آیا در هر سال فرض است حج يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَوْ قُلْتُهَا نَعَمْ لَوَجَبَتْ
گفت آنحضرت اگر گویم من آن کلمه را یعنی برای وجوب بگویم آری فرض است هر آینه واجب میگردد در
هر سال وَلَوْ وَجَبَتْ لَمْ تَعْمَلُوا بِهَا وَلَمْ تَسْتَطِيعُوا واگر واجب گردد در هر سال عمل نمیکنید بدان و

نمیتوانید کرد بجهت غایت مشقت که در وی است ببذل اموال وهجران اهل واولاد ومفارقت اوطان
خصوصا اهل بلاد بعیده الْحَجُّ مَرَّةً وحج در عمر یکبار فرض است فَمَنْ زَادَ فَتَطَوُّعٌ پس کسی که زیاده
بر یکبار کند نفل است رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالنَّسَائِيُّ وَالدَّارِمِيُّ وَعَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ مَلَكَ زَادًا وَرَاحِلَةً تُبَلِّغُهُ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ کسیکه مالک شد
توشه راه واهل وعیال وشتر سواری که برساند او را تا خانه خدا وَلَمْ يَحُجَّ وقصد نکند وحج نگذارد فَلَا
عَلَيْهِ أَنْ يَمُوتَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا پس نیست تفاوت بروی که بمیرد کافر بر دین یهود یا دین نصاری
ودرین غایت تغلیظ وتشدید است بر تارک حج ویهود ونصاری گفت زیرا که صاحب کتاب
وملت اند اگرچه کافران اند نه از مشرکان ومجوس وغیرهم که از ایمان وملت محروم ومهجور اند وَذَلِكَ
أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ وآن وعید بجهت آنست که خدایتعالی میگوید وَلِلَّهِ عَلَى
النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وحق است مر خدا را بر مردم قصد خانه کعبه بر هر که
میتواند در راه رفت بسوی وی ودر آخر آیت میگوید ومن کفر فان الله غنی عن العالمین وهر که کفر ورزد
وکفران نعمت خدا کند پس خدایتعالی بی نیاز است از عالمیان که نمیکنند او را از آن سودی
وزیانی نیست سود وزیان ایشان راست وتغلیظ درینجاست موافق آنچه در حدیث واقع شده
گویا مراد تمام این آیت است رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ وَفِي إِسْنَادِهِ مَقَالٌ
وَهِلَالُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مَجْهُولٌ وَالْحَارِثُ يُضَعَّفُ فِي الْحَدِيثِ واین هر دو راوی این حدیث
یکی مجهول است ودیگری ضعیف وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
لَا صَرُورَةَ فِي الْإِسْلَامِ صرورة بصاد مهمله بر وزن ضرورت بمعنی ترک نکاح وحج ودر الصحاح آنکه
حج نکرده باشد وگردن نکرده وصارورة وصاره نیز گویند واصل کلمه از صر است بمعنی حبس
ومنع یعنی نمی باید مسلمان را که ترک تزوج وحج کند رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَعَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَرَادَ الْحَجَّ فَلْيُعَجِّلْ کسی که خواهد حج را وقادر باشد بر ادای او بوجود استطاعت
پس باید که شتابی کند وفرصت غنیمت داند وتاخیر نکند که آفتهاست در تاخیر وطالب را از آن دارد
رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالدَّارِمِيُّ وَعَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَابِعُوا بَيْنَ
الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ متابعت کنید میان حج وعمره یعنی بکنید هر یکی را بعد از دیگری فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ
الْفَقْرَ وَالذُّنُوبَ پس بدرستی که حج وعمره دور میکنند فقر را وگناهان را كَمَا يَنْفِي الْكِيرُ خَبَثَ
الْحَدِيدِ چنانکه دور میکند دمه آهنگری یم وچرک آهن وسیم وزر را کیر بکسر کاف وسکون تحتانیه

وَالذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ

مشک که در میدمد در وی آهنگر و کوره بضم آن خانه که آهنگر از گل میسازد کذا فی القاموس
و بعضی کیر را نیز باین معنی گفته اند و خبث بفتحتین چرک که بیرون می اندازد و را آتش از جواهر
معدنیه و بضم خا و سکون با نیز روایت کرده بمعنی شی خبیث و اول اشهر و اظهر است و معنی
که سبب در نفی حج و عمره فقر و گناهان زائران باشد که در آن صرف اموال کرده میشود و پس حج
آن اضعافا مضاعفه میبایند و تعب و مشقت بسیار میکشند و موجب عفو و مغفرت میگردد
و لیس للحجة المبرورة ثواب الا الجنة و نیست مرحج مبرور را ثواب مگر بهشت رواه الترمذی
و النسائی و رواه احمد و ابن ماجة عن عمر الی قوله خبث الحدید و عن ابن عمر قال جاء رجل
الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال آمد مردی بسوی آنحضرت پس گفت یا رسول الله ما یوجب
الحج چه چیز واجب میگرداند حج را بعد از بلوغ بمرتبه تکلیف قال الزاد و الراحلة گفت آنحضرت
واجب میگرداند حج را ملک توشه آنقدر که در رفتن و آمدن ورا و عیال ورا کافی باشد و راحله
که بران سوار در رود و آید و از امام مالک آمده است که اگر قوت پای داشته باشد راحله شرط
نیست رواه الترمذی و ابن ماجة و عنه قال سأل رجل رسول الله و هم از ابن عمر
که گفت پرسید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فقال پس گفت آنمرد ما الحاج چیست
حج کننده و چیست صفت او قال الشعث بفتح شین و کسر عین ژولیده موی گرد آلود
التفل بفتح فوقانیه و کسر فا بوی ناک از عرق و چرکین و چون این دو صفت ابلغ بودند (متغیر الرائحه)
در سمت محرم و ریاضت و مشقت وی تخصیص کرده شدند بذکر فقام آخر فقال پس ایستاد مرد
دیگر پس گفت یا رسول الله ای الحج افضل کدام از اعمال حج فاضلتر و افزونتر است در حصول ثواب
قال گفت آنحضرت العج بفتح عین مهمله و تشدید جیم آواز برداشتن بتلبیه و الثج بفتح ثای مثلثه
و جیم مشدده روان کردن خون قربانی فقام آخر فقال پس بایستاد مرد دیگری پس گفت یا رسول الله
ما السبیل چیست سبیل که در آیت قرآنی مذکور است من استطاع الیه سبیلا قال زاد و راحلة
گفت توشه و سواری رواه فی شرح السنة و روی ابن ماجة فی سننه الا انه لم یذکر الفصل
الاخیر لیکن آنست که ابن ماجه ذکر نکرده است فصل اخیر را که در وی بیان سبیل است و عن ابی رزین
بفتح را و کسر زای العقیلی بضم عین و فتح قاف نام او لقیط است صحابی مشهور عداد وی
در اهل طایف است انه اتی النبی روایت است از وی که آمد پیغمبر را صلی الله علیه
و سلم فقال پس گفت یا رسول الله ان ابی شیخ کبیر لا یستطیع الحج و لا العمرة بدرستی

بدرستی که پدر من پیر کبیر السن است که توانائی ندارد حج را و نه عمره را بسبب عدم اسباب سفر از زاد و راحله
و لا الظعن و نه طاقت سوار شدن دارد و ظعن بفتح ظای معجمه و سکون عین مهمله و
فتح وی سیر و سفر فی الصراح ظعن بسکون و حرکت رفتن و کوچ کردن قال حج عن ابیک
و اعتمر گفت آنحضرت حج کن از جانب پدر خود و عمره کن اگر حج فرض است ظاهر آنست
آنست بامر و نفقه وی خواهد بود و اگر نفل است ثواب آن بوی می بخشند و آن در سابق
با اختلافی که در عبادت بدنیست و نزد بعضی از والدین درست است مطلقا و این حدیث
و جز آن حجت است مرا او را والله اعلم رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و قال الترمذی
هذا حدیث حسن صحیح و عن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم سمع رجلا یقول
گفت آنحضرت شنید مردی را که تلبیه میکند و میگوید لبیک عن شبرمة بضم شین معجمه
و سکون موحده و ضم را نام مردی که اینمرد تلبیه از جانب او میگفت و میخواست که حج بکند از
از وی قال گفت آنحضرت من شبرمة کیست شبرمه قال اخ لی گفت برادر است مرا
او قریب لی گفت خویش است شک راویست قال احججت عن نفسک گفت
آنحضرت آیا حج کرده تو از ذات خود قال لا گفت آنمرد نکرده ام قال حج عن نفسک
ثم حج عن شبرمة گفت حج کن از خود بعد از آن حج کن از شبرمه این حدیث دلالت
دارد که نیابت از غیر جایز نیست مگر بعد از ادای فرض حج از خود و باین رفته اند جماعه
از ائمه و شافعی و احمد از ایشان است و جماعه دیگر میگویند جایز است و مذهب ما
و مذهب مالک اینست رواه الشافعی و ابو داود و ابن ماجة و عنه قال وقت رسول الله (توقیت کرده یعنی میقات گردانیده است پیغمبر خدا)
صلی الله علیه و سلم لاهل المشرق العقیق مر اهل مشرق را عقیق بفتح عین و کسر قاف
موضعی است قریب ذات عرق که میقات اهل عراق است و لیکن پیش از عقیق است
پس امام شافعی میگوید که باید از عقیق احرام بست احتیاطا و جمعا بین الحدیثین و عقیق نام
وادی مدینه مطهره است بر سه میل از وی ظاهر آنست که آن مراد نیست مگر از جای که
باین موضع رسیده باشد والله اعلم و طیبی گفته که اصح آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بیان نکرده مر اهل مشرق را میقاتی بلکه امیر المومنین عمر حد بست وقتی که (فتح کرد) عراق را
رواه الترمذی و ابو داود و عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
وقت لاهل العراق ذات عرق اهل عراق و اهل مشرق یکی اند و ذات عرق و عقیق نیز یکی اند

باعتبار قرب یکی از دیگری چنانکه گفته شد رواه ابوداود والنسائی وعن ام سلمة قالت
سمعت رسول الله گفت ام سلمه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول من
من اهل بحجة او عمرة من المسجد الاقصی الی المسجد الحرام کسی که احرام بندد بحج یا عمره از مسجد
اقصی که نام بیت المقدس است در شام بسوی مسجد حرام که نام کعبه است در مکه غفر له ما تقدم
من ذنبه وما تاخر آمرزیده شود مر او را چیزی که پیش رفته از گناهان او وچیزی که پس می آید یعنی همه
گناهان او اول و آخر او وجبت له الجنة شک راویست وچون از مسجد اقصی بمکه بیاید
مدینه مطهره در راه است نیز باید رسید پس مشرف میشود بافضل مقامات در اول و اوسط
و آخر ولابد از این ثواب عظیم روزی گردد فافهم رواه ابوداود وابن ماجة الفصل
الثالث عن ابن عباس قال کان اهل الیمن یحجون گفت ابن عباس رضی الله عنهما بودند
اهل یمن که می برآمدند بحج فلا یتزودون پس توشه نمی برداشتند ویقولون نحن المتوکلون
ومیگفتند ما متوکلانیم فاذا قدموا مكة سألوا الناس پس وقتی که قدوم می آوردند ومیرسیدند
بمکه سوال میکردند از مردم وگدائی میکردند فانزل الله تعالی پس فرو فرستاد خدای تعالی
این آیت را وتزودوا فان خیر الزاد التقوی یعنی توشه بردارید وتقوی ورزید وپرهیز نمائید
از سوال زیرا که تقوی بهترین توشه است از برای سفر آخرت وگویا که ایشان توکل را توشه
خیال کرده بودند پس فرمود وتقوی بهتر از آنست که او را توشه گیرند و آن در حقیقت توکل
نبود و تحقق آن مع فانکر دند فافهم رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت قلت
روایت است از عائشه صدیقه که گفت گفتم یا رسول الله علی النساء جهاد آیا بر زنان
جهاد هست قال نعم علیهن جهاد لا قتال فیه گفت آنحضرت آری بر زنان جهادی هست که نیست
قتال در وی آن جهادی که نیست قتال در وی کدام است الحج والعمرة یعنی حج و عمره از زنان بمنزله جهاد
از مردان رواه ابن ماجة وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یمنعه من
الحج حاجة ظاهرة کسی که باز ندارد او را از حج حاجتی ظاهر که عدم زاد و راحله است او سلطان
جائر یا قهرمان ستمگر سلطان در اصل بمعنی سلطنت و قهرمان است الآن استعمال می یابد در ذات
صاحب سلطنت او مرض حابس یا بیماری باز دارنده یعنی بیماری که نتواند با آن سفر کرد فمات
ولم یحج پس بمیرد آنکس که این موانع ندارد و حج نکند فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء
نصرانیا پس گو بمیرد آنکس اگر خواهد یهودی و اگر خواهد نصرانی رواه الدارمی شرح این حدیث در

کرم الله وجهه

کرم الله وجهه در فصل ثانی گذشت و مولف از ترمذی بعضی راویان آن حدیث
طعن کرده اما در سند حدیث دارمی طعنی مذکور نیست والله اعلم وعن ابی هریرة عن النبي
صلی الله علیه وسلم انه قال روایت است از ابی هریره از آنحضرت که گفت الحاج
والعمار حج کنندگان و عمره برآورندگان یعنی آنها که بحج و عمره برآمده اند یا آنها که حج و عمره
کرده اند هر دو را شامل است و حج در اصل بمعنی قصد است وفد الله قدوم آرندگان
ورسندگانند بدرگاه وی وفاده بالکسر بسوی برآمدن وافد بسوی برآینده ووفد بفتح
واو وسکون فا ووفود بضم واو وفا جماعت ان دعوه اجابهم اگر دعا میکنند خدا را اجابت
میکند ایشانرا و قبول میکند دعای ایشانرا وان استغفروه غفر لهم و اگر طلب آمرزش
گناهان میکنند از خدا می آمرزد ایشانرا رواه ابن ماجة وعنه قال سمعت رسول
الله و هم از ابی هریره است که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول
وفد الله ثلثة وافدان خدا سه کسانند الغازی والحاج والمعتمر رواه النسائی والبیهقی
فی شعب الایمان وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لقیت الحاج
فسلم علیه وصافحه چون ببینی حاج را پس سلام کن بروی و دست وی را بگیر مصافحه دست
بدست یکدیگر را گرفتن و حاج اسم مفرد است و بر جماعت نیز اطلاق میکنند ومره ان یستغفر
لک و بفرما او را که طلب آمرزش کند ترا قبل ان یدخل بیته پیش از آنکه در آید بخانه
خود را فانه مغفور له زیرا که وی آمرزیده شده است مر او را و استغفار مغفور و دعای او مستجاب است
وقبل قبل ان یدخل بیته برای آنست که وی هنوز در راه خداست و با هل و عیال مشغول
نشده پس این وقتی خاص و حالتی مخصوص است که دعا در وی اقرب باجابت است تا
حقیقت مراد آنست که ثواب حاج و بودن او وفد الله ثابت است از زمان خروج
دخول در خانه و منقطع نیست برجوع از حج رواه احمد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من خرج حاجا او معتمرا او غازیا کسی که بیرون آید بحج یا عمره یا بغزا
ثم مات فی طریقه پس بمیرد در راه کتب الله له اجر الغازی والحاج والمعتمر مینویسد خدای
تعالی مر او را اجر غزا کننده و حج گذارنده و عمره برآرنده و در حکم اوست هر که بتعلیم علم و احکام
دین برآمده رواه البیهقی فی شعب الایمان باب الاحرام والتلبیة احرام تحریم
حرام گردانیدن چیزی را و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمه نماز نیز

از این باب است باحرام یعنی در حرم در آمدن است و چون احرام سبب استباحت حل
حرم است نام کرده شد بدان و تلبیه لبیک گفتن چنانکه بیاید **الفصل الاول عن**
عائشة قالت کنت أطیب رسول الله صلی الله علیه وسلم لإحرامه قبل أن یحرم گفت عائشه
رضی الله عنها بودم من که خوشبوی میکردم آنحضرت را ومیمالیدم طیب برای احرام وی پیش از آنکه احرام
بندد ولحله قبل أن یطوف بالبیت وبرای حل وی یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه
طواف کند بخانه کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه بمنا می آیند بعد از رمی
جمره عقبه از احرام برمی آیند وهمه چیز حلال میشود الا زنان پس بمکه می آیند وطواف
میکنند بعد از ان بمنا رجوع میکنند و زنان نیز حلال میشوند بطیب فیه مسک بتطیب
میکردم بطیبی که دران مشک بود و مستحب است که در احرام مشک وگلاب استعمال کنند
کأنی أنظر إلی وبیص الطیب فی مفارق رسول الله عائشه میگوید گویا من می بینم درخشیدن
طیب را در تارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم. وبیص بصاد مهمله درخشیدن برق وجز آن
ومفرق بکسر را تارک سر ومفارق بلفظ جمع نیز میگویند گویا هر موضع از تارک را مفرق
نام نهاده اند وهو محرم وحال آنکه آنحضرت محرم بود یعنی اثر طیب بعد از احرام در سر
مبارک باقی میماند متفق علیه ودرین حدیث دلیل است برآنکه بقای اثر طیب بر بدن
بعد از احرام مفسد احرام نیست مفسد استعمال طیب است بعد از احرام وآنکه از طیبی که در وقت احرام استعمال
کرده باقی ماند زیان ندارد ومشهور در مذهب ما واحمد اینست مستند باین حدیث ونزد
مالک وشافعی وبروایتی از محمد مکروه است تطییب بچیزی که باقی ماند اثر آن بعد از احرام
طیبی اباحت قول شافعی وکراهت قول مالک وایجاب فدیه قول ابی حنیفه ساخته وآنچه ما ذکر کردیم
مذکور است در هدایه وشروح آن ودر شرح کتاب خرقی که در مذهب امام احمد است ذکر کرده که
از عبد الله بن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست وتطیب کرد وبرخاست صباح که
بوی طیب می آید از وی گفت اگر من طلا کنم بقطران دوستر دارم که آنرا کنم واین خبر بعائشه
رسید پس انکار کرد بر ابن عمر وروایت کرد این حدیث را وعبد الله بن الزبیر را دیدند که
احرام بسته بود ودر سر وریش وی طیب بود والله اعلم **وعن** ابن عمر قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یهل ملبدا بکسر بای مشدده گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم
آنحضرت را که اهلال میکرد در حالتی که ملبد است اهلال بلند کردن آواز در تلبیه وتلبید آن است که

محرم در سر خود چیزی از جنس صمغ وخطمی تا بهم چسپد موی ژولیده وغبار آلود نگردد
واز هوام محفوظ ماند یقول میگفت آنحضرت لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک
می ایستم برای خدمت وطاعت تو ای بار خدایا نیست شریک مر ترا در استحقاق خدمت وطاعت
إن الحمد بکسر همزه وبفتح نیز روایت است والنعمة لک بدرستی که سپاس ونیکوئی
ومنت مر تراست والملک بضم میم بمعنی پادشاهی لا شریک لک لا یزید علی هؤلاء الکلمات
زیاده نمیکرد آنحضرت در تلبیه برین کلمات در بعضی روایات زیاده هم آمده وابن عمر
میگوید آنچه من شنیدم همین کلمات است زیاده بران نه وهمین مقدار کافیست فافهم
متفق علیه **وعنه** قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ادخل رجله فی الغرز
وهم از ابن عمر است که گفت بود آنحضرت چون می آورد پای مبارک خود را در رکاب غرز
بفتح معجمه وسکون را وزای در آخر رکاب که از چرم باشد وچون از چوب یا از آهن باشد
آنرا رکاب خوانند واستوت به ناقته قائمة وبرمیداشت آنحضرت را برپشت خود
ناقه وی ایستاده أهل من عند مسجد ذی الحلیفة بانگ می آورد آنحضرت از مسجدی که در
ذی الحلیفه است که در آن میقات اهل مدینه است مسجد را بعد از زمان آنحضرت بنا
کرده اند ودر زمان مبارک ایشان نبود وراوی سخن موافق این زمان کرده آنحضرت نماز ظهر
گذارده از مدینه روان شد ونماز عصر در ذی الحلیفه گذارد وشب آنجا گذراند وصباح احرام
بست وچون بر پشت ناقه برآمد وبایستاد تلبیه گفت متفق علیه از این حدیث معلوم میشود که
آنحضرت بعد از برآمدن بر پشت شتر وایستادن شتر تلبیه گفت وباین اخذ کرده شافعی رحمه الله
ونزد ما تلبیه بعد از نماز مسنون است وقول مالک رحمه الله همین است ودر هدایه میگوید
تلبیه گفت عقب صلوة که مروی از آنحضرت اینست واگر بعد از استوا بر پشت راحله گفت نیز
درست است ولیکن بعد از نماز افضل است ومشهور در مذهب امام احمد نیز بعد از نماز
است ومختار نزد بعضی اصحاب وی بعد از استوا است ودر شرح کتاب خرقی
گفته که سعید بن جبیر گفت گفتم با ابن عباس عجب از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
که در اهلال رسول الله صلی الله علیه وسلم که بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقه
اختلاف کرده اند پس گفت ابن عباس بدرستی که من داناترم بحقیقت حال اهلال کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعد از فراغ
از رکعتین احرام پس شنیدند آنرا قومی ویاد گرفتند بعد از ان سوار شد آنحضرت

واهلال کرد پس شنیدند قومی وگفتند اهلال آنحضرت همدرین حال بود بعد از آن بر آن
وبر آمد بیدا که موضعی بلندست بر آمد واهلال کرد وشنیدند قومی وگمان بردند که الآن ابتدای
اهلال کرده وایم ابتدای اهلال وی صلی الله علیه وسلم در مصلای او بود واز اینجا حاصل شد توفیق
میان روایات واز ازدحام واجتماع صحابه در حج بسیار بود تا گفته اند که از شمار بیرون بود واز
صدهزار کس بیشتر واز هر طرف تا آنجا که چشم کار میکرد آدمی بود وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ
قَالَ خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَصْرُخُ بِالْحَجِّ صراخا بیرون آمدیم ما با آنحضرت در
حالتی که فریاد می برآوردیم بحج فریاد برآوردنی یعنی نیت حج کرده بودیم تنها واین موضع اختلاف است
در شرح آینده مبین گردد صراخ بضم صاد وخای معجمه در اخر آواز وفریاد رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ أَنَسٍ
قَالَ كُنْتُ رَدِيفَ أَبِي طَلْحَةَ گفت انس بودم من در پس ابی طلحه انصاری که بدرستی که وی بود
سوار شونده وَإِنَّهُمْ لَيَصْرُخُونَ بِهِمَا جَمِيعًا الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ وبدرستی که ایشان یعنی صحابه هر آینه
آواز می برآوردند بهردو بحج وعمره رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ بیرون آمدیم ما با آنحضرت در سال حجة الوداع که آنحضرت
بحج برآمده بود ووجه تسمیه بحجة الوداع معلوم خواهد گشت فَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ پس بعضی از ما کسانی
بودند که بانگ می برآوردند بعمره تنها وَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِحَجٍّ وَعُمْرَةٍ وبعضی از ما کسانی بودند که تلبیه
میگفتند بحج وعمره هردو وَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِحَجٍّ وبعضی از ما کسانی بودند که تلبیه میکردند بحج تنها
وَأَهَلَّ رَسُولُ اللَّهِ واهلال کرد پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْحَجِّ بحج تنها فَأَمَّا مَنْ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ
فَحَلَّ اما کسی که اهلال کرد بعمره پس حلال شد یعنی برآمد از احرام بعد از ادای عمره پیش از ایام
حج وَأَمَّا مَنْ أَهَلَّ بِالْحَجِّ أَوْ جَمَعَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ فَلَمْ يَحِلَّ واما کسی که اهلال کرد بحج تنها یا جمع کرد بحج وعمره
پس حلال نشد ونه برآمد از احرام ودر بعضی نسخ فلم يحلوا بضمیر جمع حَتَّى كَانَ يَوْمُ النَّحْرِ تا
آنکه شد روز عید که وقت تمام شدن حج وبرآمدن از احرام اوست اگرچه طواف باقیست مُتَّفَقٌ
عَلَيْهِ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ تَمَتَّعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ تمتع
کرد آنحضرت در حجة الوداع بعمره بسوی حج تفسیرش آنست که گفت بَدَأَ آغاز کرد فَأَهَلَّ بِالْعُمْرَةِ
ثُمَّ أَهَلَّ بِالْحَجِّ پس اهلال کرد بحج مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ تنبیه ناسکان مناسک حج بر سه قسم اند یکی مفرد
بضم میم وسکون فا وکسر را یعنی افراد کننده که احرام برای حج تنها بست دوم قارن یعنی
قران کننده که احرام برای حج وعمره هردو بست سوم متمتع وصورت تمتع آنست که

احادیث صحیحه

روز نحر یعنی ۲

اول عمره میکند اگر سوق هدی کرده است هم بر احرام میماند واگر نکرده از احرام می برآید بعد
از آن در مکه می نشیند وچون ایام حج میدر آید احرام حج می بندد وحج میکند چنانچه بیان این احکام
بیاید وفضیلت تمتع آنست که این هردو نسک در یکسال بدست آید ودر احادیث واخبار مختلف آمده
که صحابه مفرد بحج بودند یا قارن یا متمتع وهمچنین در فعل آنحضرت اکثر احادیث صحیحه در آن آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم قارن بود وهفده صحابی آنرا روایت کرده اند ودر افراد حج نیز احادیث
بسیار آمده ودر تمتع نیز احادیث مروی شده ودر توفیق وتطبیق این احادیث وروایات
علما تکلم کرده اند قران را ترجیح داده اند ودر شرح سفر السعاده آنرا ذکر کرده شده است آنجا
باید نگریست وبعضی از ملاحده را بر اهل اسلام در اینجا راه طعن گشاده شده وگفته اند چه
شمار الی معاشر مسلمانان که ضبط نتوانستید کرد حال پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم که قارن
بود یا مفرد با وجود اینهمه کثرت واجتماع که شما را در ان موطن بود وندانستند این گروه نادان
که همین کثرت واجتماع وازدحام مانع تشخیص وتعیین شد وبا وجود آنکه نزد تحقیق وتطبیق
مشخص است که حال چه بود شما که بی تشخیص زبان طعن میگشائید مصراع خوی بد را بهانه بسیار است
الْفَصْلُ الثَّانِي عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَجَرَّدَ لِإِهْلَالِهِ
وَاغْتَسَلَ روایت است از زید بن ثابت که از فقهای صحابه وکبار ایشان وکاتب وحی وجامع قرآن
وقایم بفرایض بود که وی دید آنحضرت را که برهنه شد برای احرام خود وغسل کرد واهلال بمعنی
آواز بلند کردن است برای تلبیه ومراد اینجا احرام است که سبب اهلال است ودر نسخ
مصابیح لاحرامه واقع شده است وغسل کردن برای احرام افضل واکمل است واگر وضو کند
نیز کفایت است رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَالدَّارِمِيُّ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَبَّدَ رَأْسَهُ
بِالْغِسْلِ روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آنحضرت چسپانید موی سر مبارک خود را بغسل بکسر
غین معجمه سر شستنی چنانچه خطمی وگل وجز آن وتلبید برای آن بود تا منتشر نگردد موی وژولیده نشود
چنانچه در فصل اول گذشت وبعضی غسل را غسل خوانده اند بمعنی شهد واین تصحیف است وخطاست
رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَعَنْ خَلَّادٍ بفتح خای معجمه وتشدید لام بْنِ السَّائِبِ از ثقات تابعین است
عَنْ أَبِيهِ روایت میکند از پدر خود که سایب است قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
أَتَانِي جِبْرِيلُ آمد مرا جبرئیل فَأَمَرَنِي أَنْ آمُرَ أَصْحَابِي أَنْ يَرْفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ بِالْإِهْلَالِ پس امر کرد مرا
جبرئیل که امر کنم یاران خود را باهلال أَوِ التَّلْبِيَةِ بالفظ تلبیه گفت بجای اهلال ومراد یکیست اگرچه

رسول الله صلعم

والدارمي ۲

اخفا در ذکر افضل است اما اینجا افضل رفع صوتست رَوَاهُ مَالِكٌ وَالتِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارِمِيُّ وَعَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ روایت است از سهل بن سعد ساعدی که از کبار صحابه است و آخر صحابی است که مرد بمدینه منوره قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُلَبِّي إِلَّا لَبَّى مَنْ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ نیست هیچ مسلمانی که تلبیه کند مگر آنکه تلبیه کند کسی که از جانب دست راست اوست و دست چپ اوست مِنْ حَجَرٍ أَوْ شَجَرٍ أَوْ مَدَرٍ از سنگ یا درخت یا کلوخ و در روایتی ما عن یمینه و شماله حَتَّى تَنْقَطِعَ الْأَرْضُ مِنْ هَاهُنَا وَهَاهُنَا تا منقطع و منتهی میگردد زمین از اینجا و از آنجا عبارت است از منتهای ارض از جانب یمین و شمال رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَعَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَرْكَعُ بِذِي الْحُلَيْفَةِ رَكْعَتَيْنِ بود آنحضرت که میگذارد برای احرام بذی الحلیفه دو رکعت ثُمَّ إِذَا اسْتَوَتْ بِهِ النَّاقَةُ قَائِمَةً عِنْدَ مَسْجِدِ ذِي الْحُلَيْفَةِ بستر وقتی که برمیداشت او را ناقه استاده نزد مسجد ذی الحلیفه که در جای نزول آنحضرت بنا کرده اند أَهَلَّ بِهَؤُلَاءِ الْكَلِمَاتِ وَيَقُولُ بلند میکرد آواز خود را باین کلمات و میگفت اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ معنی لبیک معلوم شد و معنی سعدیک یاری میدهیم ترا یاری دادنی بعد از یاری دادن یعنی مکرر و دایم در نصرت و تقویت دین و امتثال امر تو ام وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ لَبَّيْكَ نیکی در دست تو و قدرت و تصرف تست وَالرَّغْبَاءُ إِلَيْكَ و میل و رغبت و طلب خیر بسوی تست زیرا که خیر در دست تست و رغبا بفتح را و سکون غین معجمه و بمد و بضم و قصر هر دو روایت است وَالْعَمَلُ و عمل خیر نیز منتهی بسوی تست و تو مقصودی از عمل و بسوی تو صعود میکند آن مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَلَفْظُهُ لِمُسْلِمٍ وَعَنْ عُمَارَةَ بضم عین و تخفیف میم تا در آخر بْنِ خُزَيْمَةَ بضم معجمه و فتح زای بْنِ ثَابِتٍ از ثقات تابعین است عَنْ أَبِيهِ روایت میکند از پدر خود خزیمه بن ثابت است که او را ذو الشهادتین گویند عَنِ النَّبِيِّ از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ كَانَ إِذَا فَرَغَ مِنْ تَلْبِيَتِهِ سَأَلَ اللهَ رِضْوَانَهُ وَالْجَنَّةَ روایت میکند که آنحضرت بود که چون می پرداخت از تلبیه خود سوال میکرد از خدای تعالی رضای او را که این حج و عمره مرضی و مقبول گردد و سوال میکرد بهشت را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر فرمود الحج المبرور ثوابه الجنة وَاسْتَعْفَاهُ بِرَحْمَتِهِ مِنَ النَّارِ و طلب عفو میکرد برحمت وی تعالی از آتش دوزخ و سنت آنست که هر بار که تلبیه بکند این دعا بکند رَوَاهُ الشَّافِعِيُّ

الْفَصْلُ الثَّالِثُ عَنْ جَابِرٍ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا أَرَادَ الْحَجَّ أَذَّنَ فِي النَّاسِ روایت است از جابر که آنحضرت هنگامی که خواست حج بر آید ندا درداد در مردم و خبر کرد که بر آیند فَاجْتَمَعُوا پس فراهم آمدند مردم فَلَمَّا أَتَى الْبَيْدَاءَ أَحْرَمَ پس هنگامی که رسید به بیدا که نام موضعی است و معنی بیابان نیز آید احرام بست و تلبیه کرد احرام خود در مسجد ذی الحلیفه بسته بود و تلبیه آنجا کرد و بروایتی تلبیه هم در مسجد کرد و بروایتی بعد از بر آمدن بر پشت ناقه چنانکه گذشت و وجه تطبیق میان روایات نیز معلوم شد رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ الْمُشْرِكُونَ يَقُولُونَ بودند مشرکان در وقتی که تلبیه میکردند میگفتند لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ فَيَقُولُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيْلَكُمْ وای شما قَدْ قَدْ بس بس بفتح قاف و سکون دال و تنوین آن هر دو روایت است إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَمَا مَلَكَ مگر شریکی که او مر تراست مالک هستی تو او را و چیزی را که مالک است آن شریک آنچیز را يَقُولُونَ هَذَا وَهُمْ يَطُوفُونَ بِالْبَيْتِ میگفتند مشرکان این را و حال آنکه ایشان طواف میکردند خانه کعبه را مشرکان نیز حج و عمره و طواف و استلام حجر میکردند و این خانه را همیشه تعظیم میکردند و لیکن بجهت شرک تلبیه ایشان عبارت میکردند که لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک نفی شریک از حق تعالی میکردند و بناز استثنا میکردند که آنها شریک خدا اند و لیکن مملوک او یند و اگر مالک هم باشند آنچیز را که مالک باشند آنچیز مملوک خدا است و چون تا آنجا میرسیدند که لبیک لا شریک لک آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمود بس همین مقدار بگوئید که نیست شریک مر خدا را و زیاده بر آن نگوئید که الا شریکا الخ و بحقیقت شرکت با مملوکیت منافات دارد مملوک شریک مالک نمیباشد رَوَاهُ مُسْلِمٌ

بَابُ قِصَّةِ حَجَّةِ الْوَدَاعِ

وداع بفتح واو بدرود و تودیع بدرود کردن و حجی را که آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرد حجة الوداع گویند زیرا که مردم را تعلیم شرایع نمود و وداع کرد و خبر داد برحلت خود و ایشان را گواه گرفت بر ادای رسالت و تبلیغ احکام و این در آخر سنوات عمر شریف وی بود صلی الله علیه و سلم و حدیث جابر اجمع و اتم احادیث است درین باب و وی مرویست از حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر رضی الله عنهما از جابر رضی الله عنه و امام محمد باقر شاگرد جابر بود و سماع حدیث از وی دارد و گویند که آنحضرت بشارت داده بود جابر را که یکی از اولاد من از تو اخذ علم خواهد کرد و امام محمد باقر از عظمای تابعین و کبار علما بوده رضوان الله تعالی علیه و علی آبائه الکرام

الْفَصْلُ الْأَوَّلُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكَثَ بِالْمَدِينَةِ تِسْعَ سِنِينَ لَمْ يَحُجَّ

لبیک

سنهٔ عاشر بود که

روایت است از جابر که آنحضرت درنگ کرد بمدینه نه سال که حج نکذارد ثُمَّ أَذَّنَ
فِي الْعَاشِرَةِ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاجٌّ پس ندا درداد یا ندا درداده شد در
سال دهم که آنحضرت حج کذارنده است یعنی اراده دارد که بحج بیرون آید فَقَدِمَ الْمَدِينَةَ بَشَرٌ كَثِيرٌ
پس آمدند بمدینه مردم بسیار در بعضی روایات آمده که مردم بیشتر از حصر واحصا بودند وتعیین نکرده
عدد ایشانرا ودر غزوهٔ تبوک که آخر غزوات آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم صد هزار کس بودند
و حجة الوداع بعد از وی بود لابد زیاده بر آن شده باشند ودر روایتی یکصد و چهارده هزار بودند
ودر روایتی صد و بیست و چهار هزار والله اعلم فَخَرَجْنَا مَعَهُ پس بیرون آمدیم یعنی صحابه با آنحضرت
حَتَّى إِذَا أَتَيْنَا ذَا الْحُلَيْفَةِ تا آنکه چون رسیدیم ذو الحلیفه را و آمدیم باین موضع فَوَلَدَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ
مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ پس بزائید اسما دختر عمیس بضم مهمله وفتح میم که زوجه ابوبکر صدیق بود محمد بن ابی بکر را
رضی الله تعالی عنهم واین اسما بنت عمیس زنی بود جمیلهٔ عاقله که همه کس او را میخواستند نخست در تحت
ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه بعد از آن علی مرتضی خواست بعد از آن جعفر بن ابی طالب
رضی الله عنهم اجمعین و در وقتی که حضرت بحج برآمدند نزد ابی بکر بود و محمد بن ابی بکر را زائید فَأَرْسَلَتْ
إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ پس فرستاد اسما نزد پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَيْفَ أَصْنَعُ که چه کار کنم حکم حیض
احرام بندم یا نه وچگونه به بندم قَالَ گفت آنحضرت اغْتَسِلِي غسل کن وَاسْتَثْفِرِي بِثَوْبٍ و بربند
جامهٔ جای خون را بجامه وَأَحْرِمِي و احرام بند وصورت استثفار ثنای مثلثه و بفا آنست که چیزی را
در کمر خود بربندد و خرقهٔ پهن کرفته بر جای خون بنهد و هر دو طرف آنرا از پیش و پس آن با کمر بند محکم کنند
تشبیه داده آنرا بثفر بفتح تا و فا یعنی پاردم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفسا و این
مجمع علیه است فَصَلَّى رَسُولُ اللّٰهِ پس کذارد پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یعنی نماز احرام دو رکعت
فِي الْمَسْجِدِ در مسجد ذی الحلیفه ثُمَّ رَكِبَ الْقَصْوَاءَ پس سوار شد ناقهٔ خود را که نام وی قصوا است بفتح
قاف و سکون صاد مهمله و تسمیه بقصوا بجهة آنست که سابق بود در سیر و در اقصی سیر و غایت جری بود
و بعضی گفته اند که قصوا بجهة آنست که جانب کوش وی بریده بود و قصوا آن ناقه را کویند که
طرف کوش او بریده باشند و شاة قصوا و ناقه قصوا و جمل اقصی کویند و بعضی گفته اند که قصوا
و عضبا بفتح عین مهمله و سکون صاد معجمه و بموحده و جدعا بجیم و دال مهمله نام یک ناقه است که
آنحضرت را بود صلی الله علیه و سلم و گفته اند که اگر کمتر از ربع بریده اند جدعا است و اگر ربع
قصوا و اگر زیاده بر ربع عضبا است و اگر از بیخ بریده اند صلما است بصاد مهمله و بهمه این الفاظ

تسمیه اوصا

روایات واقع شده و گفته اند که طرف کوش ناقه آنحضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت
همچنین واقع شده حَتَّى إِذَا اسْتَوَتْ بِهِ نَاقَتُهُ عَلَى الْبَيْدَاءِ أَهَلَّ بِالتَّوْحِيدِ تا آنکه
چون برداشت آنحضرت را ناقهٔ وی بر بیدا آواز بلند کرد بتوحید و مراد تلبیه است چنانکه
بیان کرد لَبَّيْكَ اللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ
لَا شَرِيكَ لَكَ قَالَ جَابِرٌ لَسْنَا نَنْوِي إِلَّا الْحَجَّ گفت جابر نبودیم ما که نیت میکردیم مکر حج را
لَسْنَا نَعْرِفُ الْعُمْرَةَ نبودیم ما که میشناختیم عمره را یعنی در اشهر حج حَتَّى إِذَا أَتَيْنَا الْبَيْتَ
مَعَهُ اسْتَلَمَ الرُّكْنَ تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت بوسه داد آنحضرت حجر اسود را
رکن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در وی حجر اسود مرکوز است و آنرا رکن الاسود نیز کویند
و رکن آنجا که مطلق واقع شود همین مراد کردد و مراد باستلام بوسه دادن اوست یا سودن دست
افتعال است از سلام بمعنی تحیت و سلام مروی همین است که او را بوس کنند و لهذا اهل یمن
این رکن را محیا کویند بضم میم و تشدید یا که او را تحیت میکنند یعنی سلام میکویند و بعضی کویند
از سلام است بکسر سین بمعنی حجاره واحد وی سلمه بکسر لام پس استلام از وی است چنانکه
اکتحال از کحل استلمت الحجر بمعنی لمسته و وجوه دیکر نیز هست که در شرح آنرا ذکر کرده ایم
فَرَمَلَ ثَلَاثًا وَمَشَى أَرْبَعًا پس رمل کرد آنحضرت در طواف در سه کشتن و مشی کرد در چهار
و دیکر طواف نکرد از جهة ظهور و شهرت و در بعضی نسخ نوشته اند فطاف سبعا فرمل الخ
و رمل بفتحتین جهیدن در مشی که سخت نبود با جنبانیدن دوشها چنانکه پهلوانان و مبارزان
در میان دو صف قتال کنند و باید که در رمل کامها نزدیک هم زنند و اصل در تشریع این افعال
آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عمرة القضا بمکه آمد مشرکان گفتند که ایشانرا تب
یثرب لاغر ساخته است پس آنحضرت مسلمانانرا فرمود که باین نوع مشی و حرکت اظهار جلادت
و قوت کنند بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حجة الوداع نیز کردند اکر چه کاهی بزوال
علت حکم نیز زایل میکردد چنانچه نصیب مؤلفة القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل مسنون
در هر طوافی که بعد از وی سعی است چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف افاضت
نه طواف وداع کذا قیل و در آخر باب خطبه یوم النحر از ابن عباس بیاید که آنحضرت در طواف
افاضت رمل نکرد و فتد بر و معانی این الفاظ در شرح احادیث معلوم کردد ان شاء الله تعالی
و در این حدیث ذکر اضطباع بضاد معجمه و بای موحده نیست با آنکه نیز مسنون است و در احادیث

دیگر ذکر آن بیاید و کیفیت اضطباع ردا از زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن و ضبع بمعنی
بازوست و بمعنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت تجلد است چنانچه در رمل ثم تقدم الی مقام
ابراهیم پس بعد از طواف پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی است که در روی
نشان پایهای ابراهیم است علیه السلام و الآن در پیش خانه در حجره نهاده اند فقرأ پس خواند
انحضرت این آیت را واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و بکسر ید جای نماز اتخذوا بفتح خا
و کسران در قرآن هر دو قرات است و روایت در حدیث بکسر آمده فصلی رکعتین پس گذارد
انحضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب است نزد ما بعد از هر طواف از جهت ورود
امر بدان و نزد شافعی سنت فجعل المقام بینه و بین البیت پس کرد انید مقام ابراهیم را میان خود
و میان خانه کعبه یعنی خلف مقام استاد و این افضل مواضع است برای گذاردن این دو رکعت و جایز است
هر جا که گذارند و فی روایة انه قرأ فی الرکعتین و در روایتی آمده است که انحضرت خواند درین دو
رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و تقدیم قل هو الله احد برای اثبات توحید است
و قل یا ایها الکافرون برای تبری از شرک پس تقدیم کرده شد بجهة اهتمام بجال اثبات توحید و در
بعضی روایات تقدیم قل یا ایها الکافرون نیز آمده چنانکه ظاهر است و اینحدیث دلالت دارد بر آنکه تقدیم
سوره متاخر بر سوره مقدم جایز است و این را شواهد کثیره است در احادیث ثم رجع الی الرکن
فاستلمه پس باز برگشت انحضرت بسوی رکن یعنی حجر اسود پس بوسه داد آنرا ثم خرج
من الباب الی الصفا پس بیرون آمد از در مسجد بسوی کوه صفا و بر آمدن هم از در صفا بود
و صفا در لغت سنگ سطبر صلب املس الآن نام کوهیست متصل بابو قبیس فلما دنی من الصفا قرأ
پس هنگامی که نزدیک شد انحضرت بصفا خواند این آیت را ان الصفا والمروة من شعائر الله
بدرستی که صفا و مروه از نشانها اند که ساخته است خدایتعالی برای حج و فرمود انحضرت ابدأ
بما بدأ الله به آغاز کنیم بچیزی که آغاز کرده است خدایتعالی بآن فبدأ بالصفا پس آغاز
کرد انحضرت بصفا چنانچه خدایتعالی در آیت کریمه آغاز بآن کرده فرقی علیه پس بر آمد
انحضرت بر صفا حتی رأی البیت تا آنکه دید خانه را و در آن زمان کعبه از صفا نمودار میشد
و حجابی در میان نبود و الآن بناهای حرم پوشیده است آنرا با وجود آن نظر بر حجر اسود از بعضی درهای
حرم که محاذی اوست می افتد فاستقبل القبلة پس روی آورد انحضرت قبله را فوحّد الله
و کبّره پس بیگانگی یاد کرد خدا را و بزرگی یاد کرد او را و قال و گفت لا اله الا الله وحده لا شریک

له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله وحده انجز وعده روا کرد و راست کرد ایفای
وعده خود را که بفتح مکه و حصول فتوحات عظیمه کرده بود همه بوجود آورد و نصر عبده و یاری
داد بنده خود را که ذات شریف وی باشد و هزم الاحزاب وحده و شکست داد گروههای
کافران و دشمنان دین را تنها ثم دعا بین ذلک پس دعا کرد میان این اذکار قال مثل هذا ثلث
مرات گفت مانند این سه بار یعنی ذکر کرد و دعا کرد و باز ذکر کرد تا سه کرت اینچنین کرد ثم نزل
پس فرود آمد از صفا و مشی الی المروة و رفت بسوی مروه که کوهی دیگر است طرف دیگر از صفا
حتی انصبت قدماه فی بطن الوادی ثم سعی تا آنکه به پستی فرود آمد هر دو پای انحضرت در مغاک
وادی یعنی از بلندی وادی به پستی آمد و دوید و شتاب رفت انصباب در اصل ریخته شدن
آب است و صبب بفتحتین نشیب چون پای از بلندی به پستی ریزان می آید تعبیر بانصباب کردند
و بطن شکم و مغاک زمین حتی اذا صعدتا مشی بفتح همزه و سکون صاد تا آنکه چون شروع
در بالا بر آمدن کرد هر دو قدم انحضرت یعنی از پستی وادی به بلندی بر آمد مشی کرد و آهسته
رفت و سعی بکذاشت و اصعاد در اصل دور رفتن در زمین خواه در بلندی باشد یا در پستی
و اینجا ارتفاع مراد است کذا قیل و قاضی عیاض در مشارق گفته صعود و اصعاد بیک معنی است
و اصل درین باب آنست که هاجر ام اسمعیل در وقتی که طفل بود در روزی بطلب آب رفت و
چون درون وادی میدر آمد اسمعیل از نظر وی پوشیده میگشت پس بر صفا و مروه میبر آمد
تا بروی نگاه کند پس این سنت از وی ماند و انحضرت نیز کرد و الآن چون زمین بلند را
خاک پر کرده و مغاک نگذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار و انصباب نمانده بتکلف باید
کرد در سعی بجهة بجای آوردن سنت حتی اتی المروة تا آنکه آمد انحضرت بر مروه که کوهی دیگر است
مقابل صفا و مروه در اصل سنگ سفید براق را گویند که از وی آتش جهد ففعل علی المروة
کما فعل علی الصفا پس کرد بر مروه مانند آنچه کرد بر صفا از تکرار توحید و تکبیر و دعا و سعی
بین الصفا والمروه هفت بار است از صفا بمروه یکیست و از مروه بصفا دو پس ابتدا از
صفا است و ختم بمروه چنانچه فرمود حتی اذا کان آخر طوافه علی المروة تا آنکه چون شد
آخر طواف بمروه فقال پس گفت انحضرت لو انی استقبلت من امری ما استدبرت اگر
پیش گرفتمی آنچه پس گذاشتم از امر خود و چیزی که از پس پشت انداختم لم اسق الهدی نمی راندم هدی
و نمی آوردم هدی را با خود و هدی بفتح ها و سکون دال قربانی که بحرم بفرستند و جعلتها عمرة

مقام ابراهیم

نادی علی المروة والناس تحته

علی

ومیکردانیدم حجه را عمره وبیرون می آمدم از احرام فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ لَيْسَ مَعَهُ هَدْيٌ فَلْيَحِلَّ
پس کسی که هست از شما که نیست با وی هدی پس باید که حلال شود وبرآید از احرام وَلْيَجْعَلْهَا عُمْرَةً
وبگرداند آنرا عمره وشرح این کلام بسطی میطلبد حاصلش آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بعد از وصول بمکه معظمه وادای عمره امر کرد اصحاب را که هر که سوق هدی نموده وباخود قربانی که آنرا
در ایام نحر ذبح کنند نیاورده عمره کند واز احرام برآید وفسخ حج بعمره کند وبعد از آن در ایام
احرام بندد وحج بگزارد وهر که سوق هدی نموده است عمره کند وبر احرام خود بماند تا حج بگزارد
بعد از آن از احرام برآید وآنحضرت خود سوق هدی نموده بود وبر احرام باقی ماند ونیز آمد وانمنع
بوجوه بر صحابه گران آمد یکی آنکه از احرام برآیند ورسول خدا صلی الله علیه وسلم محرم باشد وترک
متابعت او کنند دوم آنکه گفتند در میان ما وعرفه جز پنج روز نمانده پس مناسب نیست که از احرام
برآییم وپیش زنان رویم وهنوز از مذاکیر ما منی میچکیده باشد وبعرفه درآییم وحج کنیم سیوم آنکه در
جاهلیت عمره در اشهر حج از اشنع شنایع بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غضب آمد
وفرمود که چه کار کنم حکم الهی چنین است اگر من میدانستم که برآمدن از احرام بر شما شاق
خواهد آمد من نیز سوق هدی نمیکردم واز احرام میبرآمدم وفسخ حج بعمره میکردم ومن نمیدانستم
که حکم الهی چنین خواهد شد فَقَامَ پس استاد سُرَاقَةُ بضم سین مهمله بْنُ مَالِكِ بْنِ جُعْشُمٍ
بضم جیم وسکون عین وشین معجمه فَقَالَ پس گفت سراقه يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلِعَامِنَا هَذَا أَمْ لِأَبَدٍ
آیا برای امسال ماست اینحکم یا برای همیشه است فَشَبَّكَ رَسُولُ اللَّهِ پس درهم آورد پیغمبر خدا صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَصَابِعَهُ انگشتان خود را وَاحِدَةً فِي الْأُخْرَى یک انگشت را در انگشت دیگر برای
تمثیل وَقَالَ دَخَلَتِ الْعُمْرَةُ فِي الْحَجِّ وگفت درآمد عمره در حج مَرَّتَيْنِ دو بار گفت این کلام را وگفت
لَا لَا بَلْ لِأَبَدٍ أَبَدٍ نه چنین نیست که تو گفتی که اینحکم بامسال مخصوص باشد بلکه برای همیشه است مقصود
ابطال آنست که در جاهلیت بود از امتناع عمره در اشهر حج وَقَدِمَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
مِنَ الْيَمَنِ وامیر المومنین علی رضی الله عنه را که بقضای یمن فرستاده بودند در همین ایام
حج قدوم آورد بِبُدْنِ النَّبِيِّ به بدنهای پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدن بضم با وسکون دال
جمع بدنه بفتح با ودال شتر وگاو قربانی که بحرم کشند ونزد شافعی مخصوص بدنه بشتر است
یعنی علی رضی الله عنه آمد وبدن بسیار برای آنحضرت آورد فَقَالَ مَاذَا قُلْتَ حِينَ فَرَضْتَ الْحَجَّ
پس گفت آنحضرت بعلی چه چیز گفتی ونیت کردی هنگامی که فرض کردی حج را واحرام بستی

بیش از این

قال گفت

مجموع ها

قَالَ گفت علی رضی الله عنه قُلْتُ این گفتم ونیت کردم که اللَّهُمَّ إِنِّي أُهِلُّ بِمَا أَهَلَّ بِهِ
رَسُولُكَ خداوندا بدرستی که من احرام بستم بچیزی که احرام بست بآن چیز پیغمبر تو
قَالَ گفت آنحضرت فَإِنَّ مَعِيَ الْهَدْيَ پس بدرستی که با من هدی است واز احرام نمیبرآیم
فَلَا تَحِلَّ پس حلال مشو تو واز احرام بیرون میا قَالَ گفت جابر که راوی اینحدیث است
فَكَانَ جَمَاعَةُ الْهَدْيِ الَّذِي قَدِمَ بِهِ عَلِيٌّ مِنَ الْيَمَنِ بود شتران که آورد آنهارا علی رضی الله عنه
از یمن وَالَّذِي أَتَى بِهِ النَّبِيُّ وآن اشتران که آورد آنهارا پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مدینه
همراه خود مِائَةً صد قَالَ گفت جابر فَحَلَّ النَّاسُ كُلُّهُمْ پس حلال شدند وبرآمدند از احرام مردم
همه وَقَصَّرُوا وقصر موی کردند مردم گویا قصر موی با وجود افضلیت حلق چنانچه در حدیث آمده است
برای آن بود تا بقیه از موی بماند که در حج حلق کنند یا آنکه هنوز در طبیعت ایشان تنگی بود از
برآمدن از احرام پس تقصیر کردند در القای حکم آن بتمام که حلق است واقتصار کردند بر قدر کفایت
والله اعلم إِلَّا النَّبِيَّ مگر پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که از احرام نبرآمد وَمَنْ كَانَ مَعَهُ هَدْيٌ
ومگر کسی که بود با وی هدی فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ پس هرگاه که شد روز ترویه تَوَجَّهُوا إِلَى مِنًى
روی آوردند بسوی منا ومنارا منا از آن گویند که در وی ریخته میشود خونها یا بجهة آنکه چون
جبرئیل خواست که مفارقت کند آدم را علیه السلام گفت تمنی کن چه خواهی گفت بهشت میخواهم
فَأَهَلُّوا بِالْحَجِّ واحرام بستند برای حج ویوم ترویه نام روز هشتم از ذی الحجه است زیرا که در وی سیراب میکردند
شتر از آبا بجهة آنکه ابراهیم علیه السلام رای میزد وتفکر میکرد در رویای خود که در ذبح دیده بود
كذا فی القاموس ورفتن بمنا وتبویت در آن نزد ما واجب نیست بلکه سنت است وَرَكِبَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَصَلَّى بِهَا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ وَالْفَجْرَ وسوار شد آنحضرت
بسوی منا ورسید بمنی پس بگذارد در منا این پنج نماز را وشب در منا تبویت کرد ثُمَّ مَكَثَ قَلِيلًا
پس درنگ کرد اندکی بعد از گذاردن نماز فجر حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ تا آنکه برآمد آفتاب وَأَمَرَ
بِقُبَّةٍ مِنْ شَعَرٍ تُضْرَبُ لَهُ بِنَمِرَةَ وامر کرد بخیمه از موی که زده شود برای وی صلی الله علیه وسلم
در وادی نمره بفتح نون وکسر میم که قریب وادی عرفات است ومنتهای زمین حرم است
وآنجا کوهی است که بروی منار است که امیر المومنین عمر رضی الله عنه از برای نشان حرم
بنا کرده است وعرفات از حل است ونمر نام حیوان مشهور است که او را پلنگ گویند واین
کوه را که سنگهای سیاه وسفید دارد بآن تشبیه کردند فَسَارَ رَسُولُ اللَّهِ پس رفت پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بجانب عرفات ولا تشک قریش الا انه واقف عند المشعر الحرام وگمان میبردند قریش
مگر اینکه آنحضرت وقوف کننده است نزد مشعر حرام که نام کوهی است بمزدلفه که آنرا قزح میگویند
کما کانت قریش تصنع فی الجاهلیة چنانکه بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیراکه وقوف
بمزدلفه میکردند وآنرا موقف حمس واهل حرم الله میگفتند وبعرفات نمیرفتند بخلاف سایر
عرب که وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که آنحضرت نیز وقوف بمزدلفه خواهند کرد
فاجاز رسول الله پس تجاوز کرد ودرگذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از مزدلفه حتی اتی
عرفة تا آنکه آمد عرفه را وعرفه بفتح راء بمعنی معرفة مکان وزمان هردو می آید وعرفات بلفظ جمع مخصوص بمکان است
ووجه تسمیه بعرفات بیاید فوجد القبة قد ضربت له بنمرة پس یافت خیمه راکه بتحقیق زده شده
برای وی بنمره فنزل بها پس فرود آمد بنمره حتی اذا ازاغت الشمس امر بالقصواء تا آنکه وقتی که
گشت آفتاب ووقت زوال شد امر کرد که پالان کرده شود قصوا را که نام ناقه آنحضرت بود فرحلت له
پس پالان کرده شد قصوا را برای آنحضرت فاتی بطن الوادی پس آمد آنحضرت درون وادی
ومغاک آنرا فخطب الناس پس خطبه خواند وخطاب کرد مردم را وقال وگفت ان دماءکم واموالکم
حرام علیکم بدرستیکه خونهای شما ومالهای شما بناحق حرام است بر شما کحرمة یومکم هذا همچو حرام
بودن این روز شما که عرفه است فی شهرکم هذا درین ماه شما یعنی ذی الحجه فی بلدکم هذا درین شهر شما یعنی
مکه این تاکید وتقریر است حرمت دماء واموال را وعرب همه قایل بودند بحرمت این روز وماه وشهر
تا بالیستها در وی حرام است الا کل شیء من امر الجاهلیة تحت قدمی موضوع آگاه باشید
که هر چیز وهر رسم از کار جاهلیت زیر هر دو پای من نهاده شده است وپست وپایمال است
یعنی خوار وباطل ومتروک است یعنی رسم اهل جاهلیت آن بود که کینه نگاه میداشتند هرکس از
قبیله که خون کرده هرچند که مدتها بر آن میگذشت کینه میکشیدند ومی کشتند پس آنحضرت صلی
الله علیه وسلم آنهمه را باطل گردانید وفرمود وان اول دم من دماءنا دم ابن ربیعة ابن الحارث
وبدرستیکه نخست خونی که می نهم وهدر میکنم از خونهای قبیله ما دم پسر ربیعه بن الحارث بن عبد
المطلب است حارث عم رسول الله است صلی الله علیه وسلم وربیعه پدر وی صحابی است
خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنه وفات یافت واو را پسری بود نامش آدم
یا تمام یا ایاس در جنگی که میان سعد وهذیل بود سنگی بوی رسید وکشته شد وکان مسترضعا
فی بنی سعد وبود پسر ربیعه شیر داده شده در قبیله بنی سعد فقتله هذیل پس کشتند

اورا بذیل

اورا بهذیل بضم ها وفتح ذال معجمه بسبب جنگی که میان سعد وهذیل شد واز اینجا معلوم شد
که صحیح دم ابن ربیعه است بزیادت لفظ ابن چنانکه در عبارت مشکوة از روایت مسلم واقع
شده است ودر نسخ مصابیح دم ربیعه واقع شده بی ذکر لفظ ابن وجمعی از اهل علم گفته اند
که راویان این حدیث خطا کرده اند که دم ربیعه نقل کرده اند وصواب دم ابن ربیعه است پس بعضی
لفظ ابن را در نسخ مصابیح الحاق کرده اند وتوربشتی میگوید که ما تسلیم نمیکنیم این تخطیه را با وجود
امکان تقریر معنی حدیث بر وجه صواب وحال آنکه این روایت بخاری است وجماعه از علما
نقل وحفاظ روایت کرده اند که دم ربیعه ووجه صحت آنست که اضافت دم بربیعه بجهة آنست که
وی ولی دم است ودم را چنانکه اضافت بمقتول توان کرد بولی وی نیز توان کرد وضمیر در کان مسترضعا
راجع بمقتول است فافهم باز فرمود آنحضرت وربا الجاهلیة موضوع وربای زمان جاهلیت
نهاده شده وساقط کرده شده است واول ربا اضع من ربانا ربا عباس بن عبد المطلب
ونخست ربائی که می نهم از ربای قبیله ما ربای عباس بن عبد المطلب است فانه موضوع کله پس بدرستی
که ربای عباس موضوع وباطل است وعباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم
در جاهلیت ربا میخورد واموال وی بحکم ربا بر ذمه مردم بود آنهمه را از ذمه ایشان نهاد وباطل
گردانید وباز فرمود فاتقوا الله فی النساء پس بترسید وپرهیز کنید از عذاب خود در زنان
وادای حقوق ایشان فانکم اخذتموهن بامان الله پس بدرستی که شما گرفته اید زنان را با امان
خدا وعهد وی که با شما کرده یا عهدی که شما با وی کرده اید در رعایت حقوق ایشان واستحللتم
فروجهن بکلمة الله وحلال کرده اید فرجهای زنان را بکلمه خدا که امر فانکحوا است یا بایجاب وقبول که
بدان امر کرده یا بکلمه توحید زیراکه حلال نیست زن مسلمان غیر مرد مسلمان را ولکم علیهن ان
لا یوطئن فرشکم احدا تکرهونه ومر شما راحق است بر زنان اینکه پامال نگردانند فرش اهالی
شما هیچ یکی که ناخوش میدارید شما او را ایطا از وطی است بمعنی پی سپر کردن کنایت است از در
گردانیدن غیر بر در آمدن بر ایشان واختلاط کردن وسخن کردن چنانکه عادت عرب بود فان
فعلن ذلک فاضربوهن ضربا غیر مبرح پس اگر بکنند زنان آن را پس بزنید ایشان را از روی غیر
موثر ومولم ومبرح بجای مهمله سختی وگزند ومشقت واز اینجا معلوم میشود که ایطای فرش کنایت است از غیر زنا نیست
والا عقوبت آن عقوبت زنا میبود ولهن علیکم رزقهن وکسوتهن بالمعروف ومر زنان را
بر شما روزی ایشان وجامه ایشان بوجه مشروع واعتدال رزق روزی وروزی دادن وکسوت جامه

وجامه‌پوشانیدن کسی را وقد ترکت فیکم ما لن تضلوا بعده إن اعتصمتم به و بتحقیق گذاشته‌ام در شما چیزی را که هرگز گمراه نمیشوید بعد از وجود وی یا بعد از اختیار و قبول وی و عمل بوی اگر چنگ در زنید و پناه گیرید بدان چیز کدام است آن چیز کتاب الله کتاب خدا است که قرآن مجید است و سنت در حکم وی و متمم اوست یا آنچه نوشته است خدا و فرض گردانیده است بر شما و فرمود وأنتم تسألون عني و شما را پرسیده میشود در روز قیامت از من که چه معامله کردم با شما در رسانیدن احکام دین و ادای امانت و نصیحت فما أنتم قائلون پس چه خواهید گفت شما قالوا نشهد أنك قد بلغت وأديت ونصحت گفتند صحابه گواهی میدهیم ما یعنی پیش خدا که بتحقیق رسانیدی تو رسالت را و ادا کردی امانت را و نصیحت کردی امت را و نصیحت خالص شدن و خیرخواهی نمودن فقال بإصبعه السبابة پس اشارت کرد آنحضرت با انگشت شهادت خود يرفعها إلى السماء در حالی که بر میداشت آن انگشت را بسوی آسمان وينكتها إلى الناس و مایل میگردانید و خمیده آنرا بسوی مردم فی الصراح النکتة کالنقطة یعنی انجک اللهم اشهد اللهم اشهد خداوندا گواه باش خداوندا گواه باش ثلث مرات سه بار گفت این کلمه را یا سه بار کرد این اشارت و نکت و استشهاد را و بعضی گفته اند که ینکبها صوابش آنست که بباء موحده باشد بجای تاء فوقانیه و در مشارق گفته روایت ما بتاء بدو نقطه فوق اوست و بعضی متقن گفته که صوابش بباء یک نقطه بمعنی برگردانیدن و نگوسار کردن یعنی رو و قلب وی بجانب مردم اشارت کننده بجانب ایشان زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوار بود انتهی و نظر با انصاف معنی نکت بفوقانیه غیر ظاهر است اگر چه بقرینه کلمه الی مجاز از اشارت تواند بود و در مجمع البحار هر دو روایت آورده و گفته بفوقانیه بعید المعنی است ثم أذن بلال پس بانگ نماز گفت بلال ثم أقام پس اقامت گرد و تکبیر بر آورد فصلى الظهر پس گذارد آنحضرت نماز پیشین را ثم أقام پس اقامت گرد بلال و تکبیر بر آورد فصلى العصر پس گذارد آنحضرت نماز دیگر را ولم يصل بينهما شيئا و نگزارد آنحضرت در میان ظهر و عصر چیزی را از سنن رواتب و نوافل و درین استعجال و وقوفست اینجا سپر سند هیچ جائی هست که فرض را بجهت نفل ترک دهند جواب میگویند که در عرفات که فرض که وقت نماز عصر است بجهت استعجال و توقف که نفل است ترک میدهند ثم ركب حتى أتى الموقف پس سوار شد آنحضرت تا آنکه آمد بجای استادن در عرفات فجعل بطن ناقته القصواء إلى الصخرات پس گردانید شکم ناقه خود را که قصوا بود بسوی صخرات جمع صخره

سنگ بزرگ و در روایتی صخیرات بلفظ تصغیر سنگهای کلان سیاه نزدیک بجبل رحمت که در آنجا موقف آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم وجعل حبل المشاة بين يديه و استقبل القبلة و گردانید حبل المشاة را که نام موضعی است هم در آنجا پیش دو دست خود یعنی پیش خود و روی آورد بجانب قبله و حبل بفتح حای مهمله و سکون بای موحده ریگ که دراز افتاده باشد و گفته اند که توده ریگ مستطیل و جمع وی حبال است و بعضی گفته اند حبال بحا در ریگ مانند جبال بجیم در غیر ریگ و مشاة بضم میم جمع ماشی و اضافت حبل بمشاة از جهة اجتماع ایشان است در وی و قاضی عیاض گفت که مراد بحبل المشاة صف مشاة و محل اجتماع ایشان است تشبیه کرد صف ایشان را بحبل رمل که موقف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عرفات در اینجا بود و اگر چه بموقف شریف لشخصه متعین نشده است اما باید که در گرد همین موضع ایستاده باشد گاهی اینجا و گاهی آنجا نزدیک بنیاد قدیم که آنجا که عامه مردم آنرا مطبخ آدم علیه السلام میگویند شاید که بموقف شریف فایز گردد و باین نعمت مشرف شود فلم يزل واقفا حتى غربت الشمس پس همیشه بود آنحضرت استاده تا آنکه فرو رفت آفتاب وذهبت الصفرة قليلا و رفت زردی از وی اندکی حتى غاب القرص تا آنکه ناپدید شد قرص آفتاب تاکید و بیان غروب است تا گمانی نبرد که مراد قرب غروب است وأردف أسامة و پس خود سوار کرد اسامة بن زید را ودفع و برگشت و بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد در سیر حتى أتى المزدلفة تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی است در میان عرفات و منا و توبیت در وی نزد ما واجب است و همچنین نزد امام احمد و بعضی شافعیه و نزد بعضی از ایشان فرض است و وجه تسمیه وی بمزدلفه که مشتق از زلف که بمعنی قرب است بجهت آنست که مردم در وی قریب بمنا که محل مناسک است می آیند و نیز زلف زمین هموار جاروب داده را میگویند و زمین این موضع اینچنین واقع شده است و مزدلفه را جمع بفتح میم و سکون لام نیز میگویند و در روایت از ابن عباس که میان آدم و حوا در همین موضع اجتماع و اقترابی حاصل شد و تعارف در عرفات شده بود والله اعلم فصلى بها المغرب والعشاء پس گذارد آنحضرت در مزدلفه مغرب و عشا را بأذان واحد وإقامتين بیک اذان و دو اقامت چنانکه ظهر و عصر را در عرفات گذارده بود و این مذهب شافعی و زفر و بعضی دیگر از ایمه است و نزد امام ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اذان و یک اقامت زیرا که عشا اینجا در وقت خود است

پس احتیاج اقامت جدا و زیادت اعلام نباشد و عصر در عرفه در غیر وقت بود پس محتاج
بود بزیادت اعلام و در صحیح مسلم این را از ابن عمر روایت کرده و ترمذی نیز این را تحسین و
تصحیح نموده وَلَمْ يُسَبِّحْ بَيْنَهُمَا شَيْئًا و نگزارد نماز نفل در میان مغرب و عشا چیزی و سبحه
بضم سین نماز نفل را میگویند ثُمَّ اضْطَجَعَ پس بپهلو نهاد آنحضرت و بخواب رفت حَتَّى
طَلَعَ الْفَجْرُ تا آنکه طلوع کرد صبح و درین شب بتهجد برنخاست باوجود آنکه سنت دایمی وی بود
صلی الله علیه و سلم فَصَلَّى الْفَجْرَ حِينَ تَبَيَّنَ لَهُ الصُّبْحُ پس بگذارد نماز فجر را در هنگامی که ظاهر
شد مر او را فجر و ازین کلام مفهوم میگردد که بر دیگران طلوع صبح ظاهر نشد تا آنکه بعضی روایت
کرده اند که گذارد نماز صبح را در غیر وقتش و در روایتی گذارد در تاریکی و صواب آنست که در
وقت گذارد و لیکن مردم شک داشتند که صبح طلوع کرده یا نکرده و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
بوحی یا بجهة کمال علم وی ظاهر شد که طلوع کرده است و مراد بآنکه در غیر وقت گذارد یعنی در
غیر وقت معهود گذارد و سخن درین در باب مواقیت صلوة گذشته است فلیتذکر ثمه
بِأَذَانٍ وَإِقَامَةٍ گذارد نماز فجر را باذان و اقامت این برای دفع توهم گفت که با وجود آنکه
استعجال نمود و تکبیر گذارد اما اذان و اقامت که سنت مستمره بود ترک نداد ثُمَّ رَكِبَ
الْقَصْوَاءَ حَتَّى أَتَى الْمَشْعَرَ الْحَرَامَ پس سوار شد ناقه را تا آنکه آمد بر مشعر حرام که نام موضعی است
در مزدلفه که آنرا قزح میگویند بضم قاف و فتح زای و حای مهمله در آخر که قریش در جاهلیت در
آن وقوف میکردند چنانکه گذشت بدانکه در باب حج مشعر حرام و مشاعر حج و شعائر حج مذکور میگردد
و مشاعر جمع مشعر است و شعائر جمع شعیره مراد امور حج و مناسک و علامات است و اصل از
شعور است بمعنی علم فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ پس روی آورد آنحضرت بقبله فَدَعَاهُ وَكَبَّرَهُ وَهَلَّلَهُ
وَوَحَّدَهُ پس دعا کرد حق را سبحانه و تکبیر و تهلیل و توحید یاد کرد او را فَلَمْ يَزَلْ وَاقِفًا حَتَّى
أَسْفَرَ جِدًّا پس همیشه بود آنحضرت استاده تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشیدن
در کار و این وقوف بمزدلفه واجب است نزد ما فَدَفَعَ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ پس براند
بیرون آمد از مزدلفه پیش از آنکه برآید آفتاب وَأَرْدَفَ الْفَضْلَ بْنَ عَبَّاسٍ و ردیف
گردانید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامة بن زید را ردیف ساخته بود حَتَّى
أَتَى بَطْنَ مُحَسِّرٍ تا آنکه آمد بطن وادی محسر بضم میم و فتح حا و کسر سین مشدد که میان مزدلفه و مناست
و برزخ است میان هر دو پاره از آن است و پاره ازین و مشتق است از حسر بمعنی مانده شدن

و تحسیر مانده کردن و این وادی را مانده میگردانند که گذرندگان را مانده گردانیده است اصحاب
فیل را چنانکه در بیان حکمت معلوم گردد فَحَرَّكَ قَلِيلًا پس جنبانید ناقه را اندکی و تیز راند و از
بعضی احادیث مفهوم میشود که سخت تر راند و شاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار
مسافت وادی است و مستحب است شتاب رفتن ازین وادی اگر پیاده است تیز برود
و اگر سوار است تیز راند بقصد دریافت شرف اتباع و اختلاف کرده اند در سبب و
حکمت تیز راندن آنحضرت صلی الله علیه و سلم ناقه را درین وادی و مشهور آنست که
این مکان نزول عذاب بود بر اصحاب فیل که قاصد هدم بیت الله زاده الله تعالی
تعظیما و تکریما آمده بودند پس مستحب داشت شتاب رفتن و گذشتن از آن و ثابت شده
است در صحیح امر کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذرندگان از دیار لوط و دیار ثمود را
بتیز گذشتن و گریه کردن و عبرت گرفتن از آن و همچنین بود عادت شریف در مواضع
که نازل شده در وی عذاب خدا و در مواهب لدنیه از اسنوی که از علمای شافعیه است
نقل کرده است که سبب وی آنست که نصاری می استادند در وی چنانکه رافعی گفته یا مشرکان
عرب می استادند چنانکه در وسیط گفته پس امر کرده شد بمخالفت ایشان و امام شافعی در املا
گفته که جایز است که این تیز گذشتن از جهة عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته اند از
جهة آنکه این جای بودن شیاطین است و شاید که بعضی از فرار کنندگان از طاعون را درینجا
متوهم گردد که چون تیز گذشتن از مکان نزول عذاب مشروع است این نیز ازین باب است و
این از نادانی و عدم فهم و غلط محض است زیرا که امر آنحضرت گذرندگان را بتیز گذشتن بجهة
خوف حق و شهود قهر و جلال اوست تعالی و تنزه از شومی آن موضع نه آنکه آنجا عذابی نازل شده
یا اگر می استند نازل میگیرد عذاب ایشان را اصلا نمیماند و با وجود آن چون صریح نهی و منع و وعید
در گریختن از طاعون وارد شده است این قیاس در مقابل نص است و فایده ندارد و گریختن در
بعضی مواضع دیگر آمده چنانکه کسی در خانه نشسته و زلزله آمد چنانکه غالب ظن بافتادن خانه است
یا خانه را آتش گرفت و اگر می استد میسوزد اینجا باید برآمد و اگر این را بر آن قیاس کنند نیز صحیح
نه چه آنجا غالب ظن و اینجا توهم محض و فرق است میان اسباب ظنیه و وهمیه و مباشرت آن
منافی توکل نیست و اینجا جز منع و نهی واقع نشده و بر ارتکاب آن وعید و بر ترک این موعود
واقع شده است دیگر چه جای سخن است اعاذنا الله من موجبات سخطه و اسباب عذابه ثُمَّ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوُسْطَى

و در وهمیه منافیست

پستر رفت آنحضرت راه میانه را و این غیر راهی است که از ان راه رفت بود و آن راه
تخت راضب میگویند بضاد معجمه وتشدید موحده و این راه طریق مازمین که نام دوکوه است
بکسر زای وفتح میم ولهذا در وقت رفتن بروادی محسر نگذشته بود حَتَّى أَتَى الْجَمْرَةَ الْكُبْرَى
از راهی که بیرون می آید بر جمره اولی که در جانب مزدلفه قریب مسجد خیف است مقصود تعیین
طریق است اما امروز از آن جمره میگذرند و بجمره می آیند که در جانب مکه است و او را جمره
عقبه میگویند عقبه بفتح عین وقاف راه در کوه و این جمره در ته اوست و بیعة العقبه که انصار
کردند نیز مضاف باوست و احکام رمی جمار تفصیل در باب خود بیاید حَتَّى أَتَى الْجَمْرَةَ الَّتِي
عِنْدَ الشَّجَرَةِ تا آنکه آمد آنحضرت جمره را که زیر درخت است مراد همین جمره عقبه است که مذکور شد
فَرَمَاهَا بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ پس انداخت در وی هفت سنگریزه را یُكَبِّرُ مَعَ كُلِّ حَصَاةٍ مِنْهَا
در حالی که تکبیر میگفت با هر سنگریزه از آن سنگریزها مِثْلَ حَصَى الْخَذْفِ مانند سنگریزهای خذف حذف
بفتح خا و سکون ذال معجمتین سنگریزه انداختن بانگشتان مخذفه بکسر میم و سکون خا فلاخن و صورت
خذف آنست که سنگریزه یا خسته در دو انگشت سبابه میگیرند یا میان نر انگشت و سبابه و می اندازند
و در حدیث از خذف نهی واقع شده و اینجا مقصود بیان سنگریزهاست در صغیر و کبیر و بعضی
تفسیر کرده اند حصی خذف را بمقدار دانه باقلا و بعضی گفته اند کلان تر از نخود و خرد تر از بندق
و بعضی مثل پشک گوسفند رَمَى مِنْ بَطْنِ الْوَادِي انداخت آنحضرت سنگریزها را از میان وادی که جمره در
آنجاست ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمَنْحَرِ پس تر باز گشت آنحضرت بسوی قربان جای که در میان منی و منحر
ثَلَاثًا وَسِتِّينَ بَدَنَةً بِيَدِهِ پس نحر کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نحر شتر کشتن
و بر سینه زدن نیزه و بیان نحر و ذبح و آنکه سنت در شتر نحر است و در غیر وی ذبح در باب اضحیه گذشت
ثُمَّ أَعْطَى عَلِيًّا فَنَحَرَ مَا غَبَرَ بفتح غین معجمه و بای موحده بمعنی بقی پستر داد آنحضرت یعنی شتر از آنها
کارد بعلی پس نحر کرد علی چیزی را که باقی ماند بعد از نحر آنحضرت از شتران سابقا معلوم شد که
همه صد شتر بود پس باقی سی و هفت باشد وَأَشْرَكَهُ فِي هَدْيِهِ و شریک گردانید آنحضرت علی را رضی
الله عنه در قربانی خود ثُمَّ أَمَرَ مِنْ كُلِّ بَدَنَةٍ بِبَضْعَةٍ پستر امر کرد آنحضرت بگرفتن گوشت پاره
از هر شتر بدنه بفتحات واحد بدن بضم و سکون فَجُعِلَتْ فِي قِدْرٍ پس گردانیده شد این گوشت پارها
در دیگی فَطُبِخَتْ پس پخته شد آن گوشت پارها فَأَكَلَا مِنْ لَحْمِهَا پس خوردند هر دو یعنی حضرت رسول و
حضرت علی از گوشت هدایا گوشت قدر و قدر مونث می آید وَشَرِبَا مِنْ مَرَقِهَا و نوشیدند از شوربای آن

یا مخذفه میسازند از چوب و بوی می نرازند ۲

مرق بفتح میم و را شوربا بجهة آنکه مستحب است که از قربانی خود چیزی بخورند و باقی گوشتها را
بخش کنند و در روایتی آمده که ایثار کردند و فرمودند که هر که خواهد بگیرد و تاراج کنند ثُمَّ رَكِبَ
رَسُولُ اللَّهِ بعد از قربانی کردن سوار شد پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَفَاضَ إِلَى الْبَيْتِ
پس شتابی راند بسوی خانه کعبه و طواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این رکن دیگر
است از حج بعد از وقوف بعرفه و باین تمام میشود حج و این افضل است روز نحر و بعد از وی
نیز جایز است فَصَلَّى بِمَكَّةَ الظُّهْرَ پس بگذارد در مکه نماز پیشین را این روایت جابر است و عائشه نیز
بهمین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که گذارد پیشین را بمنا بعد از مکه و هر دو
روایت صحیح است و سخن درینجا بسیار است در شرح مبین شده والله اعلم فَأَتَى عَلَى
بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ پس آمد آنحضرت بر پسران عبد المطلب که عباس و اولاد وی بودند و عبد المطلب
نام جد آنحضرت است و منصب سقایه زمزم بدست ایشان بود يَسْقُونَ عَلَى زَمْزَمَ در حالتی که
آب میدادند مردم را بر زمزم فَقَالَ پس گفت آنحضرت انْزِعُوا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بکشید آب زمزم
ای پسران عبد المطلب فَلَوْلَا أَنْ يَغْلِبَكُمُ النَّاسُ عَلَى سِقَايَتِكُمْ پس اگر نمی بود خوف آنکه غالب
آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زمزم و اجتماع و ازدحام ایشان بر آن از جهة اتباع فعل
من و بیرون آید این منصب از دست شما لَنَزَعْتُ مَعَكُمْ هر آینه میکشیدم من با شما آب از زمزم
از جهة فضل و شرف این فعل فَنَاوَلُوهُ دَلْوًا فَشَرِبَ مِنْهُ پس دادند آنحضرت را دلوی از آب زمزم
پس نوشید آنحضرت از آن آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده
و احکام دیگر بعد از طواف هست که در ایام منا آنرا میکنند همه در محل خود مذکور گردد ان شاء الله
رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ گفت عائشه بیرون آمدیم ما با آنحضرت در حجة الوداع فَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ وَمِنَّا مَنْ
أَهَلَّ بِحَجٍّ پس بعضی از ما کسی بود که احرام بست و تلبیه کرد بعمره و بعضی از ما کسی بود که احرام بست
بحج و تلبیه کرد بحج فَلَمَّا قَدِمْنَا مَكَّةَ پس هنگامی که قدوم آوردیم بمکه فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ پس گفت
پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ وَلَمْ يُهْدِ فَلْيَحْلِلْ کسی که اهلال کرد بعمره و هدی نفرستاد
پس باید که حلال شود و برآید از احرام یعنی احرام بندد بحج در ایام حج وَمَنْ أَحْرَمَ بِعُمْرَةٍ وَأَهْدَى
فَلْيُهِلَّ بِالْحَجِّ مَعَ الْعُمْرَةِ و کسی که احرام بست بعمره و هدی فرستاد پس باید که اهلال کند بحج با عمره ثُمَّ لَا يَحِلُّ
حَتَّى يَحِلَّ مِنْهُمَا بعد از آن حلال نشود تا آنکه حلال شود از هر دو وَفِي رِوَايَةٍ فَلَا يَحِلُّ حَتَّى يَحِلَّ بِنَحْرِ بُدْنِهِ

برگشتن حج

مرق بفتح میم

و در روایتی اینچنین آمده که پس حلال نشود تا آنکه حلال شود بنحر کردن هدی خود و مهل بعمره این حکم دارد
و من اهل بحج فلیتم حجه و کسی که احرام بسته حج پس باید که تمام کند حج خود را قالت کنت عائشه
فحضت پس حیض کردم من و لم اطف بالبیت و طواف نکردم بخانه کعبه برای عمره و لا بین الصفا
والمروة و نه طواف کردم میان صفا و مروه که در عمره وی را باید کرد و مراد بطواف اینجا سعی است و بر سعی
نیز اطلاق طواف آمده است فلم ازل حایضا پس همیشه بودم حایض حتی کان یوم عرفة
تا آنکه شد روز عرفه و لم اهلل الا بعمرة و احرام نه بسته بودم من مگر برای عمره فامرنی النبی صلی
الله علیه و سلم ان انقض راسی و امتشط پس امر کرد مرا آنحضرت که بگشایم سر خود را و شانه کنم یعنی
بر آیم از احرام و مباح کردانم آنچه حرام شده بود باحرام و اهل بالحج و احرام بندم بعد از آن بحج
و اترک العمرة و ترک کنم عمره را ففعلت پس کردم من آنچه فرمود آنحضرت حتی قضیت حجی
تا آنکه تمام کردم حج خود را بعث معی عبد الرحمن بن ابی بکر فرستاد با من برادر مرا که عبد الرحمن بن
ابی بکر باشد و این عبد الرحمن برادر زائیده عائشه بود از یک مادر و امرنی ان اعتمر مکان عمرتی
و امر کرد مرا که عمره کنم در بدل عمره من که فوت شده بود از من بجهت حیض برآمده بودم از احرام
آن من التنعیم احرام بندم این عمره را از تنعیم که جائیست بیرون مکه بدو سه میل نزدیکترین
زمین حل بحرم و در انجا جائیست که آنرا مسجد عائشه میگویند یعنی جای احرام بستن وی از انجا
و عوام الناس همین تنعیم را عمره گویند چون از برای عمره احرام از انجا می بندند قالت کنت عائشه
فطاف الذین کانوا اهلوا بالعمرة بالبیت پس طواف کردند آن کسانی که احرام بسته بودند بعمره
بخانه کعبه و بین الصفا والمروة و سعی کردند میان صفا و مروه ثم حلوا پس تر حلال شدند و
برآمدند از احرام ثم طافوا طوافا بعد ان رجعوا من منی بعد از آن طواف کردند بعد از آنکه باز
برگشتند و آمدند از منا روز نحر طواف زیارت و اما الذین جمعوا الحج والعمرة فانما طافوا طوافا
واحدا و اما آن کسانی که جمع کردند حج و عمره را و قران کردند پس طواف نکردند مگر یک طواف روز نحر
برای حج و عمره متفق علیه و عن عبد الله بن عمر قال تمتع رسول الله صلی الله علیه و سلم
فی حجة الوداع بالعمرة الی الحج تمتع کرد آنحضرت بعمره بسوی حج فساق معه الهدی من ذی الحلیفة
پس راند و برد با خود هدی را از ذی الحلیفه که آنجا احرام است و بدا فاهل بالعمرة و آغاز کرد پس اهلال
کرد بعمره ثم اهل بالحج پستر اهلال کرد بحج فتمتع الناس مع النبی پس تمتع کردند مردم با پیغمبر
صلی الله علیه و سلم بالعمرة الی الحج بعمره بسوی حج چنانکه صورت تمتع است فکان من الناس من اهدی و منهم

[illegible]

من لم یهد

من لم یهد پس بود از مردم کسی که هدی برد با خود و بعضی از ایشان کسی بود که هدی نبرد با خود
فلما قدم النبی صلی الله علیه و سلم مکة قال للناس پس هنگامی که قدوم آورد آنحضرت بمکه گفت
مردم را من کان منکم اهدی فانه لا یحل من شیء حرم منه کسی که هست از شما که اهدا کرده
پس هر آینه که وی حلال نشود از هیچ چیزی که حرام شده از وی یعنی از احرام بر نیاید و همچنان بر آن
حال که بوده باشد حتی یقضی حجه تا آنکه بکند از حج خود را و من لم یکن منکم اهدی فلیطف
بالبیت و بالصفا والمروة و کسی که نباشد از شما که اهدا کرده پس باید که طواف کند بخانه کعبه
و بصفا و مروه و لیقصر و باید که قصر کند موی خود را ادنی اینست و الا حلق افضل است
و لیحلل و باید که حلال شود و آنچه از مناسک و اعمال عمره است بجای آرد چنانکه در حدیث
جابر گذشت سخن درینجا آنست که ازین حدیث معلوم میشود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم
متمتع بود و صحیح آنست که آنحضرت قارن بود و تاویل این حدیث آنست که مراد بتمتع
انتفاع و التذاذ است و شک نیست که این معنی در قران موجود است از جهة اکتفا از دو
نسک بسفر واحد یا مراد آنست که امر کرد اصحاب را بتمتع و اسناد تمتع بحضرت
نبی صلی الله علیه و سلم بطریق اسناد سبب است چنانکه میگویند بنا کرد پادشاه
شهری را زیرا که چون بنا بامر اوست گویا خود بنا کرده است اما روایت آنکه آنحضرت
مفرد بود پس وجه وی آنست که نخست احرام حج بست پس از آن نیت عمره کرد و قارن شد
هر که لفظ اول را شنید خیال کرد که تنها برای حج احرام بست و افراد کرد و این تاویلات
بجهة تطبیق میان روایات کرده اند و کلام درین مقام بسیار است در شرح سفر السعادة
ذکر کرده شده است والله اعلم بالصواب بعد از آن حال متمتع را که هدی نکرد بیان نمود
که چون از احرام برآمد و طواف و سعی نمود و عمره تمام کرد ثم لیهل بالحج پستر باید که چون
ایام حج برسد احرام بندد برای حج و لیهد و باید که اهدا کند که هدی کردن و اراقت دم
نمودن واجب است مر متمتع را برای شکرگذاری این نعمت که توفیق ادای هر دو نسک یافت
فمن لم یجد هدیا پس کسی نیابد هدی را فلیصم ثلثة ایام فی الحج پس باید که روزه دارد
سه روز در حج هر سه روز که باشد و افضل آنست که در سابع و ثامن و تاسع بدارد و بعضی
گفته اند که پیش از تاسع دارد و سبعة اذا رجع الی اهله و روزه دارد هفت روز وقتی که
برگردد بسوی خانه خود که مجموع ده روز باشد و در قرآن مجید مطلق رجوع واقع شده است

معنی لغوی آنکه

زیرا که فرمود و سبعة اذا رجعتم یعنی بعضی تفسیر کرده اند آنرا برجوع باهل و بعضی بفراغ از اعمال حج و برگشتن
از منا و رجوع بمکه بیضاوی گفت که مذهب ابی حنیفه اینست و طیبی نیز موافق این گفت اما در هدایه
گفت که اذا رجع الی اهله و ظاهر این حدیث مؤید این مذهب است و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم
قدوم آورد بمکه و امر کرد صحابه را بدانچه امر کرد فطاف حین قدم مکة پس طواف کرد هنگامی که
رسید بمکه واستلم الرکن اول شیء و بوسه داد حجر اسود را نخست از هر چیز ثم خبّ ثلثة
اطواف یعنی پس تیز پویه کرد یعنی رمل کرد چنانکه گذشت در طواف که آنرا شوط میگویند که یکبار گرد کعبه
گشتن است ومشی اربعا و مشی کرد چهار بار بطریق معتاد آهسته که مجموع هفت طوف و شوط شد
که آنرا طواف گویند فرکع حین قضی طوافه بالبیت عند المقام رکعتین پس گزارد هنگامی که
تمام کرد طواف بیت را نزد مقام ابراهیم دو رکعت نماز را ثم سلّم پس داد سلام فانصرف
پس برگشت از نماز فاتی الصفا پس آمد کوه صفا را فطاف بالصفا والمروة سبعة اطواف
پس طواف کرد بصفا و مروه هفت طواف و مراد بطواف اینجا گشتن است میان کوه هفت بار که
آنرا سعی بین الصفا والمروه گویند ثم لم یحلل من شیء حرم منه پس حلال نشد آنحضرت از
هیچ چیزی که حرام شده بود از وی و از احرام نبرآمد زیرا که قارن بود و اگر متمتع هم بود هدی با خود داشت
حتی قضی حجه و نحر هدیه یوم النحر تا آنکه گزارد حج خود را و نحر کرد هدی خود را روز نحر و افاض پس رفت
بسوی مکه یعنی از منا بمکه آمد فطاف بالبیت پس طواف کرد بخانهٔ کعبه طواف زیارت ثم حل من کل
شیء حرم منه پس حلال شد از هر چیز که حرام شده بود از وی حتی زنان و پیش از طواف بعد از نحر
هم حلال شده بود غیر زنان و اینجا حج تمام شد و مطلق از احرام برآمد و فعل مثل ما فعل رسول الله
و کرد مانند آنچه کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من ساق الهدی من الناس کسی که سوق هدی کرده از مردم
متفق علیه وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم هذه عمرة استمتعنا بها
این عمره ایست که منفعت گرفتیم ما بدان فمن لم یکن عنده الهدی فلیحلل الحل کله پس کسی که
نباشد نزد وی هدی پس باید که حلال شود و حلال شدنی همه فان العمرة قد دخلت فی الحج الی یوم
القیمة زیرا که عمره بتحقیق درآمده در حج تا روز قیامت شرح این معنی گذشت رواه مسلم وهذا الباب
خال عن الفصل الثانی

الفصل الثالث

عن عطاء قال سمعت جابر بن
عبد الله فی ناس معی روایت است از عطا گفت شنیدم جابر را در میان مردمی که شریک بودند
بمن در شنیدن قال گفت جابر اهللنا اصحاب محمد احرام بستیم ما که اصحاب محمدیم صلی الله علیه و سلم

بالحج خالصا وحده بحج ساده بی آمیزش عمره تنها قال عطاء قال جابر گفت عطا که گفت جابر
فقدم النبی پس قدوم آورد پیغمبر صلی الله علیه و سلم صبح رابعة مضت من ذی الحجة در صبح چهارم
که گذشته بود از ماه ذی الحجه فامرنا ان نحل پس امر کرد آنحضرت ما را که حلال شویم و از احرام برآییم
قال عطاء گفت عطا در تفسیر قول جابر که امر کرد آنحضرت ما را که حلال شویم قال گفت آنحضرت حلّوا
واصیبوا النساء از احرام برآیید و برسید زنان را قال عطاء و لم یعزم علیهم و واجب نکرد
برایشان رسیدن بزنان و لکن احلهن لهم و لیکن حلال گردانید زنان را برای ایشان و مباح گردانید
وطی ایشان را فقلنا لما لم یکن بیننا و بین عرفة الا خمس پس گفتیم ما هنگامی که نباشد میان
ما و میان عرفه مگر پنج شب امرنا ان نفضی الی نسائنا امر کرد ما را که برسیم بسوی زنان خود و مباشرت
کنیم ایشان را فنأتی عرفة تقطر مذاکیرنا المنی پس بیاییم عرفه را در حالی که میچکاند آلتهای مردی ما
آب منی قطره چکیدن و چکانیدن مذاکیر جمع ذکر است بفتحتین بر خلاف قیاس قال گفت عطا
یقول جابر بیده در حالی که اشارت میکند جابر بدست خود از برای چکانیدن مذاکیر منی را
کانی انظر الی قوله بیده یحرکها عطا میگوید گویا من نگاه میکنم الآن بسوی اشارت جابر بدست
خود که می جنباند دست خود را برای نمودن صورت ذکر عادت عرب است که در حرف و حکایت
اشارت با عضا کنند و جابر رضی الله عنه در آخر عمر اعمی هم شد گویا این نیز برین دلالت قال
گفت جابر فقام النبی پس ایستاد و خطبه خواند پیغمبر صلی الله علیه و سلم فینا در میان ما
فقال پس گفت آنحضرت قد علمتم انی اتقاکم لله بتحقیق دانسته اید شما بدرستی که من پرهیزگارترین
شما ام مر خدا را و در بعضی نسخ علی الله یعنی گرامی ترین شما بر خدا واصدقکم و راستگوترین شما
وابرکم و نیکوکارترین شماام و لولا هدیی لحللت کما تحلون و اگر نمی بود هدی من هر آینه
حلال میشدم من چنانچه شما حلال میشوید ولو استقبلت من امری ما استدبرت لم اسق الهدی
و اگر پیش میدانستم از کار خود چیزی را که پس دانستم یعنی اگر میدانستم که برآمدن از احرام
اینچنین بر شما شاق خواهد آمد نمیراندم هدی را و من نیز از احرام میبرآمدم فحلوا پس حلال شوید
و برآیید از احرام که حکم الهی غرض شارع چنین است فحللنا و سمعنا و اطعنا پس حلال شدیم ما
و شنیدیم قول آنحضرت را بسمع رضا و اطاعت و فرمانبرداری کردیم قال عطاء قال جابر گفت
عطا که گفت جابر فقدم علی من سعایته پس قدوم آورد امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه از
یمن که برای گرفتن صدقات رفته بود سعی و سعایت خراج و باج ساعی باج ستان فقال کم

والمروة نسخه

أهللت پس گفت آنحضرت علی را رضی الله عنه بچه چیز و چه نوع احرام بستی تو قال أهل بما أهل به النبي
گفت علی رضی الله عنه که احرام بستم بچیزی و بنوعی که احرام بست بآن پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فقال له رسول الله پس گفت مر علی را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فأهد وامكث حراماً پس هدی را
کن یعنی بران هدی با خود و درنگ کن و بایست در حالی که محرمی چنانچه من کرده ام قال وأهدى له
علي الهدي گفت جابر پس کرد هدی برای خود علی رضی الله عنه فقال سراقة بن مالك بن جعشم پس گفت
سراقة يا رسول الله ألعامنا هذا أم للأبد آیا برای امسال ماست این حکم یا برای همیشه است قال لأبد
گفت آنحضرت برای همیشه چنانکه در فصل اول گذشت رواه مسلم وعن عائشة أنها قالت قدم رسول
الله صلى الله عليه وسلم لأربع مضين من ذي الحجة گفت عائشه رضی الله عنها قدوم آورد آنحضرت
یعنی بمکه هنگام چهار شب که گذشته بود از ذی الحجة أو خمس یا پنج شب فدخل علي وهو غضبان پس
درآمد آنحضرت بر من و حال آنکه وی خشمناک است فقلت من أغضبك پس گفتم من که در غضب آورد ترا
یا رسول الله أدخله الله النار درآورد او را خدا تعالی در آتش قال گفت آنحضرت أو ما شعرت أني أمرت
الناس بأمر آیا نمیدانی و خبر نداری که من امر کردم مردم را بامری فإذا هم يترددون پس ناگاه مردم
تردد و توقف میکنند در امتثال آن ولو أني استقبلت من أمري ما استدبرت ما سقت الهدي
معي واگر میبود که من پیش میدانستم از کار خود چیزی را که پس دانستم نمیراندم و نمی آوردم هدی را
همراه خود حتى أشتريه تا آنکه میخریدم هدی را اکنون بعد از احرام ثم أحل كما حلوا پس حلال میشدم
چنانچه حلال شدند مردم رواه مسلم

باب دخول مكة والطواف

ذکر کرده درین باب کیفیت دخول
مکه را که از کدام سو درآید و از کدام جانب بدر رود و چه وقت درآید و ذکر کرده کیفیت طواف را و آنچه
لازم است او را از استلام حجر و جز آن و مکه بمعنی هلاک و نقصان کردن است و این بلده شریفه را
از آنجهة مکه گویند که هلاک میکند و ناقص و فانی میگرداند گناهان را و هلاک میکند مر کسی را که ظلم کند
والحاد ورزد در آن و مکه را بکه نیز میگویند و بک بمعنی کوفتن است از جهة کوفتن وی اعناق جباران را
یا از جهة ازدحام خلایق نزد وی که موجب دق اعناق است یا از جهة آنکه وی میکوبد مر دانرا
و سست میکند قوت و تیزی ایشان را بریاضت و مجاهدت و طواف گشتن گرد چیزی اکنون غالب
آمده و مشهور شده گشتن گرد کعبه زادها الله تعظيماً وتشريفاً

الفصل الأول

عن نافع
قال إن ابن عمر كان لا يقدم مكة إلا بات بذي طوى گفت نافع که ابن عمر بود که قدوم
نمی آورد مکه را مگر آنکه شب میگذرانید بذی طوی بفتح طای مهمله و بضم و کسر نیز آمده و فتح افصح واشهر

بتنوین

بتنوین و بی تنوین نام موضعی قریب مکه داخل حرم در طرف راه عمره حتى يصبح ويغتسل ويصلي
تا آنکه صبح میکرد ابن عمر و غسل میآورد و نماز میگزارد و ظاهر آنست که مراد نماز نفل است
برای درآمدن این مقام شریف فيدخل مكة نهاراً پس میدرآمد مکه را روزانه وإذا نفر منها
مر بذي طوى وبات بها حتى يصبح و چون برمیگشت از مکه و میرسید بذی طوی تبویت میکرد بآن
تا آنکه صبح میکرد نفر بالفتح بازگشتن حاجیان از حج ويذكر أن النبي و ذکر میکرد ابن عمر که پیغمبر
صلى الله عليه وسلم كان يفعل ذلك بود که میکرد آنرا که میکرد ابن عمر از تبویت بذی طوی
و اغتسال و صلوة متفق عليه و درین حدیث استحباب درآمدن مکه است در روز تا ببیند کعبه را و دعا کند و
الآن عادت جاری شده بدرآمدن وقت سحر مرکبانی که می آیند از جده و سنت موافق اول است
واگرچه جلوه جمال سحر ذوقی و حالی دیگر می بخشد و لیکن ظهور سلطان عزت و ابهت و جلالت
بيت الله زادها الله تعالى تعظيماً وتشريفاً در وقت چاشت اظهر و اشهر است عرف
ذلک بالذوق والحمد لله متفق عليه وعن عائشة قالت إن النبي صلى الله عليه وسلم
لما جاء إلى مكة دخلها من أعلاها گفت عائشه رضی الله عنها که آنحضرت هنگامی که می آمد مکه را
درمی آمد او را از بالای او که همان جانب ذی طوی است و معلا که مقبره مکه است هم آنجانب است
و معلا بفتح میم و سکون عین و تخفیف لام است و عامه معلا میگویند بضم میم و تشدید لام وخرج
من أسفلها و بیرون می آمد از پایان او که جانب دیگر است متفق عليه وعن عروة بن الزبير
قال که از کبار تابعین و ثقات ایشان است و خواهرزاده عائشه صدیقه است و پسر اسماء بنت
أبي بكر روایت میکند از عائشه که گفت قد حج النبي بتحقیق حج کرد پیغمبر صلى الله عليه وسلم
فأخبرتني عائشة أن أول شيء بدأ به حين قدم مكة أنه توضأ ثم طاف بالبيت
پس خبر داد مرا عائشه که نخست چیزی که آغاز کرد آنحضرت بدان چیز در وقتی که قدوم آورد مکه را
این بود که آنحضرت وضو کرد پس طواف کرد خانه را و این طواف را طواف قدوم میگویند ثم لم
تكن عمرة پس نبود عمره ثم حج أبو بكر پس حج کرد ابوبکر فكان أول شيء بدأ به الطواف
ثم لم تكن عمرة ثم عمر مثل ذلك ثم عثمان یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این خلفای
ثلثه رضی الله عنهم بمکه آمدند و نخست کاری که کردند طواف کردند و هیچ عمره بجای نیاوردند
و در بعضی روایات ثم لم يكن غيره یعنی نبود غیر طواف و بعضی گفته که این تصحیف است ولیکن
معنی صحیح است پوشیده نماند که در احادیث سابق معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم

عروة الزبير ٣

بالبيت ٣

وصحابه رضی الله عنهم بعد از قدوم همه عمره کردند ولیکن هر که سوق هدی کرده بود بر احرام باقی
ماند و هر که سوق نکرده بود از احرام بر آمد مگر آنکه مراد بنفی عمره فسخ حج بعمره و بر آمدن از احرام است
و تحرو این کلام را در رد کسی گفته که زعم کرد که آنحضرت فسخ حج بعمره نمود و بیان کرد که آنحضرت
بر قران خود باقی ماند مگر آنکسی که سوق هدی نکرد او را فرمود که از احرام بر آید و فسخ حج بعمره کند
و بعد از عمره احرام دیگر برای حج ببندد مثل ذلک متفق علیه وعن ابن عمر قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا طاف فی الحج او العمرة اول ما یقدم بود آنحضرت چون
طواف میکرد در حج یا در عمره در اول قدوم آوردن سعی ثلثة اطواف سعی میکرد یعنی تیز میرفت
در سه شوط مراد رمل است که بیان آن گذشت ومشی اربعة و میرفت بروش معتاد در چهار شوط
طواف عبارت است از دفعت بار گشتن گرد خانه کعبه و هر یک از گشتن را شوط گویند بمعنی
تک و در رسایل مناسک همین لفظ شوط واقع شده و در قاموس گفته که جماعه از فقها اطلاق این لفظ را
مکروه داشته اند و بجای آن طوفه را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند که طواف
دلالت بر تعظیم دارد و نیز شوط از لفظ جاهلیت است چنانکه در کراهت اطلاق یثرب بر مدینه
مطیبه گفته اند ثم سجد سجدتین بستر میکرد از بعد از طواف دو رکعت ثم یطوف
بین الصفا والمروة بستر طواف میکرد میان صفا و مروه پس رمل در طوافی میبود که بعد از وی
سعی است متفق علیه وعنه قال رمل رسول الله و هم از ابن عمر است که گفت رمل کرد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم من الحجر الی الحجر ثلثا از حجر اسود تا حجر اسود سه باز ومشی اربعا
و مشی کرد چهار باز وکان یسعی ببطن المسیل اذا طاف بین الصفا والمروة و بود آنحضرت که
سعی میکرد در مغاک جای سیلان آب چون طواف میکرد میان صفا و مروه و بیان این در حدیث
جابر گذشت رواه مسلم وعن جابر قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قدم مکة
اتی الحجر فاستلمه هنگامی که قدوم آورد آنحضرت مکه را آمد حجر اسود را یعنی ابتدای طواف از
حجر اسود کرد ثم مشی علی یمینه بستر مشی کرد بر دست راست خود از برای طواف فرمل ثلثا
ومشی اربعا پس رمل کرد در سه طوفه و مشی کرد در چهار رواه مسلم وعن الزبیر بن عربی
تابعی است روایت میکند از ابن عمر و غیر وی روایت کرده است از وی یک حدیث در استلام حجر
قال سأل رجل ابن عمر عن استلام الحجر سوال کرد مردی از ابن عمر از بوسه دادن حجر اسود فقال
پس گفت ابن عمر رأیت رسول الله دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یستلمه ویقبله

یعنی سعی میکرد

پس بسود او را بدست و بوسه داد بدهان

استلام میکرد او را و بوسه میداد او را سابقا معلوم شد که استلام شامل مس بید و تقبیل بدهان
هر دو است و گویا مراد باستلام اینجا مس بید است بقرینه مقابله بتقبیل رواه البخاری
وعن ابن عمر قال لم ار النبی صلی الله علیه وسلم یستلم من البیت الا الرکنین الیمانیین گفت
ابن عمر رضی الله عنهما ندیدم من آنحضرت را که استلام میکرد از خانه کعبه مگر دو رکن یمانی را که حجر اسود
است و رکن یمانی که محاذی اوست و رکن یمانی نام همین رکن است اینجا هر دو رکن را یمانی خواندند
بطریق تغلیب و بیت را دو رکن دیگر است یکی رکن عراقی و دیگر رکن شامی و هر دو را شامیین
میگویند و دو رکن یمانی افضل است باعتبار بقای ایشان بر اصل بنای خلیل علیه السلام از جهت
تخصیص کرده شده اند باستلام و رکن اسود افضل است بوجود حجر اسود در وی و لهذا التقبیل کرده
میشود در وی و در رکن یمانی اکتفا بلمس میکنند و از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم تقبیل رکن یمانی
ثابت نشده و جمهور برین اند و در استلام رکنین شامیین کلام است ذکر کرده ایم آنرا در شرح سفر
السعاده و تصحیح لفظ یمانی در شرح کرده شده است متفق علیه وعن ابن عباس قال طاف
النبی صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع علی بعیر گفت ابن عباس رضی الله عنهما طواف کرد
آنحضرت در حجة الوداع بر شتر یستلم الرکن بمحجن در حالتی که استلام میکرد حجر اسود را بچوبی
که در دست وی بود یا بچوب اشارت بحجر میکرد و آن چوب را بوسه میداد محجن بکسر میم و سکون حای
مهمله و فتح جیم چوب سر کج مانند چوگان متفق علیه وعنه ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم طاف بالبیت علی بعیر و هم از ابن عباس است رضی الله عنهما که آنحضرت طواف
میکرد بر شتر کلما اتی علی الرکن اشار الیه بشیء فی یده هرگاه که می آمد و میرسید بر حجر اسود
اشارت میکرد بسوی وی بچیزی یعنی بچوبی که در دست مبارک وی بود وکبر و تکبیر می آورد
و در ینحدیث بوسه دادن آن چیز مذکور نیست رواه البخاری وعن ابی الطفیل صحابی است
آخر صحابه موتا از خواص یاران و تابعان امیر المومنین علی رضی الله عنهما قال رأیت رسول الله
گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یطوف بالبیت ویستلم الرکن بمحجن معه ویقبل المحجن
طواف میکرد بخانه و استلام میکرد رکن را بمحجن که با او بود و بوسه میداد محجن را در ینحدیث استلام رکن
است بچوب و تقبیل آن و در حدیث سابق اشارت بمحجن بود محمل آنکه بهر چه استطاعت دارد بکند
بوسه یا استلام یا اشارت بدست یا بچوب و مانند آن رواه مسلم وعن عائشة قالت
خرجنا مع رسول الله گفت عائشه صدیقه رضی الله عنها بیرون آمدیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم

لا نذکر الا الحج در حالی که ذکر نمیکردیم در تلبیه مگر حج را فلما کنا بسرف طمثت
پس هنگامی که بودیم ما بسرف حیض کردم من و سرف بفتح سین و کسر را و فا در آخر نام موضعی است
یک مرحله از مکه در انجا مرقد ام المومنین میمونه است و نکاح وی رضی الله عنها و زفاف و موت هم درین موضع
اتفاق افتاده بود فدخل النبی صلی الله علیه وسلم وانا ابکی پس در آمد آنحضرت و حال آنکه من
گریه میکنم از وقوع حیض که مبادا مانع شود از گزاردن حج فقال لعلک نفست بلفظ معلوم پس گفت
آنحضرت شاید که تو حیض کردی مراد از نفاس اینجا حیض است و در ولادت نفست بلفظ مجهول
میگویند قلت نعم گفتم آری قال فان ذلک شیء کتبه الله علی بنات آدم گفت
آنحضرت اندیشه مکن زیرا که حیض چیزی است که نوشته شده است یعنی تقدیر کرده است آنرا
خدای تعالی بر دختران آدم یعنی بر زنان یا دختران آدم بی واسطه و در بعضی روایات آمده است که
ابتدای آن از زنان بنی اسرائیل است و کلام در وی در باب حیض گذشت فافعلی ما یفعل الحاج
پس بکن ای عایشه چیزی که میکنند حاجیان غیر ان لا تطوفی بالبیت حتی تطهری جز آنکه طواف
نمیکنی بخانه تا آنکه پاک شوی متفق علیه وعن ابی هریرة قال بعثنی ابو بکر فی الحجة التی امره النبی
صلی الله علیه وسلم علیها گفت ابو هریره فرستاد مرا ابوبکر در حجی که امیر گردانیده بود او را آنحضرت
برای حج یعنی امیر حاج قبل حجة الوداع پیش از حجة الوداع که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنفس نفیس
خود کرد و سابقا معلوم شد که چون حج فرض شد آنحضرت بجهة اشتغال بغزوات نتوانست رفت
و ابوبکر را رضی الله عنه امیر حاج ساخت یوم النحر فی رهط فرستاد مرا ابوبکر روز نحر در میان گروهی
که امره ان یؤذن فی الناس امر کرد ابوبکر آن گروه را که اذان گویند و اعلام کنند در مردم احتمال
دارد که ضمیر امره بعد ابوبکر با بو هریره رود الا لا یحج بعد العام مشرک آگاه باشید که
حج نکند بعد ازین سال هیچ مشرکی و حج کردن مخصوص مسلمانان باشد ولا یطوفن بالبیت
عریان و باید که طواف نکنند بخانه کعبه هیچ برهنه و این عادت اهل جاهلیت بود که برهنه طواف
میکردند و میگفتند عبادت نکنیم خدا را در جامهای که گناه میکنیم در آن متفق علیه الفصل
الثانی عن المهاجر المکی قال سئل جابر عن الرجل یری البیت یرفع یدیه گفت مهاجر که از
تابعین است پرسیده شد جابر از مردی که می بیند بیت را بر میدارد هر دو دست خود را
فقال قد حججنا مع النبی پس گفت جابر بتحقیق حج کردیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فلم نکن نفعله پس نبودیم که بکنیم آنرا و بیا نیز روایت است یعنی نبود آنحضرت که میکرد آنرا

و مذهب ائمه ثلثه اینست و امام احمد گفت که دستها بر دارد و دعا کند و در شرح کتاب
خرقی که در مذهب امام احمد است حدیثی درین باب روایت کرده است و در بعضی
رسایل که در مذهب حنفی است ذکر کرده اند که در اول که نظر بر بیت افتد دعا کند و لا بد رفع
یدین از سنن دعاست رواه الترمذی وابو داود وعن ابی هریرة قال اقبل رسول الله
صلی الله علیه وسلم فدخل مکة روی آورد آنحضرت پس در آمد مکه را فاقبل الی الحجر پس
روی آورد بسوی حجر اسود فاستلمه پس استلام کرد حجر را ثم طاف بالبیت پس
طواف کرد بخانه ثم اتی الصفا پس آمد بجبل صفا فعلاه پس بالا آمد او را حتی ینظر الی
البیت تا آنکه نظر میکرد بخانه فرفع یدیه پس بر داشت هر دو دست را فجعل یذکر الله
ما شاء ویدعو پس گشت که ذکر میکند خدا را القدر که میخواهد و دعا میکند پس ازین معلوم میشود
که بنظر بسوی خانه دست بر میداشت و دعا میکرد مگر مراد از حدیث سابق در غیر اینحالت که صعود صفا
باشد والله اعلم رواه ابو داود وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
الطواف حول البیت مثل الصلوة طواف کردن گرد خانه مانند نماز است در ثواب
الا انکم تتکلمون فیه ولیکن فرق اینست که شما سخن میکنید در آن و سخن کردن مبطل نیست
آنرا چنانکه نماز را و درین عبارت ایمائی هست که اگر سخن نکند بهتر است فمن تکلم فیه
فلا یتکلمن الا بخیر پس کسی که سخن کند در طواف پس باید که تکلم نکند مگر به نیکی یعنی
سخن نیک کند اگرچه از جنس کلام ناس باشد و باین حدیث استدلال کرده شده است
بر اشتراط طهارت در طواف چنانکه در نماز شرط است و مذهب ائمه همین است
ولیکن پوشیده نماند که حقیقت تشبیه من کل الوجوه مراد نیست زیرا که طهارت ثوب و
استقبال قبله و قرآءت و سایر ارکان درین معتبر نیست ولیکن طهارت افضل است نزد ما و اتفاق
دارند بر آن که نماز افضل است از طواف و بعضی میگویند که برای غربا طواف افضل است
که غنیمت است و جای دیگر نخواهد یافت رواه الترمذی والنسائی والدارمی وذکر الترمذی
جماعة وقفوه علی ابن عباس و ذکر کرده است ترمذی جماعتی را از رواة که وقف کرده اند
اینحدیث را بر ابن عباس و گفته اند که این قول ابن عباس است ولیکن ظاهر آنست که این موقوف
در حکم مرفوع خواهد بود والله اعلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل الحجر
الاسود من الجنة فرود آمده است حجر اسود از بهشت وهو اشد بیاضا من اللبن و حال آنکه

وی در حالیکه نزول کرد سخت تر بود در سفیدی از شیر فسودته خطایای بنی آدم پس سیاه گردانید
است او را گناهان اولاد آدم و رسیدن دستهای ایشان رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث
حسن صحیح و گفته اند که درین حدیث امتحان ایمان مراد است اگر کامل الایمان است قبول میکند آنرا
بی تردد و بی تامل و ضعیف الایمان متردد میگردد و کافر منکر میشود و لعمری درین حدیث چیزی نیست که
مخالف دلیل قاطع که حکم باستحاله آن کنند باشد تا تاویل کنند و صرف از ظاهر نمایند
و قول اهل زیغ که ماده السنه ایم خصوص که بهشت و آنچه در وست از جواهر مباین و مخالف آیات
بتحقیق چیزها برا که مخلوق اند در دار فانیه در خواص و لوازم و در زوال و فنا و احاطه آفات بدان
و باین حجر خود آفات رسید تا آنکه از دست قرامطه و ملاحده شکست که هنوز اثر آن در روی باقیست
جوابش آنست که تواند که بعد از نزول در دار دنیا آن احوال متبدل شده باشد چنانکه در
آدم علیه السلام شد از گرسنگی و تشنگی و مانند آن و بعضی میگویند که مراد به بودن او از جنت
وجود یمن و برکت و شرف و کرامت است گویا چیزیست که از بهشت آمده است سفید بودن او
و سیاه گشتن او بگناهان آدمیان تنبیه است مر آدمیان را که عبرت گیرند که گناهان در جماد تأثیر
میکنند چه در دلهای ایشان و اینهمه تردد و شک و تاویل از ظلمت باطن و حیله نفس است و راست
آن اینست که بظاهر آن ایمان بیارند و حقیقت آنرا بعلم الهی تفویض نمایند و بگویند که ان الله
علی کل شیء قدیر و در شرح زیاده برین تبیین و تفصیل و بسط و تطویل کرده شده است
و بالله التوفیق فایده مشهور شده میان مردم که باقی مانده است در حجر اسود سفیدی چون
آن سفیدی میرود و می آید قیامت یا نزدیک میشود قیامت فقیر حقیر درین متحیر بود که این را اصلی باشد یا نه
پس در تاریخ مکه که فارسی تصنیف کرده گفته که ابن جبیر ذکر کرده است که در حجر اسود نقطه سفید دیده
صغیر و مشرق بود و رحلت ابن جبیر در سنه پانصد و هشتاد است و فقیه سلیمان عسقلانی در منا سک
خود گفته که دیدم من در حجر اسود سه جای سفیدی و بعد از آن دیدم که هر وقت در نقصان بود
و این در هفتصد و هشت بود والله اعلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی الحجر و هم از ابن عباس است که گفت گفت آنحضرت در شان حجر اسود والله لیبعثنه
الله یوم القیمة بخدا سوگند که هر آینه بر می انگیزد حجر اسود را خدا تعالی روز قیامت له
عینان یبصر بهما در حالی که مر او را دو چشم است که می بیند بآن دو چشم و میشناسد کسی را که
استلام کرده است او را و لسان ینطق به و زبانیست که سخن میگوید بآن یشهد علی من استلمه بحق

گواهی میدهد

گواهی میدهد بر وقتی و حافظ میکند و بر کسیکه استلام کرده است او را بحق یعنی بایمان
و صدق و یقین حسبة لله یا گواهی میدهد بحق و راستی و این حدیث نیز محمول است بر ظاهر
زیرا که حق تعالی قادر است بر ایجاد بصر و نطق در جمادات و تاویل میکنند آنکسانی که در دل
ایشان زیغ و تعسف است و میگویند که این کنایت است از تحقیق ثواب مستلم و عدم ضیاع
اجر و سعی او و عجب است از بیضاوی که میگوید غالب بر ظن آنست که مراد همین است اگرچه
ممتنع نیست حمل او بر ظاهر و هیچ عجب نیست از بیضاوی زیرا که وی مجبول است بر تعسف و تاویل در
تفسیر قرآن و شرح احادیث تجاوز الله عنه رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی
وعن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الرکن والمقام یاقوتتان من
یاقوت الجنة گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم آنحضرت را که میگفت بدرستی که
رکن یعنی حجر اسود و مقام یعنی مقام ابراهیم و آن سنگی است که در آن اثر پایهای او است
علیه السلام هر دو یاقوت اند از جنس یاقوت بهشت و یاقوت نام جوهری مشهور است
طمس الله نورهما محو و ناپدید کرده است خدا تعالی نور این هر دو را ولو لم یطمس نورهما لاضاءا
ما بین المشرق والمغرب و اگر ناپدید نمیکرد نور هر دو را هر آینه روشن میشد هر چه میان مشرق
و مغرب است یعنی تمام دنیا و گویا حکمت در طمس نور آن اینست تا ایمان بغیب باشد امتحان
ایمان درین صورت است رواه الترمذی و امام احمد در مسند خود و ابن حبان در صحیح خود نیز روایت
کرده وعن عبید بن عمیر هر دو بلفظ تصغیر از کبار تابعین و ثقه است در زمان نبوت ولادت
یافت و بعضی گفته اند که آنحضرت را دیده والله اعلم روایت میکند ان ابن عمر کان
یزاحم علی الرکنین که بود ابن عمر که انبوهی میکرد بر هر دو رکن یمانی و حجر اسود ما رایت احدا
من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم یزاحم علیه انبوهی کردنی که ندیدم من هیچکس را
از یاران آنحضرت که انبوهی میکرد بر هر یکی ازین دو رکن قال ان افعل فانی سمعت رسول
الله گفت ابن عمر اگر میکنم انبوهی منکر نشوید بر من که حجت دارم بر آن زیرا که من شنیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ان مسحهما کفارة للخطایا بدرستی که
مالیدن هر دو رکن بدست پوشنده است مر گناهان را وسمعته یقول و شنیدم آنحضرت را که میگفت
من طاف بهذا البیت اسبوعا کسی که دو گرد اینخانه هفت طوف فاحصاه پس محافظت کند
برعایت واجبات و سنن و آداب آن کان کعتق رقبة باشد ثواب آن مانند ثواب آزاد

رکن اسود و رکن

کردن شده. وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ وشنیدم آنحضرت را که میگفت لَا يَضَعُ قَدَمًا وَلَا يَرْفَعُ أُخْرَى
نهد کسی قدمی را در طواف و برندارد بار دیگر إِلَّا حَطَّ اللَّهُ عَنْهُ بِهَا خَطِيئَةً مگر آنکه فرو می آرد
و کم میکند خدای تعالی از آنکس بسبب آن قدم نهادن و برداشتن گناهی را وَكَتَبَ لَهُ بِهَا حَسَنَةً
و می نویسد برای وی نیکی یعنی در هر قدم گناهی کم میکند و حسنه می نویسد رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ السَّائِبِ صحابیست اهل مکه قرآءت از وی دارند و مجاهد بر وی خوانده قَالَ سَمِعْتُ
گفت شنیدم پیغمبر خدا را صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَا بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ میگفت آنحضرت میان رکن
یمانی و رکن اسود این دعا را رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ
گفته اند که صحیح نشده است از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دعائی در طواف مگر این دعا
و دعاهای دیگر که منقول اند از صحابه و تابعین و سلف کرام آمده والله اعلم رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَعَنْ
صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ بعضی گفته اند که وی حضرت را دیده و بعضی گفته اند ندیده و ابن حبان
او را در تابعین از کبار ثقات نوشته وی صفیه بنت شیبة بن عثمان بن ابی طلحه حجبی است کلید
خانه در دست ایشان بود قَالَتْ أَخْبَرَتْنِي گفت صفیه خبر داد مرا بِنْتُ أَبِي تُجْرَاةَ بضم فوقانی
و سکون جیم و فتح را بیش از وی الف و در بعضی نسخ بهمزه قَالَتْ دَخَلْتُ مَعَ نِسْوَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ
دَارَ آلِ أَبِي حُسَيْنٍ گفت بنت ابی تجراه در آمدم با زنانی چند از قریش بسرای آل ابی حسین نَنْظُرُ إِلَى
رَسُولِ اللَّهِ در حالیکه نگاه میکنیم بسوی پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يَسْعَى بَيْنَ الصَّفَا
وَالْمَرْوَةِ و آنحضرت میدوید میان صفا و مروه فَرَأَيْتُهُ يَسْعَى وَإِنَّ مِئْزَرَهُ لَيَدُورُ مِنْ شِدَّةِ
السَّعْيِ و بدرستی که میزر آنحضرت هر آینه میگردید از سختی دویدن میزر بکسر میم و سکون تحتانیه
بمعنی ازار آید که زیر می بندند ملحفه بکسر میم بمعنی لباس که بالای همه لباسها باشد نیز می آید
و اینجا این مراد است وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ اسْعَوْا فَإِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَيْكُمُ السَّعْيَ و شنیدم آنحضرت
را که میگفت سعی کنید زیرا که حق تعالی نوشته است و واجب گردانیده است بر شما سعی را و سعی فرض است
نزد مالک و شافعی و احمد و نزد ما واجب است و بعضی تطوع گفته اند بظاهر کریمه فلا جناح علیه ان
یطوف بهما رَوَاهُ فِي شَرْحِ السُّنَّةِ وَرَوَاهُ أَحْمَدُ مَعَ اخْتِلَافٍ روایت کرده آنرا احمد باختلاف
در لفظ وَعَنْ قُدَامَةَ بضم قاف و تخفیف دال مهمله بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمَّارٍ صحابی است قدیم الاسلام
ساکن شده مکه را و هجرت نکرد از آن قَالَ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْعَى بَيْنَ الصَّفَا
وَالْمَرْوَةِ عَلَى بَعِيرٍ گفت دیدم آنحضرت را که سعی میکرد میان صفا و مروه بر شتری سوار لَا ضَرْبَ وَلَا طَرْدَ

وبمعنی لحاف

کرده است اینحدیث را در شرح السنه باین لفظ که گذشت در روایت ۲

نه زدن بود و نه راندن و دور کردن مردم را چنانکه پیش ملوک و امرا میکنند وَلَا إِلَيْكَ إِلَيْكَ و نبود
بگو و بکو شو. رَوَاهُ فِي شَرْحِ السُّنَّةِ وَعَنْ يَعْلَى بفتح تحتانیه و سکون عین مهمله بْنِ أُمَيَّةَ
بضم همزه و فتح میم و تشدید یا صحابیست خلیف قریش اسلام آورد روز فتح و حاضر شد حنین
و طائف و تبوک را و عامل امیر المؤمنین عمر بن الخطاب بود بر نجران قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طَافَ بِالْبَيْتِ مُضْطَبِعًا گفت بدرستی که پیغمبر خدا طواف کرد خانه
کعبه در حالی که مضطبع است و اضطباع ردا از زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن است بِبُرْدٍ أَخْضَرَ
بجامه سبز رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَهْ وَالدَّارِمِيُّ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابَهُ اعْتَمَرُوا مِنَ الْجِعْرَانَةِ روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما
که آنحضرت و اصحاب وی عمره کردند از جعرانه که نام موضعی است چنانکه در بیان عمرهای
آنحضرت سابقا معلوم شد فَرَمَلُوا بِالْبَيْتِ ثَلَاثًا پس رمل کردند بطواف بیت در سه شوط
وَجَعَلُوا أَرْدِيَتَهُمْ تَحْتَ آبَاطِهِمْ و گردانیدند رداهای خود را از زیر بغلهای خود ثُمَّ قَذَفُوهَا عَلَى
عَوَاتِقِهِمِ الْيُسْرَى پس انداختند رداها را بر دوشهای چپ خود که معنی اضطباع است مشهور
آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جعرانه شبا شب بمکه آمد و هیچکس را خبر نکرد ظاهرا صحابه
اوقات دیگر کرده باشند آنرا روایت میکنند والله اعلم رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ

الفصل الثالث

عن ابْنِ عُمَرَ قَالَ مَا تَرَكْنَا اسْتِلَامَ هَذَيْنِ الرُّكْنَيْنِ الْيَمَانِي وَالْحَجَرِ فِي شِدَّةٍ وَلَا رَخَاءٍ گفت
ابن عمر رضی الله عنهما ترک نکردیم ما بوسه دادن این دو رکن را که یمانی و حجر اسود است در سختی
و نرمی یعنی در ازدحام و در خلوت مُنْذُ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ از آن باز که دیدم پیغمبر خدا را
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتَلِمُهُمَا که بوسه میدهد این دو رکن را مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَفِي رِوَايَةٍ لَهُمَا
و در روایتی مر بخاری و مسلم را یعنی آمده است که قَالَ نَافِعٌ رَأَيْتُ ابْنَ عُمَرَ يَسْتَلِمُ الْحَجَرَ بِيَدِهِ
گفت نافع دیدم ابن عمر را که بوسه میداد حجر اسود را بدست خود ثُمَّ قَبَّلَ يَدَهُ پس بوسید
دست خود را وَقَالَ مَا تَرَكْتُهُ مُنْذُ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَفْعَلُهُ و گفت
ابن عمر ترک نکردم این را از آن باز که دیدم آنحضرت را که میکرد این را وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ
قَالَتْ شَكَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنِّي أَشْتَكِي گفت ام سلمه رضی الله عنها
گله کردم بسوی آنحضرت که من بیماری دارم یعنی پیاده طواف نمیتوانم کرد و شکوه و شکوی و شکایت
بمعنی گله کردن و بمعنی بیمار شدن نیز می آید و این جا مراد معنی اول است فَقَالَ طُوفِي مِنْ وَرَاءِ النَّاسِ وَأَنْتِ رَاكِبَةٌ

گویا عضوی گله میکند از جای خود ۲

پس گفت آنحضرت طواف کن از پس مردم و حال تو سواره فَطُفْتُ وَرَسُوْلُ اللهِ پس طواف
کردم و حال آنکه پیغمبر خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یُصَلِّیْ اِلٰی جَنْبِ الْبَیْتِ نماز میکند در پهلوی خانه
کعبه یَقْرَأُ بِالطُّوْرِ وَکِتَابٍ مَسْطُوْرٍ در حالی که میخواند سورهٔ والطور و کتاب مسطور را مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ
وَعَنْ عَابِسٍ بعین مهمله و کسر موحده در آخر مهمله بْنِ رَبِیْعَةَ بعضی او را از اصحاب شمرده اند و بعضی
از تابعین ذکر کرده اند و اکثر برین اند قَالَ رَأَیْتُ عُمَرَ یُقَبِّلُ الْحَجَرَ وَیَقُوْلُ گفت دیدم عمر بن الخطاب را
رضی الله عنه که بوسه میکرد حجر اسود را و میگفت اِنِّیْ لَاَعْلَمُ اَنَّکَ حَجَرٌ مَا تَنْفَعُ وَلَا تَضُرُّ بدرستی
که من هر آینه میدانم که تو سنگی باعتبار صورت ظاهر در دنیا سود نمیکنی تو و زیان نمیرسانی وَلَوْلَا
اَنِّیْ رَأَیْتُ رَسُوْلَ اللهِ و اگر نمیبود که من دیدم پیغمبر خدا را صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یُقَبِّلُکَ بوسه میداد
مَا قَبَّلْتُکَ بوسه نمیدادم ترا میگویند که عمر این قول را از جهة آن گفت که تا بعضی قریب العهد
باسلام در فتنه نیفتند بعبادت وی و آورده اند که چون عمر رضی الله عنه این سخن گفت علی
رضی الله عنه گفت باز مان ازین سخن یا امیر المؤمنین که وی نفع و زیان میکند باذن خدا عز و جل
مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ وَعَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ وُکِّلَ بِهِ سَبْعُوْنَ مَلَکًا
یَعْنِی الرُّکْنَ الْیَمَانِیَ روایت میکند ابو هریره که گفت آنحضرت موکل گردانیده شده اند یعنی بوی
برکن یمانی هفتاد فرشته فَمَنْ قَالَ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ الْعَفْوَ وَالْعَافِیَةَ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ رَبَّنَا
اٰتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَفِی الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ قَالُوْا اٰمِیْنَ میگویند آن هفتاد فرشته
آمین هرگاه که رکن یمانی را این فضیلت باشد رکن اسود را نیز ثابت باشد بلکه زیاده بر آن و تواند
که این فضیلت و خاصیت مخصوص برکن یمانی بود و رکن اسود را فضایل دیگر باشد اجل و اعظم و اوفر
ازان رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ وَعَنْهُ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ طَافَ بِالْبَیْتِ
سَبْعًا وَلَا یَتَکَلَّمُ اِلَّا کسی طواف کند بخانه کعبه و سخن نکند مگر بسُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ
اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ مُحِیَتْ عَنْهُ عَشْرُ سَیِّئَاتٍ محو کرده شود از وی
ده بدی وَکُتِبَ لَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ و نوشته شود برای وی ده نیکی وَرُفِعَ لَهُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ و بلند
کرده شود برای وی ده پایه وَمَنْ طَافَ فَتَکَلَّمَ و کسی طواف کند پس سخن کند یعنی بآن کلمات مذکوره
و بکر آورد طواف را در آن تا حکمی دیگر منوط گردانند وَهُوَ فِیْ تِلْکَ الْحَالِ و حال آنکه وی در آن حالت
و در بعضی نسخ فِیْ تِلْکَ الْحَالَةِ خَاضَ فِی الرَّحْمَةِ بِرِجْلَیْهِ میدر آید در رحمت بدو پای خود کَخَائِضِ الْمَاءِ بِرِجْلَیْهِ
همچو در آینده آب بدو پای خود اینچنین تقریر کرد طیبی معنی این حدیث را و گفت بنده ضعیف عفی الله عنه

که در

که در خاطر جان خلجان میکند که معنی حدیث این باشد که اگرچه تکلم بکلام ناس کند نه بآنچه ذکر
کرده شده از تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر مقابل قول او ولا یتکلم الا بسبحان الله الخ با وجود آن
او را ثواب است که میباشد خائض در دریای رحمت بهر دو پای خود و اسفل بدن خویش از جهة
بودن او عامل و عابد باسفل و نمیرسد رحمت تا اعلای وی از جهة بودن او متکلم بغیر ذکر خدا و چون
تکلم بذکر خدا کند مستغرق میگردد در دریای رحمت از پای تا سر و از اسفل تا اعلا والله اعلم فافهم
وبالله التوفیق رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ بَابُ الْوُقُوْفِ بِعَرَفَةَ وقوف بعرفه یکی از دو رکن حج است و رکن عظیم آنست
چنانکه وارد شده است که اَلْحَجُّ عَرَفَةُ و عرفه اسم مکان مخصوص است و بمعنی زمان که روز عرفه است
نیز آید و اما عرفات بلفظ جمع بمعنی مکان آید فقط و شاید که جمع باعتبار نواحی و اطراف و تعدد
محال وقوف است و وجه تسمیه بعرفات بجهة تعارف آدم و حواست در همکان بعد از هبوط
چنانکه مشهور است یا از جهة آنست که جبرئیل علیه السلام تعلیم میکرد ابراهیم خلیل الله را مناسک
حج و میگفت عرفت شناختی ابراهیم صلوات الله وسلامه علیه میگفت شناختم یا از جهة آنکه این مکان
معظم و مشهور است گویا معروف است بیش از تعریف و بعضی گفته اند که از جهة تعرف عباد
در وی بسوی خدا بعبادات و ادعیه و این معنی اگرچه مشترکست میان وی و امکنه دیگر و لیکن اعظم این مکان
مکانهاست که موازی و معادل نیست او را هیچ مکانی از امکنه ارضیه پس تسمیه کرده شد بدان
که از قبیل و برین وجه مشتق از معرفت است و بعضی میگویند که از عرف است بفتح عین و سکون را
و اکثر استعمال کرده میشود آن را در بوی خوش و چون در منا بوی های بد بجهة گندیدن [illegible] پیدا میشود
در مقابل آن عرفه گفتند از جهة خالی بودن وی از آن روایح و وقوف بعرفه عبارتست از ایستادن در آن
وادی اگرچه ساعتی باشد و اگرچه در خواب باشد یک ساعت که در موضع ایستاده حاجی شد بعد از آن
طواف است چنانکه گذشت الفصل الاول عن محمد بن ابی بکر الثقفی که تابعی ثقه است
اَنَّهُ سَاَلَ اَنَسَ بْنَ مَالِکٍ روایت میکند که وی پرسید انس را وَهُمَا غَادِیَانِ مِنْ مِنًی اِلٰی عَرَفَةَ
و حال آنکه هر دو میرفتند وقت بامداد از منا بعرفه کَیْفَ کُنْتُمْ تَصْنَعُوْنَ فِیْ هٰذَا الْیَوْمِ مَعَ رَسُوْلِ اللهِ
چگونه بودید شما و چه کار میکردید درین روز یعنی روز عرفه با پیغمبر خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ کَانَ
یُهِلُّ مِنَّا الْمُهِلُّ فَلَا یُنْکَرُ عَلَیْهِ پس گفت بود که تلبیه میکرد از ما هر که تلبیه کننده بود پس انکار کرده نمیشد بروی
وَیُکَبِّرُ الْمُکَبِّرُ مِنَّا فَلَا یُنْکَرُ عَلَیْهِ و تکبیر میگفت هر که تکبیر گوینده بود از ما پس انکار کرده نمیشد بروی یعنی
لازم نبود که تلبیه گویند و اگر تلبیه گویند روا است و اگر تکبیر گویند نیز روا است و لیکن گفته اند که تلبیه گفتن رخصت است

وسنت آنست که تلبیه گویند و تکبیر روز نحر فرمر حاج راسنت نیست سنت آنست که تا رمی جمرة العقبه
تلبیه میکرده باشند واما تکبیر سنت است در پس نماز حاج را وغیر حاج را متفق علیه وعن جابر ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نحرت ههنا روایت است از جابر که گفت آنحضرت نحر کردم
من اینجا اشارت بموضعی معین میکند از منا که آنحضرت در آنجا نحر کرده بود والآن نیز آن موضع معلوم
ومعروف است که آنرا منحر النبی نامند وتبرکا در آنجا عمارتی کرده اند ومنی کلها منحر ومنا همه محل نحر
است در هر موضعی از منا که نحر کنند جایز است فانحروا فی رحالکم پس نحر کنید شما در منزلهای خود
وجاهای رخت خود این را در منا گفت ودر عرفات گفت ووقفت ههنا وعرفة کلها موقف ووقوف
کردم من اینجا وعرفات همه محل وقوف است ودر مزدلفه گفت ووقفت ههنا وجمع کلها موقف وجمع را نیز گویند بفتح جیم بجهة اجتماع آدم وحوا
در وی وازدلاف نیز بمعنی قرب واجتماع است گفت ووقفت ههنا وجمع کلها موقف
ووقوف کردم من اینجا وجمع همه موقف است وشک نیست که مکان آنحضرت افضل واشرف
خواهد بود اما جواز شامل است همه را رواه مسلم وعن عائشة قالت ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال ما من یوم اکثر من ان یعتق الله فیه عبدا من النار من یوم عرفة
گفت آنحضرت نیست هیچ روزی بیشتر از وی آزاد کردن خدای تعالی در آن روز بنده را از آتش
دوزخ از روز عرفه وانه لیدنو وبدرستی که وی تعالی نزدیک میشود برحمت ومغفرت ثم
یباهی بهم الملائکة پس مفاخرت مینماید ونازش میکند به بندگان که حاضرند در آن موقف
ملائکه را فیقول ما اراد هؤلاء پس میگوید بملائکه چه میخواهند این بندگان من بلفظ استفهام
تعجب تا ملائکه اعتراف کنند بفضل بنی آدم وپشیمان شوند از طعنی که در ایشان میکردند رواه
مسلم الفصل الثانی عن عمرو بن عبد الله بن صفوان تابعی است وقرشی ذکر کرده است
او را ابن حبان در ثقات عن خال له یقال له یزید بن شیبان روایت میکند از خالی که مر او را
گفته میشود مر او را یزید بن شیبان صحابیست قال کنا فی موقف لنا بعرفة گفت یزید بن شیبان
بودیم ما در موقفی که بود ما را در عرفه در قدیم الزمان در عهد جاهلیت بمیراث آبا واجداد وقوم ما
آنجا وقوف کرده آمده اند یباعده عمرو من موقف الامام جدا دور می انداخت یعنی
وصف میکرد بعد آن موقف را عمرو بن عبد الله از موقف امام بسیار والبته فاتانا پس آمد ما را
ابن مربع الانصاری بکسر میم وسکون را وفتح موحده نام او زید است یا یزید بن عبد الله فقال
انی رسول رسول الله پس گفت من فرستاده پیغمبر خدایم صلی الله علیه وسلم الیکم بسوی شما

بقوله لکم

عرض عابد کرده

بقول لکم قفوا علی مشاعرکم میگوید آنحضرت وقوف کنید شما بر مشاعر خود فانکم علی ارث
من ارث ابیکم ابرهیم پس بدرستی که شما بر میراثید از میراث پدر کلان شما که ابراهیم
خلیل است علیه الصلوة والسلام حاصل معنی حدیث آنست که هر قومی وقبیله را از عرب
پیش از زمان اسلام موقفی معین بود از عرفات که در آنجا وقوف میکردند وموقف قبیله ابن
یزید بن شیبان در جائی بود که بسیار دور بود از موقف آنحضرت صلی الله علیه وسلم که موقف
امام عبارت از آنست پس آنها خواستند که نزدیکتر بایستند با آنحضرت خود تفرس نمود که
خواهند در خواست پس صحابی را که ابن مربع میگفتند بر ایشان فرستاد که بجای خود باشند
واز موقف قدیم که از پدران آمده است انتقال نکنند ومشاعر ایشان عبارت از آنست
که عرفات همه موقف است دوری ونزدیکی از موقف امام تفاوتی ندارد تا در تنازع وتخالف
نیفتند رواه الترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة وعن جابر ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال کل عرفة موقف همه عرفه وهر جزو وی موقف است هر جائی که
وقوف کنند صحیح است وکل منی منحر وهمه منا منحر است در هر جائی که نحر کنند جایز است
وکل المزدلفة موقف وهمه مزدلفه موقف است وکل فجاج مکة طریق ومنحر وهمه
راههای مکه راه است ومنحر است وفجاج بکسر فا جمع فج بفتح را دکشاده میان دو کوه
یعنی از هر راه که بمکه در آیند درست است وهر جا که در مکه نحر کنند رواست نحر در حرم باید
کرد و مکه حرم است ولیکن در منا عادت شده است روز نحر که دهم ذی الحجه است در منا میباشند
وآنجا قربانی میکنند ودمهای دیگر مثل هدی ودم شکر وتمتع ونذر وجز آن را اکثر در مکه کنند
قصوری ندارد ومقصود از تسویه مواضع مذکوره اصل جواز وخروج از عهده است والا
فضیلت موقف آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومنحر وطریق وی باقیست کما لا یخفی
رواه ابو داود والدارمی وعن خالد بن هوذة بفتح ها وسکون واو وذال معجمة قال رایت
النبی گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یخطب الناس یوم عرفة خطبه میکرد مردم را
روز عرفه یعنی در عرفات علی بعیر قائما فی الرکابین بر شتر سوار ایستاده در هر دو رکاب گویا که
این بقصد ارتفاع وحصول قوت در کلام بود تا از دور ونزدیک همه بشنوند رواه ابو داود وعن
عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم قال خیر الدعاء دعاء
یوم عرفة بهترین دعاها دعای روز عرفه است که در عرفات کنند یا هر جا که کنند مقصود اصلی

ذکر احوال حج و حاجیان است وخیر ما قلت انا والنبیون من قبلی وبهترین دعا وذکر که گفتم من و پیغمبران پیش از من بوده اند اینست لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر رواه الترمذی وروی مالک عن طلحة بن عبید الله الی قوله لا شریک له وعن طلحة بن عبید الله بن کریز بفتح کاف وکسر راء وسکون تحتیه ودر آخر زای وعبید الله بلفظ تصغیر اینچنین واقع شده است در نسخ مشکاة موافق آنچه واقع شده است در بعضی نسخ مصابیح کاتب ذهبی و بعضی کتب دیگر صواب عبد الله گفته بدون یا موافق آنچه در اکثر کتب اسماء الرجال است تابعی است روایت میکند از وی حمید الطویل و حماد بن سلمه و مالک و جز ایشان و حدیث او مرسل است و طلحه بن عبید الله از عشره مبشره است و وی طلحة بن عبید الله بن عثمان است و عثمان نام ابو قحافه والد ابی بکر صدیق رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما رئی الشیطان یوما هو فیه اصغر گفت آنحضرت دیده نشده است شیطان هیچ روزی که وی در آن روز خردتر باشد ولا ادحر بدال و حای مهملتین و نه دورتر و نه رانده تر ولا احقر و نه خوارتر و خردتر ولا اغیظ و نه خشم و غصه خورنده تر منه فی یوم عرفة از خود ش که در روز عرفه میباشد یعنی شیطان همیشه از مشاهده خیر و خوبی از آدمیان غصه میخورد و خوار میگردد در روز عرفه از همه روزها بیشتر و زیاده تر است خواری و غصه و نیست ذلک الا لما یری من تنزل الرحمة و نیست آن اندکی و خواری و غصه و غم شیطان در روز عرفه مگر از جهت چیزی که می بیند از فرود آمدن رحمت بر آدمیان و تجاوز الله عن الذنوب العظام و درگذشتن خدا تعالی از گناهان بزرگ الا ما رئی یوم بدر مگر آنچه دیده شد از خواری و زاری شیطان روز بدر که روز فتح و نصرت مسلمانان و عزت و شوکت اسلام بود در آن روز خواری مانند روز عرفه بود یا بیشتر فانه قد رای جبریل یزع الملائکة پس بدرستی که شیطان بتحقیق دید جبرئیل را در روز بدر که ترتیب میداد ملائکه را و صفها راست میکند برای جنگ شد کان و یزع براء و عین مهمله بازداشتن و منع کردن و لشکر را فراهم آوردن و وزع بفتح واو سرهنگ و سالار لشکر و بازدارنده رواه مالک مرسلا وفی شرح السنة بلفظ المصابیح و روایت کرده این حدیث را در شرح السنه بلفظی که در مصابیح مذکور است وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم عرفة ان الله ینزل الی السماء الدنیا چون میباشد روز عرفه بدرستی که خدای تعالی فرود می آید باسمانیکه پایان تر است یعنی قریب میشود برحمت و احسان و کرم فیباهی بهم الملائکة پس مینازد و بالد میان فرشتگان را فیقول انظروا الی عبادی پس میگوید وی سبحانه بنگرید بسوی بندگان من

اتونی شعثا غبرا ضاجین آمده اند درگاه رحمت مرا ژولیده موی غبار آلوده فریاد کننده بر آرنده آوازها را بتلبیه و ذکر و شعث بضم شین جمع اشعث و غبر بضم غین جمع اغبر و ضج و ضجیج بضاد معجمه و کسر جیم بانگ و فریاد کردن من کل فج عمیق از هر راه گشاده و دور و دراز اشهدکم انی قد غفرت لهم گواه میگیرم شما را بر اینکه بدرستی که من آمرزیدم ایشان را فیقول الملائکة یا رب فلان کان یرهق پس میگویند فرشتگان ای پروردگار فلان کس از میان این حاضران بود که نسبت برهق کرده میشد و رهق بدی کردن و ارتکاب محارم کردن و ظلم کردن و فلان و فلانة و فلان مرد و فلان زن چنین و چنان اند قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یقول الله میگوید خدا عز و جل قد غفرت لهم بتحقیق آمرزیدم ایشان را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم فما من یوم اکثر عتیقا من النار من یوم عرفة گفت آنحضرت پس نیست هیچ روزی بیشتر آزاد شده در وی از آتش دوزخ از روز عرفه رواه فی شرح السنة

الفصل الثالث عن عائشة قالت کان قریش ومن دان دینها گفت عائشه بودند قریش و کسانیکه گرفته بودند دین قریش را و تابع ایشان بودند یقفون بالمزدلفة وقوف میکردند بمزدلفه از جهت ترفع و تفوق بر مردم و میگفتند ما اهل الله و ساکنان حرم او هیم بیرون نمی آییم از حرم و مزدلفه حرم است و عرفات حل وکانوا یسمون الحمس و بودند قریش که نام کرده میشدند حمس بضم حاء و سکون میم و سین مهملتین جمع احمس بمعنی شجاع از حماست بمعنی شجاعت و شدت و از جهت شدت ایشان در دین خود و با از جهت التجای ایشان بحمسا که نام کعبه است زیرا که سنگهای او سیاه اند مایل بسفیدی و آن سخت میباشد فکان سائر العرب یقفون بعرفة پس بودند باقی عرب که وقوف میکردند بعرفه فلما جاء الاسلام امر الله تعالی نبیه پس هنگامی که آمد دین اسلام امر کرد خدای تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم ان یاتی عرفات که بیاید عرفات را فیقف بها پس وقوف کند در وی ثم یفیض منها پستر براند و سیر کند بشتابی از وی یفیض بضم یا از افاضت ریختن اشک و آب بکثرت و بیکبارگی روان شدن از عرفات فذلک قوله تعالی پس اینست معنی قول خدای تعالی ثم افیضوا من حیث افاض الناس پستر روان شوید و برانید از آنجا که روان میشوند و میرانند مردم این خطاب برای قریش است و لازم می آید از این امر مسلمانان را نیز متفق علیه وعن عباس بن مرداس صحابی است از مولفة القلوب اسلام آورده پیش از فتح باندک زمانی و نیکو شد اسلام وی و شریف بود در قوم خود و حاضر شد فتح را با یانصد کس از قوم خود و وی از جماعه ایست که حرام کرده بودند

الفصل [illegible] رضی الله عنها

مرا بر نفس خود در جاهلیت أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ روایت است از وی که پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
دَعَا لِأُمَّتِهِ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ بِالْمَغْفِرَةِ دعا کرد مر امت خود را در شبانگاه روز عرفه بآمرزیده شدن گناهان
مراد امتی است که حاضر شده اند بعرفات یا مطلق امت و اول ظاهر است فَأُجِيبَ إِنِّي
قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ مَا خَلَا الْمَظَالِمَ پس اجابت کرده شد و قبول کرده شد دعای آنحضرت باین طریق
که بدرستی که من بتحقیق آمرزیدم مر ایشانرا همه گناهان را جز مظالم که مراد بآن حقوق عباد است جمع
مظلمه بکسر لام و فتح آن و بعضی فتح را منکر اند و بعضی ضم را نیز تجویز کرده اند و مظالم عامتر است که
در مال باشد یا در عرض فَإِنِّي آخِذٌ لِلْمَظْلُومِ مِنْهُ پس بدرستی که من گیرنده ام البته از برای مظلوم حق
او را از ظالم و این قسم از گناهان را نمی بخشم و آخذ بلفظ متکلم نیز روایت است قَالَ أَيْ رَبِّ
إِنْ شِئْتَ أَعْطَيْتَ الْمَظْلُومَ مِنَ الْجَنَّةِ گفت آنحضرت ای پروردگار من اگر میخواهی میدهی
مر مظلوم را از نعیم بهشت یعنی در بدل حق وی که ظالم گرفته است وَغَفَرْتَ لِلظَّالِمِ و می آمرزی
مر ظالم را فَلَمْ يُجَبْ عَشِيَّتَهُ پس اجابت کرده نشد آنحضرت و قبول کرده نشد دعای وی در
شبانگاه عرفه فَلَمَّا أَصْبَحَ بِالْمُزْدَلِفَةِ پس هنگامی که صبح کرد آنحضرت بمزدلفه أَعَادَ الدُّعَاءَ باز کرد دعا
فَأُجِيبَ إِلَى مَا سَأَلَ پس اجابت کرده شد آنحضرت بسوی چیزی که سوال کرد و قبول افتاد دعای
آنحضرت در آمرزیده شدن تمامه گناهان اگرچه مظالم باشند قَالَ فَضَحِكَ رَسُولُ اللّٰهِ گفت راوی
پس خنده کرد پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ قَالَ تَبَسَّمَ یا گفت راوی بجای ضحک تبسم فَقَالَ لَهُ
أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ پس گفتند مر آنحضرت را ابو بکر و عمر رضی اللّٰه عنهما بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي إِنَّ هٰذِهِ لَسَاعَةٌ مَا كُنْتَ
تَضْحَكُ فِيهَا پدر و مادر ما فدای تو باد بدرستی که این ساعتی است که نبودی تو که خنده میکردی در وی
یعنی شان و مقتضای حال این ساعت نیست که خنده کنی یا مراد مثل این ساعت است این تاویل از برای
آن میکنیم که ابو بکر و عمر آنحضرت را پیش ازین در مزدلفه هرگز ندیده بودند تا بگویند نبودی تو که خنده
میکردی درین ساعت فَمَا الَّذِي أَضْحَكَكَ أَضْحَكَ اللّٰهُ سِنَّكَ پس چه چیز خندانید ترا اهمیت بخنداند
خدای تعالی دندان ترا کنایت است از شادی و خوشحالی قَالَ گفت آنحضرت إِنَّ عَدُوَّ اللّٰهِ
إِبْلِيسَ لَمَّا عَلِمَ أَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدِ اسْتَجَابَ دُعَائِي وَغَفَرَ لِأُمَّتِي بدرستی که دشمن خدا که ابلیس است
هنگامی که دانست که خدای تعالی بتحقیق قبول کرد دعای مرا و بیامرزید مر امت مرا أَخَذَ التُّرَابَ
فَجَعَلَ يَحْثُوهُ عَلَى رَأْسِهِ گرفت خاک را پس گشت که می انداخت بهر دو دست خاک را بر سر خود وَيَدْعُو
بِالْوَيْلِ وَالثُّبُورِ و دعا میکند بویل و ثبور و هلاک و میگوید یا ویلاه و یا ثبوراه و ویل بمعنی وای سختی

و ثبور بمعنی هلاک و در قاموس گفته که ویل بمعنی فضیحت و گفته اند که ویل نام وادی است در دوزخ
فَأَضْحَكَنِي مَا رَأَيْتُ مِنْ جَزَعِهِ پس در خنده آورد مرا چیزی که من دیدم از بی صبری و ناله و فریاد او رواه
ابن ماجه وَرَوَى الْبَيْهَقِيُّ فِي كِتَابِ الْبَعْثِ وَالنُّشُورِ نَحْوَهُ بدانکه ازین حدیث معلوم میگردد که حج
مکفر مظالم نیز میشود و طبرانی گفته که این محمول است بر ظالمی که توبه کرده و عاجز آمده از
وفای حقوق و بیهقی گفته مر این حدیث را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و الا پس قول
حق سبحانه و تعالی وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ کافی است و ظلم داخل است در ما دون شرک
و در مواهب لدنیه میگوید که ترمذی گفته است آنچه در صحیح آمده است که کسی که حج گزارد و رفث
نکند و فسق نورزد بیرون آید از گناهان همچو روزی که زائیده است او را مادر او مخصوص است
بمعاصی متعلقه بحقوق اللّٰه نه حقوق العباد و در حقوق اللّٰه نیز ساقط نمیگردد نفس حقوق
پس کسی که بر ذمه او از نماز یا کفارت است و مانند آن از حقوق اللّٰه نیز ساقط نمیگردد
زیرا که آن حقوق است نه ذنوب و ذنب نیست مگر تاخیر وی پس نفس تاخیر وی ساقط میگردد
بحج نه آن حقوق بانفسها پس حج مبرور ساقط میگرداند اثم مخالفت را نه حقوق را ابن تیمیه که
از مشاهیر علمای محدثین است گفته کسی که اعتقاد کند که حج ساقط میگرداند چیزی را که واجب است
بروی از حقوق خدا همچو نماز که بر ذمه اوست مثلا توبه داده شود او را ازین قول و اگر توبه نکند
قتل کرده شود و ساقط نمیگردد حق آدمی بحج اجماعا انتهی و درین کلام از تشدید و تضییق چیزی است
که مخفی نیست مشهور آنست که حقوق اللّٰه مغفور است بحج و در حقوق عباد خلاف است و جمهور برانند
که مغفور نیست و ظاهر احادیث بر عموم است واللّٰه اعلم بَابُ الدَّفْعِ مِنْ عَرَفَةَ وَالْمُزْدَلِفَةِ
باب در بیان برگشتن و بیرون آمدن و شتاب راندن از عرفه و مزدلفه ظاهر آنست که اگر بجای دفع
اندفاع گوید اولیست زیرا که دفع بمعنی برگردانیدن و بیرون آوردن است نه برگشتن و
بیرون آمدن و لیکن دفع اینجا بمعنی خروج و ذهاب است و تعبیر بدفع بجهت آن کردند که چون
ازدحام بود وقت برگشتن بعضی مردم را بعضی دفع میکردند یا مراد دفع نفس و مرکب است
و ذکر آن در احادیث فصول سابقه معلوم شد اینجا بیان کیفیت آن میکند الْفَصْلُ الْأَوَّلُ
عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ تابعی است مثل پدرش عَنْ أَبِيهِ قَالَ روایت میکند از پدر خود
که گفت سُئِلَ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ پرسیده شد اسامه بن زید را که چگونه بود
پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسِيرُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ حِينَ دَفَعَ بچه کیفیت سیر میکرد در حجة الوداع

هنگامی که برگشت از عرفات قال گفت اسامه کان یسیر العنق بود آنحضرت که سیر میکرد شتاب
عنق بفتحتین سیر سریع و بعضی گفته اند میان آهستگی و شتابی زیاده بر مشی و بعضی گفته اند
گام کشاده نهادن فاذا وجد فجوة نص پس چون می یافت فرجه تیز تر میرفت فی الصراح فجوه
بفتح فا و سکون جیم فرجه قوله تعالی فی قصة اصحاب الکهف وهم فی فجوة منه و نص بصاد مهمله
سیر شدید فوق عنق و فی الصراح نص نیک راندن نص ناقه میگویند وقتی که برانند بنهایت
آنچه در وست از سیر و اصل وی استقصا و رسیدن بنهایت چیزی است متفق علیه وعن
ابن عباس انه دفع مع النبی صلی الله علیه وسلم یوم عرفة روایت است از ابن عباس
رضی الله عنهما که وی دفع کرد و بیرون آمد همراه آنحضرت روز عرفه فسمع النبی صلی الله علیه وسلم
وراءه زجرا شدیدا و ضربا للابل پس شنید آنحضرت در پس خود منع سخت و زدن مر شتران که مردم
مبالغه میکردند در تیز راندن و شتاب رفتن و اضطراب مینمودند فاشار بسوطه الیهم وقال
پس اشارت کرد آنحضرت بتازیانه خود بسوی مردم و گفت ایها الناس علیکم بالسکینة ای
مردمان بر شما باد که آهستگی و آرام و وقار فان البر لیس بالایضاع زیرا که نیکی کردن و ثواب یافتن در
باب حج و جز آن نیست به تیز راندن و اضطراب نمودن و شتابی کردن بلکه باجتناب از محرمات و مکروهات
نمودن و از رفث و فسوق دور بودن رواه البخاری وعنه ان اسامة بن زید کان ردف
النبی صلی الله علیه وسلم من عرفة الی المزدلفة وهم از ابن عباس است که اسامه بن زید
بود سوار در پس آنحضرت در سوار شدن از عرفه بسوی مزدلفه ثم اردف الفضل من المزدلفة
الی منی سوار کرد آنحضرت در پس خود فضل بن عباس را در سواری که ابن اولاد عباس بود از مزدلفه
بسوی منی فکلاهما قال لم یزل النبی پس هر دو یعنی اسامه و فضل گفتند و روایت کردند که همیشه
بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یلبی حتی رمی جمرة العقبة تلبیه میکرد تا آنکه رمی میکرد در جمره عقبه در روز
نحر و بعد از رمی تلبیه تمام کرد و ذکر جمرة العقبه در حدیث سابق گذشت و در باب رمی الجمار نیز بیاید
متفق علیه وعن ابن عمر قال جمع النبی صلی الله علیه وسلم المغرب والعشاء بجمع
گفت ابن عمر جمع کرد آنحضرت نماز مغرب و عشا را و هر دو را در یک وقت که وقت عشاست و این را
بگذارد در مزدلفه و جمع نام مزدلفه است چنانکه گذشت کل واحدة منهما باقامة گذارد هر یکی
دو نماز را با اقامت یعنی هر یکی را تکبیر جدا آورد اگرچه اذان یکی بود چنانکه در فصل اول از باب حجة الوداع
گذشت ولم یسبح بینهما و نگذارد نماز نفل میان این دو نماز ولا علی اثر کل واحدة منهما

و نه در پی هر یکی از آنها یعنی نماز نفل اصلا نگذارد نه راتبه مغرب و نه عشا
رواه البخاری وعن عبد الله بن مسعود قال ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم
صلی صلوة الا لمیقاتها گفت ابن مسعود ندیدم من پیغمبر خدا که گزارده باشد هیچ نماز را مگر در وقت
الا صلوتین صلوة المغرب والعشاء بجمع مگر دو نماز را که نماز مغرب و عشا باشد در مزدلفه از جهت آنکه
که جمع میان صلوة که در سفر روایت میکنند بر آن وجهی که شافعیه فهمیده اند محل سخن است آنکه
جمع میان جمع میان ظهر و عصر را در روز عرفه نگفت از جهت شهرت امر اوست و صلی الفجر یومئذ
قبل میقاتها و گزارد نماز بامداد در روز مزدلفه پیش از وقت وی یعنی وقت معتاد وی که همیشه
میگزارد در تاریکی گزارد چنانکه مردم در شک و شبه بودند که وقت شده است یا نه و فجر طلوع کرده
یا نه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دریافت بنور وحی یا بمزید علمی که داشت و حدیثی دیگر
در صحیح بخاری هم از ابن مسعود آمده که مفسر این حدیث است و مصرح بآنکه بعد از طلوع فجر
گزارد نه پیش از وی و در بعضی روایات بخاری از ابن مسعود آمده است که وی گزارد نماز فجر را بمزدلفه
بعد از طلوع فجر و گفت که گزارد آنحضرت نماز فجر را درین ساعت و بعضی توهم کرده اند که پیش از
دخول وقت گزارد و این خطا است و مخالف است اجماع را متفق علیه وعن ابن عباس
قال انا ممن قدم النبی صلی الله علیه وسلم لیلة المزدلفة فی ضعفة اهله گفت ابن عباس من
از جمله کسانی بودم که پیش فرستاده بود آنحضرت شب مزدلفه در ضمن ضعیفان اهل و عیال خود از
نسا و اطفال چنانکه در احادیث بیاید و خود بعد از اسفار صبح پیش از طلوع آفتاب سوار شد
و سنت اینست و این جماعه را در شب فرستاد و فرمود که رمی جمرة العقبه نکنند مگر بعد از بر آمدن آفتاب
چنانکه هم در حدیث ابن عباس بیاید و قول امام ابی حنیفه رحمه الله همین است و در بعضی احادیث
مطلق آمده که بروید و رمی جمرة العقبه کنید نظر باین اطلاق امام شافعی و امام احمد رحمهما الله تجویز
رمی بعد از نصف لیل کرده اند پوشیده نماند که ظاهر نظر بقاعده مستمره شافعیه آنست که مطلق را
حمل بر مقید میکردند والله اعلم متفق علیه وعن الفضل بن عباس وکان ردیف
النبی صلی الله علیه وسلم روایت است از فضل و بود وی پس آنحضرت نشسته بر ناقه
انه قال فی عشیة عرفة وغداة جمع للناس حین دفعوا که آنحضرت گفت در شبانگاه عرفه و بامداد
مزدلفه مردم را هنگامی که تیز راندند و دفع و زجر و ضرب بسیار کردند علیکم بالسکینة
بر شما باد ای مردم که قرار و آرام کنید و شتابی و اضطراب نورزید و هو کاف ناقته

نسخه: وعن الفضل بن عباس

وحال انکه آنحضرت باز دارنده بود ناقه خود را از رفتن تیز کاف بتشدید فا از کف بمعنی
باز داشتن حتی دخل محسرا تا آنکه در آمد وادی محسر را بسین مکسوره مشدده وهو من منا
واین وادی محسر از مناست وبعضی میگویند از مزدلفه وتحقیق آنست که برزخ است میان هردو
چنانکه گذشت قال علیکم بحصی الخذف الذی یرمی به الجمرة گفت آنحضرت بر شما باد که بردارید سنگریزها
ازین وادی مانند سنگریزه خذف که رمی کرده شود بآن جمره وسابقا بیان حصی الخذف گذشت
ظاهر این حدیث آنست که از راه برداشتند وبعضی روایات آمده که از مزدلفه برداشته بودند واین
منقول است از ابن عمر وسعید بن جبیر واز هر موضعی که بردارند جایز است مگر آن حجرات که
بوی رمی کرده شده است که آنها را بر نباید داشت واگر از آنها نیز بردارند اصل جواز ثابت
ولیکن خلاف اولی وافضل است ونیز خلاف کرده اند که هفت سنگریزه بردارند که برای رمی جمار
جمرة العقبه امروز بکار خواهند برد یا هفتاد که هفت امروز خواهند انداخت وشصت وسه
برای روزهای دیگر وقال لم یزل رسول الله وگفت فضل بن عباس همیشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
یلبی میگفت تلبیه حتی رمی الجمرة وبعد از رمی جمرة العقبه از تلبیه باز ماند رواه مسلم وعن
جابر قال افاض النبی صلی الله علیه وسلم من جمع وعلیه السکینة افاضه کرد یعنی روان شد
آنحضرت از مزدلفه وحال آنکه بود بروی قرار وآرام وامرهم بالسکینة وامر کرد مردم را نیز بسکینه وسنگینی
واوضع فی وادی محسر ونیز راند در وادی محسر بیان این سابقا گذشت وامرهم ان یرموا بمثل حصی
الخذف وامر کرد مردم را که میکنند مانند سنگریزه خذف که مقدار نخود یا مقدار باقلی باشد چنانکه
گذشت وقال لعلی لا اراکم بعد عامی هذا وگفت آنحضرت باصحاب شاید که من نبینم شما را بعد ازین سال
یعنی پس بیاموزید احکام دین را واز بجهت این حج را حجة الوداع گویند که آنحضرت تعلیم کرد احکام
وو داع کرد یاران او مؤلف میگوید لم اجد هذا الحدیث فی الصحیحین نیافتم من این حدیث را در احادیث
صحیح بخاری وصحیح مسلم وذکر کردن صاحب مصابیح آنرا در فصل اول دلالت میکند بر وجود آن در صحیحین
الا فی جامع الترمذی لیکن در جامع ترمذی آنرا یافتم مع تقدیم وتاخیر با تقدیم بعضی الفاظ بر بعضی
وتاخیر بعضی از بعضی ومقتضای این آنست که در فصل ثانی ذکر کرده میشد

الفصل الثانی

عن محمد بن قیس بن مخرمة بفتح میم وسکون خای معجمه وفتح را ومیم تابعی ثقه است قال خطب رسول
الله صلی الله علیه وسلم فقال ان اهل الجاهلیة کانوا یدفعون من عرفة حین تکون الشمس
کانها عمائم الرجال فی وجوههم خطبه خواند آنحضرت پس گفت که اهل جاهلیت بودند که روان میشدند

از عرفه تا آنکه میشود آفتاب گویا که وی دستارهای مردان است در رویهای ایشان قبل
ان تغرب یعنی پیش از آنکه فرو رود آفتاب طیبی در بیان وجه تشبیه از قاضی نقل کرده که تشبیه
کرده است چیزی را که می افتد از نور آفتاب هنگامی که نزدیک میشود بافق بعمامه زیرا که نور آفتاب که
میدرخشد در روی مردمان مانند درخشیدن بیاض عمامه انتهی وبعضی گفته اند که گویا آفتاب هنگامی
غایب میگردد نصف گویا عمامه ایست بر سر کوه زیرا که شکل عمامه نصف کره است ومن المزدلفة
بعد ان تطلع الشمس حین تکون کانها عمائم الرجال وروان میشدند از مزدلفه بعد از طلوع
کردن آفتاب هنگامی که میشد آفتاب گویا که عمامه مردان است در روی ایشان وانا لا ندفع
من عرفة حتی تغرب الشمس وبدرستی که ما روان نمیشویم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب وندفع
من المزدلفة وروان میشویم از مزدلفه قبل ان تطلع الشمس پیش از آنکه طلوع کند آفتاب
هدینا مخالف لهدی عبدة الاوثان سیرت وروش ما مخالف است مر سیرت پرستندگان
بتان را والشرک ومخالف است سیرت شرک را یعنی اهل شرک را رواه البیهقی فی شعب الایمان
وقال فیه وگفته است بیهقی در وی خطبنا وساقه بنحوه وراند همه حدیث را وذکر کرده مانند
حدیثی که گذشت یعنی مختلف در بعضی الفاظ در اصل کتاب اینجا بیاض است واین عبارت را جزری
نوشته در تخریج ابن حجر اخرجه البیهقی من حدیث مسور بن مخرمة وعن ابن عباس قال قدمنا رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیلة المزدلفة پیش فرستاد ما را آنحضرت در شب مزدلفه اغیلمة بنی
عبد المطلب ما که کودکان عبد المطلب اولاد باشیم علی حمرات سوار بر خرکان فجعل یلطح افخاذنا پس گشت که
میزد آنحضرت بکف دست رانهای ما را بروجه تلطف در وداع پسرکان فی الصراح لطح بطا وحای
مهملتین بکف دست بر پشت زدن کسی را نرم نرم ویقول ومیگفت ابینی بضم همزه وفتح موحده
وسکون تحتانیه وکسر نون وفتح یای مشدده ای پسرکان من در تصحیح این لفظ سخن بسیار است در شرح
بیان کرده ایم لا ترموا الجمرة حتی تطلع الشمس رمی نکنید جمره را تا آنکه طلوع کند آفتاب ووقت
مستحب برای رمی نزد ما اینست تا وقت زوال وبعد از طلوع فجر نیز جایز است ولیکن اسائت
دارد ونزد شافعی واحمد در روایتی پیش از طلوع فجر هم روا است بلی سادت بشرطی که بعد از نصف
لیل باشد رواه ابو داود والنسائی وابن ماجه وعن عائشة قالت ارسل النبی صلی الله
علیه وسلم بام سلمة لیلة النحر گفت عائشه رضی الله عنها فرستاد آنحضرت ام سلمه را در
شب نحر فرمت الجمرة قبل الفجر پس رمی کرد جمره را پیش از فجر ثم مضت فافاضت پس گذشت ام سلمه

فی وجوههم ۱۲

پس طواف افاضه کرد و کان ذلک الیوم الذی یکون رسول الله صلی الله علیه وسلم عندها
و بود آنحضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود گویا این اشارت است بسبب استعجال وی
در رمی و افاضت والله اعلم و گفته اند که این رخصتی بود خاص بام سلمه و درین حدیث مقال است
و اساطین علم حدیث منکر اند آنرا رواه ابو داود و در فرستادن ام حبیبه و سوده نیز احادیث آمده
و ظاهر آنست که همه را فرستاده بودند وعن ابن عباس قال یلبی المقیم او المعتمر حتی یستلم الحجر
گفت تلبیه میکند مقیم یا معتمر تا آنکه استلام حجر میکند و شروع در طواف مینماید و کلمه او برای
شک راویست و مراد بمقیم کسی است که اقامت بمکه کرده است و عمره بجا می آرد پس مراد بمعتمر و
مقیم یکی می افتد مقصود آنست که در عمره قطع تلبیه باستلام حجر میکنند چنانکه در حج برمی جمره
العقبه مینمایند رواه ابو داود روایت کرده است این حدیث را ابو داود و بعضی مرفوعا بحضرت
صلی الله علیه وسلم و قال و گفته است و روی موقوفا علی ابن عباس و روایت کرده شده است
موقوف بر ابن عباس ولیکن این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود

الفصل الثالث

عن یعقوب بن عاصم بن عروة انه سمع الشرید روایت است از یعقوب بن عاصم بن عروة بن مسعود
ثقفی تابعی ثقه است که وی شنید شرید را بفتح شین معجمه و کسر را و سکون تحتانیه و دال مهمله در آخر
که از صحابه است و وی نیز ثقفی است بعضی گفته اند از حضر موت است یقول میگفت شرید
افضت مع رسول الله افاضه کردم از عرفات همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فما مست
قدماه الارض حتی اتی جمعا پس نسود پایهای آنحضرت زمین را تا آنکه آمد مزدلفه را مقصود آنست که در تمام
راه سوار رفت و پیاده راه نرفت نه آنکه اصلا فرود نیامد و الا در صحیح بخاری از حدیث اسامه آمده است
که در راه بجانب شعب رفت و بول کرد و وضو ساخت پس اسامه گفت الصلوة یا رسول الله فرمود نماز
در پیش است یعنی در مزدلفه است رواه ابو داود وعن ابن شهاب زهری از مشاهیر تابعین است
که گویند اوست قال اخبرنی سالم ان الحجاج بن یوسف گفت ابن شهاب خبر داد مرا سالم بن عبد الله
بن عمر که حجاج بن یوسف ثقفی ظالم مشهور در سالی که فرود آمد بمکه بجنگ عبد الله بن الزبیر از جانب
عبد الملک بن مروان و حج گزارد سأل عبد الله کیف نصنع فی الموقف یوم عرفة پرسید از عبد الله
بن عمر که چگونه کنیم نماز روز عرفه فقال سالم پس گفت سالم که پسر عبد الله بن عمر است بحجاج ان کنت ترید
السنة فهجر بالصلوة یوم عرفة اگر هستی تو که میخواهی سنت را پس تهجیر کن نماز در نیمروز یکبار ادا در روز عرفه
و هجر و هاجره سختی گرمی نیمروز و تهجیر و اهجار سیر کردن در نیم روز فقال عبد الله بن عمر صدق

پس گفت ابن عمر راست گفت سالم انهم کانوا یجمعون بین الظهر والعصر فی السنة بدرستی که ایشان
یعنی اصحاب آنحضرت بودند که جمع میکردند میان نماز پیشین و دیگر از جهت سنت و در روایتی آمده است
که گفت ابن عمر راست و درست نام کرده است او را مادر او سالم یعنی کلمه حق گفت نزد آن ظالم و سلامت ماند
از مداهنت در پیش انچنین ظالمی فقلت لسالم زهری میگوید که پس گفتم مر سالم را ابن عمر فعل صحابه نقل کرده افعل
ذلک رسول الله آیا کرد آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال سالم پس گفت سالم و هل یتبعون بذلک
الا سنته و آیا هست که پیروی میکردند در آن یعنی در تهجیر و گزاردن نماز در نیم روز مگر سنت پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم رواه البخاری

باب رمی الجمار

جمار در اصل بمعنی سنگهای خرد آید و جمار جمع نام سنگریزه
است که رمی کرده میشود و آن مواضع را که آنجا رمی میکنند جمرات گویند بجهة رمی جمار در آن یا بجهة آنکه محل
اجتماع حصار است و جمر بمعنی جمع می آید و بعضی میگویند که اجمار بمعنی اسراع است یعنی شتابی کردن و آمده است که
آدم علیه السلام رمی کرد ابلیس را همانجا پس بگریخت ابلیس از پیش وی بشتابی

الفصل الاول

عن جابر قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یرمی علی راحلته یوم النحر گفت دیدم من آنحضرت را که
رمی میکرد سواره بر شتر خود روز نحر و یقول لتاخذوا مناسککم و میگوید باید که بگیرید و بیاموزید مناسک
خود را و مناسک در اصل بمعنی عبادت است و اکثر اطلاق وی بر اعمال و عبادات حج است و درین کلام اشارت
بعذر سواری هم هست تا همه به بینند و دریابند فانی لا ادری لعلی لا احج بعد حجتی هذه زیرا که بدرستی که
من درنمی یابم شاید که حج نکنم بعد از حج من که اینست رواه مسلم و درین حدیث دلیل است بر
جواز رمی سواره و در هدایه گفته است که هر رمی که بعد از وی رمی است چنانکه در رمی جمرات دیگر
نیست جمرة العقبة افضل آنست که پیاده کنند زیرا که بعد از وی استادن است و دعا کردن و تضرع نمودن
وحالت مشی اقرب است بتضرع و بیان افضلیت مرویست از ابی یوسف رحمه الله حکایت کرده
شده است از ابراهیم جراح که گفت در آمدم بر ابی یوسف در مرض موت وی پس بگشاد چشم خود را
گفت رمی سواره فاضلتر است یا پیاده گفتم پیاده فاضلتر است گفت خطا کردی پس گفتم سواره
فاضلتر است گفت خطا کردی بعد از آن گفت هر رمی که بعد از وی استادن است پیاده
فاضلتر است و آنکه بعد از وی استادن نیست سواره فاضلتر است پس برخاستم از نزد وی
و تا در خانه نرسیده بودم که آواز موت وی برخاست پس تعجب کردم و حیران شدم از حرص وی
بر علم در مثل این حالت رحمة الله علیه و آنچه در احادیث صحیحه آمده آنست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم رمی جمره عقبه کرد در روز نحر سواره و در روزهای دیگر رمی کرده پیاده در کل وعنه قال رأیت

تهجیر

رسول الله صلی الله علیه وسلم رمی الجمرة بمثل حصی الخذف وهم از جابر است که گفت دیدم
آنحضرت را که رمی جمره کرد بمانند حصی خذف شرح این گذشت در باب حجة الوداع. رواه مسلم
وعنه قال رمی رسول الله صلی الله علیه وسلم الجمرة یوم النحر ضحی وهم از جابر است که رمی کرد
آنحضرت جمره را روز نحر وقت چاشت. واما بعد ذلک فاذا زالت الشمس واما بعد از نحر در
روز دیگر وقتی که برگشت آفتاب چنانکه بیاید. متفق علیه. وعن عبد الله بن مسعود انه انتهی
الی الجمرة الکبری روایت است از ابن مسعود که وی برسید بجمره کبری که در جانب مسجد خیف است
فجعل البیت عن یساره ومنی عن یمینه پس گردانید خانه کعبه را بجانب دست چپ خود
وگردانید منا را از جانب دست راست خود ورمی بسبع حصیات وانداخت بهفت سنگریزه
یکبر مع کل حصاة تکبیر میگفت با هر سنگریزه ثم قال پس گفت ابن مسعود هکذا رمی الذی انزلت
علیه سورة البقرة اینچنین رمی کرد آن کسی که فرود آورده شد بروی سورۀ بقره عبارت است از
ذات شریف حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم وتخصیص سورۀ بقره بجهة آنست که در وی
مناسک حج مذکور است یا مقصود انزال قرآن است وسورۀ بقره اطول وارفع سوار قرآنست
چنانکه در حدیث واقع شده است که لکل شیء سنام وسنام القرآن سورة البقرة. متفق
علیه. وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الاستجمار تو. بفتح مثناة وتشدید
واو بمعنی فرد وطاق ومراد باستجمار مسح کردن بجمار است در استنجا از غائط یعنی سنت
پاک کردن موضع استنجا آنست که به سه کلوخ وسنگ کنند وشرح این در کتاب الطهارة در باب
آداب الخلا گذشت وبعضی گفته اند که بخور مراد است که در مجمر میسوزند یعنی سه قطعه از عود مثلا
بجمر نهند یا بار بگردانند. ورمی الجمار تو. وانداختن سنگریزها در حج نیز طاق است که هفت
سنگریزه می اندازند ودر بعضی روایات رمی الجمار مذکور نیست ومراد باستجمار همین. والسعی
بین الصفا والمروة تو. وسعی کردن در میان صفا ومروه نیز هفت بار است. والطواف تو. وگشتن
گرد خانه کعبه نیز هفت است. واذا استجمر احدکم فلیستجمر بتو. وچون استجمار کند یکی از شما باید
که استجمار کند بطاق تکریر وتاکید است مر حکم سابق را بجهة اهتمام ومبالغه در رعایت تثلیث
رواه مسلم.

الفصل الثانی

عن قدامة بضم قاف وتخفیف دال بن عبد الله بن عمار
بفتح عین وتشدید میم صحابیست قدیم الاسلام قلیل الحدیث اقامت کرد بمکه وهجرت نکرد
قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یرمی الجمرة یوم النحر علی ناقة صهباء گفت دیدم آنحضرت

نسخه: النبی

را که رمی میکرد جمره را روز نحر بر شتر ماده سفید موی که سرهای مویهای وی سرخ بود. فی الصحاح اصهب
شتری که سفیدی مویهای وی با سرخی آمیخته بود یا بنوعی که بالای پشم وی سرخ بود ودرون وی سفید. لیس ضرب
ولا طرد نبود زدنی ونه راندنی یعنی مردم را از پیش میرانده باشند ومیزده باشند چنانکه پیش ملوک و
امرا میکنند. ولیس قیل الیک الیک ونبود گفتن یکسو شو ودور شو. قیل بمعنی قول است. رواه
الشافعی والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی. وعن عائشة عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال انما جعل رمی الجمار والسعی بین الصفا والمروة لاقامة ذکر الله فرمود آنحضرت مشروع کرده نشده است
انداختن سنگریزها ودویدن میان صفا ومروه مگر از برای یاد کردن خدا عز وجل چون افعال حج اکثر از آن
قبیل بود که عقل درنمی یابد اسرار آنرا وادراک نمیکند معنی عبادت در آن خصوصا سنگریزها بکیفیت مخصوص
انداختن واز اینجا تا آنجا دویدن که این امور تعبدی محض اند اشارت فرمود بآنکه تشریع این امور از برای
اقامت ذکر خدا و یاد کردن اوست تعالی در حد ذات شان یا آنچه مقارن آنهاست از ادعیه واذکار
اگرچه ظاهر نزد عقل نمی نماید با آنکه اگر عاقل تفکر کند در سعی ورمی مثلا متحیر میشود وفهم نمیکند از آن مگر
تعبد محض ومی یابد عقل خود را معزول ومضمحل ونمی بیند مگر امر شارع را ویاد نمی آرد ما سوای حق را واین
قسمی از فناست که اخص انواع ذکر حقیقی است واین باعتبار اصل است اما الآن تصور فعل آنحضرت
ووجود وقوف آنحضرت در آن اماکن ومواقف واتباع وموافقت وی صلی الله علیه وسلم ورسیدن
دامن ودست وپای بر آنجا که وی نهاده است لذت ونورانیت وذوق وحالت می بخشد و
اثرها وذوقها در باطن می آرد که زبان تعبیر از بیان آن عاجز است عرف ذلک من ذاق. نظم: ذوق این
می نشناسی بخدا تا نچشی. اللهم ارزقنا واذقنا. رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن
صحیح. وعنها قالت قلنا وهم از عائشه است رضی الله عنها که گفت گفتیم ما اهل بیت که
یا رسول الله الا نبنی لک بناء یظلک بمنی آیا نبرآریم برای تو بنائی وخانه که سایه کند ترا بمنا
قال لا گفت آنحضرت بنا نکنید در منا خانه منی مناخ من سبق منا جای فرود آمدن ونشستن
کسی است که پیشی کرده وپیشتر آنجا رسیده ومناخ در اصل لغت جای نشستن شتر است ومراد اینجا
منزل است یعنی جائی نیست که مخصوص بکسی باشد جای عبادت است اگر در آنجا بناها کنند تنگ گردد
جا بر بندگان خدا این توجیه شافعیه است ونزد ما وجه نهی آنست که زمین حرم وقف است برای
حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم فتح کرد مکه را ووقف گردانید زمین حرم را بر مالک نشود
والآن عرب با حجاج ساخته اند ومحلها بنا کرده اند وعمارتهای عالی بنا نموده اند که کسی را مجال نیست که در آن

نواند نشست حکایتی از حضرت شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی رحمة الله علیه یاد می آید که خادمان شان
جائی را بکرایه در منا گرفته متعین ساخته بودند چنانکه الآن عادت است قاضی صالح سندی که
مردی عالم وفاضل بود آنجا آمد ونشست خادمان بحضرت شیخ آمده گفتند که قاضی آمده از ما بزور آنجا را گرفته
نشسته اند فرمودند تعرض نکنید وبگذارید وچند طبق از فواکه وطعام مهیا ساخته نزد قاضی صالح فرستادند
وفرمودند بایشان عرض کنید که ملازمان خوب کردند که اینجا آمده نشستند جای شما است وغایت
آنچه مقتضای حسن خلق ومباسطت است کار فرمودند رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارِمِيُّ الفصل
الثَّالِثُ عَنْ نَافِعٍ قَالَ اِنَّ ابْنَ عُمَرَ كَانَ يَقِفُ عِنْدَ الْجَمْرَتَيْنِ الْاُوْلَيَيْنِ گفت نافع که ابن عمر بود که
می ایستاد نزد دو جمرهٔ اولی یعنی بعد از رمی فوقفا طویلا ایستادنی دراز یعنی بسیار می ایستاد یُكَبِّرُ اللّٰهَ تکبیر
میگفت خدا را وَيُسَبِّحُهُ وتسبیح میکرد وی تعالی را وَيَحْمَدُهُ وحمد میگفت او را ویحمد بتخفیف وتشدید هر دو روایت
است وَيَدْعُو اللّٰهَ ودعا میکرد خدا را بسیار ایستادن درین دو مقام ودعا کردن وتضرع نمودن مستحب وسنت است
وگفته اند که مقدار قرائت سورهٔ بقره می باید ایستادن وبعضی از غربای متعطش زلال رحمت چندان ایستاده اند
که پایهای ایشان آماسیده شده وبالله التوفیق وَلَا يَقِفُ عِنْدَ جَمْرَةِ الْعَقَبَةِ ونمی ایستاد بعد از رمی
نزد جمرهٔ عقبه نه در روز نحر ونه در ایام دیگر در باب یوم نحر بیاید که گفت ابن عمر همچنین دیده ام پیغمبر خدا را صلی
الله علیه وسلم وعقبه راه برآمدن کوه واین جمره در پایان کوه واقع شده است ووجه عدم وقوف نزد
این جمرهٔ عقبه وطول وقوف نزد دو جمرهٔ دیگر همانجا مذکور گردد ان شاء الله تعالی رَوَاهُ مَالِكٌ

بَابُ الْهَدْيِ

بفتح وسکون وبفتح وکسر وتشدید هر دو آمده اول لغت اهل حجاز ولغت
قرآن است وثانی لغت بنی تمیم وهر دو قرائت است وواحد هدیه وهدیة است ووی نام چیزی است که
فرستاده میشود از چهارپایان تا که ذبح کرده شود وگاهی بر مطلق ابل نیز اطلاق می یابد میگویند چند بدنة یعنی هدی
شتران ووجه تسمیه بهدی آنست که بنده هدیه میفرستد بجناب حق وتقرب میجوید نزد وی بدان و
هدی از ابل وبقر جایز است باتفاق ودر غنم خلاف است ونزد ما جایز است وجایز نیست در هدی ابا
مگر آنچه جایز است در ضحایا الفصل الاول عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ صَلّٰى رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الظُّهْرَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ گفت ابن عباس گزارد آنحضرت نماز پیشین را در وقتی که برآمد
بحج در ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است ثُمَّ دَعَا بِنَاقَتِهِ پستر خواند وطلبید ناقه خود را که میخواست
آنرا هدی گرداند فَاَشْعَرَهَا فِي صَفْحَةِ سَنَامِهَا الْاَيْمَنِ پس نیزه زد آن ناقه را در کرانهٔ راست کوهان وی
فی الصراح صفحه کرانهٔ هر چیز صفح انسان پهلوی وی وَسَلَتَ الدَّمَ عَنْهَا وبستر دو پاک کرد خون را از آن وَقَلَّدَهَا نَعْلَيْنِ

وآویخت در گردن ناقه دو نعل را فی الصراح تقلید چیزی در گردن ستور قربانی در آویختن بجهة علامت
هدی واین از عادت جاهلیت بود که میکردند تا معلوم گردد که هدی است وهیچکس نیازرد ودر اسلام نیز مقرر
داشتند از جهة صحت غرض ثُمَّ رَكِبَ رَاحِلَتَهُ بعد از آن سوار شد آنحضرت بر شتر سواری خود را که نام
قصواء بود فَلَمَّا اسْتَوَتْ بِهِ عَلَى الْبَيْدَاءِ اَهَلَّ بِالْحَجِّ پس هنگامی که برداشت ناقه آنحضرت را بر بیداء که نام
موضعی است تلبیه کرد بحج رَوَاهُ مُسْلِمٌ بدانکه اشعار پاره کردن یکجانب کوهان است تا آنکه روان شود از وی
خون مشتق از شعور است بمعنی علم تا بدانند که این هدی است ومتمیز گردد نزد اختلاط وشناخته شود
نزد گم شدن وباز آیند دزدان ازان ونخورند آنرا فقرا اگر هلاک گردد واتفاق دارند بر ترک اشعار در غنم بسبب
ضعف وی وموی نیز مستور میکرد ودر مویهای وی ودر غنم تقلید بس است واشعار سنت است نزد جمهور ائمه
وروایت کرده شده است از امام ابی حنیفه رحمه الله که مستحب است تقلید ومکروه است اشعار
زیرا که این مثله است وتعذیب حیوان است وآن حرام است وآنحضرت صلی الله علیه وسلم
اگر کرده بود از جهة آن کرده که مشرکان باز نمی آمدند از تعرض آن مگر باشعار ومردم بر وی این سخن را بسیار تجدید
وگفته اند که این مخالف احادیث صحیحه است که وارد شده اند در اشعار واین مثله نیست بلکه
در حکم فصد وحجامت وختان وداغ است که برای مصلحت میکنند ونیز تعرض مشرکین دران وقت
بغایت بعید بود از جهة قوت اسلام وشوکت دین وکثرت اصحاب بحیث لا یعد ولا یحصی
این کلام مشهور است میان قوم وگفته اند که کراهیت ابی حنیفه مر اشعار را از اهل زمان خود بود که
مبالغه میکردند در آن چنانکه خوف سرایت جراحت وفساد عضو بودی پس میگفت تقلید بس است
دران در احرام وحصول غرض وباشعار حاجت نیست نه آنکه اصل اشعار را مکروه می پنداشت
یا آنرا مکروه می پنداشت که اشعار کنند وتقلید نکنند ونیز در زمان وی مردم اشعار ترک داده
بودند وانها که میکردند بمبالغه میکردند واشعار علامت احرام نمانده بود پس مکروه پنداشت ازین
از جهة آن والله اعلم وتوربشتی در توجیه این سخن با ده تقریر وتحریر کرده ودر شرح آنرا نقل کرده
وبالله التوفیق وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا قَالَتْ اَهْدَى النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مَرَّةً اِلَى الْبَيْتِ غَنَمًا گفت عائشه صدیقه که هدی فرستاد آنحضرت یکباری بخانه کعبه گوسفند را
فَقَلَّدَهَا پس تقلید کرد آنرا واشعار نکرد مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ ذَبَحَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ عَائِشَةَ بَقَرَةً يَوْمَ النَّحْرِ گفت جابر که ذبح کرد آنحضرت از جانب عائشه و
از جهة وی گاوی را روز نحر وگفته اند که شاید که این باذن وی بود زیرا که تضحیه از غیر بی اذن وی روا نبود رَوَاهُ مُسْلِمٌ

وعن جابر قال نحر النبي صلى الله عليه وسلم عن نسائه بقرة في حجته وهم از جابر است
که گفت نحر کرد آنحضرت از جانب زنان خود گاوی در حج خود نحر اینجا بمعنی ذبح است زیرا که نحر که
بمعنی نیزه زدن است مخصوص شتر است ومشهور نزد ائمه آنست که گاو از هفت کس مجزی است نزد امام
مالک از اهل بیت تمام کفایت میکند واین حدیث صلاحیت احتجاج مالک دارد اگر زیاده از یکی کرده باشند
وعن عائشة قالت فتلت قلائد بدن النبي گفت عائشه رضي الله عنها تافتم من گردن بندهای شتران
پیغمبر را صلى الله عليه وسلم بيدي بدو دست خود بدن بضمتین وبضم وسکون جمع بدنه بفتحات ثم قلدها
پس تقلید کرد بدنها را وانداخت آنها را در گردن آنها واشعارکرد آنها را واهداها وفرستاد آنها را بمکه
یعنی همراه ابی بکر که در سال اول فرضیت حج امیر حاج کرده فرستاده بود فما حرم علیه شیء کان احل له پس
نشد بر آنحضرت چیزی که بود که حلال کرده شده بود مر او را یعنی جاری نشد احکام احرام عائشه این را برای
آن گفت که رسیده بود که ابن عباس میگوید که هر که هدی بمکه فرستد حرام میگردد بر وی آنچه حرام میشود بر
محرم تا برسد هدی بحرم ونحر کرده شود پس رد کرد بر ابن عباس این قول را متفق علیه وعنها قالت فتلت
قلائدها من عهن کان عندي وهم از عائشه است که گفت تافتم قلائد بدن آنحضرت را از صوفی که بود
عهن بکسر وسکون پشم یا پشم رنگین ثم بعث بها مع ابي پس فرستاد آنحضرت بدن را همراه پدر من
یعنی ابی بکر صدیق رضي الله عنه متفق علیه وعن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
رای رجلا یسوق بدنة آنحضرت دید مردی را که میراند شتری را فقال ارکبها پس گفت آنحضرت سوار شو او را
فقال انها بدنة پس گفت آن مرد که این بدنه است یعنی شتر هدی است چون سوار شوم فقال ارکبها ویلك
باز فرمود سوار شو او را وای بر تو من میفرمایم که سوار شو و تو عذر می‌آری في الثانية او الثالثة در کرت
دوم گفت آنحضرت این را یا در کرت سوم وآنچه ذکر کرده در حدیث معلوم میشود که در کرت سوم فرموده این
درین روایت است ودر روایت دیگر دوم بار آمده است وعلما اختلاف کرده اند که سوار شدن بر هدی
درست است یا نه قومی بر آنند که درست است اگر زیان نکند او را وجمعی میگویند اگر مضطر گردد
درست است والا نه وقول امام ابی حنیفه اینست وحال این رجل معلوم نیست که چه بود والله اعلم متفق
علیه وعن ابي الزبير نام وی محمد بن مسلم مکی است تابعی واسع العلم قال سمعت جابر بن عبد الله
سئل عن رکوب الهدي گفت شنیدم جابر را در حالتی که پرسیده شد جابر از سوار شدن بر هدی
فقال سمعت النبي پس گفت جابر شنیدم پیغمبر را صلى الله عليه وسلم یقول میگفت ارکبها
بالمعروف سوار شو او را باعتدال واندازه بی افراط وتجاوز از حد اعتدال اذا الجئت الیها این نیز وقتی

رواه مسلم ١٢

مضطر گردانیده شوی وضرورت افتد وتواند که این بیان بالمعروف باشد حتی تجد ظهرا
تا آنکه بیابی تو پشت را یعنی مرکب را که بر پشت او سوار شوی رواه مسلم وعن ابن عباس
قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم ستة عشر بدنة مع رجل گفت ابن عباس فرستاد
آنحضرت شانزده بدنه بمکه همراه مردی وگفته اند که نام آن مرد ناجیة بن جندب اسلمی است
وامره فیها وامیر وحاکم گردانید او را در آن بدنها که نگاهبانی آن بکند وخبر دار باشد
فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله کیف اصنع بما ابدع علي منها چگونه کنم وچه سازم
ببدنه که مانده شود وهلاک گردد ابداع باز آمدن شتر از سیر بجهت ماندگی یا بار گران ابدع بضم
همزه وسکون موحده وکسر دال التحقیق این عبارت بیانی دارد در زبان علم در شرح کرده شده است
حاصلش همین است که گفته شد قال گفت آنحضرت انحرها نحر کن او را ثم اصبغ نعلیها في
دمها پس رنگ کن هر دو نعل بدنه را که تقلید کرده شده است بدان در خون وی ثم اجعلها
علی صفحتها پس بگردان نعل را گویا هر دو نعل یکی اند ولهذا در حدیث دیگر که در فصل ثانی
بیاید نعل بلفظ مفرد ذکر کرده بر صفحه سنام بدنه تا بدانند راه گذریان که هدی است پس بخورند
از وی فقرا نه اغنیا که خوردن آن بر ایشان حرام است ولا تأکل منها انت ولا احد من اهل رفقتك
ومخور از آن بدنه تو ونخورد هیچ یکی از رفیقان تو که در سفر با تو همراه اند خواه فقرا باشند یا اغنیا وحکمت
در نهی ایشان از اکل هر چند فقیر باشند قطع طمع وخیانت ایشان است از آن ورفع تهمت تا یکی
بحیله بخورد وابداع را بهانه نسازد ورفقه بضم را وکسر نیز گفته اند وسکون فا جماعه رفیق را ودر بعضی نسخ
لفظ اهل نیست ولیکن ثبوت اوست در روایت واضافه بیانیه است وگفته اند که این در بدنه واجب
گردانیده است بر خود واز بدنه تطوع میتوان خورد اگر بگویند چون هیچکس نخورد وسباع میخورند
ودرین تضییع مال است جوابش آنکه عادت بر آنست که اهل بوادی می‌آیند در پس ایشان
ومیخورند ونفع میگیرند وگاهی قافله دیگر هم میرسد ومنتفع میگردد رواه مسلم وعن
جابر قال نحرنا مع رسول الله گفت جابر نحر کردیم ما با پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم عام الحديبية
البدنة عن سبعة والبقرة عن سبعة در سال حدیبیه که بعمره آمدند ومحصر شدند شتر را از
هفت کس وگاو را نیز از هفت کس و بدنه نزد شافعی مخصوص بشتر است ونزد حنفیه بقره را هم بدنه میگویند
واین حدیث بظاهر مؤید قول شافعی است که بدنه را با بقره مقابل نهاده ودر باب الجمعه نیز
همچنین آمده است غالب اینست لیکن ما میگوییم که اینجا بقرینه مقابله شتر مراد است واگر شامل

ابل و بقر و غنم است کذا قال اهل اللغة رواه مسلم وعن ابن عمر انه اتی علی رجل قد اناخ بدنته
ینحرها واز ابن عمر آمده که بدرستی که وی آمد بر مردی که نشانده است بدنه خود را در حالی که میکند نحر
آنرا قال گفت ابن عمر ابعثها قیاما مقیدة برانگیز آنرا در حالی که استاده است بسته
یعنی پای چپ سنة محمد لازم گیر سنت محمد را صلی الله علیه وسلم سنت در شتر نحر است و طریق نحر
اینست که پای چپ شتر بریسمان بربندد و در بالای سینه وی نیزه زند تا خون رود و سنت در
گاو و گوسفند ذبح است و در شتر نیز ذبح رواست ولیکن سنت نحر است بر وجه مذکور متفق علیه
وعن علی رضی الله عنه قال امرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اقوم علی بدنه گفت امیر المؤمنین
علی امر کرد مرا آنحضرت که بایستم بر بدنهای وی خبردار باشم از کار و بار آن وان اتصدق بلحمها
و امر کرد که تصدق کنم بگوشت آن وجلودها و پوستهای آن واجلتها وجلهای آن وان لا اعطی
الجزار منها وامر کرد که ندهم شترکشنده را یعنی اجرت او را از آن قال گفت آنحضرت نحن
نعطیه من عندنا ما میدهیم جزار را از پیش خود متفق علیه وعن جابر قال کنا لا ناکل من
لحوم بدننا فوق ثلاث گفت جابر بودیم ما که نمیخوردیم از گوشتهای قربانیهای خود بالای سه روز
یعنی در سه روز بخش میکردیم و میخوردیم و بمردم میدادیم زیاده بر سه روز جایز نبود نگاهداشتن آن
فرخص لنا رسول الله پس رخصت کرد مارا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال کلوا و تزودوا
پس گفت بخورید و توشه سازید یعنی زیاده بر سه روز فاکلنا و تزودنا پس خوردیم و توشه
کردیم چون احتیاج مردم در ابتدای امر بسیار بود حکم کرده بودند که تصدق کنند و توشه نسازند
و زیاده بر سه روز نگاه ندارند بعد از آنکه احتیاج برطرف شد قربانی کردن همه کس را میسر شد
رخصت کردند که اگر زیاده بر سه روز نگاه دارند باکی نیست چنانکه در حدیث سلمة بن الاکوع بیاید
متفق علیه وضابطه در خوردن ذبایح اینست که از اضحیه و دم تمتع و قران بخورد و از دم جنایات
نخورد

الفصل الثانی

عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم اهدی
عام الحدیبیة فی هدایا رسول الله صلی الله علیه وسلم جملا کان لابی جهل روایت است
از ابن عباس رضی الله عنهما که آنحضرت فرستاد در سال حدیبیه که محصر شد و نگذاشتند او را
قریش که بمکه در آید و عمره برآرد در هدایای خود شتری را که مر ابو جهل را بود در روز بدر بغنیمت بدست آمده بود
فی رأسه برة من فضة وفی روایة من ذهب در سر آن شتر یعنی در بینی وی حلقه بود از
نقره برة بضم با و فتح رای مخففه حلقه که در سر بینی شتر یا در لحمه بینی وی اندازند کذا فی القاموس

بغیظ بذلک

یغیظ بذلک المشرکین در خشم می انداخت و غمگین می ساخت بسبب آن مشرکان را تا ببینند
آنرا در دست مسلمانان افتاده و ذبح گشته ازینجا معلوم میشود که غمگین گردانیدن کفار و در غم
و غصه انداختن ایشان را مستحسن و مستحب است قوله تعالی لیغیظ بهم الکفار رواه ابو داود وعن
ناجیة الخزاعی صحابی است نام وی ذکوان بود آنحضرت ناجیه نام کرده و بهدایای خود در ابو حج (?)
بمکه فرستاده بود چنانکه در فصل اول گذشت و ما ناکه تسمیه او بناجیه از جهت نجات او بود از
قریش قال قلت گفت ناجیه گفتم من یا رسول الله کیف اصنع بما عطب من البدن چگونه کنم
معامله بچیزیکه بهلاک و مانده گردد از بدن قال انحرها ثم اغمس نعلها فی دمها گفت آنحضرت نحر
کن آنرا پس غوطه ده نعل او را که قلاده اوست ثم خل بین الناس و بینها پس سر ده و بگذار
و مانع مشو میان مردم و میان آن بدنه فیاکلونها پس میخورند مردم آنرا یعنی فقرا غیر جماعه که رفیقان اند
چنانکه گذشت رواه مالک والترمذی وابن ماجه ورواه ابو داود والدارمی عن ناجیة الاسلمی
ظاهر آنست که اختلاف در نسبت است و ذات یکیست زیرا که ناجیه در صحابه یکیست در کتب
او را اسلمی گفته اند و مؤلف خزاعی گفته وعن عبد الله بن قرط بضم قاف و سکون را و در آخر
طای مهمله صحابی است نام او شیطان بود آنحضرت عبد الله نام نهاده عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال ان اعظم الایام عند الله یوم النحر گفت آنحضرت بدرستی که بزرگترین روزها نزد خدا روز نحر است
ثم یوم القر بفتح قاف و تشدید را قال ثور گفت ثور که راوی حدیث است وهو الیوم الثانی
ویوم القر روز دوم از روز نحر است نامیده شده بدان از جهة قرار گرفتن مردم و سکونت
ورزیدن ایشان در منا بعد از تعب شدید در ادای مناسک و مراد آنست که از جمله اعظم ایام روز نحر است
والا در حدیث آمده است که افضل ایام روز عرفه است پس افضل ایام عشره ذی الحجه است
و روز نحر از جمله آن ایام است و در روز جمعه نیز آمده است که افضل ایام است و مردم اختلاف کرده اند
در عرفه و جمعه و بعضی گفته اند که افضل ایام هفته جمعه است و افضل ایام سال روز عرفه والله اعلم
قال گفت عبد الله بن قرط وقرب لرسول الله صلی الله علیه وسلم بدنات خمس او ست
و نزدیک گردانیده شد از برای نحر برای آنحضرت بدنهای پنج یا شش فطفقن یزدلفن
الیه بایتهن یبدأ پس در ایستادند بدنها که نزدیک میشدند بسوی آنحضرت تا بکدام از ایشان
آغاز کند در نحر قال فلما وجبت جنوبها پس هنگامی که ساقط شد و افتاد بر زمین پهلوهای بدنها
یعنی سرد شدند و افتادند قال گفت راوی فتکلم بکلمة خفیة پس تکلم کرد آنحضرت بکلمه پنهان

یعنی آهسته گفت لَمْ اَفْهَمْهَا که نفهمیدم من آن کلمه را فَقُلْتُ مَا قَالَ گفت راوی پس گفتم من یعنی
پرسیدم از کسی که در پهلوی آنحضرت بود و در بعضی نسخ فَسَأَلْتُ الَّذِي يَلِيهِ یعنی پرسیدم
من کسی را که پیوسته بود با آنحضرت که چه گفت آنحضرت قَالَ قَالَ گفت آنکس که گفت آنحضرت
مَنْ شَاءَ اقْتَطَعَ هر که خواهد ببرد از ین شتران برای خود قطع رَوَاهُ اَبُوْ دَاوُدَ و از ینجا استدلال کرده اند بعضی
علما جواز نهب و غارت در نثار بعد از اذن مالک وَذُكِرَ حَدِيثَا ابْنِ عَبَّاسٍ وَجَابِرٍ فِي بَابِ الْاُضْحِيَةِ
و ذکر کرده شد دو حدیث از ابن عباس و جابر رضی الله عنهم که در مصابیح درین باب مذکور اند در باب اضحیه

اَلْفَصْلُ الثَّالِثُ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْاَكْوَعِ صحابی مشهور است از شجاعان و تیر اندازان نامی
و پیاده با سواران جنگ میکرد و سبقت مینمود قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ ضَحَّى مِنْكُمْ
فَلَا يُصْبِحَنَّ بَعْدَ ثَالِثَةٍ گفت سلمه رضی الله عنه گفت آنحضرت کسی که قربانی کند از شما پس
باید که صبح نکند آنکس بعد از شب سیوم وَفِي بَيْتِهِ مِنْهُ شَيْءٌ و حال آنکه باشد در خانه وی از آن چیزی
فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الْمُقْبِلُ قَالُوا پس هنگامی که شد سال آینده گفتند يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ نَفْعَلُ كَمَا فَعَلْنَا
الْعَامَ الْمَاضِيَ بکنیم چنانکه کردیم در سال گذشته یعنی نگاه نداریم گوشت اضحیه را بعد از سه روز قَالَ
گفت آنحضرت كُلُوْا وَاَطْعِمُوْا وَادَّخِرُوْا بخورید و بخورانید و ذخیره کنید فَاِنَّ ذٰلِكَ الْعَامَ كَانَ بِالنَّاسِ
جَهْدٌ زیرا که بدرستی که در آن سال بود بمردم مشقت و رنج یعنی فقر و احتیاج فَاَرَدْتُ اَنْ تُعِيْنُوْا فِيْهِمْ
پس خواستم من بنهی از ادخار که اعانت کنید مردم را و بخورانید چون اهمال احتیاج بر طرف شد نهی نیز بر طرف
شد اگر نهید رخصت است مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ نُبَيْشَةَ بضم نون و فتح موحده و سکون تحتانیه
و شین معجمه صحابی است او را نبیشة الخیر میگویند قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّا كُنَّا
نَهَيْنَاكُمْ عَنْ لُحُوْمِهَا اَنْ تَاْكُلُوْا فَوْقَ ثَلَاثٍ گفت آنحضرت بدرستی که ما بودیم که نهی میکردیم شما را
از گوشتهای قربانیها که بخورید آنرا بالای سه روز زیاده بر آن لِكَيْ تَسَعَكُمْ برای آنکه گنجایش کند شما را
و فراخی شود میان شما و بهمه کس برسد جَاءَ اللّٰهُ بِالسَّعَةِ آورد خدا تعالی فراخی و گنجایش را فَكُلُوْا وَادَّخِرُوْا
پس بخورید و ذخیره کنید وَاتَّجِرُوْا بهمزه یعنی طلب کنید بوی اجر و ثواب را نه از تجارت وَاِلَّا بشاید
مینمود و تجارت در گوشت قربانی درست نبود یعنی تصدق کنید و بخورانید مردم را و شاید که
در خوردن نیز اجری و ثوابی باشد که ایام ضیافة الله است چنانکه فرمود اَلَا وَاِنَّ هٰذِهِ الْاَيَّامَ اَيَّامُ
اَكْلٍ وَشُرْبٍ ..... دانا و آگاه باشید بدرستی که این روزها یعنی روزهای منا و روزهای قربانی
روز خوردن و آشامیدن است چون سال تمام ریاضت کشیدید و محنت دیدید درین چند روز کوچ

کرده مغفور شد

گردید و مغفور شدید بخورید و بنوشید در وی و آسایش ببینید اما با وجود آن خدا را یاد دارید
و از ذکر غافل نباشید چنانکه فرمود وَذِكْرِ اللّٰهِ و این روزهای ذکر خدا است رَوَاهُ اَبُوْ دَاوُدَ

بَابُ الْحَلْقِ حلق ستردن موی اتفاق دارند بر آنکه حلق افضل است از قصر حاج را و معتمر را
مگر زنان را که حلق حرام است بر ایشان و جه افضلیت آنست که مقصر باقی دارنده است زینت را بر نفس خود
از موی حاج و معتمر مامور اند بترک زینت بتذلل و انکسار و ادنی قصر آنست که بگیرد از موی سر خود
مقدار سر انگشت و کفایت میکند در حلق ربع رأس و حلق تمام سر اقرب است بسنت چنانکه در مسح
و ثابت نشده است حلق از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غیر حج و عمره و در حلق سایر شعور
بدن کلام است مذکور در موضع خود و نیست کلام در اصل جواز و لیکن اولی ترک آنست

اَلْفَصْلُ الْاَوَّلُ عَنِ ابْنِ عُمَرَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَلَقَ رَأْسَهُ فِي
حَجَّةِ الْوَدَاعِ آنحضرت حلق کرد سر مبارک خود را در حجة الوداع وَاُنَاسٌ مِنْ اَصْحَابِهِ و حلق کردند جماعه
از اصحاب وی نیز از جهة دریافت متابعت و فضیلت حلق که بیان کرد آنحضرت از دعای
محلقین را چند بار وَقَصَّرَ بَعْضُهُمْ و تقصیر کردند بعضی از اصحاب از جهة اخذ برخصت بعد
از دعای آنحضرت مقصران را نیز در مره اخیر بالتماس ایشان چنانکه در حدیث بیاید بدانکه
در مواهب لدنیه میگوید که درین باب در حدیث آینده اشکال است و آن اینست که دریافته میشود
تقصیر رأس شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم که خبر داده است بآن معویه در حج بود یا در عمره
صحیح نیست حمل بر اول زیرا که حلق یا تقصیر از حاج در منا می باشد نه نزد مروه و نیز ثابت شده است
حلق رأس از آنحضرت در حج پس متعین است که در عمره باشد لیکن در کدام عمره از عمرهای آنحضرت
جایز نیست که در عمره حدیبیه باشد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آنروز حلق کرده در منا
مگر آنکس مروه کجا باشد و معاویه در آن وقت اسلام نیاورده بود و صحیح نیست که در عمره قضا باشد
زیرا که بتحقیق ثابت شده از اهل علم سیر که معاویه اسلام آورد اگرچه نقل میکنند از خودش که گفت من
در عمره قضا اسلام آوردم و در نقل سستی و ضعفی است یا حمل کرده شود بر عمره جعرانه و آن
در ذی القعده بود از عام الفتح و این هم صحیح نیست زیرا که در بعضی الفاظ صحیح آمده است که
آن در حج حضرت بود نه در عمره و در روایت نسائی باسناد صحیح آمده که آن در ایام عشر بود
این عبارت مواهب لدنیه است پس متعین شد حمل بر همین عمره حجة الوداع و بتحقیق ثابت
شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وی از احرام بر آمده و گشتی یا حلق وی بود چنانکه نقل

کذشت وکفته اند که صحابه منکر شدند این قول را از معاویه و تغلیط کردند اورا چنانکه انکار
کردند بر ابن عمر در قول وی که یکعمره حضرت در رجب بود وکفت عائشه که عمره نبود که ابن عمر
همراه انحضرت نبود کویا سهو کرد وخطا کرد وشیخ توربشتی میکوید که وجه آنست که نسیان
کرد معاویه این در حجة الوداع بود و مستبعد نیست حمل نسیان در حق شخصی که بازده ساله است اورا شواغل و مناز
کرده دهور و اعصار در سمع و بصر او فرو بردن وی تجاوز کرده از هشتاد سال و زندکانی کرده معاویه بعد از
حجة الوداع پنجاه سال انتهی پس بنابر تقدیر حمل باید کرد این حکایت را در عمره جعرانه و ذکر
حج و ایام عشر که در روایات آمده سهو باشد و از مقام باز دارد والله اعلم متفق علیه

وعن ابن عباس قال قال لي معاوية اني قصرت من رأس النبي صلى الله عليه وسلم عند المروة بمشقص
کفت ابن عباس رضی الله عنهما کفت مرا معاویه که قصر کرده ام موی از سر انحضرت نزد مروه بمشقص
بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح قاف پیکان عریض یا طویل یا تیر که این پیکان در وست و بعضی کفته اند که
نام جلم است بفتح جیم ولام مقراضی که بوی موی و پشم کوسفند و شتر را ببرند و اینمعنی انسب و اظهر است
متفق علیه

وعن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في حجة الوداع روایت
از ابن عمر که انحضرت کفت در حجة الوداع در وقت برامدن از احرام اللهم ارحم المحلقين خداوندا
رحمت کن موی سر ستردکان را قالوا والمقصرين کفتند صحابه کوتاه کنندکان موی را نیز دعا بکن
یا رسول الله قال اللهم ارحم المحلقين باز دعا کرد انحضرت محلقان را وکفت خداوندا رحمت کن محلقین را
قالوا والمقصرين یا رسول الله باز صحابه التماس دعا برای مقصرین نیز کردند و در مرتبه سیوم قال کفت
انحضرت والمقصرين مقصران را هم رحمت کن درین روایت دو بار تخصیص محلقین کرده در بار سیوم مقصران را
جمع کرد با ایشان و در روایتی دیکر سه بار کفت چهارم بار کفت والمقصرين متفق علیه از حدیث
معلوم شد که این دعا مر محلقین را و التماس صحابه دعا مر مقصرین را در حجة الوداع بود و این دو احتمال دارد
که در عمره بود صحابه را ببرامدن از احرام امر کرد یا در روز نحر بود که از احرام حج برامدند و بعضی کفته
اند که در حدیبیه بود که بعلت احصار از احرام برامد و حلق کرد و صحابه را نیز فرمود بحلق ایشان در
امتثال این امر توقف کردند چنانکه در باب الاحصار بیاید والله اعلم

وعن يحيى بن الحصين بضم حاء مهمله تابعی ثقه صدوق است عن جدته روایت میکند از جده خود که صحابیه است و کنیت وی ام
الحصین است انها سمعت النبي که جده وی شنید پیغمبر را صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع دعا
للمحلقين ثلثا وللمقصرين مرة واحدة که دعا کرد انحضرت مر محلقین را سه بار و مر مقصرین را یکبار

اوو حال آنکه

درین حدیث اشکال است که در شرح بیان کرده شده است

ظاهر حدیث آنست که سه بار کفت اللهم ارحم المحلقين چهارم بار کفت والمقصرين و احتمال دارد
که دو بار کفته باشد و ثالث دعای محلقین در قول او والمقصرين که مفید اشتراک انهاست با مقصرین
فافهم و چه عجب است موقع لفظ والمقصرين درین مقام که بجهة تقصیر خود در امتثال امر محروم شدند از دعا
انحضرت صلى الله عليه وسلم رواه مسلم

وعن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى منى فاتى الجمرة فرماها روایت است از انس که انحضرت آمد بمنا پس آمد جمرة العقبه
را پس رمی کرد آنرا و این در روز نحر است که از مزدلفه آمد چنانکه کذشت ثم اتى منزله بمنى ونحر
نسکه پس آمد در منزل خود که بمنا داشت و نحر کرد قربانی خود را ثم دعا بالحلاق بستره طلبید سر تراش را
که نام وی معمر بن عبد الله است قرشی عدوی قدیم الاسلام و در روایت امام احمد آمده است که
چون معمر آمد و استره در دست کرفته بر سر انحضرت ایستاد انحضرت کفت یا معمر متمکن کردانید ترا پیغمبر خدا
بر دو نرمه کوش خود و در دست تو استره است یعنی هشیار باش و قدر این نعمت بدان
معمر کفت والله یا رسول الله بدرستی که این از نعمتهای خدا است و منت اوست بر من انحضرت
صلى الله عليه وسلم کفت آری همچنین است وناول الحالق شقه الايمن وداد سر تراش را جانب
راست خود و ظاهر این حدیث آنست که معتبر ابتدا بیمین محلوق است و بعضی یمین حالق اعتبار کنند
فحلقه پس حلق کرد جانب راست انحضرت را ثم دعا ابا طلحة الانصاري فاعطاه
اياه پس خواند انحضرت ابو طلحه انصاری را که از مشاهیر صحابه است و اوست که لحد شریف
را حفر کرده و زوج ام سلیم است که مادر انس بن مالک است و از ینجهة در بعضی روایات
آمده که بام سلیم داد ثم ناول الشق الايسر فقال احلق پس داد بحلاق جانب چپ
خود را پس کفت بتراش فحلقه پس تراشید فاعطاه ابا طلحة پس داد موی را بابی طلحه فقال
اقسمه بين الناس پس کفت قسمت کن این را میان مردم بهر یک یکتار موی و دو تار موی نصیب
وکویا شاعر باین قصه اشارت کرده است نظم مرا از زلف تو مویی بسند است فضولی
میکنم بویی بسند است و همچنین ناخنان نیز تقلیم کرد و بر حاضران قسمت فرمود و این برکات
در میان امت الی یومنا هذا باقی ماند که باعث تذکره و یادداشتی بود از اجزای وجود شریف
انحضرت صلی الله علیه وسلم کویا بویی بسند است که کفته است اینمعنی مراد است
متفق علیه

وعن عائشة قالت كنت اطيب رسول الله کفت عائشه رضی الله عنها
بودم من که طیب میکردم روز نحرش از انکه طواف کند بخانه کعبه بعد از حلق

ولبس ثیاب بطیب فیه مسک بخوشبوئی که دروی مشک میبود و گفته اند که افضل و اولی
در طیب احرام مشک و گلاب است که بوی دارد و رنگ ندارد و بروز نحر از احرام میبرایند
همه چیز حلال میشود مگر زن و بعد از طواف نسا نیز حلال میشود متفق علیه وعن ابن عمر ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم افاض یوم النحر ثم رجع فصلی الظهر بمنا. روایت است از ابن عمر رضی الله
عنهما که آنحضرت آمد روز نحر بمکه و طواف کرد و بعد باز گشت بمنا پس گذارد ظهر را بمنا رواه مسلم
و در حدیث جابر و عائشه آمده که گذارد ظهر را بمکه درین دو حدیث تعارض است سخن در ترجیح یکی بر دیگر است
و حدیث جابر و عائشه از افراد مسلم است و حدیث ابن عمر در صحیحین است متفق علیه اگرچه اینجا
از مسلم آورده الفصل الثانی عن علی و عائشة رضی الله عنهما قالا نهی رسول الله گفتند
نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان تحلق المرأة رأسها از حلق کردن زن سر خود را رواه الترمذی
وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی النساء الحلق نیست بر زنان حلق و چون این
عبارت محتمل جواز حلق بود دفع این توهم کرد بقول خود انما علی النساء التقصیر نیست بر زنان مگر تقصیر
رواه ابو داود والدارمی وهذا الباب خال عن الفصل الثالث باب در لواحق و متمات
ما سبق الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
وقف فی حجة الوداع بمنا للناس یسألونه آنحضرت توقف کرد و استاد در جائی در حجة
الوداع بمنا برای خاطر مردم که سوال میکردند و استفسار تعلیم احکام و استکشاف ابهام مینمودند
فجاءه رجل فقال لم اشعر فحلقت قبل ان اذبح پس آمد آنحضرت را مردی پس گفت این مرد
آگاه نشدم پس حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم و حال آنکه حلق بعد از ذبح باید کرد فقال اذبح
ولا حرج پس گفت آنحضرت ذبح کن هیچ تنگی نیست و باکی نیست فجاءه آخر فقال لم اشعر
فنحرت قبل ان ارمی پس آمد آنحضرت را مردی دیگر پس گفت آگاه نشدم پس نحر کردم پیش از آنکه
رمی کنم فقال ارم ولا حرج پس گفت آنحضرت بینداز و نیست هیچ حرج فما سئل النبی صلعم عن شیء
قدم ولا اخر الا قال افعل ولا حرج پس پرسیده نشد آنحضرت در هیچ چیز که تقدیم کرده شده یا
چیزی که تاخیر کرده شد مگر آنکه گفت بکن هیچ باک نیست متفق علیه وفی روایة لمسلم و در روایت
مسلم را اینچنین آمده که اتاه رجل فقال حلقت قبل ان ارمی آمد آنحضرت را مردی پس گفت
حلق کردم من پیش از آنکه رمی کنم قال ارم ولا حرج گفت آنحضرت رمی کن هیچ باکی نیست واتاه
آخر فقال افضت الی البیت قبل ان ارمی قال ارم ولا حرج تقدیم و تاخیر درین صورت نیست

واسطه

واسطه است وعن ابن عباس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یسأل یوم النحر بمنا
فیقول لا حرج گفت ابن عباس رضی الله عنهما بود آنحضرت که پرسیده میشد روز نحر بمنا پس میگفت
نیست حرج فسأله رجل فقال پس پرسید آنحضرت را مردی پس گفت رمیت بعد ما امسیت
رمی کردم بعد از آنکه شام کردم و حال آنکه وقت رمی بامداد است فقال پس گفت آنحضرت لا حرج
و نزد ائمه اگر تاخیر کند تا غروب لازم میگردد دم و مراد از مسا نزد ایشان بعد العصر است و نزد ما
اگر در شب کرد لازم نمیشود چیزی و اگر تاخیر کرد تا فردا لازم میشود دم رواه البخاری بدانکه افعال
روز نحر چهار است رمی و ذبح و حلق و طواف و اختلاف کرده اند که این ترتیب سنت است
یا واجب اکثر علما بر آنند و شافعی و احمد از ایشانند که سنت است مستمسک باین حدیث و جماعت که
امام ابو حنیفه و مالک از ایشانند میگویند که واجب است و میگویند مراد بنفی حرج رفع اثم است
از جهة جهل و نسیان و لیکن دم واجب است و طیبی گفت که ابن عباس روایت کرد مثل این حدیث
و واجب گردانید دم را پس اگر نفهمیدی وی این معنی را امر نمیکرد بخلاف والله اعلم الفصل
الثانی عن علی رضی الله عنه قال اتاه رجل فقال گفت علی آمد آنحضرت را مردی پس گفت یا
رسول الله انی افضت قبل ان احلق من طواف افاضه کردم پیش از آنکه حلق کنم قال احلق
او قصر ولا حرج گفت آنحضرت سر خود را حلق کن یا قصر کن نیست حرج چون تخفیف کرد بر وی در ترتیب
زیاده کرد در ترخیص یعنی اگر حلق هم نکنی و بتقصیر اکتفا کنی نیز جایز است وجاء آخر فقال ذبحت
قبل ان ارمی و آمد دیگری پس گفت ذبح کردم پیش از رمی قال ارم ولا حرج این دو صورت در
احادیث سابق مذکور نشده بود رواه الترمذی الفصل الثالث عن اسامة بن
شریک بفتح شین و کسر را صحابی است نزول کرد کوفه را و حدیث او در کوفیان است قال
خرجت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم حاجا فکان الناس یاتونه گفت بر آمدم من با آنحضرت
قصد حج کننده پس بودند مردم که می آمدند نزد آنحضرت فمن قائل پس بعضی گوینده بودند این را که
یا رسول الله سعیت قبل ان اطوف سعی کردم میان صفا و مروه پیش از آنکه طواف کنم او اخرت
شیئا او قدمت شیئا یا گوینده بودند که تاخیر کردم چیزی را البته کردم از وقتش یا پیشتر کردم از آن
فکان یقول لا حرج پس بود آنحضرت که میگفت هیچ باکی نیست و هیچ بزه نیست الا علی رجل اقترض
عرض رجل مسلم ولیکن حرج و بزه بر مردی است که بریده و پاره کرده آبروی مسلمانی را بغیبت و
اهانت و جز آن فی الصراح عرض بکسر عین حسب مردم وفی القاموس عرض محل مدح و ذم از

آدمی خواه در نفس وی باشد یا در پدران یا در هر چه لازم امر اوست و فخر میکند بدان از
و شرف و نگاه میدارد از نقص و عیب کردن مَعْ هُوَ ظَالِمٌ و حال آنکه آن مرد ستم کننده است
و بنا حق آزار رساننده است و برای غرضی صحیح دینی نکرده چنانکه صرح رواة و شهود
تعیین و تکذیب و مانند آن میکنند فَذَاكَ الَّذِي حَرِجَ وَهَلَكَ پس آنکس است که بزه کار شده
و هلاک گشته بمعصیت و حرج بکسر را است بروزن سمع. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ

بَابُ خُطْبَةِ يَوْمِ النَّحْرِ وَرَمْيِ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ وَالتَّوْدِيعِ

خطب بفتحتین شان و امری که واقع میشود و روی مخاطبه و خطبه
کلام منثور مسجع کذا فی القاموس و بمعنی خطاب کردن نیز آید و غالب آمده در عرف
موعظت چنانکه خطبه بکسر خا در طلب امرأة و ایام التشریق نام سه روز است بعد از روز نحر
و تشریق قدید کردن گوشت و چون گوشتهای قربانی بمنا درین ایام قدید میکنند ایام تشریق
گفتند و از جهت آن نیز گفته اند که قربانیها را ذبح در وقت طلوع آفتاب میکنند پس از شروق
بمعنی ضوء شمس باشد و در حدیث آمده است که من ذبح قبل التشریق فلیعد و مراد بتودیع و وداع
کردن کعبه است بطواف وداع یا وداع کردن آنحضرت است مردم را و لهذا حج آنحضرت را حجة الوداع
نام کردند

الْفَصْلُ الْأَوَّلُ

عَنْ أَبِي بَكْرَةَ بفتح با و سکون کاف تا در آخر صحابی مشهور
قَالَ خَطَبَنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ النَّحْرِ گفت خطبه کرد ما را آنحضرت در روز نحر قَالَ إِنَّ
الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ السَّنَةُ گفت آنحضرت که زمان
یعنی سال بتحقیق باز گشت بهیچ هیئت و حالت وی یعنی وضع و حساب وی که در روز پیدا کردن خدا
آسمانها و زمینها را بود اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا یعنی دوازده ماه گشت که در اول خلقت بود چنانکه در قرآن مجید
فرموده است إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
الآیه معنی این کلام آنست که عرب تأخیر میکردند محرم را تا صفر تا قتال کنند در وی و میکردند این را
در هر سال و از هر سالی یکی و زیاد میکردند تا چهار سال بعد از چند سال سیزده ماه می آمد و این را کبیسه عرب
میگویند و این سالی که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در وی حج گزارد بهمان زمان مخصوص بجای
خود باز آمد و باز آمد محرم باصل خود و همچنین هر ماه بجای خود آمد و میگویند از ینجهت تأخیر کرد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم حج را تا حج در ذی الحجه واقع شود که میقات اوست مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ
از آن دوازده ماه چهار ماه حرام است که قتال در آنها حرام است و حرم بضمتین جمع حرام است
ثَلَاثٌ مُتَوَالِيَاتٌ سه ماه حرام پی در پی هم آینده اند ذُو الْقَعْدَةِ بفتح قاف و کسر نیز آمده

رسول الله صح

ماهی است که می نشستند در وی از سفر وَذُو الْحِجَّةِ بکسر حا ماهی که در وی حج میکنند و نزد
بعضی بفتح است وَالْمُحَرَّمُ وَرَجَبُ مُضَرَ بضم میم و فتح ضاد معجمه ابن نزار که ابو قبیله است
و مضر در اصل شیر ترش را گویند که حجرات است و وی دوست میداشت آنرا و بسیار
میخورد از ینجهت نام او مضر افتاد یا از جهت سفیدی رنگ او نام کردند و اضافه رجب بمضر بجهت آنست
که مبالغه میکردند ایشان در محافظت تحریم وی الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ آنماهی که میان
جمادی الاخری و شعبان است صفت رجب مضر است از برای زیادت بیان ثُمَّ قَالَ و گفت
آنحضرت أَيُّ شَهْرٍ هَذَا کدام ماه است این ماه مقصود ازین سوال تمهید و تأسیس بیان مقصود
است و تقریر آن در اذهان ایشان قُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ گفتیم ما خدا و رسول خدا داناتر است
عادت صحابه بود که نزد سوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم این کلام گفتندی جواب میدادندی اگرچه خود جواب
آنرا میدانستند خصوصا در اینجا که با وجود آنکه معلوم و متعین بود پرسید شاید غرضی داشته باشد
که میپرسد فَسَكَتَ پس خاموش ماند آنحضرت حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ تا آنکه گمان بردیم
ما که آنحضرت نزدیک است که نام میبرد او را بجز نام مشهور که دارد فَقَالَ أَلَيْسَ ذَا الْحِجَّةِ پس گفت
آیا نیست این ماه ذی الحجه قُلْنَا بَلَى گفتیم آری این ماه ذی الحجه است قَالَ گفت آنحضرت أَيُّ بَلَدٍ هَذَا
کدام شهر است این شهر قُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ
قَالَ أَلَيْسَ الْبَلْدَةَ گفت آیا نیست این بلده قُلْنَا بَلَى گفتیم آری این شهر بلده است
بسکون لام بمعنی شهر است هر شهر که باشد و بغلب نام مکه شد که فرد کامل شهر اینست که بلده
جامعه خیرات و برکات و فضایل و کمالات است گویا شهر همین است چنانکه بیت نام
مخصوص کعبه است و بلده در لغت بمعنی اقامت است قَالَ فَأَيُّ يَوْمٍ هَذَا گفت آنحضرت
پس کدام روز است این روز قُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ
قَالَ أَلَيْسَ يَوْمَ النَّحْرِ قُلْنَا بَلَى قَالَ فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ گفت آنحضرت
بدرستی که خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما بر شما حرام است که بی حق شرعی تعرض
کنید بآن كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا مانند حرام بودن روز شما که این روز است
در شهر شما که این شهر است در ماه شما که این ماه است این تأکید است برای حرمت هر یکی
از ینست که محل حرمت و احتیاط است خصوصا نزد اجتماع وَسَتَلْقَوْنَ رَبَّكُمْ و نزدیک است
که پیش آیید به پروردگار خود را و بپرسید در حضرت وی فَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ پس پرسد پروردگار

داد او جواب میدادند صح

شمارا از کردارهای شما الا و انا و آگاه باشید فلا ترجعوا بعدی ضلالا پس نگردید بعد از رفتن
من از دنیا گمراهان و در روایتی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض بزند بعضی از شما گردنهای
بعضی را که از اعظم انواع ضلالت است مقصود نهی از ظلم و درگذشتن از حد شرع در حفظ حرمت
دماء و اموال و اعراض است و در توجیه روایت کفارا چند وجه گفته اند یکی آنکه کفر در
حق مستحل است یا مراد کفران نعمت است و تضییع حق اسلام یا مراد نزدیک رسیدن
بکفر که ارتکاب حرام مودی بکفر میکرد و نزدیک آن میرساند یا نکنید افعالی که مشابه
افعال کافران است در خونریزی و بعضی گفته اند که مراد بکفر پوشیدن سلاح است و کفر
بمعنی لبس سلاح می آید بعد از این خطاب بمسلمانان کرده فرمود الا هل بلغت دانا و آگاه
باشید آیا هست که رسانیدم من رسانیدم رسالت را و حکم شریعت را قالوا نعم
گفتند صحابه آری رسانیدی قال اللهم اشهد گفت آنحضرت خداوندا گواه باش که ایشان
اقرار کردند که رسانیدم تا روز قیامت منکر نشوند و عذر نیارند فلیبلغ الشاهد الغائب
پس باید که برساند همچنانکه شنیده است احکام را هر که حاضر است مر غایب را فرب مبلغ اوعی
من سامع پس بسا کسی که رسانیده شده است بوی یاد دارنده تر باشد و داناتر باشد از کسی که شنیده
است از من و رسانیده است متفق علیه و عن وبرة بفتح واو و فتح موحده و سکون می برا
از تابعین است روایت دارد از ابن عمر و سعید بن جبیر قال سألت ابن عمر متی ارمی الجمار گفت
پرسیدم ابن عمر را کی رمی کنم قال گفت ابن عمر اذا رمی امامک فارمه وقتی رمی کند امام تو پس رمی
تو ظاهر آنست که مراد سلطان است یا امیری که نایب اوست در اقامت مناسک حج لیکن شرط
آنکه اعلم باشد ولهذا تفسیر کرده است این را طیبی و گفت یعنی اقتدا کن بکسی که آنکس اعلم است از تو
بوقت رمی مسکو بدو برده فاعدت علیه المسئلة پس باز عرض کردم بروی مسئله را فقال کنا
نتحین پس گفت ابن عمر بودیم که انتظار میبردیم وقت را و طلب میکردیم دخول وقت رمی را فاذا
زالت الشمس رمینا پس وقتی که میگشت آفتاب رمی میکردیم ما رواه البخاری و عن
سالم عن ابن عمر انه کان یرمی جمرة الدنیا بسبع حصیات روایت میکند سالم از ابن عمر که
وی بود که رمی میکرد جمره را که نزدیکتر است از منازل که در جانب مسجد خیف است بهفت سنگریزه
یکبر علی اثر کل حصاة در حالی که تکبیر میگفت بر پی هر سنگریزه ثم یتقدم پس پیشتر میرفت حتی یسهل
بضم یا و کسر ها تا در می آمد زمین نرم را سهل ضد حزن بفتح حای مهمله و سکون زا زمین درشت فیقوم مستقبل

اثر صح

القبـ

القبلة طویلا پس می ایستاد مقابل قبله ایستادنی دراز گفته اند که آن مقدار می ایستاد که کسی
سوره بقره بخواند چنانکه گذشت ویدعو و دعا میکرد ویرفع یدیه و بر میداشت هر دو دست خود را
ثم یرمی الوسطی پس رمی میکرد جمره میانه را بسبع حصیات یکبر کلما رمی بحصاة تکبیر میگفت هرگاه
که می انداخت سنگریزه ثم یأخذ بذات الشمال پس میگرفت راه و میرفت بجانب دست چپ
فیسهل و یقوم مستقبل القبلة ثم یدعو و یرفع یدیه و یقوم طویلا و می ایستاد دراز ثم یرمی جمرة
ذات العقبة من بطن الوادی پس رمی میکرد جمره العقبه را از مغاک وادی بسبع حصیات
یکبر عند کل حصاة ولا یقف عندها و نمی ایستاد نزد جمره العقبه ثم ینصرف پس بر میگشت
فیقول هکذا رأیت رسول الله پس گفت اینچنین دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یفعله میکرد
رواه البخاری بدانکه سنت چنین واقع شده است که بعد از رمی دو جمره اولی می باید استاد
و بسیار استاد و دعا و ذکر کرد و جمره اخیر را رمی کنند و برگردند و نه استند و دعا نکنند
سر آنرا جز شارع کسی نداند و معظم ارکان حج و افعال آن تعبدیست امثالست که عقل را بدریافت
کنه آن راهی نیست و این نیز از آن قبیل است ولهذا گفت ابن عمر هکذا رأیت و بعضی علما
گفته اند که وجه در نا استادن در پنجا آن بود که در ین روز مشاغل بسیار بود مثل ذبح
و حلق و افاضه بمکه برای طواف اما این معنی در ایام منا مفقود است و بعضی گویند جمرة العقبه
در راه واقع است پس وقوف نزد آن موجب ازدحام و تضییق طریق است و لحوق ضرر
است بگذرندگان را بخلاف دو جمره دیگر که بر کرانه راه اند نه در میان آن و بعضی گفته اند
دعا در صلب عبادت و وسط وی میباشد نه در نهایت وی و دعا در صلب عبادت افضل است
و اکثر دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز در تشهد بود پیش از سلام و برآمدن از نماز
و دو جمره اولی وسط اند پس دعا کرد در آنها و بعد از جمره عقبه منتهی گشت عبادت
و باین وجه اشارت کرده است در هدایه و شمنی نیز گفت و در سفر السعاده نیز ذکر کرده و این وجه
خالی از ضعفی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع است و چندین ادعیه و اذکار بعد از
نماز ماثور شده و دعای بعد از افطار صوم نیز آمده و تحقیق کردانیده شده است
یکی از احوال اجابت دعای عقیب نمازهای فرض و عقیب تلاوت قرآن و جز آن و بنده
ضعیف تجاوز الله عنه و عفی چون مشرف شد باین عبادت انداخته شد در دل وی بی نیاز بفکر
فکر و تأمل بطریق الهام نکته در عدم وقوف نزد این جمره یعنی جمرة العقبه و امید است که صواب باشد

وآن اینست که در عدم وقوف نزد این جمره اشارت است از رب رحیم و رسول
کریم که بنده چون در دو جمره اولی مجاهده کرد و ریاضت و مشقت کشید و مبالغه کرد
در آن و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال نمود و ادا کرد حق خدمت بر وسع
وطاقت خود آسان گردانید وی تعالی کار بر وی و مباح گردانید او را آسودگی و راحت بفضل
وکرم خود و افاضه کرد بر وی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود لاسیما درین عبادت که
حج است که مثمر غایت آثار رحمت و نتایج مغفرت است چنانکه بیک وقفه در عرفات
تمامه گناهان می بخشند گویا گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار تعب دیدید
و مجاهده کردید بکنید می آرام گیرید و آسوده باشید که گناهان شما را بخشیدم و بر شما رحمت
کردم این نکته را بر اکابر علمای مکه که در آن وقت درین مشهد حاضر بودند عرض کردم
خصوصا شیخنا و مولانا القاضی علی بن قاضی جار الله القرشی الخالدی مفتی بلد الله
الحرام الشهیر بابن ظهیره پس همه قبول کردند و استحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند
والله اعلم وعن ابن عمر قال استأذن العباس بن عبد المطلب رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان یبیت بمکة لیالی منی روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که گفت
طلب اذن کرد عباس رضی الله عنه عم آنحضرت از آنحضرت که شب باش کند بمکه در شبهای
منی من اجل سقایته از بهر منصب سقایه زمزم که حواله بنی عبد المطلب بود و عباس رئیس
ایشان بود در آن وقت و سقایه جای آب دادن فاذن له پس اذن کرد آنحضرت مر عباس
را به تبویت مکه متفق علیه بدانکه مبیت بمنا واجب است نزد جمهور علما و سنت است
نزد امام ابو حنیفه و همچنین در روایتی از شافعی و احمد و معتبر در مبیت و همچنین است حکم در مواضع

اکثر لیل است ص

قیام لیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که تبویت یکساعت کفایت است و تمسک
قول سنیت با بحدیث است که اگر واجب بودی چون اذن میفرمود به تبویت مکه در جواب
میگویند که بجهت عذر بود و ضرورت بود و در بعضی روایات بلفظ رخصت واقع شده بجای
اذن و گاهی تمسک میکنند که اگر سنت بودی چه حاجت استیذان بودی بی اذن نیز میرفت
و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت امر خطیر بود بنزد ایشان خصوصا در مثل این مقام از جهة

استلزام آن ص

مجانبت و مخالفت تمامه مردم و ترک ملازمت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و شک
نیست که در ترک سنت اساءتی است و استیذان برای اسقاط آن اساءت بوده در

گفته است که تبویت مبنی از مناسک حج مقصود لذاته نیست بلکه برای آسانی رمی است
و اگر تبویت کند در غیر منی و حاضر گردد در وقت رمی لازم نمی آید بر وی چیزی لیکن ترک
متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم است و امیر المومنین عمر رضی الله عنه ادب میکرد
بر ترک آن وعن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جاء الی السقایة روایت است
از ابن عباس رضی الله عنهما که آنحضرت آمد بسوی سقایه زمزم فاستسقی پس طلب کرد آب از
عباس که سقایه حواله وی بود فقال العباس یا فضل اذهب الی امک پس گفت عباس مر پسر
خود را که فضل نام داشت ای فضل برو بسوی مادر خود فأت رسول الله صلی الله علیه وسلم
بشراب من عندها پس بیار آنحضرت را آبی از نزد مادر خود فقال اسقنی پس گفت آنحضرت
بعباس آب بخوران مرا یعنی از زمزم و آب از درون خانه میار فقال پس گفت ابن عباس یا رسول الله
انهم یجعلون ایدیهم فیه مردم محل می اندازند دستهای خود را در آب زمزم قال اسقنی
باز گفت آنحضرت آب ده مرا چه شد که دست در آب می اندازند فشرب منه ثم اتی
زمزم پس خورد آنحضرت از آب زمزم وهم یسقون ویعملون فیها و ایشان یعنی
اولاد عبد المطلب آب میدادند بمردم و کار میکردند در سقایه فقال پس گفت آنحضرت
اعملوا فانکم علی عمل صالح کار کنید و مشقت بکشید درین کار زیرا که شما بر عمل صالحید یعنی آب
دادن و خدمت سقایه کردن عمل صالح است ثم قال لولا ان تغلبوا پس گفت آنحضرت
اگر نمی بود خوف اینکه غلبه کرده شوید شما یعنی غالب آیند بر شما مردم در آب کشیدن
بجهة اتباع سنت من و نگذارند شما را که آب بکشید و این کار را از دست شما برود لنزلت
حتی اضع الحبل علی هذه هر آینه فرود می آمدم یعنی از ناقه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آن روز سوار بود تا مردم به بینند و احکام بیاموزند تا آنکه می نهادم ریسمان را برین واشار
الی عاتقه و اشارت کرد آنحضرت بلفظ هذه بسوی کتف خود رواه البخاری وعن
انس ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی الظهر والعصر والمغرب والعشاء ثم رقد رقدة
بالمحصب روایت است از انس که آنحضرت بگزارد نماز پیشین را و دیگر را و شام را و خفتن را
و خواب کرد یکان خوابی و محصب بفتح صاد مشدده هر موضعی که سنگ ریزه بسیار باشد در وی و الآن نام
موضعی معین است بیرون مکه در جانب منا متصل معلا و آن را ابطح و بطحا نیز گویند و خیف بنی کنانه
نیز نام وست و نزول درین مکان بعد از برآمدن از منا بود روز چهارم از یوم نحر سیزدهم ذی الحجه

ثُمَّ رَکِبَ اِلَی البَیْتِ فَطَافَ بِهِ بعد از خواب سوار شد و بخانه کعبه آمد و طواف کرد
طواف وداع. رَوَاهُ البُخَارِیُّ وَعَنْ عَبْدِ العَزِیْزِ بْنِ رُفَیْعٍ بضم را و فتح فا از مشاهیر
تابعین و ثقات ایشان است قَالَ سَأَلْتُ اَنَسَ بْنَ مَالِکٍ قُلْتُ اَخْبِرْنِی بِشَیْءٍ عَقَلْتَهُ
عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ گفت پرسیدم انس را رضی الله عنه گفتم خبر ده مرا بچیزی که دانسته و یاد داری
از پیغمبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَیْنَ صَلَّی الظُّهْرَ یَوْمَ التَّرْوِیَةِ کجا گزارد آنحضرت نماز پیشین را
روز ترویه که روز هشتم ذی الحجه است و مردم از مکه بمنا میروند و وجه تسمیه در باب حجة الوداع
در حدیث جابر گذشت قَالَ بِمِنًی گفت انس نماز ظهر گزارد بمنا پس از مکه پیش از ظهر بر آمد
قَالَ فَاَیْنَ صَلَّی العَصْرَ یَوْمَ النَّفْرِ گفت ابن رفیع بانس و ظاهر موافق سیاق آن بود که گوید
فقلت پس گفتم من پس کجا گزارد نماز عصر را روز نفر بفتح نون و سکون فا و فتح نیز جایز است
نام روز چهارم از نحر است که از منا بر آیند فی القراح نفر بگون و آنگرده بازگشتن حاجیان از منا
قَالَ بِالاَبْطَحِ گفت گزارد نماز عصر را بابطح که همان محصب است ثُمَّ قَالَ پس گفت انس
اِفْعَلْ کَمَا یَفْعَلُ اُمَرَاؤُکَ بکن چنانکه میکنند امرای تو یعنی آنحضرت خود اینچنین کرده اما تو هم
چنان کن که امرای تو میکنند و مخالفت مکن که باعث تهییج شر نگردد و امری ضروری هم نیست
مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ نُزُوْلُ الاَبْطَحِ لَیْسَ بِسُنَّةٍ گفت عائشه فرود آمدن آنحضرت
ابطح را نیست سنت و از مناسک حج و آنحضرت آنرا بطریق سنت و تعبد نکرد اِنَّمَا
نَزَلَهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ فرود نیامد پیغمبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لِاَنَّهُ کَانَ اَسْمَحَ لِخُرُوْجِهِ اِذَا
خَرَجَ مگر از جهة آنکه نزول در آن موضع سهلتر و آسانتر بود برای بیرون آمدن آنحضرت
وقتی که بیرون آید زیرا که چون در ابطح نزول فرمود و اسباب و متاع در آنجا گذاشت و بمکه در آمد
و طواف کرد از همان راه بمدینه رجوع نمودن آسان باشد مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ بدانکه اختلاف
است در آنکه تحصیب یعنی نزول بمحصب سنت است یا نه بعضی میگویند که این قول
ابن عمر است که آن از سنن حج و مناسک اوست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در منا گفت ما فرود آینده ایم ان شاء الله تعالی فردا بخیف بنی کنانه که آنجا مشرکان سوگند بر
تعهد کرده بودند و سوگند خورده که با بنی هاشم و بنی عبد المطلب مخالطت نکنند و مناکحت
و مبایعت و مواصلت ننمایند تا آنکه محمد را تسلیم ما نکنند و بما نسپارند پس آنحضرت صلی الله
علیه و سلم خواست که ظاهر گرداند شعایر اسلام را در مکانی که ظاهر کرده بودند شعایر کفر را و شکر نعمت

خدا و فضل

خدا و فضل وی جل و علا ادا نماید و طبرانی در اوسط از عمر بن الخطاب آورده که وی رضی الله عنه
فرمود از جمله سنت است نزول بابطح در لیلة یوم النفر و امر میکرد مردم را بدان و در هدایه گفته
که نزول آنحضرت بمحصب بقصد نمودن مشرکان بود لطف صنع باریتعالی را پس سنت باشد
چنانکه رمل در طواف انتهی و بعضی گفته اند که سنت نیست بلکه امری اتفاقی بود و ابو رافع
مولی آنحضرت که گماشته و متعهد دار بار خانه وی بود آنجا فرود آمد و خیمه رسول الله را صلی
الله علیه و سلم آنجا زده بر حسب اتفاق و رای خود بود نه بر مقتضای امر آنحضرت چنانکه
در حدیث متفق علیه آمده مخفی نماند که هر گاه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آنجا آمده
و نزول فرموده اگر چه بطریق اتفاق بود اتباع وی احب و احسن باشد و صحابه و خلفای راشدین
نیز آنرا میکردند و امام محمد در موطای خود گفته که نزول در محصب احسن است و اگر نکند چیزی
لازم نمی آید و این قول ابو حنیفه است رحمه الله و بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین اصلح الله
حاله و احسن مآله چون در خدمت شیخ امام اجل اکرم اوحد عبد الوهاب حج گزارد و نفر نمود
با وی از منا و رسید بمحصب نزول فرمود حضرت شیخ و بگزارد نماز ظهر را و بخواب
رفت و گزارد هم در آنجا نماز عصر را بعد از آن فرمود سوار شوید این قدر دریافت سعادت
اتباع کافیست و فرمود بیشی بزاید و این قول شیخ مبنی است بر آنچه گفته اند که نزول
بمحصب سنت است ولیکن توقف آنحضرت تا عشا از برای عمره عائشه بود چنانکه بیاید
والله اعلم وَعَنْهَا قَالَتْ اَحْرَمْتُ مِنَ التَّنْعِیْمِ بِعُمْرَةٍ گفت عائشه رضی الله عنها که
احرام بستم من از تنعیم برای عمره فَدَخَلْتُ مَکَّةَ پس در آمدم مکه را فَقَضَیْتُ عُمْرَتِی
پس قضا کردم عمره خود را که از جهة حدوث حیض فوت شده بود چنانکه در باب قصه
حجة الوداع گذشت وَانْتَظَرَنِی رَسُوْلُ اللّٰهِ و انتظار کرد مرا پیغمبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ بِالاَبْطَحِ که در ابطح در آنجا نزول فرموده بود حَتّٰی فَرَغْتُ تا آنکه فارغ شدم مِنْ فَاَمَرَ النَّاسَ
بِالرَّحِیْلِ پس امر کرد مردم را بکوچ کردن بجانب مدینه فَخَرَجَ فَمَرَّ بِالبَیْتِ پس بیرون آمد آنحضرت
از محصب پس گذشت بخانه کعبه فَطَافَ بِهِ قَبْلَ صَلٰوةِ الصُّبْحِ پس طواف کرد بخانه
پیش از نماز بامداد و این طواف وداع است و طواف صدر بفتح دال نیز گویند و در وی
رمل نیست و بعد از وی سعی نه ثُمَّ خَرَجَ اِلَی المَدِیْنَةِ پس بیرون آمد بسوی مدینه هٰذَا الحَدِیْثُ مَا وَجَدْتُهُ
بِرِوَایَةِ الشَّیْخَیْنِ مؤلف میگوید که این حدیث نیافتم من آنرا بروایت بخاری با مسلم

که اصح آنست ۱۲

مسلم از ابو رافع رضی الله عنه روایت کرده است و این قول ابن عباس رضی الله عنهما چنانکه بخاری از وی آورده و عائشه نیز همین جاست ۱۲

بل بروایة ابی داود بلکه یافتم بروایت ابی داود مع اختلاف یسیر فی آخره یاندک
اختلافی در آخر حدیث وعن ابن عباس قال کان الناس ینصرفون فی کل وجه بودند مردم
که بر می گشتند در هر طرف مفید نمیشدند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم لا ینفرن احدکم حتی یکون آخر عهده بالبیت باید که نبر آید یکی از شما و کوچ
نکند تا آنکه باشد آخر زمان و پیمان وی بخانه کعبه کنایت است از طواف وداع
الا انه خفف عن الحائض مگر آنست که سبک گردانیده شده است کار بر حایض و ساقط
گردانیده شد از وی طواف وداع اگر طواف زیارت کرده است متفق علیه این حدیث
دلالت دارد بر وجوب طواف وداع و اینست مذهب ابی حنیفه و احمد و صحیح از مذهب
شافعی و سنت است نزد مالک و فرض نیست باتفاق و اما حدیث سابق اگرچه ظاهر وی
امر برحیل است بی تقید بطواف محمول است برین بقرینه این حدیث وعن عائشة
قالت حاضت صفیة لیلة النفر حیض کرد صفیه در شب نفر مراد همین شب است که
آنحضرت در محصب بود و شب در باب حج مضاف بروز سابق میگردد نه آینده
چنانکه متعارف است فقالت ما اُراني الا حابستکم نمیدانم خود را مگر موقوف دارنده
و مانع آینده یعنی شما از رحیل بمدینه زیرا که من حیض کردم و طواف وداع نکرده ام فقال النبی
صلی الله علیه وسلم عقری بفتح عین و سکون قاف حلقی بفتح حا و سکون لام و این
دعاست که بر زن کنند و لیکن حقیقت دعا مراد نیست همچنین زبان زد و عادت شده
است چنانکه در امثال آن و عقر مجروح کردن و قتل کردن و هلاک ساختن یا بمعنی نازاینده زن
و حلق رسیدن درد در حلق یا زدن چیزی در حلق و اصمعی گفته که این کلمه ایست که در محل
تعجب استعمال میکنند و این دو کلمه را زیاده برین تحقیق است که در شرح کرده شده است
اطافت یوم النحر آیا طواف کرده است روز نحر طواف زیارت قیل نعم گفتند آری
کرده است قال گفت آنحضرت خطاب بصفیه فانفری برای و کوچ کن متفق علیه

الفصل الثانی عن عمرو بن الاحوص بفتح همزه و سکون حای مهمله صحابیست

روایت کرده است از وی پسر وی سلمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول فی حجة الوداع ای یوم هذا گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت در حجة الوداع که کدام
روز است این روز قالوا یوم الحج الاکبر گفتند روز حج اکبر است حج اکبر نام حج است مطلق

چنانکه در قران

و مفید بدر آمدن از مکه و بر آوردن طواف وداع

چنانکه در قران مجید واقع شده است و میگویند که اکبر در مقابله اصغر است که عمره است
و او را حج اصغر میگویند و آنکه الآن مردم حجی را که روز جمعه افتد حج اکبر میگویند متعارف
زبان علم و شریعت نیست و حدیثی هم روایت کرده اند که حج روز جمعه برابر هفتاد حج
است گفته اند که این حدیث موضوع و باطل است نعم حجی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
کرده روز جمعه بود و بی شک حج در روز جمعه فضلی خاص دارد از جهة اجتماع شرف زمان و مکان
قال فان دماءکم و اموالکم و اعراضکم بینکم حرام کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا شرح این
فصل اول معلوم شده است الا لا یجنی جان علی نفسه آگاه باشید باید که گناه نکنند هیچ گناه
کننده و ستم کننده بر نفس خود مقصود نهی از گناه کردن و ستم کردن است بر غیر چه هر که بر کسی ستم
میکند بحقیقت بر خود میکند که اثم و جزای آن راجع بدوست پس این خبر در معنی نهی است
و در روایتی آمده است الا علی نفسه و برین تقدیر بمعنی خبر است نه بمعنی نهی الا لا یجنی جان علی
ولده آگاه باشید باید که جنایت نکند هیچ جنایت کننده بر فرزند خود و لا مولود علی
والده و جنایت نکند هیچ فرزندی بر والد خود و ذکر این جدا بجهة آنست که قبح و شناعت
این بیشتر است از جنایت بر اجانب با آنکه این نیز در حکم جنایت بر نفس است بجهة جریان
عادت جاهلیت بر اخذ اقارب شخص بجنایت وی یا بجهة این تاکید حکم سابق است فافهم
الا و ان الشیطان قد ایس ان یعبد فی بلدکم هذا آگاه باشید بدرستی که شیطان
بتحقیق نا امید شده از آنکه عبادت کرده شود او را کنایت است از بت پرستیدن در شهر شما
که این است یعنی مکه ابدا همیشه تا روز قیامت و لکن سیکون له طاعة فیما تحتقرون
من اعمالکم فسیرضی به و لیکن سر انجام است که باشد مر شیطان را فرمان برداری در
چیزی که حقیر و کم میشمارید شما از عملهای خود یعنی کارها میکنید و گناهان می ورزید و آن را خرد و حقیر
می پندارید و در آن عملها طاعت شیطان است که راضی میگردد شیطان از آن و آن عملها
موذی بفتن میگردد رواه ابن ماجة و الترمذی و صححه و حکم بصحت کرده است ترمذی این حدیث را
وعن رافع بن عمرو المزنی بضم میم و فتح زای و بنون نسبت بمزینه صحابیست روایت کرده
از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دو حدیث قال رأیت رسول الله صلی الله علیه
وسلم یخطب الناس بمنی حین ارتفع الضحی گفت دیدم آنحضرت را که خطبه میکرد مردم را بمنا
هنگامی که بلند شد چاشتگاه علی بغلة شهباء سوار بر استر شهباء شهبا ناقه که بالای سفیدی آن سیاهی

و هیجان حروب و شرور

دی سرخی بود و درون آن سفیدی چنانکه شقرا بشین معجمه وقاف وعلی یعبّر عنه
وعلی مرتضی رضی الله عنه تعبیه وتفسیر میکرد آنرا از آنحضرت وبمردم میشنوانید ومیفهمانید
ومیرسانید بآن کسان که دور بودند آنچه آنحضرت میفرمود والناس بین قائم وقاعد ومردم
بعضی استاده بودند وبعضی نشسته درج شد خطبه مسنون است یکی روز ترویه دوم روز
عرفه سیوم در منا ودر هر جا احکام که بعد از آن باید کرد تعلیم وتلقین میفرمود رواه ابوداود
وعن عائشة وابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخّر طواف الزیارة یوم
النحر الی اللیل روایت است از عائشه وابن عباس رضی الله عنهم که آنحضرت تاخیر کرد طواف
زیارت را تا شب ظاهر این معارض است بحدیث عائشه که آنحضرت طواف کرد وظهر بمکه گزارد
واین اضطرابیست که در حدیث عائشه واقع شده وبسبب این تقدیم وترجیح کرده اند حدیث
ابن عمر را که در صحیحین واقع شده که آنحضرت ظهر بمنا گزارد چنانکه گذشت والله اعلم
رواه الترمذی وابوداود وابن ماجة وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یرمل
فی السبع الذی افاض فیه روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما که آنحضرت رمل نکرد
در طواف افاضه ازینجا معلوم میشود که رمل در طواف زیارت نیست ورمل در طواف وداع هم
نیست پس رمل نیست مگر در طواف قدوم رواه ابوداود وابن ماجة وعن عائشة ان
النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا رمی احدکم جمرة العقبة فقد حل له کل شیء الا
النساء گفت آنحضرت وقتی که رمی کرد یکی از شما جمرة العقبه را پس بتحقیق از احرام برآمد
وحلال شد مر او را همه چیز مگر زنان وبعد از طواف زنان نیز حلال خواهند شد رواه
فی شرح السنة وقال اسناده ضعیف وفی روایة احمد والنسائی عن ابن عباس قال اذا
رمی الجمرة فقد حل له کل شیء الا النساء وعنها قالت افاض رسول الله صلی الله علیه وسلم
من آخر یومه حین صلی الظهر گفت عائشه رضی الله عنها افاضه کرد آنحضرت وروان گشت
بجانب مکه برای طواف در آخر روز خود در وقتی که گزارد ظهر را ظاهر این حدیث نیز همین است
که ظهر بمنا گزارد ثم رجع الی منى پس باز برگشت بجانب منا فمکث بها لیالی ایام التشریق
پس درنگ کرد بمنا در شبهای روزهای تشریق یرمی الجمرة اذا زالت الشمس رمی میکرد
جمره را وقتی که برگشت آفتاب از جانب مشرق بسوی مغرب کل جمرة بسبع حصیات
هر جمره را بهفت سنگریزه یکبّر مع کل حصاة تکبیر میگفت با هر سنگریزه ویقف عند الاولی

والثانیة

والثانیة ومی استاد نزد جمره اولی وثانیه بعد از رمی فیطیل القیام ودراز میکرد استادن را
ویتضرع وزاری میکرد ودر دعا چنانکه گذشت ویرمی الثالثة فلا یقف عندها ورمی میکرد
جمره سیوم را پس نمی استاد نزد آن رمی میکرد ومیگذشت رواه ابوداود وعن ابی البداح
بفتح موحده وتشدید دال ودر آخر حاء مهمله بن عاصم بن عدی ابو البداح تابعی است وپدرش
صحابی عن ابیه روایت میکند از پدر خود قال رخص رسول الله صلی الله علیه وسلم
لرعاء الابل فی البیتوتة گفت رخصت کرد آنحضرت برای چرانندگان شتران در شب
باشش بمنا یعنی اگر در منا بیتوتت نکنند رخصت است ان یرموا یوم النحر رخصت کرد که رمی
کنند روز نحر ثم یجمعوا رمی یومین بعد یوم النحر بعد جمع کنند رمی دو روز را که بعد از روز نحر است
فیرموه فی احدهما پس رمی کنند در یکی ازین دو روز رواه مالک والترمذی والنسائی وقال
الترمذی هذا حدیث حسن صحیح

باب ما یجتنبه المحرم

باب در بیان چیزی
که پرهیز میکند آنرا محرم یعنی حرام است بروی کردن آن خواه واجب کرده بروی دم یا صدقه یانه
وصدقه نصف صاع از گندم یا صاع از شعیر یا تمر یا چیزی قلیل غیر مقدر بمقداری معین وهمه مذکور است
در کتب فقه در مسایل مناسک وجمله از آن در رساله فارسی مناسک بیان کردیم

الفصل الاول

عن عبد الله بن عمر ان رجلا سال رسول الله مردی پرسید از پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ما یلبس المحرم من الثیاب چه چیز جایز است که بپوشد محرم از جامها وچه چیز نپوشد
فقال پس گفت آنحضرت همه چیز بپوشد ولیکن لا تلبسوا القمص نپوشید پیراهنها را القمص بضمتین
جمع قمیص ولا العمائم ونپوشید دستارها را ولا السراویلات ونپوشید تنبانها را ومراد بپوشیدن
قمیص وسراویل پوشیدن آنهاست بر وجه متعارف در آن چنانچه پیراهن در بر افکند وتنبان را
در پا بپا کند واگر بر تن افکند مثل رداء چیزی لازم نیاید زیرا که درینصورت نمیگویند که پیراهن وازار پوشید انتهی
ولا البرانس ونپوشید برنسها را وبرنس بضم موحده ونون وسکون راء در میان آنها تفسیر کرده اند
او را بقلنسوه طویله یعنی کلاه دراز واین تفسیر قاصر است در معرفت آن وآن جبه مشهور است
که از بلاد شام می آرند تمام بدن وسر وگردن را میپوشد ودر وقت باران میپوشند ولا
الخفاف ونپوشید موزها را الا احد لا یجد نعلین فیلبس خفین مگر کسی که نیابد نعلین را
پس بپوشد موزها را ولیقطعهما اسفل من الکعبین وباید که ببرد هر دو موزه را پایانتر از هر دو
پاشنه تا از حد موزگی برآیند ولا تلبسوا من الثیاب شیئا مسه زعفران ونپوشید

از جامهها چیزی را که سوده است آن را زعفران ولا وَرْسٌ ونه جامه که آن را سوده است وَرس
بفتح واو وسکون را گیاه زردی است که رنگ کرده میشود بدان آن را اسپرک گویند مُتَّفَقٌ
عَلَيْهِ وَزَادَ الْبُخَارِيُّ فِي رِوَايَةٍ وزیاده کرده است بخاری در روایتی این عبارت را وَلَا تَنْتَقِبُ
الْمَرْأَةُ الْمُحْرِمَةُ ونقاب بر روی نیفکند زنی که محرم است ودر بعضی نسخ لا تَتَنَقَّبُ بتاءین
تشدید قاف ونقاب بکسر نون روی بند وَلَا تَلْبَسُ الْقُفَّازَيْنِ ونپوشد زن بر دست قفاز را
بضم قاف وتشدید فا وزای در آخر پوششی است که زنان عرب برای دفع سرما در دستها
میپوشند که انگشتان وکف وساعد همه را میپوشد ودر میان آن پنبه پر کرده شده است
وبعضی گفته اند نوعی از زیور است که زنان در دستها می پوشند وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ
سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَخْطُبُ وَهُوَ يَقُولُ گفت ابن عباس رضی الله عنهما شنیدم
آنحضرت را که خطبه میخواند وحال آنکه وی میگفت إِذَا لَمْ يَجِدِ الْمُحْرِمُ نَعْلَيْنِ لَبِسَ خُفَّيْنِ وقتی که نیابد
محرم نعلین را بپوشد موزه ها را وَإِذَا لَمْ يَجِدْ إِزَارًا لَبِسَ سَرَاوِيلَ وچون نیابد ته بند را بپوشد
تنبان را ولیکن قطع میکند موزه ها را از زیر پاشنه ها چنانکه در حدیث سابق بیان کرد وجمهور برین اند
واگر همان طور درست بپوشد فدیه دهد وامام احمد میگوید قطع نکند که در آن اضاعت مال است
وبحکم ضرورت چنانکه هستند بحال خود بپوشد وفدیه نیست ودر سراویل نیز خلاف است ونزد
امام ابو حنیفه پاره کند وازار سازد مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ يَعْلَى بفتح تحتانیه وسکون مهمله ابن
أُمَيَّةَ بضم همزه وفتح میم وتشدید تحتانیه صحابی است اسلام آورد روز فتح وحاضر شد حنین و
طایف را قَالَ كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْجِعْرَانَةِ إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ أَعْرَابِيٌّ
گفت بودیم ما نزد آنحضرت در جعرانه که بر یک مرحله از مکه است وآنحضرت از آنجا عمره برآورده
ناگاه آمد او را مردی ساکن بادیه عَلَيْهِ جُبَّةٌ وَهُوَ مُتَضَمِّخٌ بِالْخَلُوقِ بر آن مرد جبه بود وحال آنکه
آن مرد آلوده بود بخلوق بفتح خای معجمه وقاف در آخر نام طیبی است که عربان میسازند ودر آن زعفران
می اندازند مشهور است میان ایشان وضمخ بضاد وخای معجمتین آلودن جسد بطیب چنانکه گویا
میچکد از وی فَقَالَ پس گفت آن مرد يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَحْرَمْتُ بِالْعُمْرَةِ وَهَذِهِ عَلَيَّ بدرستی که من احرام
بستم برای عمره وحال آنکه این جبه بر بدن من است فَقَالَ پس گفت آنحضرت أَمَّا الطِّيبُ الَّذِي
بِكَ فَاغْسِلْهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ اما خوشبوئی که با تست وآلوده است بدن تو بدان پس بشوی آن را
سه بار از جهت آنکه استعمال زعفران حرام است بر مردان نه از آنجهت که بقای اثر طیب بعد از احرام

مفسد احرام

مفسد احرام است فافهم وَأَمَّا الْجُبَّةُ فَانْزِعْهَا واما جبه که پوشیده پس برکش آن را و بر آر از بر
ثُمَّ اصْنَعْ فِي عُمْرَتِكَ كَمَا تَصْنَعُ فِي حَجِّكَ بعد از آن بکن در عمره تو چنانکه میکنی در حج تو گویا آن مرد عالم
بود باحکام حج نه عمره پس تشبیه داد آنحضرت عمره را بحج وفرمود هرچه احکام وارکان حج است از احرام
وشرایط آن احکام عمره نیز همان است وفرق نیست میان حج وعمره مگر بوجود وقوف بعرفه وعدم آن
مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا
يَنْكِحُ الْمُحْرِمُ وَلَا يُنْكَحُ وَلَا يَخْطُبُ هر سه لفظ برفع وجزم مرویست واول بفتح یا وثانی بضم
آن نکاح نکند محرم خود را ونکاح نکند دیگری را بولایت ووکالت وخواستگاری نکند زن را
بخطبه بکسر خا زن خواستن واینمذهب شافعی وجمهور علما است ولیکن نهی از نکاح تحریمی است
واز خطبه تنزیهی ونزد ما جائز است همه ودلیل ما تزوج میمونه است رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ
أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَزَوَّجَ مَيْمُونَةَ وَهُوَ مُحْرِمٌ روایت است از ابن عباس رضی الله
عنهما که آنحضرت نکاح کرد میمونه را وحال آنکه آنحضرت محرم بود برای عمره قضا مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ
وَعَنْ يَزِيدَ بْنِ الْأَصَمِّ ابْنِ أُخْتِ مَيْمُونَةَ خواهر زاده میمونه بعضی گویند که او را رؤیت است وصحابی است
وصحیح آنست که تابعی است ثقه کثیر الحدیث عَنْ مَيْمُونَةَ روایت میکند از خاله خود میمونه رضی الله عنها
أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَزَوَّجَهَا وَهُوَ حَلَالٌ که آنحضرت تزوج کرد او را وحال آنکه
محرم نبود رَوَاهُ مُسْلِمٌ قَالَ الشَّيْخُ الْإِمَامُ مُحْيِي السُّنَّةِ رَحِمَهُ اللَّهُ وَالْأَكْثَرُونَ عَلَى أَنَّهُ تَزَوَّجَهَا حَلَالًا
گفت محیی السنه اکثر برانند که آنحضرت تزوج کرد میمونه را در حالی که حلال بود وَظَهَرَ أَمْرُ تَزَوُّجِهَا
وَهُوَ مُحْرِمٌ وظاهر شد امر تزوج وی در حالی که آنحضرت محرم بود ثُمَّ بَنَى بِهَا وَهُوَ حَلَالٌ
پستر بنا کرد یعنی دخول کرد میمونه را وحال وی حلال بود بِسَرِفَ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ نکاح میمونه
بنا بر وی رضی الله عنها در سرف بود بفتح سین مهمله وکسر را وبفا نام موضعی است در راه مکه بر
ده میل از مکه واز عجایب اتفاقات آنکه فوت میمونه نیز در همین موضع اتفاق افتاده والآن در آنجا
مرقد وی عمارتی است که بعضی امرا ساخته اند بدانکه حدیث ابن عباس وحدیث یزید بن الاصم هر دو
متعارض آمده اند حدیث ابن عباس ناطق است بآنکه تزوج میمونه در حالت احرام بود وحدیث ابن اصم
دلالت دارد بر آنکه در حالت حل بود واصحاب ما ترجیح کرده اند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن اصم
زیرا که افضل واکمل است در حفظ واتقان وفقه وحدیث وی متفق علیه است مانند آنکه حدیث
امیر المومنین عثمان که دال است بر نهی مأول است بآنکه مراد آنست که نکاح وانکاح از شان محرم

والنکاح صح

و مناسب بحال اوئیست که مشغول است بکار دیگر نه آنکه مراد تحریم است و آنکه حمل کرده اند شافعیه
حدیث ابن عباس را بر آنکه ظاهر شد امر تزوج وی در احرام باین اعتبار گفته است که و تزوج و هو محرم
تکلف است و مبنی است بر آنکه مراد حل اصلی است که قبل الاحرام بود و حال آنکه اکثر
روایات در آنست که حل عارضی بود که بعد از احرام میباشد و برین تقدیر حدیث
ابن اصم را نیز حمل میتوان کرد که مراد آنست که ظاهر شد امر تزوج و حال آنکه حلال بود
و کلام درینجا در کتب اصول زیاده برین است جمله از آن در شرح ذکر کرده ایم فتدبر
وعن أبي أيوب أن النبي صلى الله عليه وسلم كان يغسل رأسه وهو محرم. روایت
از ابی ایوب انصاری رضی الله عنه که بود آنحضرت که می شست سر مبارک خود را و حال
آنکه وی محرم است متفق علیه. بدانکه جایز است محرم را شستن سر از برای جنابت باتفاق
و در برد خلاف است و همچنین در شستن بخطمی و مانند آن نیز خلاف است و در هدایه گفته است که
لا باس است در غسل کردن و بحمام در آمدن و در شرح نیز گفته است زیرا که بمجرد شستن نمیرود و زواله
موی بلکه زیاده میکند تلبد شعر و وسخ وی را و نشوید سر و ریش را بخطمی زیرا که وی نوعی از
طیب است و وی میکشد هوام سر و برا. وعن ابن عباس قال احتجم النبي صلى الله عليه وسلم
وهو محرم. گفت ابن عباس رضی الله عنهما که حجامت کرد آنحضرت و حال آنکه وی محرم بود و اکثر
علما بر جواز حجامت محرم اند اگر موی شکسته نشود متفق علیه. وعن عثمان رضي الله عنه
حدث عن رسول الله. حدیث کرد عثمان رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
في الرجل اذا اشتكى عينيه وهو محرم. در حق مرد چون شکایت کند هر دو چشم خود را یعنی چون
چشمان او بدرد آیند ضمدهما بالصبر. تضمید کند هر دو چشم را بصبر قید عینیه اتفاقی است
اگر یک چشم نیز بدرد آید درست است بطریق اولی و صبر بفتح صاد و کسر موحده و سکون آن جایز است
مگر در ضرورت صبر داروی تلخ مشهور است که در درد چشم را با آن دوا کنند و در چشم بکشند و
تضمید جراحت بستن اوست بضماده یعنی بعصابه و نهادن دارو بر جراحت نیز گویند اگر چه بسته نشود
و ظاهر آنست که مراد اینجا بستن عصابه باشد زیرا که وی میپوشد جزوی از روی را و محتاج است
بتبیان کردن آنکه این حکم بحکم ضرورت است موجب جنایت بر احرام نباشد رواه مسلم. وعن
ام الحصين. صحابیه است حاضر شد حجة الوداع را قالت رأيت اسامة وبلالا واحدهما
آخذ بخطام ناقة رسول الله. گفت دیدم اسامه را و بلال را رضی الله عنهما یکی از ایشان گیرنده بود

مهار ناقه پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم والآخر رافع ثوبه يستره من الحر. و دیگری
بر دارنده بود جامه خود را که میپوشید آنحضرت را یعنی سایه میکرد او را از گرمی آفتاب
حتى رمى جمرة العقبة. تا آنکه رمی کرد آنحضرت جمره العقبه را و در روایتی آمده است که
بر دارنده مانند تاج چیزی را بر سر وی و این حدیث دلیل است بر جواز استظلال محرم را
طیبی گفته که این قول اکثر علما است و مالک و احمد مکروه میدارند آنرا رواه مسلم. وعن
كعب بن عجرة. بضم عین مهمله و سکون جیم و برای مهمله صحابی انصاری است از اصحاب شجره
گویند او را بتی بود که میپرستید آنرا و عباده بن صامت یار وی بود روزی بر وی درآمد
دید که بت را پرستید از خانه بیرون آمد عباده بن صامت در خانه درآمد و بت را بشکست
و چون کعب درآمد و دید بت را شکسته شده است بخشم آمد و خواست دشنام ابن صامت
کند باز بفکر رفت و گفت که اگر در بت چیزی میبود نگاه میداشت خود را و مسلمان شد
ان النبي صلى الله عليه وسلم مر به وهو بالحديبية قبل ان يدخل مكة. روایت میکند
که آنحضرت گذشت بر وی و وی با آنحضرت در حدیبیه بود پیش از آنکه درآید بمکه وهو محرم
وهو يوقد تحت قدر. و حال آنکه کعب محرم بود و وی آتش می افروخت زیر دیگی والقمل تتهافت
على وجهه. و شپشها می افتادند بر روی وی فقال اتؤذيك هوامك. پس گفت آنحضرت
آیا آزار میکنند ترا شپشهای تو قال نعم. گفت کعب آری آزار میکنند قال فاحلق
رأسك. گفت آنحضرت پس اگر اینچنین است بتراش سر خود را واطعم فرقا بين ستة
مساكين. و بخوران و قسمت کن فرق را میان شش مسکین والفرق بفتح فا و را ثلثة آصع
و فرق سه صاع است پس هر مسکین را نیم صاع از گندم بده و آصع بمد همزه و ضم صاد
جمع صاع و اصل وی اصوع است قلب کردند آصع خواندند چنانکه دار را میخوانند و ادور جمع
دار میکنند او صم ثلثة ايام. یا روزه دار سه روز او انسك. بضم سین بلفظ امر
نسيكة. یا ذبح کن یک بچه را متفق عليه. **الفصل الثاني** عن ابن عمر انه
سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم ينهى النساء في احرامهن عن القفازين والنقاب
وما مس الورس والزعفران من الثياب. ترجمه این از حدیث ابن عمر در فصل اول ظاهر شد
ولتلبس بعد ذلك ما احبت من الوان الثياب. و باید که بپوشد بعد از بر آمدن از احرام
هر چه دوست دارد از اصناف جامها و بیان کرد آنرا بقول خود معصفرا او خزا او حليا او سراويل او قميصا او خفا

فی القراح عصفر رنگ سرخ معصفر معروف و خز بخای معجمه و زای نیز نوعی از جامه و در قاموس
گفته عصفر نبت معروف معصفر جامه رنگ کرده شده بآن نبت و حلی زیور او را نیز داخل
لباس اعتبار کرد رواه ابو داود و عن عائشة قالت کان الرکبان یمرون بنا بودند سواران
که میگذشتند بما و نحن مع رسول الله و ما یعنی زوجات آنحضرت با پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم محرمات محرم بودیم فاذا حاذوا بنا سدلت احدینا جلبابها پس چون نزدیک
می آمدند یعنی از مردان و میگذشتند از پیش ما فرو میهشت یکی از ما چادر خود را من رأسها علی وجهها
از سر خود بر روی خود و لفظ حاذوا همچنین واقع شده است از جواز در سنن ابی داود و در مصابیح
جاوزوا از مجاوزت و در بعضی الفاظ حاذوا بجای مهمله و ذال معجمه نیز آمده فاذا جاوزونا پس چون
میگذشتند از پیش ما کشفناه دور میکردیم ما چادر را از روی و میگشادیم و برهنه میکردیم روی را
رواه ابو داود و لابن ماجه معناه و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم کان
یدّهن بالزیت و هو محرم بود آنحضرت که طلا میکرد روغن زیت بر خود و حال آنکه وی محرم بود
غیر المقتّت اما زیت غیر مقتت یعنی غیر المطیب زیت خوشبوی کرده نشده و مقتت
بضم میم و تشدید تا زیتی که پخته شده در وی ریاحین یا آمیخته شده بروغنهای خوش و قت
و تقتیت روغن در گل پروردن و نزد امام ابی حنیفه زیت مطلقا از طیب است زیرا که اصل او ست
کذا قالوا رواه الترمذی الفصل الثالث عن نافع ان ابن عمر وجد القرّ روایت است از
نافع که مولی ابن عمر است که ابن عمر یافت سردی سرما بر خود فقال پس گفت الق علیّ ثوبا
یا نافع بینداز بر من جامه را ای نافع که سردی میخورم نافع میگوید که فالقیت علیه
برنسا پس انداختم بر بالای ابن عمر برنسی را فقال تلقی علیّ هذا و قد نهی رسول الله
پس گفت ابن عمر آیا می اندازی بر من این را یعنی برنس را و حال آنکه بتحقیق نهی کرده است
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان یلبسه المحرم از اینکه بپوشد برنس را محرم ظاهر مذهب
ابن عمر اجتناب مخیط بود مطلقا بهر نوع که بپوشند و سابقا معلوم شد که اگر مخیط را بپوشند
نه بروجهی که متعارف است باکی ندارد یا از جهت احتیاط کرد و الله اعلم رواه ابو داود
و عن عبد الله بن مالک ابن بحینة مالک بتنوین است و ابن بحینه صفت ثانیه عبد الله
است و بحینه بضم با و فتح حای مهمله و سکون یا نام مادر عبد الله است و مالک نام
پدر او ست و اگر بغیر تنوین بخوانند لازم آید که بحینه مادر مالک باشد و حال آنکه زوجه او

بفتح یا و تشدید دال

و ابن را

و این را نیز در موضع دیگر ذکر کرده ایم فقد بر قال احتجم رسول الله صلی الله علیه و سلم
و هو محرم گفت که خون گرفت آنحضرت و حال آنکه وی محرم بود بلحی جمل بفتح لام و سکون
حای مهمله و جمل بلفظ حیوان مشهور نام موضعی است میان مکه و مدینه چنانکه گفت من طریق
مکة فی وسط رأسه خون گرفت در میان سر خود و وسط را اینجا بفتح سین تصحیح کرده اند
و فرق میان وسط و وسط بفتح سین و سکون مشهور است و گفته اند که این محمول بر ضرورت است
زیرا که بی قطع شعر نخواهد بود و اگر در موضعی باشد که در آنجا موی نیست جایز است بی فدیه
متفق علیه و عن انس قال احتجم رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو محرم علی ظهر القدم
حجامت کرد آنحضرت و حال آنکه وی محرم بود بر پشت پای من وجع کان به از جهت دردی که
بود در پشت پای وی و پای جای موی نیست غالبا و با وجود آن هم دردی هم داشت رواه ابو داود و
النسائی و عن ابی رافع مولی آنحضرت و نخست غلام عباس بود رضی الله عنه که آنحضرت بخشید
و وی قبطی بود چون خبر اسلام عباس رسانید آنحضرت آزادش کرد حاضر شد احد را
و خندق را نامش بعضی مصعب گفته اند و بعضی ابراهیم و بعضی غیر آن و اسلام او پیش از بدر بود
و لیکن در بدر حاضر نشده قال تزوج رسول الله صلی الله علیه و سلم میمونة و هو حلال
نکاح کرد آنحضرت میمونه را و حال آنکه آنحضرت حلال بود و بنی بها و هو حلال و دخول کرد بوی
و حال آنکه وی حلال بود و کنت انا الرسول بینهما و بودم من میانجی میان آنحضرت و میمونه
رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن

باب المحرم یجتنب الصید

بدانکه صید کردن محرم و راه نمودن مر دیگری را بر صید و اشارت کردن بدان حرام است باتفاق
و اگر چیزی ازین افعال کند لازم میگردد جزا اما در خوردن محرم صید را تفصیل است اگر خود
صید کند یا محرم دیگر صید کند آن نیز حرام است باتفاق و اگر غیر محرم صید کند برای
خود یا برای محرم باذن وی یا بی اذن وی درینجا مذاهب و اقوال است مر علما را مذهب بعضی
صحابه و تابعین و من بعدهم و ابن عباس و طاوس و ثوری آنست که حرام است بر محرم
اکل صید مطلق بدلیل اطلاق حدیث صعب بن جثامه که بیاید و مذهب مالک و شافعی
و احمد آنست که محرم اگر خود صید کند یا کسی برای وی صید کند باذن وی یا بی اذن وی حرام است
و اما اگر غیر محرم صید کند برای خود و چیزی از آن برای محرم هدیه کند حلال است فی مذهب امام
ابی حنیفه و اصحاب وی آنست که حلال است اکل لحم صید مر محرم را مادام که خود صید نکند

وامر بدان نکند و دلالت و اشارت و اعانت بدان ننماید وی یا محرم دیگر اگرچه برای وی صید کرده
شود چنانکه حدیث ابی قتاده بدان دلالت دارد این است تحریر مذاهب درین و احادیث
بحسب ظاهر متخالف و متعارض آمده و در شرح سفر السعاده آنرا بتفصیل هر چه تمامتر
استیفا کرده شده است آنجا باید نگریست والله اعلم الفصل الاول عن
الصعب بفتح صاد و سکون عین مهملتین بن جثامة بفتح جیم و تشدید مثلثه صحابیست
ابن عباس ازوی روایت دارد مات فی خلافة ابی بکر الصدیق انه اهدی لرسول الله
روایت است ازوی که وی هدیه آورد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حمارا وحشیا
گور خر را که شکار کرده بود وهو بالابواء و آنحضرت در ابوا بود و ابوا بفتح همزه و سکون موحده
او بودان یا در ودان بفتح واو و تشدید دال نام موضعی است میان مکه و مدینه نزدیکتر بمدینه
و میگویند که قبر عبد الله والد آنحضرت در ابوا است و ابن صعب بن جثامه در آنجا ساکن بود
فرده علیه پس برگردانید آنحضرت بروی و قبول نکرد فلما رای ما فی وجهه پس هنگامی که دید
آنحضرت چیزیکه در روی وی است از ناخوشی و انفعال و اندوه از قبول ناکردن آنحضرت
هدیه او را قال گفت آنحضرت انا لم نرده علیک الا انا حرم بدرستی که ما برنگردانیدیم
آنرا بر تو مگر از جهة آنکه محرمانیم و حرم بضمتین جمع حرام است بکسر بمعنی احرام کذا فی القاموس و در
صحاح گفته که جمع حرام متفق علیه پوشیده نماند که ظاهر این حدیث در آنست که صعب بن
جثامه حمار وحشی زنده بهدیه آورده بود و محرم را جایز نیست قبول آن ولیکن سخن در گوشت شکار است
که محرم را خوردن آن روا است یا نه و در روایات آمده است که هدیه لحم حمار وحشی بود پس در روایت
مسلم آمده که هدیه کرد سرین حمار وحشی که خون ازوی میچکید و در روایتی آورد شق حمار وحشی
بحسب نیه هر چیزی و در روایتی آورد عضوی را ازوی و در روایتی پای او را پس تطبیق میان این روایات
در این حدیث نیز همین مراد خواهد بود و عن ابی قتادة انه خرج مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از ابی قتاده صحابی مشهور است که بیرون آمد همراه آنحضرت و این در عام
حدیبیه بود در سال ششم از هجرت فتخلف مع بعض اصحابه وهم محرمون پس ماند ابو قتاده
با بعضی از یاران خود و یاران وی محرم بودند وهو غیر محرم و وی محرم نبود فراوا حمارا وحشیا
قبل ان یراه پس دیدند یاران وی حمار وحشی را پیش از آنکه ببیند وی آنرا فلما راوه ترکوه
پس هنگامی که دیدند یاران او گذاشتند او را و دلالت و اشارت نکردند بدان حتی راه ابو قتادة

تا آنکه دید

تا آنکه دید آنرا ابو قتاده فرکب فرسا له پس سوار شد ابو قتاده اسپی را که مر او را بود فسألهم
ان یناولوه سوطه پس سوال کرد ایشان را که بدهند بدست وی تازیانه او را و بعضی گفته اند که
مراد بسوط اینجا سیف است و در بعضی روایات با سوط و رمحه نیز مذکور است فابوا پس ابا
آوردند یاران از دادن سوط بدست وی بجهت احرام تا لازم نیاید اعانت بر صید فتناوله
پس فرود آمد ابو قتاده از اسپ و گرفت سوط را و در روایتی سوط و رمح را فحمل علیه
پس حمله آورد و بتاخت بر حمار وحشی فعقره پس پی کرد و بیفگند و بکشت او را ثم اکل
فاکلوا ابتر خورد ابو قتاده پس خوردند یاران وی نیز فندموا پس پشیمان شدند بعد از
خوردن که چرا گوشت شکار در حالت احرام خوردند ابو قتاده پاره از گوشت را نگاه داشته بود
فلما ادرکوا رسول الله صلی الله علیه وسلم سالوه پس هنگامی که دریافتند آنحضرت را
و بملازمت شریف رسیدند حقیقت حال را عرض نمودند و پرسیدند آنحضرت را از حکم
آنکه روا بود خوردن آن یا نی قال هل معکم منه شیء گفت آنحضرت آیا هست با شما
از آن چیزی قالوا معنا رجله گفتند با ما پای وی است و در روایتی بازوی او فاخذها
النبی پس گرفت آنرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاکلها پس خورد پای آنرا متفق علیه
وفی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را هر دو همچنین آمده که فلما اتوا رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال پس چون آمدند نزد آنحضرت فرمود امنکم احد امره ان
یحمل علیها آیا از شما هیچکی بود که امر کرد ابو قتاده را که حمله کند و بتازد بروی او اشار
الیها یا اشارت کرده باشد بجانب وی یا اعانت کرده باشد بوجهی از وجوه بر شکار
کردن آنرا قالوا لا گفتند نکرده قال فکلوا ما بقی من لحمها گفت آنحضرت پس بخورید
گر دیدگر خوردید و بخورید آنچه باقی مانده است از گوشت وی این حدیث دلالت دارد بر اباحت
مادامیکه خود صید نکرده یا دلالت و اشارت و اعانت بران نکرده است و حدیث
سابق بر حرمت آن مطلقا و احادیث و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی
ناسخ بعضی خواهند بود وقد حقق فی موضعه و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه
وسلم قال خمس لا جناح علی من قتلهن فی الحرم والاحرام پنج چیز اند که گناه نیست بر کسیکه
بکشد آنها را در زمین حرم اگر چه در زمان احرام باشد الفارة بتخفیف را موش والغراب
زاغ والحدأة بکسر حا و فتح دال و همزه بر وزن عنبه جانوری معروف است که آنرا غلیواز

میکویند و در صراح خاست کفته وَالْعَقْرَبُ و کژدم وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ و سک جهاننده
مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ عَائِشَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ خَمْسٌ فَوَاسِقُ
يُقْتَلْنَ فِي الْحِلِّ وَالْحَرَمِ پنج چیز از حیوانات فاسق اند کشته میشوند در زمین حل و زمین
حرم و میکشد آنها را محرم و محل اَلْحَيَّةُ مار وَالْغُرَابُ الْأَبْقَعُ بموحده و قاف زاغ پیسه که
سیاه و سفید باشد و در پشت و شکم وی سفیدی باشد و این مرغ طیره و کلاب میباشد
وفي الصراح ابقع پیسه مرغ و در حدیث در شان قاتل سیدنا امام حسین سلام الله علیه و
علی آبایه الکرام واقع شده است که کفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که کویا من می بینم بسوی
کلب ابقع که دهان می اندازد در خون اهل بیت من و بود شمر ملعون ابرص وَالْفَأْرَةُ و موش
وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ و سک کزنده وَالْحُدَيَّا بتصغیر حداة است که در حدیث سابق مذکور شد
مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ بدانکه در هر یکی ازین دو حدیث پنج چیز از جنس موذیات مذکور شد لیکن در
حدیث سابق عقرب مذکور شد نه حیه و در حدیث لاحق بر عکس و غراب کاهی مطلق مذکور
میشود و کاهی موصوف با بقع و کفته اند که مقتول در حل و حرم که قاتل وی محرم باشد یا محل منحصر
درین پنج نیست بلکه همهٔ موذیات را حکم این است و سباع همه مانند شیر و کرک و پلنک
داخل کلب عقور اند و اتفاق کرده اند علما بر جواز قتل محرم مر الثی را و هر موذی را جایز است
قتل وی در حل و حرم و اما قتل جانی خواه در حرم جنایت کرده باشد یا در حل جایز است نزد
شافعی و نزد ما اکر در حرم کرده یا پناه بحرم برده تنک کرفته شود بروی مجال بمنع اکل و شرب
تا مضطر کردد بخروج پس قتل کرده شود و حد زده شود

الفصل الثاني

عن جابر ان رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَحْمُ الصَّيْدِ لَكُمْ فِي الْإِحْرَامِ حَلَالٌ مَا لَمْ تَصِيدُوهُ
روایت است از جابر رضی الله عنه که آنحضرت کفت کوشت شکار مر شما را در احرام حلال
است مادام که صید نکنید شما که محرمید أَوْ يُصَادُ لَكُمْ یا صید کرده نشود برای خاطر شما اکرچه
صید کننده محرم نبود مذهب مالک و شافعی اینست و این متوسط است میان دو مذهب
دیکر چنانکه مذکور شد رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الْجَرَادُ مِنْ صَيْدِ الْبَحْرِ کفت آنحضرت که ملخ از شکار دریاست یعنی حکم وی حکم صید
بحر است و وارد شده است که جراد از بینی افکنده ماهی است بعضی کفته اند که متولد
میکردد از ماهی مانند کرمها پس می اندازد آنرا دریا بساحل و پرورش میابد و باین حدیث تجویز کرده

بعضی علما که صید کند اورا محرم زیرا که وی صید بحر است و صید بحر بحکم قول حق سبحانه أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ
الْبَحْرِ مادمتم حرما حلال است و اما کسی که تجویز نمیکند میکوید که وی صید بر است که استقرار او
در آنجاست و بیضه میکند در زمین و قوت میکند از آنچه بیرون می آید از زمین از نباتات
و ثمرات آن و بعضی کفته اند که آنحضرت که اورا از صید بحر کفت مراد آنست که در حکم صید بحر است
در حل اکل بی ذبح و تزکیه والله اعلم رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ
عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَقْتُلُ الْمُحْرِمُ السَّبُعَ الْعَادِيَ فرمود بکشد محرم درنده
حمله کننده را و وی در حکم کلب عقور است چنانکه کفته شد رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ
وَابْنُ مَاجَهْ وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي عَمَّارٍ بفتح عین مهمله و تشدید میم تابعی است مکی قرشی
عابد بود مشغول بعبادت مشمول عفت و سلامت قَالَ سَأَلْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ
عَنِ الضَّبُعِ أَصَيْدٌ هِيَ کفت پرسیدم جابر را از ضبع بفتح معجمه و ضم موحده حیوانی
معروف که از آن کفتار کویند آیا شکار است فَقَالَ نَعَمْ پس کفت جابر آری ضبع از جمله
شکار است فَقُلْتُ أَيُؤْكَلُ پس کفتم من آیا خورده میشود و حلال است خوردن آن فَقَالَ نَعَمْ
پس کفت جابر آری خورده میشود فَقُلْتُ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ پس کفتم من آیا شنیدی تو از
از پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ نَعَمْ کفت آری شنیدم از آنحضرت رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ
وَالشَّافِعِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ هٰذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ بدانکه اختلاف کرده اند
در اباحت لحم ضبع از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آمده که وی میخورد و از ابن عباس
رضی الله عنهما نیز اباحت آن مرویست و امام شافعی و امام احمد بدین رفته اند و امام ابو حنیفه
و امام مالک بکراهیت آن رفته اند زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نهی کرده است
از هر ذی ناب از سباع و حدیثی در کراهیت لحم او علی الخصوص نیز روایت کرده اند
لیکن میکویند که آن حدیث ضعیف است شافعیه میکویند که ضبع مخصوص است از عموم
نهی از هر سباع بقرینهٔ حدیث جابر رضی الله عنه والله اعلم وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ سَأَلْتُ
رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الضَّبُعِ قَالَ هُوَ صَيْدٌ کفت جابر پرسیدم
آنحضرت را از ضبع که آیا آن صید است که بکشتن آن بر محرم جنایتی ثابت میشود کفت آنحضرت
ضبع صید است وَيُجْعَلُ فِيهِ كَبْشًا إِذَا أَصَابَهُ الْمُحْرِمُ و میکرداند و مینهد بر محرم در جزای آن
کفتار را وقتی که برسد و بکشد او را رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَهْ وَالدَّارِمِيُّ وَعَنْ خُزَيْمَةَ بضم خای معجمه

وفتح زای ابْنِ جَزْءٍ بفتح جیم وسکون زای بعد از وی همزه وفتح جیم وکسر زای وبیای
میکویند وبعضی بتشدید زای میخوانند بی یا قَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللّٰهِ کفت پرسیدم
پیغمبر خدا را صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ أَكْلِ الضَّبُعِ از خوردن ضبع قَالَ أَوَ يَأْكُلُ الضَّبُعَ أَحَدٌ
کفت آنحضرت آیا میخورد ضبع را هیچکی یعنی چیزی نیست که کسی ورا بخورد وَسَأَلْتُهُ عَنْ
أَكْلِ الذِّئْبِ وپرسیدم آنحضرت را از خوردن کرک قَالَ أَوَ يَأْكُلُ الذِّئْبَ أَحَدٌ
فِيهِ خَيْرٌ کفت آیا میخورد ذئب را کسی که در وی نیکی است رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ لَيْسَ إِسْنَادُهُ
بِالْقَوِيِّ **الْفَصْلُ الثَّالِثُ** عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ عُثْمَانَ التَّيْمِيِّ عبد الرحمن بن عثمان
بن عبید الله صحابیست برادرزادهٔ طلحه بن عبید الله رضی الله عنه اسلام آورد بعد
از بیعة الرضوان وبعضی کفته اند روز فتح کشته شد با ابن زبیر در یک روز رضی الله عنهما
قَالَ كُنَّا مَعَ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللّٰهِ وَنَحْنُ حُرُمٌ کفت بودیم ما با طلحه وحال آنکه ما محرم بودیم
فَأُهْدِيَ لَهُ طَيْرٌ پس هدیه آورده شد برای طلحه پرندکان پخته وَطَلْحَةُ رَاقِدٌ وطلحه خوابیده بود
فَمِنَّا مَنْ أَكَلَ پس بعضی از ما کسی بود که خورد وَمِنَّا مَنْ تَوَرَّعَ وبعضی از ما کسی بود که پرهیزکاری
نمود ونخورد فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ طَلْحَةُ وَفَّقَ مَنْ أَكَلَهُ پس چون بیدار شد طلحه موافقت کرد با آنها که خورده بودند
بقول موافقت کرد یا چیزی از آن باقی مانده بود بخورد قَالَ فَأَكَلْنَاهُ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ کفت طلحه خورده ایم
ما آنرا با پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یعنی برای آنحضرت نیز اهدا کرده بودند وبخورد زیرا که برای آن
صید نکرده بود واین تأویل کسی است که میکوید بخورد محرم از آنچه برای وی صید نکرده باشند
وظاهر آن مطلق است وتورع کسی که نخورد بجهت احتمالات دیگر است مانند مشارکت محرم در
دلالت یا اشارت واعانت والله اعلم رَوَاهُ مُسْلِمٌ **بَابُ الْإِحْصَارِ وَفَوْتِ الْحَجِّ**
حصر واحصار منع وحبس وبازداشتن کسی را از سفر وکاری جز آن وتنگ کرفتن بر کسی حصره
المرض او السلطان میکویند وقتی که باز دارد بیماری یا پادشاه ومنع کند از کار ومقصدی
که دارد وهمچنین میکویند حصرهم العدو بهمین معنی وچون محصر شد محرم ونتوانست بمقصد
رسید جایز است او را که از احرام برآید لیکن ائمهٔ ثلثه میکویند که احصار نمیباشد مکر بعدو
چنانکه در واقعهٔ حدیبیه شد ومریض نزد ایشان باقی میماند بر احرام واکر عذر زایل
کشت وحج فوت شد برآید از احرام بعمل عمره ونزد ما احصار بمرض نیز میباشد ودر
حدیث آمده که کسی که لنک شد یا شکست پای او برآید از احرام وبر وست در سال آینده

درین

درین باب خلافی دیگر است وآن اینست که هدی سبب هستند نزد ما بحرم زیرا که شناخته
نشده است ریختن خون قربت وعبادت جز در زمان یا مکان مخصوص ونزد شافعی
موقوف نیست بحرم وذبح کنند همانجا که محصر شده چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وصحابه رضی الله عنهم در حدیبیه ذبح کردند وحدیبیه بنزد ایشان زمین حل است جوابش آنست
که ممکن نبود فرستادن ایشان هدی را بحرم پس بحکم ضرورت همینجا کردند وبعضی کفته اند
که حدیبیه پارهٔ از حل وپارهٔ از حرم است پس شاید که ذبح در حرم کرده باشند ودر مواهب
لدنیه از محب طبری آورده که حدیبیه اکثرش از حرم است وخلاف دیگر آنکه چون محصر شود قضا
کند ونزد شافعی قضا نیست وتسمیه بعمرة القضا مؤید مذهب ماست وایشان میکویند
بمعنی صلح است **الْفَصْلُ الْأَوَّلُ** عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَدْ أُحْصِرَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فَحَلَقَ رَأْسَهُ وَجَامَعَ نِسَاءَهُ وَنَحَرَ هَدْيَهُ کفت ابن عباس رضی الله عنهما احصار
کرده شد آنحضرت یعنی در حدیبیه ومنع کردند مشرکان مکه او را از درآمدن بمکه وعمره
کزاردن پس برآمد آنحضرت از احرام وحلق کرد سر مبارک خود را وجماع کرد زنان
خود را ونحر کرد شتران خود را که همراه داشت حَتَّى اعْتَمَرَ عَامًا قَابِلًا تا آنکه عمره کرد سال آینده
بمقتضای صلح که با اهل مکه واقع شد رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ خَرَجْنَا
مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کفت ابن عمر رضی الله عنهما بیرون آمدیم ما با آنحضرت
یعنی بعمره پس نزول کرد آنحضرت بحدیبیه فَحَالَ كُفَّارُ قُرَيْشٍ دُونَ الْبَيْتِ پس حایل شدند ودر میان
آمدند ومانع شدند قریش نزد خانهٔ کعبه فَنَحَرَ النَّبِيُّ پس نحر کرد پیغمبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
هَدَايَاهُ هدیهای خود را که همراه خود داشت وَحَلَقَ وحلق کرد آنحضرت وَقَصَّرَ أَصْحَابُهُ وتقصیر کردند
اصحاب آنحضرت وحلق نکردند یعنی بعضی از ایشان وبعضی حلق کردند بعد از توقف بسیار
در برآمدن از احرام بجهة غم واندوه ناشی از منع از وصول بیت پس ام سلمه کفت یا رسول الله
تو برآی از احرام وحلق کن همه خواهند کرد پس آنحضرت از احرام برآمد وحلق کرد بضرورت
متابعت نمودند اصحاب پس حلق کردند بعضی وقصر کردند بعضی دیکر وبعد از آنکه بیان
کرد آنحضرت فضل حلق را با وجود آن تقصیر کردند رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَعَنِ الْمِسْوَرِ بکسر میم و
سکون سین وفتح واو بْنِ مَخْرَمَةَ بفتح میم وسکون خای معجمه وراء قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَحَرَ قَبْلَ أَنْ يَحْلِقَ وَأَمَرَ أَصْحَابَهُ بِذٰلِكَ نحر کرد آنحضرت پیش

کُفّار

از حلق چنانچه معهود است و در هدایه گفت که نیست حلق یا تقصیر در احصار در قول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و ابو یوسف رحمه الله میگوید باید کرد و اگر نکند جزائی نیست زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و سلم حلق کرد عام حدیبیه و ایشان میگویند که حلق قربت و عبادت بر تقدیریست که مترتب گردد بر افعال حج و پیش از آن از نسک نیست و آنحضرت و صحابه که کردند برای آن کردند تا دانسته شود استحکام عزیمت بر انصراف والله اعلم. رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ. وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّهُ قَالَ أَلَيْسَ حَسْبُكُمْ سُنَّةَ رَسُولِ اللهِ گفت ابن عمر آیا کافی نیست شما را سنت پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. سنت اینست که إِنْ حُبِسَ أَحَدُكُمْ عَنِ الْحَجِّ طَافَ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ. اگر منع کرده شود و بازداشته شود یکی از شما از حج طواف کند بخانه کعبه و بصفا و مروه یعنی عمره کند ثُمَّ حَلَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ. پس حلال شود و برآید از هر چه حرام شده بود حَتَّى يَحُجَّ عَامًا قَابِلًا. تا آنکه حج کند سال آینده فَيُهْدِي پس ذبح کند هدی أَوْ يَصُومُ إِنْ لَمْ يَجِدْ هَدْيًا. یا روزه دارد اگر نیابد هدی را و در این حدیث بیان احکام احصار کرد گویا بعضی مردم جاهل بودند بآن یا خلافی میکردند در آن پس گفت ابن عمر که سنت آنحضرت اینست که اگر حصر و حبس کرده شود از حج عمره برآرد و از احرام برآید و بعد از آن حج را قضا کند. رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ. وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ دَخَلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى ضُبَاعَةَ بِنْتِ الزُّبَيْرِ. گفت عائشه درآمد آنحضرت بر ضباعه بضم ضاد معجمه و تخفیف موحده و بعین مهمله بنت عم آنحضرت است و زبیر بن عبد المطلب یکی از اعمام اوست که بشرف اسلام مشرف نشده صحابیه است از مهاجرات آنحضرت بروی درآمد فَقَالَ لَهَا لَعَلَّكِ أَرَدْتِ الْحَجَّ. پس گفت آنحضرت شاید که اراده میکنی حج را استفسار است بر سبیل تلطف و مهربانی. قَالَتْ گفت ضباعه آری اراده حج دارم لیکن وَاللهِ مَا أَجِدُنِي إِلَّا وَجِعَةً. بخدا سوگند نمی یابم خود را مگر بیمار و دردناک یعنی در خود ضعفی می یابم و نمیدانم که قدرت بر اتمام حج یابم یا نه و وجع بفتح جیم درد و بکسر دردناک چنانچه وَرِع و وَرَع. فَقَالَ لَهَا حُجِّي. پس گفت آنحضرت مر ضباعه را حج کن یعنی احرام حج به بند وَاشْتَرِطِي وَقُولِي و شرط کن و بگو اللَّهُمَّ مَحِلِّي حَيْثُ حَبَسْتَنِي. خدایا مکان برآمدن من از احرام همانجاست که حبس کنی و باز داری تو مرا در آنجا و محل بفتح میم و کسر حا مکان یا زمان حل. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ. و این حدیث دلالت دارد بر تحقق احصار بمرض لیکن دلالت دارد بر اشتراط و جماعه که میگویند احصار نیست بمرض بعد و میگویند که اگر مرض مبیح تحلل میبود احتیاج باشتراط چه بودی جواب میگویند که اشتراط

اللهم محلی

برای تعجیل

برای تعجیل تحلل است که اگر اشتراط نبودی متأخر میشد تحلل تا رسیدن هدیه در محل که حرم است و بر تقدیر اشتراط پیش از نحر هدی تحلل میتواند کرد و همچنین است مذهب ابی حنیفه و هر که موافق است بوی در تحقق احصار بمرض و بعضی گفته اند که جایز نیست تحلل با وجود اشتراط و این حکم مخصوص است بضباعه والله اعلم و بصحت رسیده است از ابن عمر رضی الله عنهما که وی انکار میکرد اشتراط را در حج و قول وی در حدیث سابق أَلَيْسَ حَسْبُكُمْ سُنَّةُ رَسُولِ اللهِ بجهة اینست و از اینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قایل است باحصار از جهة مرض فافهم.

الْفَصْلُ الثَّانِي عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ أَصْحَابَهُ أَنْ يُبَدِّلُوا الْهَدْيَ الَّذِي نَحَرُوا عَامَ الْحُدَيْبِيَةِ فِي عُمْرَةِ الْقَضَاءِ. روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما که آنحضرت امر کرد اصحاب را که تبدیل کنند هدی را که نحر کرده اند سال حدیبیه در عمره قضا یعنی در وقت احصار نحر کرده بودند سال آینده که عمره قضا بجای آرند هدی نحر کنند تا نحر در حرم واقع شود زیرا که هدی احصار ذبح کرده نمیشود مگر در حرم چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است و این بر تقدیری که نحر در حدیبیه در غیر حرم بود ظاهر است و اگر گوییم در حدیبیه نیز در حرم بود زیرا که حدیبیه اکثرش در حرم است چنانکه در شرح ترجمه اشارت بدان کردیم پس تبدیل بجهة احتیاط و ادراک فضیلت است ثانیا و امر برای استحباب است. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ و در بعضی نسخ این عبارت زیاده است که فیه ضعف و فی سنده محمد بن اسحاق. وَعَنِ الْحَجَّاجِ بْنِ عَمْرٍو الْأَنْصَارِيِّ. صحابی است معدود در اهل مدینه و حدیث وی نزد حجازیین است روایت کرده از وی عکرمه و جز از وی. قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ كُسِرَ. کسی که شکسته شود بلفظ مجهول یعنی پای او. أَوْ عَرِجَ. بکسر را بلفظ معلوم یا لنگ شود. فَقَدْ حَلَّ. پس بتحقیق حلال شد یعنی باید که از احرام برآید. وَعَلَيْهِ الْحَجُّ مِنْ قَابِلٍ. و بر وی است حج از سال آینده این حدیث نیز دلالت دارد بر آنکه احصار بغیر عدو میباشد چنانکه مذهب ابو حنیفه است و تقیید باشتراط تکلف است. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارِمِيُّ وَزَادَ أَبُو دَاوُدَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى و زیاده کرده است ابو داود در روایت دیگر أَوْ مَرِضَ یا بیمار شود. وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ. و در نسخه حسن صحیح. وَفِي الْمَصَابِيحِ ضَعِيفٌ. و در مصابیح گفته است که این حدیث ضعیف است و توربشتی گفته که حکم بضعف این حدیث باطل است و گفته مر این حدیث را تتمه ایست از قول عکرمه و وی از راویان از حجاج بن عمرو است و آن قول اینست

کہ گفت قد ذکرت ذلک لابی هریرة و ابن عباس و عکرمه میگوید که بتحقیق ذکر کردم من آنرا
مر ابی هریره و ابن عباس را که حجاج بن عمرو همچنین میگوید فقالا صدق پس گفتند ابو هریره و ابن
عباس راست گفته است وعن عبد الرحمن بن یعمر بفتح تحتانیه و سکون عین مهمله و فتح
میم الدیلی بکسر دال مهمله و سکون تحتانیه صحابی است که نزول کرد بکوفه و وفات یافت بخراسان
قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول الحج عرفة گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت
حج عرفه است یعنی ملاک حج و معظم ارکان وی وقوف بعرفه است اگرچه طواف نیز رکن آنست اما این اعظم
از آنکه بی وی حج اصلا صورت پذیر نیست من ادرک عرفة لیلة جمع قبل طلوع الفجر فقد
ادرک الحج کسی که دریابد وقوف بعرفه را در شب مزدلفه که شب دهم از ذی الحجه است پیش از طلوع
صبح صادق پس بتحقیق دریافت حج را معلوم وقت وقوف بعرفه بعد از زوال روز عرفه است و آخر وقت
تا طلوع فجر عید است و معنی وقوف ایستادن در آن وادیست اگرچه یکساعت بود و اگرچه در خواب
باشد اینجا مسئله ایست که یکی در حج و آخر شب در آنجا رسید و نماز عشا نگزارده است بحیثیتی که
اگر وقوف کند نماز از دست رود و اگر مقید نماز شود حج بدست نیاید چه کار کند نماز کند
یا حج گزارد بعضی گفته اند که نماز کند زیرا که افضل عبادات است و بعضی گفته اند که حج کند
در قضای وی عسرتی تمام و مشقتی عظیم است و هو المختار ایام منی ثلثة روزهای منا سه روز است یازده
و دوازده و سیزده که آنها را ایام تشریق گویند درین سه روز در منا باید رمی کرد فمن تعجل
فی یومین فلا اثم علیه پس کسی که شتابی کند و دو روز در آنجا باشد و در آخر روز دوم
برآید پس نیست هیچ بزه بر وی و نیست در وی ترک واجب و من تأخر فلا اثم علیه
و کسی که پس ماند و روز سیزدهم بایستد پس نیست هیچ بزه بر وی و نیست در وی ترک واجب
و ارتکاب بدعت و مجاوزت از حد یعنی هر دو برابر اند در جواز اگرچه توقف و تأخیر افضل است
از جهة کثرت عبادت و حصول زیادت مشقت و آورده اند که اهل جاهلیت دو فرقه
بودند بعضی تعجیل را گناه میدانسته اند و بعضی تأخیر را پس وارد شد تنزیل که تعجیل و تأخیر برابر اند در
هیچ یکی اثمی و حرجی نیست رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجة والدارمی و قال
الترمذی هذا حدیث حسن صحیح

باب حرم مکة حرسها الله تعالی

حرم مکه زمینی است که احاطه کرده بآن و گردانیده است او را خدای تعالی در حکم آن بجهة تشریف و تعظیم
و تسمیه بحرم بجهة آنست که حرام گردانیده است وی سبحانه در وی بسیاری از آنچه حرام است

می آرند که صا

در غیر وی

در غیر وی و سبب تحریم بعضی گفته اند آنست که چون آدم را علیه السلام بزمین فرستاد
ترسید از شیاطین تا هلاک نکنند او را پس فرستاد وی سبحانه ملائکه را تا نگاهبانی و پاسبانی
وی کنند پس درین مواضع که حدود حرم است از هر جانب ایستادند هر جا از زمین در میان مکه
و مواقف ملائکه بود حرم گشت و بعضی گفته اند که چون حجر اسود را خلیل الرحمن صلوات الله
و سلامه علیه در وقت بنای کعبه نهاد روشن گشت بسوی یمین و شمال و شرق و غرب و نیز
هر جا از زمین روشن شد بنور حجر حرم شد و حدود حرم را علامات است و آن منارهاست که
بنا کرده شده اند در جمیع جوانب مگر در جانب جده و جعرانه که درین دو جانب اتفاق نیفتاده و اول
کسی که نصب کرده ابراهیم خلیل است علیه السلام بدلالت جبرئیل بعد از وی قصی بن کلاب
و بعضی گفته اند اسمعیل علیه السلام کرد بعد از پدرش و بعد از وی قصی و بعضی گفته اند
عدنان بن اد اول کسی است که نصب کرد انصاب حرم را در وقتی که ترسید که مندرس گردد
حرم و بعد از وی قریش کرد بعد از وی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در سال فتح
عمر بن الخطاب بعد عثمان بن عفان بعد از وی معاویة بن ابی سفیان رضی الله عنهم و حدود حرم
از همه جوانب مساوی نیست و نزدیکتر از همه جانب تنعیم است و در تاریخ مکه همه را بتفصیل
بیان کرده است والله اعلم

الفصل الاول

عن ابن عباس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یوم فتح مکة لا هجرة و لکن جهاد و نیة گفت آنحضرت در
روز فتح مکه نیست هجرت ولیکن باقیست جهاد و نیت بیانش آنست که هجرت از مکه بمدینه
فرض بود بر کسی که استطاعت دارد و بعد از هجرت آوردن رسول الله صلی الله علیه وسلم بمدینه و چون
فتح شد مکه منقطع شد آن هجرت که فرض بود زیرا که مکه دار الحرب نماند ولیکن باقی ماند
هجرت از دیار کفر بدیار اسلام از برای صیانت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل است
تحت جهاد و نیت یعنی باقی ماند جهاد که گرد آورده شود بدان از فضیلت و ثواب آنچه فوت
پذیرفت از هجرت و باقی ماند تصحیح نیت و نیک کردن آن در هر عمل و درین نیز معنی هجرت است
یعنی ترک هوای نفس و بیرون آمدن از موطن طبیعت و ترک کردن آنچه نهی کرده شارع
از آن و اذا استنفرتم و چون خوانده شوید برای جهاد یعنی حکم کند امام که برائید بجنگ کافران
و نصرت دهید مسلمانان را فانفروا پس برائید و اجابت نمائید و امتثال کنید امر او را
و قال یوم فتح مکة و گفت آنحضرت روز فتح مکه ان هذا البلد حرمه الله یوم خلق السموات والارض

بدرستی که این شهر یعنی مکه حرام کردانیده است او را خدای تعالی و نهی کرده است از ارتکاب
چیزی چند در آن روز که بیدا کرده است آسمانها را و زمین را یعنی تحریم و نهی وی امری قدیم
و شریعت سالفه است و نیست از آن قبیل که حادث بود و مخصوص باشد بشریعتی دون
شریعتی یا مراد آنست که این تحریم در وقتی که بیدا کرده است محرّم کرده است و این صفت در
وی نهاده و اگر گفته شود که در باب حرم المدینه بیاید که ابراهیم حرام کردانیده است مکه را
و ساخته است او را حرم و من حرام کردانیده ام مدینه را و ساختم او را حرم و اگر حرم ساختن
وی قدیم باشد وجه اسناد تحریم آن با ابراهیم علیه السلام چه باشد جوابش آنکه اسناد تحریم
با ابراهیم از جهة آن باشد که وی رسانید و اعلام کرد حکم قدیم الهی را زیرا که حاکم بشرایع و احکام
خدای تعالی است و حکم وی قدیم است و انبیا صلوات الله علیهم و سلامه رسانندهٔ آن احکام اند
یا چون برداشته شد بیت المعمور باسمان در وقت طوفان نوح و مندرس و منطمس گشت عمارتی که
بنا کرده بود آدم علیه السلام بر طرف شد حرمت او و گشت شریعت متروکه منسیه تا آنکه احیا
کرد او را ابراهیم علی نبینا و علیه السلام فهو حرام بحرمة الله الی یوم القیمة پس این بلد
حرام است بحرام کردانیدن خدای تعالی تا روز قیامت و انه لن یحل القتال فیه لاحد
قبلی و بدرستی که شان اینست که هرگز حلال نکرده کارزار کردن درین بلده مر هیچکس را پیش از
من و لم یحل لی الا ساعة من نهار و حلال نشد مرا مگر یکساعت از روز اشارتست
بوقوع قتال از خالد بن الولید و لابد آن بامر و اذن آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواهد بود و لهذا
اکثر علما و امام ابو حنیفه از ایشانست میگویند که فتح مکه بقهر و غلبه است که آنرا در
کتب فقه فتح عنوة میگویند و مذهب شافعی و بروایتی از احمد آنست که فتح او بصلح است زیرا که
ایشان متهیّئ نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود بعد از دخول خالد رضی الله عنه
و تعرّض بعضی مشرکان مر او را و اعتذار آنحضرت بحلال شدن قتال مر او را ساعتی صریح است
در وقوع قتال و فتح عنوة و ثمرهٔ خلاف آنست که کسی که میگوید که فتح عنوة بود جایز نمیدارد
فروختن خانه و اجارهٔ زمین و خانهای آنرا زیرا که آنحضرت گرفت آنرا از کفار و وقف
کردانید میان مسلمانان و کسی که میگوید صلحا بود تجویز میکند بیع و اجاره را زیرا که برین تقدیر
مملوک صاحبان اوست و باقیست بر ملک ایشان فهو حرام بحرمة الله الی یوم القیمة
مکرر از برای تاکید و تقریر است لا یعضد شوکه بریده نشود خار او چه جای شجار او

نسخه: و لن

و در بدایه گفته

و در بدایه گفته است که هر که حشیش حرم یا درخت آنرا ببرد که مملوک نیست و خود رسته است
بر وست قیمت آن مگر آنچه خشک شده از آن و در آنچه خشک شده است ضمان نیست زیرا که
نامی نیست و چرانیده نشود حشیش حرم و بریده نشود مگر اذخر و امام ابو یوسف گفته باکی
نیست بچرانیدن از جهة وجود ضرورت و تعذر منع دواب از آن و دلیل امام
ابو حنیفه و امام محمد این حدیث است و نیز برداشتن آن از حل ممکن است پس ضرورت
نباشد و اذخر مستثنی است چنانکه در حدیث بیاید و جایز است قطع او و رعی کماة نیز
مستثنی است زیرا که از جملهٔ نباتات نیست و نزد امام شافعی و هر که موافق اوست جایز است
رعی بهایم در کلاء حرم و مذهب امام احمد همچو مذهب مالکست شیخ امام اجل عارف و ارع بارع
عبد الوهاب متقی از عارضه ای که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب
ما مردی بود که وی را احمد سقامی گفتندی روزی گلی از حرم آورد و بدست ما داد بتقدیر الهی
سهو شد و ما آنرا بوی کردیم بمجرد بوی کردن المی در بینی ما و وید چنانکه مورچه دود بدماغ
رسید و از دماغ بهر دو چشم برآمد روز بروز زیاده شد تا رسید بجایی که رسید ماشاء الله
و تقدیره و لا ینفّر صیده و رمانیده و رنجانیده نشود شکار او و چون تنفیر حرام شد قتل
و اتلاف بطریق اولی حرام باشد و اگر تنفیر کرد و هم در نفار پیش از سکون تلف شد ضامن شود
و لا یلتقط لقطته الا من عرّفها و برندارد برزمین افتاده حرم را مگر کسی که تعریف کند و شناساند
آنرا یعنی در لقطهٔ حرم نیست مگر تعریف تا آنکه بیاید مالک آنرا پس خرج نمیکند آنرا او ما
نمیکرده و تصدق نمیکند چنانکه حکم لقطه بقاع دیگر است که تعریف کند و اگر فقیر باشد
خرج کند و بعد از آنکه صاحب او را بیابد بدهد اما اینجا یعنی در لقطهٔ حرم جز تعریف نیست
و این اظهر قولین شافعی است و اکثر علما فرق نکرده اند در میان لقطهٔ حرم و غیر وی از اماکن و مذهب ما نیز
همین است و دلیل بر آن اطلاق احادیثی است که وارد شده اند در لقطه چنانکه در باب لقطه
بیاید انشاء الله تعالی و میگویند که معنی قول وی الا من عرّفها در این حدیث آنست که تعریف
کند تا یکسال درست چنانکه همه جا میکنند و مخصوص بایام موسم نیست و این خلاف ظاهر عبارت است
و نیز سیاق کلام برای بیان فضل حرم مکه و ذکر خصایص اوست و اگر حکم لقطهٔ وی حکم
لقطهٔ سایر بقاع باشد ذکر آنرا فایده ئی نمی یابیم فتدبر و لا یختلی خلاها و بریده نشود
علف تر وی و خلا مقصور علف تر و حشیش خشک را گویند و قطع حشیش نیز درست نیست

کماة است سماروغ

زیرا که حاکم شوکت دارد و بعضی خلا بمد روایت کرده و آن خطا است کذا قال التوربشتی
فقال العباس پس گفت عباس یا رسول الله الا الاذخر مگر اذخر که از استثنا کن از میان
خلا و اذخر بکسر همزه و سکون ذال معجمتین نام گیاهی مشهور است خوشبوی فانه لقینهم
زیرا که اذخر برای آهنگران مردم است و در بعضی روایات لقیوننا قیون جمع قین بفتح قاف و سکون
تحتانیه آهنگر و صاحب نهایه گفت آهنگر و زرگر یعنی محتاج اند باذخر بگداختن آهن و زر
ولبیوتهم و اذخر برای خانهای مردم نیز کار می آید که بدان سقف خانه میسازند و در روایت
صحیحین آمده فانا نجعله فی قبورنا و بیوتنا زیرا که ما میکنیم اذخر را در قبرهای خود و خانهای
خود اذخر را عرب در میان گورها نیز می انداختند فقال چون التماس کرد عباس رضی الله عنه استثنای
اذخر را از آنحضرت وحی آمد پس استثنا کرد و فرمود الا الاذخر مگر اذخر که رواست قطع
کردن و در مذهب بعضی آنست که احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه و سلم هرچه خواهد و بر هر که خواهد
حلال و حرام گرداند و بعضی گویند باجتهاد گفت و اول اصح است والله اعلم متفق علیه
وفی روایة ابی هریرة لا یعضد شجرها ولا یلتقط ساقطتها الا منشد و برندارد افتاده بر زمین
مکه را مگر منشد والنشاد تعریف گم شده کردن وعن جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم
یقول لا یحل لاحدکم ان یحمل بمکة السلاح گفت جابر رضی الله عنه شنیدم آنحضرت را که میگفت
روا نیست مر یکی از شما را که بردارد بمکه سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفته اند که
مکروه است مطلقا و قول اول صحیح است و قول جمهور علما است زیرا که آنحضرت در عمره قضا
بسلاح در آمد ولیکن کافران گفتند که آنها را در قراب دارد و روز فتح نیز مسلح آمد رواه مسلم
وعن انس ان النبی صلی الله علیه و سلم دخل مکة یوم الفتح وعلی رأسه المغفر روایت
از انس رضی الله عنه که آنحضرت در آمد بمکه روز فتح و بر سر مبارک وی مغفر بود بکسر میم و سکون
غین معجمه و فتح فا زره خود که در زیر کلاه پوشند کذا قال فی الصراح والقاموس فلما نزعه جاء
رجل وقال ان ابن خطل متعلق باستار الکعبة پس هر گاه که کشید آنحضرت مغفر را از سر آمد
نزد آنحضرت مردی و گفت که ابن خطل بفتح معجمه و مهمله آویخته است بپردهای کعبه فقال اقتلوه
پس گفت آنحضرت بکش او را و ابن خطل نام او عبد الله است و بعضی گفته اند غالب مرتد شده بود که
مسلمانی را کشته گریخته بود و آنحضرت را و مسلمانان را هجو میکرد و گفته اند که او را دو داه بودند مغنیه
بهجو مسلمانان تغنی میکردند و نووی گفت در این حدیث دلیل است مر کسی را که روا داشته است اقامت

حدود و قصاص در حرم مکه چنانکه مالک و شافعی و نزد ابو حنیفه جایز نیست و جواب آنست
که حکم ابن خطل مستثنی است چنانکه از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم من دخل المسجد فهو
آمن کسی که در آید مسجد را پس او آمن است و نیز میگویند که اباحت قتل وی در ساعت اباحت
حرم بود و شاید که از حرم بر آورده کشته باشند والله اعلم متفق علیه وعن جابر ان
رسول الله صلی الله علیه و سلم دخل یوم فتح مکة وعلیه عمامة سوداء روایت
از جابر رضی الله عنه که آنحضرت در آمد روز فتح مکه و بر وی دستار سیاه بود بغیر احرام
در آمد بی احرام رواه مسلم در این حدیث دلیل است بر استحباب پوشیدن سودا چنانکه
چنانکه مذهب حنفیه است و بعضی میگویند سیاه نبود بلکه باستعمال دهن و سودن آن همین سیاه
مینمود و نیز دلیل است بر آنکه واجب نیست احرام داخل مکه را مگر آنکه نیت حج و عمره کند
و اصح قولین شافعی اینست و جواب مر حنفیه را آنست که حلال کرده شد مر آنحضرت را
ساعتی وعن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یغزو جیش الکعبة
غزا میکنند لشکری کعبه را تا خراب کنند آنرا و این خبر است از آنچه واقع میشود در آخر زمان
و لشکر سفیانیست پادشاه مصر در عهد مهدی موعود و تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ باید جست
فاذا کانوا ببیداء من الارض یخسف باولهم و آخرهم پس چون میباشند به بیابان از
زمین در زمین فرو برده میشوند اول ایشان و آخر ایشان و بعضی گویند بیدا نام موضعیست
میان مکه و مدینه عائشه رضی الله عنها میگوید قالت گفتم من یا رسول الله و کیف
یخسف باولهم و آخرهم و فیهم اسواقهم و چگونه خسف کرده میشود باول ایشان و آخر
ایشان و حال آنکه در میان ایشان اند اهل بازارهای ایشان و بعضی گفته اند اسواق
اینجا جمع سوقه است بمعنی رعیت ومن لیس منهم و کسی نیست از ایشان یعنی
شریک در کفر و معصیت و قصد تخریب کعبه و غزا کردن با اهل آن بلکه ضعیف و بنده یا مانند
مثلا قال یخسف باولهم و آخرهم گفت آنحضرت خسف کرده میشود باول ایشان و آخر
ایشان ثم یبعثون علی نیاتهم پس برانگیخته میشوند بر نیات ایشان و همچنین است
جریان عادت الهی عز اسمه که هلاک میکند اخیار را بشومی اشرار که مختلط اند میان
ایشان بعد از آن تمیز کرده میشود میان ایشان در روز قیامت متفق علیه وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یخرب الکعبة ذو السویقتین من الحبشة

ویران میکند کعبه را شخصی که او را ذو السویقتین میگویند که از حبشه است و سویقه تصغیر
ساق است و سویقتین تثنیه اوست و حبشه را اکثر ساقهای خرد و نحیف و باریک میباشد
و ظاهر این شخص را ساقها باریکتر و خردتر از آنها باشد و حکم الهی بر آن رفته است که بلای کعبه
و خرابی وی بر دست حبشه است و این محل عبرت است که کعبه با این قدر و عظمت بر دست احقر
الناس خراب میگردد و سفیانیان با آن شوکت و عظمت بقصد تخریب وی هلاک شدند و بزمین فرو
رفتند و الله علی کل شیء قدیر و چون کعبه خراب شود قیامت قایم شود و ملک دنیا خراب گردد
که بقای این عالم و آبادی آن منوط و مربوط بوجود این خانه است متفق علیه وعن ابن عباس عن
النبی صلی الله علیه وسلم قال کأنی به گفت آنحضرت گویا که من بالتیقن بخراب کننده
کعبه و می بینم او را و وی حاضر است نزد من اسود سیاه است افحج بتقدیم حای مهمله بر جیم
آنکه در دو پای وی فرجه و گشادگی باشد و با پهنای وی از یکدیگر دور باشند و در مشی
بالای قدمین وی نزدیکی باشد و در پاشنها دوری و بعضی گفته اند که میان رانهای وی
دوری بود چنانکه شتر و گاو نر در دویدن کنند یقلعها حجرا حجرا برمیکند آن شخص کعبه را
سنگ سنگ ظاهر حدیث آنست که یک کس خواهد بود که خراب خواهد کرد و احتمال دارد که این
سردار قوم باشد و با وی لشکری باشد رواه البخاری

الفصل الثانی عن یعلی بن
امیة قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال احتکار الطعام فی الحرم الحاد فیه
نگاه داشتن غله تا بگرانی فروشند در حرم معصیت و نافرموده کردن است احتکار در همه بلاد
حرام و منهی است و در مکه سخت تر است حرمت آن و الحاد از دین برگشتن و ارتکاب آنچه حرام است
در حرم رواه ابو داود وعن [ابن عباس] قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لمکة ما اطیبک من بلد
چه عجب خوش شهری تو و احبک الی و چه عجب دوست داشته شده تو بسوی من و لولا ان قومی
اخرجونی منک ما سکنت غیرک و اگر نبودی اینکه قوم من بیرون می آوردند مرا از تو سکونت
نمیکردم من جز در تو رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا وعن
عبد الله بن عدی بن حمراء قرشی زهری است و بعضی گفته اند ثقفی حلیف بنی زهره صحابی است
معدود در اهل حجاز قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم واقفا
علی الحزورة ایستاده بر حزوره بفتح حای مهمله و سکون زای معجمه و فتح واو و تا در آخر و بعضی بفتح
زای و تشدید واو روایت کرده اند و عوام مکه تصحیف میکنند و عزوره میگویند بعین مهمله

در اصل تل صغیر

در اصل تل صغیر را گویند و الآن نام موضعی است نزد مناره مسجد که متصل باب اجیاد است
فقال والله انک لخیر ارض الله و احب ارض الله الی الله پس گفت آنحضرت خطاب بمکه معظمه
کرده بدرستی که تو بهترین زمین خدائی و محبوبترین زمین خدائی نزد خدا ولولا انی اخرجت منک
ما خرجت و اگر نبودی که من بیرون آورده میشدم از تو بیرون نمی آمدم و در بعضی روایات بجای
الی الله الی است یعنی بهتر و دوست داشته شده تر بسوی من و بود این قول از آنحضرت نزد
خروج وی از مکه در عمرة القضا زیرا که قریش گفتند که بعد از دو سه روز برآید و نه نشیند و بعضی
گمان برده اند که نزد خروج هجرت بود و این سخن صحیح نیست زیرا که در بعضی از طرق این حدیث آمده است که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت و وی سوار بود بر راحله خود و در خروج هجرت با این صفت نبود
بلکه پنهان برآمد و دورتر از این آنست که در تاریخ ازرقی مذکور است که در سال فتح بود زیرا که در
فتح اخراج نبود مگر آنکه تذکر حال سابق کرده باشد والله اعلم رواه الترمذی و ابن ماجة

الفصل الثالث عن ابی شریح العدوی بفتح عین مهمله و دال مهمله صحابی است روایت است
از وی انه قال لعمرو بن سعید که وی گفت مر عمرو بن سعید بن عاص اموی را که امیر مدینه بود از جانب
عبد الملک بن مروان و هو یبعث البعوث الی مکة و حال آنکه عمرو بن سعید میفرستاد لشکرها را بسوی
مکه برای قتال عبد الله بن الزبیر پس گفت ابو شریح ائذن لی ایها الامیر احدثک قولا قام به
رسول الله دستوری ده مرا ای امیر تا حدیث کنم ترا سخنی که خطبه خواند بآن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
الغد من یوم الفتح فردای روز فتح مکه سمعته اذنای شنیده است آن سخن را هر دو
گوش من و وعاه قلبی و یاد داشته است آن را دل من و ابصرته عیناي و دیده است آن را هر دو
چشم من یعنی در حضور شنیده ام نه در پرده حین تکلم به هنگامی که تکلم کرد آنحضرت بدان سخن
حمد الله و اثنی علیه ستایش کرد مر خدا را و ذکر کرد صفات وی تعالی را ثم قال ان مکة
حرمها الله پس گفت آنحضرت بدرستی مکه حرام گردانیده است او را خدای تعالی و لم یحرمها
الناس و حرام نگردانیده اند او را مردمان فلا یحل لامرئ یؤمن بالله والیوم الآخر
پس حلال نیست مر مردی را که ایمان آرد بخدا و روز آخرت ان یسفک بها دما اینکه بریزد در مکه
خونی را و لا یعضد بها شجرة و نه حلال است که ببرد در وی درختی را فان احد ترخص بقتال
رسول الله صلی الله علیه وسلم فیها پس اگر رخصت جوید و حجت آرد کسی بکارزار پیغمبر خدا که قتال
کرد در مکه ما نیز کنیم فقولوا له ان الله قد اذن لرسوله پس بگوئید مر او را که خدا اذن کرد مر پیغمبر خود را

ولم یاذن لکم و اذن نکرده است مر شما را و انما اذن لی فیها ساعة من نهار و اذن نکرده
خدا تعالی مرا در وی مگر یک ساعت و زمان قلیل از روز وقد عادت حرمتها الیوم کحرمتها
بالامس و بتحقیق باز گشته است حرمت او امروز همچو حرمت او دیروز ولیبلغ الشاهد
الغائب و باید که برساند این حکم را هر کس حاضر است و شنیده است از من هر کرا که او غائب است
فقیل لابی شریح ما قال لک عمرو پس گفته شد مر ابی شریح را که چه گفت مر ترا عمرو بن سعید
در برابر این سخن قال گفت ابو شریح قال گفت عمرو بن سعید انا اعلم بذلک منک
من داناترم باین حدیث که تو گفتی از تو یا ابا شریح یعنی من هم میدانم که مکه حرام است ولیکن
ان الحرم لا یعیذ عاصیا بدرستی که حرم پناه نمیدهد گناهکار را که خلاف امر والی
کند و خروج نماید بروی ولا فارا بدم و پناه نمیدهد گریزنده بخون را یعنی کسی که خون کسی
ریخته در حرم در آید ولا فارا بخربة بضم خای معجمه و سکون را و بفتح نیز گفته اند و بموحده
فساد در دین و جنایت است یعنی اگر یکی فسادی در دین کند و یا جنایتی دیگر کند چنانکه مال
یکی را تلف کند یا حق یکی را ضایع سازد و بجرم گریزد جزای آن از وی ساقط نگردد و مقصود
آنکه عبد الله بن الزبیر عاصی است و از اطاعت امام بر آمده و اگر از حرم بر آید انجا نه کشیم
میدهیم و اگر نه هم در حرمش میکشیم متفق علیه وفی البخاری الخربة الخیانة یعنی در صحیح بخاری
تفسیر کرده است خربه را بخیانت وعن عیاش بفتح عین مهمله و تشدید تحتانیه در آخر شین معجمه
بن ابی ربیعة بفتح را و کسر موحده المخزومی بخای معجمه و برای صحابیست قدیم الاسلام برادر
ابو جهل است از مادرش و آنحضرت او را دعا میکرد در قنوت اللهم انج عیاش بن ابی ربیعة چنانکه
در باب القنوت گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تزال هذه الامة بخیر ما عظموا
هذه الحرمة همیشه اند این امت بخیر و سلامت در دین و دنیا مادام که تعظیم کنند این حرمت را یعنی حرمت
مکه و حرم خدا را و اجتناب کنند از ارتکاب آنچه نهی کرده اند در آن حق تعظیمها چنانچه باید
و شاید تعظیم وی کرد و مبالغه و احتیاط در آن نمود فاذا ضیعوا ذلک هلکوا پس چون ضایع کردانند
آن حرمت را هلاک شوند رواه ابن ماجة باب حرم المدینة حرسها الله تعالی
احادیث در تحریم حرم مدینه آمده و اختلاف کرده اند علما در ترتیب حکم تحریم بر آن مذهب
امام ابی حنیفه آنست که معنی حرمت در آن مجرد تعظیم و تکریم است بی ثبوت احکام دیگر مثل حرمت
صید و قطع شجر و لزوم جزا و هر که بکند چیزی از آن آثم میگردد و جزا نیست بر آن و ثابت

قول مالک و روایتی است از احمد و قولیست مر شافعی را و نووی گفته که مشهور از مذهب مالک
و شافعی و جمهور علما آنست که ضمان نیست در صید مدینه و قطع شجر آن بلکه حرام است بی ضمان و
توربشتی گفته که قایل نشده بتحریم صید مدینه مگر جندی سعد و از صحابه و جمهور ایشان منکر نیستند
اصطیاد طیور را در مدینه و نرسیده است ما را نهی از آن بطریقی که اعتماد توان کرد بر آن و بعضی
علما گفته اند که واجب است در وی جزا چنانچه در حرم مکه و بعضی گفته اند که جزا در حرم
اخذ سلب است از جهة حدیث مسلم که از سعد بن ابی وقاص بیاید و قاضی عیاض گفته که قایل نشد
باین مگر شافعی در قول قدیم الفصل الاول عن علی رضی الله عنه قال ما کتبنا
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم الا القران و ما فی هذه الصحیفة گفت امیر المؤمنین علی
ننوشتیم ما از آنحضرت از وحی جلی مگر قرآن را و چیزی که درین صحیفه است چون مردم گفتند
علی را که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مخصوص گردانیده است بصحیفه دیگر جز قرآن
پس گفت وی رضی الله عنه که ننوشتیم ما از آنحضرت جز قرآن را و آنچه درین صحیفه است
و آن ورقه بود که در وی احکام دیات و بعضی احکام دیگر بود که در قراب سیف وی رضی الله عنه
و این حکم حرم مدینه نیز بود که میگوید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة
حرام ما بین عیر الی ثور مدینه حرام است یعنی حرم است و حد وی از عیر بفتح عین مهمله و
سکون تحتانیه تا ثور بفتح مثلثه و سکون واو نام دو کوه است بمدینه مطهره که حرم است
فمن احدث فیها حدثا پس کسی که نو پیدا آرد در آن بدعتی را یعنی آنچه نهی کرده اند از آنجا
آن در حرم او آوی محدثا یا جای دهد در وی و پناه دهد و اعانت کند حدث پیدا کننده را
محدث بفتح دال نیز روایت است یعنی مر محدث مبدع و آوی بمعنی رضی یعنی خود کند بدعت
یا راضی گردد ببدعت از غیر خود فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین پس بروست لعنت
خدا و لعنت فرشتگان و آدمیان همه لا یقبل منه صرف ولا عدل نپذیرفته نشود از آن
کس فریضه و نه نفل و بعضی تفسیر کرده اند صرف را بشفاعت زیرا که باز میگرداند عذاب را
از کسی که مستحق عذاب است و بتوبه زیرا که وی باز میگرداند بنده را از معصیت و تفسیر کرده اند
عدل را بفدیه زیرا که وی معادل و مساوی مفدی است و از جمله احکامی که در صحیفه نوشته بودند
این بود که ذمة المسلمین واحدة یسعی بها ادناهم عهد مسلمانان یکی است سعی میکند بان
ذمه فروتر مسلمانان یعنی هر که از مسلمانان اگرچه وضیع و حقیر بود مثل بنده و زن امان دهد کافر را

و عهد بندد بوی و در پناه خود در آرد لازم است بر همه اعانت و حفظ آن و جایز نیست نقض آن
عهد و عهد را ذمه از آن گویند که نقض آن موجب مذمت است فَمَنْ اَخْفَرَ مُسْلِمًا پس کسیکه
عهد شکنی کند مسلمانی را یعنی عهدی و وثیقتی با مسلمانی بسته باشد و آن عهد را بشکند و غدر
کند یا همین عهدی که مسلمانی بذمی بسته است بشکند چنانکه سوق کلام در آنست فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ
وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِيْنَ لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ وَمَنْ وَالٰى قَوْمًا بِغَيْرِ اِذْنِ مَوَالِيْهِ
و کسیکه دوستی و پیوستگی کند گروهی را بی اذن و بی رضای دوستان و پیوستگان وی فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ
اللّٰهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِيْنَ لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ بدانکه ولا دو قسم است یکی
را ولای موالات گویند و عادت عرب بود که بیکدیگر دوستی و پیوستگی میکردند و عهد می بستند و سوگند
و سوگند میخوردند که در نیک و بد یکدیگر شریک باشند و با دوستان یکدیگر دوست باشند
و با دشمنان وی دشمن و در جاهلیت در باطل و ناحق نیز امداد و معاونت میکردند و در اسلام در حق
میکردند و اکثر اهل عجم که تابعین و تبع تابعین باشند در عرب آمده با صحاب عقد موالات می بستند
دوم ولای عتاقت است که هر که آزاد کرد بنده را آزاد کننده را بر آزاد کرده شده حق ولای
ثابت شد و نزد عدم وارثان قریب وارث میگردد از وی پس احتمال دارد که مراد اینجا موالی ولای
موالات باشند و معنی آن باشد که مردی را موالی باشند پس نباید قوم دیگر را موالی گیرد بی اذن
موالی خود که دارد و بی استشاره ایشان زیرا که درین نوعی از نقض عهد و اید است که نباید کرد
و بعضی گفته اند که موالات کند کافر بقصد ایذای مسلمانان و احتمال دارد که ولای عتاقت مراد باشد
پس معنی آن باشد که هر که نسبت کند بغیر معتق خود مستحق لعنت گردد چنانکه اگر نسبت کند بغیر
پدر خود مستحق لعنت است مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَفِيْ رِوَايَةٍ لَهُمَا مَنِ ادَّعٰى اِلٰى غَيْرِ اَبِيْهِ اَوْ تَوَلّٰى غَيْرَ مَوَالِيْهِ
کسیکه دعوی کند و انتساب کند بسوی غیر پدر خود یا والی گیرد غیر موالی خود را فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ
وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِيْنَ لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ این روایت تائید اراده ولایت عتاقه
میکند چنانکه در حدیث آمده است الولاء لحمة کلحمة النسب یعنی عتق پیوندی و رابطه ایست مانند
رابطه نسب تنبیه اشکالی که در حدیث شده اینست که عیر خود نام کوهی است بمدینه منوره
و جبل ثور پس آن بمکه است نه بمدینه و آن کوهی است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غار آن
بهجرت مختفی شده اما در مدینه جبلی مشهور نیست که او را ثور خوانند و لهذا اکثر روات
بخاری آنرا مبهم گذاشتند و بعضی علامت کذا نوشته و بعضی بجای ثور بیاض گذاشته

و در فتح الباری

و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که اصل ما بین عیر الی احد بوده است و نزد احمد و طبرانی
همچنین واقع شده و بعضی گفته اند که نام جبلی است بمکه و معنی حدیث آنست که حد مدینه
مقدار مسافتی است که میان عیر و ثور است بمکه و شیخ مجد الدین در قاموس گفته که ثور جبلی است
صغیر بمدینه در حذای جبل احد پس ذکر ثور صحیح است و وهم نیست چنانکه ائمه گمان برده اند و در
اثبات آن غایت استقصای تحقیق نموده در شرح آنرا نقل کرده ایم وَعَنْ سَعْدٍ قَالَ قَالَ
رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنِّيْ اُحَرِّمُ مَا بَيْنَ لَابَتَيِ الْمَدِيْنَةِ اَنْ يُقْطَعَ عِضَاهُهَا اَوْ
يُقْتَلَ صَيْدُهَا گفت سعد بن ابی وقاص که گفت آنحضرت بدرستی که من حرام میگردانم میان
هر دو لابه مدینه که بریده شود درختان آن و کشته شود شکار آن لابه بتخفیف موحده زمین سنگستان
و در هر دو طرف مدینه سنگستان است و مدینه در میان آنست و عضاه بکسر عین و ضاد معجمه و ها در
آخر جمع عضه درخت کلان خاردار وَقَالَ و گفت آنحضرت اَلْمَدِيْنَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ
مدینه بهتر است مر ایشان را اگر بدانند در حدیث دیگر آمده است که بلاد و امصار فتح خواهد شد
و مردم از مدینه بیرون آمده در آنجا خواهند رفت و مدینه بهتر است مر ایشان را اگر بدانند
لَا يَدَعُهَا اَحَدٌ رَغْبَةً عَنْهَا اِلَّا اَبْدَلَ اللّٰهُ فِيْهَا مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ نمیگذارد مدینه را هیچکی از جهة اعراض
کردن و روی گردانیدن از آن مگر آنکه بدل میکند و بجای او می آرد خدای تعالی کسی را که از آن کس بهتر
از وی وَلَا يَثْبُتُ اَحَدٌ عَلٰى لَاْوَائِهَا وَجَهْدِهَا و پای برجا نماند هیچ یکی و صبر نکند بر سختی و گرسنگی
مدینه و مشقت و محنت مدینه اِلَّا كُنْتُ لَهُ شَفِيْعًا اَوْ شَهِيْدًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مگر آنکه باشم من او را
شفاعت کننده گناهان او را و گواهی دهنده بر طاعتهای او روز قیامت گفته اند که و جهدها
را در نسخ بضم تصحیح کرده اند و ظاهر آنست که بفتح باشد بمعنی مشقت و بضم بمعنی سعی و طاقت
و بعضی گفته اند این هر دو لغت است بهر دو معنی رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا يَصْبِرُ عَلٰى لَاْوَاءِ الْمَدِيْنَةِ وَشِدَّتِهَا اَحَدٌ مِنْ اُمَّتِيْ گفت آنحضرت صبر نکند
بر شدت و محنت مدینه هیچکی از امت من اِلَّا كُنْتُ لَهُ شَفِيْعًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مگر آنکه باشم
من او را شفاعت کننده روز قیامت رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْهُ قَالَ كَانَ النَّاسُ اِذَا
رَاَوْا اَوَّلَ الثَّمَرَةِ جَاؤُوْا بِهِ اِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هم از ابی هریره است که
گفت بودند مردم چون میدیدند اول میوه را که آنرا نوباوه گویند می آوردند آنرا بسوی آنحضرت
فَاِذَا اَخَذَهٗ قَالَ پس چون میگرفت آنحضرت میوه را میگفت و میخواند این دعا را اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيْ ثَمَرِنَا

خداوندا برکت ده مارا در میوه ما برکت بفتح را کوالیدن و افزون شدن و بمعنی ثبات و دوام
نیز آید وَبَارِکْ لَنَا فِی مَدِینَتِنَا و برکت ده مارا در شهر ما وَبَارِکْ لَنَا فِی صَاعِنَا وَبَارِکْ لَنَا
فِی مُدِّنَا و برکت ده مارا در صاع ما و برکت ده مارا در مد ما و مد بضم میم و تشدید دال صاع و مد هر دو
پیمانه است ولیکن مد یک رطل و ثلثی نزد اهل حجاز و دو رطل نزد اهل عراق و صاع چهار مد و مراد توسعه
رزق و برکت در آنست اَللّٰهُمَّ اِنَّ اِبْرَاهِیمَ عَبْدُکَ وَخَلِیلُکَ وَنَبِیُّکَ خداوندا بدرستی که
ابراهیم بنده تست و دوست جانی تست و پیغمبر تست وَاِنِّی عَبْدُکَ وَنَبِیُّکَ و بدرستی که
من بنده ام و پیغمبر توام اثبات خلت برای خود نکرد با وجود ثبوت آن در ذات شریف
وی صلی الله علیه و سلم اکمل و اتم از ابراهیم صلوات الله علیه و نه حب که اکمل است از خلت برا که
حبیب محبی است که بمقام محبوبیت رسیده و خاصه ذات شریف اوست از جهت تواضع
اکتفا کرد به ثبوت عبودیت حقیقیه که اکمل صفات و ارفع مقامات است و عبودیت حقیقیه
خاصه مقام محمدیه است و هر که غیر اوست فروتر است از وی صلی الله علیه و سلم درین صفت
چنانکه اهل تحقیق بیان کرده اند و احتمال دارد که بعد از وی وقت مخصوص ملقب بآن مقامات باشند
والله اعلم وَاِنَّهُ دَعَاکَ لِمَکَّةَ و بدرستی که ابراهیم دعا کرد ترا برای مکه و حرم ساختن وی
وَاَنَا اَدْعُوکَ لِلْمَدِینَةِ بِمِثْلِ مَا دَعَاکَ لِمَکَّةَ و من دعا میکنم ترا برای مدینه همانند آنچه
دعا کرده است ابراهیم ترا برای مکه وَمِثْلِهِ مَعَهُ و مانند آن بآن یعنی مدینه را دو چندان
میخواهم که مکه راست ثُمَّ قَالَ یَدْعُو اَصْغَرَ وَلِیدٍ لَهُ بعد میخواند آنحضرت خردتری را که بود
مر آنحضرت را از اهل بیت وی فَیُعْطِیهِ ذٰلِکَ الثَّمَرَ پس میداد آنحضرت آن خرد را آن میوه
و تخصیص خردان از جهت رعایت مناسبتی است که واقع است میان ایشان و نوباوه از جهت
آنکه خردان راغب تر و مایل تر و خوشحال شونده تراند بدان و در ایثار غیر ارشاد و تعلیم است
مر امت را بر قمع شره و شهوت خصوصا در آنچه میل طبع بدان بیشتر و سختر است چنانکه نوباوه
رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ اَبِی سَعِیدٍ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اِنَّ اِبْرَاهِیمَ حَرَّمَ
مَکَّةَ فَجَعَلَهَا حَرَامًا گفت آنحضرت بدرستی که ابراهیم حرام گردانید مکه را پس گردانید او را حرام
یعنی دعا کرد حق تعالی را که او را حرام گرداند وَاِنِّی حَرَّمْتُ الْمَدِینَةَ حَرَامًا و بدرستی که من
حرام گردانیدم مدینه را حرام گردانیدنی مَا بَیْنَ مَأْزِمَیْهَا جز یکه میان دو طرف اوست از کوهها
و مأزم بکسر زای تنگی میان کوهها که سیل بگذرد بجهت مراد لابتین است که در حدیث سعد گذشت

خردترین ص

که هر دو قریب العهد من ربی اند

ان لا یهراق

اَنْ لَا یُهْرَاقَ فِیهَا دَمٌ که ریخته نشود در وی خون وَلَا یُحْمَلَ فِیهَا سِلَاحٌ لِقِتَالٍ و برداشته نشود
در وی سلاح برای کارزار کردن وَلَا تُخْبَطَ فِیهَا شَجَرَةٌ اِلَّا لِعَلْفٍ و ریخته نشود در وی برگهای
درخت مگر برای خورش ستور خبط زدن درخت بعصا تا بریزد برگهای او و خبط بفتحتین برگ افتاده
از درخت بمعنی مخبوط و چون ریختن برگ از درخت جایز نباشد بریدن بطریق اولی نخواهد بود
رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ تابعی ثقه است و مراد بسعد سعد بن ابی وقاص است
اَنَّ سَعْدًا رَکِبَ اِلٰی قَصْرِهِ بِالْعَقِیقِ روایت میکند که سعد که پدر اوست سوار شد
بجانب کوشک خود که در جانب وادی عقیق داشت که نام موضعی است مشهور و متبرک
و ذکر آن در اشعار واقع شده است و در حدیث او را وادی مقدس خوانده اند فَوَجَدَ
عَبْدًا یَقْطَعُ شَجَرًا اَوْ یَخْبِطُهُ پس یافت غلامی را که میبرد درختی را یا میریزد برگ آنرا
فَسَلَبَهُ پس گرفت سعد جامه و سلاح او را فَلَمَّا رَجَعَ سَعْدٌ جَاءَهُ اَهْلُ الْعَبْدِ پس وقتی
که باز آمد سعد بمدینه آمدند او را کسان آن غلام فَکَلَّمُوهُ اَنْ یَرُدَّ عَلٰی غُلَامِهِمْ پس گفتند
سعد که باز گرداند بر غلام ایشان اَوْ عَلَیْهِمْ یا بر ایشان شک راویست که بجای علی
غلامهم علیهم گفت یعنی بدهد با ایشان مَا اَخَذَ مِنْ غُلَامِهِمْ چیزی را که گرفته است از غلام
ایشان از جامه و سلاح فَقَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اَنْ اَرُدَّ شَیْئًا نَفَّلَنِیهِ رَسُولُ اللّٰهِ پس گفت سعد
پناه میجویم بخدا که باز دهم چیزی را که عطا کرده است و غنیمت گردانیده است مرا پیغمبر خدا صلی
اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یعنی گفته است آنحضرت که هر که ببرد درخت مدینه را سلب وی غنیمت است
مر کسی را که بگیرد او را نفل بفتحتین غنیمت انفال جمع وی تنفیل غنیمت دادن وَاَبٰی اَنْ
یَرُدَّ عَلَیْهِمْ و ابا آورد سعد از آنکه باز گرداند سلب او را بر ایشان این جزای تعرض کردن
بحرم مدینه است چنانکه در شرح ترجمه اشارت بآن رفت رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَعَنْ عَائِشَةَ
قَالَتْ لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ الْمَدِینَةَ وُعِکَ اَبُو بَکْرٍ وَبِلَالٌ گفت عائشه
رضی الله عنها وقتی که قدوم آورد آنحضرت مدینه را تب زده شد ابوبکر و بلال رضی الله عنهما
و عک تب یا درد تب و فی الصراح وعک تیزی تب فَجِئْتُ رَسُولَ اللّٰهِ پس آمدم من نزد پیغمبر خدا
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَاَخْبَرْتُهُ پس خبر کردم او را فَقَالَ پس گفت آنحضرت اَللّٰهُمَّ حَبِّبْ
اِلَیْنَا الْمَدِینَةَ کَحُبِّنَا مَکَّةَ اَوْ اَشَدَّ خداوندا محبوب گردان بسوی ما مدینه را مانند محبت ما
مکه را بلکه سخت تر و بیشتر از محبت مکه وَصَحِّحْهَا و درست و نیک گردان هوای مدینه را

صحت بمعنی تندرستی است مراد تندرستی ساکنان مدینه است وَبَارِكْ لَنَا فِي
صَاعِهَا وَمُدِّهَا و برکت ده ما را در صاع و مد مدینه وَانْقُلْ حُمَّاهَا و بجایی دیگر برتب مدینه را
فَاجْعَلْهَا بِالْجُحْفَةِ پس بگردان وی تب مدینه را بجحفه بضم جیم و سکون حای مهمله و بفا نام
موضعی است میان مکه و مدینه و ساکنان آن در آن وقت یهودیان بوده اند گفته اند که
زمین مدینه پیش از هجرت سید البشر صلی الله علیه وسلم زمین وبا و بلا و لأوا و تب و بیماری
بود پس امر کرد آنرا که بزمین کفار رود و درین حدیث دلیل است بر جواز دعا بر کفار بامراض
اسقام و موت و هلاک و فنا و بلا و ایشان مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ فِي رُؤْيَا النَّبِيِّ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَدِينَةِ رَأَيْتُ امْرَأَةً سَوْدَاءَ ثَائِرَةَ الرَّأْسِ روایت است از
ابن عمر رضی الله عنهما در حدیث خواب دیدن آنحضرت در شان مدینه دیدم من زنی را سیاه ژولیده
موی خَرَجَتْ مِنَ الْمَدِينَةِ بیرون آمد آن زن از مدینه حَتَّى نَزَلَتْ مَهْيَعَةَ تا آنکه فرود آمد
موضعی را که نام او مهیعه است بفتح میم و سکون ها و فتح تحتانیه و عین مهمله تا در آخر
فَتَأَوَّلْتُهَا أَنَّ وَبَاءَ الْمَدِينَةِ گفت آنحضرت پس تعبیر کردم من این رؤیا را آن زن را که
تب و بیماری مدینه نُقِلَ إِلَى مَهْيَعَةَ برده شد بسوی مهیعه وَهِيَ الْجُحْفَةُ مهیعه نام جحفه است که
در حدیث سابق مذکور شد فی الصراح وبا بالمد و القصر بیماری عام که او را مرگامرگی گویند و فی القاموس وبا
طاعون یا هر بیماری عام و در حرف نون گفت طاعون وبا و فی الصراح طاعون مرگ وبا رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ
وَعَنْ سُفْيَانَ بْنِ أَبِي زُهَيْرٍ بضم زای و فتح ها و سکون تحتانیه صحابی است معدود در اهل مدینه
قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يُفْتَحُ الْيَمَنُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يَبُسُّونَ
بفتح تحتانیه و ضم موحده و تشدید سین مهمله گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت فتح
کرده میشود یمن پس می آیند گروهی که سیر میکنند و نرم و میرانند ستوران خود را بس سیر نرم
و راندن ستور چنانکه در قرآن مجید واقع است وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ
أَطَاعَهُمْ پس کوچ میکنند با کسان خود و با کسانیکه اطاعت و فرمان برداری میکنند ایشان را یعنی
با اهل و عیال و توابع و لواحق خود وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ وَيُفْتَحُ الشَّامُ فَيَأْتِي
قَوْمٌ يَبُسُّونَ فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
وَيُفْتَحُ الْعِرَاقُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يَبُسُّونَ فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ
لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ یعنی ولایتها در اسلام فتح میشوند و مردم برای طلب سعت معیشت و حطام دنیا

وحظوظ فانیه

وحظوظ فانیه وی از مدینه بیرون میروند و از جوار رسول خدا صلی الله علیه وسلم و آفاقست
در مهبط وحی و منزل برکات اعراض مینمایند و اگر بدانند و بفهمند حقیقت حال و
سعادت مبدا و مآل را اقامت بمدینه بهتر یابند پس درین تنزمیم و تحقیر مردم است حالت
و بعضی گفته اند که مراد آنست که مردم از ولایات و بلاد برایند و بمدینه سکونت نمایند
پس مقصود مدح مدینه و نازلان اوست و معنی اول اصح و اوجه است و اظهر از حدیث و الله اعلم
مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُمِرْتُ بِقَرْيَةٍ
تَأْكُلُ الْقُرَى امر کرده شده ام من بهجرت کردن بقریه که میخورد قریهای دیگر را یعنی غالب
می آید و فرو میبرد همه را یعنی هر که در وی ساکن میگردد و وطن میسازد غالب می آید و فتح میکند
همه بلاد را و این خاصیت این بلد عظیم الشان است که هر که در وی آمد بر همه بلاد غالب گردید نخست
عمالقه آمدند و غالب شدند و فتح کردند بلاد و ولایات را بعد از ایشان یهود ساکن شدند
و غالب آمدند بر عمالقه پس از آن انصار رسیدند و غالب شدند بر یهود و پس تر سید المرسلین آمد
صلی الله علیه وسلم و مهاجران رضی الله عنهم و غالب گشتند و چه غلبه که ایشان را حاصل شد
که از مشرق تا مغرب در گرفتند و اخبار ساکنان این بلده شریفه در کتاب جذب القلوب
الی دیار المحبوب که تاریخ مدینه مطهره است ذکر کرده ایم و یکی از اسمای این بلده مطهره
آکلة القری و آکلة البلدان است از جهت تسلط و غلبه وی بر سایر بلاد و امصار و نفاذ
امر وی بر تمامه اهل اقطار و حمل کرده اند بعضی بر زیادت فضل و کرامت نسبت بفضایل سایر
اماکن گو با فضایل همه مضمحل و متواری اند در جنب فضایل وی چنانکه مکه را ام القری گفته اند از
جهة اصالت و عراقت وی نسبت بسایر بقاع ارض و گفته اند که مضمون آکلة القری ابلغ
و اکمل است از معنی ام القری چه امومت تقاضا نمیکند محو و اهلاک را مگر ثبوت اصالت
و حق امومت را بخلاف اکل که مقتضی تواری و اضمحلال است و مر این بلده را اسما و القاب
بسیار اند از صد متجاوز بعضی از آنها در کتاب مذکور نقل کرده ایم يَقُولُونَ يَثْرِبَ
میگویند مردم در زمان قدیم آن بلده را یثرب وَهِيَ الْمَدِينَةُ و نام وی الآن مدینه است
اسم این بقعه شریفه پیش از زمان نبوت یثرب بود بر وزن مسجد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
او را مدینه نام نهاد از جهة تمدن و اجتماع مردم و استیناس و ایتلاف ایشان در وی
و نهی کرد از خواندن به یثرب یا از جهة آنکه آن نام جاهلیت است یا بسبب آنکه مشتق از

یثرب بمعنی هلاک و فساد و تثریب بمعنی توبیخ و ملامت است یا تقریب آنکه یثرب
در اصل نام صنمی است یا یکی از جابره بود و بخاری در تاریخ خود حدیثی آورده که هر که یکبار
یثرب گوید باید که ده بار مدینه گوید تا تدارک و تلافی آن کند و در روایتی دیگر آمده که
باید استغفار کند و بعضی گفته اند که تعزیر باید کرد قایل آنرا و آنکه در قرآن مجید آمده است
یا اهل یثرب از زبان منافقان است که بذکر آن قصد اهانت میکردند تنفی الناس کما ینفی
الکیر خبث الحدید میراند و دور میکند مدینه مردم بد را و پلید را چنانکه دور میکند کوره
آهنگران چرک و پلیدی آهن را و کیر بکسر کاف و سکون تحتانیه بمعنی کوره که از گل بنا کنند که
بر روی آهن برایکه از ند یا مشک که بدان بدمند و بعضی گفته اند که بنا کرده شده از گل را
کوره گویند و مشک که بدان بردمند کیر خوانند و این قول اصوب و ارجح است و مراد اهل کفر
و شرک اند که از آنجا بقوت اسلام بر آورده شدند و ساحت قدس این مکان شریف از ان پاک
کرده شد متفق علیه و عن جابر بن سمرة بفتح سین و ضم میم صحابیست مشهور خواهرزاده
سعد بن ابی وقاص است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تعالی
سمی المدینة طابة بدرستی که خدایتعالی نام کرده است مدینه را بر زبان حبیب خود طابه و همچنین
طیبه بفتح طا و سکون تحتانیه و طیبه مشدد و طابه از جهة طهارت وی از انجاس شرک و موافقت
هوای وی طباع سلیمه را و طیب عیش و خوشی زندگانی در وی و طیب رایحه وی و همه چیز وی
و بعضی عرفا گفته اند که از خاک مدینه و در و دیوار وی روایح طیبه می آید که در می یابد آنرا مگر
شامه باطن وی بر کام کفر و نفاق و خبث اعتقاد مزکوم نباشد و شاید که بمشام بعضی از عرفای
مخلص مشتاق نیز از آن رسیده باشد و بحسن باطن و ظاهر آنرا دریافته باشد نظم
در آن زمین که نسیمی وزد ز طره دوست ❊ چه جای دم زدن از نافهای تاتاریست ❊ ابو عبد الله
عطا گفته است شعر بطیب رسول الله طاب نسیمها ❊ فما المسك و الكافور و المندل الرطب

رواه مسلم ۱۲

و عن جابر بن عبد الله ان اعرابیا بایع رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت میکند جابر
بدرستی که اعرابی بیعت کرد با آنحضرت فاصاب الاعرابی وعک بالمدینة پس رسید آن
اعرابی را حمی در مدینه فاتی النبی پس آمد آن اعرابی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت
یا محمد اقلنی بیعتی باز گردان مرا بیعت مرا که کرده بودم فی الصراح اقاله بر انداختن بیع فابی
رسول الله پس ابا آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از بر انداختن بیعت وی و قبول کردن

قول وی

قول وی ثم جاءه پس باز آمد آن اعرابی حضرت را فقال پس گفت اقلنی بیعتی فابی ثم جاءه
فقال اقلنی بیعتی فابی فخرج الاعرابی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما المدینة
کالکیر تنفی خبثها و تنصع طیبها نیست مدینه مگر مانند دمه آهنگر که دور میکند پلیدی زر را
و خالص میکرداند پاک خود را یعنی دور میکرداند و بدر میکند پلید را و خالص میکرداند مردم پاک را
از مردم پلید و تنصع بصاد و عین مهملتین از نصوع است بمعنی خلوص و ناصع خالص از هر چیز
و بر این تقدیر طیبها مرفوع است و بعضی گفته اند از تنصیع بمعنی خالص گردانیدن و بر این وجه
طیبها منصوب است و بضم تا و فتح نون و کسر صاد مشدد از تنصیع نیز روایت است و تبضع
بموحده بجای نون از بضع بمعنی جمع و بموحده و ضاد معجمه نیز از بضع بمعنی قطع لحم کذا فی مجمع البحار
و طیبها بکسر طا و سکون یا و بفتح طا و کسر یای مشدده هر دو روایت است و ثانی اصح و اقوی است
متفق علیه و گفته اند که این نفی و نصع یا در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم یا در
آخر زمان خواهد بود هنگامی که دجال بیرون می آید و جنبانیده و افشانده میشود مدینه سه کرت
پس بیرون آید و برود بجانب دجال هر کافر و منافق و احتمال دارد که در هر زمان باشد حکایت
آورده اند که عمر بن عبد العزیز که مدتی از جانب هشام بن عبد الملک حاکم مدینه طیبه بود و چون
بیرون آوردند او را گفت میترسم که از آنها نباشم که مدینه نفی آنها میکند و همچنین میترسید
هر که از آن مکان شریف بر آمده است یا رب مگر بضرورت و بحکم شرع و رعایت حق
شرعی بر آمده باشد نظم ضرورتست وگرنه خدای میداند ❊ که ترک صحبت جانان نه اختیار
من است نظم دوری ز حضرت تو نجستم باختیار ❊ خود ذره را ز مهر جدائی چه در خور است ❊
نسأل الله العافیة و حسن العاقبة و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی تنفی المدینة شرارها بر پای نمیشود قیامت تا آنکه
نفی میکند مدینه بدان را که در وی اند کما ینفی الکیر خبث الحدید این حدیث ظاهر در آنست که
نفی در آخر زمان باشد رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
علی انقاب المدینة ملائکة لا یدخلها الطاعون و لا الدجال بر راههای مدینه فرشتگان
نگاهبانند که در نمی آید مدینه را بنگاهبانی آنها وبا و نه دجال و نقب بفتح نون و ضم نیز
آمده و سکون قاف راه در میان دو کوه یا فرجه میان دو کوه و نه در آمدن دجال بیک در آخر
زمان خواهد بود و نادر آمدن وبا هم در آنوقت خواهد بود یا همیشه است متفق علیه

آهن را که با وی دمه کرده شده است و مراد دست گره صح

و صاد مهمله نیز روایت کرده اند ۱۲

وعن أنس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس من بلد الا سيطأه الدجال نيست
هیچ شهری مگر آنکه نزدیک است که بیت وپی سپر کند آنرا دجال ودر آید الا مکة والمدینة مگر مکه و
مدینه را لیس نقب من انقابها الا علیها الملائکة نیست هیچ راهی از راههای مدینه مگر آنکه بر وی
فرشتگانند صافین صفها زده یحرسونها پاس میدارند ورا فینزل السبخة پس نزول میکند
وفرود می آید دجال شوره زمین را که بیرون مدینه است وسبخه بسین مهمله وموحده وخای معجمه مفتوحات
وسکون موحده نیز آمده شورستان فترجف المدینة باهلها پس بجنبانند مدینه ساکنان خود را
ثلث رجفات سه بار جنبانیدن فیخرج الیه کل کافر ومنافق پس بیرون می آید بسوی او هر کافر
ومنافق متفق علیه وعن سعد قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم لا یکید اهل المدینة
احد الا انماع کما ینماع الملح فی الماء بد سگالی نکند و اید انکند اهل مدینه را هیچ یکی مگر آنکه بگدازد وفانی
گردد عنقریب چنانچه میگدازد نمک در آب همچنانکه ظاهر شد از حال یزید بدشقی که بعد از واقعه حره
در اندک فرصت هلاک شد وبعقاب الهی ملحق وسلک اخت وفانی شد متفق علیه وعن
انس ان النبی صلى الله علیه وسلم کان اذا قدم من سفر فنظر الى جدرات المدینة روایت
از انس رضی الله عنه که آنحضرت چون قدوم می آورد از سفر پس نظر میکرد بسوی دیوارهای مدینه
اوضع راحلته تیز میراند شتر خود را وان کان علی دابة واگر سوار میبود بر دابه دیگر که مراد
بدان اسپ واستر ومانند آنست حرکها من حبها می جنبانید آنرا بجاذبه محبت مدینه استعمال الضاع
مخصوص بشتر است ودر غیر شتر تحریک استعمال می باید رواه البخاری وعنه ان النبی صلى
الله علیه وسلم طلع له احد وهم از انس است که ظاهر شد مر آنحضرت را جبل احد یعنی نظر شریف
وی بر آن افتاد فقال پس گفت آنحضرت هذا جبل یحبنا ونحبه این کوهیست که دوست میدارد
ما را و دوست میداریم ما او را اللهم ان ابراهیم حرم مکة خداوندا بدرستی که ابراهیم صلوات الله علیه
حرام گردانید مکه را وانی احرم ما بین لابتیها وبدرستی که من حرام میگردانم زمینی را که میان دو
سنگستان مدینه است متفق علیه اثبات محبت احد را بعضی تاویل میکنند ومیگویند که این
تکلم بمجاز است باعتبار محبت اهل آن که مومنان موحدان باشند از انصار چنانکه شاعر گفته
مصرع ومن مذهبی حب الدیار لاهلها ودر مقابل این در بعضی روایات زیاده آمده است که عیر
جبل یبغضنا ونبغضه وعیر بفتح عین مهمله کوهی است که دشمن میدارد ما را و دشمن میداریم ما
او را از یرا که ساکنان وی منافقان بوده اند وتحقیق آنست که این محمول بر ظاهر است از جهت

ابداع علم وفهم ولوازم آن از محبت وعداوت در جمادات بر آن وجهی که لایق بحال انهاست
خصوصا با انبیا واولیا وخصوصا بسید انبیا وسلطان اولیا که محبوب عالم وعالمیان ومحبوب
پروردگار جهانیان است وهر که را خدا دوست داشت همه کس همه چیز او را دوست دارند از آنکه
هر چیز خلق او ومحکوم اوست وحنین جذع بمفارقت آنحضرت صلى الله علیه وسلم اول
دلیل است بر این حدیث حنین جذع مشهور است که بسر حد تواتر رسیده است وعن
سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم احد جبل یحبنا ونحبه رواه
البخاری الفصل الثانی عن سلیمان بن ابی عبد الله تابعی است بسیار از
مهاجرین را دریافته روایت میکند از سعد بن ابی وقاص وابی هریره وصهیب وثقه است
قال رأیت سعد بن ابی وقاص اخذ رجلا یصید فی حرم المدینة الذی حرم رسول الله
صلى الله علیه وسلم گفت دیدم سعد بن ابی وقاص را رضی الله عنه که گرفت مردی را که
شکار میکرد در حرم مدینه که حرام گردانیده است آنحضرت وحد آن تعیین نموده ومردم را از
ارتکاب صید وجز آن در آن منع کرده فسلبه ثیابه پس ربود سعد وگرفت جامههای آن مرد را
فجاء موالیه فکلموه فیه پس آمدند صاحبان آن مرد پس سخن کردند سعد را در شان او که جامهای
او را باز دهد فقال ان رسول الله پس گفت سعد که پیغمبر خدا صلى الله علیه وسلم حرم هذا الحرم
حرام گردانیده است این حرم را یعنی حرم مدینه را وقال من اخذ احدا یصید فیه فلیسلبه
وگفت که هر که بگیرد یکی را که شکار میکند درین حرم پس باید که بگیرد رخت وسلاح او را
فلا ارد علیکم طعمة اطعمنیها رسول الله پس باز نمیگردانم بر شما ونمیدهم خورشی را که خوراننده است
مرا آن خورش را پیغمبر خدا صلى الله علیه وسلم وعطا کرده است بمن فی الصراح الطعمة
بالضم خورش ووجه کسب یعنی من که نمیدهم آنرا بجهة آنکه این عطائیست از آنحضرت صلى الله علیه وسلم
بر من وکسبی است که من بفرموده آنحضرت حاصل کرده ام ولکن ان شئتم دفعت الیکم ثمنه
ولیکن اگر میخواهید شما وبسیار بجد بدهید بشما بهای آنرا از پیش خود رواه ابو داود وعن
صالح مولى لسعد روایت است از صالح که مولی بود مر سعد بن ابی وقاص را ان سعدا وجد
عبیدا من عبید المدینة یقطعون من شجر المدینة سعد یافت چند غلامی را از غلامان اهل
مدینه که میبریدند بعضی از درختان مدینه را فاخذ متاعهم پس گرفت رخت وجامههای ایشان را
وقال یعنی لموالیهم وگفت سعد یعنی موالی ایشان را وقتی که طلب کردند رد کردن امتاع را بسوی ایشان

سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ینهی ان یقطع من شجر المدینة
شیء نهی کرد از بریدن درختان مدینه چیزی وقال وگفت آنحضرت من قطع منه شیئا فلمن اخذه
سلبه کسی که ببرد از درختان مدینه چیزی پس مر کسی راست که گرفته است آن را بنده را متاع او
درخت او. رواه ابو داود وعن الزبیر روایت است از زبیر بن العوام بتشدید واو که از عشره مبشره
است و ابن عم رسول الله است صلی الله علیه وسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان صید
وج وعضاهه گفت آنحضرت که شکار وج و درختان وج بفتح واو و تشدید جیم نام وادی
بطایف حرم حرام است حرم بکسر حا و سکون را بمعنی حرام محرم لله حرام کرده شده است
برای خدا تاکید حرم است رواه ابو داود وقال محیی السنة وج ذکروا انها من ناحیة الطائف
وج ذکر کرده اند علمای حدیث که وی از جانب طایف است وقال الخطابی انه وگفت خطابی است
انه بضمیر مذکر بدل انها بضمیر مونث که در روایت محیی السنة است و بر هر تقدیر راجع بوج
و در اسمای مواضع تذکیر و تانیث هر دو درست است تانیث بتاویل بقعه و ناحیه و تذکیر
باعتبار موضع و مکان و گفته اند که حرمت وج بر سبیل حمی بود که آنحضرت برای آن اهل صدقه
کرده بود نه بطریق حرم بود و اگر بطریق حرم بود در وقتی بود بعد از آن منسوخ شد
شافعیه بر این اند و حنفیه مثل این در حرم مدینه نیز گفته اند و اکثر علما بر آنند که حرم مدینه و وج
باعتبار رعایت تعظیم و احترام است نه باعتبار تحریم جنایت و وجوب جزا وعن
ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استطاع ان یموت بالمدینة
فلیمت بها گفت آنحضرت کسی که میخواهد که بمیرد در مدینه پس گو که بمیرد در وی یعنی این قصد و نیت مبارک است
باید که بفعل آرد آن را و اقامت ورزد در وی تا آنکه بمیرد در وی فانی اشفع لمن یموت بها
پس بدرستی که من شفاعت میکنم کسی را که بمیرد در مدینه و در بعضی نسخ اشفع بتشدید فا یعنی
مقبول الشفاعة گردانیده میشوم دعای امیر المؤمنین عمر است که میکرد اللهم ارزقنی شهادة
فی سبیلک واجعل موتی ببلد رسولک بتحقیق مستجاب شد دعای وی رضی الله عنه
ما نیز این دعا میکنیم بامید اجابت ان شاء الله رب العالمین شفاعت آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم و تمامه مسلمانان امیدوارند در موت مدینه واجب میگردد شفاعت یا شفاعت
خاص برای بخشیدن تمامه گناهان و رفع مراتب و درجات عظیمه با این کنایت است از آنکه
موت در این بلده مطهره البته بر ایمان است چه شفاعت جز مومن را نباشد چنانکه در

زوار قبر شریف

زوار قبر شریف نیز این توجیهات کرده اند و مثل این بشارت در موت بحرم
مکه نیز واقع شده است چنانکه بیاید رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح
غریب اسنادا وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم آخر قریة من
قری الاسلام خرابا المدینة فرمود آنحضرت آخر شهری که خراب شود از شهرهای اسلام
نزد قیام قیامت مدینه است همه عالم خراب گردد و مدینه منوره آبادان باشد و بعد از
همه بجریان حکم الهی این نیز خراب و ویران و فانی گردد و قریه اینجا بمعنی موضع است و ترتیب این اسما
طریقه است که قریه است بالاتر از وی بلد و بالاتر از بلد مدینه و فوق همه جا و معتبر از همه مصر
و بعضی بلد و مدینه را در یک مرتبه نهاده اند و مدینه الآن نام شهر حضرت سید کاینات صلی الله
علیه وسلم شده است و بحسب شرف و فضل بالاتر از همه است رواه الترمذی وقال هذا
حدیث حسن غریب وعن جریر بن عبد الله صحابی مشهور است شریف و مطاع و
جلیل و جمیل بود بسیار بدیع الجمال بود چنانکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است که
ندیدم هیچکس را از است خوبتر از جریر مگر آنکه حکایت کرده اند ما را از حسن یوسف و صفات
حمیده وی بسیار است رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم قال که گفت آنحضرت ان الله اوحی الی ای هؤلاء الثلثة نزلت فهی دار هجرتک
بدرستی که خدا تعالی وحی فرستاد بسوی من که هر کدام ازین سه جا را که فرود آیی تو پس آن
وجای هجرت تست یعنی مرا مخیر ساختند که هر کدام ازینجاها که خواهی جای تست المدینة
یکی مدینه او البحرین یا بحرین مشهور که جزیره است بحر عمان او قنسرین بکسر قاف و فتح نون مشدده
و سکون سین و کسر را و فتح آن هر دو بکسر نون نیز گفته اند نام بلدیست از بلاد شام و در تاریخ
میگویند که مخیر ساخته شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پیش از هجرت میان این سه موضع
و در آخر تعین کرده شد مدینه را. رواه الترمذی

الفصل الثالث

عن ابی بکرة بفتح موحده و سکون کاف صحابی مشهور است از اهل طایف و چون آنحضرت طایف را محاصره
ساخته بود وی خود را از قلعه در چرخ چاه افکنده بجانب لشکر حضرت انداخت و اسلام آورد
و ابو بکره نام یافت و بکره چرخ چاه را گویند عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم قال گفت آنحضرت لا یدخل المدینة رعب المسیح الدجال در نمی آید مدینه را
ترس مسیح دجال لها یومئذ سبعة ابواب علی کل باب ملکان مر مدینه را در آن وقت هفت

دجال آید و بیرون مدینه نزول کند هفت در خواهد بود و بر هر در دو فرشته نگهبان نشسته
رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَعَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ روایت است از
انس رضی الله عنه از آنحضرت که گفت اللَّهُمَّ اجْعَلْ بِالْمَدِينَةِ ضِعْفَيْ مَا جَعَلْتَ بِمَكَّةَ مِنَ الْبَرَكَةِ
خداوندا بگردان در مدینه دو چندان آنچه گردانیده در مکه از برکت چنانچه در فصل اول
مثله معه و این حدیث و امثال این دلالت دارند بر افضلیت مدینه بر مکه و این مسئله مختلف فیه است
میان علما و دلایل جانبین را در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ایم فلینظر ثمه مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ
وَعَنْ رَجُلٍ مِنْ آلِ الْخَطَّابِ روایت است از مردی از اولاد خطاب عَنِ النَّبِيِّ از پیغمبر
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ گفت آنحضرت مَنْ زَارَنِي مُتَعَمِّدًا كَانَ فِي جِوَارِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ کسی که
زیارت کند مرا بالقصد نه بطفیل کاری دیگر باشد آنکس در همسایگی من و پناه من روز قیامت از بعضی
عارفان می آرند که وی حج کرد و بزیارت نیامد گفت زیارت آنحضرت را نمیخواهم که به تبع و طفیل
حج کنم و این غایت تشوق و تادب جناب رسالت است ولیکن صواب آنست که قصد حج با قصد
زیارت منافات ندارد و علما وقت زیارت بعد از ادای حج داشته اند مقصود آنست که
مشوب بغرض دنیاوی و قصد سیر و تفرج نباشد نظم رفت بر بوی سر زلف تو حقی بچمن ورنه
بوی نسیم سحری بود غرض تحقیقت در هر دو مکان ظهور کمال و جمال اوست و منظور اتباع و امتثال او
صلی الله علیه وسلم مصرع هر دو جای تست یا بدر الدجا وَمَنْ سَكَنَ الْمَدِينَةَ وَصَبَرَ عَلَى بَلَائِهَا
كُنْتُ لَهُ شَهِيدًا أَوْ شَفِيعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ و کسی که سکونت ورزد در مدینه و صبر کند بر بلای وی و شدت
و محنت وی خصوصا چنانکه در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و در بعضی روایات علی لاوائها
چنانکه گذشت باشم من او را گواه و شفاعت کنند در روز قیامت گفته اند شهادت بر طاعت و شفاعت
در معاصی وَمَنْ مَاتَ فِي أَحَدِ الْحَرَمَيْنِ بَعَثَهُ اللهُ مِنَ الْآمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و کسی بمیرد در یکی از حرمین
مکه یا مدینه می برانگیزد او را خدا تعالی ایمن از عذاب روز قیامت و آمده است که مقبره مکه
و مدینه را می افشانند در بهشت و همچنین بی سؤال و حساب او کما جاء وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ مَرْفُوعًا
مَنْ حَجَّ فَزَارَ قَبْرِي بَعْدَ مَوْتِي کسی حج کند پس زیارت کند قبر مرا بعد از موت من كَانَ
كَمَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي باشد همچو کسی که زیارت کرده و ملاقات نموده مرا در حیات من و یکی از فواید
بشایر زیارت قبر شریف آنست که زایر را نصیبه صحبت معنوی و آنچه لوازم و آثار آنست حاصل میگردد
و این معنی مبنی بر ثبوت حیات است مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم حیات حقیقی دنیاوی

بخلاف شهدا

بخلاف شهدا که بحیات معنوی مشرف اند و این مسئله را بتفصیل هر چه تمامتر در جذب القلوب
بیان کرده ایم و بالله التوفیق رَوَاهُمَا روایت کرد این هر دو حدیث را الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ
الْإِيمَانِ وَعَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ یحیی بن سعید دو است یکی یحیی بن سعید قطان از کبار ائمه
حدیث و ثقات ایشان و روایت میکند از مالک و شعبه و ثوری و جز ایشان
دیگر یحیی بن سعید انصاری از تابعین است شیخ مالک و شعبه و ثوری أَنَّ رَسُولَ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ جَالِسًا وَقَبْرٌ يُحْفَرُ بِالْمَدِينَةِ آنحضرت نشسته بود و گوری کنده
میشد در مدینه فَاطَّلَعَ رَجُلٌ فِي الْقَبْرِ پس نظر کرد مردی در قبر فَقَالَ بِئْسَ مَضْجَعُ الْمُؤْمِنِ
پس گفت آن مرد بد خوابگاه مومن است گور فَقَالَ رَسُولُ اللهِ پس گفت پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ بِئْسَ مَا قُلْتَ بد چیزی بود که تو گفتی که نکوهش گور کردی برای مسلمانان قَالَ الرَّجُلُ
إِنِّي لَمْ أُرِدْ هٰذَا گفت آن مرد بدرستی که من اراده نداشتم باین سخن نکوهش موت برای مومن إِنَّمَا
أَرَدْتُ الْقَتْلَ فِي سَبِيلِ اللهِ اراده کردم مدح و تحسین کشته شدن در راه خدا که اگر کسی بغربت
شهید شود بهتر است از آنکه بر بستر بمیرد و در جای خود بمیرد فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ لَا مِثْلَ الْقَتْلِ فِي سَبِيلِ اللهِ نیست مردن بمدینه مانند کشته شدن در راه خدا بلکه مردن
بمدینه افضل و اکمل است مَا عَلَى الْأَرْضِ بُقْعَةٌ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ يَكُونَ قَبْرِي بِهَا مِنْهَا نیست بر روی
زمین هیچ جایی که محبوب تر باشد نزد من که باشد قبر من در آنجا از مدینه و اگر در جای
دیگر شهید کرده قبر او در مدینه نخواهد بود و قبر در مدینه احب و افضل است ثَلَاثَ مَرَّاتٍ
سه بار گفت آنحضرت این سخن را اینچنین تقریر کرده طیبی این حدیث را و از اینجا لازم می آید
که مردن در مدینه و مدفون شدن در وی افضل است از شهادت و مدفون شدن در جای
دیگر و این ابلغ و ادخل است در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در وی اما پوشیده نماند
ظاهر تر تقدیر و تقریر اینست که گفته میشد که قتل در راه خدا مانند موت بمدینه و لفظ
حدیث احتمال این معنی هم دارد که گفته شود مراد آنست که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم
نیست موت بمدینه مثل قتل فی سبیل الله که قتل فی سبیل الله افضل و اعظم است از همه
ولیکن اگر آن روزی نشود موت در مدینه و قبر در وی افضل است از موت در سایر بلاد
و قبر در آن و باین تقریر مفهوم میشود افضلیت موت بمدینه از موت در سایر بلاد و لیکن باقی
میماند افضلیت شهید گشتن و کشته شدن در راه خدا و این احتمال لفظی است والله اعلم بالمراد

رَوَاهُ مَالِكٌ مُرْسَلاً روایت کرده است این حدیث را امام مالک بطریق ارسال و از اینجا
معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید انصاریست که تابعی است و از امام مالک و هشام بن عروه و شعبه
و ثوری از وی روایت دارند نه یحیی بن سعید بن القطان که از ثقات ائمهٔ اهل حدیث و از اکابر
ایشان است چه وی روایت کرده از امام مالک و از هشام بن عروه و یحیی بن سعید انصاری و شعبه
و ثوری وارد فقد بر وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت ابن عباس رضی الله عنهما که گفت عمر بن الخطاب رضی الله عنه
شنیدم آنحضرت را وَهُوَ بِوَادِي الْعَقِيقِ و حال آنکه آنحضرت در وادی العقیق بود که نام وادیست
از اودیه مدینه و ذکر وی در اشعار و احادیث بسیار واقع شده و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آنجا میرفت و نماز میگزارد يَقُولُ میگفت آنحضرت أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتٍ مِنْ رَبِّي
آمد مرا امشب آینده یعنی فرشته از جانب پروردگار من فَقَالَ صَلِّ فِي هَذَا الْوَادِي
الْمُبَارَكِ بگزار نماز درین وادی مبارک وَقُلْ عُمْرَةٌ فِي حَجَّةٍ و بگو عمره را در حج یعنی حساب
کن این نماز را و برابر کن با عمره که در حج باشد و قول استعمال کرده میشود در جمیع افعال و فی
رِوَايَةٍ وَقُلْ عُمْرَةٌ وَحَجَّةٌ مقصود بیان فضیلت نماز است درین حدیث شریف که حکم عمره و حج دارد

رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ

الحمد لله رب العالمين اولاً و آخراً والصلوة والسلام الاتمان الاكملان على سيد الاولين والآخرين
محمد و آله و اصحابه و ازواجه و ذریاته و اهل بیته و اصهاره و انصاره و اشیاعه و اتباعه و موالیه
و خدامه و محبیه و امته اجمعین برحمتك يا ارحم الراحمين که تحریر مجلد ثانی شرح مشکوة شریف مولانا
عبد الحق دهلوی رحمة الله علیه بروز متبرک جمعه اول ماه ربیع الاول سنه ۱۱۳۷ 1137
هجری نبوی صلی الله علیه وسلم بخط بی ربط خاکراه
حضرت رسول الله راجی الی رحمة الله
عنایت الله غفر الله ذنوبه
و ذنوب والدیه و جمیع المؤمنین
در دار الظفر بیجاپور
اتمام یافته